



تاریخ جنگ پلوپونزی

نوشتہ توکودیدس (توسیدید)

ترجمہ
محمد حسن لطفی

تاریخ جنگ پلوپونزی

نوشتہ توکودیدس (توسیدید)

ترجمہ محمد حسن لطفی



شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

توکودیدس
(توسیدید)

Thukydides

تاریخ جنگ پلوپونیزی

Geschichte des Peloponnesischen Krieges

چاپ متن: dtv (Bibliothek der Antike - Artemis) ۱۹۹۱ م. مونیخ (آلمان)

چاپ اول ترجمه کامل به فارسی: دی ماه ۱۳۷۷ ه. ش. - تهران

صفحه آرایشی: فتانه کهوند

تعداد: ۳۳۰۰ نسخه

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: [Logo] سازمان چاپ و انتشارات

وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

کلیه حقوق محفوظ است.

شابک ۹-۰۲۳-۴۸۷-۹۶۴-۹ ISBN 964-487-023-9

فهرست مندرجات

۹	فهرست جزئیات وقایع جنگ پلوپونزی
۱۷	یادداشت مترجم

کتاب اول

۲۵	مقدمه: اهمیت جنگ حاضر
۳۴	دشواری وظیفه من و هدف آن
۳۷	وقایعی که منجر به جنگ شد: دستاویزها
۳۷	منازعه بر سر اییدامنوس (۴۳۵ تا ۴۳۳ ق.م.)
۴۰	مخاصمه به خاطر کرکورا (۴۳۳ ق.م.)
۵۰	نزاع بر سر پوتیدایا (۴۳۲ ق.م.)
۵۴	مشاوره در اسپارت و اعلام جنگ (۴۳۲ ق.م.)
۶۶	علل حقیقی جنگ، تاریخ پنجاه سال گذشته (۴۷۹ تا ۴۳۵ ق.م.)
۷۹	مجلس مشاوره اسپارت و متحدانش، تصمیم‌گیری به شروع جنگ (۴۳۲ ق.م.)
۸۳	مطالبات متقابل، داستان پائوسانیاس و تمیستوکلس، نامه خشایارشا به پائوسانیاس
۹۱	اتمام حجت اسپارتیان و پاسخ پریکلس (۴۳۲ تا ۴۳۱ ق.م.)

کتاب دوم

۹۷	نخستین سال جنگ (۴۳۱ ق.م.)
۹۷	تابستان، حمله به پلاتایا

۱۰۱	نخستین حمله بر اتیکه
۱۱۲	زمستان
۱۱۲	به خاک سپردن اجساد شهیدان جنگ و خطابه پریکلس
۱۲۰	دومین سال جنگ (۴۳۰ ق.م.)
۱۲۰	تابستان، بیماری طاعون
۱۲۴	سیاست پریکلس
۱۳۰	سقوط پوتیدایا
۱۳۲	زمستان
۱۳۴	سومین سال جنگ
۱۳۴	تابستان، محاصره پلاتایا
۱۳۸	پیروزیهای فورمیون
۱۴۷	زمستان
۱۴۸	تراکیا و مقدونیه

کتاب سوم

۱۵۵	چهارمین سال جنگ
۱۵۵	تابستان، سومین حمله پلوپونزیان به اتیکه
۱۵۵	طغیان موتیلن
۱۶۳	زمستان
۱۶۳	پلاتایا
۱۶۷	پنجمین سال جنگ
۱۶۷	تابستان، حمله چهارم اسپارتیان به اتیکه
۱۶۷	سقوط موتیلن
۱۷۱	جدال بر سر موتیلن
۱۸۱	پایان کار پلاتایا
۱۹۱	انقلاب و جنگ داخلی در کرکورا
۱۹۹	آنتیان در سیسیل
۱۹۹	زمستان
۲۰۱	ششمین سال جنگ
۲۰۱	تابستان

۲۰۳	حمله آتن به لوکاس و اتولیا
۲۰۷	زمستان
۲۰۹	سقوط آمپراکیا

کتاب چهارم

۲۱۷	هفتمین سال جنگ
۲۱۷	[تابستان] پیروزی آتنیان در پولوس
۲۱۷	پنجمین حمله پلوپونزیان به اتیکه
۲۲۸	جنگ در میسیل
۲۳۰	پیروزی نهایی آتنیان در پولوس و اسارت سربازان اسپارت
۲۳۶	حمله آتنیان به قلمرو کورینت
۲۳۸	پایان جنگ داخلی در کرکورا
۲۴۰	زمستان، گرفتاری نماینده شاه ایران
۲۴۱	هشتمین سال جنگ
۲۴۱	تابستان
۲۴۱	لشکرکشی آتنیان به جزیره کوترا
۲۴۳	صلح در سیل
۲۴۷	حمله آتن به مگارا
۲۵۰	براسیداس سردار اسپارتی مگارا را نجات می‌دهد.
۲۵۲	رویدادهای دیگر این تابستان
۲۵۴	براسیداس در تراکیا
۲۵۹	زمستان، شکست آتن در دلیون
۲۶۶	تسخیر آمفیپولیس به دست براسیداس اسپارتی
۲۶۹	موفقیت‌های دیگر براسیداس، تصرف شهر تورون
۲۷۳	نهمین سال جنگ
۲۷۳	تابستان، متارکه جنگ میان آتن و اسپارت
۲۷۵	جدایی شهرهای اسکيون و منده از اتحادیه آتن
۲۷۷	لشکرکشی براسیداس به لونکوس
۲۸۰	حمله آتنیان به منده و اسکيون
۲۸۳	زمستان

کتاب پنجم

۲۸۵	دهمین سال جنگ
۲۸۵	تابستان
۲۸۷	جنگ آمفیپولیس
۲۹۲	زمستان
۲۹۲	صلح نیکياس
۲۹۷	پیمان اتحاد آتن و اسپارت
۳۰۰	دوره میان دو جنگ (از ۴۲۱ تا ۴۱۵ ق.م.)
۳۰۰	یازدهمین سال جنگ
۳۰۰	تابستان
۳۰۱	مذاکرات با شهر آرگوس
۳۰۶	زمستان
۳۰۹	دوازدهمین سال جنگ
۳۰۹	تابستان، پیمان اتحاد میان آتن و آرگوس
۳۱۶	زمستان
۳۱۷	سیزدهمین سال جنگ
۳۱۷	تابستان، نبردهایی که در پلویونز روی داد
۳۱۹	زمستان
۳۲۰	چهاردهمین سال جنگ
۳۲۰	تابستان
۳۲۰	لشکرکشی اسپارت به آرگوس
۳۲۳	نبرد مانتیشا
۳۲۹	زمستان
۳۳۲	پانزدهمین سال جنگ
۳۳۲	تابستان
۳۳۳	زمستان
۳۳۴	شانزدهمین سال جنگ
۳۳۴	تابستان
۳۳۴	گفت و گوی آتنیان با مردم شهر ملوس

۳۴۲

زمستان

کتاب ششم

۳۴۳

لشکرکشی آتئیان به سیسیل (۴۱۵ - ۴۱۳ ق.م.)

۳۴۳

سیسیل در روزگاران باستان

۳۴۷

آرگوس و مقدونیه

۳۴۸

هفدهمین سال جنگ

۳۴۸

تابستان

۳۴۸

جدال در مجلس آتن بر سر لشکرکشی به سیسیل

۳۵۸

واقعه‌ای غیرمنتظره: بی‌حرمتی به مجسمه‌های هرمس

۳۵۹

لشکرکشی

۳۶۱

جدال در سیراکوس

۳۶۷

رسیدن آتئیان به سیسیل

۳۷۲

احضار آلکیبیادس به آتن

۳۷۲

داستان هارمودیوس و آریستوگیتون

۳۷۶

فرار آلکیبیادس

۳۷۷

پیروزی آتئیان در جوار سیراکوس و تصرف هوکارا

۳۷۸

زمستان

۳۷۸

لشکرگاه آتئیان در برابر سیراکوس

۳۸۰

نخستین نبرد در سیسیل

۳۸۳

مجادله سفیران آتن و سیراکوس در کامارینا

۳۹۱

آلکیبیادس در اسپارت

۳۹۶

هجدهمین سال جنگ

۳۹۶

تابستان، محاصره سیراکوس

کتاب هفتم

۴۰۳

گولیپوس در سیراکوس

۴۰۷

[زمستان] نامه نیکياس

۴۱۲

نوزدهمین سال جنگ

۴۱۲

تابستان

۴۱۳	نخستین جنگ دریایی در سیسیل و تصرف پلموریون
۴۱۶	سربازان مزدور تراکیایی و دکلیا
۴۱۸	نیروی تقویتی آتن
۴۲۱	شکست آتنیان در بندر بزرگ سیراکوس
۴۲۳	نبرد شبانه در بلندیهای اپی پوله
۴۲۶	شورای جنگی آتنیان
۴۲۹	نبردی دیگر در بندر سیراکوس
۴۳۳	پیروزی سیراکوسی‌ها در نبرد دریایی
۴۳۹	نابودی لشکر آتن

کتاب هشتم

۴۴۷	وحشت و هراس در آتن
۴۴۸	زمستان
۴۴۹	آغاز دخالت ایرانیان
۴۵۱	بیستمین سال جنگ
۴۵۱	تابستان
۴۵۳	اسپارتیان در ایونی
۴۵۵	پیمان اتحاد شاه ایران با اسپارت
۴۶۱	زمستان
۴۶۴	پیمان دوستی اسپارتیان با شاه ایران
۴۶۹	سقوط دموکراسی و برقراری حکومت اشراف در آتن، [۴۱۱ ق.م.]
۴۷۵	سومین پیمان ایران با اسپارت
۴۷۸	بیست و یکمین سال جنگ
۴۷۸	تابستان
۴۹۳	سقوط حکومت اشراف در آتن
۴۹۷	افتادن اوبویا به دست اسپارت
۵۰۰	پیروزی سپاه آتن در کونوسما
۵۰۵	فهرست راهنما

فهرست جزئیات وقایع جنگ پلوپونزی

- | | |
|--|---|
| ۱. اهمیت جنگ پلوپونزی ۱-۲۳ | ۲. علل و مقدمات جنگ: ۱۴۵-۲۳ |
| همه جنگهای پیشین فاقد اهمیت بودند ۱ | دستاویزها ۶۵-۲۴ |
| پیش از جنگ ترویا: ۸-۲ | کرکورا ۵۵-۲۴ |
| فقدان تداوم به سبب جابجایی ها ۲ | نزاع میان کرکورا و کورینت |
| فقدان وحدت در یونان ۳ | بر سر اپیدامنوس ۲۸-۲۴ |
| فقدان ارتباط به علت راهزنی دریایی ۴ | پیروزی کرکورا ۳۱-۲۹ |
| دلایل این ادعا: | مذاکراه در آتن ۴۳-۳۲ |
| اشعار شاعران ۵ | گفتار نمایندگان کرکورا ۳۶-۳۲ |
| وضع کنونی اقوام عقبمانده ۷ | گفتار نمایندگان کورینت ۴۳-۳۷ |
| اوضاع شهرهای قدیم ۷ | اتحاد آتن و کرکورا - جنگ دریایی دوم ۵۷-۴۴ |
| نخستین بار مینوس به راهزنی | عقبنشینی کورینت ۵۵-۵۲ |
| دریایی خاتمه داد ۸ | پوتیدایا ۶۵-۵۶ |
| جنگ ترویا: ۱۱-۹ | جدایی از اتحادیه آتن ۵۸-۵۶ |
| نیروی دریایی آگاممنون ۹ | نبرد و محاصره ۶۵-۵۹ |
| پس از جنگ ترویا ۱۷-۱۲ | اسپارت ۸۷-۶۶ |
| جابجایی ها ۱۲ | مجلس شوری ۶۷-۶۶ |
| نخستین نیروی دریایی ۱۵-۱۳ | گفتار نمایندگان کورینت ۷۱-۶۸ |
| فقدان اتحاد در جنگ در خشکی ۱۵ | هشدار آتنیان ۷۸-۷۲ |
| فشارهای ایرانیان و حکمرانان مستبد ۱۷, ۱۶ | گفتار آرخیداموس ۸۵-۷۹ |
| رقابت شهرها پس از جنگ با ایران ۱۹, ۱۸ | گفتار استنه لائیداس ۸۷-۸۶ |
| روش انتقادی - وظیفه تشریح حقایق ۲۲-۲۰ | علل حقیقی و تاریخ پنجاه سال گذشته ۱۱۸-۸۹ |
| جنگ پلوپونزی بزرگتر از جنگ یونان | تجدید ساختمان باروی آتن ۹۳-۸۹ |

- صعود آتن به مقام امپراتوری ۹۶-۹۴
 امپراتوری آتن ۱۱۸-۹۷
 تصمیم اتحادیه پلویونزی
 به آغاز جنگ ۱۲۵-۱۱۸
 گفتار نمایندگان کورینت ۱۲۴-۱۲۰
 مطالبات متقابل ۱۴۵-۱۲۶
 مطالبات اسپارت ۱۲۷-۱۲۶
 مطالبات آتن ۱۳۴-۱۲۸
 پایان کار تمیستوکلس ۱۳۸-۱۳۵
 خواست اسپارت: آزادی یونان ۱۴۵-۱۳۹
 گفتار پریکلس: تشویق به جنگ ۱۴۴-۱۴۰
- کتاب دوم**
 نخستین سال جنگ:
 تابستان: ۳۲-۱
 حمله به پلاتایا ۶-۱
 پایان حمله ۹-۷
 نخستین حمله به اتیکه ۲۳-۱۰
 گفتار آرخیداموس ۱۱
 آخرین پیغام ۱۲
 گفتار پریکلس ۱۳
 اجتماع در شهر ۱۷-۱۴
 پلویونزیان در اتیکه ۲۳-۱۸
 اعمال آتنیان ۲۲-۲۴
 تعیین مبالغ احتیاطی ۲۴
 ویران کردن زمینهای دشمن ۲۶، ۲۵
 تبعید مردمان اگینا ۲۷
 کسوف ۲۸
 اتحاد با شاهان تراکیا ۲۹
 پیروزیها ۳۰
 حمله به مگارا ۳۱
 استحکامات آتن ۳۲
 زمستان: ۴۶-۳۳
- کوششهای کورینتیان ۳۳
 تدفین شهیدان ۴۶-۳۴
 گفتار پریکلس به مناسبت
 تدفین شهیدان ۴۶-۳۵
 دومین سال جنگ:
 تابستان: ۶۸-۴۷
 دومین حمله پلویونزیان - بیماری
 طاعون ۵۷-۴۷
 آمادگی برای حمله به پوتیدایا ۵۸
 گفتار پریکلس ۶۴-۵۹
 ستایش پریکلس ۶۵
 حمله اسپارت به زاگونتوس ۶۶
 قتل نمایندگان پلویونز ۶۷
 لشکرکشی مردمان آمپراکیا
 به آرگوس آمفیلوخی ۶۸
 زمستان ۷۰، ۶۹
 فورمیون در ناویاکتوس ۶۹
 سقوط پوتیدایا ۷۰
 سومین سال جنگ:
 تابستان: ۹۲-۷۱
 محاصره پلاتایا ۷۸-۷۱
 شکست آتن از خالکیسیان ۷۹
 جنگها در مغرب ۹۲-۸۰
 آمپراکیا و اسپارت علیه استراتوس ۸۲-۸۰
 نبردهای دریایی در ناویاکتوس ۸۴، ۸۳
 نبرد اول ۸۴-۸۳
 گفتارهای فرماندهان ۸۹-۸۵
 نبرد دوم ۹۲-۹۰
 زمستان: ۱۰۳-۹۳
 حمله به سالامیس ۹۴-۹۳
 لشکرکشی سیتالکس ۱۰۱-۹۵
 کشور اودروسه ۹۷، ۹۶
 آتنیان در آکارنania ۱۰۳، ۱۰۲

- آشوب در کرکورا ۸۵-۶۹
 تنزل اخلاق سیاسی ۸۳-۸۲
 آتنیان در سیسیل ۸۶
 زمستان: ۸۷، ۸۸
 شیوع بیماری همه گیر ۸۷
 حمله آتنیان به جزایر آپولوس ۸۸
 ششمین سال جنگ:
 تابستان: ۸۹-۱۰۲
 زلزله و طغیان آب ۸۹
 تسخیر مسنیا ۹۰
 حمله اول به ملوس ۹۱
 بنیان گذاری هراکلیا به دست اسپارتیان ۹۲-۹۳
 جنگ برای تسخیر یونان غربی ۹۴-۱۰۲
 لشکرکشی آتنیان به لوکاس و آیتولیا ۹۴-۹۸
 شکست در اگیتیون ۹۷-۹۸
 لشکرکشی به لوکریس ۹۹
 حمله اسپارتیان به ناوپاکتوس ۱۰۰-۱۰۲
 زمستان: ۱۰۳-۱۱۶
 نبردهای کوچک در سیسیل ۱۰۳
 پاکسازی دلوس ۱۰۴
 شکست اسپارتیان در امپراکیا ۱۰۵-۱۰۸
 شکست سپاه امپراکیا ۱۰۹-۱۱۴
 نبرد در سیسیل - آتشفشانی کوه اتنا ۱۱۵، ۱۱۶
 کتاب چهارم
 هفتمین سال جنگ:
 تابستان: ۱-۴۹
 سقوط مسنیا ۱
 پنجمین حمله پلویونزیان ۲
 پولوس ۲-۴۱
 پیروزی ۲-۵
 عقب نشینی پلویونزیان از اتیکه ۶
 تسخیر ایون به دست آتنیان ۷
 کتاب سوم
 چهارمین سال جنگ:
 تابستان: ۱-۱۸
 سومین حمله پلویونزیان ۱
 جدایی موتیلن از اتحادیه آتن ۴-۲
 حمله آتنیان علیه اونیاده و لوکاس ۷
 موتیلن ۸-۱۸
 یاری خواستن از المپیا ۱۴-۸
 کوشش اسپارت به حمله ای جدید ۱۶، ۱۵
 تقویت ناوگان آتن ۱۷
 محاصره ۱۸
 زمستان: ۱۹-۲۵
 مالیات جنگ ۱۹
 پلاتایا ۲۴-۲۰
 سالتوس در موتیلن ۲۵
 پنجمین سال جنگ:
 تابستان: ۲۶-۸۶
 چهارمین حمله پلویونزیان ۲۶
 سقوط موتیلن ۲۷، ۲۸
 عملیات ناوگانها ۲۹-۳۴
 محاکمه در موتیلن ۳۵-۵۰
 صدور حکم ۳۵-۳۶
 مشاوره جدید ۳۶
 گفتار کلئون ۳۷-۴۰
 گفتار دیودوتوس ۴۱-۴۸
 مجازات مقصران ۴۹، ۵۰
 تسخیر مینوا ۵۱
 سقوط پلاتایا ۵۲-۶۸
 محاکمه در پلاتایا ۵۲-۶۷
 گفتار نمایندگان پلاتایا ۵۳-۵۹
 گفتار نمایندگان شهر تب ۶۰-۶۷
 قتل عام ۶۸

- حمله اسپارتیان ۸-۱۲
نبرد دریایی در بندر ۱۳، ۱۴
تقاضای صلح اسپارتیان ۱۵-۲۳
نبرد در سیسیل ۲۴-۲۵
اسارت سیصد سرباز اسپارتی ۲۶-۴۱
حمله آتنیان به کورینت ۴۲-۴۵
پایان جنگ داخلی در کرکورا ۴۶-۴۸
تصرف آناکتوریون ۴۹
زمستان: ۵۰، ۵۱
گرفتاری نماینده شاه ایران ۵۰
ویران کردن باروی خیوس ۵۱
هشتمین سال جنگ:
تابستان: ۵۲-۸۸
تبعیدشدگان لسبوس آنتاندروس
را متصرف می‌شوند ۵۲
تصرف کرکورا به‌دست آتنیان ۵۳-۵۷
صلح در سیسیل - گفتار هرموکراتس ۵۸-۶۵
حمله آتنیان به‌مگارا ۶۶-۷۴
تصرف نیسیا ۶۶-۶۹
براسیداس مگارا را نجات می‌دهد ۷۴-۷۰
تصرف آنتاندروس ۷۵
نقشه‌های آتن علیه بویوتی ۷۶، ۷۷
براسیداس در تراکیا ۷۸-۸۸
نزاع با پردیکاس ۷۸-۸۳
جدایی آگانتوس از اتحادیه ۸۴-۸۸
زمستان: ۸۹-۱۱۶
شکست آتنیان در دلیون ۸۹-۱۰۱
شکست در سیفای ۸۹
گفتار پگونداس ۹۰-۹۲
نبرد ۹۳-۹۶
مذاکره برای استرداد نعشهای سربازان ۹۷-۹۹
تصرف دلیون ۱۰۰-۱۰۱
لشکرکشی دموستنس به‌سیکیون ۱۰۱
- مرگ سیتالکس ۱۰۱
حمله براسیداس به آمفیپولیس ۱۰۲-۱۰۸
حمله براسیداس به‌تورون ۱۰۹-۱۱۶
نهمین سال جنگ:
تابستان ۱۱۷-۱۳۳
مترکه ۱۱۷-۱۱۹
جدایی سیکیون و منده از
اتحادیه آتن ۱۲۰-۱۲۳
حمله براسیداس به‌لونکوس ۱۲۴-۱۲۸
تصرف مجدد منده ۱۲۹-۱۳۱
پردیکاس در جانب آتن ۱۳۲
سربازان شهر تب باروی تسپیه
را ویران می‌کنند ۱۳۳
و حریق در پرستشگاه هرا و
محاصره اسکيون ۱۳۳
زمستان: ۱۳۴، ۱۳۵
نبرد میان مانتینئا و تگئا ۱۳۴
کوشش براسیداس برای لشکرکشی
به‌پوتیدایا ۱۳۵
- کتاب پنجم**
دهمین سال جنگ:
تابستان: ۱-۱۲
تبعید ساکنان دلوس ۱
کلئون شهر تورون را بازپس می‌گیرد و
بویوتیان پاناکتون را متصرف می‌شوند ۲، ۳
آتنیان در سیسیل و لوکروی ۴، ۵
نبرد در آمفیپولیس ۶-۱۲
زمستان: ۱۳-۲۴
انعقاد قرارداد صلح ۱۳
مذاکرات ۱۳-۱۶
مذاکرات مجدد ۱۷
قرارداد ۱۸، ۱۹

- مسأله تاریخ‌گذاری ۲۰
دشواریهای اجرای قرارداد ۲۱
پیمان اتحاد آتن و اسپارت ۲۲-۲۴
دوره میان دو جنگ: ۱۱۶-۲۵
وحدت هر دو جنگ ۲۵-۲۶
یازدهمین سال جنگ:
تابستان: ۳۵-۲۷
پیمان اتحاد آرگوس ۳۲-۲۷
با مانتینا ۲۹
مداخله اسپارت در کورینت ۳۰
پیمان آرگوس با الیس و کورینت ۳۱
تصرف اسکيون توسط آتن ۳۲
اسپارت علیه پاراسوس ۳۳
رفتار با هواخواهان براسیداس ۳۴
سوء ظن میان آتن و اسپارت ۳۵
زمستان: ۳۹-۳۶
نقشه اتحاد بویوتی با آرگوس ۳۸-۳۶
سقوط مکوبرنا ۳۹
اتحاد اسپارت با بویوتی ۳۹
دوازدهمین سال جنگ:
تابستان: ۵۰-۴۰
مذاکره آرگوس با اسپارت ۴۱, ۴۰
پاناکتون تسلیم آتن می‌شود ۴۲
آلکیبیادس سبب اتحاد آتن و
آرگوس می‌شود ۴۸-۴۳
مسابقات ورزشی المپ ۴۹, ۵۰
زمستان: ۵۱
سقوط هراکلیا ۵۱
سیزدهمین سال جنگ:
تابستان: ۵۵-۵۲
هراکلیا به تصرف بویوتی درمی‌آید ۵۲
آلکیبیادس در پلویونز ۵۲
نبرد میان اپیداوروس و آرگوس ۵۵-۵۳
- زمستان ۵۶
چهاردهمین سال جنگ:
تابستان: ۷۵-۵۷
آگیس در آرگوس ۶۰-۵۷
اتحادیه آرگوس اورخومونوس را
متصرف می‌شود ۶۱
و به تگنا لشکرکشی می‌کند ۶۲
نبرد در جوار مانتینا ۷۵-۶۳
لشکرکشی اتحادیه آرگوس به اپیداوروس ۷۵
زمستان: ۸۱-۷۶
صلح میان اسپارت و آرگوس ۷۷-۷۶
اتحاد میان اسپارت و آرگوس ۸۰-۷۸
صلح میان اسپارت و مانتینا ۸۱
پانزدهمین سال جنگ:
تابستان: ۸۲
جدایی دیون از اتحادیه آتن ۸۲
آشوب در آرگوس ۸۲
زمستان: ۸۳
لشکرکشی اسپارت به آرگوس ۸۳
لشکرکشی آرگوس به فلیوس ۸۳
دشمنی میان آتن و پردیکاس ۸۳
شانزدهمین سال جنگ:
تابستان: ۱۱۵-۸۴
لشکرکشی آلکیبیادس به آرگوس ۸۴
لشکرکشی آتن به ملوس ۱۱۵-۸۴
گفت و گوی نمایندگان آتن
با نمایندگان ملوس ۱۱۳-۸۵
نبردهای کوچک در پلویونز ۱۱۵
زمستان: ۱۱۶ تا شماره ۷ فصل ششم
آرگوس ۱۱۶
سقوط ملوس ۱۱۶
لشکرکشی به سیسیل (کتابهای
ششم تا هشتم)

گفتار آلکیبیادس ۸۹-۹۲

تصمیم آتنیان بر ارسال نیروی تقویتی ۹۳

هیجدهمین سال جنگ:

تابستان: ۹۴ تا شماره ۹ فصل هفتم

نبردهای کوچک در سیسیل ۹۴

آتنیان بر بلندیا مسلط می‌شوند ۹۶-۹۸

آتنیان بارو می‌سازند ۹۹-۱۰۳

گولیپوس در راه سیسیل ۱۰۴

نبرد آتنیان و اسپارتیان در جوار آرگوس ۱۰۵

کتاب هفتم

گولیپوس به سیسیل می‌رسد ۱-۳

باروی سیراکوسیان در برابر باروی آتنیان ۴-۶

هر دو طرف به تقویت خود می‌پردازند ۷-۸

محاصره آمفیپولیس ۹

زمستان: ۱۰-۱۸

نامه نیکياس ۱۰-۱۵

هر دو طرف مسلح می‌شوند ۱۶-۱۸

نوزدهمین سال جنگ:

تابستان: ۱۹ تا شماره ۶ فصل هشتم

تحکیم دکلیا ۱۹

تقویت هر دو طرف ۱۹-۲۰

اولین نبرد دریایی در بندر سیراکوس ۲۱-۲۴

نبردهای دریایی کوچک ۲۵

دموستنس به کرکورا نزدیک می‌شود ۲۶

آثار تحکیم دکلیا ۲۷-۲۸

حمله سربازان مزدور تراکیایی

بهمو کالسوس ۲۹-۳۰

رسیدن نیروی تقویتی ۳۱-۵۰

حمله سیکلها بر سیراکوس ۳۲

نبرد دریایی در جوار ارینثوس ۳۴

نبرد دریایی دوم و سوم

در بندر سیراکوس ۳۶-۴۱

کتاب ششم

سیسیل: ۱-۶

لشکرکشی اسپارت به آرگوس ۷

آتن علیه پردیکاس ۷

هفدهمین سال جنگ:

تابستان: ۸-۶۲

شور دوباره درباره سیسیل ۸-۲۶

گفتار اول نیکياس ۹-۱۴

گفتار آلکیبیادس ۱۶-۱۸

گفتار دوم نیکياس ۲۰-۲۳

واقعۀ غیرمنتظر ۲۷-۲۹

لشکرکشی ۳۰-۳۲

انتظارها در سیراکوس ۳۲-۴۱

گفتار هرموکراتس ۳۳-۳۴

گفتار آتناگوراس ۳۶-۴۰

رسیدن آتنیان به سیسیل ۴۲-۵۲

شورای جنگی ۴۷-۴۹

مسینا، کاتانه، کامارینا ۵۰-۵۲

بازخواندن آلکیبیادس به آتن ۵۳-۶۱

قتل حاکم جبار ۵۴-۵۹

تصرف هوکارا ۶۲

زمستان: ۶۳-۹۳

لشکرگاه در جوار سیراکوس ۶۳-۷۱

نبرد اول ۶۷-۷۱

تقاضای نیکياس ۶۸

اقدامات در سیراکوس ۷۲-۷۳

حمله بیهوده بر مسینا ۷۴

نبردهای کوچک ۷۵

مشاوره در کامارینا ۷۵-۸۸

گفتار اوفموس ۸۷-۸۲

آتنیان در فکر تقویت خویشند ۸۸

سیراکوس از اسپارت یاری می‌خواهد ۸۸-۹۳

- رسیدن دموستنس ۴۲
نبرد شبانه در بلندبها ۴۳-۴۵
شورای جنگی آتنیان ۴۶-۴۹
رسیدن گولیپوس ۵۰
نبرد دریایی چهارم در بندر سیراکوس ۵۱-۵۴
نگاهی بر منازعات دو طرف ۵۵-۵۹
آخرین نبرد دریایی در بندر سیراکوس ۵۹-۷۱
گفتار نیکياس ۶۱-۶۴
گفتار گولیپوس ۶۶-۶۸
فرار و نابودی سپاه آتن ۷۲-۸۵
گفتار نیکياس ۷۷
سرنوشت اسیران ۸۶، ۸۷
- کتاب هشتم**
رسیدن خبر به آتن ۱
جنگ در دکلیا ۲
زمستان ۲-۶
مسلم شدن هر دو طرف ۲-۴
اوبویا و خیوس و تیسافرنس از اسپارت
یاری می‌خواهند ۵-۶
پستین مال جنگ:
تابستان: ۷-۲۸
کشتیهای پلویونزی در ایستوس ۷-۱۱
حرکت آلکیبیادس و خالکیدفوس به ایونیا ۱۲
بازگشت گولیپوس ۱۳
جدایی خیوس و میلث از اتحادیه آتن ۱۴-۱۶
نخستین اتحاد اسپارت با شاه ایران ۱۸
حرکت از اسیرایون ۲۰
تئوس ۲۰
دموکراسی در ساموس ۲۱
نبرد به خاطر لسبوس ۲۲-۲۳
- میلث، خیوس ۲۴-۲۷
تاراج یاسوس ۲۸
زمستان: ۲۹-۵۹
مسأله مزد سربازان ۲۹
میلث، خیوس، کلارومنا ۳۰-۳۱
نزاع میان آستوخوس و پداریتوس ۳۲
ارتربا، خیوس ۳۳-۳۴
کنیدوس ۳۵
قرارداد دوم اسپارت با شاه ایران ۳۶-۳۷
نبرد در حوالی خیوس ۳۸
آلکیبیادس مشاور تیسافرنس ۴۵-۵۶
رودس، خیوس ۵۵
قرارداد سوم اسپارت با شاه ایران ۵۷-۵۹
بویوتیان به اوروپوس دست می‌یابند ۶۰
یست و یکمین سال جنگ:
تابستان: ۶۱
در کولیداس در داردانل ۶۱-۶۳
سقوط دموکراسی در آتن ۶۳-۷۲
پیروزی معتدلها در ساموس ۷۲-۷۷
ناوگان پلویونز از نبرد احتراز می‌جوید ۷۸-۷۹
آلکیبیادس دوباره فرمانده
سپاه آتن می‌شود ۸۱-۸۲
نزاع با تیسافرنس ۸۳-۸۵
فرستادگان حکومت اشراف در ساموس ۸۶
تیسافرنس به آسپندوس می‌رود ۸۷-۸۸
سقوط حکومت اشراف در آتن ۸۹-۹۸
از دست رفتن اوبویا ۹۴-۹۶
ناوگان پلویونز در داردانل ۹۹-۱۰۹
نبرد دریایی در کونوسما ۱۰۴-۱۰۷
نزاع با تیسافرنس ۱۰۸-۱۰۹

یادداشت مترجم

«نوشته من اثری شاعرانه نیست و شاید بر کسانی که آن را می‌خوانند چندان دلچسب ننماید؛ ولی کسی که می‌خواهد آنچه را روی داده‌است و آنچه را در آینده نیز به‌علت یکسانی طبیعت انسانی مطابق یا مشابه آن روی‌خواهد داد، بروشنی بشناسد، نوشته مرا سودمند خواهد یافت و مرا همین بس است: این کتاب برای آن نوشته شده‌است که تا ابد در مالکیت آدمیان باقی‌بماند و خطابه‌ای سازگار با سلیقه عموم نیست که برای یک بار شنیدن تصنیف شده باشد.»^۱

با این عبارات توکودیدس آتنی نویسنده تاریخ جنگ پلوپونزی اثر خود را وصف می‌کند، و اثر او که ترجمه فارسی آن اینک در دست خواننده است، نخستین تاریخ سیاسی به‌معنی واقعی، به‌معنی امروزی، است که در دو هزار و چهار صد سال پیش در یونان نوشته شده‌است. توکودیدس نخستین تاریخ‌نویس یونانی نیست. تاریخ‌نویسی در یونان مدتها پیش از زمان زندگی او با نگارش وقایع روزمره شهرها و سیاهه‌های کاهنان و برندگان جوایز مسابقه‌های ورزشی و تاریخ شاعران و موسیقی‌دانان و فیلسوفان به‌ترتیب زمانی، یا به‌صورت خاطرات، گاه به‌شعر و گاه به‌نثر، آغاز می‌شود و توده‌ای انبوه از مواد داستانی و اساطیری و حتی تاریخ اقوام غیر یونانی مانند ایران یا تشریح سازمان سیاسی بعضی شهرها را دربرمی‌گیرد. ولی نظر انتقادی در پژوهش تاریخی را دو نفر پایه‌گذاری می‌کنند که یکی هکاتئوس^۲ مورخ و جغرافیدان اهل میلِت^۳ (نیمه دوم قرن ششم و نیمه اول قرن پنجم ق.م.) است و دیگری هرودوت، «پدر تاریخ»، اهل شهر کوچک هالیکارناس^۴ واقع در ساحل جنوب غربی آسیای صغیر (۴۹۰ تا ۴۲۵ ق.م.). هکاتئوس که از نوشته‌هایش تنها قطعاتی به‌ما رسیده‌است آماده نیست روایات مختلف

۱. کتاب اول، پایان بند ۲۲.

2. Hekateus

3. Milet

4. Halikarnass

درباره گذشتگان را که با افسانه و داستان آمیخته است بدون نقد قبول کنند بلکه آنها را با معیارهای «طبیعی بودن» و «ممکن بودن» و «باورکردنی بودن» می‌سنجد و حتی تغییری در افسانه‌ها می‌دهد تا هسته موافق حقیقت را که در آنهاست آشکار نماید؛ و بدین‌سان می‌کوشد تاریخ را به‌روش متکی به حکم عقل مبتنی سازد. هرودوت نیز مقداری از داستانهای را که به‌نظرش باورنکردنی می‌نمایند رد می‌کند، ولی با اینکه شاگرد مکتب فیلسوفانی مانند آناکسیمندر و کسنوفانس است نمی‌تواند در ضمن تاریخ از تجلیهای حیرت‌انگیز خدایان گوناگون و رؤیاهایی که خدایان به‌سراغ آدمیان می‌فرستند و علامات معنی‌دار و پیشگوییهای عجیب بتفصیل سخن نگویند، و خلاصه تاریخ‌نویسی را با فلسفه الهی خود بهم می‌آمیزد؛ و حتی در مواردی هم که احساس دینی در تاریخ‌نویسی او تأثیر ندارد میان انتقاد و قبول بی‌انتقاد روایات دینی در نوسان است.

این دو تاریخ‌نویس در دوره نزاع میان معتقدات دیرینه دینی و علم، پیدا شده‌اند و چنین می‌نماید که خود را موظف دیده‌اند که میان این دو تعادلی برقرار سازند. توکودیدس یکسره از نوعی دیگر است و با اینکه میان انتشار آثار هرودوت و تاریخ او فقط در حدود بیست سال فاصله هست، هنگامی که نوشته‌های این دو را پشت سر هم می‌خوانیم گمان می‌بریم با دو تاریخ‌نویس سروکار داریم که چند قرن با هم فاصله داشته‌اند. از گرایش به معتقدات دینی یونانی و شعر و قصه و داستان و ساده‌دلی و زودباوری هرودوت در نوشته توکودیدس اثری نیست، و امور و داستانهای که به معنی گسستگی جریان طبیعتند برای او اصلاً وجود ندارند، و آنجا که به مناسبتی سخن از این گونه داستانها و حتی پیشگوییهای «اراکل» پیش می‌آید توکودیدس از آنها با لحنی استهزاآمیز یاد می‌کند و همه رویدادهایی را که در زمان او خارق‌العاده تلقی می‌شدند - مانند گرفتگی ماه و خورشید و طوفان و سیل و نظیر اینها - به علل طبیعی برمی‌گرداند. توجه او در درجه اول معطوف به عوامل سیاسی و نسبتهای واقعی نیروهاست؛ او در پس پشت وقایع تاریخی نیروهای محرک کلی، و اوضاع و احوال و روحیات اقوام، و مخصوصاً منافع دولتها را می‌جوید.

هیچ یک از تاریخ‌نویسان پیش از او با او قابل قیاس نیست، و شگفتی اینجاست که هیچ یک از تاریخ‌نویسانی هم که پس از او آمدند راهی را که او گشاده بود در پیش نگرفتند، زیرا هر کدام شکل و معیار کار خود را از گرایش ذهنی و فکری زمان خود می‌گرفت. مرگ زودرس توکودیدس، شاید در حدود پنجاه سالگی، به او اجازه‌منداد اثر بزرگ خود را بپایان برساند و کسنوفون (۴۳۰ تا ۳۵۵ ق.م) دنباله کار او را گرفت و تاریخ یونان را نوشت ولی نشان داد که تا چه پایه از ژرفای اندیشه و وسعت دید سلف بزرگ خود بی‌بهره است و تا چه حد از دریافتن قانون قدرت و سیاست ناتوان است؛ و با اعتقاد ساده‌دلانه به عدالت اخلاقی، چه سقوط اسپارت

و چه تباهی آتن را، کیفر آسمانی غرور انسانی تلقی کرد.

توکودیدس بر خلاف هرودوت از تمامی دنیای شناخته‌شده آن زمان سخن نمی‌گوید بلکه افق ذهنی خود را به منطقه نفوذ دولت‌شهر یونانی محدود می‌سازد ولی همین موضوع محدود را که آکنده از مسائل عظیم است با تمامی وجودش تجربه می‌کند و درباره آن‌ها با عمقی اعجاب‌انگیز می‌اندیشد؛ و مهمترین این مسائل ماهیت سیاسی است. او شهروند اشراف‌زاده آتنی زمان پریکلس^۱ بود، و در دورانی بصری‌برد که در آن، فعالیت سیاسی برای آتانیان جزء زندگی، و حتی خود زندگی بود. در آن زمان دولت‌شهر آتن یکباره با بحرانی بزرگ مواجه شده بود، ولی فرق آتن با کشورهای دیگر، حتی بزرگترین کشور آن دوران، این بود که آتن به‌شیوه دموکراسی اداره می‌شد و گروهی شایان توجه از متفکران سیاسی در آن زندگی می‌کردند و وظیفه خود می‌دانستند که آگاهی تاریخی به‌معنای تازه و با محتوایی تازه بوجود آورند و خود را مجبور می‌دیدند ضرورت تاریخی بحرانی را که تحول جامعه بدان منجر شده بود کشف کنند. بدین جهت آتن آن روزگار آکنده از بحث‌ها و گفت و گوها درباره ژرفترین مسائل زندگی انسانی بود و سوفسطاییان نامدار و بزرگ‌مردانی مانند سقراط و اریستوفانس در این بحث‌ها و کاوش‌ها شرکت داشتند. توکودیدس در دامن چنین محیطی بارآمده بود و در میان آن زندگی می‌کرد و در جنگ بزرگ میان آتن و دولتهای پلوپونزی - که به جنگ سی‌ساله معروف است - یکی از فرماندهان نیروی دریایی آتن بود و در وسط گود سیاست قرار داشت؛ و با اینکه هیچ نوشته دیگری جز کتاب حاضر از او باقی‌نمانده است محتوای همین کتاب تردیدی باقی‌نمی‌گذارد که او نیز با تمام جان و دل خود در این بحث‌ها شریک بوده است - و لحن گفتارهایی که در کتاب خود آورده است، و ترکیب آن گفتارها، بروشنی نشان می‌دهد که از سوفسطاییان نیز درس بلاغت و خطابه‌نویسی آموخته است - و آنچه سرانجام مسیر زندگی روحیش را معین کرده و وظیفه تاریخ‌نویسی را به‌عهده‌اش نهاده است شروع همان جنگ بوده؛ و با اینکه به‌احتمال بسیار یادداشتهایی را که برای نوشتن تاریخ جنگ آماده ساخته بود پس از پایان جنگ منظم ساخته و به‌صورت کتاب درآورده است، نوشتن یادداشت‌ها را، چنانکه خود در آغاز کتابش می‌گوید، با شروع جنگ آغاز کرده است زیرا که به‌اهمیت این واقعه آگاه بوده است. می‌نویسد: «نوشتن این تاریخ را هنگام شروع جنگ آغاز کردم چون حدس می‌زدم که این جنگ مهم‌تر و شایان توجه‌تر از همه جنگهای پیشین خواهد بود...»^۲ «من خود تمامی جنگ را به‌چشم دیدم و در سنی بودم که می‌توانستم همه رویدادها را بدقت دنبال کنم و مراقب بودم که درباره آن‌ها نظری صحیح بدست‌آورم؛ و چنان اتفاق افتاد که من پس از فرماندهی در جنگ آمفیپولیس برای مدت بیست سال از زادگاهم تبعید شدم و فرصت کافی یافتم تا بروشنی ببینم

که در هر دو جانب چه می‌گذرد... و فراغتی که در این مدت داشتم فرصتی گرانبها برای من بود تا بتوانم بی هیچ پیشداوری به‌رای درست دست‌یابم.^۱

توکودیدس آنجا هم که لازم می‌بیند به تاریخ روزگاران گذشته یونان و مخصوصاً زادگاهش آتن اشاره‌ای بکند، با اینکه آثار اسلاف خود مخصوصاً هرودوت را بدقت خوانده‌است،^۲ همه گزارشهای تاریخی را که پاسخی به پرسشهای او نمی‌توانند داد به یک سو می‌نهد و فرضیه‌های خود را که استنتاجهای گذشته از زمان حال و مبتنی بر ارتباط قانونی میان مرحله فرهنگی و شکل اقتصادیند، به جای آنها می‌گذارد و گذشته را با چشم مرد سیاسی زمان زندگی خود می‌نگرد و تنها درباره قدرت سیاسی می‌اندیشد.

به عقیده او وظیفه تاریخ، بخشیدن تجربه سیاسی است نه احتوای اندیشه‌های دینی یا اخلاقی یا فلسفی، و سیاست دنیایی است که قوانین درونی خاص خود را دارد، و یگانه راه دستیابی به این قوانین این است که واقعیات تاریخی را نه تک به تک، بلکه به عنوان جزئی از فرایندی مداوم بیازماییم. با این همه توکودیدس هرگز مانند فیلسوفان نظریه‌ای کلی اظهار نمی‌کند، بلکه ضرورت سیاسی هر واقعه‌ای را از طریق تشریح مستقیم و مجسم نمودن آن واقعه نمایان می‌سازد، و یکی از وسایل مجسم‌ساختن وقایع، نقل گفتارهای متعدد در بخشهای مختلف کتاب است و همین خود یکی از ویژگیهای عمده تاریخ‌نویسی اوست.

البته گفتارها به صورتی که در این کتاب می‌یابیم واقعیت تاریخی ندارند و به طور کلی نویسندگان یونان و روم باستان هرگز عین سخنان سخنگویان را در نوشته خود منعکس نمی‌کردند بلکه همیشه سخنانی را می‌آوردند که سخنگو بر حسب سیرت و خصوصیاتش ممکن بود گفته باشد؛ و خود توکودیدس این مطلب را در آغاز اثرش به اطلاع خواننده می‌رساند،^۳ و با این سخن اثر خود را در واقع به دو بخش تقسیم می‌کند که یک بخش تشریح جزئیات رویدادهای واقعی است و بخش دیگر، گفتارها.

درباره بخش نخستین می‌نویسد: «در مورد رویدادهای واقعی جنگ به خود اجازه ندادم به روایت راویان اعتماد کنم بلکه درباره جزئیات همه وقایعی که خود به چشم دیدم و اخباری که از شاهدان دیگر شنیدم، تا آنجا که ممکن بود به دقت تمام تحقیق کردم. این تحقیق از این جهت دشوار و رنج‌آور بود که شاهدان واقعه واحد درباره آن موافق یکدیگر سخن نمی‌گفتند بلکه هر کدام آن را بر حسب گرایشش به یکی از طرفین، و قدرت حافظه خود، تشریح می‌کرد، اما بخش دیگر، یعنی گفتارها، از نوعی دیگر است و توکودیدس در نقل آنها نظری خاص دارد. می‌گوید: «بازگو کردن عین کلمات و گفتارهایی که چه در اینجا و چه در آنجا، خواه هنگام مشاوره درباره شروع جنگ و خواه در اثنای جنگ به میان آمده‌اند، چه برای من که آنها را

۱. کتاب پنجم، بند ۲۶.

۲. ر. ک. کتاب اول، بند ۲۱ و زیرنویس آن.

۳. کتاب اول، بند ۲۲.

به‌گوش خود شنیده‌ام و چه برای کسانی از شهرهای دیگر که آنها را برای من روایت کرده‌اند، بسیار دشوار بود. از این رو گفتارها را با چنان کلمات و عباراتی آورده‌ام که هر گوینده‌ای در وضع و موقعیتی که داشت می‌بایست بگوید، و بدین‌سان گفتارها معنی کلی آنچه را واقعاً به‌زبان آمده‌است منعکس می‌سازند.^۱

توکودیدس از این گفتارها دو استفاده می‌کند: اولاً خوی و خصلت و شیوه فکر سخنگویان را نمایان می‌سازد؛ او آفریننده تاریخ سیاسی است، به‌عقیده او خدایان اثری در فرایند تاریخ ندارند بلکه جریان تاریخ را طبیعت انسانی و مخصوصاً اشتیاق به‌قدرت – و گاهی تصادف^۲ – معین می‌کند؛ و نویسنده کتاب می‌کوشد نیروهای مؤثر در تاریخ و محرکهای سیاستمداران را نشان دهد؛ و در عین حال می‌خواهد ماهیت شعارهای سیاسی و نسبت مسلک به‌واقعیت را در سیاست روشن کند. مثلاً اسپارتیان برای حفظ و تأمین منافع خود نقاب آزادی و عدالت را به‌چهره می‌زنند و برای ایفای نقشی که به‌عهده گرفته‌اند به‌تزویر و ریا متوسل می‌شوند در حالی که شعارهای ظاهرالصلاح چنان با منافعشان انطباق دارد که حتی خودشان نیز مرز میان حقیقت و تزویر را تشخیص نمی‌توانند داد. اما آتنیان «حق قوی» را بر قانون طبیعت مبتنی می‌سازند و مفهوم خدا را که حامی حق و عدالت است به‌نمونه زور و قدرت زمینی مبدل می‌کنند، و بدین‌سان می‌کوشند تا تعارض میان سیاست خویش و نیروی دین و اخلاق را از میان بردارند.

در ثانی توکودیدس به‌وسیله گفتارها اندیشه‌های خود را بیان می‌کند بی آنکه شخص خود را در برابر چشم خواننده قرار دهد؛ در تاریخ او حکایت هر واقعه، با تفکر درباره آن واقعه، قرین است و او لازم می‌بیند که علت حقیقی هر رویداد و هر بحران را از علائم و مظاهر آن متمایز سازد و بدین‌سان مسأله را از حوزه قانون و اخلاق بدراورد و به‌آن جنبه عینی ببخشد. بارها تکرار می‌کند که تاریخ اقوام و افراد تکرار می‌شود زیرا که طبیعت آدمی همیشه همان است و همیشه به‌یک منوال باقی می‌ماند؛ و این سخن او یکی از مظاهر اندیشه یونانی است که همیشه روی در شناخت کلی دارد. از این رو توکودیدس در عین حال که به‌یکایک وقایع به‌خاطر خود آنها توجه دارد، می‌کوشد از آنچه در هر واقعه، یکباره و شگفت‌انگیز است فراتر برود و به‌شناخت قانون کلی که در آن نهفته‌است دست‌بیاورد، چه اگر در زندگی آدمی علل مشابه در اوضاع و احوال مشابه معلولهای مشابه بوجودنیاورند، پیش‌بینی و عمل از روی نقشه برای مرد سیاسی امکان‌پذیر نمی‌شود. بنا بر این، علت اصلی آوردن گفتارهای متعدد، اشتیاق او به‌دقت تاریخ نیست بلکه احتیاج او بر یافتن علت سیاسی نهایی هر واقعه است. هنگام خواندن بیشتر گفتارها بی‌اختیار به‌یاد گفتارها و شهریار ماکیاولی می‌افتیم و این

۱. همانجا.

۲. ماکیاولی در شهریار و گفتارها اصطلاح «بخت» را بکار می‌برد.

امر بی‌سبب نیست. ماکیاولی نوشته توکودیدس را بدقت خوانده و از او درس آموخته‌است و پاره‌ای از نظریاتش را در امر سیاست، بیشتر اوقات بدون ذکر نام، و یک بار با قید نام توکودیدس در گفتارها آورده‌است^۱ و حتی احتمال می‌توان داد که بذر این اندیشه را که سیاست باید علمی مستقل باشد توکودیدس در ذهن ماکیاولی کاشته‌است. بهر حال هر دو استاد سیاستند، ولی نوشته‌های ماکیاولی کتاب درسی خشک و بی‌روح است، در حالی که در تاریخ توکودیدس همه اندیشه‌ها به‌نحوی از خلال اوضاع و احوال و موقعیتهای سیاسی نمایان می‌شوند که گویی نویسنده نه در جست و جوی آنها برآمده و نه قصد بیان آنها را داشته‌است؛ بلکه اوضاع و احوال و شخصیتهایی که در این موقعیتهای ظاهر می‌شوند و اندیشه‌ها را به‌زبان می‌آورند، همه وجود واقعی دارند: توکودیدس به‌وسیله گفتارها در تن تاریخ روح می‌دمد.

توکودیدس در سال ۴۶۰ ق.م. در آتن در خانواده‌ای اشرافی به‌جهان آمده، در سال ۴۲۴ در مقام فرمانده بخشی از نیروی دریایی آتن در جنگ آمفیپولیس شرکت داشته^۲ و به‌علت دیررسیدن به‌محل مأموریت خود از آتن تبعید شده (احتمالاً به‌تبعید داوطلبانه تن‌در داده) و بیست سال در تراکیا بسربرده‌است و در سال ۴۰۴ حکم تبعیدش لغو شده‌است ولی یقین نیست که به‌آتن بازگشته‌باشد. پس از پایان جنگ به‌منظم‌ساختن یادداشتهای خود و نوشتن تاریخ جنگ پرداخته‌است ولی گویا به‌علت مرگ زودرس نتوانسته‌است تاریخ خود را به‌اتمام برساند به‌طوری که تاریخ یکباره در سال ۴۱۱، یعنی هفت سال قبل از وقایع پایان جنگ قطع می‌شود. ولی کتاب پنجم، بند ۲۶ نشان می‌دهد که او بهر حال سالها پس از ۴۱۱ هم مشغول نوشتن تاریخ خود بوده‌است. از سبک کتاب هشتم پیداست که این کتاب اخیر را ناشر تاریخ پس از مرگ او با بهم‌پیوستن یادداشتهایش پدیدآورده‌است.

تقسیم تاریخ به‌هشت کتاب و هر کتاب به‌بندهای متعدد، از توکودیدس نیست. این کار در دوره یونانی‌مایی پس از درگذشت اسکندر، به‌دست محققان اسکندرانی صورت گرفته‌است.

پیشگویی جسورانه توکودیدس، یعنی این سخن که کتاب «تا ابد در مالکیت آدمیان باقی» خواهدماند، دست کم تا امروز درست درآمده‌است؛ با اینکه دوهزار و چهارصد سال از تاریخ تصنیف آن می‌گذرد و ترجمه‌های متعدد از آن به‌زبانهای مهم اروپایی وجود دارد، هنوز در باخترزمین گاه به‌گاه ترجمه‌هایی نو از آن پدیدمی‌آید و نامدارترین مترجم آن، توماس هابز فیلسوف مشهور انگلیسی است؛ و چون ممکن است شرح جزئیات بعضی نبردها بر خواننده کم‌حوصله ملال‌انگیز بنماید در اروپا خلاصه‌هایی از آن، مخصوصاً برای استفاده دانش‌آموزان

۲. ر. که کتاب چهارم، بندهای ۱۰۴ و ۱۰۵.

۱. ماکیاولی، گفتارها، کتاب سوم، فصل ۱۶.

مدرسه متوسطه ترتیب داده‌اند و من در چهل و چند سال پیش یکی از این خلاصه‌ها را که به زبان آلمانی وجود دارد با همکاری آقای دکتر اسداله آل‌بویه استاد دانشگاه تهران به فارسی برگرداندم و با مقدمه‌ای به قلم مرحوم دکتر رضا کاویانی، با عنوان «جنگ بزرگ - چگونه یونان را جاه‌طلبی نابود ساخت»، بدون ذکر نام مترجم، منتشر ساختم. ولی آن ترجمه سرنوشتی مضحک یافت و از این رو از تجدید چاپ آن چشم‌پوشیدم. اما همیشه آرزو می‌کردم فراغتی دست‌دهد و تمامی کتاب را به فارسی ترجمه کنم، و اینک ترجمه کامل را در دسترس فارسی‌زبانان قرار می‌دهم.

این ترجمه با استفاده از دو ترجمه آلمانی و یک ترجمه انگلیسی فراهم آمده‌است:
 ترجمه اول آلمانی به‌خامه Johann David Heilmann، تاریخ نخستین انتشار ۱۷۶۰ م.
 نسخه موجود در دست من بدون تاریخ انتشار، توسط Verlag Lambert Schneider, Berlin منتشر شده‌است.

ترجمه دوم آلمانی به قلم Georg Peter Landmann، ناشر: dtv/Artemis Verlag، تاریخ انتشار ۱۹۹۱ م.

ترجمه انگلیسی با عنوان *History of The Peloponnesian war* به قلم Rex Warner توسط (U.K.) Penguin Books در تاریخ ۱۹۷۲ منتشر شده‌است.

در ترجمه‌های آلمانی نامهای اشخاص و جاها با تلفظ یونانی قید شده‌اند و در ترجمه انگلیسی با تلفظ لاتینی، و من از ترجمه‌های آلمانی پیروی کرده‌ام.

محمد حسن لطفی تبریزی

مقدمه: اهمیت جنگ حاضر

توکودیدس آتنی تاریخ جنگی را نوشته است که میان آتنیان و پلوپونزیان روی داد و نوشتن این تاریخ را هنگام شروع جنگ [سال ۴۳۱ ق.م.] آغاز کرده است چون حدس می زد که این جنگ مهمتر و شایان توجه تر از همه جنگهای پیشین خواهد بود. علت اینکه چنین حدس زدیم^۱ این بود که هر دو حریف در بالاترین درجه قدرت و آمادگی بودند، و می دیدم که همه شهرهای یونانی در جنگ شرکت جسته اند، بعضی بی فاصله هنگام آغاز درگیری و بعضی دیگر اندکی دیرتر. این واقعه بزرگترین تکانی بود که یونانیان و بخشی از غیر یونانیان، و حتی به یک معنی تمامی نوع بشر را، بلرزه درآورد.

البته بررسی دقیق وقایعی که در روزگاران گذشته روی داده است به علت دوری زمان ممکن نیست ولی با توجه به قراینی که در اثنای تحقیق به نظر من به طور کلی شایان اعتماد می نمودند، گمان می کنم هیچ کدام از آن وقایع اعم از جنگها و رویدادهای دیگر دارای چنین اهمیتی نبوده است.

مثلاً از قراین چنین بر می آید که سرزمینی که امروز هلاس نامیده می شود همیشه سکنه ای ثابت نداشته است بلکه اقوام در آن بارها جابجا شده اند و یکایک قبایل گاه به گاه تحت فشار مهاجمان مسکن خود را رها کرده اند. داد و ستدی وجود داشت و ارتباط قبایل مختلف با یکدیگر چه در خشکی و چه از راه دریا خالی از خطر نبود. مردمان از مناطق مسکونی خود تنها برای فراهم ساختن ضروریات زندگی خویش استفاده می کردند و چیزی علاوه بر آن بدست نمی آوردند تا سرمایه ای گردآورند؛ و نظام کشاورزی

۱. بیشتر نویسندگان یونانی در آغاز نوشته خویش، حتی اگر نوشته نامه ای خصوصی باشد، از خود به صورت سوم شخص غایب سخن می گویند و پس از چند جمله بیان مطلب را از زبان خود به صورت اول شخص متکلم ادامه می دهند. — م.

۲. Hellas نام تاریخی سرزمینی است که ما یونان می نامیم. — م.

منظمی نداشتند، و از بیم آنکه دشمن به مسکن بی دفاعشان بتازد و همه داراییشان را بر باید درخت نیز نمی کاشتند؛ و چون بر آن بودند که خوراک روزانه را در همه جا بچنگ می توان آورد مهاجرت برای ایشان دشواری دربرداشت و در نتیجه نه شهری بزرگ داشتند و نه نیروی جنگی.

هر چه زمینی بهتر و بارآورتر بود بیشتر دست به دست می گشت و ساکنانش زودتر عوض می شدند مانند منطقه ای که امروز تسالی نامیده می شود، و بویوتی، و بخش بزرگتر پلوپونز به استثنای آرکادیا؛ زیرا که در این مناطق باروری زمین از یک سو سبب می شد که عده ای از قدرتی بیشتر از دیگران برخوردار شوند و این امر زد و خوردهای داخلی به دنبال می آورد که در اثنای آنها گروهی کشته می شدند، و از سوی دیگر قبایل دیگر را بر آن می داشت که بدانجا حمله کنند.

منطقه اتیکه به علت بی حاصلی زمینش زمانی درازتر از دیگر مناطق از منازعات سیاسی داخلی مصون مانده است و همیشه قومی واحد در آن سکونت داشته است و این خود یکی از مهمترین دلایل درستی نظریه من است که می گویم علت اینکه مناطق دیگر نتوانستند به اندازه اتیکه مقتدر شوند جابجایی مکرر ساکنانشان بوده است. از قدیم ترین ایام از کسانی که در سراسر یونان تحت فشار قرار می گرفتند یا تبعید می شدند، مقتدرترینشان روی به آتن می نهاد که شهری بود دارای ثبات و امنیت؛ و شهروند آتن می گردید و بدین سان شهر روز به روز بزرگتر و پرجمعیت تر می شد و به همین جهت بعدها چون اتیکه ظرفیت جمعیت بیشتری را نداشت آتنیان در منطقه ایونیا^۱ شهرهای نو تأسیس کردند.

به عقیده من یکی از دلایل ناتوانی یونانیان روزگاران قدیم این است که مردمان هلاس پیش از جنگ ترویا هیچ عمل دسته جمعی انجام نداده اند و حتی بر من چنین می نماید که تمامی این سرزمین بدین نام خوانده نمی شده است و پیش از زندگی هلن^۲، پسر دوکالیون^۳، این نام اصلاً وجود نداشته است و هر منطقه ای به نام قبیله ای خوانده می شده است که در آن سکونت داشته، و نام قبیله پلاسگ^۴ به منطقه ای وسیعتر از مناطق دیگر اطلاق می شده. بعدها هنگامی که هلن و پسرانش در منطقه فیتیوتیس^۵ به قدرت رسیدند و نام آور گردیدند و شهرهای دیگر بارها از آنان یاری طلبیدند و دعوتشان کردند، چند منطقه به علت اشتراک در برخورداری از یاری ایشان «هلنی» نام گرفتند، ولی زمانی بس دراز طول کشید تا این نام بر سراسر سرزمین [هلاس] اطلاق گردید. بهترین شاهد این واقعیت هومر است که می گویند زمانی دراز پس از جنگ ترویا زندگی می کرد. او هرگز تمامی سرزمین یونان را با این نام نمی خواند و عنوان «هلنی» را تنها درباره سربازان آخیل بکار می برد که از منطقه فیتیوتیس آمده و در واقع

1. Ionia

2. Hellen

3. Deukalion

4. Pelasg

5. Phithiotis

نخستین هلنی‌ها بوده‌اند؛ و در حماسه خود سایر یونانیان را دانایی‌ها^۱ و آرگوسیان^۲ و آخاییان^۳ می‌نامد. هومر برای غیر یونانیان نیز کلمه‌ای معین ندارد و این به عقیده من از آن روست که خود یونانیان نیز نامی واحد و مشترک که مایه تمایزشان از غیر یونانیان باشد نداشتند. این اقوام مختلف، که نخست بعضی از شهرهایشان – در صورتی که مردمانشان زبان یکدیگر را می‌فهمیدند – و سپس همه با هم، هلنی نامیده شدند پیش از جنگ ترویا در حال ناتوانی و بدون ارتباط با یکدیگر بسر برده و به هیچ عمل مشترکی دست نیازیده‌اند. حتی برای لشکرکشی به ترویا نیز نخستین بار هنگامی متحد شدند که با دریانوردی آشنایی بیشتری یافته بودند.

بنا به روایات سنتی، مینوس^۴ نخستین کسی بود که نیروی دریایی بوجود آورد و آنچه را امروز دریای هلنی^۵ نامیده می‌شود تحت فرمان خود درآورد و بر جزایر کوکلاد^۶ تسلط یافت و مردم کاریا^۷ را از آنجا بیرون کرد و پسران خود را به حکومت آن جزایر برگماشت؛ و حق داریم چنین بیندازیم که او کوشید تا متصرفات خود را از غارتگران دریانورد پاک کند و از این طریق بر درآمد خود بیفزاید.

یونانیان قدیم، و همچنین غیر یونانیانی که در سواحل و جزایر سکونت داشتند، همین که از طریق دریا با یکدیگر ارتباط یافتند دست به غارتگری گشودند و رهبرانسان در این کار تواناترین و کارآمدترین انسانها بودند که هم کیسه خود را می‌انباشند و هم نانی به ضعیفتران می‌رساندند. اینان به شهرهای بی‌بارو و آبادیهای بی‌دفاع حمله می‌کردند و تقریباً فقط با غارتگری روزگار می‌گذراندند. این کار نه تنها در آن زمان مذموم نبود بلکه حتی امروز نیز بعضی قبایل یونانی این شیوه زندگی را مایه افتخار خود می‌شمارند و در اشعار شاعران قدیم نیز می‌خوانیم که همیشه نخستین سؤال از دریانوردانی که گام بر ساحل می‌نهند این است که «آیا شما دریانوردانی غارتگر هستید؟» در حالی که نه مخاطبان این پرسش را اهانتی بر خود می‌شمارند و نه پرسندگان قصد اهانت دارند. غارت در خشکی نیز رواج داشت و این رسم تا امروز نیز در بیشتر نقاط یونان باقی مانده است مثلاً نزد مردمان لوکروی^۸ و آیتولیا^۹ و آکارناتیا^{۱۰}، و به همین جهت مردمان این نواحی تا کنون عادت مسلح بودن را از دست نداده‌اند.

در قدیم شهرهای یونان بارو نداشتند و راهها امن نبودند و از این رو مردمان سراسر این سرزمین مسلح بودند و مانند غیر یونانیان امروزی همیشه شمشیر همراه داشتند، و وجود این رسم در نقاطی که پیشتر نام بردم دلیلی است بر اینکه در همه جای یونان عادت بر این

1. Danaeans

۲. مردم شهر آرگوس Argos.

3. Achaeans

4. Minos

۵. دریای اژه امروزی. — م.

6. Kyklad

7. Carians

8. Lokroi

9. Aitolia

10. Akarnania

بوده‌است.

آتنیان نخستین مردمانی بودند که سلاح را به یک سو نهادند و سختگیری قدیم را رها کردند و به تجمل و زندگی مطبوع روی آوردند. در این شهر مردان مسنتر خانواده‌های توانگر جامه‌های ظریفتر را جانشین پوشاکهای کتانی ساختند و زلفهای خود را در پشت سرگرداوردند و با سنجاقی زرین که شکل جیرجیرک داشت بهم‌پیوستند؛ و این رسم زمانی دراز در میان مردان مسنتر ایونیا نیز، که خویشاوندان آتنیانند، رایج بود. جامه‌های تنگ و کوتاه امروزی را یونانیان از مردمان اسپارت اخذ کرده‌اند. اسپارتيان در موارد دیگر نیز اختلاف میان توانگران و توده مردم را از میان برداشته‌اند. اینان نخستین کسانی بودند که هنگام ورزش در ملأ عام جامه‌های خود را کنند و برهنه ورزش کردند و پس از ورزش تن خود را روغن مالیدند. در آغاز ورزشکاران حتی در مسابقه‌های المپی لنگ به میان می‌بستند و چند سالی بیش نمی‌گذرد که لنگ از میان رفته‌است و هنوز غیر یونانیان مخصوصاً در آسیا هنگام کشتی‌گیری و مشت‌زنی لنگی به میان می‌بندند. مثالهای دیگری هم می‌توان آورد که نشان می‌دهد که یونانیان قدیم رسومی شبیه رسوم امروزی غیر یونانیان داشته‌اند.

همه شهرهایی که در زمانهای مؤخرتر تأسیس شدند و به سبب پیشرفت دریانوردی دارای ثروتی علاوه بر مایحتاج روزمره بودند در کنار دریا قرار داشتند به طوری که دیواری دماغه‌ای را که شهر در آن واقع بود از بقیه خشکی جدا می‌کرد تا شهر براحتی به داد و ستد بپردازد و از همسایگان در امان باشد حال آنکه شهرهای قدیم به علت کثرت دریانوردان غارتگر و رواج غارتگری دور از ساحل دریا ساخته می‌شد (زیرا که این گونه دریانوردان، هم یکدیگر را غارت می‌کردند و هم شهرهای ساحلی اقوام غیر دریانورد را) و بدین سبب همه این شهرها تا امروز دور از دریا قرار دارند.

ولی ساکنان جزایر هم، مانند مردم کاریا و مردم فنیقیه، در غارتگری از دیگران عقب نمی‌ماندند و این اقوام در بیشتر جزیره‌ها مسکن داشتند و دلیل درستی این سخن این است که هنگامی که آتنیان در اثنای جنگ کنونی جزیره دلوس^۱ را با تشریفات دینی رسمی پاک کردند و گورها را گشودند تا بقایای نعشهای مردگان را از جزیره بیرون بریزند، از سلاحهایی که در گورها یافتند و همچنین از شیوه تدفین اموات که هنوز در میان مردم کاریا مرسوم است معلوم شد بیشتر گورها متعلق به کاریاییان بوده‌است.

با پیدایش ناوگان جنگی رفت و آمد در دریا رونق بیشتر یافت زیرا همین که مینوس شهرهای خود را تأسیس کرد و ساکنان سواحل در پرتو پیشرفت بازرگانی آبادیهای خود را مستحکمتر ساختند، غارتگران ساکن جزایر ناچار شدند از برابر مینوس عقب‌نشینی کنند. حتی

مردمان بیشتر شهرها چون روز به روز توانگرتر شدند بارویی به گرد شهر خود کشیدند. شهرهای ضعیفتر برای حفظ دارایی خود یوغ تبعیت از شهرهای قویتر را بگردن نهادند و قویتران که منابع مالی بیشتری در اختیار داشتند شهرهای ضعیفتر را مطیع و رعیت خود ساختند. چنین بود وضع و حال شهرهای یونانی هنگامی که همه با هم به سوی شهر ترویا لشکر کشیدند.

بر من چنین می‌نماید که علت اینکه آگاممنون^۱ توانست لشکری بدان انبوهی گردآورد، این بود که او مقتدرترین فرمانروای زمان خود بود نه اینکه هواخواهان هلن^۲ - چون به تونداروس^۳، پدر هلن، با قید سوگند وعده داده بودند که همراه آگاممنون [برای بازپس گرفتن هلن] به ترویا خواهند رفت - مجبور شدند جزو سپاه آگاممنون درآیند. بعضی پلوپونزیها که روایات شایان اعتمادی از روزگاران گذشته در اختیار دارند می‌گویند که پلوپس^۴ با ثروت فراوانی از آسیا به میان ساکنان تهیدست این سرزمین [پلوپونز] آمد و در اینجا چنان اقتداری بدست آورد که با اینکه بیگانه‌ای بیش نبود تمامی سرزمین به نام او خوانده شد و بعدها اخلافش به موفقیت بزرگتری دست یافتند بدین معنی که هنگامی که اوروستئوس^۵ در انیکه به جنگ پسران هراکلس^۶ می‌رفت، پیش از آنکه پای در راه این سفر پنهان اداره موکنه^۷ را به خالوی خود آترئوس^۸ سپرد (که در آن وقت پدرش او را به علت قتل خروسیپوس^۹ تبعید کرده بود) و چون اوروستئوس به وطن بازنگشت اهالی موکنه از ترس پسران هراکلس آترئوس را که در میان توده مردمان موکنه محبوبیت فراوان یافته بود به مقام پادشاهی برداشتند و بدین سان خاندان پلوپس مقتدرتر از خانواده پرسئوس شد. آگاممنون پسر آترئوس، وارث این تاج و تخت شد و من بر آنم که او چون نیروی دریایی مقتدری داشت و قدرتش در دریا بر همه رقیبان می‌چربید بزور و ارباب توانست لشکری بدان بزرگی فراهم آورد نه اینکه سپاهیان به میل و اراده خود از او پیروی کردند. اگر بتوان به گفته هومر اعتماد کرد، آگاممنون با بزرگترین نیروی دریایی که تا آن زمان دیده شده بود راهی میدان جنگ شد و حتی تعدادی کشتی جنگی هم به ارکادیان قرض داد. هومر، آنجا که عصای شاهی را که آگاممنون به ارث برده است وصف می‌کند، می‌گوید آگاممنون «بر جزایر بسیاری حکم می‌راند و سراسر جزیره آرگوس را نیز زیر فرمان خود داشت». آگاممنون که پایگاه قدرتش در خشکی بود اگر ناوگانی قوی در اختیار نداشت ممکن نبود بر جزایر، جز آنها که به ساحل نزدیکند، فرمان براند، و شمار این گونه جزایر چنان اندک است که درباره آنها نمی‌توان سخن از «جزایر بسیار» گفت. از این لشکرکشی می‌توان به چگونگی

۱. Agamemnon شاه موکنه و آرگوس (در یونان) و رهبر سپاه یونان در جنگ ترویا. - م.

۲. Helena همسر منلائوس شاه اسپارت بود و چون پاریس پسر شاه ترویا او را دزدید و به ترویا برد، یونانیان برای بازپس گرفتن او به ترویا لشکر کشیدند. - م.

3. Tyndaros

4. Pelops

5. Eurysteus

6. Heracles

7. Mykene

8. Atreus

9. Chrysippos

لشکرکشی‌هایی که پیش از آن وجود داشت پی‌برد.

این واقعیت که موکنه شهر کوچکی بود، یا بسیاری از شهرهای آن روزگار در زمان ما بی‌اهمیت بنظر می‌آیند، نباید ما را بر آن دارد که در عظمت لشکر آگاممنون بدان سان که شاعران وصفش می‌کنند یا از داستانها می‌توان شنید، تردید کنیم. مثلاً اگر اسپارت بکلی ویران شود و تنها پرستشگاهها و دیوارهای ساختمانها باقی‌بمانند بی‌گمان مردمانی که پس از سالیان دراز آنها را می‌بینند باور نمی‌توانند کرد که قدرت آن شهر با شهرش انطباق داشته‌است. با این همه می‌دانیم که اسپارتیان بر دو پنجم سرزمین پلویونز فرمان می‌راندند و قویترین قدرت آن منطقه‌اند و در بیرون از آن منطقه نیز متحدانی دارند؛ ولی چون شهر اسپارت از روی نقشه‌ای منظم ساخته نشده‌است و پرستشگاههای بزرگ و ساختمانهای مجلل ندارد بلکه همچنانکه در یونان قدیم معمول بود از چند روستا تشکیل شده‌است، اسپارت بظاهر ضعیف و بی‌نوا می‌نماید در حالی که اگر آتن ویران گردد بقایای پرستشگاهها و ساختمانهای شهر سبب خواهند شد که نسلهای بعد قدرت آن را دو برابر میزان واقعی تصور کنند. پس حشمت و جلال شهر دلیل اقتدارش نیست، و کوچکی شهرهای آن‌روزی دلیل نمی‌تواند بود بر اینکه جنگ ترویا مهم‌تر از همه جنگهای پیشین نبوده‌باشد هر چند از لحاظ اهمیت به‌پایه جنگ کنونی نمی‌رسید. نمی‌دانم آیا می‌توان به‌گفتار هومر درباره‌ سیاه آگاممنون اعتماد کرد یا نه. هومر شاعر بود و احتمال دارد که در سخن به‌اغراق گراییده‌باشد. ولی اگر وصفهای او را هم باور کنیم چنین می‌نماید که نیروی جنگی آگاممنون کوچکتر از نیروهای جنگی امروزی بوده‌است.

هومر می‌گوید از هزار و دویست کشتی که در لشکرکشی به‌ترویا شرکت داشتند، کشتیهای بویوتیان هر کدام حامل صد و بیست مرد بودند و کشتیهای فیلوکتت^۱ هر یک حامل پنجاه مرد؛ و به‌عقیده من با این سخن بزرگترین و کوچکترین کشتیها را نام می‌برد، و به‌هر حال به‌گنجایش کشتیهای دیگر اشاره‌ای نمی‌کند. در مورد کشتیهای فیلوکتت می‌گوید که همه سرنشینان پارو می‌زدند و همه مردان جنگی بودند و به‌عبارت دیگر مدعی است که همه پاروزنان سرباز تیرانداز بوده‌اند. بنا بر این عده سرنشینان غیرتیرانداز ممکن نیست زیاد بوده‌باشد و اینان شاهان و فرماندهان بزرگ بوده‌اند. این نکته را نیز باید در نظر داشت که در کشتیها آلات و ادوات جنگ نیز همراه لشکر برده‌می‌شد و کشتیها زورقهایی بی‌سقف همانند زورقهای راهزنان دریایی بودند. اگر حد متوسط کشتیهای بزرگ و کوچک را معیار قرار دهیم معلوم می‌شود لشکر مشترک تمامی یونان از افراد زیادی تشکیل نمی‌یافته‌است.

علت این امر کمی وسایل بوده‌است نه کمی تعداد مردان یونانی. بدین معنی که یونانیان به‌علت دشواری غذارساندن به‌لشکریان، سپاهی کوچک به‌سوی ترویا می‌بردند و امیدوار بودند

که سپاهیان در مقصد مایحتاج خود را از طریق نبرد بچنگ خواهند آورد، و چنین می‌نماید که وقتی هم که پس از وصول به مقصد در نبردی غالب شدند - و در این تردید نیست چه در غیر این صورت نمی‌توانستند استحکاماتی به گرد لشکرگاه خود بسازند - در این نبرد تمامی سپاه به میدان نرفته بود بلکه گروه بزرگی برای تحصیل مواد غذایی در خرسونس^۱ به کشت و زرع می‌پرداخت یا به غارت و دزدی دریایی دست می‌یازید. به همین جهت ترویا توانست ده سال در برابر دشمن پراکنده مقاومت کند حال آنکه اگر یونانیان غذا به مقدار کافی با خود آورده بودند و ناچار نبودند به زراعت و دزدی و غارت بپردازند و همه با هم روی به میدان جنگ می‌نهادند، باسانی می‌توانستند بر ترویا چیره شوند و از طریق محاصره در زمانی کوتاه شهر را به تصرف خود درآورند.

ولی همه لشکرکشیهای روزگاران گذشته به علت کمی پول و وسایل، فاقد ابهت و نیرو بودند و لشکرکشی به ترویا که این همه درباره اش سخن گفته می‌شود اگر نیک بنگریم در واقع بسیار ناچیزتر از شهرتی بوده است که شاعران و داستان‌سرایان به آن داده‌اند.

پس از جنگ ترویا نیز در یونان بارها اقوام و قبایل جابجا شدند و آرامش در این سرزمین بوجود نمی‌توانست آمد. مثلاً بازگشت سپاهیان یونانی از ترویا پس از چنان زمانی دراز، سبب انقلابهایی شد و تقریباً همه شهرها دچار جنگهای داخلی گردیدند و تبعیدیان برای خود آبادیهای نو ساختند. شصت سال پس از سقوط ترویا مردم تسالی بویوتیان امروزی را از آرنه^۲ بیرون کردند و رانده شدگان در بویوتی کنونی، که پیشتر منطقه آرکادیا نام داشت، سکونت اختیار کردند (پیشتر فقط گروه کوچکی از بویوتیان امروزی در این منطقه ساکن بودند و سربازانی که به ترویا رفتند از میان این گروه برخاسته بودند). در هشتادمین سال پس از سقوط ترویا، دوریاییان با اخلاف هراکلس متحد شدند و پلوپونز را به تصرف خود درآوردند. آرامش و ثبات بتدریج و بسیار آهسته در یونان برقرار گردید و یونانیان نخستین بار پس از آنکه هجومها و تبعیدها به آرامش مبدل شد توانستند به تأسیس «شهرهای دختر»^۳ بپردازند. بدین سان آتنیان در ایونیا و بیشتر جزایر شهرهای نو بنیاد تأسیس کردند و پلوپونزیان و ساکنان بعضی دیگر از شهرهای یونانی روی به ایتالیا و سیسیل نهادند و در آنجا شهرهای نو برای خود ساختند. همه این گونه شهرهای نو بنیاد پس از جنگ ترویا ساخته شده‌اند.

چون یونان نیرومندتر شد و دادوستد رونقی بیشتر یافت و اهمیت پول درآوردن و

1. Chersones

2. Arne

۳. در این کتاب بارها سخن از «شهر مادر» و «شهر دختر» به میان می‌آید. شهر مادر به شهری گفته می‌شد که به علت ازدیاد جمعیتش یا به هر منظور دیگر مقداری از ساکنان خود را به منطقه‌ای دیگر می‌فرستاد و در آنجا شهری نو برای آنان تأسیس می‌کرد و شهر نو «شهر دختر» خوانده می‌شد. - م.

سرمایه‌اندوختن روز به‌روز آشکارتر گردید در بیشتر شهرها فرمانروایان مستبد (جباران) پیدا شدند، حال آنکه پیشتر هر شهر حکومت پادشاهی با حقوق و محدودیت‌های سنتی داشت؛ و برای حکومت بر دریا ناوگانها پدیدآمدند. چنین می‌نماید که مردمان کورینت^۱ نخستین کسانی بوده‌اند که تقریباً به‌شیوهٔ امروزی به‌کشتی‌سازی و دریانوردی پرداخته‌اند، و می‌گویند نخستین کشتیهای جنگی یونانی با ظرفیت ۱۴۴ پاروزن در کورینت ساخته شده‌اند. به‌هر حال کسی که چهار کشتی از این نوع برای شهر ساموس^۲ ساخت کشتی‌سازی کورینتی به‌نام آمینوکلس^۳ بود که سیصد سال قبل از تاریخ جنگ امروزی به‌ساموس آمد. قدیمیترین نبرد دریایی هم که خبرش به‌ما رسیده‌است، میان کورینت و کرکورا^۴ اتفاق افتاد و این واقعه تقریباً دویست و شصت سال پیش از این تاریخ روی داد. با اینکه در قدیم ارتباط یونانیان با یکدیگر از راه خشکی بود نه از راه دریا، کورینت به‌علت واقع شدن در تنگهٔ خاکی باریکی میان دو دریا، از قدیمیترین روزگاران مرکز دادوستد بوده‌است زیرا راه بازرگانی ساکنان پلپونز و مردمان بیرون از پلپونز از کورینت می‌گذشت و از این رو کورینت زود توانگر شد چنانکه شاعران نیز در اشعار خود صفت «توانگر» بدین شهر دادند؛ و هنگامی که یونانیان روی به‌دریانوردی آوردند کورینت کشتی‌هایی برای خود آماده ساخت و از تاخت و تاز غارتگران دریایی جلوگیری کرد و بدین‌سان بازاری شد برای بازرگانانی که چه از خشکی و چه از دریا می‌آمدند، و به‌نیروی پولی که به‌آنجا سرازیر می‌شد شهری مقتدر گردید. ایونیاییان نیز در زمان کورش، نخستین شاه ایرانی، و پسرش کنبوجیه نیروی دریایی قوی داشتند و مدتی در برابر کورش از دریای خود دفاع کردند. پولوکراتس^۵ که در زمان سلطنت کنبوجیه حکمران مستبد (جبار) ساموس بود به‌نیروی ناوگان خود جزایر متعدد را تحت فرمان خویش درآورد، و یکی از آنها جزیرهٔ رنایا^۶ بود که پولوکراتس پس از تصرفش آن را وقف پرستشگاه آپولون در شهر دلوس ساخت. مردمان شهر فوکایا^۷ نیز که شهر مسالیا^۸ را تأسیس کردند در جنگی دریایی بر کارتاژیان پیروز شدند.

اینها که برشمردم قویترین نیروهای دریایی بودند ولی اینها نیز تا چند نسل پس از جنگ ترویا بندرت کشتی‌هایی با ظرفیت ۱۴۴ پاروزن داشتند و کشتیهایشان همه مانند روزگاران گذشته زورقهای پنجاه پارویی بود. نخستین بار پس از جنگ ایران و مرگ داریوش که پس از کنبوجیه در ایران به‌تخت پادشاهی نشسته‌بود، فرمانروایان مستبد سیسیل و کرکورا صاحب کشتیهای ۱۴۴ پارویی به‌تعداد زیاد شدند، و اینها آخرین ناوگانهای شایان توجهی بودند که پیش از لشکرکشی خشایارشا در یونان وجود داشتند. اگینا و آتن و دیگر شهرها تقریباً فقط به‌کشتیهای پنجاه پارویی مجهز بودند و نخستین بار تمیستوکلس در اثنای جنگ آتن با اگینا، و

1. Korinth

2. Samos

3. Ameinokles

۴. جزیرهٔ کرکورا امروز کورفو نامیده می‌شود. —م.

5. Polykrates

6. Rhenaia

7. Phokaia

8. Messalia

مخصوصاً از آن رو که انتظار حملهٔ ایرانیان را داشت، آنتیان را وادار کرد تا کشتی بسازند و به وسیلهٔ کشتی توانست در جنگ دریایی به دشمن غالب آید؛ ولی این کشتیها هم بی سرپناه بودند.

وضع ناوگان یونانیان در روزگاران گذشته چنین بود. با این همه شهرهایی که نیروی دریایی داشتند بر اثر ازدیاد پول و حکومت بر دیگران، نیرومند می شدند و به جزایر هجوم می بردند و آنها را تحت فرمان خود درمی آوردند مخصوصاً هنگامی که منطقهٔ مسکونیشان کفاف نیازهایشان را نمی داد. هیچ شهری از طریق جنگ در خشکی به قدرت نرسیده است. همهٔ جنگها، زد و خورد میان شهرهای همسایه بود و یونانیان به شهرهای دور از اقامتگاه خویش لشکر نمی کشیدند زیرا نه آماده بودند به صورت گروهی زیر فرمان شهری نیرومند قرار گیرند و نه هیچ یک با حفظ استقلال خود و با حقوق برابر در معیت دیگران به لشکرکشی مشترک قیام می کرد. همیشه شهرهای همسایه با یکدیگر می جنگیدند و فقط در جنگی که یک بار میان خالکیس^۱ و ارتریا^۲ روی داد شهرهای دیگر یونانی با این یا آن طرف متخاصم متحد گردیدند.

از این گذشته، هر شهر را علتی خاص از نیرومند شدن بازمی داشت. مثلاً هنگامی که منطقهٔ ایونیا بزرگ شدن آغاز کرده بود، کورش سر رسید و سپاه ایران کرویسوس^۳ را از پای درآورد و تمامی سرزمین میان رودخانهٔ هالوس^۴ و دریا را فرمانبردار خود ساخت و پس از او داریوش به یاری نیروی دریایی فنیقی به جزایر نیز تسلط یافت.

فرمانروایان مستبد شهرهای یونانی نیز جز رفاه شخص خود و حفظ قدرت در جنگ خانوادهٔ خویش اندیشه ای در سر نداشتند و از این رو تا آنجا که می توانستند جانب احتیاط را نگاه می داشتند و هیچ کدام، به استثنای فرمانروایان سیسیل، به هیچ کار بزرگی جز دست اندازی به همسایگان قیام نمی کرد. همهٔ این علل دست به دست هم دادند و زمانی دراز یونان را در حال ناتوانی نگاه داشتند و از این رو یونانیان متفقاً به هیچ اقدام مشترکی دست نیازیدند، و یکایک شهرها نیز در خود جرأت آن را نمی دیدند که به تنهایی کاری از پیش ببرند.

فرمانروایان مستبد که در آتن و دیگر شهرهای یونان - و در این شهرها پیشتر از آتن - به قدرت رسیده بودند پس از چندی از اریکهٔ قدرت افتادند و بیشترشان، به استثنای فرمانروایان سیسیل، به دست اسپارتیان سرنگون گردیدند. اسپارت، پس از آنکه دوریایان در آن شهر سکنی گزیدند، زمانی درازتر از دیگر شهرها دچار منازعات داخلی بود و با این همه پیشتر از همهٔ شهرهای دیگر از نظم و قانون بهره مند گردید و در آنجا هیچ گاه فرمانروایی مستبد زمام قدرت را بدست نگرفت. نظام سیاسی این شهر بیش از چهارصد سال دوام یافته و به شهر نیرویی

1. Chalkis

2. Eretria

3. Kroisos

4. Halys

بخشیده‌است که به‌اتکاء آن می‌تواند به‌شهرهای دیگر دست‌اندازی کند. چند سال پس از برافتادن فرمانروایان مستبد، جنگ ایرانیان و آتنیان در جوار ماراتن درگرفت و ده سال پس از آن ایرانیان دوباره با سپاهی انبوه به‌یونان روی‌آوردند. در این هنگام اسپارتیان چون قویتر از شهرهای دیگر بودند زمام رهبری شهرهایی را که به‌مقابله با ایرانیان برخاسته‌بودند بدست‌گرفتند و آتنیان شهر خود را رها کردند و با همه دارایی خویش به‌کشتیها پناه بردند و در دریا به‌جنگ پرداختند. پس از آنکه سپاه ایران از یونان رانده‌شد یونانیانی که از شاه ایران جدا شده‌بودند و آنانکه دست به‌دست هم داده و در برابر شاه و سپاه ایران ایستاده‌بودند، به‌دو بخش منقسم شدند: بخشی با اسپارت متحد گردید و بخشی دیگر رهبری آتن را پذیرفت زیرا که این دو شهر نیرومندتر از شهرهای دیگر بودند و یکی در خشکی فرمان می‌راند و دیگری با کشتیهای خود بر دریا تسلط داشت. اتحادی که در زمان جنگ میان آتن و اسپارت بوجود آمده‌بود زمانی کوتاه ادامه داشت ولی چندی نگذشت که این دو شهر با هم تعارض پیدا کردند و همراه متحدان خود با یکدیگر به‌جنگ پرداختند به‌طوری که هر دو شهر از زمان جنگ با ایران تا امروز گاه در حال متارکه موقت و گاه در حال جنگ، چه با یکدیگر و چه با متحدان پیشین که از آنها جدایی گزیده‌اند، بسربرده و در جنگ و مقابله با خطر تجربه‌های فراوان اندوخته‌اند.

اسپارت هیچ‌گاه از متحدان خود خراج نخواست و فقط همیشه مراقب بوده‌است که در همه شهرها اشراف زمام حکومت را بدست‌داشته‌باشند و امور شهر را موافق نظر اسپارت اداره کنند در حالی که آتن با گذشت زمان کشتیهای همه شهرهایی را که با آنها متحد بود، به‌استثنای خیوس^۱ و لسبوس^۲، تصاحب کرد و همه را به‌پرداخت خراج نقدی موظف ساخت. بدین‌سان هر دو شهر آتن و اسپارت بهتر از هر زمان دیگر مسلح گردیده و برای جنگ آمادگی یافته‌بودند.

دشواری وظیفه من و هدف آن

برای پی‌بردن به‌وضع روزگاران گذشته ناچار شدم تحقیقی دشوار و فرساینده در پیش گیرم زیرا هر خبری که بدست می‌آمد شایان اعتماد نبود. مردمان اخبار مربوط به‌روزگاران گذشته را حتی اگر با رویدادهای زادگاه خودشان ارتباط داشته‌باشد، زود می‌پذیرند بی آنکه آن را بیازمایند. مثلاً در آتن بیشتر مردم معتقدند هیپارخوس^۳ که به‌دست هارمودیوس^۴ و آریستوگیتون^۵ کشته‌شد حاکم جبار بوده‌است و غافلند از اینکه پسر ارشد پسیستراتوس^۶ که زمام قدرت را بدست‌داشت هیپایاس بود و هیپارخوس و تسالوس^۷ برادران او بودند. واقع امر

1. Chios

2. Lesbos

3. Hipparchos

4. Harmodios

5. Aristogiton

6. Peisistratos

7. Thessalos

این است که روزی که قرار بود سوء قصد انجام گیرد هارمودیوس و آریستوگیتون به گمان اینکه هیپیس از توطئه خبر یافته است او را به حال خود گذاشتند ولی چون خواستند پیش از دستگیر شدن عمل جسارت آمیزی انجام دهند هیپارخوس را که در لئوکوریون^۱ مشغول سازمان دادن دسته های جشن بود از پای درآوردند.^۲ یونانیان دیگر نیز نه تنها درباره رویدادهای گذشته بلکه در خصوص وقایع معاصر هم به خبرهای نادرست اعتماد می کنند. مثلاً اعتقاد عموم بر این است که هر یک از شاهان اسپارت حق دو رأی دارد در حالی که هر کدام بیش از یک رأی ندارد. همچنین مردم معتقدند که اسپارتیان فوج مخصوصی به نام فوج «پیتاناته»^۳ دارند در حالی که چنین فوجی اصلاً وجود ندارد.^۴ بیشتر مردمان به جای اینکه رنج غوررسی برای دستیابی به حقیقت را بر خود هموار سازند به اولین خبری که می شنوند دل می بندند.

- ۲۱ ولی گمان می کنم اگر کسی با عنایت به قرآینی که برشمرده استنتاجهای مرا بپذیرد در راه خطا نخواهد افتاد و فریب وصفهای رنگارنگ شاعران را نخواهد خورد و به وقایع نویسانی که هر سخن گوش نوازی را بر خوانندگان عرضه می کنند به جز حقیقت، و ادعاهای باور نکردنی و اثبات ناپذیرشان با گذشت زمان مانند داستانها در ذهنها ریشه دوانده اند، اعتماد نخواهد کرد. من درباره رویدادهای روزگاران گذشته به ساده ترین و روشن ترین قراین اتکا کردم و به نتایجی دست یافتم که پذیرفتنشان دور از عقل نیست. مردمان جنگی را که هم اکنون گرفتار آنند بزرگترین جنگها تلقی می کنند و همین که پایان رسید دوباره جنگ پیشتر را بزرگتر از این خواهند شمرد؛ ولی اگر کسی وقایعی را که در اثنای جنگ کنونی روی می دهد به چشم دقت بنگرد قبول خواهد کرد که این جنگ براستی بزرگتر و مهمتر از همه جنگهایی است که تاکنون اتفاق افتاده است.

- ۲۲ بازگو کردن عین کلمات و عبارات گفتارهایی که چه در اینجا و چه در آنجا، خواه هنگام مشاوره درباره شروع جنگ و خواه در اثنای جنگ، به میان آمده است، چه برای من که آنها را به گوش خود شنیده ام و چه برای کسانی از شهرهای دیگر که آنها را برای من روایت کرده اند، بسیار دشوار بود. از این رو گفتارها را با چنان کلمات و عباراتی آورده ام که هر گوینده ای در وضع و موقعیتی که داشت می بایست بگوید، و بدین سان گفتارها معنی کلی آنچه را واقعاً به زبان آمده است منعکس می سازند. ولی در مورد رویدادهای واقعی جنگ، به خود اجازه ندادم به روایت راویان اعتماد کنم بلکه درباره جزئیات همه وقایعی که خود به چشم دیدم و اخباری که

1. Leokorion

۲. شرح این واقعه بتفصیل در کتاب ششم، بند ۵۳ آمده است. — م.

3. Pitane

۴. آماج انتقاد توکودیدس در اینجا هرودوت است. — م.

از شاهدان دیگر شنیدم تا آنجا که ممکن بود به‌دقت تمام تحقیق کردم. این تحقیق از این جهت دشوار و رنج‌آور بود که شاهدان واقعه واحد درباره آن موافق یکدیگر سخن نمی‌گفتند بلکه هر کدام آن را بر حسب گرایش به یکی از طرفین، و قدرت حافظه خود، تشریح می‌کرد. نوشته من اثری شاعرانه نیست و شاید بر کسانی که آن را می‌خوانند چندان دلچسب ننماید، ولی کسی که می‌خواهد آنچه روی داده‌است و آنچه را در آینده نیز به‌علت یکسانی طبیعت انسانی مطابق یا مشابه آن روی خواهد داد، بروشنی بشناسد، نوشته مرا سودمند خواهد یافت و مرا همین بس است: این کتاب برای آن نوشته شده‌است که تا ابد در مالکیت آدمیان باقی‌بماند و خطابه‌ای سازگار با سلیقه عموم مردم نیست که برای یک بار شنیدن تصنیف شده‌باشد.

مهمترین همه رویدادهای گذشته جنگ ایران و یونان بود. ولی آن جنگ با دو نبرد دریایی و دو نبرد در خشکی زود به نتیجه رسید در حالی که جنگ کنونی زمانی دراز بطول انجامید و در طی آن دردها و رنج‌هایی به یونانیان روی آورد که هیچ گاه این قوم درد و رنجی بدان پایه در طول چنان زمانی ندیده بود. هرگز آن همه شهر، چه به‌دست بیگانگان و چه در طی زدوخوردهای یونانیان با یکدیگر، ویران و خالی از سکنه نشده بودند؛ حتی بعضی از شهرها پس از آنکه به‌دست دشمن افتادند سکنه‌ای کاملاً تازه یافتند؛ هرگز آن همه آدمی چه در جریان جنگ و چه بر اثر مبارزات حزبی کشته و آواره نشده بودند. همه وقایعی را که شنیده بودیم در روزگاران گذشته روی داده‌است ولی در واقع تنها اندکی از آنها باورکردنی می‌نمود، باور کردیم: زلزله‌هایی که با شدت غیرعادی سرزمینهای پهناوری را لرزانده‌است، خسوف‌هایی مهیبت‌تر از آنچه از زمانهای گذشته حکایت شده‌است، و علاوه بر آنها در بعضی جاها گرمای بی‌سابقه و پشت سر آن خشکسالی و قحطی و گرسنگی، و سرانجام بدتر از همه، بیماری همه‌گیر. همه این بلاها در جریان این جنگ بر سر یونانیان فرود آمد.

وقایعی که منجر به جنگ شد: دستاویزها

دشمنی وقتی آغاز شد که آتنیان و مردمان پلوپونز پیمان سی ساله‌ای را که پس از تصرف اوپویا^۱ بسته بودند شکستند [۴۶۶ تا ۴۴۵ ق.م.]. نخست سبب لغو این قرارداد و مسائل مورد اختلاف را شرح می‌دهم تا در آینده کسی نپرسد که به چه علت چنین جنگی در یونان درگرفت. در نظر من علت حقیقی جنگ، که درباره‌اش بندرت سخنی به میان آمده است، این بود که آتن نیرومند شده بود و این واقعیت اسپارتیان را چنان وحشتزده ساخته بود که مجبور شدند به جنگ دست‌بیازند. ولی تهمتهایی که دو طرف به یکدیگر می‌نهادند و به دستاویز آنها قرارداد را گسستند و جنگ را آغاز کردند از این قرار بود:

منازعه بر سر اپیدامنوس (۴۳۵ تا ۴۳۳ ق.م.)

اپیدامنوس^۲ شهری است در کنار خلیج ایونیا؛ چون با کشتی وارد خلیج می‌شویم شهر در طرف راست قرارداد و در آن قومی ایلوری به نام تاوانتی^۳ ساکنند. این شهر «دختر» شهر کرکورا بود و مؤسس آن فالیوس^۴ نام داشت که کرکوراییان به پیروی از رسم قدیم او را از زادگاهش کورینت بدینجا دعوت کرده بودند. چند تن از مردمان کورینت و گروهی از قبیله دوریایی نیز در هنگام تأسیس شهر حضور داشتند. با گذشت زمان جمعیت اپیدامنوس افزایش یافت و قدرتش بالاگرفت ولی چنانکه می‌گویند بر اثر سالها مبارزات حزبی، و جنگ با همسایگان که از اقوام بیگانه بودند، نیروی شهر به ضعف گرایید. اندکی پیش از آغاز جنگ کنونی توده مردم اشراف را از شهر تبعید کردند، و اینان با بیگانگان همدست گردیده در دریا کشتیهای مردم شهر را غارت می‌کردند و در خشکی با آنان می‌جنگیدند. سرانجام اهالی شهر

1. Euboea

2. Epidamnus

3. Taulantians

4. Phalios

سفیرانی به کرکورا، که «شهر مادر» شان بود، فرستادند و خواهش کردند که تبعیدیان را با آنان آشتی دهند و جنگ با بیگانگان را بی پایان برسانند. فرستادگان در پرستشگاه هرا^۱ بست نشستند و تقاضای خود را عرضه کردند ولی کرکوراییان به استمداد ایشان پاسخی ندادند و ایشان را دست خالی برگرداندند.

مردمان اپیدامنوس چون از کرکورا ناامید شدند نمایندگانی به پرستشگاه دلفی^۲ فرستادند تا از خدا پرسند آیا رواست که شهر را تسلیم کورینت کنند که وطن مؤسس شهر است، و از آنجا یاری بخواهند؟ خدا پاسخ داد: آری شهر را تسلیم کنید و به رهبری کورینت گردن بنهید. مردمان اپیدامنوس به پیروی از فرمان خدا و با استناد بدین واقعیت که مؤسس شهر مردی از کورینت بوده است شهر خود را تسلیم کورینت کردند و از آنجا یاری خواستند. کورینتیان به عنوان اینکه اپیدامنوس، هم دختر خودشان است و هم دختر کرکورا، و به سبب کینه‌ای که به کرکورا داشتند، حمایت از اپیدامنوس را بعهده گرفتند. علت کینه کورینتیان به کرکوراییان این بود که کرکورا با اینکه خود «شهر دختر» کورینت بود، چون در آن زمان یکی از ثروتمندترین شهرهای یونان بشمار می‌رفت و از لحاظ نیروی جنگی بر کورینت برتری داشت و دارای صد و بیست کشتی بزرگ بود، به اتکاء ثروت و قدرت خویش اعتنایی به «شهر مادر» خود نمی‌کرد و در اعیاد مشترک هدیه‌های مرسوم را به آنجا نمی‌فرستاد، و کرکوراییان در جشنهای قربانی، بهترین قسمت حیوان قربانی را به کورینتیان حاضر در مجلس جشن نمی‌دادند.

کورینتیان که به سبب این گونه رفتارها بر کرکوراییان خشمگین بودند، بر آن شدند که به یاری شهر اپیدامنوس بشتابند و عده‌ای داوطلب فرستادند تا در آنجا ساکن شوند و سپاهی هم فرستادند تا شهر را در اختیار خود بگیرد. این سپاهیان از بیم آنکه مبادا کرکوراییان در دریا راه را بر ایشان بگیرند، پیاده از طریق خشکی رهسپار آپولونیا^۳ شدند که «شهر دختر» کورینت بود.

کرکوراییان چون از رسیدن مهاجران و سپاهیان کورینتی به اپیدامنوس باخبر شدند و شنیدند که «شهر دختر» شان به کورینت پناهنده شده است، بی فاصله بیست و پنج کشتی جنگی بدانجا فرستادند و ناوگانی دیگر هم در پی آنها روانه ساختند و به آنها فرمان دادند که سپاهیان و مهاجران کورینتی را از آنجا بیرون کنند و تبعیدشدگان را وارد شهر کنند (زیرا که تبعیدشدگان به کرکورا رفته و با استناد به اینکه گورهای اجداد مشترکشان در اپیدامنوس قرار دارد خواستار بازگشت بدانجا شده بودند). ولی مردمان اپیدامنوس آماده نبودند به فرمان کرکورا گردن بنهند و از این رو کرکوراییان به همراه تبعیدشدگان تصمیم به جنگ گرفتند و در برابر شهر لشکرگاه ساختند و گفتند هر کس از مردمان اپیدامنوس و بیگانگان ساکن آن شهر که

1. Hera

2. Delphi

3. Apollonia

میل دارد می‌تواند شهر را ترک کند وگرنه همه دشمن تلقی خواهند شد؛ و چون مردمان اپیدامنوس دست از مقاومت برنداشتند، شهر را محاصره کردند.

- ۲۷ کورینت به‌شنیدن این خبر آمادهٔ جنگ شد و اعلام کرد که شهر نوبنیاد دیگری در جوار اپیدامنوس تأسیس می‌کند و هر که می‌خواهد به آنجا مهاجرت کند با مردمان اپیدامنوس حقوق برابر خواهد داشت و کسانی که در حال حاضر نمی‌خواهند بدانجا بروند ولی مایلند که در تأسیس شهر مشارکت داشته باشند می‌توانند پنجاه دراهم کورینتی بپردازند و صبر کنند تا در آینده راهی آنجا شوند. بسیار کسان راه مهاجرت به شهر نوبنیاد را در پیش گرفتند و بسی کسان نیز پول پرداختند. مهاجران برای اینکه کرکوراییان راه را بر آنان نگیرند از شهر مگارا خواستند تا کشتی‌هایی بدرقهٔ آنان کند و مگارا هشت کشتی و شهر پاله^۱ در منطقهٔ کفالنیا^۲ چهار کشتی بدین منظور روانهٔ دریا کردند. شهر اپیداوروس^۳ نیز پنج کشتی روانه کرد، و هرمیونه^۴ یک کشتی، و ترویزن^۵ دو کشتی و لوکاس^۶ ده کشتی و امپراکیا^۷ هشت کشتی. قرار شد شهرهای تب و فلیوس^۸ پول بپردازند و شهر الیس چند کشتی خالی بفرستد. خود کورینت سی کشتی و سه هزار سرباز سنگین اسلحه فرستاد.

- ۲۸ کرکوراییان همین که از این ماجرا خبر یافتند نمایندگانی به کورینت فرستادند و سفیرانی از اسپارت و سیکیون^۹ نیز همراه آنان ساختند و از کورینت خواستار شدند که سپاهیان و مهاجران خود را از اپیدامنوس فراخواند و اگر مدعی است که حق بر آن شهر دارد حل و فصل دعوی به حکمیت یکی از شهرهای پلوپونز که مورد توافق هر دو طرف باشد واگذار گردد بی آنکه جنگی آغاز شود، و در غیر این صورت کرکورا نیز مجبور خواهد شد دوستان و متحدانی برای خود بجوید. کورینتیان پاسخ دادند که اگر کرکورا سپاه و کشتیهای خود را از اپیدامنوس فراخواند ممکن است این پیشنهاد را بپذیرند وگرنه تا هنگامی که محاصره ادامه دارد حکمیت بی‌معنی خواهد بود. کرکوراییان گفتند اگر کورینت کشتی‌های خود را باز پس بخواند آنان نیز چنین خواهند کرد، و مخالفتی هم ندارند که کشتی‌ها و سپاه هر دو طرف در جای خود باقی‌بمانند بی آنکه دست به سلاح ببرند تا هنگامی که حکم داور صادر شود.

- ۲۹ مردمان کورینت این پیشنهاد را نپذیرفتند و همین که سربازانشان به کشتی نشستند و متحدانشان آماده شدند، منادی به کرکورا فرستادند و اعلام جنگ کردند و آنگاه با هفتاد و پنج کشتی و دو هزار سرباز سنگین اسلحه روی به کرکورا نهادند. فرماندهان کشتی‌ها آریستئوس^{۱۰} پسر پلیخوس^{۱۱} و کالیکراتس^{۱۲} پسر کالیاس و تیمانور^{۱۳} پسر تیمانتس^{۱۴} بودند و سربازان پیاده

1. Pale	2. Kephallenia	3. Epidaurous	4. Hermione	5. Troizen
6. Leukas	7. Amprakia	8. Phleius	9. Sikyon	10. Aristeus
11. Pellichos	12. Kallikrates	13. Timanor	14. Timanthes	

تحت فرمان آرختیموس^۱ پسر اوروتیموس^۲ و ایسارخیداس^۳ پسر ایسارخوس^۴ قرارداداشتند. کرکوراییان چون به نزدیک شهر ساحلی آکتیون^۵، در منطقه آناکتوریا^۶ و دهانه خلیج امپراکیا، آنجا که پرستشگاه آپولون قرار دارد، رسیدند، نماینده‌ای با زورقی کوچک به نزد کورینتیان فرستادند و به آنان اعلام کردند که مبادا قصد کرکورا کنند، و در عین حال کشتیهای خود را آماده جنگ ساختند، و چون نماینده پاسخی مساعد نیاورد با هشتاد کشتی (چون چهل کشتی آنان اپیدامنوس را در محاصره داشت) به رویارویی با کورینتیان شتافتند و در نبردی که در گرفت پانزده کشتی کورینتی را غرق کردند، و از میدان نبرد پیروز بیرون آمدند. اتفاقاً در همان روز مردمان اپیدامنوس در برابر محاصره کنندگان تسلیم شدند و قراردادی را پذیرفتند که به موجب آن می‌بایست مهاجران تازه‌وارد به بردگی فروخته‌شوند و کورینتیان در زندان بمانند تا بعداً تصمیمی درباره آنها گرفته‌شود.

کرکوراییان پس از نبرد دریایی، در دماغه لوکیمه^۷ علامت پیروزی برافراشتند و اسیران را کشتند و تنها کورینتیان را در بند نگاه‌داشتند. از آن به بعد کرکورا تمامی دریای آن نواحی را زیر فرمان خود داشت و سپاهیان به لوکاس، «شهر دختر» کورینت، حمله بردند و کشتزارها را لگدمال کردند و کولنه^۸ را که قرارگاه کشتیهای شهر الیس بود آتش زدند زیرا که شهر الیس با پول و کشتی به کورینت یاری کرده بود. بدین سان کرکورا با حملات خود به اتحادیه کورینتی آسیب می‌رساند تا اینکه کورینت در آغاز تابستان برای حمایت از متحدان خود ناوگان و سپاهی روانه کرد که در جوار شهر ساحلی آکتیون مستقر گردیدند. کشتیها و پیاده‌نظام کرکورا در برابر آنان در لوکیمه استقرار یافتند ولی هیچ یک از طرفین دست به سلاح نبرد و همین که زمستان فرارسید به شهرهای خود بازگشتند.

مخاصمه به خاطر کرکورا (۴۳۳ ق.م).

کورینتیان که از شکست در برابر کرکورا سخت خشمناک بودند تمامی سال بعد را به ساختن کشتی و آمادگی برای جنگ گذراندند و سربازانی هم از پلوپونز و دیگر مناطق یونان استخدام کردند.

کرکوراییان از این ماجرا به وحشت افتادند و چون تا آن زمان با هیچ شهر یونانی متحد نشده بودند، و نیز نه به اتحادیه آتنی پیوسته بودند و نه به اتحادیه اسپارتی، بر آن شدند که به آتن روی آورند و تقاضای اتحاد با این شهر را کنند. کورینتیان نیز به شنیدن این خبر سفیرانی به آتن فرستادند تا بگذارند که نیروی دریایی آتن و کرکورا با هم متحد گردند؛ چه اگر چنین می‌شد کورینت دیگر نمی‌توانست با کرکورا به دلخواه خود رفتار کند. در مجلس ملی آتن که برای

1. Archetimos

2. Eurytimos

3. Isarchidas

4. Isarchos

5. Aktion

6. Anactoria

7. Leukimne

8. Kyllene

مشاوره و تصمیم‌گیری در این موضوع منعقد شد نمایندگان دو طرف سخن راندند. نماینده کرکورا تقریباً چنین گفت:

۳۲ «آتلیان، کسی که از دیگری یاری می‌جوید بی آنکه پیشتر خدمتی به او کرده یا پیمان اتحاد با او بسته‌باشد نخست باید بر مخاطب خود روشن سازد که مخاطب اگر یاری کند سود خواهدبرد یا دست کم زیان نخواهددید و آنگاه باید به او اطمینان دهد که در برابر یاری او از سپاسگزاری دریغ نخواهدورزید. آنکه این شرطها را بجانی‌آورد نباید خشم گیرد اگر دست رد بر سینه‌اش بنهند. شهر کرکورا که ما را بدینجا فرستاده‌است تا پیمان اتحاد با شما ببندیم می‌تواند چنین اطمینانی به شما بدهد. شک نیست که پیشنهاد امروز ما با موضعی که در گذشته در برابر شما داشته‌ایم سازگار نیست. تاکنون از اتحاد با شما سر باز زده‌ایم ولی در وضع و حال کنونی‌مان بروشنی می‌بینیم که اختیار چنان موضعی برای ما سودمند نبوده‌است. تا امروز به هیچ شهری که بسختی نیازمند یاری نبوده‌است یاری نکرده‌ایم و امروز چون در برابر شهر کورینت تنها مانده‌ایم از شما یاری می‌جوییم. در گذشته با هیچ شهری متحد نشده‌ایم چون نمی‌خواستیم در مصائب ناشی از سیاست آن شهر شریک گردیم ولی امروز عیان شده‌است که این رفتار که پیشتر در نظر ما بی‌طرفی عاقلانه می‌نمود ابله‌ی و کوتاه‌بینی بوده‌است. راست است که در جنگ دریایی که اخیراً میان شهر ما و کورینت روی داد بتنهایی بر کورینت پیروز شدیم ولی امروز که کورینت در پلوپونز و دیگر مناطق یونان متحدانی یافته‌است و ما بتنهایی نمی‌توانیم در برابر آنان بایستیم و اگر مغلوب شویم در خطری بسیار بزرگ خواهیم‌افتاد، چاره‌ای نداریم جز اینکه از شما و دیگران یاری بخواهیم؛ و اگر آماده شده‌ایم به کاری بر خلاف سیاست بی‌طرفی پیشین خود دست‌بیاوریم دلیل بدی ما نیست بلکه از آن روست که اشتباه خود را دریافته‌ایم.

۳۳ «اگر خواهش ما را برآورید این کار از چند نظر برای شما مطلوب خواهدبود: نخست از این جهت که به شهری یاری می‌کنید که در معرض هجوم دشمن قرارگرفته‌است نه به شهری که قصد دست‌اندازی به دیگران را دارد؛ در ثانی چون در حالی به‌فریاد ما می‌رسید که به یاری شما نیاز داریم می‌توانید از ما چشم سپاسگزاری داشته‌باشید؛ سوم از این روی که نیروی دریایی ما پس از نیروی جنگی شما قویترین ناوگانهای یونانی است، و چه پیشامد نیکی برای شما و چه تهدید بزرگی برای دشمنان شماست که شهری با چنین نیرویی بزرگ، که برای شما ارزش آن را داشت که با خرج کردن پولی گزاف هم‌پیمان خود سازید، امروز خود داوطلبانه روی به شما آورده‌است؛ و بندرت اتفاق می‌افتد که شهری از شما خواهش هم‌پیمانی کند که اتحاد با آن هم برای هر دو طرف مایه افتخار باشد و هم بر امنیت هر دو بیفزاید. اگر یکی از شما باور ندارد که

ممکن است جنگی روی دهد تا وجود ما برای شهر شما سودمند باشد، در اشتباه است و نمی‌بیند که اسپارتیان چگونه از قدرت شما به وحشت افتاده‌اند و می‌خواهند هر چه زودتر جنگی با شما آغاز کنند و کورینتیان و دشمنان شما بر آن شده‌اند که نخست ما را از سر راه بردارند و آنگاه بر شما بتازند تا میادا ما و شما به پشتیبانی همدیگر در برابر ایشان بایستیم و آنان دیگر نتوانند ما را ناتوان سازند یا بر توانایی جنگی خود بیفزایند. پس وقت آن است که ما دست تقاضا به سوی شما دراز کنیم و شما نیز دست ما را بگیرید و تا دیر نشده‌است با هم نقشه حمله عاقلانه‌ای را بریزیم و مجبور نشویم حمله دیگران را دفع کنیم.

«اما اگر کورینتیان بر آن باشند که شما حق ندارید با «شهر دختر» آنان متحد شوید، باید این نکته را بیاموزند که هر مهاجری اگر از «شهر مادر» نیکی ببیند آن را محترم می‌دارد ولی اگر بدی ببیند با آن بیگانه می‌شود زیرا ساکنان شهر دختر رعایای مردمان شهر مادر نیستند بلکه با آنان حق برابر دارند. کورینت بی‌حقی خود را از این طریق ثابت کرد که چون از آن خواستیم حل و فصل دعوی بر سر شهر اپیدامنوس را به‌داور ارجاع کند جنگ را بر حق و عدالت و برابری برگزید. رفتار کورینتیان با ما که خویشاوند ایشانیم باید عبرتی برای شما باشد تا فریب ایشان را نخورید و تقاضایشان را نپذیرید: از دشمن کسی در امان می‌ماند که با او از در دوستی درنیاید زیرا دوستی با دشمن همیشه مایهٔ پشیمانی است.

«از این گذشته، اتحاد شما با ما مخالف قراردادتان با اسپارتیان نیست زیرا که ما تاکنون جزء هیچ یک از دو اتحادیه نبوده‌ایم. در قرارداد بصرacht نوشته شده‌است که هر شهر یونانی که وابسته به هیچ اتحادیه‌ای نیست حق دارد با هر شهری که می‌خواهد، هم‌پیمان شود. به چه مناسبت کورینتیان می‌پندارند که حق دارند از سراسر یونان و حتی از میان رعایای خود شما دریانورد استخدام کنند ولی اجازه نمی‌دهند که ما با دیگران پیمان اتحاد ببندیم و از شهرهای دیگر یاری بجویم و معتقدند که شما اگر خواهش ما را بپذیرید عملی خلاف حق مرتکب شده‌اید؟ اگر ما در مأوریت خود کامیاب نشویم بیش از آنان حق خواهیم داشت شما را سرزنش کنیم زیرا در آن صورت ما را که دشمن شما نیستیم از خود خواهیدراند و آنان را که دشمنان شما هستند در دست‌درازی به دیگران آزاد خواهید گذاشت و حتی با امکانات شهر خود به تقویت آنان یاری خواهید کرد: یا نباید به آنان اجازه بدهید که در شهر شما دریانورد استخدام کنند و یا باید به ما نیز یاری برسانید، و بهترین کار این است که ما را بپذیرید و از ما حمایت کنید.

«چنانکه در آغاز گفتیم هم‌پیمانی با ما برای شما منافع فراوان دارد و مهمترین آنها این است که ما و شما دشمنان مشترک داریم – و همین خود ضامن وفاداری ما به شماست – و این دشمنان چنان نیرومندند که ما را اگر از شما جدا شویم بآسانی تباہ می‌توانند ساخت. پیشنهاد

ما را به هیچ روی نباید رد کنید بلکه اگر بتوانید، یا نباید اجازه دهید که هیچ شهری نیروی دریایی داشته باشد و یا باید با قویترین و شایان اعتمادترین نیروی دریایی متحد گردید.

۳۶ «شاید کسانی در میان شما قبول داشته باشند که اتحاد با ما برای شهر شما سودمند است ولی دست‌یازی به کاری مخالف قراردادتان با اسپارت را روا ندانند. اینان باید بدین نکته توجه کنند که خواه این کار روا باشد و خواه نه، شما در نتیجه اتحاد با ما قویتر خواهید شد و این امر دشمنان شما را از تجاوز به شهر شما باز خواهد داشت در حالی که اگر در قبول پیشنهاد ما تردید کنید همین تردید شما را دشمنانتان حمل به ضعف خواهند کرد و دیگر هیچ دشمن قوی شما را به چشم احترام نخواهند نگریست. این نکته را نیز از یاد مبرید که تصمیم شما هم در وضع آتن مؤثر خواهد افتاد و هم در وضع کرکورا. در حال حاضر همه توجه شما معطوف جنگ است، جنگی که در واقع هم اکنون آغاز شده است. اگر در این لحظه مردد باشید که آیا صلاح است قدرتی مانند کرکورا را - که دوستیش برای شما سودمند است و دشمنیش خطرناک - در کنار خود داشته باشید یا نه، این تردید دلیل دوراندیشی شما نمی‌تواند بود. علاوه بر منافع دیگری که هم‌پیمانی با ما برای شما دارد، این واقعیت را نیز باید در نظر داشته باشید که کرکورا در موقعیتی بسیار عالی بر سر راه ایتالیا و سیسیل قرار دارد و می‌تواند مانع شود که نیرویی تقویتی از آنجا به پلوپونز برسد یا از پلوپونز به آنجا.

«کوتاه سخن این است که در یونان سه نیروی دریایی بزرگ وجود دارد: آتن و کرکورا و کورینت. اگر کورینت به شهر ما دست‌یابد و نیروی ما با نیروی آن یگانه شود شما مجبور خواهید شد با نیروی متحد کرکورا و پلوپونز بجنگید، ولی اگر پیشنهاد ما را بپذیرید کشتیهای ما و کشتیهای شما با هم به جنگ خواهند رفت.»

۳۷ کرکوراییان چنین گفتند و پس از آنان نمایندگان کورینت سخن آغاز کردند:

«کرکوراییان در اینجا به پیشنهاد هم‌پیمانی قناعت نکردند بلکه نخست ما را متجاوز قلمداد نمودند و آنگاه ادعا کردند که قربانی جنگی خلاف حق شده‌اند. از این رو ما ناچاریم در مقدمه گفتار خویش درباره این دو مطلب سخن بگوییم. مراد ما این است که روشن کنیم از شما چه می‌خواهیم، و سپس ثابت کنیم که شما به چندین دلیل باید تقاضای ایشان را رد کنید. «می‌گویند تا کنون تنها از روی خردمندی و احتیاط با هیچ شهری پیمان اتحاد نبسته‌اند. این سخن راست نیست و کرکوراییان این موضع را از روی بداندیشی اختیار کرده‌اند نه با نیت نیک. از آن رو چنین کرده‌اند که نمی‌خواستند دیگران شاهد تجاوزها و زورگوییهایشان باشند تا مبادا در روز نیازمندی هیچ شهری به فریادشان نرسد. شهر ایشان با

موقعیت جغرافیایی خاصی که دارد، به ایشان اجازه می‌دهد که خود بتنهایی قاضی قربانیانشان باشند و هیچ قراردادی دستشان را در ستمگری نبندد. نقاب تک‌روی شرافتمندانه را بدین منظور بر چهره می‌زنند تا در هر جا که قدرشان اجازه دهد دور از چشم دیگران به هر کار ناشایسته‌ای دست‌بیاایند حال آنکه اگر چنان درستکار بودند که ادعا می‌کنند، می‌توانستند با تسلیم‌شدن به حق و عدالت ارزش والای خود را عیان سازند.

«ولی نه با دیگران شرافتمندانه رفتار می‌کنند و نه با ما که شهر ایشان را بنیاد نهاده‌ایم، بلکه در برابر ما قد برمی‌افرازند و به جنگ توسل می‌جویند. می‌گویند از «شهر مادر» مهاجرت نکرده‌ایم تا به هر اهانتی گردن‌بنهیم؛ ولی ما بر آنیم که ایشان را به شهر نوبنیاد نفرستادیم تا هر رفتار ناهنجاری را از ایشان ببینیم و دم برنیاوریم بلکه غرض ما این بود که رهبری خود را حفظ کنیم و ایشان حرمت ما را رعایت کنند. همه شهرهای دیگری که تاکنون تأسیس کرده‌ایم ما را محترم می‌دارند و بهترین دوستان ما هستند، همه از ما راضی‌اند و هیچ علتی ندارد که تنها کرکوراییان از ما ناخرسند باشند. اگر بزرگترین عمل خلاف حق را نسبت به ما مرتکب نشده‌بودند با صرف هزینه‌ای سنگین به جنگ ایشان نمی‌رفتیم. حتی اگر خطایی از ما سرزده‌بود بهتر آن می‌بود که آن را بر ما نگیرند و تسلیم ما شوند؛ و برای ما ننگ بزرگی می‌بود اگر خویشتن‌داری ایشان را به‌زور و عنف پاسخ می‌دادیم. اما ایشان به‌اتکای ثروت خود بارها به ما اهانت کرده‌اند و اکنون نیز شهر اپیدامنوس را که متعلق به ماست و از ما یاری خواسته‌است به‌زور تحت تسلط خود درآورده‌اند.

«می‌گویند آماده بودند دعوی را به‌داوری ارجاع کنند. ولی چنین پیشنهادی را هنگامی می‌توان جدی گرفت که پس از شروع جنگ و از موضع قدرت و برتری به‌میان آورده‌نشود بلکه هر دو طرف در وضع و حال برابر قرارداشته‌باشند. اندیشه حق‌بجانب‌داوری را پیش از محاصره اپیدامنوس به‌زبان نیاوردند و تنها هنگامی بدین نیرنگ توسل جستند که دیدند ما نخواهیم‌گذاشت هر چه می‌خواهند بکنند؛ و اکنون نیز بدینجا آمده‌اند تا از شما بخواهند که نه هم‌پیمان، بلکه همدست راهزنی ایشان باشید. ایشان می‌بایست هنگامی به‌شما روی می‌آوردند که در کمال امنیت و آسایش پسر می‌پرند اما امروز که با ما از در خیانت درآمده‌اند و خود را در معرض خطر احساس می‌کنند آمده‌اند تا شما - که در روز توانایی ایشان فایده‌ای از قدرشان نبرده‌اید - نیروی خود را در اختیار ایشان بنهید، و با اینکه در خطاهای ایشان شریک نبوده‌اید در برابر ما مسؤولیت آنها را بعهده‌بگیرید.

«گمان می‌کنیم روشن ساخته‌باشیم که شکایت ما بی‌جهت نیست و کرکوراییان زورگو و متجاوزند. مطلب بعدی این است که باید قبول کنید که اگر با کرکوراییان پیمان اتحاد ببندید عملی خلاف قرارداد مرتکب شده‌اید. گرچه در قرارداد ما نوشته شده‌است که هر شهری که

نامش در موافقت‌نامه برده نشده است حق دارد با هر طرف که مایل باشد متحد گردد، ولی این بدین معنی نیست که هر یک از طرفین برای ضررزدن به طرف دیگر می‌تواند با هر شهری پیمان ببندد. این ماده فقط ناظر به موردی است که شهری بخواهد برای تأمین امنیت خود به یکی از طرفین بپیوندد بی آنکه این امر به تکالیفی که به موجب قرارداد برای هر یک از دو طرف معین شده است خدشه وارد کند و به جای صلح و آرامش جنگ ببارآورد؛ حال آنکه اگر به سخن ما گوش فراندهید همین نتیجه شوم ببار خواهد آمد. زیرا که شما نمی‌توانید حمایت از کرکورا را بعهده بگیرید بی آنکه دشمن ما شوید، چه اگر با کرکورا متحد گردید و به ما حمله کنید ما ناچار خواهیم شد هم در برابر شما و هم در مقابل کرکورا از خود دفاع کنیم. اقتضای حق این است که در این مناقشه بی‌طرف بمانید یا علیه کرکورا با ما متفق شوید زیرا با کورینت قرارداد اتحاد دارید در حالی که با کرکورا پیمان متارکه جنگ هم نبسته‌اید. بهوش باشید تا این رسم را برقرار نکنید که هر یک از طرفین قرارداد با شهری که از طرف دیگر گسسته است پیمان اتحاد ببندد. هنگامی که شهر ساموس از اتحادیه شما جدا شد و شما در صدد تنبیه آن برآمدید و دولتهای پلوپونز مردد بودند که آیا باید به آن شهر یاری کنند یا نه، ما بر ضد شما رأی ندادیم بلکه آشکارا با دیگران مخالفت کردیم و گفتیم هر قدرتی حق دارد که متحدان بی‌وفای خویش را مجازات کند. اکنون اگر شما هر خائنی را در اتحادیه خود جای دهید و به یاریش بشتابید طولی نخواهد کشید که خواهید دید متحدان خود شما از شما جدا می‌شوند و به ما می‌پیوندند؛ و با عمل خود رسمی را رایج خواهید کرد که به شما بیش از ما زیان خواهد رساند.

«اینک شنیدید که ما مطابق قوانین و رسوم یونانی از شما چه انتظاری داریم. اکنون می‌خواهیم توصیه‌ای به شما بکنیم و بگوییم وقت آن رسیده است که برای خدماتی که در گذشته به شما کرده‌ایم از ما سپاسگزاری کنید. ما نه دشمن شما هستیم تا از سپاسگزاری دریغ ورزید و نه با شما چنان رابطه دوستانه داریم که خدمت ما به شما امری عادی بوده باشد.

«شما در جنگ با اگینا، پیش از حمله ایرانیان، کشتی کم داشتید و ما بیست کشتی در اختیارتان نهادیم و شما بر اثر این خدمت ما اگینا را به تصرف خود درآوردید. روزی هم که ساموس از شما جدایی گزید ما دولتهای پلوپونز را مانع از آن شدیم که به یاری ساموس بشتابند و شما توانستید ساموس را بکیفربرسانید. این دو خدمت را ما در زمانی بحرانی انجام دادیم، در زمانی که مردمان هیچ اندیشه‌ای جز غلبه بر دشمن در سر ندارند. در چنین زمانی مردم حتی دشمنان پیشین خود را، اگر از آنان یاری ببینند، دوست تلقی می‌کنند و دوستان خود را، اگر مانع پیشرفتشان باشند، به چشم دشمن می‌نگرند و عطش پیروزی چشمشان را چنان می‌بندد که حتی به منافع واقعی خود بی‌اعتنا می‌مانند.

«در آنچه گفتیم نیک تأمل کنید؛ مستتراننان حقایق را به جوانان بگویند؛ و با ما همان

گونه رفتار کنید که ما با شما کرده‌ایم. ممکن است بگویید «همه سخنان کورینتیان راست است ولی در زمان جنگ منافع شهر رفتاری دیگر اقتضا می‌کند» اما بیادیاورید که بهترین سیاست این است که انسان در داوری هر چه کمتر اشتباه کند، و فراموش نکنید که گرچه کرکورا شما را از جنگ می‌ترساند و می‌کوشد از این طریق شما را به عملی خلاف حق وارد کند، ولی هیچ معلوم نیست که براستی جنگی پیش‌آید. شاید فکر کنید که کورینت در آینده دشمن شما خواهد شد ولی این فکر نباید شما را بر آن دارد که هم‌اکنون ما را دشمن خود سازید. بهتر آن است که بکوشید تا سوءظنی را که به علت فشار آوردنتان بر شهر مگارا در ذهن ما پدید آمده‌است از میان ببرید و بدانید که محبتی کوچک به هنگام مناسب، می‌تواند بزرگترین ناخرسندیها را برطرف سازد.

«کرکورا اتحاد دریایی نیرومندی به شما عرضه می‌کند ولی مگذارید این پیشنهاد تصمیم شما را تحت تأثیر قرار دهد. آنکه حریف برابر را نرنجاند قدرتی مداوم‌تر از کسی می‌یابد که به مزیتی ظاهری ولی خطرناک دل‌ببندد.

«ما هنگام مذاکره در اسپارت این قاعده را وضع کردیم که هر دولتی حق دارد متحدان خود را تنبیه کند.

«بیادیاورید که شما آن روز در چه وضعی بودید. ما امروز در همان وضع قرار داریم و معتقدیم که شما باید از این قاعده پیروی کنید. آن روز ما با رأی خود به شما یاری کردیم و شما امروز نباید با رأی خود ما را رنجیده سازید. نه، با ما باید همان گونه رفتار کنید که ما با شما کردیم و بدانید که ما امروز در چنان وضعی بحرانی قرار داریم که اگر به ما یاری کنید دوستی ما را بجنگ خواهید آورد و اگر با ما مخالفت ورزید دشمن واقعی شما خواهیم شد. کرکورا را به اتحادیه خود راه دهید و از ستم و جنایت حمایت نکنید. اگر پیشنهاد ما را بپذیرید تصمیمتان عاقلانه خواهد بود و برای خودتان سود ببار خواهد آورد.»

۴۳

گفتار نمایندگان کورینت تقریباً چنین بود. آتنیان پس از شنیدن سخنان هر دو طرف، در دو جلسه مجلس ملی در این باره شور کردند. در جلسه اول چنین می‌نمود که استدلالهای نمایندگان کورینت قانعشان کرده‌است ولی در جلسه دوم رأیشان برگشت و تصمیم گرفتند که با کرکورایان پیمان ببندند. اما این پیمان چنان قرارداد اتحادی نبود که دو طرف را مکلف کند که اگر یکی در جنگی درگیر شد طرف دیگر به او یاری برساند زیرا آتنیان متوجه بودند که اگر کرکورا از آنان بخواهد که با هم به کورینت حمله کنند قبول این خواهش به معنی نقض قراردادشان با پلویونز خواهد بود. پیمان فقط جنبه دفاعی داشت و طرفین را موظف می‌کرد که اگر یکی مورد حمله قرارگیرد طرف دیگر به یاریش بشتابد. زیرا آتنیان عموماً معتقد بودند که

۴۴

جنگ با پلوپونز به هر حال پیش خواهد آمد و نمی‌خواستند نیروی دریایی بزرگ کرکورا به‌جنگ کورینت بیفتد، بلکه بدشان نمی‌آمد که هر دو شهر کورینت و کرکورا یکدیگر را تضعیف کنند تا اگر روزی جنگ بزرگ شروع شود آتن قویتر از کورینت و دیگر دولتها باشد. از این گذشته، کرکورا موقعیت جغرافیایی مساعدی در سر راه ایتالیا و سیسیل داشت.

۴۵ با این ملاحظات آتنیان با کرکورا پیمان بستند و نمایندگان کورینت به‌شهر خود بازگشتند و اندکی پس از آن آتن برای تقویت نیروی دریایی کرکورا ده کشتی بدانجا فرستاد. کشتیها تحت فرمان لاکدایمونئوس^۱ پسر کیمون^۲ و دیوتیموس^۳ پسر استرومبیکوس^۴ و پروتئاس^۵ پسر اپیکلس^۶ قرار داشتند و به‌آنان دستور داده شده بود که با کورینتیان نجنگند و فقط در صورتی که کورینت به کرکورا حمله کند و سپاهیان بخوانند در شهر کرکورا یا نواحی اطراف آن پیاده شوند آنان را از این کار بازدارند. این دستور را از آن جهت دادند که نمی‌خواستند قرارداد موجود با پلوپونز را بشکنند.

۴۶ پس از آن که این ده کشتی به کرکورا رسیدند، کورینتیان با صد و پنجاه کشتی روی به کرکورا نهادند. این ناوگان شامل ده کشتی از شهر الیس بود و دوازده کشتی از مگارا و ده کشتی از لوکاس و بیست و هفت کشتی از امپراکیا و یک کشتی از آناکتوریون^۷ و نود کشتی از خود کورینت. هر گروه فرمانده خاصی داشت و فرمانده کشتیهای کورینت که چهار افسر زیر دستش بودند کسنوکلیدس^۸ پسر اوتوکلس^۹ بود. کشتیها از لوکاس براه افتادند و به ساحل روبروی کرکورا رسیدند و در خیمریون^{۱۰} که متعلق به ناحیه تسپروتیس^{۱۱} است لنگر انداختند. در آنجا بندری است و به فاصله اندکی از دریا شهر افور^{۱۲} در منطقه الایاتیس^{۱۳} واقع شده. در جوار این شهر آب دریاچه آخروس^{۱۴} به دریا می‌پیوندد و نام دریاچه از نام رود آخرون گرفته شده است که در سرزمین تسپروتیس جاری می‌شود و به دریاچه می‌ریزد. رود دیگری هم در منطقه توأمیس^{۱۵} هست که مرز میان تسپروتیس و کسترین^{۱۶} است. میان این دو رود تپه بلند خیمریون قرار دارد و در جوار این نقطه بود که کورینتیان لنگر انداختند و لشکرگاه ساختند.

۴۷ کرکوراییان همین که از نزدیک شدن دشمن خبر یافتند صد و ده کشتی مجهز ساختند و تحت فرمان میکیادس^{۱۷} و آسیمیدس^{۱۸} و اوروباتوس^{۱۹} براه انداختند و در یکی از جزایر مجمع‌الجزایر سوبوتا^{۲۰} موضع گرفتند. ده کشتی آتنی نیز همراه آنها بودند. پیاده‌نظامشان روی تپه لوکیمه جای داشت و هزار تن سرباز سنگین اسلحه نیز نیروی تقویتی آن را تشکیل می‌دادند. کورینتیان نیز در خشکی از بومیان آن منطقه، که همیشه روابط دوستانه با ایشان

- | | | | | |
|------------------|---------------|----------------|----------------|----------------|
| 1. Lakodaimonios | 2. Kimon | 3. Diotimos | 4. Strombichos | 5. Proteas |
| 6. Epikles | 7. Anactorian | 8. Xenokleides | 9. Euthykles | 10. Cheimerion |
| 11. Thesprotis | 12. Ephyre | 13. Elaiatis | 14. Acherus | 15. Thyamis |
| 16. Kestrin | 17. Mikiades | 18. Aisimides | 19. Eurybatos | 20. Sybota |

داشتند، کمک دریافت کرده بودند.

کورینتیان غذای سه روزه را با خود برداشتند و شبانه از خیمریون براه افتادند و در سپیده دم کشتیهای کرکورا را دیدند که به سوی آنها می آیند. دو طرف همین که چشمانشان به یکدیگر افتاد برای نبرد صف آراییی کردند: کرکوراییان کشتیهای آتنی را در جناح راست جای دادند و ناوگان خود را به سه دسته تقسیم کردند که فرماندهی هر دسته ای را یکی از سرداران سه گانه به عهده داشت. کورینتیان کشتیهای مگاری را در جناح راست جای داده بودند و ناوگان متحدان را در قلب، و خود با کشتیهای تندرو در جناح چپ روبروی کشتیهای آتنی قرار داشتند.

چون از هر دو سو علامت نبرد داده شد زدو خورد آغاز گردید ولی چون هیچ یک از دو طرف در جنگ دریایی تجربه کافی نداشت نیزه داران و تیراندازانشان به شیوه ابتدایی قدیم می جنگیدند. با این همه نبردی شدید بود هر چند بیشتر به نبرد در خشکی شباهت داشت تا به نبرد دریایی. وقتی که دو یا چند کشتی به یکدیگر اصابت می کردند به علت ازدحام نمی توانستند از یکدیگر جدا شوند. در واقع هر دو طرف انتظار داشتند که نبرد سربازان سنگین اسلحه سرنوشت جنگ را تعیین کند زیرا اینان با صف آراییی منظم زدو خورد می کردند در حالی که کشتیها از جای نمی توانستند جنبید. آنچه جنگجویان به معرض نمایش می نهادند شجاعت و پایداری بود نه هنر جنگاوری. در گیرودار نبرد و هیاهوی عمومی، هر وقت کرکوراییان در تنگنا می افتادند کشتیهای آتن فقط با تهدید دشمن به حمایت از آنها می پرداختند ولی آتنیان دست به سلاح نمی بردند زیرا فرماندهانشان با توجه به دستوری که به آنان داده شده بود نمی خواستند عملی مخالف قرارداد انجام دهند. جناح راست کورینتیان سخت در خطر افتاده بود. کرکوراییان با بیست کشتی آنان را از هم پراکندند و به ساحل راندند و به لشکرگاهشان تاختند و چادرهایشان را آتش زدند و هر چه را در آنجا یافتند تاراج کردند. در این بخش غلبه با کرکوراییان بود. ولی در جناح چپ سپاه، آنجا که کشتیهای خود کورینت قرار داشتند، وضع به گونه ای دیگر بود. کرکوراییان در اصل کشتیهایی کمتر از کورینتیان داشتند و بیست تا از آن کشتیها هم به تعقیب دشمن رفته بودند، و آتنیان چون دیدند که کرکوراییان در تنگنا افتاده اند علناً به حمایت از آنها برخاستند. در آغاز از حمله مستقیم به کشتیهای کورینتی خودداری کردند ولی چون در شکست کرکوراییان تردیدی نماند و کورینتیان همچنان به حمله ادامه می دادند آنها نیز وارد نبرد شدند و در نتیجه آتنیان و کورینتیان به طور مستقیم به یکدیگر حمله ور گردیدند.

کورینتیان پس از پیروزی به جای اینکه کشتیهای آسیب دیده خود را به ساحل برسانند دست به کشتار گشودند و هر که را که به دستشان افتاد کشتند، و چون در این گیرودار تشخیص

دوست از دشمن ممکن نبود بسیاری از دوستان خود را نیز از پای درآوردند. به هر حال با توجه به تعداد کشتیهایی که در این واقعه شرکت داشتند باید گفت این نبرد بزرگترین نبردی بود که تا آن روز میان دولتهای یونانی درگرفته بود.

کورینتیان پس از آنکه کرکوراییان را به ساحل راندند به جمع‌آوری کشتیهای آسیب‌دیده و نعشهای سربازان خود پرداختند و بیشتر آنها را گردآوردند و به بندری در سوبوتا - آنجا که نیروی تقویتی بومیان مستقر بود - بردند و آنگاه دوباره قوای خود را جمع کردند و به سوی کرکوراییان براه افتادند. اینان نیز از ترس اینکه مبادا دشمن در لشکرگاهشان پیاده شود با کشتیهای باقی‌مانده خود به همراه کشتیهای آتنی به مقابله آنها شتافتند. تنگ عصر بود و سربازان هر دو طرف سرود پایان^۱ را خوانده بودند که ناگهان کورینتیان عقب‌نشینی آغاز کردند. علت عقب‌نشینی این بود که دیدند بیست کشتی آتنی به سوی آنان می‌آیند. این کشتی‌ها را آتنیان از بیم آنکه کرکوراییان شکست بخورند و ده کشتی نخستین نتوانند به آنان یاری کنند برای تقویت آن ده کشتی فرستاده بودند.

۵۱ کورینتیان به تصور اینکه کشتیهای آتنی بیشتری در راهند پیشرفت را صلاح ندیدند. کرکوراییان نخست کشتیهای آتنی را نمی‌دیدند و از عقب‌نشینی کورینتیان در شگفت شدند ولی اندکی بعد چند تنی کشتی‌ها را دیدند و به سپاه کرکورا خبر دادند. اما دیگر هوا تاریک شده بود و از این رو هر دو طرف به جایگاه خود بازگشتند و بدین‌سان نبرد پایان رسید.

بیست کشتی آتنی تحت فرمان گلاوکن^۲ پسر لئاگروس^۳ و آندوکیدس^۴ پسر لئوگوراس^۵ بزمخت از میان اجساد کشتگان و کشتیهای ازکارافتاده گذشتند و به لشکرگاه کرکوراییان رسیدند و کرکوراییان نخست به گمان اینکه کشتیهای دشمنند نمی‌خواستند به آنها راه بدهند ولی بعد چون اطمینان یافتند که آتنیند راه دادند.

۵۲ روز بعد سی کشتی آتنی به همراه کشتیهای کرکورایی که هنوز قادر به کار بودند به سوی لشکرگاه کورینتیان براه افتادند تا ببینند آیا آنان آماده برای نبردی دیگرند یا نه. کورینتیان صف‌آرایی کرده بودند ولی قصد نداشتند نبرد را آغاز کنند زیرا از یک سو ناچار بودند مواظب اسیرانی باشند که روز پیش گرفته بودند و از سوی دیگر نتوانسته بودند کشتیهای خود را تعمیر کنند. از این رو در اندیشه بازگشت به شهر خویش بودند ولی بیم آن داشتند که آتنیان به سبب رویارویی دیروزی قرارداد را لغوشده تلقی کنند و آنان را از بازگشت به کورینت مانع شوند.

۵۳ پس بهتر آن دیدند که چند تنی را بدون عصای منادی به نزد آتنیان بفرستند و از قصد ایشان آگاه گردند. فرستادگان به آتنیان گفتند: «آتنیان، شما نباید قرارداد را بشکنید و جنگ آغاز کنید. قصد ما فقط این است که دشمنان خود را تنبیه کنیم ولی شما سلاح‌بدست راه را بر

۱. Paian سرود جنگ در ستایش آپولون - م.

2. Glaukon

3. Leagros

4. Andokides

5. Leogoras

ما گرفته‌اید. اگر بر آن شده‌اید که ما را از رفتن به کرکورا یا هر جای دیگر بازدارید و بدین‌سان قرارداد را بشکنید پس همه ما را که در اینجا هستیم به چشم دشمن بنگرید و اسیر کنید.» همه کرکوراییانی که این سخن را شنیدند فریاد برآوردند که آری همه آنان باید اسیر و کشته شوند، ولی آتینان چنین پاسخ دادند: «پلویونزیان، قرارداد را نمی‌شکنیم و جنگ نمی‌آغازیم. کرکوراییان، هم‌پیمانان ما هستند و ما به یاری ایشان آمده‌ایم. به هر جا که بروید راه را بر شما نخواهیم گرفت ولی اگر بخواهید به کرکورا یا هر ناحیه‌ای از متصرفات آن بروید شما را از رفتن بازخواهیم داشت.»

کورینتیان با شنیدن این خبر آماده بازگشت به شهر خود شدند و در آن بخش سوبوتا که در ساحل قرارداد علامت پیروزی برافراشتند. کرکوراییان نیز نعشهای سربازان و کشتی‌های شکسته خود را که طوفان شبانه به سوی لشکرگاهشان آورده بود گردآوردند و در جزیره سوبوتا علامت پیروزی برافراشتند و ادعا کردند که پیروزی ازان ایشان بوده‌است.

علت اینکه هر یک از دو طرف متخاصم پیروزی را ازان خود می‌دانست این بود که کورینتیان پیش از فرارسیدن شب در نبرد دریایی غلبه داشتند و بیشتر کشتی‌های آسیب‌دیده و اجساد سربازان خود را جمع‌آوری نموده و هفتاد کشتی دشمن را غرق کرده و دست کم هزار تن اسیر گرفته بودند. کرکوراییان نیز سی کشتی دشمن را غرق کرده و پس از رسیدن کشتی‌های آتنی اجساد سربازان و کشتی‌های آسیب‌دیده خود را گردآورده بودند، و روز بعد کورینتیان با دیدن کشتی‌های آتنی عقب‌نشینی کرده و پس از رسیدن این کشتی‌ها به هیچ حمله‌ای دست‌نیازیده بودند. بدین سبب بود که دو طرف خود را پیروزمند تلقی می‌کردند.

کورینتیان در راه بازگشت به شهر خود با بکاربردن نیرنگی شهر آناکتوریون در کنار خلیج آمپراکیا را که ملک مشترک کورینت و کرکورا بود متصرف شدند و مردمان خود را در آن سکنی دادند و آنگاه به شهر خود بازگشتند. در آنجا هشتصد تن از اسیران کرکورایی را به بندگی فروختند و دویست و پنجاه تن باقی‌مانده را در زندان نگاه‌داشتند و با آنان با کمال عطف رفتار کردند بدین امید که آنان پس از بازگشت به وطن، کرکورا را به جانبداری از کورینت وادار سازند؛ و اتفاقاً بیشتر اینان بانفوذترین مردان شهر خود بودند. بدین‌سان کرکورا در این جنگ از خطر جست و کشتی‌های آتنی هم به شهر خود بازگشتند. این نخستین جنگ کورینت با آتن بود.

نزاع بر سر پوتیدا^۱ (۴۳۲ ق.م).

اندکی پس از آن منازعه‌ای دیگر میان آتن و پلویونز به جنگ انجامید. این منازعه بر سر

شهر پوتیدایا بود. پوتیدایا در تنگه خاکی پالنه^۱ واقع است و بدست کورینتیان تأسیس شده ولی در آن زمان باجگزار اتحادیه آتنی بود. کورینت برای انتقام‌گیری آماده می‌شد و آتن که از این واقعیت خبر داشت به پوتیدایا دستور داد که باروی خود را از میان بردارد و گروگان‌هایی به آتن بفرستد و شورای شهر را که از کورینتیان تشکیل می‌یافت منحل کند و در آینده مأمورانی را که هر سال از کورینت برای عضویت در شورا فرستاده می‌شدند به شهر راه ندهد. آتن از این رو چنین کرد که می‌ترسید پوتیدایا تحت تأثیر پردیکاس^۲ و کورینتیان قرارگیرد و بر آتن بشورد و سایر متحدان آتن در منطقه تراکیا را به طغیان وادارد.

۵۶ بر اثر این واقعه کورینت دشمنی خود با آتن را علنی ساخت، و پردیکاس (پسر اسکندر) شاه مقدونیه نیز، که پیشتر دوست و متحد آتن بود، پس از آنکه آتن با برادر او فیلیپ و همچنین با درداس^۳ که هر دو مخالف پردیکاس بودند هم‌پیمان شد، دشمن آتن گردید. پردیکاس از رفتار آتن احساس خطر کرد و نمایندگانی به اسپارت فرستاد تا بکشند آتن را در جنگی با پلوپونز درگیر کنند، و در عین حال به کورینت روی آورد و از آنجا برای برپا کردن شورش در پوتیدایا یاری خواست؛ و از اینها گذشته به خالکیسیان مقیم تراکیا و بویوتیان پیشنهاد کرد که بر آتن طغیان کنند. همه این نواحی هم‌مرز کشور او بودند، و می‌اندیشید که اگر آنها را با خود متحد سازد در جنگ با آتن موقعیت مساعدتری خواهد داشت.

آتنیان از نقشه‌های او باخبر شدند و برای جلوگیری از شورش آن شهرها سی کشتی با هزار سرباز سنگین اسلحه تحت فرمان آرخستراتوس^۴ پسر لوکومدس^۵ به سوی مقدونیه روانه کردند و به فرماندهان دستور دادند که از پوتیدایا گروگان‌هایی بگیرند و باروی شهر را ویران کنند و مراقب باشند تا در شهرهای همسایه حرکتی روی ندهد.

۵۸ در این اثنا پوتیدایا نمایندگانی به آتن فرستاده بود تا آن شهر را قانع کنند که نباید در وضع موجود تغییری بدهد، و فرستادگانی نیز همراه کورینتیان به اسپارت گسیل کرده بود تا در صورت ضرورت از آنجا یاری بجویند. مذاکرات مفصل در آتن به نتیجه نرسید ولی اسپارت وعده داد که اگر آتن به پوتیدایا حمله کند به‌اتیکه هجوم ببرد. مردمان پوتیدایا اندیشیدند که فرصت مناسب فرار رسیده است، با خالکیسیان و بویوتیان همدست شدند و علم طغیان بر آتن را برافراشتند.

در این هنگام پردیکاس با خالکیسیان وارد مذاکره شد و آنان را بر آن داشت که شهرهای خود را در کنار دریا ویران کنند و در اولونتوس^۶ سکونت گزینند و آن را به صورت شهری بزرگ درآورند و زمین‌هایی نیز در کشور خود در موگدونیا^۷ در کنار دریاچه بولبه^۸ در اختیارشان گذاشت که در طول مدت جنگ با آتن، در آنجا به کشت و زرع بپردازند.

1. Pallene

2. Perdikkas

3. Derdas

4. Archestratos

5. Lykomedes

6. Olynthus

7. Mygdonia

8. Bolbe

۵۹ وقتی که سی کشتی آتنی به تراکیا رسیدند پوتیدایا و شهرهای دیگر در حال شورش بودند و فرماندهان چون دیدند که با نیروی خود نمی‌توانند در آن واحد با پردیکاس و شهرهای شورش‌ی بچنگند روی به مقدونیه نهادند که مقصد اصلیشان بود، و همدست با فیلیپ و برادران در داس که از خشکی وارد مقدونیه شده بودند، با آن دولت جنگ آغاز کردند.

۶۰ چون پوتیدایا از اتحادیه آتنی جدا شده بود و سی کشتی آتنی در ساحل مقدونیه مشغول نبرد بودند، کورینتیان ترسیدند که پوتیدایا از دست برود، و سپاهی متشکل از داوطلبان کورینتی و سربازان مزدور پلوپونزی بدانجا فرستادند. سپاه شامل هزار و ششصد سرباز سنگین اسلحه و چهارصد سرباز سبک اسلحه بود و تحت فرمان آریستئوس پسر آدیمانتوس^۱ قرارداد داشت که از دیرباز دوست مردمان پوتیدایا بود و بیشتر داوطلبان کورینتی به خاطر او گردآمده بودند. این نیرو چهل روز پس از جدایی پوتیدایا از آتن، به تراکیا رسید.

۶۱ آتنیان از طغیان پوتیدایا بهنگام باخبر شده و شنیده بودند که آریستئوس با سپاه خود بدانجا رسیده است. از این رو لشکری از دو هزار سرباز سنگین اسلحه و چهل کشتی به فرماندهی کالیاس^۲ پسر کالیاداس^۳ و چهار سردار دیگر به آن منطقه روانه کردند. اینان هنگامی به مقدونیه رسیدند که سپاه آتنی متشکل از هزار سرباز، ترمه^۴ را متصرف گردیده و پودنا^۵ را محاصره کرده بودند، و از این رو به محاصره کنندگان پیوستند؛ ولی چون محاصره مدتی طول کشید و به علت حضور آریستئوس در پوتیدایا مجبور بودند هر چه زودتر به پوتیدایا برسند با پردیکاس آشتی کردند و متحد شدند و از مقدونیه بیرون آمدند و از طریق برویا^۶ به استرپسا^۷ رسیدند و پس از اندکی کوشش بیهوده برای تصرف این شهر، از طریق خشکی رهسپار پوتیدایا شدند. اینان در این لشکرکشی سه هزار سرباز سنگین اسلحه و نیرویی قوی از هم‌پیمانان و ششصد سوار مقدونی از سپاه فیلیپ و پاوسانیاس^۸ زیر فرمان خود داشتند و هفتاد کشتی در طول ساحل همراهیشان می‌کردند. در روز سوم به گیگونوس^۹ رسیدند و آنجا را لشکرگاه ساختند.

۶۲ مردمان پوتیدایا و سپاهیان پلوپونز که در انتظار حمله آتنیان بودند در تنگه خاکی واقع در روبروی اولونتوس لشکرگاه ساخته و در کران شهر بازاری برای لشکریان ترتیب داده بودند. تمامی پیاده‌نظام و سواران پردیکاس تحت فرمان آریستئوس قرارداداشتند. پردیکاس در این هنگام پیمان خود را با آتن شکسته و به مدافعان پوتیدایا پیوسته بود ولی به جای اینکه به تن خویش در میدان جنگ حضور یابد یولائوس^{۱۰} را به نمایندگی خویش بدانجا فرستاده بود.

نقشه آریستئوس این بود که با نیروی خود در تنگه بماند و منتظر حمله آتنیان باشد؛ و سپاهیان خالکیس و سایر متحدان و دوستان سوار پردیکاس در اولونتوس مستقر شوند و همین که آتنیان به آریستئوس حمله کردند از پشت بر آنان بتازند و بدین سان آتنیان را در میان

1. Adeimantos

2. Kallias

3. Kalliades

4. Therme

5. Pydna

6. Beroia

7. Strepsa

8. Pausanias

9. Gigonus

10. Iolaos

گیرند.

اما کالیاس و دیگر سرداران آتنی سواران مقدونی و گروهی کوچک از سربازان شهرهای متحد را به‌الونتوس فرستادند تا نیروی مستقر در آنجا را از حرکت بازدارند، و خود با بقیه سپاه روی به‌پوتیدایا نهادند، و چون به‌تنگه رسیدند و دیدند که دشمن آماده نبرد است، خود نیز به‌صف‌آرایی پرداختند و اندکی بعد زدوخورد درگرفت. آریستئوس به‌همراهی سربازان کورینتی بر سپاهیان دشمن غالب گردید و به‌تعقیب آنان پرداخت ولی در بخش دیگر میدان نبرد، سربازان پوتیدایا و پلوپونز از آتنیان شکست‌خورده و به‌پشت باروی پوتیدایا گریختند.

آریستئوس چون از تعقیب دشمن بازگشت و دید که بقیه لشکر شکست‌خورده است، ۶۳ نمی‌دانست آیا باید به‌سوی پوتیدایا پیشرفت کند یا به‌اولونتوس روی آورد، سرانجام سربازان خود را در گروهی فشرده گردآورد و دوان‌دوان راه پوتیدایا را در پیش گرفت و همراهان خود را از کناره دریا، آنجا که آب کم‌عمق بود، گذراند و به‌پوتیدایا رسید. این راه‌پیمایی سخت دشوار و رنج‌آور بود چون سربازان از هر سو زیر باران تیر قرارداشتند، و از این رو عده‌ای در راه تلف شدند ولی بیشتر سربازان زنده به‌مقصد رسیدند. چون هر دو طرف علامت نبرد را بالا بردند و زدوخورد آغاز گردید جنگجویانی که قرار بود از اولونتوس به‌تقویت سربازان پوتیدایا برسند بحرکت‌آمدند و اندکی پیشروی کردند ولی سواران مقدونی راه را بر آنان بستند. بزودی پیروزی آتن آشکار گردید و علامت نبرد پایین آورده‌شد و دسته‌هایی که از اولونتوس براه‌افتاده‌بودند به‌پشت باروی شهر عقب‌نشینی کردند و مقدونیان دوباره به‌آتنیان پیوستند. پس از این نبرد آتنیان علامت پیروزی برافراشتند و مردم پوتیدایا را به‌حال خود گذاشتند تا کشتگان خود را جمع‌آوری کنند. از اینان تقریباً سیصد تن جان‌باخته‌بودند و از آتنیان صد و پنجاه تن؛ و کالیاس سردار آتنی در میان این کشتگان بود.

آتنیان بی‌فاصله دیواری در شمال پوتیدایا در عرض تنگه ساختند ولی حصارى برای جداکردن پوتیدایا از پالنه بنا نکردند زیرا نمی‌توانستند در آن واحد در هر دو نقطه بکاربردارند و می‌ترسیدند که اگر نیروی خود را به‌دو بخش کنند مردم پوتیدایا و متحدانشان بر آنان بتازند. اما چون به‌شهر آتن خبر رسید که در سمت پالنه دیواری ساخته نشده‌است مردم آتن هزار و ششصد سرباز سنگین‌اسلحه تحت فرمان فورمیون^۱ پسر آسوپوس^۲ بدانجا روانه کردند. فورمیون به‌پالنه رسید و به‌سوی پوتیدایا روان شد و در سر راه همه مزارع را ویران کرد. اهالی پوتیدایا برای جنگ از شهر بیرون نیامدند و فورمیون حصار را بنا کرد. بدین‌سان راه پوتیدایا به‌بیرون، از هر دو سو بسته‌شد و کشتی‌های آتنی در دریا نیز راه را بر آن بستند.

آریستئوس که راه را از هر سو بسته دید دانست که امکان رهایی برایش وجود ندارد مگر ۶۵

آنکه معجزه‌های روی دهد یا مردم پلویونز به اقدامی بزرگ دست‌بزنند. به مردم پوتیدایا توصیه کرد که چشم‌پراه باد موافق باشند و از شهر دور شوند و تنها پانصد سرباز در شهر باقی‌بگذارند تا ذخیره غله برای مدتی بیشتر کفایت کند، و او خود می‌خواست نزد سربازان در شهر بماند. مردم پوتیدایا توصیه او را نپذیرفتند و او بهتر آن دید که از شهر بیرون برود و بکوشد تا از جایی نیرویی تقویتی فراهم آورد. بدین منظور بی آنکه نگهبانان آتنی آگاه شوند با کشتی براه‌افتاد و به‌نزد مردم خالکیس رسید و به‌یاری ایشان که مشغول جنگ بودند شتافت و در جوار شهر سرمول^۱ کمینگاهی ساخت و عده‌ای از سربازان دشمن را از پای درآورد. در عین حال با پلویونزیان نیز مذاکره کرد و کوشید از آنجا کمک بگیرد. فورمیون پس از آنکه پوتیدایا را از هر سو در حصار گرفت با هزار و ششصد سربازش آبادیها و کشتزارهای خالکیس و بویوتی را ویران کرد و چند شهر را نیز متصرف گردید.

مشاوره در اسپارت و اعلام جنگ (۴۳۲ ق.م.)

آتنیان و پلویونزیان تهمتهایی بر یکدیگر می‌نهادند. شکایت کورینت این بود که آتن شهر پوتیدایا را، که شهر دختره کورینت است، و پلویونزیان و کورینتیانی را که در آن سکونت دارند، در حصار گرفته‌است؛ و آتنیان ادعا می‌کردند که پلویونز از طغیان شهری که متحد و باجگزار آتن بوده حمایت کرده‌است و علناً در جنگ پوتیدایا با آتن، شرکت جسته. با این همه هنوز صلح برقرار بود و هیچ یک از دو طرف دست به سلاح نبرده بود، زیرا شهر کورینت به‌طور رسمی در نبردها شرکت نکرده بود.

ولی در هنگام محاصره پوتیدایا کورینت ساکت نماند زیرا عده‌ای کورینتی در آن شهر بودند، و علاوه بر این کورینت می‌ترسید که شهر از چنگش بدرود. از این رو از متحدان خود خواست که نمایندگانی به اسپارت بفرستند. در آنجا فرستادگان کورینت آتن را بشدت متهم کردند که قرارداد را نقض کرده و بر حقوق پلویونزیان تجاوز نموده‌است. شهر اگینا از بیم آتن سفیرانی به‌طور علنی به اسپارت نفرستاد ولی در خفا با این ادعا که آتن نمی‌گذارد اگینا از حق استقلالی که به‌موجب قرارداد به آن داده شده‌است استفاده کند، در افروختن آتش جنگ با کورینت همدست شد. اسپارت متحدان خویش و همه شهرهایی را که از آتن شکایتی داشتند دعوت کرد و به‌همه فرصت داد که شکایت خود را در مجلس مشاوره ملی طرح کنند. مگارییان علاوه بر شکایات مختلف ادعا کردند که آتن بر خلاف قرارداد نه کشتی‌های آنان را به‌بنادر خود راه می‌دهد و نه خود آنان را به بازارهای خویش. کورینتیان نخست سکوت اختیار کردند تا شکایات دیگران اسپارتیان را به‌قدر کافی برانگیخته کند و پس از نمایندگان همه شهرهای دیگر

رشته سخن را بدست گرفتند و گفتند:

۶۸ «اسپارتیان، اعتماد مفرط شما بر شیوه زندگی و نظام سیاسیتان شما را بازمی دارد از اینکه به سخنان ما بدقت گوش فرادهید. این اعتماد از یک سو مایه خویشتن داری شماست ولی از سوی دیگر علت بی خبری شما از امور مربوط به سیاست خارجی. پیشتر چندین بار به شما گوشزد کردیم که همه ما از آتن زیان خواهیم دید، ولی هر بار شما به جای اینکه در سخنان ما نیک بیندیشید در ما به چشم سوء ظن نگریستید و گمان بردید که ما فقط نفع خود را در نظر داریم. نتیجه این شد که ما را پیش از آنکه بدبختی روی نماید بدینجا فرانخواندید بلکه اکنون که کار از کار گذشته است به فکر مشاوری با ما افتاده اید. از این رو ما از آتن به علت زورگویی و تجاوزش شکایت داریم و از اسپارت به سبب بی اعتنائیش به پیشگوییها و توصیه های ما.

«اگر در زورگویی آتن به تمامی یونان تردیدی یا نقطه تاریکی وجود داشت تکلیف ما این می بود که واقعیات را به شما باز نماییم و مطلبی را که نمی دانید به شما بیاموزیم. ولی در حال حاضر نیازی به سخن دراز نیست. شما خود می بینید که آتن چگونه بعضی شهرها را از آزادی محروم کرده و بر آن شده است که از دیگران و از جمله متحدان خود ما نیز سلب آزادی کند، و چگونه از مدتها پیش خود را برای جنگ آماده ساخته است، و گرنه چه دلیلی داشت که شهر کرکورا را بزور از تحت نظارت ما بدرآورد، و چرا شهر پوتیدایا را در حصار گرفته است؟ پوتیدایا مناسبترین پایگاه برای هر گونه عملیات جنگی در تراکیا است و کرکورا می توانست بزرگترین نیروی دریایی را در اختیار پلپونز بگذارد.

۶۹ «گناه همه اینها به گردن شماست. زیرا شما بودید که اجازه دادید آتن پس از جنگ با ایرانیان نخست شهر خود را مستحکم سازد و سپس آن دیوار طولانی را بنا کند. از آن روز تا کنون شما آزادی را نه تنها از مردمانی که آتن بنده خود ساخته است بلکه از متحدان خودتان نیز دریغ داشته اید. ستمگر حقیقی، دولت غالب نیست بلکه دولتی است که می توانست آن را از تجاوز بازدارد ولی گامی در این راه برنداشته است مخصوصاً اگر این دولت مدعی حفظ آزادی یونانیان باشد.

«با زحمت فراوان توانسته ایم این گردهمایی را برپا کنیم ولی هنوز هم هدفی روشن نداریم. چون هنوز در این بحث می کنیم که آیا به ما تجاوز شده است یا نه؟ مطلبی که باید روشن سازیم این است که در برابر تجاوز دشمن چگونه باید از خود دفاع کنیم. مردانی که قدرت عمل دارند نخست برنامه کار خویش را مرتب می کنند و آنگاه بدون وقفه و تردید، و در حالی که دشمن هنوز نتوانسته است تصمیمی بگیرد، پیش می روند. ما شیوه کار آتنیان را می شناسیم و

می‌دانیم که آنان چگونه بتدریج همسایگان خود را می‌بلعند. امروز با گام‌های آهسته پیش می‌روند زیرا می‌اندیشند که به سبب بی‌تصمیمی شما می‌توانند نقشه خود را عملی کنند بی آنکه کسی باخبر شود؛ ولی خواهید دید که همین که دریابند که شما می‌دانید آنان چه می‌کنند و با این همه ساکت نشسته‌اید، همه نیروی خود را بکار خواهند برد.

«شما اسپارتیان صلح‌جو یگانه قوم یونانی هستید که به جای عمل با سکوت و انتظار از خود دفاع می‌کنید؛ یگانه قومی هستید که در نخستین مراحل تجاوز دشمن به حرکت در نمی‌آید بلکه صبر می‌کنید تا دشمن نیروی خود را دو برابر سازد. شما شهرت داشتید که از هر خطری مصون هستید، ولی هیچ معلوم نیست که لایق چنین شهرتی بوده باشید. ما خود به چشم دیدیم که ایرانیان از آن سوی دنیا آمدند و به پلویونز رسیدند پیش از آنکه شما نیرویی برای رویارویی با آنان آماده ساخته باشید. آتنیان، به عکس ایرانیان، همسایه دیوار به دیوار شما هستند و با این همه چنین می‌نمایند که اصلاً آنان را نمی‌بینید؛ و به جای آنکه بر آنان حمله کنید منتظر نشسته‌اید که به شما حمله کنند و آنگاه به فکر دفاع بیفتید و بدین سان در جنگ با دشمنی که بر مراتب قویتر از پیش شده است همه چیز را در خطر بیفکنید.

«می‌دانید که علت شکست ایرانیان اشتباه خود آنان بود نه دلاوری شما؛ این را نیز می‌دانید که علت موفقیت ما در برابر تجاوزهای آتن اشتباه خود آتنیان بود نه مساعدت شما. مواردی را هم می‌شناسیم که شهرهایی که به یاری شما اعتماد کردند و خود را بهنگام آماده دفاع نساختند، همین اعتماد به شما مایه تباہیشان شد.

«گمان مبرید که بر شما اقامه دعوی می‌کنیم. نه، سخنان ما تنها گله و نکوهش از دوستی است که دچار اشتباه است. گله را از دوست می‌کنند و دعوی را بر دشمن متجاوز.

«در عین حال گمان می‌کنیم حق داریم خطاهای شما را که دوست ما هستید به شما گوشزد کنیم مخصوصاً وقتی که فرق شما را با آتنیان در نظر می‌آوریم. به عقیده ما شما از این فرق بکلی بی‌خبرید، و هرگز بر آن نشده‌اید که بدانید آتنیان که شما می‌خواهید با آنان بجنگید چگونه مردمانی هستند و چه اختلاف کلی با شما دارند. آتنیان اهل ابداع و نوآوری، زود تصمیم می‌گیرند و بسرعة تصمیم خود را به موقع اجرا می‌گذارند، در حالی که شما همیشه مایلید وضع موجود را حفظ کنید. هرگز اندیشه‌ای نو به ذهنتان نمی‌رسد و در عمل همیشه قبل از وصول به نتیجه متوقف می‌شوید. آنان بیش از قدرت خود متهورند و بر خلاف حکم عقل تن به خطر می‌سپارند و با این همه در بحبوحه خطر امید رهایی را از کف نمی‌دهند. ولی شما کمتر از آن می‌کنید که می‌توانید؛ به داوری خود، هر قدر درست باشد، اعتماد ندارید و چون در خطر بیفتید گمان می‌برید که خطر پایان نخواهد داشت. آنان همیشه پیش می‌روند و شما همیشه درنگ می‌کنید؛ آنان همیشه دنیا را می‌گردند و شما همیشه در کنج خانه می‌نشینید؛ آنان

می‌اندیشند که هر چه دورتر بروند بیشتر بچنگ خواهند آورد و شما معتقدید که هر حرکتی آنچه را دارید در خطر می‌افکند. آنان چون در نبرد پیروز شوند دشمن را تا نقطه‌نهایی دنبال می‌کنند و اگر شکست بخورند درهم نمی‌شکنند. بدنشان را چنان فدای شهرشان می‌کنند که گویی مال خودشان نیست ولی ذهن و روح خود را چنان تربیت می‌کنند که برای شهرشان سودمند باشد. اگر چیزی را بخواهند ولی نتوانند بدست بیاورند می‌اندیشند چیزی را که متعلق به آنان بوده از دست داده‌اند، ولی آنجا که موفقیتی بچنگ‌آورند این موفقیت را در مقایسه با آنچه در گام بعدی بدست خواهند آورد حقیر می‌شمارند. اگر روزی در کوششی کامیاب نشوند - هر چند چنین امری بندرت اتفاق می‌افتد - زود این شکست را با امیدواری در جهتی دیگر، جبران می‌کنند. تصمیمشان با چنان سرعتی به عمل می‌انجامد که همین که چیزی را خواستند بی‌فاصله مالک آن می‌شوند. همه عمر را به سخت‌کوشی می‌گذرانند و از آنچه دارند لذتی نمی‌برند چون دائم در این اندیشه‌اند که بر دارایی خود بیفزایند. روز جشن در نظر ایشان روزی است که در آن کاری را که باید کرد، به‌انجام برسانند؛ و سختی و فعالیت را بر صفا و آرامش برتری می‌نهند. خلاصه کلام نه خود دمی در آسایش بسر می‌برند و نه می‌گذارند دیگران به آسایش برسند.

«اسپارتیان، شهری که در برابر شما قرارداد چنین است که شنیدید. با این همه شما از جای نمی‌جنبید و نمی‌دانید که بهترین راه تأمین صلح این است که قدرتان را در خدمت عدالت یکاربرید و در عین حال علناً به‌همه نشان دهید که هیچ تجاوزی را تحمل نخواهید کرد. رفتار درست در نظر شما این است که نگذارید رنجی به‌شما برسد، و دیگران را نیز نرنجانید حتی آنجا که منافعتان در خطر افتاده‌است و باید از آن دفاع کنید. اگر همسایه‌ای هم داشتید که پیرو همین اصول بود باز از این سیاست سودی نمی‌بردید. ولی هم‌اکنون به‌شما نشان دادیم که شیوه فکر و نحوه زندگی شما در مقایسه با طرز فکر همسایه‌تان ابتدایی و عقب‌افتاده‌است، حال آنکه اصل حاکم چه در سیاست و چه در همه حرفه‌های دیگر این است که روشهای کهنه باید جای خود را به روشهای نو بدهند. البته در زمان صلح و آرامش پاسداری از سنتهای کهن پسندیده‌است ولی شهری که از هر سو دشواریهای جدید احاطه‌اش کرده‌است باید برای مقابله با آنها به شیوه‌های جدید توسل جوید، و به‌همین ملاحظه‌است که آتنیان با استفاده از تجربه‌های غنی در همه جهات بر شما پیشی گرفته‌اند.

«سستی و بی‌حرکتی شما تاکنون زیانهای فراوان ببار آورده‌است. امروز وقت آن است که کاهلی را به یک سو نهد و آنچنان که وعده داده‌اید به متحدانتان، خصوصاً به پوتیدایا، یاری برسانید و بی‌اتلاف وقت به‌اتیکه حمله کنید و مگذارید دوستان و خویشانان اسیر دشمنان شوند، و ما را مجبور مکنید که به‌اتحادیه‌ای دیگر بپیونددیم در حالی که اگر چنین کنیم هیچ

کس زبان به سرزنش ما نخواهد گشود: نه خدایان که شاهد ناچاری ما هستند و نه آدمیانی که می‌بینند ما در چه تنگنایی افتاده‌ایم. عهدشکن آن کسی است که بر خلاف سوگندی که خورده‌است از یاری دریغ می‌ورزد نه آنکه چون در روز نیازمندی به فریادش نمی‌رسند به دیگران پناه می‌برد. اگر تصمیم به عمل بگیرید البته در کنار شما خواهیم ماند زیرا شایسته ما نخواهد بود که به جانی دیگر روی آوریم، و از این گذشته دوستان نزدیکی چون شما کجا می‌توانیم یافت؟

«سخنان ما را شنیدید. نیک بیندیشید و کاری مکنید که پلویونز در دست شما ضعیفتر از هنگامی شود که پدرانتان آن را به شما سپردند.»

کورینتیان چنین گفتند. بر حسب اتفاق در آن روزها نمایندگانی از آتن برای کاری دیگر به اسپارت آمده بودند که چون گفته‌های نمایندگان کورینت را شنیدند بر آن شدند که آنان نیز سخن بگویند نه برای اینکه به شکایات شهرهای مختلف از آتن پاسخ بدهند بلکه بدین منظور که به‌طور کلی اسپارتیان را متوجه سازند که موضوع بحث مسأله کوچکی نیست و احتیاج به تفکر و بررسی دارد و نباید درباره‌اش سرعت تصمیم گرفت. به علاوه می‌خواستند بزرگی و نیرومندی شهر خود را به اسپارتیان باز نمایند، و واقعیاتی را که اعضاء مسنتر مجلس می‌شناختند به آنان یادآوری کنند و اعضای جوانتر را به حقایقی که نمی‌دانستند آگاه سازند؛ و امیدوار بودند که اسپارتیان پس از شنیدن سخنان ایشان به خویش‌نهادی گرایند و تصمیم به جنگ نگیرند. با این اندیشه روی به اسپارتیان آوردند و گفتند اگر مانعی در میان نیست اجازه دهید ما نیز در مجلس مشاوره ملی سخن بگوییم؛ و اسپارتیان ایشان را به مجلس دعوت کردند و اجازه سخن به ایشان دادند و آتنیان چنین گفتند:

۷۲

«ما بدین شهر نیامده‌ایم تا به ادعاهای متحدان شما پاسخ بدهیم بلکه آتن ما را برای منظوری دیگر بدینجا فرستاده‌است. ولی در این مجلس تهمتهایی فوق‌العاده به شهر ما نهادند و از این رو بر آن شدیم که ما نیز مطالبی به اطلاع شما برسانیم. قصد نداریم در برابر آن تهمتها از شهر خود دفاع کنیم زیرا این مجلس دادگاه نیست و صلاحیت رسیدگی به دعاوی طرفین را ندارد. مراد ما این است که بکشیم تا نگذاریم شما تحت تأثیر متحدانتان قرار بگیرید و در چنین موضوع مهمی تصمیمی نادرست بگیرید. علاوه بر این می‌خواهیم در برابر همه سخنانی که در اینجا به میان آمد این نکته را باز نماییم که ما آنچه را داریم از طرق ناحق بدست‌نیآورده‌ایم و شهر ما شهری بزرگ و تواناست.

۷۳

«سخن گفتن از وقایع گذشته‌های دور فایده‌ای ندارد زیرا حاضران این مجلس آنها را

بچشم‌ندیده‌اند و هر چه بگوییم متکی به مسموعات خواهد بود. ولی جنگ با ایرانیان را بچشم‌دیده‌اید و باید در این باره سخن بگوییم هر چند شاید این مطلب که بارها شنیده‌اید برای شما ملال‌آور باشد. کاری که ما در آن هنگام کردیم برای همه یونانیان سودمند واقع شد و شما نیز سهم خود را از نتایج آن کار بردید و ما نمی‌گذاریم افتخاری را که آن واقعه برای ما ببار آورد از ما بربایند. ما چیزی از شما نمی‌خواهیم بلکه خودتان را گواه می‌گیریم بر اینکه اگر تصمیمی نادرست بگیرید با چگونه شهری خواهید جنگید.

گوش فرادارید. ما در ماراتن بتنهایی در برابر سپاه ایران ایستادیم. هنگامی که ایرانیان باری دیگر به سرزمین ما حمله کردند در خشکی نمی‌توانستیم در برابرشان پایداری کنیم، از این رو همه به کشتیهای خود پناه بردیم و همه نیروی خود را در نبرد دریایی سالامیس^۱ بکار انداختیم و این نبرد ایرانیان را مانع از آن شد که به پلوپونز لشکر بکشند و شهرها را یکی پس از دیگری ویران کنند در حالی که پلوپونز نمی‌توانست در برابر نیروی دریایی مقتدر ایران از خود دفاع کند. بهترین دلیل درستی سخن ما رفتار خود ایرانیان است که پس از آنکه در سالامیس شکست خوردند، دیدند که دیگر نمی‌توانند کاری از پیش ببرند و با بیشترین بخش سپاه خود با شتاب از یونان عقب نشستند.

«نتیجه نبرد چنین بود و ثابت شد که سرنوشت یونان به نیروی دریایش وابسته است. ما در این نتیجه سه سهم داشتیم: بیشترین کشتیها، و کارآمدترین سرداران، و شهادت خارق‌العاده. از چهارصد کشتی که در آن نبرد شرکت داشتند تقریباً دو ثلث از آن ما بود، فرمانده سپاه تمیستوکلس بود که تصمیم گرفت نبرد را در تنگه انجام دهد و همین تصمیم مایه رهایی ما شد؛ و شما خود به همین جهت او را محترمتر از همه بیگانگانی داشتید که تا آن روز به سرزمین شما آمده بودند. شهادتی هم که ما در آن زمان به معرض نمایش نهادیم بی‌نظیر بود. در خشکی هیچ شهری به یاری ما نرسید و همه شهرها تا مرز شهر ما، از پای درآمدند؛ ما شهادت را بدانجا رساندیم که خانه‌های خود را خراب کردیم و به همه دارایی خود پشت نمودیم و به جای اینکه متحدانی را که هنوز برای ما باقی مانده بودند تنها بگذاریم یا پراکنده شویم و برای آنان بی‌فایده گردیم، سوار کشتی‌هایمان شدیم، و بی‌آنکه بر شما خشم گیریم که چرا بهنگام به یاری ما نشتافته‌اید، به استقبال خطر رفتیم؛ و از این روست که ادعا می‌کنیم یاری ما به شما گران‌بها تر از یاری شما به ما بوده است. وقتی که شما از شهرهای خود بیرون آمدید آن شهرها آباد بودند و هنوز مردمانی در آنها زندگی می‌کردند و شما می‌جنگیدید برای اینکه به آن شهرها آسیبی نرسد؛ و هنگامی که سپاه خود را به میدان جنگ فرستادید در اندیشه شهرهای خودتان بودید نه در اندیشه ما؛ و دست کم شما هنگامی به میدان آمدید که ما همه دارایی خود

را از دست داده بودیم. ما شهری ویران در پس پشت نهادیم و با این همه پیش رفتیم و جان خود را بخطر انداختیم تا نگذاریم همین شهر که دیگر چندان امیدی به راهایش نمانده بود، به دست دشمن بیفتد؛ و بدین سان، هم شما را از خطر رها کردیم و هم خود را. اگر مانند دیگران از ترس ویران شدن شهرمان در برابر ایرانیان سر تسلیم فرود می آوردیم و با آنان همکاری می کردیم یا اگر امید خود را از دست می دادیم و با کشتیهای خود در برابر دشمن نمی ایستادیم، نبرد در دریا برای شما بی فایده می بود زیرا شما کشتی به تعداد کافی برای نبرد نداشتید و ایرانیان براحتی به مقصود می رسیدند.

۷۵

«اسپارتیان، سزا نیست که یونانیان شجاعت و سرسختی و داوری درستی را که ما آن روز در معرض نمایش نهادیم امروز با دشمنی پاسخ دهند و قدرت ما را به چشم حسادت بنگرند. ما این قدرت را بزور بجنگ نیاورده ایم؛ چون شما نخواستید تا پایان نبرد در برابر ایرانیان بایستید، متحدان کنونی ما به میل و اراده خود روی به ما آوردند و از ما خواهش کردند که زمام رهبری ایشان را بدست گیریم. پس از آن، جریان امور ما را مجبور کرد که امپراتوری خود را به صورت امروزی توسعه دهیم. سبب این امر نخست بیم از ایرانیان بود، سپس گرایش به کسب افتخار، و سرانجام ضرورت حفظ منافعمان. روزی فرارسید که ما خود را در محاصره دشمنان یافتیم و آن، روزی بود که طغیان بعضی از متحدان را خاموش ساخته بودیم، و شما هم دیگر ما را به چشم دوستی نمی نگریستید و با رفتار خود بدگمانی خویش را علنی می ساختید. در این حال ما دیگر نمی توانستیم به هیچ یک از متحدان خود اجازه دهیم که از ما جدا شوند زیرا هر متحدی که از ما می گسست ناچار به شما می پیوست. از دولتی که در معرض چنین خطر بزرگی قرار دارد نمی توان چشم داشت که در اندیشه حفظ منافع خود نباشد.

۷۶

«شما اسپارتیان در مقام رهبری شهرهای پلویونز نظامی موافق منافعتان برقرار ساخته اید. اگر در آن زمان شرکتی فعال در جنگ می داشتید و مانند ما در جریان رهبری شهرهای دیگر ناخرسندی آنها را برمی انگیزختید هیچ تردید نداریم که با متحدان خود به همان سختگیری رفتار می کردید که ما می کنیم زیرا در غیر این صورت امنیتان در خطر می افتاد. «این امپراتوری در واقع به ما عرضه شد و ما آن را پذیرفتیم. این نه کاری خارق العاده بود و نه مخالف طبیعت بشری. اکنون سه علت مهم مانع از آن است که ما امپراتوری خود را از دست بدهیم: امنیت و افتخار و منافعمان. این شیوه را ما به جهان نیاورده ایم. تا بوده چنین بوده است که ضعیف باید در برابر قوی تسلیم شود. بعلاوه ما معتقدیم که بدین امپراتوری سزاواریم و شما خود نیز تا کنون ما را سزاوار آن می دانستید ولی اکنون با توجه به منافعتان اندیشه حق و ناحق را به میان آورده اید حال آنکه این اندیشه تا امروز هیچ کس را مانع از آن نشده است که از هر فرصتی برای انباشتن کیسه خود استفاده کند.

«ما حتی خود را سزاوار ستایش می‌دانیم از این جهت که به حکم طبیعت انسانی بر دیگران فرمان می‌رانیم و در عین حال رفتار ما با آنان عادلانه‌تر از آن است که قدرت واقعی ما اقتضا می‌کند. اگر دیگری به جای ما بود آنگاه عیان می‌شد که آیا رفتار ما با شهرهای تحت فرمان ما عادلانه است یا نه. شگفتی اینجاست که رفتار نیک ما با زیردستانمان به جای اینکه مایه ستایش ما شود به ناحق سبب نکوهش ما شده‌است.

۷۷ «مثلاً حتی با اینکه حل و فصل اختلافاتمان را با متحدانمان، به دادگاههای بی‌طرف آتن واگذار می‌کنیم، و با اینکه آن دادگاهها حکم به زیان ما می‌دهند، متحدان ما ادعا می‌کنند که ما از جنگ کردن لذت می‌بریم. هیچ کس از خود نمی‌پرسد که چرا دولتهای مقتدر دیگر که با زیردستانشان خشنتر رفتار می‌کنند مورد نکوهش قرار نمی‌گیرند: زیرا همه بر آنند که، هر آن کس که از طریق زور کاری را می‌تواند از پیش ببرد نیازی به قانون ندارد. زیردستان ما عادت کرده‌اند که با ما حقوق برابر داشته باشند، و وقتی که به سبب حکمی که از دادگاههای ما به زیان ایشان صادر می‌شود، یا به علت اعمال قدرت دولت ما، آزاده می‌گردند به جای اینکه به خاطر مزایایی که به آنان داده‌ایم سپاسگزار باشند چنان از ما می‌رنجند که گویی ما از آغاز همه قوانین را به کنار نهاده و با دارایی ایشان کیسه خود را پر کرده‌ایم. البته اگر چنین می‌کردیم خودشان نیز منکر این قاعده نمی‌شدند که ضعیف باید در برابر قوی سر تسلیم فرود آورد. چنین می‌نماید که مردمان زبانی را که از طریق قانون و دادگاه می‌برند به شدتی بیشتر از زبانی احساس می‌کنند که از راه زور به آنان وارد می‌آید: در صورت اول معتقدند که کسی که حقوق برابر با ایشان دارد به ایشان ستم کرده‌است ولی در صورت دوم می‌اندیشند که زیان را حریفی زورمند به ایشان تحمیل کرده‌است و چاره‌ای جز تحمل آن ندارند. فراموش می‌کنند که اگر ایرانیان بر ایشان تسلط یافته بودند بی‌گمان زیان بیشتری می‌بردند و به علت این فراموشی سلطه ما را تحمل ناپذیر می‌انگارند، و چنین می‌نماید که این امری طبیعی است: همیشه تحمل حاکم فعلی دشوارتر از تحمل حاکم پیشین است. ولی در یک نکته تردید نیست: اگر ما را تباه کنید و به شهرهایی که امروز تحت حکومت ما قرار دارند تسلط بیابید همه حسن ظنی که آنها به سبب ترس و ناخرسندی از ما، به شما دارند از میان خواهد رفت، و این حالت در صورتی پیش خواهد آمد که شما همان رفتاری را در پیش گیرید که در اثنای رهبری کوتاه‌مدتتان بر یونان در جنگ با ایرانیان، از خود نشان دادید. شیوه زندگی شما قابل سازگاری با شیوه زندگی دیگران نیست، و علاوه بر این وقتی که شما به شهری بیگانه می‌روید نه از رسوم و آداب شهر خود پیروی می‌کنید و نه از اصول و قواعد رایج در نزد یونانیان دیگر.

۷۸ «بنا بر این، در تصمیم‌گیری درباره مسئله‌ای بدین مهمی شتاب مکنید، و مگذارید عقاید و شکایات دیگران شما را به عملی وادار کند که برای شهر شما رنج و مصیبت ببار آورد. پیش از

آنکه جنگی آغاز کنید بیادبیاورید که اتفاقات پیش‌بینی‌نشده‌ای در جریان جنگ نقشی بزرگ دارند. هر چه جنگ بیشتر بطول بینجامد اتفاقاتی که نه ما پیش‌بینی می‌توانیم کرد و نه شما، بیشتر پیش می‌آید. مردمان وقتی که جنگ می‌آغازند بیشتر گرایش به عمل می‌یابند و هنگامی که درد و رنج ظاهر می‌شود به فکر روی می‌آورند. امروز که هنوز نه ما در این راه خطا گام نهاده‌ایم و نه شما، به شما هشدار می‌دهیم که مادام که هنوز با آرامی و آزادی می‌توانید فکر کنید، دربارهٔ تصمیمی که خواهید گرفت نیک بیندیشید: قرارداد را لغو مکنید و سوگندها را مشکنید، و بگذارید همچنان که در قرارداد پیش‌بینی شده است اختلافاتمان را به داوری ارجاع کنیم و گر نه خدایانی را که سوگندهای ما را شنیده‌اند به شهادت خواهیم طلبید و در برابر شما که جنگ را آغاز می‌کنید از خود دفاع خواهیم کرد.»

آتنیان تقریباً چنین گفتند. اسپارتیان پس از شنیدن شکایات شاکیان و سخنان آتنیان، از هر دو طرف خواستند که از مجلس بیرون بروند و آنگاه شروع به مشاوره کردند. بیشتر حاضران مجلس اتفاق نظر داشتند در اینکه آتنیان بر خلاف حق رفتار کرده‌اند و هر چه زودتر باید جنگ آغاز کرد. تنها پادشاهشان آرکیداموس^۱ که به خردمندی و خویشتن‌داری شهره بود، چنین گفت:

«اسپارتیان، من در طول زندگی در چندین جنگ شرکت داشته‌ام و در میان شما همسالان خود را می‌بینم که مثل من در این کار تجربه دارند و بر خلاف تودهٔ مشتاق به جنگ در این پندار نیستند که جنگ چیزی خوب و شایان اعتماد است. مخصوصاً جنگی که هم‌اکنون درباره‌اش شور می‌کنید، اگر نیک بیندیشید خواهید دید که جنگی کوچک و محدود نخواهد بود. وقتی که ما با شهرهای مجاورمان می‌جنگیم نیروی هر دو طرف کم و بیش برابر است و ما می‌توانیم به هر هدفی که می‌خواهیم باسانی حمله کنیم. جنگ با آتنیان از نوعی دیگر است. در این مورد با قومی سروکار داریم که در سرزمینی بسیار دور از ما بسر می‌برد، در دریانوردی تجربه فراوان دارد و از همه حیث به نیکوترین وجه مجهز است. فرد فرد مردم آتنی و دولت آتن بسیار ثروتمندتر از ما هستند و کشتی‌ها و سواران نظام و پیاده‌نظام قوی دارند و جمعیتشان افزونتر از جمعیت هر شهر دیگر یونان است، و علاوه بر همهٔ اینها متحدانی دارند که همه با جگزار ایشانند. با چنین قومی چگونه جنگ آغاز کنیم، و بی آنکه خود را مجهز ساخته باشیم با اعتماد به چه چیز بدین زودی به میدان جنگ بشتابیم؟ به اعتماد نیروی دریایمان؟ از این حیث ما ضعیفتر از ایشانیم و اگر بخواهیم نیروی خود را چنان مجهز سازیم که با نیروی دریایی آتن

برابر باشد به وقتی طولانی احتیاج خواهیم داشت. یا به اعتماد ثروتمان؟ در این مورد به مراتب ناتوانتر از آتنیانیم. دولت پولی ندارد و گردآوری پول از افراد نیز آسان نیست.

شاید فکر کنید که پیاده نظام ما چه از لحاظ تعداد و چه از حیث تجهیزات برتر از پیاده نظام آتنیان است به طوری که می توانیم به سرزمینشان هجوم ببریم و کشتزارهایشان را ویران کنیم. ولی آتنیان علاوه بر زمین اتیکه به زمینهای فراوان دیگری حکومت می کنند و اگر نیازمند مواد غذایی باشند می توانند آنها را با کشتی از جاهای دیگر وارد کنند. اما اگر بخواهیم متحدان آتن را به سرکشی و جدایی از آن دولت وادار کنیم، چون بیشتر آنها در جزایر ساکنند باید با کشتی به یاری آنان بشتابیم. پس این جنگ را چگونه به انجام برسانیم؟ اگر نه در دریا به آتنیان غالب آییم و نه منابع درآمدشان را از چنگشان بدرآوریم، ما بیشتر از آنان آسیب خواهیم دید و در این صورت حتی نخواهیم توانست جنگ را با آبرو و افتخار پایان برسانیم و پیمان آشتی ببندیم مخصوصاً چون همه خواهند دانست که ما آغازگر جنگ بوده ایم. به هیچ روی نباید بدین امید واهی دل ببندیم که اگر کشتزارهای آتنیان را ویران کنیم جنگ بزودی به پایان خواهد رسید. حتی می ترسم این جنگ را برای فرزندانمان به ارث بگذاریم. من یقین دارم که آتنیان مغرور، بندگان کشتزارهای خود نیستند و می دانم که در جنگ چنان بی تجربه نیستند که واهمه ای از آن به دل راه دهند.

«مرادم آن نیست که بگذاریم به هم پیمانان ما ستم کنند و هیچ دم در نیاوریم. پیشنهاد من این است که در حال حاضر دست به سلاح نبریم و نمایندگانی به نزد آتنیان بفرستیم و شکایاتمان را به گوششان برسانیم بی آنکه علناً به جنگ تهدیدشان کنیم، ولی تردیدی باقی نگذاریم که به آنان اجازه نخواهیم داد هر چه می خواهند، بکنند؛ در عین حال به تجهیز و تقویت خویش بپردازیم و از میان یونانیان و بیگانگان متحدانی برای خود پیدا کنیم و به هر وسیله که ممکن باشد بر منابع مالی و دریایی خود بیفزاییم. در حالی که به علت زورگویی آتنیان در معرض خطر قرار گرفته ایم هیچ کس سرزنشمان نخواهد کرد اگر علاوه بر یونانیان از بیگانگان نیز برای رهایی خود یاری بجوییم. اگر آتنیان اعتراضهای ما را بپذیرند دیگر مسأله ای در میان نخواهد ماند؛ در غیر این صورت می توانیم در ظرف دو یا سه سال خود را چنان قوی سازیم که اگر خواستیم با قدرت کافی به آنان حمله کنیم. شاید آن روز چون تجهیزات ما را ببینند و تهدیدهای ما را با قدرتمان مطابق ببینند زودتر تسلیم شوند پیش از آنکه کشورشان ویران گردد. شما باید کشتزارهای آتنیان را رهینه خود تلقی کنید و ببندیشید که هر چه آنها آبادتر باشند گرانها ترند و فکر ویران کردن آنها را تا لحظه واپسین از سر بدرکنید و کاری نکنید که آتنیان را کارد به استخوان برسد زیرا در آن صورت کثرت آمدن با آنها بسیار سخت خواهد بود. به شما هشدار می دهم که اگر اکنون که هنوز آمادگی برای جنگ نداریم به علت شکایات

متحدانمان شتاب کنیم و کشتزارهای آتشیان را ویران سازیم عمل ما برای پلویونز ننگ و شرم و تباهی ببار خواهد آورد. شکایات شهرها و افراد را اکنون می‌توان حل و فصل کرد ولی اگر به‌خاطر منافع این یا آن شهر همه با هم دست به‌سلاح ببریم، در حالی که هیچ‌کس نمی‌تواند جریان جنگ را پیش‌بینی کند، حل و فصل هیچ شکایتی باسانی صورت‌پذیر نخواهد بود.

۸۳

«هیچ‌کس حق ندارد ما را بدین جهت که با وجود این همه متحدان در حمله به‌شهری تردید می‌کنیم به‌بزدلی متهم کند. زیرا که آتشیان نیز هم‌پیمانانی دارند که با جگزار ایشانند. کامیابی در جنگ بسته به‌سلاح نیست بلکه بسته به‌پول است که سبب می‌شود سلاح اثر ببخشد مخصوصاً آنجا که نیرویی زمینی با نیرویی دریایی درگیر باشد. پس بگذارید نخست وضع مالی خود را سروسامان ببخشیم و تا بدین هدف دست‌نیافته‌ایم اجازه ندهیم متحدانمان با شکایات خود ما را به‌جنگ برانگیزند. نتیجه جنگ، اعم از نیک و بد، سرانجام عاید خود ما خواهد شد و بنا بر این باید خودمان آرام و با حواس جمع درباره نقشه‌هایمان بیندیشیم.

۸۴

«ما را به‌خاطر احتیاط و آهستگیان سرزنش می‌کنند. بدین سرزنشها اعتنا نکنید. اگر دست به‌کاری بزنید پیش از آنکه آمادگی آن را داشته‌باشید شتاب در آغاز کار سبب تأخیر پایان کار خواهد بود. از این گذشته، شهری که ما در آن زندگی می‌کنیم همیشه آزاد و همیشه نامدار بوده‌است. خردمندی و خویشنداری همیشه با احتیاط و آهستگی همراه است. دقیقاً به‌علت برخورداری از این مواهب است که ما چون در کاری کامیاب شویم گستاخ نمی‌گردیم و به‌هنگام ناکامی کمتر از دیگران سر فرود می‌آوریم. از ستایش کسانی که می‌خواهند با چاپلوسی ما را به‌استقبال خطری نالازم بفرستند لذت نمی‌بریم، و سخنان کسانی که می‌کوشند با تهمت و افترا رأی ما را برگردانند ما را از راه بدر نمی‌برد. به‌علت نظم زندگیمان در جنگ سلحشوریم و در زمان صلح خویشندار. شجاعیم برای اینکه خویشنداری بر احساس شرف متکی است و احساس شرف بر شجاعت. خردمندیم برای اینکه از چنان تربیت بغرنجی برخوردار نیستیم که قوانین و رسوم خود را به‌چشم حقارت بنگریم؛ و با چنان انضباطی به‌خویشنداری خو گرفته‌ایم که نمی‌توانیم از رسوم و قوانین اطاعت نکنیم. تربیتی که یافته‌ایم ما را مانع از آن می‌شود که در هنرهای بی‌فایده استاد شویم و تجهیزات دشمن را با انتقادهای نظری ظریف خوار بشماریم و به‌هنگام عمل کاری از دست ما برنیاید. به‌ما آموخته‌اند که میان استعدادهای خود و استعدادهای دیگران فرق چندانی نگذاریم و پیشامدهای اتفاقی را نمی‌توان به‌طور دقیق پیش‌بینی کرد. تصمیمها و اعمال ما همیشه بر این فرض متکی است که دشمنان ما هشیار و مدبرند؛ و ما همیشه به‌احتیاط و دوراندیشی خود امید می‌بندیم نه به‌امکان اشتباه دشمنانمان. لازم نیست فرض کنیم که آدمیان با یکدیگر فرق دارند، برتری همیشه با کسی است که از تربیت ضروری بهره گرفته‌است.

- ۸۵ «بگذارید انضباطی را که پدرانمان به ما بخشیده‌اند و همواره برای ما سودمند بوده‌است از دست ندهیم و در زیر فشار دیگران دربارهٔ زندگی مردمان بی‌شمار و دارایی ایشان و سرنوشت شهرها و آبروی ساکنانشان در ظرف چند ساعت تصمیم نگیریم. بگذارید در این باره نیک بیندیشیم، ما بر خلاف دیگران می‌توانیم وقت بیشتری صرف اندیشیدن کنیم چون قوی هستیم. برای گفت و گو دربارهٔ پوتیدایا و شکایات هم‌پیمانان دیگرمان، نمایندگان به‌آتن بفرستید، مخصوصاً چون خود آتنیان آماده‌اند که اختلافات را به‌داوری ارجاع کنند. وقتی که یکی از طرفین چنین پیشنهادی می‌کند هر چند متجاوز باشد نمی‌توان بر او حمله‌ور شد. در عین حال خود را آمادهٔ جنگ کنید. این بهترین تصمیمی است که در حال حاضر می‌توانید گرفت و احتمال بر این است که چنین تصمیمی دشمنان شما را به وحشت افکند.»

چون سخن آرخیداموس بپایان رسید استنه‌لائیداس^۱ که در آن سال یکی از ناظران^۲ بود، بپای‌خواست و گفت:

- ۸۶ «من از سخنان مفصل آتنیان سردر نمی‌آورم. گفتاری دراز در ستایش خود پرداختند ولی منکر تجاوز به حقوق پلوپونزیان و هم‌پیمانان ما نشدند. اگر آن روز در جنگ با ایرانیان چنانکه خود ادعا می‌کنند خوب بودند و امروز با ما بدی می‌کنند پس سزاوار دو کیفرند زیرا با اینکه در آن زمان خوب بودند امروز بد شده‌اند. ما امروز همانیم که آن روز بودیم و اجازه نخواهیم داد به متحدان ما تجاوز کنند. دیگران ممکن است پول و اسب و کشتی فراوان داشته باشند ولی ما متحدان خوب داریم و اینان را تسلیم آتنیان نخواهیم کرد. آنان منافع ما را با سخن به‌خطر نیفکنده‌اند تا اختلاف ما از طریق دعوی و دفاع در دادگاه قابل حل باشد، بلکه ما باید هر چه زودتر با عمل به یاری متحدان خود بشتابیم. به‌ما مگویید که هر وقت مورد اهانت قرار گرفتیم باید بنشینیم و فکر کنیم؛ آن که قصد تجاوز به‌ما دارد باید پیش از عمل فکر کند. بنا بر این، اسپارتیان، شرف و افتخار اسپارت اقتضا می‌کند که هم‌اکنون رأی به شروع جنگ بدهید؛ مگذارید آتن بیش از این بزرگ و نیرومند شود؛ هم‌پیمانان خود را تسلیم دشمن نکنید بلکه بیایید به یاری خدایان به جنگ تجاوزکاران برویم.»

- ۸۷ استنه‌لائیداس چنین گفت و چون خودش یکی از ناظران بود شروع به اخذ رأی کرد و

1. Stenelaidas

۲. دولتشهر اسپارت همیشه دو شاه داشت که مادام‌العمر سلطنت می‌کردند (و در زمان جنگ فرماندهی سپاه را با اختیار تام به‌عهده داشتند) و مجلس شورای شهر هر سال پنج ناظر (Ephor) انتخاب می‌کرد که بر اعمال شاهان نظارت می‌نمودند. — م.

برای اینکه اشتیاق حاضران را به جنگ برانگیزد از آنان خواست که رأی خود را به طور شفاهی اعلام کنند. ولی در هیاهویی که برخاست نتوانست تشخیص دهد که چند تن رأی مثبت داده‌اند و چند تن رأی منفی. از این رو گفت: «اسپارتیان، کسانی که معتقدند که قرارداد شکسته شده‌است و آتنیان متجاوزند، بر پای خیزند و در این سوی بایستند و آنان که چنین عقیده‌ای ندارند در آن سوی»، و نشان داد که کدام گروه در کجا باید بایستد. حاضران برخاستند و بر دو قسمت شدند و معلوم شد که اکثریت معتقد است که آتنیان قرارداد را شکسته‌اند. آنگاه نمایندگان متحدان را به مجلس خواندند و گفتند که مجلس رأی به شکسته شدن قرارداد داده‌است و در این کار آتن را مقصر می‌داند ولی مایل است از رأی همه متحدان نیز آگاه شود تا اگر تصمیم به جنگ گرفته شود این تصمیم با اتفاق آرا باشد.

نمایندگان متحدان پس از کسب این موفقیت به شهرهای خود بازگشتند و اندکی بعد سفیران آتن نیز پس از انجام کاری که برای آن به اسپارت آمده بودند، به آتن رفتند. تصمیم مجلس اسپارت بر اینکه آتنیان قرارداد را لغو کرده‌اند در چهاردهمین سال صلح سی‌ساله‌ای اتخاذ شد که پس از جنگ اوبویا میان آتن و اسپارت منعقد گردیده بود.

۸۸

علل حقیقی جنگ،

تاریخ پنجاه سال گذشته (۴۷۹ تا ۴۳۵ ق.م.)

آنچه اسپارتیان را بدین تصمیم وادار کرد در درجه اول ترس از آتن بود نه سخنان هم‌پیمانان، زیرا می‌دیدند که آتن بیشتر شهرهای یونان را زیر دست خود ساخته‌است و روز به روز قویتر می‌شود.

۸۹

اکنون می‌خواهم باز نمایم که آتن چگونه این قدرت را به‌چنگ آورده بود.

پس از آنکه ایرانیان در خشکی و دریا شکست خوردند و به اروپا پشت کردند [۴۷۹ ق.م.] و آن قسمت از کشتیهایشان که به موکاله^۱ پناه برده بود تباه شد و از بین رفت، لئوتوخیدس^۲ شاه اسپارت که فرماندهی سپاه یونان را در موکاله به عهده داشت به همراه متحدان پلپونزی خویش به اسپارت بازگشت. ولی آتنیان و متحدانشان در ایونیا و هلسپونت^۳ که بر شاه ایران شوریده و از او جدا شده بودند، جنگ را خاتمه یافته تلقی نکردند و شهر سستوس^۴ را که در تصرف ایرانیان بود محاصره کردند و تمامی زمستان را در آنجا گذراندند و سرانجام پس از خروج ایرانیان از آن شهر، آن را به تصرف خود درآوردند. بعد از آن از همدیگر جدا شدند و هر کدام به شهر خود بازگشت.

1. Mykale

2. Leotychides

۳. Hellestport دارداتل امروزی است و ما از این به بعد همه جا اصطلاح دارداتل را بکار خواهیم برد. — م.

4. Sestos

در این بین آتنیان، همین که شهرشان از سلطه بیگانگان رهایی یافت، زنان و کودکان، و آنچه از دارایی خویش را پنهان کرده بودند، به شهر بازآوردند و نوسازی باروی شهر را آغاز کردند. از باروی شهر تنها قسمتهای اندکی سالم مانده بود، بیشتر خانه‌ها ویران شده و تنها چند خانه‌ای باقی مانده بود که بلندپایگان ایرانی مسکن خود ساخته بودند.

اسپارتیان چون شنیدند که در آتن چه می‌گذرد سفیرانی بدانجا فرستادند زیرا که از یک سو خودشان خوش نداشتند که آتن یا شهری دیگر استحکاماتی برای خود بسازد و از سوی دیگر متحدان اسپارت با دیدن قدرت روزافزون نیروی دریایی آتن و شجاعتی که آتنیان در نبرد با ایرانیان به نمایش نهاده بودند، به بیم افتاده و اسپارتیان را بدین کار واداشته بودند. نمایندگان اسپارت به آتن پیشنهاد کردند که نه تنها از ساختن باروی خویش خودداری کنند بلکه با همدستی اسپارت باروهای همه شهرهای یونانی خارج از پلوپونز را ویران کنند. ولی در گفت و گو با آتنیان قصد واقعی خود را پنهان ساختند و گفتند غرضشان این است که اگر ایرانیان بار دیگر به یونان حمله کنند پایگاه مستحکمی، مانند شهر تب در حمله پیشین، نداشته باشند، در حالی که پلوپونز از هر حیث جای مناسبی است چه برای پناهنده شدن و چه به عنوان پایگاهی استوار برای یونانیان.

آتنیان به توصیه تمیستوکلس به سفیران اسپارت پاسخ دادند که خودشان بزودی نمایندگانی برای گفت و گو در این مسأله به اسپارت خواهند فرستاد و با این پاسخ آنان را باز پس فرستادند. آنگاه تمیستوکلس به آتنیان دستور داد که فوراً خود او را به اسپارت بفرستند ولی در فرستادن نمایندگانی که انتخاب کرده‌اند شتاب نکنند تا باروی شهر به ارتفاعی برسد که بتوان استفاده سنگر از آن کرد و در ساختن بارو همه مردان و زنان و حتی کودکان شهر شرکت جویند و برای بدست آوردن لوازم ساختمانی از ویران کردن هیچ خانه خصوصی و هیچ بنای دولتی دریغ نورزند.

تمیستوکلس پس از دادن این دستورها و اشاره به اینکه خود او در اسپارت هر مسأله‌ای را که پیش آید حل خواهد کرد، براه افتاد و چون به اسپارت رسید گفت و گویی با مقامات دولتی آغاز نکرد و به بهانه‌های گوناگون وقت گذراند و هر گاه که یکی از صاحبان مناصب دولتی از او می‌پرسید که چرا در مجلس مشاوره ملی حضور نمی‌یابد پاسخ می‌داد که منتظر سایر نمایندگان آتن است و چنین می‌نماید که آنان به علت کارهای فوری نتوانسته‌اند آتن را بهنگام ترک کنند ولی شک نیست که بزودی خواهند رسید و او خود نیز از تأخیر آنان دچار شگفتی است.

اسپارتیان برای تمیستوکلس احترام فراوان قائل بودند و از این رو سخنش را باور می‌کردند؛ ولی هنگامی که شاهدان تازه‌ای از آتن رسیدند و خبر دادند که آتنیان به ساختن بارو

ادامه می‌دهند و روز به روز به ارتفاع آن افزوده می‌شود، در درستی سخنان تمیستوکلس به تردید افتادند. تمیستوکلس چون از این ماجرا آگاه شد به اسپارتیان گفت به جای اینکه به شایعات دل‌ببندید نمایندگانی شایان اعتماد به آتن بفرستید تا واقعیت را به چشم خود ببینند و گزارش بدهند. اسپارتیان چنین کردند و تمیستوکلس نیز محرمانه به آتنیان پیغام داد که نمایندگان اسپارت را بازنگردانند و چندان معطل کنند تا او و سفیران آتنی - که عبارت از آبرونیخوس^۱ پسر لوسیکیل^۲ و آریستیدس^۳ پسر لوسیماخوس^۴ بودند و در این بین به اسپارت رسیده و به او گفته بودند که باروی شهر ارتفاع کافی یافته است - به آتن بازگردند، زیرا بیم داشت که اسپارتیان از حقیقت مآوقع آگاه گردند و مانع بازگشت او شوند.

آتنیان دستور تمیستوکلس را بجای آوردند و نمایندگان اسپارت را در شهر خود نگاه‌داشتند. تمیستوکلس روی به مقامات دولتی اسپارت آورد و پوست‌کنده به آنان گفت: «شهر آتن اینک مستحکم شده است و می‌تواند از ساکنان خود محافظت کند و اگر اسپارتیان یا متحدان ایشان در آینده بخواهند نمایندگانی به آنجا بفرستند این نکته را در نظر داشته باشند که آتنیان نیک می‌دانند که برای خود ایشان و هم‌پیمانانشان چه خوب است و چه بد؛ و هنگامی که می‌خواستند خانه‌های خود را رها کنند و به کشتیها پناه ببرند نظر اسپارتیان را جویا نشدند، و هر وقت که مجلس مشاوره‌ای با اسپارتیان تشکیل می‌دادند زود معلوم می‌شد که آتنیان در خردمندی و زیرکی از هیچ کس عقب نمی‌مانند، و اکنون نیز بر آنند که شهرشان باید بارویی استوار داشته باشد، و این امر را هم برای ساکنان شهر آتن سودمند می‌دانند و هم برای تمامی اتحادیه؛ زیرا وقتی که دو دولت با یکدیگر در مورد مسأله‌ای گفت و گو می‌کنند اگر از حیث نیرو برابر نباشند ممکن نیست که مذاکراتشان بر پایه حقوق برابر هر دو طرف انجام بگیرد و منافع هر دو طرف را تأمین کند. بنا بر این یا هیچ یک از شهرهای اتحادیه (آتن و اسپارت) نباید دارای بارو باشد و یا اسپارتیان نباید بر آتنیان اعتراض کنند که چرا شهر خود را مستحکم ساخته‌اند.»

اسپارتیان سخنان تمیستوکلس را شنیدند بی آنکه علناً ابرو درهم‌بکشند زیرا نمایندگان خود را به آتن نفرستاده بودند تا آن شهر را از ساختن بارو بازدارند بلکه غرضشان این بود که پندی به آتنیان بدهند؛ و علاوه بر این در آن زمان آتنیان را به خاطر شجاعتی که در جنگ با ایرانیان نشان داده بودند به چشم دوستی می‌نگریستند. با این همه چون در اجرای نقشه خود کامیاب نشده بودند خشمی در درون داشتند. نمایندگان هر دو طرف به شهرهای خود بازگشتند بی آنکه شکایتی به زبان آورند.

بدین‌سان آتنیان باروی شهر خود را در مدتی بسیار کوتاه بنا کردند و امروز هم

۹۲

۹۳

1. Abromichos

2. Lysikles

3. Aristides

4. Lysimachos

می‌توان دید که این بارو با شتاب تمام ساخته شده‌است. پایه‌ها را با سنگهای گوناگون ساخته‌اند بی آنکه آنها را برآشند، و حتی تخته سنگهایی از گورها یا پایه‌های مجسمه‌ها را بی هیچ نظم و ترتیبی بر روی هم نهاده‌اند، و چون شهر را هنگام ساختن دیوار از هر سو توسعه داده‌اند با کمال عجله هر چه را به‌دستشان رسیده‌است بکار برده‌اند.

تمیستوکلس آتنیان را وادار کرد که ساختن باروی شهر بندری پیرئوس را نیز که در هنگام مأموریت او در مقام آرخون^۱ آغاز شده ولی ناتمام مانده بود تکمیل کنند. او موقعیت این شهر را با سه بندر طبیعی‌ش دوست‌داشت و معتقد بود که آتنیان چون اشتیاق به دریانوردی یافته‌اند از آن بندرها برای توسعه نیروی دریایی خود استفاده فراوان می‌توانند کرد. تمیستوکلس از آغاز همیشه اندیشه توسعه نیروی دریایی را در سر داشت و نخستین کسی بود که به آتنیان گفت که باید آینده خود را در دریا بجویند؛ و بدین‌سان امپراتوری بزرگ آتن را بنیان نهاد. دیوار پهنی که امروز گرداگرد پیرئوس قرار دارد مطابق نقشه او ساخته شده‌است. دیوار را چنان پهن ساخته‌اند که در بالای آن دو ارا به می‌توانند قطعات سنگ را از دو جهت مخالف بیاورند؛ و میان این دو راه را نه با سنگریزه پر کرده‌اند و نه با گل، بلکه تخته‌سنگهای مربع بزرگ را روی هم چیده و از بیرون با آهن و سرب به هم متصل ساخته‌اند. ارتفاع دیوار به اندازه نصف ارتفاعی است که تمیستوکلس پیشنهاد کرده بود. غرض او این بود که با استفاده از این دیوار پهن همه حملات دشمن را دفع کند و معتقد بود که این کار را با گروهی کوچک از ناتوانترین سربازان می‌توان انجام داد به‌طوری که سربازان تواناتر بتوانند در نیروی دریایی خدمت کنند. گمان می‌کنم پس از آنکه دیده‌بود که شاه ایران از راه دریا آسانتر از راه خشکی توانست به آتن حمله کند، معتقد شده‌بود که آتن قطعاً باید نیروی دریایی قوی داشته باشد و از این رو برای بندر پیرئوس ارزشی بسیار زیاد قائل بود و بارها به آتنیان توصیه می‌کرد که اگر در خشکی نتوانند کاری از پیش ببرند باید به پیرئوس بروند و در آنجا با کشتیهای خود در برابر دشمن ایستادگی کنند. بدین‌سان آتن بی‌فاصله پس از جنگ با ایرانیان باروهای خود را بنا کرد و موقعیت خود را مستحکم ساخت.

اندکی بعد اسپارت پائوسانیاس پسر کلئومبروتوس^۲ را به‌عنوان سردار سپاه یونان با بیست کشتی از پلوپونز روانه کرد و آتنیان نیز با سی کشتی به او پیوستند و متحدان دیگر نیز کشتی‌های دیگری همراه او کردند و این سپاه نخست راه قبرس را در پیش گرفت و بخش بیشتر آن جزیره را بتصرف درآورد و آنگاه روی به‌بیزانس^۳ نهاد که هنوز در تصرف ایرانیان

۱. Archon به معنی فرمانرواست. در آتن و بعضی دولتهای دیگر یونان هر سال نه تن مدیران شهر با عنوان آرخون انتخاب می‌شدند. بلندپایه‌ترین آرخونها در عین حال رئیس قوه قضائیه بود و گاهی هم «شاه آرخون» نامیده می‌شد. -م.

2. Kleombrotos

3. Byzantium

قرارداشت و آنجا را نیز مجبور به تسلیم کرد.

۹۵

در این اثنا پاوسانیاس غرور و زورگویی جیلی خود را آشکار ساخت و در نتیجه یونانیان و مخصوصاً مردم ایونیا و شهرهای دیگری که بتازگی از سلطهٔ ایرانیان رهایی یافته بودند از او رنجیدند و به آتن روی آوردند - چون ساکنان آن شهرها با مردم آتن از یک قوم بودند - و خواهش کردند که آتن نگذارد پاوسانیاس با آنها به خودرایی رفتار کند. آتنیان خواهش آن شهرها را با کمال میل پذیرفتند و بر آن شدند که از تندروی پاوسانیاس جلوگیری کنند و امور آنها را مطابق میل و منافع خود سامان بخشند.

در این بین اسپارتیان که گزارشهای متعدد از رفتار پاوسانیاس دریافت کرده بودند او را به دادگاه خواندند. تهمتی که بر او می نهادند این بود که به جای آنکه در مقام سردار سپاه وظیفهٔ خود را انجام دهد در برابر زیردستان خود همچون فرمانروایی مستبد عمل کرده است. اتفاقاً فراخوانی او به دادگاه در هنگامی روی داد که به استثنای سربازان پلوپونزی همهٔ متحدان به او پشت کرده و به آتنیان روی آورده بودند.

در اسپارت دادگاه پاوسانیاس را به علت بدرفتاری با افراد مختلف محکوم کرد ولی از اتهام اصلیش که همکاری با ایرانیان بود میرا ساخت، در حالی که اعتقاد عموم بر این بود که دلایل کافی برای اثبات این اتهام وجود دارد. با این همه اسپارتیان او را به فرماندهی سپاه برنگماشتند بلکه دورکیس^۱ و چند تن دیگر را با لشکری نه چندان قوی روانه کردند ولی متحدان به فرماندهی آنان گردن ننهادند و چون اسپارتیان از این ماجرا آگاه شدند آنان را برگردانند و دیگر هیچ سیاهی نفرستادند زیرا بیم آن داشتند که سربازانشان در شهرهای بیگانه فاسد شوند همان گونه که پاوسانیاس به فساد گراییده بود؛ و علاوه بر این از جنگ با ایرانیان خسته شده و معتقد بودند که آتنیان قدرت کافی برای ایستادگی در برابر سپاه ایران را دارند؛ و به طور کلی در این زمان نسبت به آتنیان خوشبین بودند.

۹۶

بدین سان آتن زمام رهبری را بدست گرفت و متحدان نیز که از رفتار پاوسانیاس ناخرسند بودند از این امر شادمان شدند. آنگاه آتنیان سهمی را که هر شهر باید در لشکرکشی به ایران بعهده گیرد تخمین زدند، و معین کردند که کدام شهر باید کشتی بفرستد و کدام شهر باید پول بپردازد، و گفتند لشکرکشی برای این است که قلمرو شاه ایران را به انتقام صدماتی که سپاه ایران به یونانیان زده است ویران کنند. هم در این زمان آتنیان برای نخستین بار کارگزارانی با عنوان «خزانهداران یونان» انتخاب کردند که مأمور وصول سهام نقدی شهرها بودند. نخستین مبلغی که میان شهرها سرشکن شد چهارصد و شصت تالنت^۲ بود. خزانه در شهر دلوُس جای داشت و نمایندگان شهرها در پرستشگاه آن شهر تشکیل جلسه می دادند.

1. Dorkis

۲. Talent مطابق بود با ۲۶/۲ کیلوگرم تفره - م.

- ۹۷ آتن به عنوان رهبر متحدانی که هنوز دولت‌شهرهای مستقلی بودند و در جلسات عمومی پس از مشاوره با یکدیگر تصمیم می‌گرفتند، در فاصله میان جنگ با ایران و جنگ پلوپونز قدرت خود را، گاه از راه جنگ با ایرانیان و گاه از طریق حل و فصل اختلافات متحدان یا خاموش‌ساختن طغیان متحدان سرکش و گاه هم از طریق نبرد با نیروهای پلوپونزی، توسعه داد. من این رویدادها را با اینکه خارج از موضوع اصلی این کتاب است از این رو شرح می‌دهم که کسانی که تاریخ یونان را چه پیش از جنگ ایران و یونان و چه در طی این جنگ نوشته‌اند درباره این دوره بکلی خاموشی اختیار کرده‌اند. تنها هلاتیکوس^۱ در کتاب خود با عنوان تاریخ اتیکه به رویدادهای این دوره اشاره‌ای کرده‌است ولی شرح او نیز علاوه بر اینکه بسیار مختصر است از لحاظ توالی وقایع نادرست است. تاریخ این دوره بروشنی نشان می‌دهد که آتن چگونه و از چه طریق آن امپراتوری بزرگ را به‌جنگ آورد.
- ۹۸ نخستین اقدام آتن محاصره شهر ایون^۲ در کنار رود استرومون^۳ در تراکیا بود. آتنیان تحت فرماندهی کیمون پسر میلتیاداس بدین شهر که در تصرف ایرانیان بود سلطه یافتند و همه ساکنانش را بنده کردند. سپس روی به جزیره اسکوروس^۴ در دریای اژه نهادند که مسکن قوم دولوپیا^۵ بود و پس از آنکه همه ساکنان آنجا را بنده ساختند خود در آنجا سکنی گزیدند. پس از آن جنگی با شهر کاروستوس^۶ در منطقه اوبویا آغاز کردند و آنجا را نیز با عقد قراردادی مجبور به تسلیم ساختند. در این هنگام شهر ناکسوس^۷ از اتحادیه آتن جدا شد و آتنیان با محاصره این شهر آن را بزور به اتحادیه بازگردانند و این نخستین دولت‌شهری بود که آتنیان بر خلاف قرارداد اتحادیه زیردست خود ساختند و پس از آن شهرهای متحد دیگر را که سر به‌طغیان برداشتند یکی پس از دیگری از استقلال محروم کردند.
- ۹۹ علت اصلی طغیان این شهرها این بود که نمی‌توانستند مبلغ سهمیه خود را تمام و کمال بپردازند یا کشتیهایی را که موظف بودند در اختیار اتحادیه بنهند بموقع تحویل دهند یا اصلاً آماده نبودند کشتی بدهند در حالی که آتنیان اصرار داشتند که هر شهری تعهدات خود را بموقع و بی هیچ کم و کسری بجای آورد. بدین جهت شهرهای متحد آتن رهبری آتن را دیگر خوش‌نداشتند ولی آتن به علت برتری نیروی خویش باسانی می‌توانست هر شهری را که به اتحادیه پشت می‌کرد دوباره مجبور به تسلیم کند. اما سبب برتری نیروی آتن تقصیر خود مردمان شهرهای متحد آتن بود؛ اینان چون نمی‌خواستند به خدمت سربازی تن دردهند و از شهر خود دور بمانند حاضر شده بودند که به جای کشتی پول به آتن بپردازند و در نتیجه نیروی دریایی آتن روز به روز به خرج ایشان قویتر می‌شد و هنگامی که یکی از آن شهرها بر آتن طغیان می‌کرد به علت نقص تجهیزات و بی‌تجربگی مجبور می‌شد دوباره یوغ سلطه آتن را به‌گردن

1. Hellanikos

2. Eion

3. Strymon

4. Skyros

5. Dolop

6. Karystos

7. Naxos

بگیرد.

پس از آن، جنگ آتن و متحدانش با سپاه ایران در کنار رودخانه اویرومدون^۱ در منطقه پامفولیا^۲ درگرفت و آتنیان تحت فرماندهی کیمون چه در دریا و چه در خشکی بر ایرانیان پیروز شدند و تمامی نیروی دریایی فنیقی را که از دویست کشتی تشکیل می‌یافت از بین بردند.

اندکی بعد دولت‌شهر تاسوس^۳ بر آتن طغیان کرد و از اتحادیه جدا شد، علت این امر در یک سو نزاع بر سر بازارهایی بود که تاسوس در خشکی روبروی تراکیا متصرف شده بود و در سوی دیگر مشاجره بر سر معدن نقره که در تصرف تاسوس قرارداشت. آتنیان با کشتیهای خود به تاسوس حمله کردند و در نبردی دریایی بر آن شهر پیروز گردیدند و در این جزیره پیاده شدند، و در همان وقت ده هزار تن از ساکنان آتن و شهرهای متحد خود را به کنار رودخانه استرومون فرستادند تا محلی به نام انثاودوی^۴ (یا نه راه) را که امروز آمفیپولیس نامیده می‌شود و مسکن قوم ادونی^۵ بود، به تصرف خود درآورند و ساکنانش را از آنجا برانند و خود در آن سکنی گزینند، ولی نیروهای تراکیایی در شهر درابسکوس^۶ همه آنان را از پای درآوردند زیرا آماده نبودند تأسیس شهر نوینیادی را در آنجا اجازه دهند.

در این اثنا مردم تاسوس که در جنگ دریایی مغلوب شده بودند و شهرشان در محاصره آتنیان قرار گرفته بود، به اسپارت روی آوردند و خواهش کردند که اسپارتیان برای یاری به آنان به‌اتیکه حمله کنند. اسپارتیان بی آنکه آتن را مطلع سازند وعده یاری دادند و آماده بودند وعده خود را بجای آورند ولی وقوع زلزله‌ای شدید و طغیان روستاییان وابسته به زمین^۷ و اهالی شهرهای توریا^۸ و آیتایا^۹ آنان را مانع از این کار شد. بیشتر روستاییان وابسته به زمین اخلاف مردم مسنیا^{۱۰} بودند که در روزگاران گذشته مغلوب اسپارتیان شده بودند و بدین جهت مسنیایی نامیده می‌شدند. اسپارت مجبور بود در قلعه‌های کوهستانی ایتومه^{۱۱} با شورشیان بجنگد و تاسوس ناچار شد در سومین سال محاصره با عقد قراردادی تسلیم آتن شود. به موجب این قرارداد تاسوس موظف شد باروی خود را از میان بردارد و کشتیهای خود را در اختیار آتن بگذارد و مبلغی بی‌درنگ بپردازد و پرداخت مبلغی سالیانه را نیز بعهده بگیرد و از حقوق خود نسبت به بازارها و معدن نقره چشم‌پوشد.

1. Eurymedon

2. Pamphytia

3. Tassos

4. Enneahodoi

5. Edonians

6. Drabaskos

۷. اینان که در اسپارت Helot نامیده می‌شدند ساکنان اصلی سرزمین لاکوتیا بودند و اسپارتیان پس از تصرف آن سرزمین و سکونت در آنجا، آن مردمان بومی را به صورت نوهی بنده درآوردند که مجبور بودند در قطعه زمینهایی که در اختیارشان گذاشته می‌شد کشت و زرع کنند و تا نصف مقدار محصول را به اربابهایی بدهند که دولت آنان را به ایشان بخشیده بود. با این همه آنان متعلق به دولت بودند نه به اربابهای خود، و دولت می‌توانست آنان را آزاد کند و از حقوق اجتماعی بهره‌مند سازد. -م-

8. Thuria

9. Aithia

10. Messenia

11. Ithome

۱۰۲ اسپارتیان چون دیدند که جنگ را در ایتومه نمی‌توانند بپایان برسانند از متحدان خویش، از جمله از آتن، یاری خواستند و آتنیان با نیرویی بزرگ به فرماندهی کیمون به اسپارت رفتند. علت یاری‌خواستن ایشان از آتن این بود که می‌دانستند آتنیان در امر محاصره تجربه فراوان دارند در حالی که خود ایشان در این کار بکلی فاقد تجربه بودند. ورود لشکر آتن به اسپارت نخستین عاملی بود که سبب شد مخاصمه آشکار میان آتن و اسپارت روی‌نماید: اسپارتیان با دیدن نیروی جنگی بزرگ آتن، و با توجه به اینکه آتنیان را قومی بیگانه تلقی می‌کردند و شایان اعتماد نمی‌دانستند، به‌بیم افتادند که مبادا آنان در اسپارت بمانند و با شورشیان ایتومه همدست شوند. از این رو بی آنکه علت حقیقی را به‌زبان بیاورند به آتنیان گفتند که یاری شهرهای متحد دیگر برای ایشان کافی است و احتیاجی به سپاهیان آتن ندارند، و با این سخن آنان را بازگردانند. آتنیان این رفتار را اهانتی بر خود تلقی کردند و بی‌فاصله پس از بازگشت به‌شهر خود قراردادی را که در اصل برای مقابله با سپاه ایران با اسپارت بسته‌بودند لغو کردند و با شهر آرگوس^۱ که دشمن اسپارت بود متحد شدند؛ و در عین حال آتن و آرگوس متفقاً قرارداد اتحادی با تسالیان منعقد ساختند.

۱۰۳ ساکنان قلعه‌های ایتومه پس از ده سال نبرد چون قادر به ادامه جنگ نبودند تسلیم اسپارت شدند با این قید که بی‌درنگ پلوپونز را ترک گویند و دیگر هرگز پای بدانجا نهند و اگر در آینده یکی از آنان به پلوپونز برگردد بنده کسی شود که او را بچنگ آورد. اسپارتیان سابقاً نیز فرمانی از خدای دلفی دریافت کرده‌بودند که به‌موجب آن موظف بودند به ساکنان قلاع ایتومه که تحت حمایت زئوس قرارداشتند اجازه دهند که به آزادی از آنجا بروند. بدین‌سان مسنایی‌ها با زنان و کودکان خود از ایتومه بیرون رفتند و آتنیان که هنوز بر اسپارتیان خشمگین بودند مهاجران را با آغوش باز پذیرفتند و در شهر ناوپاکتوس^۲ که بتازگی از تصرف مردمان منطقه لوکریس واقع در شمال خلیج کورینت درآورده‌بودند جای دادند.

در این زمان شهر مگارا نیز به‌علت اینکه کورینت به‌دست‌اویز اختلافات مرزی به‌جنگ تهدیدش کرده‌بود از اسپارت جدا شد و به اتحادیه آتنی پیوست. در نتیجه آتنیان بر شهرهای مگارا و یگای^۳ نیز تسلط یافتند و باروی درازی از مگارا تا نیسایا^۴ ساختند و تحت نظارت سربازان آتنی قراردادند و این امر علت اصلی پیدایش کینه کورینتیان بر آتن بود.

۱۰۴ ایناروس^۵ پسر پسامتیخ^۶ شاه لیبی که با مصر هم‌مرز است بخش بزرگی از مصر را بر آن داشت که بر اردشیر شاه ایران طغیان کند (و این کار را از شهر ماریا^۷ در جنوب جزیره فاروس^۸ آغاز کرد) و آنگاه خود را حکمران آنجا نامید و از آتنیان یاری خواست. آتنیان که با دویست کشتی، اعم از کشتیهای خود و کشتیهای متحدان خویش، مشغول جنگ با قبرس بودند، از

1. Argos

2. Naupaktos

3. Pegai

4. Nisaia

5. Inaros

6. Pesammetich

7. Marcia

8. Pharos

قبرس بازگشتند و روی به مصر نهادند و از طریق رود نیل روانه جنوب شدند و رودخانه و دو ثلث ممفیس را زیر سلطه خود درآوردند و بر آن شدند که ثلث باقی‌مانده را که «قلعه سفید» نامیده می‌شد و سربازان پارسی و مدی و مصری که در طغیان شرکت نداشتند در آن پناه گرفته بودند، متصرف شوند.

تقریباً در همین زمان آتنیان با کشتیهای خود روانه هالیه^۱ شدند و با نیروهای کورینت و اپیداوروس جنگیدند. در این جنگ کورینتیان پیروز شدند. پس از آن نبردی دریایی در ککروفالیا^۲ میان کشتیهای آتنی و پلوپونزی روی داد و آتنیان غالب گردیدند. آنگاه جنگی میان آتن و اگینا در گرفت که به نبرد دریایی بزرگی انجامید و آتنیان تحت فرماندهی لئوکراتس^۳ پسر استرویبوس^۴ از میدان نبرد پیروز درآمدند و هفتاد کشتی دشمن را به تصرف خود درآوردند و در نبردی هم که در خشکی روی داد غالب شدند و شهر اگینا را محاصره کردند. پلوپونزیان به قصد یاری به اگینا سصد سرباز سنگین اسلحه را که پیشتر به عنوان فوجهای ذخیره در کورینت و اپیداوروس جای داشتند در جزیره اگینا پیاده کردند و کورینتیان به همراه متحدان خود بلندیهای گرانیا^۵ را متصرف گردیدند و به مگارا حمله کردند بدین امید که آتنیان نخواهند توانست به یاری مگارا بشتابند زیرا دو نیروی بزرگشان در اگینا و مصر گرفتارند، و اگر بتوانند از مگارا حمایت کنند مجبور خواهند شد سپاهیان خود را از اگینا فراخوانند و از محاصره آن شهر دست بردارند. ولی آتنیان به جای این کار سپاهی از پیرمردان و نوجوانانی که هنوز در شهر مانده بودند گردآوردند و تحت فرماندهی مورونیدس^۶ روانه مگارا کردند. نبردی که میان این سپاه و کورینتیان روی داد به نتیجه‌ای قطعی نینجامید و پس از پایان نبرد هر یک از دو طرف بر آن بود که بر دیگری پیروز شده‌است و پس از عقب‌نشینی کورینتیان، آتنیان علامت پیروزی برافراشتند. دوازده روز بعد، سربازان کورینتی که در شهر خود به بزدلی متهم شده بودند دوباره براه افتادند و برای اثبات اینکه پیروزی ازان ایشان بوده‌است شروع به برافراشتن علامت پیروزی کردند، ولی آتنیان از مگارا بر ایشان تاختند و سازندگان علامت پیروزی را کشتند و در نبردی هم که با بقیه سپاهیان کورینتی بعمل آوردند بر آنان پیروز شدند. شکست خوردگان این نبرد به عقب‌نشینی پرداختند و گروه بزرگی از ایشان راه را گم کردند و وارد مزرعهای خصوصی شدند که گرداگردش را خندقی ژرف فرا گرفته بود و راهی به بیرون نداشت. آتنیان چون چنین دیدند با سربازان سنگین اسلحه خود راه ورود مزرعه را بستند و با سربازان سبک اسلحه خویش آن را در حصار گرفتند و همه کسانی را که در مزرعه بودند سنگسار کردند و کشتند. این واقعه شکست بزرگی برای کورینتیان بود؛ ولی باقی‌مانده سربازان کورینتی به شهر خود بازگشتند.

1. Haliae

2. Kekryphaleia

3. Leokrates

4. Strobos

5. Geranea

6. Myronides

در همین اوقات آتینان برای مستحکم ساختن شهر خود دو دیوار طولانی، یکی تا بندر فالرون^۱ و دیگری تا بندر پیرئوس را می ساختند.

باز در همین زمان سپاه شهر فوکیس^۲ وارد منطقه دوریس^۳ شد. این منطقه سرزمین اصلی اسپارتیان بود و سه شهر بویون^۴ و کوتینیون^۵ و ارینئوس^۶ در آن قرار داشت. همین که سپاه فوکیس بر یکی از آن شهرها سلطه یافت اسپارتیان با هزار و پانصد سرباز خودی و ده هزار سرباز از شهرهای متحد به یاری دوریاییان شتافتند. فرماندهی این لشکر را نیکومدس^۷ پسر کلئومبروتوس به عهده داشت که به نمایندگی از پلئستوئاناکس^۸، پسر پاوسانیاس شاه اسپارت که هنوز به سن قانونی نرسیده بود، عمل می کرد.

نیکومدس سپاه فوکیس را مجبور به عقب نشینی کرد و می خواست به اسپارت بازگردد ولی بازگشت از طریق دریا ممکن نبود زیرا آتینان با کشتیهای خود راه را بر او بسته بودند. از راه گرانیای نیز نمی توانست بازگردد زیرا آتینان هنوز در مگارا و پگای بودند و نگرهبانانی گماشته بودند تا او را از عبور مانع شوند. از این رو سپاهیان اسپارت چاره ای جز این ندیدند که در بویوتی بمانند تا راهی برای بازگشت بیابند. در عین حال کسانی از آتن محرمانه با ایشان وارد گفت و گو شدند تا به یاری ایشان نظام دموکراسی را در آتن برانندازند و مانع از ساختن دیوارها شوند. آتینان که از یک سو می اندیشیدند راه بازگشت بر سپاه اسپارت بسته است و از سوی دیگر از توطئه براندازی نظام دموکراسی بویوتی برده بودند با تمامی نیروی خود متشکل از چهارده هزار سرباز - که هزار تن از آنان از شهر آرگوس بودند - به اسپارتیان حمله کردند. سواران منطقه تسالی نیز که از متحدان آتن بودند با آنان همراه شدند ولی در اثنای نبرد گریختند و به سپاه اسپارت پیوستند. نبرد در جوار شهر تاناگرا^۹ در بویوتی روی داد و با پیروزی اسپارتیان خاتمه یافت در حالی که از هر دو طرف عده ای زیاد کشته شده بودند. پس از آن اسپارتیان از ناحیه مگاریس^{۱۰} گذشتند و درختهایی را که بر سر راه خود دیدند بریدند و از طریق گرانیای و تنگه کورینت به شهر خود بازگشتند. شصت و دو روز بعد، آتینان دوباره تحت فرماندهی مورونیدس به بویوتی هجوم بردند و در نبردی که در جوار اوینوفوتا^{۱۱} روی داد پیروز شدند و تمامی بویوتی و فوکیس را متصرف گردیدند و باروی تاناگرا را ویران کردند و صد تن از ثروتمندترین مردان شهر لوکریس را گروگان گرفتند و بنای دیوارهای شهر خود را پایان رساندند. پس از آن شهر اگینا نیز تسلیم آتینان شد و باروهای خود را ویران کرد و کشتیهای خود را در اختیار آتن نهاد و متعهد گردید که در آینده هر سال مبلغی به آتن بپردازد. چندی بعد آتینان تحت فرماندهی تولمیدس^{۱۲} پسر تولمایوس^{۱۳} پلوپونز را دور زدند و

1. Phaleron	2. Phokis	3. Doris	4. Boion	5. Kytinion	6. Erineos
7. Nikomedes	8. Pleistoanax	9. Tanagra	10. Megaris	11. Oenophyta	
12. Tolmides	13. Tolmaios				

کارگاههای کشتی‌سازی اسپارت را سوزاندند و شهر خالکیس^۱ را که متعلق به کورینت بود به تصرف خود درآوردند و در نبردی بر مردم شهر سیکیون غالب گردیدند.

آتنیان و متحدانشان هنوز در مصر مستقر بودند و در چند جنگ شرکت کردند. مدتی مصر را در تصرف خود داشتند و شاه ایران یک تن ایرانی به نام مگابازوس^۲ را با مبلغی پول به اسپارت فرستاد تا پلوپونزیان را بر آن دارد که به‌اتیکه حمله کنند و آتنیان مجبور شوند از مصر بیرون بروند. ولی مگابازوس مقداری از پول را بیهوده خرج کرد و نتوانست کاری از پیش ببرد. از این رو شاه به‌او دستور داد که با باقی‌مانده پول به آسیا بازگردد و آنگاه ایرانی دیگری به نام مگابوزوس^۳ پسر زوپوروس^۴ را با لشکری انبوه روانه مصر کرد. این سردار ایرانی از راه خشکی به مصر رسید و مصریان و متحدانشان را شکست داد و یونانیان را از ممفیس بیرون کرد و در جزیره پروسوپیتیس^۵ در حصار گرفت و یک سال و نیم محاصره را ادامه داد و سرانجام با برگرداندن آب ترعه به‌جایی دیگر ترعه را خشک کرد. در نتیجه کشتی‌های آنان در خشکی فروماندند و بخش بزرگتر جزیره به‌قاره پیوست و سردار ایرانی با پیاده‌نظام خود وارد جزیره شد و آن را به تصرف خود درآورد.

بدین‌سان لشکرکشی بزرگ یونانیان پس از شش سال بی‌پایان رسید و از سپاه یونانی تنها عده اندکی توانستند خود را از طریق لیبی به‌شهر کورن^۶ برسانند و بقیه سپاه بکلی از میان رفت. مصر بار دیگر به‌دست شاه ایران افتاد و فقط آمورتایوس^۷، شاه منطقه باتلاق، استقلال خود را حفظ کرد و این امر دو علت داشت: یکی اینکه به‌سبب وسعت باتلاقها ایرانیان نتوانستند به‌او دست‌یابند و دیگر اینکه مصریان ساکن باتلاقها جنگاورتر از دیگر هم‌نژادان خویشند. ایناروس، شاه لیبی، که مصریان را به‌شورش برانگیخته بود، بر اثر خیانتی گرفتار گردید و مصلوب شد. از آتن و شهرهای متحد آتن پنجاه کشتی بزرگ برای یاری به یونانیان مقیم مصر براه‌افتادند و به‌مصب رود مندس^۸ رسیدند بی آنکه از سرگذشت یونانیان باخبر باشند. در آنجا ایرانیان از خشکی و ناوگان فنیقی از دریا بر آنان تاختند و بیشتر کشتی‌هایشان را غرق کردند و تنها عده اندکی از کشتیها توانستند بگریزند. چنین بود پایان لشکرکشی بزرگ آتنیان و متحدانشان به‌مصر.

واقعه دیگر این بود که اورستس^۹ پسر اخکراتیدس^{۱۰} پادشاه تسالی که از کشورش تبعید شده بود به‌آتن آمد و آتنیان را بر آن داشت که او را به‌وطنش برگردانند و به‌تخت شاهیش بنشانند. آتنیان به‌همراه سربازان بویوتی و فوکیس که در این زمان متحدان آتن بودند روی به‌شهر فارسالوس^{۱۱} نهادند و مقداری از سرزمین تسالی را به تصرف خود درآوردند ولی چون

1. Chalkis	2. Megabazos	3. Megabyzos	4. Zopyros	5. Prosopitis	6. Cyrene
7. Amyrtaios	8. Mendes	9. Orstes	10. Echekratides	11. Pharsalos	

سواران تسالی راه را بر آنان گرفتند نتوانستند به شهر دست یابند و بی آنکه به هدف لشکرکشی خود برسند با اورستس به شهر خود بازگشتند.

اندکی پس از آن هزار سرباز آتنی تحت فرماندهی پریکلس پسر کسانتیپوس در شهر پگای که زیر نظارت آتن قرار داشت به کشتی نشستند و به سیکون رفتند و در آنجا پیاده شدند و در نبردی بر مردم سیکون غلبه یافتند و آنگاه به همراه آخاییان که در اینجا به ایشان پیوسته بودند به آن سوی خلیج روی نهادند و در منطقه آکارنایا شهر اونیاده^۱ را محاصره کردند ولی بی آنکه به گشادن شهر نایل شوند، بازگشتند.

سه سال بعد آتن و پلوپونز قرارداد صلح پنج ساله‌ای منعقد کردند و آتنیان چون به موجب این قرارداد مکلف بودند از هر جنگی در یونان خودداری ورزند تحت فرماندهی کیمون با دویست کشتی به قبرس لشکر کشیدند. در راه شصت کشتی جدا شدند و برای یاری به آمورتایوس شاه مناطق باتلاقی، که از آتن استمداد کرده بود، روی به مصر نهادند و صد و چهل کشتی باقی مانده شهر کیتیون^۲ را محاصره کردند ولی به علت مرگ کیمون و کمی آذوقه از محاصره دست برداشتند و آنگاه در جوار سالامیس قبرس^۳ در خشکی و دریا با قوای فنیقیه و قبرس و کیلیکی^۴ جنگیدند و در هر دو نبرد پیروز شدند و به همراه شصت کشتی که از مصر برگشته بودند به آتن بازگشتند.

پس از آن اسپارتیان جنگی را که به جنگ مقدس معروف شده است آغاز کردند و پرستشگاه دلفی را گرفتند و تسلیم مردم دلفی نمودند. ولی بی فاصله پس از بازگشت اسپارتیان، آتنیان پرستشگاه را بچنگ آوردند و به مردم فوکیس بازپس دادند.

چندی بعد بویوتیانی که از موطن خود تبعید شده بودند شهرهای اورخومنوس^۵ و خایرونیاء^۶ و چند شهر بویوتی دیگر را به تصرف خود درآوردند و آتنیان تحت فرماندهی تولمیدس پسر تولمایوس با هزار سرباز خودی و افواجی از شهرهای متحد برای مقابله با آنان براه افتادند و به شهر خایرونیاء تسلط یافتند و همه ساکنانش را بنده کردند و پیش از آنکه بازگردند نگهبانانی بر آنجا گماشتند ولی در راه بازگشت با بویوتیانی روبرو شدند که از شهر اورخومنوس تبعید شده بودند و در نبردی که روی داد آتنیان شکست خوردند و گروهی از سربازانشان کشته شد و گروهی دیگر به اسارت دشمن درآمد. آتنیان ناچار قراردادی بستند که به موجب آن اسیران آتنی از اسارت آزاد شدند ولی آتنیان تمامی بویوتی را تخلیه کردند. بدین سان بویوتیانی تبعیدی به موطن خویش بازگشتند و قدرت را بدست گرفتند و تمامی بویوتی

1. Oiniadai

2. Kition

۳. در نقطه جغرافیایی به نام سالامیس وجود دارد: یکی جزیره‌ای است در غرب ایتکه و آتن که جنگ معروف ایران و یونان در جوار آن روی داده است و دیگری شهری بوده است در ساحل شرقی قبرس. -م.

4. Kiliki

5. Orchomenos

6. Chaironeia

دوباره مستقل گردید.

اما چیزی نگذشته بود که اوبویا^۱ بر آتن شورید و از آن جدایی گزید و پریکلس هنگامی که با سپاه آتنی به آن جزیره رسید خبر یافت که شهر مگارا نیز بر آتن شوریده و از آن جدا شده است و پلوپونزیان در حال حمله به اتیکه هستند و مگاراییان تمامی سپاهیان آتنی ساکن آن شهر را بقتل رسانده اند و تنها عده ای معدود توانسته اند به نیسیا یا بگریزند. مگاراییان در این شورش از مردم کورینت و سیکیون و اپیداوروس یاری جسته بودند. پریکلس با شتاب سپاه را از جزیره اوبویا بازگرداند و بی فاصله پس از آن پلوپونزیان تحت فرماندهی پلئستوتاناکس شاه اسپارت به اتیکه حمله بردند و تمامی آن سرزمین را از الوسیس^۲ تا تریا^۳ ویران کردند ولی از آنجا پیشتر نرفتند و به کشور خود بازگشتند.

آتنیان بار دیگر به فرماندهی پریکلس در اوبویا پیاده شدند و بر تمامی جزیره تسلط یافتند و قرارداد صلحی منعقد ساختند و تنها ساکنان هستیای^۴ را از آن شهر راندند و خود در آنجا سکنی گزیدند.

اندکی بعد قرارداد صلح سی ساله ای میان آتن و اسپارت بسته شد و به موجب آن آتن شهرهای پلوپونزی نیسیا و پگای و ترویزن^۵ و آخیا را که در تصرف خود داشت به اسپارت بازپس داد.

پنج سال پس از آن جنگی میان دو دولت شهر ساموس و میلِت بر سر شهر پرینه^۶ روی داد و مردمان شهر میلِت چون در جنگ شکست خوردند نمایندگانی برای شکایت از ساموس به آتن فرستادند و چند تن از اهالی ساموس نیز که می خواستند نظام سیاسی شهر خود را دگرگون سازند با آنان همراه شدند. آتنیان با چهل کشتی روی به ساموس نهادند و نظام دموکراسی را در آنجا برقرار ساختند و پنجاه نوجوان و پنجاه مرد را گروگان گرفتند و به لمنوس^۷ آوردند و تحت مراقبت گروهی از سربازان خود قراردادند و به آتن بازگشتند. عده ای از اهالی ساموس پیش از آنکه آتنیان بدانجا برسند از جزیره گریخته بودند و اکنون با رهبران نظام الیگارش پشینی که هنوز در شهر مانده بودند وارد گفت و گو شدند و با پیستوتنس^۸ پسر هوستاسپس^۹ که در آن زمان فرماندار ایرانی شهر ساردیس بود قراردادی بستند و سپاهی متشکل از هفتصد سرباز مزدور گرد آوردند و با استفاده از تاریکی شب وارد ساموس شدند. نخست به رهبران نظام دموکراسی حمله کردند و بیشترشان را به زندان افکندند و آنگاه گروگانهایی را که در لمنوس بودند آزاد کردند و اعلام استقلال از آتن نمودند و سربازان و کارگزاران آتنی را که در ساموس بودند تسلیم پیستوتنس کردند و آماده حمله به شهر میلِت شدند. در این هنگام بیزانس نیز به آتن شورید و با آنان همدست گردید.

1. Eubolia

2. Eleusis

3. Thria

4. Hestiai

5. Troizen

6. Priene

7. Lemnos

8. Pissuthenes

9. Hystaspes

- ۱۱۶ آتینان همین که از این ماجرا آگاه شدند با شصت کشتی روی به ساموس نهادند. شانزده تا از این کشتیها وارد عمل نشدند - زیرا عده‌ای به کاریا^۱ فرستاده شدند تا حرکات ناوگان فنیقی را زیر نظر بگیرند و عده‌ای دیگر برای یاری به خیوس و لمنوس رفتند - و تنها چهل و چهار کشتی به فرماندهی پریکلس و نه سردار دیگر در جوار جزیره تراگیا^۲ با ناوگان ساموس متشکل از هفتاد کشتی، از آن جمله بیست کشتی باری، که از میلث بازمی‌گشتند رو به‌رو شدند و در نبردی که در گرفت آتینان پیروز گردیدند. چندی بعد چهل کشتی آتنی و بیست و پنج کشتی از خیوس و لسبوس به آنان پیوستند و سپاهیان آتن که بدین‌سان تقویت شده بودند وارد جزیره ساموس شدند و پس از شکست دادن مدافعان شهر ساموس آنجا را با ساختن سه دیوار در حصار گرفتند. در این هنگام پریکلس خبر یافت که یک ناوگان فنیقی در حال حرکت به سوی کاونوس^۳ و کاریا است. از این رو با شصت کشتی روی بدانجا نهاد. از ساموس نیز استساگوراس^۴ و عده‌ای دیگر با پنج کشتی به یاری فنیقیان شتافته بودند.
- ۱۱۷ در غیاب پریکلس مردم ساموس به اردوگاه آتینان که مستحکم نشده بود حمله بردند و کشتی‌های آتنی را غرق کردند و بر کشتیهایی که برای مقابله با آنان شتافته بودند غالب شدند و چهارده روز تمامی آبهای اطراف جزیره خود را زیر تسلط خویش داشتند و توانستند هر چه را خواستند از جزیره ببرند یا بدانجا بیاورند. ولی همینکه پریکلس بازگشت دوباره در محاصره دریایی قرار گرفتند. برای تقویت آتینان چهل کشتی تحت فرمان توکودیدس^۵ و هاگنون^۶ و فورمیون و بیست کشتی تحت فرمان تپولموس^۷ و آنتیکلس^۸ از آتن رسیدند و سی کشتی از خیوس و لسبوس. مردمان ساموس کوشیدند در برابر آتینان ایستادگی کنند ولی موفق نشدند و پس از نه ماه محاصره چاره‌ای جز تسلیم ندیدند و مجبور شدند باروهای خود را ویران کنند و کشتی‌های خویش را به آتن واگذارند و گروگانهایی در اختیار آتینان بنهند و غرامتی باقسط بپردازند. بیزانس نیز مثل سابق زیر دست آتن قرار گرفت.

مجلس مشاوره اسپارت و متحدانش، تصمیم‌گیری به شروع جنگ (۴۳۲ ق.م).

- ۱۱۸ چند سال بعد منازعات بر سر کرکورا و پوتیدایا و حوادثی که پیشتر تشریح کرده‌ام و علل وقوع جنگ میان آتن و اسپارت شدند، پیش آمدند. مخاصمات و نبردهای یونانیان چه با یونانیان و چه با بیگانگان که هم‌اکنون همه را شرح دادم، در طی پنجاه سال میان عقب‌نشینی خشایارشا از یونان و شروع جنگ فعلی روی دادند. در ظرف این سالها آتن روز به‌روز بر اقتدار خود افزود در حالی که اسپارتيان با اینکه می‌دیدند در یونان چه می‌گذرد جز چند گام کوچک

1. Karia

2. Tragia

3. Kaunos

4. Stesagoras

۵ این شخص غیر از توکودیدس نویسنده کتاب حاضر است. - م.

6. Hagnon

7. Tlepolemos

8. Antikles

برای جلوگیری از افزایش قدرت آتن بر نداشتند. اینان همیشه در هر کار سست رفتار بودند و اگر مجبور نمی‌شدند جنگی آغاز نمی‌کردند، و مخصوصاً در آن سالها به علت نبردها و خصومت‌هایی که قلمروشان را فرا گرفته بود از برداشتن هر گام مهمی ناتوان بودند. ولی اکنون یکباره دریافتند که آتن اقتدار خود را از حد گذرانده و اتحادیه اسپارت را در خطر انداخته است. کاسه صبرشان لبریز شد و تصمیم گرفتند بر آتن حمله کنند و همه نیروی خود را در این راه بکارانند و قدرت آتن را تباہ کنند.

با اینکه اسپارتيان اتفاق نظر داشتند در اینکه قرداد صلح میان آتن و اسپارت شکسته شده است و آتن در این کار مقصر است، نمایندگانی به پرستشگاه دلفی فرستادند تا از خدا بپرسند که آیا جنگ برای اسپارت سودمند خواهد بود یا زیان‌بخش. می‌گویند خدا پاسخ داد که اگر با همه نیروی خود به میدان جنگ بروید پیروز خواهید شد و من خود نیز، خواه از من بخواهید و خواه نه، جانب شما را خواهم گرفت.

با این همه بار دیگر متحدان خویش را فراخواندند تا آنها نیز رأی خود را درباره شروع جنگ اعلام کنند. نمایندگان شهرهای متحد در مجلس عمومی که در اسپارت تشکیل یافت عقیده خود را گفتند و بیشترشان از آتن شکایت کردند و شروع جنگ را گزیرناپذیر دانستند. کورینتیان که می‌ترسیدند اگر جنگ بتأخیرافتد شهر پوتیدایا از دستشان برود، از پیش نمایندگانی به همه شهرهای متحد فرستاده و از آنان خواسته بودند که رأی به شروع جنگ بدهند. در مجلس اسپارت نیز نماینده کورینت آخرین کسی بود که سخن آغاز کرد و چنین گفت:

«هم‌پیمانان، اکنون دیگر لازم نیست از اسپارتيان گله کنیم. ایشان خود رأی به شروع جنگ داده و ما را بدینجا خوانده‌اند تا به ایشان تاسی کنیم. این راهی است که هر رهبری باید در پیش گیرد. رهبر اتحادیه باید مانند متحدان دیگر در اندیشه منافع خویش باشد ولی در مقابل حرمتی که از دیگران می‌بیند باید برای منافع عمومی اتحادیه اهمیتی خاص قائل شود. «از میان ما متحدان، آنها که سروکاری با آتن یافته‌اند می‌دانند که در برابر آن دولت باید مراقب خود باشند، ولی آنها که در داخله خشکی و دور از جاده تجاری اصلی زندگی می‌کنند باید بدین واقعیت توجه کنند که اگر از یاری به شهرهای واقع در کنار دریا دریغ ورزند، در صدور کالاهای خود و وارد کردن کالا از طریق دریا به دشواری بزرگی خواهند افتاد؛ از این رو باید به سخنانی که در این مجلس گفته می‌شود بدقت گوش فرا دهند و گمان نبرند مطلبی که در اینجا مورد بحث است ارتباطی با ایشان ندارد. باید بدانند که اگر شهرهای ساحلی از پای درآیند طولی نخواهد کشید که خطر دامن ایشان را نیز خواهد گرفت، و یقین داشته باشند که رأیی که در اینجا

می‌دهند با سرنوشت خود ایشان همان گونه ارتباط دارد که با سرنوشت ما. بنا بر این در ترجیح جنگ بر صلح نباید تردید کنند. مرد خردمند و خویش‌ن‌دار تا هنگامی که ستمی بر او روا ندارند خاموش می‌ماند، ولی مردان دلیر چون در معرض تجاوز قرار گیرند جنگ را بر صلح و آرامش برتری می‌نهند و با این همه آماده‌اند که به‌هنگام مناسب جنگ را با آشتی پایان‌برسانند. این گونه مردان نه بر اثر موفقیت در جنگ اعتماد به‌نفسی بیش از حد می‌یابند و نه به‌خاطر لذت صلح و آرامش تجاوز دیگران را تحمل می‌کنند. کسی که به‌خاطر این لذت در دست‌یازی به‌جنگ درنگ کند سرنوشتش این است که بزودی همین لذت را از دست‌بدهد و آنکه موفقیت در جنگ مغرورش سازد در نمی‌یابد که به‌اعتماد به‌نفسی فریبنده دل‌پسته‌است. چه‌بسا نقشه‌های نادرست که به‌علت ابله‌ی و ناتوانی دشمن به‌موفقیت می‌انجامند ولی بارها دیده شده‌است که نقشه‌هایی هم که درست و خردمندانه می‌نمودند مایهٔ ناکامی شده‌اند. از این رو هیچ کس نمی‌تواند با اطمینان خاطر به‌نقشه‌های خود تکیه کند. ما آدمیان نقشه‌های خود را در حال امن و آرامش طرح می‌کنیم ولی آنجا که ترس روی می‌نماید از اجرای آنها باز می‌مانیم.

«در حال حاضر به‌قدر کافی ستم دیده‌ایم و از این رو دلیل کافی برای شروع جنگ داریم: و همین که از خطر آتن ایمن شویم به‌هنگام درست به‌صلح روی خواهیم آورد. به‌چند دلیل ما در این جنگ پیروز خواهیم شد. نخست اینکه از حیث عده و تجربهٔ جنگی برتر از آتنیانییم. در ثانی ما همه عادت داریم که از فرمانی که به‌ما می‌دهند اطاعت کنیم. گرچه آتن از لحاظ نیروی دریایی قویتر از ماست ولی ما نیز نیروی دریایی خود را با دارایی خود و متحدانمان تقویت خواهیم کرد، و از خزانه‌های المپیا و دلفی وام خواهیم گرفت و ملاحان مزدور را که برای نیروی دریایی آتن کار می‌کنند با پرداخت مزد بیشتر به‌خدمت خود درخواهیم آورد. قدرت آتن به‌سربازان مزدور وابسته‌است نه به‌شهروندان، و بدین جهت نیروی جنگی آن شهر را با پول می‌توان خرید در حالی که قدرت ما بسته به‌مردان ماست نه به‌پول. احتمال قوی بر این است که آتنیان اگر در یک نبرد دریایی مغلوب شوند از پای درآیند. اما اگر ایستادگی کنند ما فرصت کافی خواهیم داشت که در جنگ دریایی تجربه بیندوزیم و ماهرتر شویم و همین که در این هنر با آنان برابر گردیم در برتری ما بر آنان تردیدی نخواهد ماند زیرا هم‌اکنون نیز در شهامت و دلیری برتر از آنانیم. آتنیان نمی‌توانند از طریق آموزش و تمرین مزیتی را که ما بر حسب طبیعتمان داریم بچنگ آورند در حالی که ما از راه کوشش و تمرین مزیتی را که ایشان امروز بر ما دارند مالک می‌توانیم شد. البته برای اجرای این نقشه پول لازم است و پول را اگر درخواهیم آورد. متحدان آتن برای ادامهٔ بندگی خود به‌آتن پول می‌پردازند، پس چه ننگ بزرگی خواهد بود اگر ما و متحدان ما برای انتقام‌گیری از دشمن و مانع‌شدن دشمن از اینکه پول ما را بر باید و با

همان پول ما را زیر دست خود سازد، در فداکردن داراییمان تردید نماییم.

۱۲۲ «ما از طرق دیگر نیز می‌توانیم جنگ را از پیش ببریم. می‌توانیم شهرهای زیر دست آتن را به طغیان واداریم و بدین سان آتن را از درآمدهایی که قدرتش وابسته آنهاست محروم سازیم؛ می‌توانیم در آن شهرها استحکاماتی بنا کنیم و کارهای دیگر نیز انجام دهیم که امروز نمی‌توان پیش‌بینی کرد. جنگ هرگز از روی نقشه‌ای معین پیش نمی‌رود بلکه شرایط خود را خود تعیین می‌کند و هر روز وضعی تازه پیش می‌آورد، و آنکه بآرامی و خویشتن‌داری خود را با آن شرایط و اوضاع منطبق سازد کامیاب می‌گردد و آنکه عنان خود را به دست خشم بسپارد از جای در می‌رود و دچار اشتباه می‌شود.

«بدین نکته نیز باید توجه کرد که اگر ما به علت اختلافی مرزی با دشمنی برابر سروکار داشتیم مسأله چندان جدی نمی‌بود، ولی آتن از لحاظ قدرت با همگی ما برابر است و از هر یک از ما بمراتب برتر. پس اگر همه شهرها و قبایل ما دست به دست هم ندهند و از روی نقشه‌ای واحد با آتن رو به رو نشوند، آتن همه ما را، یکی پس از دیگری، شکست خواهد داد و شکست معنایی جز بندگی ندارد. حتی تصور چنین حالتی برای پلوپونز ننگ است، چگونه می‌توان اجازه داد که این همه شهر ستم و تجاوز شهری واحد را تحمل کنند؟ اگر چنین وضعی پیش بیاید همه خواهند گفت که یا ما سزاوار این خفت بوده‌ایم و یا از سر زبونی تن بدین خفت داده و ثابت کرده‌ایم که کمتر و فروتر از پدران و نیاکان خویشیم زیرا که پدران ما به تمامی یونان آزادی بخشیدند در حالی که ما نتوانستیم آزادی خویش را حفظ کنیم؛ سرنگون کردن فرمانروایان مستبد را در یکایک شهرها وظیفه خود تلقی کردیم و در عین حال اجازه دادیم که شهری واحد بر همه ما به استبداد فرمانروایی کند! مگر میان این رفتار و سه ردیلت عمده بزدلی و ناتوانی و فقدان مسؤولیت فرقی هست؟ گمان مبرید که اگر ادعا کنید که بر دشمنانمان برتری دارید از این سه ردیلت می‌توانید گریخت. احساس برتری تا کنون به قدر کافی زیان ببار آورده و تعداد این زیانها ثابت کرده‌است که باید آن را ابله‌ی نامید نه احساس برتری.

۱۲۳ «رفتاری را که در گذشته داشته‌ایم نباید بیش از آن نکوهید که برای زمان حال سودمند است. راهی که در آینده باید در پیش گیرید این است که بکوشید تا آنچه را اکنون دارید، حفظ کنید و از فداکاری نهراسید. طبیعت شما چنین است که ارج و اعتبار خود را جایزه سخت‌کوشی تلقی می‌کنید؛ ولی ثروت و قدرت امروزی نباید شما را بر آن دارد که طبیعت خود را دگرگون سازید، زیرا روا نیست آنچه را در زمان تنگدستی در پرتو قناعت و کوشش بچنگ آورده‌اید در زمان توانگری از دست‌بنهید. بیاپید بار این جنگ را با اعتماد کامل بدوش بگیریم، جنگی را که خدا نیز مشروع شمرده و وعده داده‌است که در جریان آن به یاری ما بشتابد. در این جنگ شهرهای دیگر یونان نیز جانب ما را خواهند گرفت، بعضی از ترس افتادن به بندگی و بعضی از

روی حسابگری. قرارداد (آتن و اسپارت) را شما نمی‌شکنید، خدا آن را شکسته تلقی می‌کند از این طریق که به‌ما اجازه می‌دهد به‌جنگ برویم. شما از حقی دفاع می‌کنید که بر آن تجاوز شده‌است. پیمان‌شکن آن نیست که از خود دفاع می‌کند بلکه آن طرفی است که دست به‌حمله یازیده‌است.

- ۱۲۴ «از هر دیدگاه که بنگرید دلیل کافی برای جنگ وجود دارد؛ این راهی است که ما به‌همه شما پیشنهاد می‌کنیم زیرا نفع همه ما در آن است و نفع مشترک همیشه استوارترین پیوندهاست چه میان افراد و چه میان دولت‌ها. پس درنگ روا مدارید و به‌یاری مردم پوتیدایا بشتابید. آنان همه از قبیله دوریابیند که در محاصره ایونیاییان افتاده‌اند^۱ حال آنکه در گذشته بر خلاف این بوده‌است. به‌دیگران نیز یاری کنید که آزادی از دست‌رفته خود را باز یابند. دیگر وقتی نمانده‌است که تلف کنید. درنگ ما سبب شده‌است که بعضی از متحدان ما از پای درآیند؛ و اگر عیان شود که ما در این مجلس گردآمدیم ولی جرأت نکردیم برای دفاع از حقوق خویش برپای خیزیم چیزی نخواهدگذشت که دیگران نیز به‌همان حال خواهندافتاد.

«هم‌پیمانان، باید بی‌یقین بدانید که هنگام عمل فرارسیده‌است و پیشنهادی که به‌شما می‌کنیم بهترین پیشنهادهاست. پس پیشنهاد ما را بپذیرید و رأی به‌جنگ بدهید و دل به‌ترس و نگرانی مسپارید بلکه ببیندیشید که به‌دنیاال جنگ صلح دائم فراخواه‌درسید. جنگ به‌صلح و آسایش دوام می‌بخشد ولی خودداری از جنگ به‌خاطر حفظ صلح، خالی از خطر نیست. از استبدادی که آتن در یونان برقرار کرده‌است همه رنج می‌برند، بعضی اسیر شده‌اند و بعضی دیگر در شرف اسیرشدنند. بیایید پیش برویم و این استبداد را از میان برداریم تا خودمان در آینده فارغ از ترس دائم زندگی کنیم و به‌یونانیانی که به‌اسارت درآمده‌اند آزادی بخشیم.»

- ۱۲۵ کورینتیان چنین گفتند. اسپارتیان پس از شنیدن سخنان ایشان، از همه شهرها اعم از بزرگ و کوچک، رأی‌گیری آغاز کردند و اکثریت عظیمی رأی به‌جنگ داد. ولی حاضران بر آن بودند که در حال حاضر و بدون آمادگی، شروع جنگ امکان‌پذیر نیست. از این رو قرار شد که هر شهری بدون فوت وقت وسایل کار را آماده سازد. با این همه تقریباً یک سال طول کشید تا به‌اتیکه حمله بردند و جنگ آغاز شد.

مطالبات متقابل، داستان پائوسانیاس و تمیستوکلس، نامه خشایارشا به پائوسانیاس

- ۱۲۶ در این فاصله میان تصمیم‌گیری به‌جنگ و شروع جنگ، اسپارتیان بارها نمایندگانی به‌آتن فرستادند و شکایات گوناگون پیش آوردند تا اگر آتنیان به‌آنها گوش فراردهند بهانه‌های

۱. شاید نیاز نباشد به‌خواننده یادآوری کنیم که آتنیان از قبیله ایونیاییند و مردم اسپارت از قبیله دوریایی. — م.

خوبی برای آغاز جنگ داشته باشند.

فرستادگانی که نخستین بار از اسپارت به آتن رفتند مأمور بودند از آتنیان بخواهند که کسانی را که الهه نفرین کرده بود از شهر برانند. ماقع از این قرار بود که در روزگاران گذشته مردی آتنی به نام کولون^۱ که از خانواده‌ای شریف برخاسته و از برندگان مسابقه المپ بود و از اشراف و مردان مقتدر آتن بشمار می‌رفت دختر ثاگنس^۲ اهل مگارا را که در آن زمان فرمانروای مستبد مگارا بود به زنی گرفت. کولون روزی به دلفی رفت تا از خدا بپرسد که چه باید بکند. پاسخی که به او داده شد این بود که باید در اثنای جشن بزرگ زئوس، آکروپلیس - ارگ شهر آتن - را تحت تسلط خود درآورد. کولون دوستان خود را فراخواند و از ثاگنس نیز سربازانی گرفت و در اثنای جشن المپی در پلوپونز، آکروپلیس را ضبط کرد و بر آن شد که خود را فرمانروای شهر بنامد. او بر این عقیده بود که جشن المپی در پلوپونز، بزرگترین جشن زئوس است و انجام دادن نقشه‌اش در اثنای این جشن با موقعیت خود او نیز که از برندگان مسابقه المپ است سازگاری دارد، و هیچ فکر نکرد که آیا مراد خدا جشن بزرگ زئوس در پلوپونز است یا در اتیکه یا در جایی دیگر - چون در آتن نیز چنین جشنی به نام جشن زئوس مهربان وجود دارد که در بیرون شهر برپای می‌شود و مردمان در اثنای آن قربانیهای روستایی بدون خونریزی بجامی آوردند - و در پاسخی هم که خدای پرستشگاه دلفی به کولون داده بود اشاره‌ای نبود بر اینکه مراد خدا کدام جشن زئوس است. آتنیان چون از این ماجرا آگاه شدند برای اعتراض به عمل کولون از همه روستاها رو به شهر نهادند و آکروپلیس^۳ را محاصره کردند و پس از چندی از این کار خسته شدند و بیشترشان به خانه‌های خود بازگشتند و به تهنه تن آرخون^۴ که در آن زمان قدرت سیاسی شهر را بدست داشتند اختیار تام دادند که یا به محاصره ادامه دهند و یا مسأله را هر طور خود صلاح دیدند، حل کنند. در این اثنا کولون و همراهانش به علت فقدان آب و غذا به سختی افتادند، کولون و برادرانش توانستند بگریزند و دیگران که از گرسنگی نزدیک به مرگ بودند در برابر محراب آکروپلیس بست نشستند. نگهبانان آتنی چون از حال ایشان آگاه شدند به ایشان گفتند که اگر آکروپلیس را ترک کنند رنجی به آنها نخواهند رساند و با این نیرنگ آنان را از آکروپلیس بیرون کشاندند و کشتند. بعضی از آنان در سر راه به حریم مقدس الهه پناه برده بودند و چون اینان نیز بقتل رسیدند از آن به بعد قاتلان و همه افراد خانواده و اخلافشان گناهکار و نفرین شده الهه نامیده شدند. آتنیان گناهکاران را از شهر تبعید کردند و چندی بعد کلفومنس^۵ اسپارتی نیز با همدستی اشراف آتنی افرادی از آنان را که هنوز زنده بودند و در شهر مانده بودند از شهر راند و استخوانهای کسانی را که در این بین مرده بودند از خاک درآورد و به آن

1. Kylon

2. Theagenes

3. Aacropolis

۴. ر.ک. زیرنویس شماره ۱، ص ۶۹

5. Kleomenes

سوی مرز انداخت. بعدها تبعیدشدگان به شهر بازگشتند و امروز هم اخلاف ایشان در آتن بسر می‌برند.

۱۲۷ مقصود اسپارتیان از بیغامی که توسط فرستادگان خود به آتن دادند این بود که آتن این نفرین‌شدگان را از شهر براند. فرستادگان اسپارت گفتند غرضشان این است که حرمت خدایان حفظ شود؛ ولی حقیقت امر این بود که اسپارتیان می‌دانستند که پریکلس پسر کسانتیپوس از سوی مادر از اخلاف تبعیدشدگان است و اگر او از شهر تبعید می‌شد آنان باسانی می‌توانستند آتن را از پای درآورند. البته در واقع انتظار نداشتند که پریکلس تبعید شود ولی از این طریق می‌کوشیدند از محبوبیت او بکاهند و تقصیر جنگ را به گردن او بیندازند چون در آن زمان او مقتدرترین مرد و رهبر دولت آتن بود و همیشه با اسپارت مخالفت می‌کرد و هرگز در برابر ادعاهای آن شهر تسلیم نمی‌شد و آتن را به سوی جنگ سوق می‌داد.

۱۲۸ در مقابل تقاضای اسپارتیان، آتنیان خواستار شدند که اسپارت نفرین‌شدگان تایناروس^۱ را از شهر تبعید کند. واقع امر این بود که اسپارتیان یک بار عده‌ای روستاییان وابسته به زمین را که در پرستشگاه پوزیدون^۲ بست‌نشسته بودند، از پرستشگاه بیرون کرده و کشته بودند، و همین واقعه را علت زمین‌لرزه بزرگ اسپارت می‌دانستند. علاوه بر این آتنیان خواستار شدند که اسپارت نفرین‌شدگان آتنه^۳ خالکیوکوس^۴ را نیز از شهر براند. ماوقع از این قرار بود که پائوسانیاس اسپارتی پس از آنکه اسپارت او را از فرماندهی سپاه هلسپونت (داردانل) عزل کرد، دیگر از طرف دولت مأموریتی برای رفتن به خارج نیافت، ولی خودسرانه و بی آنکه دولت به او اجازه داده باشد با کشتی بزرگی از شهر هرمیونه روانه داردانل شد با این ادعا که می‌خواهد در جنگ با ایران شرکت کند؛ ولی غرض حقیقیش این بود که مذاکره‌ای را که پیشتر با شاه ایران آغاز کرده بود ادامه دهد و فرمانروای یونان شود. او نخستین بار دل شاه ایران را از طریق اینک شرح می‌دهم بدست آورد. پس از بازگشت از قبرس، بر بیزانس که در تصرف ایرانیان بود تسلط یافت و چند تن از خویشان و دوستان شاه را که در آن نبرد اسیر شده بودند پنهان از متحدان به نزد شاه فرستاد و در برابر متحدان ادعا کرد که از زندان گریخته‌اند؛ و برای این کار از یاری گونگولوس^۴ اهل ارتریا که اداره امور بیزانس و اسیران را به او سپرده بود استفاده کرد. علاوه بر این به دست همین مرد نامه‌ای هم به شاه فرستاد که متنش چنانکه بعدها آشکار شد چنین بود: «پائوسانیاس، فرمانروای اسپارت، برای خوشایند تو این مردان را که به اسارت او درآمده‌اند به نزد تو می‌فرستد. به تو پیشنهاد می‌کنم که اگر موافق هستی دخترت را به همسری بگیرم و اسپارت و بقیه یونان را زیر دست تو سازم. معتقدم اگر من و تو با هم شور کنیم و نقشه‌ای بکشیم از عهده این کار می‌توانم برآیم. اگر با این اندیشه موافقی مردی شایان اعتماد

1. Tainaros

2. Poseidon

3. Athena Chalkiokos

4. Gongylos

به‌کنار دریا بفرست تا در آینده از طریق او با هم تبادل رأی کنیم،

۱۲۹ نامه چنین بود و خشایارشا خوشحال شد و آرتابازوس^۱ پسر فارناکس^۲ را به‌کنار دریا فرستاد و به‌او دستور داد که مقام ساتراپی داسکولیون^۳ را از مگاباتس^۴ که تا آن زمان حکومت آن شهر را به‌عهده داشت تحویل بگیرد و نامه‌ای هم به‌او داد که هر چه فوری‌تر در بیزانس به‌پاوسانیاس برساند و برای جلب اطمینان او مهر شاه را به‌او نشان‌دهد و اگر پاوسانیاس دستورهای در ارتباط با شاه به‌او بدهد به‌بهترین وجه اجرا کند.

آرتابازوس همین که به‌محل مأموریت خود رسید فرمان شاه را بجای آورد و نامه را به‌بیزانس فرستاد. شاه چنین نوشته‌بود: «شاه خشایارشا به‌پاوسانیاس می‌گوید عمل تو در نجات‌دادن مردانی که از بیزانس از طریق دریا به‌نزد من فرستاده‌ای برای همیشه به‌پاس نیکویی تو در خاندان ما ثبت خواهدشد. آنچه نوشته‌ای مرا خوش آمده‌است. هیچ روز و هیچ شبی نباید تو را از بجا آوردن وعده‌ای که به‌من داده‌ای بازدارد. احتیاج به‌زر و سیم و سرباز نیز، در هر جا که مورد نیازت باشد، مانع تو نخواهدبود. آرتابازوس را که مردی شایان اعتماد است به‌نزد تو فرستاده‌ام. به‌او اعتماد کن و منافع خودت و منافع مرا در بهترین طریقی که برای هر دو ما موفقیت‌آمیز باشد، پیش ببر.»

۱۳۰ پاوسانیاس که پیشتر نیز به‌خاطر رهبریش در نبرد پلاتایا در نزد یونانیان اعتبار فراوان داشت چون این نامه به‌دستش رسید غرور و خودبینیش از حد گذشت و دیگر نمی‌توانست به‌شیوه عادی زندگی کند. وقتی که از بیزانس بیرون می‌رفت جامه‌های ایرانی به‌تن داشت و در هنگام عبور از تراکیا نگهبانان ایرانی و مصری همراهیش می‌کردند. مجالس مهمانی به‌شیوه ایرانیان و با غذاهای ایرانی دایر می‌کرد و از پنهان‌کردن نقشه‌اش چنان ناتوان بود که از رفتارش در امور جزئی پیدا بود که اندیشه چه کارهای بزرگی را در سر می‌پروراند. تماس‌گرفتن عادی با او بسیار دشوار شده‌بود و با همه مردم بی‌استثنا با چنان خشم و غروری رفتار می‌کرد که هیچ کس جرأت نداشت به‌او نزدیک شود؛ و همین خود یکی از علل اصلی ناخشنودی متحدان اسپارت و پیوستنشان به‌اتحادیه آتن بود.

۱۳۱ اسپارتیان وقتی که از رفتار او باخبر شدند او را به‌اسپارت فراخواندند. ولی او بار دیگر بدون اجازه دولت از هر میونه با کشتی به‌سوی بیزانس براه‌افتاد و باز همان رفتار را ازسرگرفت و وقتی هم که آتنیان بیزانس را محاصره کردند و او را بزور از آنجا راندند به‌اسپارت بازنگشت بلکه در کولونیه^۵ در منطقه ترواس^۶ ماند و گزارش رسید که در آنجا با ایرانیان مشغول مذاکره است. هیأت ناظران در اسپارت بیش از این نتوانستند رفتار او را تحمل کنند و مأموری به‌نزدش فرستادند و دستور دادند که همراه مأمور به‌اسپارت بازگردد وگرنه دشمن تلقی خواهدشد.

1. Artabazos

2. Pharnakes

3. Daskyleion

4. Megabates

5. Kolonia

6. Troas

پاوسانیاس نمی‌خواست سوء ظن همشهریان خود را برانگیزد و معتقد بود که با رشوه می‌تواند خود را از هر تهمتی مبرا سازد. از این رو بازگشت و همین که به اسپارت رسید به فرمان ناظران، که حق دارند خود شاه را نیز زندانی کنند، به زندان افکنده شد ولی چیزی نگذشت که از زندان درآمد و گفت آماده است در دادگاه حضور یابد و به هر سؤالی که بپرسند پاسخ بدهد. اسپارتیان هیچ دلیل قاطعی علیه او نداشتند، نه دشمنانش و نه دولت، تا به‌اتکاء آن مردی را محکوم کنند که خویشاوند شاه اسپارت بود و در آن زمان مقام قیمومت پلایستارخوس^۱ شاه را که هنوز به سن قانونی نرسیده بود به‌عهده داشت. ولی بی‌اعتناییش به قانون و تقلیدش از شیوه زندگی ایرانیان او را در مظان این تهمت قرار داده بود که آماده نیست از رسوم و آداب جاری پیروی کند. مثلاً او بر سه پایه‌ای در پرستشگاه دلفی که یونانیان هنگام شکست دادن سپاه ایران به‌غنیمت برده و وقف پرستشگاه کرده بودند، به‌مسئولیت شخص خود این بیت را نوشته بود:

ای آپولون، پاوسانیاس رهبر یونانیان در جنگ با ایران

این یادگاری را به پرستشگاه تو تقدیم می‌کند.

اسپارتیان بی‌فاصله این نوشته را زدوده و به‌جای آن نام همه شهرهایی را نگاشته بودند که در جنگ با سپاه ایران شرکت داشته و سه‌پایه را به پرستشگاه فرستاده بودند. این عمل پاوسانیاس که در آن زمان نیز مردم را خشمگین ساخته بود اکنون نشانه شیوه فکر کلیش تلقی گردید. در عین حال معلوم شد که پاوسانیاس مشغول مذاکره با روستاییان وابسته به زمین است و به آنان وعده داده است که اگر در برانداختن نظام سیاسی شهر و اجرای نقشه‌هایش به‌او یاری کنند به آنان آزادی و حقوق کامل شهروندی خواهد بخشید.

ولی ناظران دولت اسپارت این خبر را با اینکه از خود روستاییان شنیدند باور نکردند و گامی بر ضد پاوسانیاس برنداشتند زیرا رسم در اسپارت چنین بود که هیچ تصمیم قطعی علیه شهروندی گرفته نمی‌شد مگر به‌استناد دلیل قاطع و خدشه‌ناپذیر. می‌گویند سرانجام مردی از شهر آرگیلوس^۲ که پیشتر معشوق پاوسانیاس و سخت به‌او وفادار بود و پاوسانیاس آخرین نامه خود را به‌شاه ایران به‌او سپرده بود تا به‌آرتابازوس برساند، راز او را فاش ساخت. این مرد متوجه شده بود که هیچ یک از نامه‌رسانان قبلی بازنگشته است. از این رو دچار ترس شد و خواست نامه را بگشاید و بخواند ولی قبلاً مهر پاوسانیاس را جعل کرد تا اگر معلوم شود که سوء ظنش بجا نیست، یا اگر پاوسانیاس نامه را از او بخواهد تا چیزی بر آن بیفزاید، نامه را دوباره با مهر جعلی ببندد. نامه را باز کرد و خواند و دید پاوسانیاس در پایان نامه به‌مخاطب نوشته است که باید نامه‌رسان را بکشد.

۱۳۳ مرد نامه را به ناظران نشان داد و ایشان با اینکه آن را دلیلی کافی دانستند باز هم اصرار ورزیدند که شرح ماجرا را به گوش خود از دهان پاوسانیاس بشنوند. بدین منظور با آن مرد قرار گذاشتند که در پرستشگاه تاینارون در یک قسمت کلبه‌ای که با دیواری نازک به دو قسمت تقسیم شده است بست‌بنشینند، و خود ناظران در قسمت دیگر پنهان شدند. پاوسانیاس به پرستشگاه آمد و از مرد پرسید که چرا بست‌نشسته است و مرد در پاسخ نخست از دستوری که در پایان نامه درباره قتل او داده شده بود شکایت کرد و آنگاه به شرح جزئیات پرداخت و گفت می‌دانی که همه کارهای مربوط به شاه ایران را که به من ارجاع کردی با کمال وفاداری انجام دادم و اکنون می‌بینم پاداشم این است که مانند بیشتر خدمتکاران کشته شوم. پاوسانیاس همه سخنان او را تصدیق کرد و کوشید تا خشم او را فرونشاند و اطمینان داد که همه اقدامات لازم برای تأمین سلامت او را بجا خواهد آورد، و سرانجام از او خواست که هر چه زودتر براه بیفتد و نامه را برساند تا مذاکرات بتعویق نیفتد.

۱۳۴ ناظران همه ماجرا را به گوش خود شنیدند و از پرستشگاه بیرون رفتند و چون دیگر تردیدی باقی‌نمانده بود بر آن شدند که پاوسانیاس را در شهر دستگیر کنند. می‌گویند هنگامی که می‌خواستند او را بگیرند از قیافه یکی از ناظران که به او نزدیک می‌شد قصد او را دریافت و ناظری دیگر که با پاوسانیاس دوست بود با اشاره به او فهماند که در معرض خطر قرار دارد. پاوسانیاس گریخت و دوان‌دوان خود را به پرستشگاه خالکیوکوس رساند و برای اینکه از باد و باران در امان بماند در اتاق کوچکی بست‌نشست. ناظران سقف اتاق را ویران کردند و درش را با دیواری بستند و نگهبانانی گماشتند تا او در آنجا از گرسنگی بمیرد، و هنگامی که دریافتند که به‌دم مرگ رسیده است در حالی که هنوز نفسی داشت از پرستشگاه بیرونش آوردند و در بیرون مرد^۱ نخست می‌خواستند نعش او را به همان جایی بیندازند که نعش جنایتکاران را می‌انداختند ولی بعد تصمیم گرفتند آن را در آن نزدیکی دفن کنند. چندی بعد خدای دلفی به اسپارتیان فرمان داد که نعش پاوسانیاس را به همان جایی منتقل کنند که در آنجا جان داده است، و اکنون قبر او در محوطه بیرونی پرستشگاه است و سنگ گور را در آنجا می‌توان دید. خدای دلفی علاوه بر آن فرمان داد که به علت نفرینی که بر مسببان مرگ او وارد آمده است به جای یک انسان دو انسان در پرستشگاه خالکیوکوس بگذارند. از این رو دو مجسمه برنجی ساختند و به عنوان کفاره قتل پاوسانیاس وقف پرستشگاه کردند.

۱۳۵ چنین بود که آتینان از اسپارت خواستار شدند که کسانی را که خدا نفرین کرده است از شهر تبعید کنند.

در ارتباط با همکاری پاوسانیاس با ایران، اسپارتیان نمایندگانی به آتن فرستادند و با

۱. خدایان یونان با فناپذیری سازگاری ندارند. از این رو مرگ انسانی در پرستشگاه سبب آلودگی آن می‌شود. -م.

استناد به دلایلی که در اثنای رسیدگی به خیانت پائوسانیاس به چنگ آورده بودند تمیستوکلس را نیز به همان جرم متهم ساختند و از آتنیان خواستند که او را نیز به همان کیفر برسانند؛ و آتنیان پذیرفتند که چنین کنند. در آن زمان تمیستوکلس از آتن تبعید شده بود و در آرگوس بسر می برد ولی بارها به نقاط مختلف پلوپونز، غیر از اسپارت، سفر می کرد. از این رو آتنیان چند تن از کارگزاران خود را به همراه اسپارتيان فرستادند تا او را دستگیر کنند و به آتن بیاورند.

۳۶ تمیستوکلس خبردار شد و به شهر کرکورا گریخت. کرکوراییان خود را مدیون او می دانستند ولی نمی خواستند با پناه دادن او آتن و اسپارت را دشمن خود سازند؛ بدین جهت او را به ساحل روبروی جزیره خود فرستادند. در اینجا کارگزاران آتن مسیر او را کشف کردند و او چون خود را در تنگنا یافت مجبور شد به خانه آدمتوس^۱، شاه مولوسی^۲، هر چند رابطه ای دوستانه با او نداشت، پناه ببرد. آدمتوس در خانه نبود و زنش به او توصیه کرد که کودک ایشان را در آغوش بگیرد و در کنار اجاق بنشیند. پس از اندکی آدمتوس به خانه آمد و تمیستوکلس خود را به او شناساند و گفت: «درست است که وقتی که تو از آتن یاری خواستی من مخالفت کردم ولی روا نیست امروز در این حالت که منم به فکر انتقام بیفتی. من امروز ضعیفتر از تو هستم و مرد شریف از کسی انتقام می گیرد که از لحاظ قدرت هم طراز اوست. روزی که من با تو مخالفت کردم جان تو در خطر نبود ولی اگر تو مرا تسلیم آتنیان کنی (و به او گفت که چرا تعقیبش می کنند و اگر دستگیرش کنند با او چه خواهند کرد) جان مرا در خطر خواهی انداخت.»

۳۷ آدمتوس به او گفت که از جای برخیزد، و تمیستوکلس در حالی که پسر او را در آغوش داشت برخاست و همین خود سبب شد که آدمتوس خواهش او را بجای آورد. چیزی نگذشت که اسپارتيان و آتنیان رسیدند ولی آدمتوس از تسلیم کردن مهمان خویش خودداری کرد و چون تمیستوکلس می خواست به نزد شاه ایران برود او را از راه خشکی به شهر پودنا - شهر اسکندر^۳ - در کنار دریای اژه فرستاد. در آنجا تمیستوکلس سوار یک کشتی باری شد که به سوی ایونیا حرکت می کرد ولی طوفان دریا کشتی را به سوی ناوگان آتنی برد که شهر ناکسوس را در محاصره داشت. سرنشینان کشتی باری او را نمی شناختند و او خود را به ناخدای کشتی شناساند و گفت که به چه علت در حال گریز است و افزود که اگر ناخدا نجاتش ندهد متهمش خواهد کرد که از او رشوه گرفته و اجازه داده است که سوار کشتی شود و بنا بر این سلامت هر دو در این است که نگذارد هیچ یک از سرنشینان پیاده شود تا کشتی دوباره براه بیفتد، و در عین حال به ناخدا وعده داد که اگر خواهش او را برآورد مبلغی هنگفت به او خواهد پرداخت. ناخدا

1. Admetus

2. Molossi

۳. اسکندر مقدونی پدر پردیکاس. - م.

پذیرفت و کشتی پس از یک شبانه‌روز توقف در نقطه‌ای دور از ناوگان آتنی، دوباره براه‌افتاد و به‌افه‌سوس^۱ رسید.

تمیستوکلس پاداش ناخدا را پرداخت (در اینجا پولی که دوستان آتنیش فرستاده بودند و همچنین مبلغی که در آرگوس تودیع کرده بود به‌او رسید) و به‌همراه یک ایرانی از ساحل روانه شد و به‌اردشیر پسر خشایارشا که تازه به‌سلطنت رسیده بود نامه‌ای بدین مضمون فرستاد: «تمیستوکلس به‌نزد تو می‌آید. من^۲ هنگامی که مجبور بودم در برابر حمله پدرت از خود دفاع کنم بیش از همه یونانیان به‌خاندان تو بدی کرده‌ام ولی وقتی که او عقب‌نشینی می‌کرد و من از خطر جسته‌بودم و او در معرض خطر قرارداشت، نیکی بزرگتری به‌او کرده‌ام و مستحق پاداشم (و در اینجا بشرح باز نمود که چگونه از سالامیس به‌خشایارشا پیغام داده‌است که عقب‌نشینی کند، و بدروغ ادعا کرد که او سبب شده‌است که پل دارداتل را ویران نکنند). اکنون یونانیان مرا به‌جهت دوستی تو تعقیب می‌کنند و من می‌توانم خدمت‌های بزرگ به‌تو بکنم. ولی می‌خواهم یک سال صبر کنم و آنگاه غرضم را از آمدن به‌اینجا بر تو فاش سازم.»

۱۳۸

می‌گویند شهادت او در شاه اثر کرد و شاه پیغام داد که خواهش او را می‌پذیرد. تمیستوکلس در این مدت زبان ایرانی را تا آنجا که می‌توانست، آموخت و با رسوم و آداب ایرانیان آشنا شد و پس از سپری‌شدن یک سال به‌دربار رفت و در آنجا بیش از هر یونانی دیگر قدر و اعتبار یافت: اولاً به‌سبب نام و آوازه‌ای که از پیش داشت و در ثانی به‌شاه وعده داد که در تصرف یونان به‌او یاری خواهدکرد؛ ولی بیش از همه به‌علت خردمندی و قابلیت که به‌معرض نمایش نهاد.

تمیستوکلس طبیعتی نابغه داشت و مردی استثنایی و اعجاب‌انگیز بود. بی آنکه موضوعی را از پیش آموخته یا درباره آن تحقیق کرده‌باشد تنها به‌نیروی استعداد طبیعی‌اش می‌توانست با اندکی تأمل بدون نیاز به‌بحث و تبادل نظر طولانی آنچه را به‌احتمال قوی ممکن بود اتفاق بیفتد پیش‌بینی کند و پیش‌بینی‌های او همیشه قابل اعتمادتر از حدس‌های دیگران بود. هر مطلبی را که می‌دانست به‌بهترین وجه توضیح می‌داد و حتی در موضوعات بیرون از دایره تجربیات خود نیز به‌نیکوترین وجه داوری می‌کرد. مخصوصاً در پیش‌بینی آینده و دیدن همه امکانات نیک و بد مهارت فوق‌العاده داشت، و خلاصه کلام، این مرد به‌نیروی نبوغ ذاتی و سرعت داوری همیشه در لحظه درست تصمیم درست را اتخاذ می‌کرد.

علت مرگش بیماری بود هر چند بعضی بر آنند که چون نتوانست وعده‌هایی را که به‌شاه

1. Ephesos

۲. چنانکه در زیرنویس صفحه ۲۵ اشاره کردیم در بیشتر نوشته‌ها و حتی نامه‌های یونانی نویسنده در آغاز نوشته خویش از خود به‌صورت سوم شخص غایب سخن می‌گوید و سپس بیان مطلب را از زبان خود به‌صورت اول شخص متکلم ادامه می‌دهد. - م.

داده بود بجا آورد با زهر خود را کشت. در شهر ماگنسیا^۱ در آسیا ستونی سنگی به یاد او در میدان شهر وجود دارد. او حاکم این ناحیه بود زیرا که شاه ایران ماگنسیا را برای تأمین هزینه نان به او بخشیده بود (و درآمد سالیانه آنجا پنجاه تالنت بود) و لامپساکوس را برای هزینه شراب (و این منطقه به شراب خویش شهرت داشت) و مویوس^۲ را برای تأمین هزینه گوشت. می گویند که به وصیت او خویشان او استخوانهایش را به اتیکه آوردند و در آنجا دفن کردند و این کار را پنهانی انجام دادند چون به موجب قانون نباید استخوانهای کسی را که به جرم خیانت تبعید شده است در اتیکه دفن کرد.

سرگذشت پائوسانیاس اسپارتی و تمیستوکلس آتنی، که هر دو پراوازه ترین مردان زمان خود بودند، بدین سان پایان یافت.

اتمام حجت اسپارتیان و پاسخ پریکلس (۴۴۲ تا ۴۳۱ ق.م.)

نخستین پیغام اسپارتیان، چنانکه نوشتم، این بود که آتنیان نفرین شدگان را از شهر تبعید کنند، و آتنیان نیز پیغامی مشابه به اسپارت فرستادند. پس از آن اسپارتیان نمایندگانی دیگر فرستادند و این بار خواستشان این بود که آتن از محاصره پوتیدایا دست بردارد و استقلال اگینا را به آن شهر بازپس بدهد. ولی مطلبی که به اصرار بیشتر بر آن تأکید داشتند این بود که جنگ فقط در صورتی اجتناب ناپذیر خواهد بود که آتنیان تصمیم خود را مبنی بر راه ندادن مگاریاییان به بازار اتیکه و همه بندرهای زیر نظارت آتن، ملغی کنند.

آتنیان بدین خواستها گردن نهادند و تصمیم خود را لغو نکردند و مگاریاییان را متهم ساختند به اینکه در زمینهای مقدس به کشت و زرع پرداخته و به مزارعی که به آنان تعلق ندارد دست انداخته و بندگان را که از آتن گریخته اند پناه داده اند.

سرانجام سه تن به نام رامفیاس^۳ و ملسیپوس^۴ و آگساندر^۵ برای اتمام حجت از اسپارت آمدند و بدون هیچ اشاره ای به خواستها و مذاکرات پیشین، گفتند: «اسپارت خواهان صلح است و صلح فقط در صورتی امکان پذیر است که آتن آزادی یونانیان را به آنان بازگرداند.»

آتنیان مجلس مشاوره ملی را تشکیل دادند و بر آن شدند که در تمامی مسائل موجود میان طرفین بحث و شور کنند و برای آخرین بار پاسخی قاطع به اسپارت بدهند. سخنگویان متعدد یکی پس از دیگری برپای خاستند: بعضی را عقیده بر این بود که چاره ای جز جنگ نمانده است و بعضی دیگر بر آن بودند که تصمیم مربوط به مگارا باید لغو شود تا مانعی برای ادامه صلح باقی نماند. پریکلس پسر کسانتیپوس که در آن زمان معتبرترین، و چه در گفتار و چه

1. Magnesia

2. Myus

3. Ramphias

4. Melisippos

5. Agesander

در عمل نیرومندترین مرد آتن بود، چنین گفت:

«آتنیان، عقیده من همیشه بر این بوده است که در برابر اسپارت نباید تسلیم شد. می دانم که شور و حرارتی که مردمان هنگام تصمیم گیری به جنگ دارند در هنگام عمل به جای خود باقی نمی ماند و جریان وقایع رأی ایشان را برمی گرداند. با این همه ناچارم در فرصت حاضر همان را بگویم که در گذشته گفتم، و از هر کدام از شما که رأی مرا می پذیرد می خواهم که اگر به دشواری بیفتیم از تصمیمی که همه با هم خواهیم گرفت پیروی کند، وگرنه در صورت کامیابی ما حق نداریم گمان ببریم که در آن کامیابی سهمی دارد. بیشتر اوقات جریان حوادث همان گونه در راه خلاف منطق پیش می رود که اندیشه ها و نقشه های آدمیان، و بدین جهت هر وقت که اتفاقات بر محاسبات ما قلم بطلان می کشند زبان به شکایت از بخت بد می گشاییم.

«پیشتر روشن بود که اسپارت خیال تباه کردن ما را در سر می پروراند و اکنون این امر روشنتر شده است. در قرارداد پیش بینی شده است که هر اختلافی که میان ما پیش آید باید از طریق داوری حل و فصل شود و تا صدور رأی داور هر طرفی آنچه را بدست دارد در تملک خود نگاه دارد. اسپارتیان تاکنون نه خود تقاضای داوری کرده اند و نه خواهش ما را به ارجاع مسائل به داوری پذیرفته اند. می خواهند شکایات خود را از طریق جنگ حل کنند نه از راه مذاکره و مسالمت، و بدینجا می آیند نه برای اینکه شکایتی را مطرح سازند بلکه بدین قصد که به ما فرمان بدهند تا از محاصره پوتیدایا دست برداریم، و استقلال اگینا را به آن بازپس بدهیم و تصمیم مربوط به مگارا را لغو کنیم؛ و اکنون نیز نمایندگانشان از ما می خواهند که به یونانیان آزادی دهیم.

«گمان مبرید که اگر تصمیم مربوط به مگارا را لغو نکنیم برای مسأله ای کوچک به میدان جنگ خواهیم رفت. آنان بدین تصمیم خیلی اهمیت می دهند و می گویند اگر آن را لغو کنید جنگ در نخواهد گرفت. ولی اگر به جنگ رفتیم به هیچ روی میندارید که به خاطر امری ناچیز جنگ آغاز کرده ایم. این مسأله کوچک محکی است برای سنجیدن میزان مقاومت شما. اگر در این مورد تسلیم شوید بی درنگ فرمانی بزرگتر به شما خواهند داد زیرا خواهند اندیشید که خواست ایشان را از سر ترس بجا آورده اید. اما اگر ایستادگی کنید بر آنان روشن خواهید ساخت که با شما باید چون دو حریف برابر رو به رو شوند.

«امروز باید تصمیم بگیرید که چه می خواهید بکنید. آیا می خواهید تسلیم شوید پیش از آنکه آزاری به شما برسد یا می خواهید به جنگ بروید - و من بر آنم که باید به جنگ برویم - خواه دستاویز جنگ بزرگ باشد و خواه کوچک، تا بتوانید آنچه را دارید فارغ از ترس دائم در تملک خود نگاه دارید. اگر یکی از دو حریف برابر، بدون مراجعه به داوری، از دیگری چیزی

بخواهد و خواسته خود را به صورت فرمان عرضه کند، تسلیم در برابر او، چه خواسته اش بزرگ باشد و چه کوچک، در حکم بندگی است.

«برای اینکه بدانید که اگر جنگ شود ما از حیث وسایل ضعیفتر از دشمن نخواهیم بود، بدانچه می گویم بدقت گوش فرادارید. پلوپونزیان در کشتزارهایشان خودشان کار می کنند، نه فرد فردشان پول دارند و نه دولتشان. در جنگ دریایی تجربه ندارند و در جنگ درازمدت در خشکی نیز بی تجربه اند چون به علت تنگدستی جنگهایشان با یکدیگر پس از اندک زمانی پایان می پذیرد. چنین قومی نه می تواند برای کشتیهای خود پاروزن استخدام کند و نه قادر است که پیایی سپاه پیاده به میدان جنگ بفرستد زیرا مردانش نمی توانند از کشتزارها دور بمانند در حالی که هزینه جنگ را باید از حاصل کشتزارها تأمین کنند. از این گذشته، دریاها زیر سلطه ماست. هزینه جنگ را از محل ذخایر می توان تأمین کرد نه با افزودن مالیات. کسانی که کارهای مزارعشان را خود انجام می دهند در جنگ پول را مهمتر از جان خویش می شمارند زیرا بدین اندیشه عجیب دل می بندند که از میدان جنگ جان سالم بدر خواهند برد ولی ممکن است پولشان پیش از پایان جنگ تمام شود مخصوصاً اگر جنگ طولانی تر از آن گردد که انتظار دارند. پلوپونزیان و متحدانشان در یک نبرد می توانند در برابر همه یونانیان بایستند ولی از سربردن جنگی درازمدت با نیرویی قویتر از خود ناتوانند، زیرا مرجعی تصمیم گیرنده ندارند تا در هنگام ضرورت سرعت عمل کند، بلکه در آنجا همه شهرها حق رأی برابر دارند در حالی که همه قومی واحد نیستند و هر قومی در درجه اول منافع خود را در نظر دارد، یکی دائم در این اندیشه است که از دیگری انتقام بگیرد و دیگری مراقب است تا خود را از مهلکه دور نگاه دارد؛ و در نتیجه هیچ کاری از پیش نمی توانند برد؛ و هر گاه که در مجلس گردمی آیند اندکی از وقت را صرف منافع عمومی می کنند و بیشتر وقت را به کارهای خصوصی خود می گذرانند، و هرگز فکر نمی کنند که سستی و بی حالی یکی منافع همه را در خطر می اندازد.

اما مهمتر از همه این است که بی پولی دستشان را خواهد بست و مجبور خواهند شد وقت زیادی برای گردآوردن پول صرف کنند در حالی که در جنگ فرصتهای مناسب منتظر هیچ کس نمی شود. ما نه از نیروی دریایی ایشان بیم داریم و نه لازم است نگران باشیم که ممکن است در اتیکه استحکاماتی بسازند. ساختن شهری مستحکم که با شهری دیگر برابری بتواند کرد در زمان صلح نیز کار آسانی نیست تا چه رسد به اینکه ایشان در زمان جنگ در سرزمین دشمن به چنین کاری دست بیازند در حالی که استحکامات ما بمراتب استوارتر از هر سنگری است که ایشان می توانند ساخت. گرچه ایشان ممکن است با استفاده از پایگاهی کوچک بر سرزمین ما بتازند و به بخشی از آن زیان برسانند ولی این امر ما را مانع از آن نخواهد شد که با نیروی دریایی خود به سرزمین ایشان هجوم ببریم و در آنجا پایگاههای

مستحکم برای خود بنا کنیم. ما از طریق جنگ دریایی تجربه فراوان برای جنگ در خشکی اندوخته‌ایم در حالی که ایشان از طریق جنگ در خشکی به تجربه‌های جنگ دریایی دست نیافته‌اند. اما مهارت در جنگ دریایی را باسانی بچنگ نخواهند آورد. شما خودتان با اینکه از زمان جنگ با ایرانیان دائم این کار را تمرین می‌کنید هنوز نتوانسته‌اید در این رشته استاد شوید، پس چه انتظاری از ایشان دارید؟ ایشان کشاورزند نه دریانورد، و از این گذشته ما به ایشان فرصت تمرین نخواهیم داد زیرا با نیروی دریایی مقتدر خود راه را از هر سو بر ایشان خواهیم بست. البته ممکن است که با اتکا به کثرت تعداد نفراشان بی‌تجربگی خود را از یاد ببرند و با ناوگانی کوچک در صدد محاصره ما برآیند ولی همین که با ناوگانی قوی رو به رو شوند از کار باز خواهند ماند و هر چه کمتر تمرین کنند مهارتشان کمتر خواهد بود و هر چه مهارتشان کمتر باشد شهادتشان کمتر خواهد شد. دریانوردی هنری است مانند دیگر هنرها، و کسی که فقط در اوقات فراغت به آن پردازد مهارتی در آن نمی‌یابد، و حتی چنان هنری است که وقت فراغت برای کسی باقی نمی‌گذارد.

اما اگر به گنجهای المپیا و دلفی دست دراز کنند و بکوشند با پرداختن مزد بیشتر پاروزنان مزدور ما را به سوی خود جلب کنند، برای ما ننگ خواهد بود اگر با مردان خودمان و بیگانگان ساکن شهر ما که در خدمت نیروی دریایی ما قرار دارند، نتوانیم از عهده ایشان برآییم. مهمتر از همه این است که ما در میان شهروندان خود ناخدایان و ملاحان ماهر بیش از سراسر یونان داریم و از این گذشته مگر چند تن از ملاحان بیگانه ما حاضر خواهند شد برای چند روز مزد اضافی در خدمت دشمن درآیند و علاوه بر ننگ شکست خوردن خطر تبعید از شهر خود را بجان بخرند؟

وضع و حال پلویونیان چنین است که باز نمودم. ما هیچ یک از ضعفهای اینان را نداریم و در مقابل، از امتیازهای بزرگی برخورداریم. اگر ایشان در خشکی به ما حمله کنند ما از طریق دریا بر آنها خواهیم تاخت و ویرانی بخشی از پلویونز برای آنها مصیبت بارتر از ویرانی سراسر اتیکه برای ما خواهد بود زیرا که ایشان زمینی دیگر جز از طریق جنگ بدست نمی‌توانند آورد در حالی که ما چه در جزایر و چه در خشکی زمین فراوان داریم.

اگر ما با نیروی دریایی مقتدري که داریم در جزیره‌ای سکونت داشتیم آیا از هر دشمنی در امان نبودیم؟ اکنون باید چنین فرض کنیم که ساکن جزیره‌ای هستیم؛ باید کشتزارها و خانه‌هایمان را رها کنیم و فقط به دفاع از دریا و شهرمان همت بگماریم. به هیچ روی نباید از ترس اینکه ممکن است کشتزارها و خانه‌هایمان از دست برود بخشم آییم و در حال خشم با نیروهای مقتدر پلویونیان در خشکی نبرد کنیم. اگر در نبرد غالب شویم مجبوریم نبردی دیگر کنیم و اگر شکست بخوریم متحدانمان را از دست خواهیم داد در حالی که قدرت ما وابسته

به متحدان ماست و متحدان ما همین که ببینند که قدرت کافی برای تنبیه ایشان نداریم بر ما طغیان خواهند کرد. اگر قرار است اندوهگین شویم باید اندوه مردانی را بخوریم که در میدان جنگ از پای درمی آیند نه اندوه خانه‌ها و کشتزارهایمان را. مردان بمراتب مهمتر از خانه‌ها و کشتزارها هستند زیرا که همه اینها نتیجه کار و کوشش مردانند. اگر می‌دانستم که می‌توانم شما را قانع کنم، می‌گفتم از خانه‌ها و کشتزارها بیرون بروید و همه را به دست خود ویران کنید تا به پلوپونزیان نشان دهید که برای رها کردن داراییتان تسلیم آنان نخواهید شد.

دلائل دیگری می‌توانم آورد بر اینکه پیروزی نهایی در این جنگ از آن شما خواهد بود به شرط اینکه در اثنای جنگ نخواهید بر متصرفات خود بیفزایید و داوطلبانه به استقبال خطرهای تازه نروید. من از اشتباه خودمان می‌ترسم نه از قدرت دشمن. ولی این نکته را در فرصتی دیگر روشن خواهیم کرد، آن روزی که سخن و عمل عنان در عنان روند. توصیه من در حال حاضر این است که نمایندگان اسپارت را بازگردانیم و به آن شهر پاسخ دهیم که آماده‌ایم مگاریان را به بازار و بندرهای خود راه دهیم به شرط آنکه اسپارت شهروندان ما و شهرهای متحد ما را از رسم اخراج بیگانگان از شهر خود مستثنی کند.^۱ (در قرارداد هیچ منعی درباره این دو مطلب وجود ندارد)؛ آماده‌ایم به شهرهایی که در تاریخ انعقاد قرارداد مستقل بودند استقلالشان را باز پس دهیم به شرط آنکه اسپارت نیز به متحدان خود اجازه دهد که استقلال خود را حفظ کنند و هر نظام سیاسی را که خود می‌خواهند بگزینند نه نظامی را که با منافع اسپارت سازگار است؛ علاوه بر این آماده‌ایم مطابق قرارداد اختلافاتمان را به داوری ارجاع کنیم. ما جنگ آغاز نخواهیم کرد ولی در برابر هر مهاجمی خواهیم ایستاد. چنین پاسخی هم درست و عادلانه است و هم در خور شهر ما. از یاد ببرید که این جنگ را به ما تحمیل می‌کنند و هر چه در برابر این تحمیل استوارتر بایستیم حرص دشمن به حمله به شهر ما کمتر خواهد شد؛ و این نکته را در مد نظر داشته باشید که خطر هر چه بزرگتر باشد پایداری در برابر آن، چه برای فرد و چه برای دولت، افتخار بزرگتر بیارمی آورد. پدران ما که در برابر ایرانیان مقاومت کردند به منابعی مانند منابع ما دسترس نداشتند و از همه دارایی خود نیز چشم پوشیدند و تنها در پرتو شهامت و خردمندی توانستند دشمن را از پای درآورند و شهر ما را به عظمت و اقتدار کنونی برسانند نه به یاری بخت نیکو و قدرت مادی. ما نباید از آنان باز پس بمانیم بلکه باید از همه طرقی که در اختیار ماست در مقابل دشمن پایداری ورزیم و شهری بزرگ و مقتدر برای اخلافمان به ارث بنهیم.

پریکلس چنین گفت. آنتیان پیشنهاد او را بهترین پیشنهادها تلقی کردند و موافق آن

۱۴۵

۱. در اسپارت رسم چنین بود که گاه به گاه همه بیگانگانی را که در آن شهر سکونت اختیار کرده بودند، از شهر بیرون کنند. — م.

رای دادند و پاسخشان به اسپارت چه در مسئله اصلی و چه در موضوعات فرعی همان بود که او توصیه کرده بود: گفتند به تهدید و فرمان گردن نمی‌نهم ولی آماده‌ایم مطابق قرارداد به‌عنوان دو حریف برابر، حل و فصل همه شکایات را به‌داوری ارجاع کنیم. نمایندگان اسپارت به‌شهر خود بازگشتند و دیگر هیچ نماینده‌ای از آنجا نیامد.

شکایات و اختلافات طرفین از هنگام رویدادهای اپیدامنوس و کرکورا از این قرار بود. ۱۴۶
ولی میان دو طرف هنوز گفت و گو ادامه داشت و کسانی بی‌آنکه عنوان «منادی اعلام جنگ» داشته‌باشند، ولی با سوء ظن شدید، میان دو شهر رفت و آمد می‌کردند، و به‌هر حال قرارداد شکسته‌شده و راه برای جنگ علنی باز شده‌بود.

نخستین سال جنگ (۴۳۱ ق.م.)

اکنون تاریخ جنگ به معنی واقعی میان آتن و متحدانش از یک سو و پلوپونزیان و متحدانشان از سوی دیگر آغاز می‌شود. دیگر ارتباطی جز از طریق منادیان اعلام جنگ میان دو طرف وجود نداشت و جنگ همین که آغاز شد بی‌وقفه ادامه یافت. من جریان رویدادها را به ترتیب وقوعشان در هر تابستان و هر زمستان ثبت کرده‌ام.^۱

تابستان

حمله به پلاتایا

قرارداد صلح سی‌ساله که پس از تصرف اوبویا میان آتن و اسپارت بسته شد چهارده سال دوام یافت. در سال پانزدهم، که کروسیس^۲ چهل و هشتمین سال کهانت خود را در آرگوس می‌گذراند، و در آتن دو ماه به پایان مأموریت پوتودوروس^۳ به عنوان آرخون باقی مانده بود، و شش ماه از نبرد پوتیدایا گذشته بود، در آغاز بهار تقریباً سیصد تن از شهر تب به فرماندهی پوتانگلوس^۴ پسر فولیدس^۵ و دیمپوروس^۶ پسر اونه‌توریدس^۷ اول شب که مردم تازه خوابیده بودند به شهر پلاتایا^۸ واقع در بویوتی که از متحدان آتن بود هجوم بردند. اینان را ناوکلیدس^۹ و دوستانش، که می‌خواستند قدرت را در شهر پلاتایا بدست گیرند و مخالفان سیاسی خود را از میان بردارند و پلاتایا را زیردست شهر تب کنند و بدین منظور از قبل نقشه را

۱. یونانیان مبدأ تاریخ ثابتی نداشتند و مثلاً در آتن می‌نوشتند فلان واقعه در زمان مأموریت فلان شخص به عنوان آرخون روی داد؛ در شهر آرگوس می‌نوشتند در دومین سال کهانت فلان زن، و مانند اینها. تروکودیس، چنانکه اندکی بعد خواهیم گفت این روش را نمی‌پسندد و جریان رویدادها را به ترتیب وقوعشان در تابستان و زمستان هر سال ثبت می‌کند. — م.

2. Kysis

3. Pythodoros

4. Pythangelos

5. Phyleides

6. Diemporos

7. Onetorides

8. Plataea

9. Naukleides

با موافقت اوروماخوس^۱ پسر لئونتیادس^۲ یکی از مقتدرترین مردان شهر تب کشیده بودند، به شهر خوانده و دروازه را به روی ایشان گشوده بودند. مردمان شهر تب که می دیدند جنگ در شرف وقوع است بر آن شده بودند که پیش از آغاز جنگ بر شهر پلاتایا که همیشه دشمنشان بود مسلط شوند و از قبل نقشه را چنان آماده ساخته بودند که توانستند بی آنکه کسی آگاه شود وارد شهر گردند.

مهاجمان به میدان شهر پلاتایا رفتند و به جای اینکه به توصیه دوستان خود گوش دهند و نخست خانه های دشمنان را بگیرند، توسط منادیی اعلام کردند که همه کسانی که مایلند به پیروی از سنت پدرانشان وارد اتحادیه بویوتی شوند سلاحهای خود را بدست گیرند و در میدان شهر به ایشان پیوندند؛ و معتقد بودند که اگر از این راه صلح آمیز وارد شوند مردمان شهر از ایشان جانبداری خواهند کرد.

مردم پلاتایا که بدین سان به طور ناگهانی از حضور سربازان شهر تب آگاه شدند سخت به وحشت افتادند و چون در تاریکی شب نمی توانستند ببینند که چه خبر است تعداد مهاجمان را بیش از عده واقعی پنداشتند، و از آنجا که مهاجمان با کسی بزور و عنف رفتار نکرده بودند پیشنهاد فرماندهان تب را پذیرفتند. ولی در اثنای گفت و گو دانستند که مهاجمان عده ای معدودند و باسانی می توان مقهورشان ساخت. پس تصمیم به دفاع گرفتند - چون توده مردم پلاتایا موافق جدایی از آتن نبودند - و برای اینکه به منظور گردهمایی از کوچه ها عبور نکنند سوء ظن دشمن را برنیزگیزند دیوارهای میان خانه های خود را سوراخ کردند. پس از آنکه گردآمدند، ازابه های بی اسب را جمع کردند و با آنها سنگری ساختند و چون همه چیز آماده شد پیش از طلوع صبح که هوا هنوز تاریک بود به مهاجمان حمله بردند و نبرد تن به تن آغاز شد.

چون مهاجمان دیدند که در دام افتاده اند شروع به دفاع از خود کردند و دو یا سه بار حملات مردم پلاتایا را دفع کردند ولی چون مردم پلاتایا با نعره و هیاهو به حملات خود ادامه دادند و زنان و کودکان و بندگان نیز از خانه ها فریاد برآوردند و سنگ و آجر به مهاجمان انداختند و بارانی شدید نیز باریدن گرفت، مهاجمان وحشت زده پای به گریز نهادند و چون راههای بیرون شدن از شهر را نمی شناختند و یگانه دروازه گشاده شهر هم که از آن وارد شده بودند در این بین بسته شده بود، جمعی از ایشان به دست مردم پلاتایا کشته شدند و از بقیه چند تنی خود را به بالای باروی شهر رسانند و به آن سوی بارو جستند و کشته شدند و چند تنی هم قفل یکی از دروازه ها را با تیری که از زنی گرفتند، شکستند و بیرون دویدند، و گروهی وارد ساختمان بزرگی شدند که به باروی شهر تعلق داشت و در ورودی ساختمان را دروازه پنداشتند و خواستند با عبور از آن جان خود را برهانند و مردم پلاتایا چون دیدند که این گروه

به پای خود در دام افتاده است خواستند ساختمان را آتش بزنند و همه را زنده بسوزانند ولی سرانجام این گروه و عده‌ای دیگر از مهاجمان که هنوز در کوچه‌ها پراکنده بودند با مردم پلاتایا توافق کردند که بی هیچ قید و شرطی تسلیم شوند و سلاحهای خود را نیز تسلیم کنند.

گروهی دیگر از مردمان شهر تب شبانه به سوی پلاتایا براه افتاده بودند تا اگر مهاجمانی که وارد شهر شده بودند نتوانند کاری از پیش ببرند، به یاری آنان بشتابند؛ و چون در راه شنیدند که در پلاتایا چه اتفاق افتاده است بهشتایی بیشتر روانه شدند. فاصله دو شهر سه ساعت راه است و باران شبانه ایشان را از تندرختن بازمی داشت و رود آسوپوس^۱ هم به سبب باران طغیان کرده بود و گذشتن از آن بدشواری ممکن بود. در نتیجه هنگامی رسیدند که جمعی از مهاجمان بقتل رسیده و جمعی دیگر زندانی شده بودند.

مردمان تب چون چنین دیدند بدین فکر افتادند که این گروه از مردم پلاتایا را که در بیرون شهر بودند اسیر کنند تا بتوانند آنان را با همشهریان خود که در پلاتایا زندانی بودند مبادله کنند، و هنگامی که مشغول شور در این باره بودند مردم پلاتایا قصد ایشان را دریافتند و زود به آنان پیغام فرستادند که اگر در صدد اسیر کردن همشهریان ایشان برآیند همه زندانیان را خواهند کشت ولی اگر بازگردند همه مردانی را که در اسارت خود دارند به آنان بازپس خواهند داد.

مردمان تب درباره این واقعه چنین می‌گویند و اضافه می‌کنند که اهل شهر پلاتایا سوگند خورده بودند که بر این سخن پابرجا بمانند. ولی اهل پلاتایا این سخن را قبول ندارند و می‌گویند پیشنهادشان این نبود که اسیران را همان دم برگردانند بلکه پیغامشان چنین بوده است که اگر میان طرفین توافق بعمل آید و قراردادی بسته شود زندانیان را آزاد خواهند کرد؛ و سوگندی هم در میان نبوده است. حقیقت هر چه باشد مردمان تب بی‌فاصله به شهر خود بازگشتند بی آنکه به کسی صدمه‌ای زده باشند و اهالی پلاتایا همه دارایی خود را که در بیرون از شهر قرار داشت به شهر آوردند و همه اسیران را کشتند. کشته شدگان صد و هشتاد تن بودند و اروماخوس نیز که خائن پلاتایا با او همدست شده بودند در میان آنان بود.

پس از این واقعه اهالی پلاتایا نماینده‌ای به آتن فرستادند و پیغام دادند که آماده‌اند نعلهای کشتگان را به شهر تب تسلیم کنند؛ و آنگاه شهر را به نحوی که خود صلاح می‌دیدند مستحکم ساختند. آتنیان از ماجرای پلاتایا خبر یافته و بی‌فاصله همه بویوتیانی را که در اتیکه سکونت داشتند دستگیر کرده و به اهالی پلاتایا پیغام داده بودند که اسیران را نکشند تا دستور از آتن برسد. ولی دیر شده بود و آتنیان نمی‌دانستند که اسیران کشته شده‌اند. مآل این قرار بود که نخستین نماینده پلاتایا بی‌فاصله پس از ورود مهاجمان تب به آن شهر، به آتن رفته بود و

نمایندهٔ دوم بی‌فاصله پس از تسلیم‌شدن مهاجمان. وقتی که نمایندهٔ دوم پیغام آتن را به پلاتایا آورد اسیران کشته شده بودند. از آن پس سپاهیان آتن رهسپار پلاتایا شدند و غله و مواد غذایی به آن شهر بردند و نگهبانانی بر شهر برگماشتند و زنان و کودکان و مردانی را که قادر به جنگ نبودند از شهر بیرون بردند.

پس از واقعهٔ پلاتایا پیدا بود که قرارداد صلح آتن و اسپارت شکسته شده است. آتنیان آمادهٔ جنگ شدند و اسپارت و متحدانش نیز خود را برای جنگ آماده ساختند و سفیرانی به نزد شاه ایران و دیگر کشورهای بیگانه، که امید یاری از آنان داشتند، فرستادند و با شهرهای یونانی که هنوز وارد هیچ اتحادیه‌ای نبودند پیمان اتحاد بستند. اسپارتيان ناوگان خود را برای جنگ کافی نمی‌دیدند و از این رو به شهرهای ایتالیا و سیسیل که دوستدار ایشان بودند کشتی سفارش دادند و قرار شد هر شهر به نسبت وسعتش تعدادی کشتی مهیا کند تا جمعاً پانصد کشتی فراهم آید. علاوه بر این، اسپارتيان از آن شهرها مقداری پول هم مطالبه کردند و به آنها توصیه نمودند که تا آماده‌شدن همهٔ تجهیزات بی‌طرف بمانند و اگر کشتی آتنی بخواهد در بندرهای آنها لنگر بیندازد مانعش نشوند. آتنیان نیز ارتباط خود را با متحدان استوارتر ساختند و مخصوصاً نمایندگانی به شهرهای کرکورا و کفالنیا و آکارنایا و زاکونتوس^۱، که در مجاورت پلوپونز قرار دارند، فرستادند تا معلوم کنند که آیا اتحادشان با آتن شایان اعتماد است یا نه، زیرا غرض آتنیان این بود که از همهٔ جوانب به پلوپونز حمله‌ور شوند.

طرفین به نقشه‌های ساده و کوچک قناعت نمی‌کردند بلکه هر چه داشتند برای جنگ در طبق اخلاص نهاده بودند، و این امری طبیعی بود زیرا که در آغاز جنگ همیشه شور و حرارت از حد می‌گذرد، و در آن زمان در آتن و پلوپونز جوانان بسیاری بودند که جنگ را نمی‌شناختند و با شوق و شتاب چشم به راه جنگ داشتند تا روانهٔ میدان نبرد شوند. تمامی یونان منتظر بود تا برخورد این دو شهر بزرگ را تماشا کند. در همه جا صحبت از سخنان خدایان بود، و سرایندگان دوره‌گرد در همهٔ شهرها پیشگوئیهای گوناگون را به آواز رسا می‌خواندند. اندکی پیش زمین‌لرزه‌ای هم در دلوس اتفاق افتاده بود حال آنکه یونانیان بیادداشتند که تا آن زمان چنین حادثه‌ای در آن شهر روی داده باشد. می‌گفتند این حادثه علامت واقعه‌ای است که در پیش است، و هر کس این سخن را می‌شنید براستی باور می‌کرد؛ و هر حادثه دیگری هم که از این نوع روی می‌داد با دقت تمام مورد بحث و مذاقه قرار می‌گرفت.

بیشتر یونانیان در ته دل از اسپارت جانبداری می‌کردند مخصوصاً چون اسپارتيان اعلام کرده بودند که هدفشان آزادسازی یونان است. دولتها و افراد، چه با عمل و چه با سخن، با شور و

اشتیاق به حمایت از اسپارت برخاسته بودند و هر کس در این پندار بود که اگر او به تن خویش در این رویداد مداخله نکند جریان امور مختل خواهدگردید. همه بر آتن کینه می‌ورزیدند، بعضی از این جهت که آرزو می‌کردند از زیر نظارت آتن بدرآیند و بعضی دیگر از ترس اینکه در زیر نظارت آتن درآیند.

- ۹ آمادگیها و اندیشه‌ها و آراء در آغاز جنگ بدین گونه بود. هر یک از دو شهر متحدانی داشت. همه شهرهای پلوپونزی واقع در باریکه، به‌استثنای آرگوس و آخایا، با اسپارت متحد بودند (این دو شهر با هر دو طرف دوست بودند، پلنه^۱ یگانه شهر آخایی بود که از آغاز جنگ به‌اسپارت ملحق شد و بعدها سایر شهرهای آخایی نیز به آن تاسی جستند). در بیرون از پلوپونز شهرهای مگارا و بویوتی و لوکریس و فوکیس و امپراکیا و لوکاس و آناکتوریون با اسپارت پیوستگی داشتند. شهرهای کورینت و مگارا و سیکیون و پلنه و الیس و امپراکیا و لوکاس کشتی در اختیار اسپارت نهادند، بویوتی و فوکیس و لوکریس سوارانظام، و شهرهای دیگر پیاده‌نظام.

هم‌پیمانان آتن عبارت بودند از خیوس و لسبوس و پلاتایا و مسنیاییهای ساکن ناوپاکتوس، و بیشتر شهرهای آکارنانیایی، و کرکورا و زاکونتوس، و علاوه بر این شهرهای کاریایی واقع در ساحل کاریا، و شهرهای ایونیایی واقع در آن نزدیکی، و ایونیا و هلسپونت و تراکیاییان و جزایر واقع میان پلوپونز و کرت در سمت شرقی، به‌استثنای ملوس و ترا^۲. شهرهای خیوس و لسبوس و کرکورا کشتی در اختیار آتن نهادند و شهرهای دیگر سرباز پیاده و پول.

نخستین حمله بر اتیکه

- ۱۰ بی‌فاصله پس از واقعه پلاتایا، اسپارت به متحدان خود در پلوپونز و شهرهای بیرون از پلوپونز پیغام داد که سرباز و آذوقه کافی برای حمله به اتیکه آماده کنند. بر اثر این پیغام همه شهرها با دو ثلث تمامی نیروی خود در باریکه کورینت گردآمدند. پس از آنکه همه حاضر شدند آرخیداموس شاه اسپارت که رهبری لشکرکشی را به عهده داشت سرداران و مردان بانفوذ همه شهرها را به شوری فراخواند و چنین گفت:

- ۱۱ «پلوپونزیان و متحدان، پدران ما در جنگهای بسیاری چه در پلوپونز و چه در بیرون از پلوپونز شرکت کرده‌اند و افراد مستتر سپاه ما در جنگ بی‌تجربه نیستند. ولی امروز همچنانکه عده ما زیاده‌تر و نیروی جنگی ما قویتر از روزگاران گذشته است شهری هم که به جنگ آن می‌رویم از لحاظ مردان و تجهیزات در منتهای قدرت خود قرار دارد. ما نه حق داریم از پدران

خود عقب بمانیم و نه گامی بر خلاف شهرت و افتخار شهر خویش برداریم. تمامی یونان چشم به لشکرکشی ما دوخته است و همه یونانیان به سبب کینه‌ای که بر آتن دارند موفقیت ما را آرزو می‌کنند. از این رو گرچه ممکن است چنین بنماید که ما با همه نیروی خود به میدان جنگ می‌رویم و دشمن یارای ایستادگی در برابر ما را نخواهد داشت، با این همه نباید دمی از رعایت احتیاط خودداری کنیم. سردار سپاه هر شهر، و هر سربازی در هر جا که هست، باید هر لحظه آماده رویارویی با خطر باشد. در جنگ بسی چیزها را نمی‌توان پیش‌بینی کرد: بیشتر حمله‌ها بسرعت و به سائقه خشم بعمل می‌آیند و بارها اتفاق می‌افتد که گروهی کوچک از بیم جان، دشمنی انبوه و قویتر را که به اعتماد قدرت خود از رعایت احتیاط غفلت می‌ورزد، تباہ می‌سازد. البته باید در سرزمین دشمن با شهامت و اعتماد به نفس پیش رفت ولی بدون آمادگی کامل به هیچ عملی نباید دست‌یازید؛ تنها با رعایت این شرط می‌توان با اطمینان حمله کرد و در برابر حمله دشمن پایداری ورزید.

«شهری که بر آن می‌تازیم به هیچ روی بی‌دفاع نیست، تجهیزاتش به حد کمال است و با همه نیروی خویش به مقابله ما خواهد شتافت، و اگر امروز که هنوز به سرزمینش نرسیده‌ایم حرکتی نمی‌کند همین که ببیند به‌ویران ساختن کشتزارهایش دست گشوده‌ایم به دفاع برخواید. هر کسی همین که ببیند که در برابر چشمش به‌دارایی او تجاوز می‌کنند بخشم می‌آید و بی آنکه وقت را با تفکر تلف کند در حال خشم دست به عمل می‌زند. مخصوصاً از آتنیان جز این نباید انتظار داشت. آنان معتقدند که حق دارند بر دیگران حکومت کنند، و بیشتر به حمله بر دیگران و غارت دارایی ایشان عادت دارند تا به دیدن اینکه چنین رفتاری با خود آنان بشود. پس در چنین جنگی که کامیابی در آن بر شهرت و افتخار شهرتان خواهد افزود و شکست مایه شرم و سرافکندگی شما خواهد بود، از رهبران‌تان اطاعت کنید و هشیاری و انضباط را برتر از هر چیز بدانید و هر فرمانی را که به شما می‌دهند فوراً بجای آورید. بهترین و مطمئن‌ترین کامیابیها هنگامی دست می‌دهد که سپاهی انبوه با چنان انضباطی عمل کند که گویی یک تن تنهاست.»

آرخیداموس پس از این گفتار کوتاه حاضران را مرخص کرد و پیش از هر اقدام دیگر یک اسپارتی به نام ملاسیپوس^۱ پسر دیاکریتوس^۲ را به آتن فرستاد تا ببیند آیا آتنیان با شنیدن خبر آمادگی اسپارت به لشکرکشی، حاضر به مذاکره‌اند یا نه. آتنیان او را به شهر و مجلس خود راه‌دادند زیرا به توصیه پریکلس تصمیم گرفته بودند که اگر اسپارت به قصد لشکرکشی براه‌افتد دیگر سفیری از آنان نپذیرند، و به او گفتند که همان روز باید از مرز بیرون برود، و افزودند که اگر

اسپارت در آینده حرفی داشته باشد باید نخست سپاه را به شهر خود بازگرداند و آنگاه سفیری بفرستد. نگهبانانی هم همراه ملاسیپوس روانه کردند تا در راه با هیچ کس گفت و گو نکنند؛ و او هنگامی که به مرز رسید روی به نگهبانان کرد و گفت: «امروز آغاز مصیبتی بزرگ برای یونانیان است.»

چون سفیر اسپارت به لشکرگاه بازگشت آرخیداموس دریافت که آتنیان آمادهٔ مصالحه نیستند و از این رو لشکر را بحرکت آورد و به سوی اتیکه پیش رفت. مردم بویوتی گروهی از سربازان پیاده و سوار خود را به عنوان سهم خود در نیروی مشترک، در اختیار اسپارت نهاده بودند و با بقیهٔ قوای خویش به پلاتایا تاختند و کشتزارهای آنجا را ویران کردند.

هنگامی که سپاه پلویونز گردآمده و براه افتاده ولی هنوز به اتیکه نرسیده بود، پریکلس پسر کسانتیپوس، یکی از ده سردار آتنی، حدس زد که آرخیداموس که دوست او بود، به خاطر دوستی شخصی یا به خواهش اسپارتیان که مایل بودند او را بدنام سازند (همچنانکه پیشتر نیز برای دور کردن او از آتن خواسته بودند که آتنیان نفرین شدگان را از شهر بیرون کنند) ممکن است کشتزارهای او را از ویرانی مصون نگاه دارد. از این رو در مجلس ملی اعلام کرد که گرچه آرخیداموس با او دوستی دارد ولی این دوستی هرگز زبانی برای دولت آتن نداشته است و اکنون نیز اگر دشمن خانه ها و کشتزارهای او را ویران نسازد همهٔ آنها را در اختیار دولت خواهند نهاد تا این امر مایهٔ سوء ظن هیچ کس نشود. آنگاه به آتنیان همان روشی را توصیه کرد که پیشتر کرده بود: باید برای جنگ آماده شویم و همهٔ دارایی خود را که در بیرون شهر داریم به شهر بیاوریم و از شهر بیرون نرویم بلکه همه در شهر بمانیم و محافظتش کنیم، و نیروی دریاییمان را که مایهٔ قدرت ماست به بهترین وجه مجهز سازیم و با هشیاری تمام مراقب متحدانمان باشیم زیرا که اقتدار آتن ناشی از پولی است که متحدان به عنوان باج می پردازند، و کامیابی در جنگ بسته به تصمیم خردمندان و منابع مالی است.

آنگاه پریکلس برای اینکه به آتنیان قوت قلب دهد، به آنان یادآوری کرد که علاوه بر دیگر منابع درآمد، مبلغ متوسط باجی که متحدان هر سال به آتن می پردازند در حدود ششصد تالنت است، و افزون بر این در ارگ شهر مبلغ شش هزار تالنت سیم مسکوک وجود دارد. (این ذخیره پیشتر نه هزار و هفتصد تالنت بود ولی مقداری از آن هزینهٔ بنای دروازهٔ آکروپولیس و ساختمانهای دیگر و مبلغی هم صرف پوتیدایا شده بود) علاوه بر آنها، زر و سیم غیر مسکوک از هدایای افراد و دولت به پرستشگاهها، و اسباب و آلات مقدس که در دسته های مذهبی و جشنها و بازیها به معرض نمایش نهاده می شوند، و غنایمی که از ایرانیان گرفته شده اند، به مبلغ پانصد تالنت بالغ می گردد. افزون بر اینها مبالغی هنگفت در پرستشگاههای دیگر هست که می توان بکاربرد، و حتی اگر به سختی بیفتیم می توانیم طلای مجسمهٔ آتنه را مصرف کنیم. در

این مجسمه طلای ناب به ارزش چهل تالنت بکاررفته است و همه آن را می توان از مجسمه جدا کرد؛ ولی اگر مجبور شویم این طلا را مورد استفاده قرار دهیم باید پس از جنگ به همان مقدار و حتی بیشتر به جایش برگردانیم.

پریکلس با این سخنان آتنیان را از وضع مالی شهر مطمئن ساخت. آتن سیزده هزار سرباز سنگین اسلحه داشت و شانزده هزار تن دیگر در پادگانهای مختلف بودند. این گروه ها از پیرترین و جوانترین شهروندان و بیگانگان ساکن شهر تشکیل می یافتند و مأمور بودند که حملات دشمن را دفع کنند. دیوار بندر فالرون به طول چهار میل از کنار دریا تا باروی شهر ادامه می یافت، و از باروی گرد شهر تقریباً پنج میل آن تحت نظارت نگهبانان قرار داشت ولی بخشی از آن (بخش میان دیوارهای دراز و دیوار فالرون) بی نگهبان بود. دیوارهای دراز از شهر تا بندر پیرئوس، چهار میل و نیم طول داشتند و بر بخش بیرونی آنها پادگانی نظارت می کرد. علاوه بر آن استحکاماتی به طول هفت میل و نیم، بنادر پیرئوس و مونوخیا^۱ را احاطه کرده بودند و نصف آنها تحت مراقبت نگهبانان بود. هزار و دویست تیرانداز سوار و هزار و ششصد تیرانداز پیاده و سیصد پاروزن نیز آماده خدمت بودند. هنگامی که آتن انتظار حمله اسپارت را داشت و جنگ در شرف آغاز شدن بود، پریکلس نیروی جنگی آتن را چنین تخمین زد و این تخمینی محتاطانه بود. علاوه بر این پریکلس دلایل دیگری هم ذکر کرد بر اینکه آتن در جنگ پیروز خواهد شد.

آتنیان توصیه های پریکلس را پذیرفتند و زنان و کودکان و اثانی را که در بیرون شهر داشتند به شهر آوردند و حتی چوبهایی را که در ساختمان خانه های روستاها بکاررفته بود کردند و جدا کردند و گاوان و گوسفندان را به اوبویا و جزایر فرستادند. ولی چون بیشتر مردمان به زندگی در روستاها عادت کرده بودند انتقال به شهر برای ایشان دشوار بود.

ساکنان دشت اتیکه از روزگاران قدیم و حتی در دوره سلطنت ککروپس^۲ و نخستین شاهان تا زمان تزهئوس^۳، در شهرهای کوچک مستقل بسر می بردند و هر شهر مجلس شورا و حکومت خاص خود را داشت، و تنها در هنگام خطر گرد هم می آمدند و با شاه آتن مشورت می کردند، و حتی گاهی بعضی از این شهرها با آتن می جنگیدند. مثلاً شهر الوسیس در زمان حکومت اوموپلیس^۴ با ارختئوس^۵ شاه آتن جنگیده بود. تزهئوس هنگامی که به سلطنت رسید نشان داد که علاوه بر خردمندی از قدرتی وسیع بهره ور است. سازمانی نو به کشور داد و مهمترین اقدامش این بود که مجالس شورا و حکومت های شهرهای کوچک را از میان برداشت و در شهر آتن مجلس شورایی واحد و حکومتی واحد برقرار کرد. افراد مانند گذشته در اداره امور

1. Munychia

2. Kekrops قدیمی ترین شاه آتن. — م.

3. Theseus

4. Eumopolis

5. Erechtheus

شخصی خود آزاد بودند ولی تزهئوس زندگی سیاسی همه را در مرکزی واحد متمرکز ساخت و همه شهروندان آتن شدند و بدین سان تزهئوس شهری بزرگ برای اخلاف خود به ارث گذاشت. از آن زمان تا امروز آتنیان هر سال اتحاد اتیکه را به هزینه دولت جشن می گیرند. پیش از آن، شهر آتن فقط از آکروپلیس امروزی و حاشیه جنوبی آن تشکیل می یافت.

دلیل این سخن این است که در آکروپلیس هم پرستشگاه آتنه وجود دارد و هم پرستشگاههای خدایان دیگر، و بیشتر پرستشگاههای بیرون از آکروپلیس نیز در این بخش شهر قرار دارند، مانند پرستشگاه زئوس المپی، آپولون پوتی، الهه زمین، و «دیونوسوس مردابها»: که جشن دیونوسوس باستانی را در دوازدهم ماه آنتستریون^۱ امروز هم اینویاییانی که از آتن به آنجا رفته اند برای بزرگداشت او برپا می کنند. پرستشگاههای قدیم دیگر نیز در همان بخش شهر واقعند. در آنجا چشمه ای هم جاری است که پس از آنکه حکمرانان مستبد اطرافش را منظم ساختند امروز «نه چشمه» نامیده می شود ولی پیشتر که آب مستقیماً از زمین بیرون می آمد کالیرهو^۲ یا «آب زیبا» نام داشته است. در آن زمان مردمان آب این چشمه را که در همسایگی شان جاری بود برای هر منظوری بکار می بردند و استفاده مردمان امروز برای خوشی یعنی پیش از عروسی یا در تشریفات دینی از بقایای آن رسم قدیم است. آتنیان چون در آن روزگاران در آکروپلیس زندگی می کردند امروز هم آن را «شهر» (پلیس) می نامند.

چون مردم اتیکه، چنانکه گفتم، به زندگی در جوامع مستقل کوچک عادت داشتند و پس از اتحاد اتیکه نیز این عادت را حفظ کرده بودند و بیشترشان از روزگاران قدیم تا کنون در روستا زاده شده و بارآمده بودند، از انتقال دادن تمامی دارایی و اثاث خانه خود به شهر خرسند نبودند مخصوصاً از این جهت که بتازگی پس از جنگ ایران به زندگی خود سروسامانی بخشیده بودند. وقتی که به آتن آمدند عده اندکی خانه شخصی داشتند و عده ای دیگر در خانه های دوستان و خویشان خود منزل گزیدند ولی بیشترشان در نقاط غیرمسکون شهر و پرستشگاههای خدایان و پهلوانان - به استثنای آکروپلیس - و پرستشگاه دمتر^۳ و جاهایی که سکونت در آنها پیشتر ممنوع بود اقامت اختیار کردند. در پایین آکروپلیس زمینی هست که پلارگیگون^۴ نامیده می شود. این زمین نفرین شده بود و هیچ کس نمی بایست در آن ساکن شود و مصرعی هم از گفتار اراکل وجود داشت که سکونت در آن زمین را ممنوع می ساخت. آن مصرع چنین بود: «برای آتنیان بهتر آن است که پلارگیگون را خالی رها کنند، با این همه به علت فشار رویدادها در این زمین خانه هایی ساخته شد. به عقیده من سخن اراکل به معنایی بر خلاف معنایی که مردمان انتظار داشتند، درست درآمد. به علت سکونت مردمان در این زمین نبود که آتن دچار مصیبت شد بلکه جنگ مردمان را مجبور کرد که در آنجا مسکن گزینند. در سخن

1. Anthesterion

2. Kallirhoe

3. Demeter

4. Pelargikon

اراکل اشاره‌ای به جنگ وجود نداشت ولی در ضمن آن پیش‌بینی شده بود که سکونت مردم در این زمین در زمانی خواهد بود که آتن دچار دشواری شود. گروهی از مردم هم در برجهای بارو، در هر جایی که می‌توانستند یافت، ساکن شدند زیرا که در شهر جای کافی برای همه وجود نداشت، و بعدها بخشهایی از دیوارهای دراز و اراضی بندر پیرئوس را میان خود تقسیم کردند و در آنها برای خود مسکن ساختند.

آتنیان مشغول فراهم آوردن وسایل جنگ بودند، با متحدان خود شور می‌کردند و یکصد کشتی را مجهز می‌ساختند تا به سوی پلوپونز براه افتند. آتن آماده جنگ می‌شد.

در حالی که آتنیان آماده جنگ می‌شدند سپاه پلوپونز به پیشرفت ادامه داد تا به شهر اونیو^۱ رسید. پلوپونزیان در برابر این شهر لشکرگاه ساختند و بر آن شدند که از آنجا وارد اتیکه شوند. اونیو که در مرز میان اتیکه و بویوتی واقع است دارای بارو بود و آتنیان آن را نیک مستحکم ساخته بودند تا در صورت بروز جنگ، از آنجا به دفاع از مرزهای سرزمین خود بپردازند. پلوپونزیان شهر را محاصره کردند ولی زمانی دراز کاری از پیش نرفت و مردمان بدین جهت در خفا زبان به نکوهش آرخیداموس گشودند. در اثنای آمادگی به جنگ نیز مردم پلوپونز احساس کرده بودند که او فرمانده ضعیفی است و آتن را به چشم دوستی می‌نگرد و دلیلی که بر این امر داشتند این بود که آرخیداموس بارها به آنان هشدار داده بود که در شروع به جنگ شتاب نکنند. چون پس از آماده شدن تجهیزات نیز آرخیداموس با توقف بی‌فایده در باریکه کورینت وقت گذرانده و سپاه را بکندی پیش برده بود سوء ظن مردم به او شدت یافته بود. معطلی سپاه در محاصره اونیو بدتر از همه می‌نمود زیرا که در این بین آتنیان همه دارایی خود را از بیرون شهر به شهر منتقل ساخته بودند و پلوپونزیان می‌اندیشیدند که اگر آرخیداموس سپاه را معطل نگذاشته بود می‌توانستند بسرعت پیش بروند و همه اموالی را که در بیرون از دیوار شهر بودند غارت کنند. می‌گویند آرخیداموس بدین جهت تعلل می‌کرد که انتظار داشت آتنیان برای مصون داشتن شهر و کشور خود از ویرانی، به خود آیند و تا دیر نشده است تن به مصالحه دهند. سرانجام چون پلوپونزیان با وجود کوششهای متوالی نتوانستند وارد شهر اونیو شوند و آتنیان نیز پیغام سازشی نفرستادند، سپاه پلوپونز براه افتاد و به اتیکه حمله ور شد. این حمله هشتاد روز پس از واقعه پلاتایا، در وسط تابستان که غله رسیده و آماده درو بود، تحت رهبری آرخیداموس شاه اسپارت روی داد. مهاجمان در جوار شهر الوسیس لشکرگاه ساختند و کشتزارهای اطراف الوسیس و دشت تریا را ویران کردند و در نقطه‌ای به نام ریتی^۲ دسته‌ای از سوارنظام آتنی را مغلوب ساختند. سپس از سمت چپ کوه آیگالتوس^۳ و منطقه کروپیا^۴ گذشتند و وارد منطقه آخارنای^۵ شدند که بزرگترین منطقه اتیکه است. در اینجا دوباره متوقف

1. Oenoe

2. Rheiti

3. Aigaleos

4. Kropia

5. Acharnai

گردیدند و تمامی منطقه را ویران کردند.

می‌گویند علت اینکه آرخیداموس با سپاهش در آخارنای ماند و به‌سوی دشت پیش رفت این بود که انتظار داشت آتنیان با آن همه تجهیزات و جوانان آماده به‌جنگ خرابی کشور را تحمل نکنند و به‌قصد نبرد از شهر بیرون آیند؛ و چون برای دفاع از الوسیس و دشت تریا حرکتی نکرده بودند می‌خواست ببیند آیا اگر در آخارنای لشکرگاه بسازد به‌مقابله با او برخواند خاست یا نه. آخارنای در نظر او محل مناسبی برای لشکرگاه بود و او می‌اندیشید که مردم شهر آخارنای که دارای سه‌هزار سرباز سنگین‌اسلحه بودند با دیدن ویرانی کشتزارهای خود ساکت نخواهند نشست بلکه دیگران را نیز وادار خواهند کرد که همه با هم به‌میدان جنگ روند، ولی اگر چنین نکنند او باسانی خواهد توانست سپاه خود را به‌دشت سرازیر کند و روستاها و کشتزارها را ویران سازد و تا دیوارهای شهر آخارنای پیش برود، و در آن صورت آخارناییان که همه دارایی خود را از دست داده‌اند آماده نخواهند شد برای دارایی دیگران جان خود را بخطراندازند و در نتیجه در میان مردم آتیکه اختلاف خواهد افتاد و اتحادشان متزلزل خواهد شد. نقشه آرخیداموس و علت توقفش در منطقه آخارنای چنین بود.

آتنیان تا زمانی که سپاه دشمن در جوار شهر الوسیس و دشت تریا متوقف بود امید داشتند که دشمن به‌آتن نزدیک نخواهد شد، و بیادمی آوردند که پلئیس‌توتاناکس شاه اسپارت پسر پاوسانیاس چهارده سال پیش با سپاه پلوپونز به‌آتیکه حمله‌ور شده ولی پس از رسیدن به‌الوسیس و دشت تریا به‌شهر خود بازگشته بود (در حقیقت بازگشت او سبب شده بود که از اسپارت تبعیدش کنند زیرا می‌گفتند از آتنیان رشوه گرفته و بازگشته است). ولی چون دیدند که سپاه پلوپونز به‌آخارنای، هفت میلی آتن، رسیده است دیگر تردیدی در قصد اسپارت برایشان باقی نماند. کشتزارهایشان در برابر چشمشان ویران می‌شد و این واقعه‌ای بود که جوانان شهر تا آن زمان مشابهِش را ندیده بودند و سالخورده‌گان هم تنها در زمان جنگ با ایران ناظر آن بوده‌اند. از این رو سخت بخشم آمده بودند و مخصوصاً جوانان به‌دولت فشار می‌آوردند که اجازه دهد تا از شهر بیرون شوند و دشمن را از کشور خود برانند. مردمان شهر به‌دو گروه تقسیم شده بودند: گروهی هوادار بیرون رفتن از شهر و حمله به‌سپاه دشمن بودند و گروه دیگر مخالف آن، و میان این دو گروه بحث و مجادله دائم برقرار بود و شهر پر از پیشگویانی شده بود که پیشگوییهای گوناگون می‌کردند. آخارناییان ادعا می‌کردند که شهرشان بخش مهمی از دولت‌شهر آتن است و از دولت می‌خواستند که بیش از این در برابر ویرانی کشتزارهایشان سکوت روا ندارد. به‌هر حال اهالی شهر سخت برانگیخته بودند، همه توصیه‌های پریکلز از یادها رفته بود و همه گناهها را به‌گردن پریکلز می‌نهادند و می‌گفتند مگر او سردار سپاه آتن نیست؟ پس چرا سپاه را به‌مقابله دشمن نمی‌برد؟

- ۲۲ پریکلس به نقشه خود اعتماد کامل داشت و چون دید که مردمان عنان خود را به دست خشم سپرده‌اند مجلس شورای شهر را دعوت به تشکیل جلسه نکرد تا مبادا مردم از سر خشم تصمیمی نادرست اتخاذ کنند؛ و در عین حال شهر را روز به روز مستحکمتر ساخت و تمام هم خود را صرف حفظ آرامش کرد. ولی در عین حال هر روز گروهی سوار می‌فرستاد تا نگذارند دسته‌های سوار دشمن به کشتزارهای حومه شهر تجاوز کنند، و حتی نبردی کوچک هم در فروگیا^۱ میان سواران آتنی و تسالی از یک سو و سواران بویوتی از سوی دیگر روی داد و سواران آتن و تسالی در شرف پیروزی بودند ولی دسته‌ای از سربازان سنگین اسلحه به یاری بویوتیان رسید و آتنیان و تسالیان چند تن کشته دادند و بی آنکه آتش بس اعلام شود عقب‌نشینی کردند ولی در همان روز اجساد کشتگان را از میدان نبرد بدر بردند. روز بعد پلوپونزیان علامت پیروزی برافراشتند. سپاهیان تسالی به‌موجب قراردادی قدیم به یاری آتنیان آمده بودند و عبارت بودند از سوارانی از لاریسا^۲ و فارسالوس^۳ و پیراسوس^۴ و کرانون^۵ و گورتون^۶ و فرای^۷ و فرماندهانشان پولومدس^۸ و آریستونوس^۹ و منون^{۱۰} و دیگران بودند.
- ۲۳ چون آتنیان برای جنگ از شهر بیرون نیامدند پلوپونزیان لشکرگاه خود را در آخرنای ترک کردند و روستاها و کشتزارهای میان کوه پارس^{۱۱} و کوه بریلوس^{۱۲} را ویران کردند.

در زمانی که پلوپونزیان هنوز در اتیکه بودند، آتنیان ناوگانی متشکل از صد کشتی مجهز با هزار سرباز سنگین اسلحه و چهارصد تیرانداز به فرماندهی کارکینوس^{۱۳} پسر کسنوتیموس^{۱۴} و پروتئاس پسر اپیکلس و سقراط پسر آنتیگنس^{۱۵} روانه پلوپونز ساختند. پلوپونزیان تا وقتی که آذوقه‌شان کفایت می‌کرد در اتیکه ماندند و از راه بویوتی - نه از راهی که آمده بودند - بازگشتند و در سر راه کشتزارهای اوروپوس^{۱۶} را که سرزمین گرای^{۱۷} نام دارد ویران کردند. این کشتزارها را مردمان اوروپوس که رعایای آتن بودند آباد ساخته بودند.

- ۲۴ پس از بازگشت پلوپونزیان، آتنیان مراکز نگهبانی چه در خشکی و چه در دریا دایر کردند و این مراکز را تا پایان جنگ نگاه داشتند. از وجوه موجود در آکروپولیس هزار تالنت جدا کردند و کنار نهادند و تصمیم گرفتند که هزینه جنگ را از محل بقیه پول تأمین کنند و قرار بر این نهادند که اگر کسی پیشنهاد کند که مبلغ هزار تالنت مذکور جز برای دفاع از شهر در صورتی که دشمن از راه دریا به آتن حمله‌ور گردد، خرج شود، یا چنین پیشنهادی را در مجلس شهر به رأی بگذارد، به کیفر مرگ رسانده شود. علاوه بر آن مبلغ، ناوگانی از صد کشتی

1. Phrygia	2. Larisa	3. Peirasos	4. Krannon	5. Gyrtton	6. Pherai
7. Polymedes	8. Aristonos	9. Menon	10. Parnes	11. Brilessus	
12. Karkinos	13. Xenotimos	14. Antigeneis	15. Oropos	16. Graean	

بزرگ ۱۴۴ پارویی و ناخدایان آنها را کنار گذاشتند تا اگر چنان حمله‌ای صورت گیرد، از شهر دفاع کنند.

در این بین ناوگان آتنی متشکل از صد کشتی که برای دورزدن پلوپونز براه‌افتاده بودند به‌همراه پنجاه کشتی دیگر که از شهر کرکورا و دیگر متحدان به‌آنان پیوسته بودند، به‌راه خود بر گرد پلوپونز ادامه می‌دادند. سرنشینان این کشتیها پس از ویران کردن نقاط مختلف سرانجام در متونه^۱ در سرزمین اسپارت پیاده شدند و به‌باروی ضعیف شهر حمله‌ور گردیدند. ولی براسیداس^۲ پسر تلیس^۳، افسر اسپارتی که بر حسب اتفاق در آن منطقه بود، با صد سرباز سنگین اسلحه به‌یاری شهر شتافت و چون دید که آتنیان در منطقه پراکنده‌اند و مشغول ساختن استحکاماتند، بر آنان تاخت و شهر متونه را آزاد کرد، و او نخستین کسی در این جنگ بود که به‌سبب عمل شهامت‌آمیزش در اسپارت به‌طور رسمی مورد ستایش قرار گرفت.

پس از این واقعه آتنیان به‌دورزدن پلوپونز ادامه دادند و در فیا^۴ در منطقه الیس پیاده شدند و دو روز به‌ویران کردن کشتزارها پرداختند و در نبردی سیصد تن از مردمان جلگه الیس را که به‌دفاع از مزارع خود پرداخته بودند شکست دادند. ولی در این هنگام طوفانی سخت برخاست و چون بندری در آنجا وجود نداشت بیشتر آتنیان به‌کشتیهای خود پناه بردند و پس از دورزدن تیه‌ای به‌نام «ماهی» به‌سوی بندر فیا رهسپار شدند، و مسنیاپیها و آتنیان دیگر که نتوانسته بودند به‌کشتیها پناهنده شوند پیاده در خشکی پیش رفتند و بندر فیا را به‌تصرف خود درآوردند. اندکی بعد کشتیها بدانجا رسیدند و آنان را سوار کردند و چون سپاه اصلی الیس برای مقابله با آنان فرارسیده بود بندر فیا را پشت سر نهادند و در طول ساحل به‌راه خود در دریا ادامه دادند و بر سر راه هر جا که به‌آبادی و کشتزاری رسیدند ویرانش کردند.

تقریباً در همین زمان آتنیان سی کشتی به‌فرماندهی کلئوپومپوس^۵ پسر کلینياس^۶ برای دفاع از ابویا روانه کردند. سرنشینان این کشتیها چند نقطه را در ساحل ویران ساختند و شهر ترونیون^۷ را متصرف شدند و گروگانهایی از آن شهر گرفتند و با خود بردند و در جوار شهر آلویه^۸ سپاه لوکروی را که به‌مقابله آنان شتافته بود درهم شکستند.

هم در این تابستان آتنیان مردمان جزیره اگینا را، از آن جهت که ایشان را مقصر اصلی جنگ می‌دانستند، با زنان و کودکانشان از اگینا بیرون کردند. اما علت اصلی این بود که می‌خواستند ساکنان این جزیره، که در جوار ساحل پلوپونز قرار دارد، مردمانی از خود آتن

1. Methone

2. Brasidas

3. Tellis

4. Pheia

5. Kleopompos

6. Kleinias

7. Thronion

8. Alope

باشند، و چیزی نگذشت که گروهی آتنی را برای سکونت بدانجا فرستادند. اسپارتیان، از روی دشمنی با آتنیان و هم از آن جهت که مردم اگینا به هنگام زمین لرزه و شورش دهقانان وابسته به زمین به یاری اسپارت شتافته بودند، تبعیدیان اگینا را در شهر تورنا^۱ سکونت دادند و زمینهایی هم برای کشت و زرع در اختیار ایشان نهادند. منطقه تورنا در مرز میان آرگوس و لاکونیا^۲ قرار دارد و تا ساحل دریا ادامه می‌یابد. بدین سان بخشی از مردم اگینا در آنجا سکونت گزیدند و بخشی دیگر در سراسر یونان پراکنده شدند.

۲۸ باز در همین تابستان در بعد از ظهری کسوف روی داد و این واقعه در غره ماه بود و چنین می‌نماید که کسوف تنها در چنین وقتی امکان‌پذیر است. گرفتگی خورشید به حدی بود که از خورشید تنها هلالی باقی‌ماند و ستاره‌ها در آسمان پدیدار شدند.

۲۹ هم در این تابستان آتنیان نومفودوروس^۳ پسر پوتئاس^۴ اهل شهر آبدرا^۵ را که خواهر خود را به سیتالکس^۶ شاه تراکیا به همسری داده بود و در او نفوذ فراوان داشت، با اینکه پیشتر دشمن آتن بشمار می‌رفت، به شهر خود دعوت کردند تا واسطه عقد پیمانی میان آتن و سیتالکس (پسر تهرس^۷) شود. (این تهرس پدر سیتالکس، که نخستین بار دولت پادشاهی اودروسه^۸ را در بخشی از تراکیا تأسیس کرد در حالی که بخشهای دیگر تراکیا هنوز مستقلند، هیچ ارتباطی با ترئوس^۹، شوهر پروکنه^{۱۰}، دختر پاندیون^{۱۱} آتنی ندارد و اصلاً هر دو در بخشی واحد از تراکیا ساکن نیستند. بلکه ترئوس در داولیا^{۱۲} که امروز فوکیس نام دارد سکونت داشت و در همین نقطه بود که آن زنان آن جنایت را نسبت به ایتوس^{۱۳} مرتکب شدند - و به همین جهت شاعران بلبل را پرنده داولیایی می‌خوانند - و احتمال قوی دارد که مقصود پاندیون از آن وصلت تأمین ارتباط متقابل با همسایه خود بود و چنین احتمالی قویتر است تا احتمال وصلت با شخصی ساکن اودروسه که چند روز با آتن فاصله دارد. تهرس، که نامش نیز با نام ترئوس فرق دارد، نخستین شاه مقتدر اودروسه بود و آتنیان می‌کوشیدند تا پسرش سیتالکس را به خود جلب کنند تا به یاری او پردیکاس شاه مقدونی، و شهرهای تراکیا را، با آتن متحد سازند.) نومفودوروس به آتن آمد و واسطه اتحاد سیتالکس با آتن شد و پسر خود سادوکوس^{۱۴} را

- | | | | | |
|-------------|------------|----------------|------------|-----------|
| 1. Thyrea | 2. Laconia | 3. Nymphodoros | 4. Pytheas | 5. Abdera |
| 6. Sitalkes | 7. Teres | | | |

۸. Odryae نومی ساکن منطقه تراکیا. - م.

- | | | | |
|-----------|------------|-------------|------------|
| 9. Tereus | 10. Prokne | 11. Pandion | 12. Daulia |
|-----------|------------|-------------|------------|

۱۳. Iys بنا به روایات اساطیری یونان پاندیون دختر خود پروکنه را به ترئوس شاه تراکیا به همسری داد و آن دو پسری به نام ایتوس بدنیا آوردند. ترئوس به خواهر همسرش - فیلومله Philomela تجاوز کرد و برای اینکه این راز فاش نشود زبان فیلومله را برید. ولی فیلومله این راز را به خواهر خود فاش ساخت و دو خواهر، ایتوس را کشتند و نمشی را به عنوان غلام به پیش ترئوس نهادند. ترئوس قصد کشتن آن دو خواهر را کرد و زنوس همه آن خانواده را به صورت پرندگان درآورد و فیلومله را به بلبل مبدل ساخت و از این رو شاعران بلبل را پرنده داولیایی نامیدند. - م.

14. Sadokus

شهروند آتن ساخت و به آتنیان وعده داد که به منازعات آتن و تراکیا پایان بخشد و سیتالکس را وادار کند که سپاهی از سربازان سوار و سبک اسلحه از تراکیا به آتن بفرستد. او اختلاف میان آتن و پردیکاس را نیز حل و فصل کرد و آتنیان را بر آن داشت که شهر ترمه^۱ را در مقدونیه به پردیکاس مسترد کنند، و بی فاصله پس از آن پردیکاس سپاهی به یاری آتنیانی فرستاد که تحت فرماندهی فورمیون مشغول جنگ با سپاه خالکیس بودند. بدین سان سیتالکس پسر تهرس، شاه تراکیا، و پردیکاس پسر الکساندر شاه مقدونیه با آتن متحد گردیدند.

۳۰ ناوگان آتنی متشکل از صد کشتی که هنوز در آبهای پلوپونز بودند شهر سولیون^۲ متعلق به کورینت را به تصرف خود درآوردند و شهر و همه زمینهای اطراف آن را در اختیار مردم آگارنایا قرار دادند و سپس اوارخوس^۳ جبار آستاکوس^۴ را از آن شهر راندند و شهر را در زمره متحدان خود درآوردند، و آنگاه رهسپار جزیره کفالنیا^۵ شدند و آنجا را بدون نبرد متصرف گردیدند و اندکی پس از آن همه کشتیها به آتن بازگشتند.

۳۱ در پاییز امسال تمامی سپاه آتن به همراه بیگانگان ساکن شهر تحت فرماندهی پریکلس به منطقه مگاریس^۶ حمله ور شدند، و اتفاقاً در این هنگام ناوگان متشکل از صد کشتی که از آبهای پلوپونز بازمی گشتند به آگینا رسیدند و چون خبر یافتند که سپاه آتن در جوار شهر مگارا است به آن ملحق گردیدند و این بی تردید بزرگترین سپاهی بود که تا آن زمان از آتن برای جنگ بیرون رفته بود. آتن در آن روزها در منتهای عظمت و قدرت خود قرار داشت و هنوز آسیبی از بیماری طاعون نیافته بود. این سپاه از دست کم ده هزار سرباز سنگین اسلحه از شهروندان آتن (علاوه بر سه هزار سرباز مقیم پوتیدایا) و سه هزار سرباز سنگین اسلحه از بیگانگان ساکن شهر و گروه انبوهی سربازان سبک اسلحه تشکیل می یافت. آتنیان پس از ویران ساختن بیشترین بخش مگاریس به شهر خود بازگشتند. در طی جنگ آتن و اسپارت آتنیان هر سال دسته های سوار یا همه سربازان پیاده خود را به مگاریس می فرستادند تا اینکه سرانجام شهر نیسیا را به تصرف خود درآوردند.

۳۲ در اواخر تابستان نیز آتنیان جزیره آتالانتا^۷، رو به روی ساحل لوکریس را که تا آن زمان غیرمسکون بود مستحکم ساختند تا غارتگران دریانورد نتوانند از اوپوس یا سایر نقاط لوکریس به اوپویا هجوم آورند.

۳۳ آتنیان همه این کارها را در تابستان پس از بازگشت مهاجمان پلوپونزی از اتیکه بانجام رساندند.

1. Therme

2. Sollion

3. Evarchos

4. Astakos

5. Kephallenia

6. Megaris

7. Atalanta

زمستان

چون زمستان فرارسید، اوارخوس آگارناییی که می‌خواست به آستاکوس بازگردد کورینتیان را بر آن داشت که با چهل کشتی و هزار و پانصد سرباز سنگین اسلحه آن شهر را بگیرند و دوباره زمام قدرت را به دست او بسپارند، و او خود نیز گروهی سرباز مزدور به خدمت گرفت. این سپاه (که تحت فرماندهی اویفامیداس^۱ پسر آریستونوموس^۲، و تیموکسنوس^۳ پسر تیموکراتس^۴، و اویماخوس^۵ پسر خروسیس^۶ قرار داشت) شهر آستاکوس را متصرف شد و اوارخوس را در مقام جباری قرارداد، و کوشید به آبادیهای دیگری هم در ساحل آگارنایا دست‌بیابد ولی موفق نشد و راه بازگشت را در پیش گرفت و در سر راه در کفالنیا در جوار کرانه^۷ پیاده شد. مردم کرانه حيله‌ای بکار زدند و به بهانه اینکه می‌خواهند قراردادی با سران سپاه ببندند بر آنان تاختند و شکستشان دادند و سپاهیان کورینت با زحمت توانستند دوباره سوار کشتیهای خود شوند و بازگردند.

به خاک سپردن اجساد شهیدان جنگ و خطابه پریکلس

هم در این زمستان آتنیان به پیروی از سنتی قدیم مراسم تدفین عمومی شهیدان جنگ را برپا کردند. این مراسم بدین گونه برگزار می‌شود: دو روز پیشتر اجساد شهیدان را می‌آورند و در چادرهایی که برای این منظور برپا کرده‌اند می‌نهند و هر کس برای خویشان شهید خود قربانیهایی می‌آورد. در روز تدفین تابوتهایی از چوب سرو بر ارايه‌ها می‌نهند و هر تابوت به قبیله‌ای تعلق دارد و حاوی نعش یکی از شهیدان آن قبیله است. تابوتی تهی هم می‌آورند به نام سربازانی که نعششان پیدا نشده است. وقتی که دسته براه می‌افتد هر کسی اعم از شهروند و بیگانه می‌تواند همراه آن حرکت کند و زنان نیز بر سر گور می‌آیند و ناله و شیون می‌کنند. جنازه‌ها را در گوری عمومی به خاک می‌سپارند در گورستانی که در بیرون شهر در نقطه‌ای بسیار زیبا و باصفا واقع است. همه شهیدان جنگ را در این گورستان دفن می‌کنند و فقط کشتگان جنگ ماراتن را برای شجاعت خارق‌العاده‌ای که از خود نشان داده بودند در همان میدان نبرد به خاک سپردند. پس از آنکه تابوتها را با خاک پوشاندند یکی از افراد سرشناس شهر که بدین منظور برگزیده شده است خطابه‌ای در ستایش شهیدان می‌خواند، و آنگاه مردم پراکنده می‌شوند.

مراسم به خاک سپردن کشتگان جنگ چنین است و در جریان جنگ هر چند گاه یک بار این مراسم برپا می‌شد.

1. Eupharnidas

2. Aristonymus

3. Timoxenos

4. Timokrates

5. Eumachos

6. Chrysis

7. Krane

در مراسم تدفین نخستین شهیدان جنگ پریکلس پسر کسانتیپوس را برای خواندن خطابه برگزیده بودند و چون وقت آن فرارسید پریکلس بر کرسی بلندی ایستاد تا صدایش به همه حاضران برسد، و چنین گفت:

۳۵ «بیشتر کسانی که در گذشته در این گونه مراسم سخن گفته‌اند، رسم خطابه‌خوانی در پایان مراسم به خاک سپردن شهیدان را ستوده و آن را نشانه بزرگداشت سربازانی دانسته‌اند که در میدان جنگ جان خویش را از دست داده‌اند. من چنین نمی‌اندیشم. این مردان ارزش خود را با عمل نشان داده‌اند و به عقیده من عملی که امروز در اینجا انجام گرفت، یعنی مراسم به خاک سپاری ایشان که از طرف دولت بجا آورده شد، برای بزرگداشت ایشان کافی است. اعتقاد ما به شجاعت و مردانگی اینان نباید از طریق خطابه خوب یا بدی که در اینجا خوانده می‌شود بزبان بیاید. آنجا که شنوندگان خطابه باسانی نتوانند حقیقت آنچه را گفته می‌شود باور کنند یافتن اندازه درست برای سخن آسان نیست. کسانی که از واقع امر آگاهند و این شهیدان را دوست دارند ممکن است بیندیشند که سخنان خطیب نتوانسته است حق ایشان را چنانکه باید ادا کند؛ و آنان که از واقع امر آگاه نیستند چون سخن از رفتار و اعمالی بشنوند که بیرون از قدرت و استعداد خود ایشان است شاید گمان برند که سخنگو در ستایش شهیدان به اغراق گراییده است. ستایش دیگران را شنونده تا آن حد می‌تواند بپذیرد که معتقد باشد خود او دست کم از عهده مقداری از آنچه می‌شنود برمی‌تواند آمد. همین که سخن از این حد بگذرد شنونده دچار حسد می‌گردد و نمی‌تواند آنچه را می‌شنود، باور کند. با همه این احوال این رسم را پدران ما برقرار کرده و پذیرفته‌اند و از این رو من به پیروی از سنت قدیم وظیفه دارم بگویم، تا آنجا که می‌توانم، آرزو و انتظار یکایک شما را برآورم.

۳۶ «سخن را با یاد نیاکانمان آغاز می‌کنم زیرا در چنین فرصتی ستودن ایشان و بیاد آوردن کارهای بلندی که انجام داده‌اند هم رواست و هم لازم. در این سرزمین ما، تا امروز همیشه قومی واحد نسل به نسل با شجاعت و فضیلت زندگی کرده و آن را به صورت کشوری آزاد برای ما به ارث نهاده است. از این رو شایسته است که نیاکانمان را بستاییم. ولی پدران ما بیش از آنان درخور ستایشند زیرا ارضیه‌ای را که از پیشینیان خود گرفتند با تحمل رنج فراوان بزرگتر ساختند و کشوری بزرگتر و نیرومندتر از آنچه گرفته بودند برای ما باقی نهادند. اما خود ما که امروز بیشترین در سنین کمال هستیم و در اینجا گردآمده‌ایم، به وسعت و نیروی کشوری که به ارث بردیم افزوده و چنانش سازمان داده‌ایم که چه در زمان صلح و چه در هنگام جنگ از همه جهات برای خویش بسنده است.

«نمی‌خواهم درباره اموری که همه می‌شناسید سخن را به درازا بکشم. شما همه می‌دانید

که ما و پدرانمان چگونه در نبرد با دشمنانمان، چه یونانی و چه بیگانه، جانفشانی کردیم تا به قدرتی که امروز داریم، دست یافتیم. آنچه می‌خواهم امروز در درجه اول باز نمایم روحیه‌ای است که با آن در برابر دشواریها ایستاده‌ایم، و نظام سیاسی کشور ما و شیوه زندگی ماست که ما را بدین عظمت رسانده‌است. پس از آن به ستایش شهیدانمان خواهیم پرداخت زیرا چنین ستایشی امروز در اینجا هم بجاست و هم برای همشهریان و بیگانگانی که در این مراسم حضور دارند و آن را می‌شنوند، سودمند.

۳۷

«نظام سیاسی ما با هیچ نظامی قابل قیاس نیست و از نظام سیاسی همسایگان تقلید نشده بلکه سرمشقی برای دیگران است و جای دارد که همسایگان ما از آن تقلید کنند. شیوه حکومت ما از حیث نام شیوه دموکراسی است زیرا که در کشور ما قدرت به دست عموم شهروندان است نه در دست گروهی کوچک. در دعاوی و اختلافات خصوصی همه افراد در مقابل قانون برابرند؛ و آنجا که برای نیل به مقامی دولتی یکی باید بر دیگری مرجع شمرده شود، ملاک گزینش قابلیت و توانایی شخصی است نه تعلق به طبقه‌ای خاص، و تنگدستی و گمنامی هیچ فردی را مانع از خدمت به جامعه و دولت نمی‌شود. ارتباط روزانه ما با یکدیگر مانند زندگی سیاسی ما روشن و آزادانه است. وقتی که همسایه ما زندگی خود را به میل و سلیقه خویش سامان می‌بخشد بر او خشم نمی‌گیریم و ابرو درهم نمی‌کشیم؛ چنین عکس‌العملی در برابر سلیقه دیگری، گرچه منشأ زیانی برای او نیست، ولی احساسات او را جریحه‌دار می‌کند. ما در زندگی خصوصی آزادیم و به مسامحه گرایش داریم ولی در زندگی اجتماعی پیرو قانونیم، زیرا که قانون را محترم می‌شماریم و از قانون‌شکنی بیم داریم.

«از کسانی که برای تصدی مقامات دولتی برمی‌گزینیم اطاعت می‌کنیم و به احکام همه قوانین، مخصوصاً قوانینی که برای حمایت از ضعفا وضع شده‌اند، گردن می‌نهیم و از قوانین ننوشته که بی‌اعتنایی به آنها در نظر عموم شرم‌آور تلقی می‌شود تخطی نمی‌کنیم.

۳۸

«وقتی که کار خود را بانجام رساندیم به تفریح و استراحت می‌پردازیم و برای این منظور در طی سال جشنهای ورزشی و مراسم قربانی برپا می‌کنیم؛ خانه‌هایمان را به زیباترین وجه می‌آراییم و با لذتی که هر روز از آنها می‌بریم تلخیها و ناملایمات را فراموش می‌کنیم. به علت قدرت و بزرگی شهر ما همه چیزهای خوب که در هر جای دنیا بدست می‌آید به کشور ما سرازیر می‌شود به طوری که استفاده از محصولات کشورهای بیگانه برای ما همان گونه امر عادی است که بکاربردن فراورده‌های کشور خودمان.

۳۹

«در مورد مسئله امنیت میان ما و دشمنان ما فرقی بزرگ وجود دارد. مثلاً دروازه‌های شهر ما به روی همه مردمان جهان باز است و ما گاه‌بگاه بیگانگان را از کشور خود بیرون

نمی‌کنیم^۱ از ترس اینکه دشمنان به‌اسرار ما راه‌بیابند و در نقشه‌های جنگی خود از آنها استفاده کنند، زیرا که ما همیشه به‌شجاعت‌مان تکیه می‌کنیم نه به‌جنگ‌افزارها و نیرنگها.

«در مورد نظام تربیتی نیز میان ما و بیگانگان فرق است. اسپارتیان از کودکی تمرین مردی می‌کنند و به‌انضباط سخت خوی می‌گیرند؛ ما زندگی را بدون همه آن رنجها و سخت‌کوشیها می‌گذرانیم و با این همه در روز سختی آماده‌ایم در برابر همه خطرها ایستادگی کنیم. یکی از دلایل این سخن این است که هرگاه اسپارتیان به‌سرزمین ما حمله می‌کنند تنها نمی‌آیند بلکه همه متحدان خویش را با خود می‌آورند ولی وقتی که ما به‌کشوری دیگر لشکر می‌کشیم تنها سپاه خودمان را به‌آنجا می‌بریم و با اینکه نبرد در سرزمینی بیگانه صورت می‌گیرد بیشتر اوقات بر حریفان پیروز می‌شویم؛ و واقع امر این است که هیچ یک از دشمنان ما هرگز با تمامی نیروی جنگی ما رویارو نشده‌است زیرا که ما ناچاریم در آن واحد هم مراقب نیروی دریایمان باشیم و هم لشکریانمان را برای نبرد در خشکی در نقاط مختلف بفرستیم. با این همه هرگاه که دشمن تنها با جزئی از سپاه ما رو به‌رو می‌شود و پیروز می‌گردد، ادعا می‌کند که تمامی نیروی جنگی ما را از پای درآورده‌است و اگر شکست‌بخورد مدعی می‌شود که یارای ایستادگی در برابر تمامی نیروی جنگی ما را نداشته‌است. ما به‌جای اینکه همه زندگی خود را با تمرینهای طاقت‌فرسا بگذرانیم تنها هنگامی که خطر روی می‌نماید با اطمینان به‌نفس با آن رو به‌رو می‌شویم، شجاعت ما ناشی از طبیعت ماست نه حاصل قوانین و دستورهای دولت، و فایده‌ای که این شیوه فکر برای ما دارد این است که ما عمر خود را صرف تمرین تحمل رنجها و مشقاتی که ممکن است در آینده به‌ما روی آورند نمی‌کنیم بلکه فقط وقتی که این رنجها براستی بر ما روی آور می‌شوند با شهامت در برابر آنها می‌ایستیم و شهامت ما در این گونه مواقع به‌هیچ روی کمتر از شهامت کسانی نیست که همه عمر را به‌تمرین رنج‌کشی گذرانده‌اند. به‌عقیده من شهر ما به‌خاطر این خاصیت درخور ستایش است؛ ولی از این گذشته خصایص شایان ستایش دیگری هم دارد که اینک برمی‌شمارم:

«داشتن ما به‌زیبایی سبب نمی‌شود که در لذت‌بردن از زندگی به‌افراط گراییم؛ و دلبستگی ما به‌امور روحی و معنوی مایه سست‌عنصری ما نمی‌گردد. ثروت در نظر ما چیزی است که باید در راه درست بکاررود نه چیزی که با آن بر دیگران فخر بفروشیم؛ و تنگدستی در نظر ما مایه شرم نیست، شرم حقیقی آنجاست که شخص نکوشد تا با کار و فعالیت از تنگدستی رهایی یابد. در شهر ما هر فردی توجه به‌زندگی شخصی و خصوصی خویش را با دلبستگی به‌امور اجتماعی و سیاسی توأم می‌سازد: ما نمی‌گوییم کسی که توجه به‌امور سیاسی ندارد تنها سرگرم کارهای شخصی خویش است، می‌گوییم چنین کسی در شهر ما اصلاً کاری نمی‌کند و

۱. اشاره به‌رسم اسپارتیان است که گامگاه همه بیگانگان را از شهر خود بیرون می‌کردند. -م.

شهروند خوبی نیست. ما آتینان تصمیمهای راجع به امور سیاسی را پس از بحث و تبادل نظر و پیش‌بینی نتایج آنها اتخاذ می‌کنیم و معتقد نیستیم که سخن برای عمل زیان دارد، و بدترین چیزها در نظر ما این است که شخص با شتاب دست به کاری بیازد بی آنکه درباره آن بدرستی اندیشیده و شور کرده باشد. یکی دیگر از موارد افتراق ما با اقوام دیگر این است که ما نخست نیک می‌اندیشیم و آنگاه خطر می‌کنیم در حالی که دیگران از روی نادانی، و نیندیشیده، شجاعت بخرج می‌دهند و نیندیشیده می‌ترسند: از قدرت روحی کسی بهره‌ور است که خوشبها و رنجها را بروشنی می‌شناسد و با این شناخت بی هیچ واهمه‌ای با پیشامدها رو به‌رو می‌شود.

«در مورد بزرگ‌منشی و وفاداری نیز میان ما و بیشتر اقوام فرق هست. ما از این راه دوست بدست می‌آوریم که به دیگران نیکویی می‌کنیم نه از این طریق که از نیکویی دیگران برخوردار می‌شویم؛ و به همین جهت دوستی ما شایان اعتماد است زیرا که ما همواره می‌کوشیم با ادامه نیکوکاری به دوستانمان سپاسگزاری ایشان را نسبت به خودمان زنده نگاه داریم در حالی که احساس کسی که مدیون دیگری است توأم با اشتیاق نمی‌تواند بود زیرا می‌داند که وقتی که نیکویی دیگری را جبران می‌کند این جبران باز پرداخت دین است نه نیکوکاری متقابل. محبت ما به دیگران از روی محاسبه نفع و ضرر نیست، ما آزادانه و فقط به سائقه گشاده‌دستی و بزرگ‌منشی خودمان نیکی می‌کنیم.

«با توجه به همه این خصایص، می‌گویم که شهر ما مدرسه یونان است، و به عقیده من هر فردی در شهر ما در همه جنبه‌های گوناگون زندگی برای خویش بسنده است و دلیل اینکه آنچه می‌گویم نه گزافه بلکه عین حقیقت است، قدرت شهر ماست، قدرتی که در پرتو این خصایص توانسته‌ایم بدست آوریم.

«شهر ما یگانه شهری است که در روز امتحان، عظمت و قدرتش بیش از آن است که از آن انتظار می‌رود. یگانه شهری است که شکست خوردن از آن برای هیچ دشمنی مایه شرم نیست، و هیچ یک از زیردستانش نمی‌تواند ادعا کند سر به فرمان شهری دارد که فاقد لیاقت فرمانروایی بر دیگران است. علامات اقتدار ما روشن و آشکارند و مردمان اعصار آینده ما را با همان چشم اعجابی خواهند نگرست که امروزیان می‌نگرند. ما نه نیازی به ستایشهای هومر داریم و نه به آوازخوانانی که با سرودهایشان نشاطی زودگذر در درون ما برانگیزند و از ما نمودی بر ما عرضه کنند که در برابر واقعیت رنگ‌ببازد. ما در پرتو شهامت خود در هر خشکی و هر دریایی راه یافته‌ایم و در هر نقطه نشانه‌های نیکبختیهای ما به دوستان و آسیب‌هایی که به دشمنان زده‌ایم، هویدا است.

«برای چنین شهری است که این شهیدان، که نمی‌خواستند آن را ناتوان ببینند، با شهامت و شرافت جنگیدند و از پای درآمدند، و ما که بازماندگان ایشانیم به خاطر نگاهداری آن

هر مشقتی را به جان خواهیم خرید.

۴۲ علت اینکه در توصیف شهرمان سخن به درازا کشیدم این است که خواستم روشن کنم که آنچه ما به خاطر آن می‌جنگیم بیشتر و بزرگتر از آن چیزی است که دیگران برای نگاه‌داریش خود را در خطر می‌افکنند. خواستم نشان‌دهم که سخنان ستایش‌آمیزم در حق این شهیدان دلایل استوار دارند. من سرودی در ستایش شهرمان خواندم، ولی آنچه این شهر را چنین بزرگ و شایان ستایش ساخته، شجاعت و فداکاری این شهیدان و مردانی همانند ایشان است. چنین انطباقی را میان ستایش و عمل در مورد یونانیان دیگر بدشواری می‌توان یافت.

«من بر آنم که ارزش این مردان نخستین‌بار با مرگشان آشکار شده‌است. بی‌گمان بعضی از اینان معایبی داشته‌اند ولی آنچه امروز باید از آن یادکنیم رفتار مردانه ایشان در برابر خطر در حال دفاع از زادگاهشان است. محاسنشان، معایبشان را پاک شسته‌است و خدمتی که به جامعه خویش کرده‌اند بمراتب بزرگتر از زیانی است که در زندگی خصوصی خود به آن وارد آورده‌اند. هیچ یک از ایشان را آرزوی برخورداری از ثروت به‌زیونی سوق نداده‌است و هیچ کدام به امید آنکه اگر زنده بماند از تنگدستی‌هایی خواهد یافت و توانگر خواهد شد، از خطرکردن روی برنرفته‌است. هیچ آرزویی ایشان را از شکستن غرور دشمن بازداشت و خطرکردن برای انتقام‌گیری از دشمن را زیباتر از هر خطرکردنی شمردند و همان را برگزیدند و از همه هدفهای دیگر چشم‌پوشیدند. عنان پیروزی و شکست را به دست امید سپردند و در لحظه رویارویی با خطر، تکیه‌گاهی جز خویشتن نجستند. در گرما گرم کارزار مقاومت و مرگ را برگریختن و زنده‌ماندن برتری نهادند؛ از نگوشت و شماتت مردمان گریختند و در برابر ضربه‌های نبرد سینه سپر کردند و ایستادند و در لحظه‌ای کوتاه، نه در حال ترس بلکه در اوج زندگی و شرف و افتخار از ما جدا شدند.

۴۳ «آری، این مردان بدین‌سان نشان دادند که لیاقت شهروندی شهر ما را دارند. ما که از ایشان عقب‌مانده‌ایم باید امیدوار باشیم که به‌سرنوشت ایشان گرفتار نیاییم ولی در عین حال باید با دشمنانمان با همان روحیه رو به‌رو شویم. مسأله تنها این نیست که اگر چنین کنیم چه مزایایی بچنگ خواهیم آورد. درباره فواید پیروزی بر دشمن داستانی دراز می‌توانم گفت که همه می‌شناسیدش. نکته اساسی این است که هر روز باید چشم به قدرت و عظمت آتن بدوزیم و به این شهر از ته دل عشق بورزیم، و ببندیشیم که این شهر افتخار و شهرت خود را مدیون مردانی است که شهامت را با وظیفه‌شناسی توأم داشتند و اگر در کوششی ناکام شده‌اند چنان رفتاری در پیش نگرفته‌اند که در نظر شهر ترسو و زبون و بی‌وفا جلوه کنند بلکه زیباترین قربانها را نثار آن کرده‌اند. در راه آن جان باخته و در عوض ستایش و افتخاری بچنگ آورده‌اند که هرگز کهنه نمی‌شود و صاحب آرامگاهی نورانی شده‌اند که روشنائیش از هر سو بر افقهای دور

می‌تابد: آرامگاه ایشان چند وجب خاک نیست که تنشان در آن خفته‌است بلکه نام نیک و آوازه بلند ایشان است که تا ابد در ذهن آدمیان باقی می‌ماند و در هر فرصتی دیگران را به سخن گفتن و عمل کردن برمی‌انگیزد. مزار مردان بزرگ سراسر جهان است: گواه بزرگی ایشان، تنها نوشته‌ای بر سنگ گوری در کشور خود ایشان نیست، نه، بلکه در همه سرزمینهای بیگانه خاطره‌ای نادیدنی در دل‌های مردمان است. با چنین سرمشق‌هایی در برابر چشم، شما نیز نیکی‌بختی را در آزادی بجوید و آزادی را در شهامت، و مگذارید که خطرهای جنگ پای استقامت شما را سست کند. آنانکه مرگ را به چشم حقارت می‌نگرند بدبختان و بیچارگانی نیستند که هیچ روزنه‌امیدی در برابر خود نمی‌بینند بلکه کسانی هستند که در معرض خطر واژگون شدن زندگی خویشند و درد ناکامی را اگر روزی پیش آید به‌شدتی بیشتر از دیگران احساس خواهند کرد. ننگ شهرت به‌زدلی، برای مرد خردمند دردناکتر از مرگ در میدان نبرد برای رهایی وطن است.

۴۴

«به‌همین جهت به‌حال پدران و مادران شهیدان که در اینجا حضور دارند دل نمی‌سوزانم بلکه فقط به‌آنان تسلیت می‌گویم. شما نیک می‌دانید که در دنیایی بزرگ شده‌اید که همیشه در حال دگرگون شدن است و هر دم ممکن است اتفاقی تازه پیش آید، و چه اتفاق نیکی است که آدمی به‌چنان مرگ افتخارآمیزی بمیرد که این شهیدان مرده‌اند و به‌چنان اندوه افتخارآمیزی گرفتار آید که شما گرفتار آمده‌اید! می‌دانم که باوراندن این حقیقت به‌شما آسان نیست. هر وقت که شادمانی دیگران را ببینید به‌یاد کسانی خواهید افتاد که مایه شادمانی شما بودند. کسی که لذت چیزی را نچشیده‌است از نداشتن آن چیز اندوهگین نمی‌شود، اندوه واقعی آنجاست که چیزی را که با آن خوی گرفته‌ایم از دست بدهیم. به‌هر حال کسانی در میان شما که هنوز سالخورده نیستند و فرزند می‌توانند آورد مرگ فرزندان خود را با این امید تحمل کنند که کودکانی دیگر بدنیا آورند و کودکان جدید از یک سو درد از دست دادن عزیزانشان را از یادشان ببرند و از سوی دیگر برای شهر از دو جهت سودمند واقع شوند: اولاً جای درگذشتگان را بگیرند و در ثانی در تأمین امنیت شهر سهیم گردند: کسی که ناکامی شهر جان فرزندان را در خطر نیفتد ممکن نیست از صمیم قلب در فکر صلاح و سلامت شهر باشد. اما کسانی که به‌علت سالخوردگی دیگر فرزند نمی‌توانند آورد باید بیندیشند که بخش بیشتر عمر را بسعادت و شادمانی گذرانده‌اند و این امر را سودی بزرگ تلقی کنند و بیادبیاورند که تنها بخش کوتاهی از عمرشان باقی‌مانده‌است، و نام نیک و آوازه افتخارآمیز فرزندان‌شان را مایه سربلندی خود بدانند. آنچه هرگز کهنه نمی‌شود نام نیک و افتخار است و چنانکه شاعر گفته‌است واپسین لذت مرد سالخورده در گردآوری پول نیست بلکه در حرمت دیگران است.

اما برای شما فرزندان و برادران این پهلوانان شهید مسابقه‌ای دشوار در پیش می‌بینم.

۴۵

مردگان را همه بنیکی یاد خواهند کرد و خواهند ستود و شما حتی آنگاه که به قله پهلوانی راه بیابید در نظر مردمان به پایه آنان نخواهید رسید و در همه احوال کمتر از آنان بشمار خواهید آمد. آدمی تا زنده است گرفتار حسادت رقیبان است و تنها هنگامی که بمیرد و میدان را خالی کند ستایش بی شائبه نصیبش می شود.

- ۴۶ «برای بیوگان این شهیدان تنها توصیه ای کوتاه دارم. بزرگترین افتخار برای شما این است که از مرتبه ای که طبیعت، شما را در آن قرار داده است فرود نیایید، و عالیترین شهرت برای زن این است که مردان درباره او هر چه کمتر سخن بگویند خواه بستایش و خواه بنکوهش.

داینک آنچه به حکم سنت می بایست بگویم، گفته ام؛ و کاری را که امروز می بایست برای بزرگداشت شهیدان بجا آورد، انجام داده ایم. کودکان ایشان به هزینه دولت نگاهداری و تربیت خواهند شد تا به سن بلوغ برسند و این خود بزرگترین جایزه دولت برای شهیدان و فرزندان شهیدان است و شهری که شهروندان دلیر را مستحق بزرگترین جایزه ها می داند بهترین شهروندان را دارد. اکنون پس از آنکه برای عزیزان از دست رفته خود عزاداری کردید، پراکنده شوید.^۱

- ۴۷ بدین سان شهیدان جنگ به خاک سپرده شدند و با پایان گرفتن زمستان نخستین سال جنگ پایان رسید.

۱. این خطابه که به شیوه خطابه های بلاغی سوفسطاییان تنظیم شده یکی از معروفترین نوشته های باقی مانده از یونان قدیم (قرن پنجم ق.م.) است. چنین می نماید که افلاطون در رساله مکنوس این خطابه (ستایش آنتیان در برابر آنتیان از زبان یک آنتی) را پدید آورده و نقیضه ای بر آن را از زبان سقراط آورده است: دو آنجا سقراط می گوید خطابه خود را از آسپاسیا، همسر دانشمند پریکلس، آموخته است و این سخن اشاره به شایعه ای است که می گفتند خطابه های پریکلس را همسرش آسپاسیا می نویسد. - م.

دومین سال جنگ (۴۳۰ ق.م.)

تابستان

بیماری طاعون

در آغاز تابستان پلوپونزیان و متحدانشان با دو سوم نیروی جنگی خود به فرماندهی آرخیداموس پادشاه اسپارت دوباره به‌اتیکه حمله کردند و روستاها و کشتزارها را ویران ساختند. چند روزی از ورودشان به‌اتیکه نگذشته بود که نخستین بار بیماری طاعون در آتن ظاهر شد. می‌گفتند این بیماری پیشتر در شهر لمنوس و نقاط دیگر نیز دیده شده است ولی خبر چنین مرگ و میری از هیچ جا نرسیده بود. در آغاز پزشکان این بیماری را نمی‌شناختند و راه معالجه آن را نمی‌دانستند و حتی چون بیش از همه با مبتلایان سروکار داشتند مرگ و میر در میان ایشان بیشتر از دیگران بود، و صاحبان علوم و فنون دیگر نیز نمی‌توانستند راه چاره‌ای بیابند: نه دعا و نیایش در پرستشگاهها فایده می‌بخشید و نه پیشگوییها و توصیه‌های اراکل، به‌طوری که سرانجام مردمان به‌همه آن امور بی‌اعتنا شدند و تسلیم سرنوشت گردیدند.

۴۸

می‌گفتند بیماری نخستین بار در حبشه و مصر علیا روی نموده و از آنجا به مصر سفلی و لیبی سرایت کرده و بخش بزرگی از کشور شاه ایران را فراگرفته است. در آتن یکباره ظاهر شد و نخست مردم پیرئوس مبتلا گردیدند و بدین جهت این عقیده شیوع یافت که پلوپونزیان چاهها را مسموم کرده‌اند (چون در آن زمان هنوز آب چشمه وجود نداشت) ولی اندکی بعد به بالای شهر نیز رسید و هر روز تعداد زیادی از مردم را می‌گشت. تشریح منشأ و علل آن را به دیگران واگذار می‌کنم، خواه پزشک باشند و خواه غیرپزشک؛ می‌خواهم چگونگی این بیماری و علائم ظاهری آن را بازنمایم تا اگر بار دیگر روی بنماید شناختنش آسان باشد. من خود دچار این بیماری شدم و مبتلایان دیگر را نیز دیدم که چه می‌کشیدند.

همه قبول داشتند که آن سال از سالمترین سالها بود و هیچ بیماری وجود نداشت. ولی

۴۹

همه کسانی که از پیش بیماری داشتند مبتلای طاعون شدند. دیگران بی هیچ مقدمه و هیچ علت خاصی دچار آن گردیدند. مردمان کاملاً تندرست یکباره در سر احساس سوزش می کردند و چشمهایشان ورم می کرد و سرخ می شد و گلو و زبانشان رنگ خون می گرفت و نفسشان غیر طبیعی و بدبو می گردید. سپس سکسکه و گرفتگی صدا پیدا می شد و چیزی نمی گذشت که درد به سینه می رسید و درد سینه با سرفه همراه بود. اندکی بعد درد معده آغاز می شد و بیمار شروع به قی صغراهای گوناگون می کرد که پزشکان نامهایی برای آنها دارند، و قی با درد و عذاب شدید همراه بود. بیشتر بیماران به اغزند بی نتیجه دچار می شدند که با تشنج شدید همراه بود. ولی این عارضه در بعضی ها پس از اندک زمانی از بین می رفت در حالی که دیگران مدتی دراز دچار آن بودند. ظاهر بدن نه زیاد گرم بود و نه رنگ باخته. رنگ پوست به سرخی می زد و پر از آبله و جوش بود. ولی بیمار در درون احساس سوزش داشت به طوری که حتی تماس بدن با نازکترین و لطیفترین پارچه ها را نیز نمی توانست تحمل کند بلکه کاملاً برهنه می شد و حتی می خواست خود را در آب سرد بیندازد، چنانکه بیشتر بیماران که پرستاری نداشتند از شدت عطش خود را در چاه آب می انداختند زیرا که تشنگی با نوشیدن آب کم یا زیاد تسکین نمی یافت. به علاوه در تمامی مدت بیماری مریض دچار بی آرامی بود و به خواب نمی رفت.

در دوره اوج بیماری بدن بیمار به هیچ وجه تحلیل نمی رفت و در برابر درد قدرت مقاومتی باورنکردنی از خود نشان می داد به طوری که در روز هفتم یا نهم که بیشتر بیماران از سوزش درونی می مردند هنوز همه نیروی بدن از میان نرفته بود. در بیمارانی که این دوره را از سر می گذراندند مرض به روده ها می رسید و سبب درد شدید و اسهال رقیق می شد و در این دوره بیشتر بیماران بر اثر ضعف ناشی از درد شکم و اسهال می مردند. بدین سان بیماری از نو آغاز می شد و بتدریج همه بدن را فرا می گرفت و حتی در کسانی که از بدترین عوارض آن خلاص می شدند بیماری به اعضای تناسل و انگشتان دست و پا راه می یافت و بسیاری کسان که بهبودی می یافتند آن اعضا را از دست می دادند و بعضی نابینا می شدند. کسانی هم بودند که چون از بستر بیماری برمی خاستند حافظه خود را بکلی از دست داده بودند، نه می دانستند که خودشان کیستند و نه خویشان و دوستان خود را می شناختند.

با سخن نمی توان تصویری دقیق از این بیماری بدست داد، دردی که به بیماران روی می آورد تقریباً بیرون از حد تحمل انسانی بود. دلیل روشنی بر اینکه طاعون با همه بیماریهای دیگر فرق اساسی دارد این بود که با اینکه نعشهای بسیاری در معابر افتاده بود پرندگان و دیگر جانوران مردارخوار به نعشها نزدیک نمی شدند و اگر جانوری از گوشت نعشی می خورد زود می مرد و از این رو هیچ پرندۀ شکاری نه در اطراف نعشها و نه در جاهای دیگر پیدا نبود؛ حتی سگها با اینکه جانوران اهلی هستند از نعشها دوری می جستند.

۵۱

تصویر کلی بیماری چنین است که باز نمودم ولی از تشریح خصوصیات گوناگونی که در موارد فردی مشاهده می‌شد چشم‌پوشیدم. در زمان شیوع طاعون هیچ یک از بیماری‌های عادی ظاهر نشد و اگر کسی دچار یکی از آنها می‌شد بیماریش به طاعون می‌انجامید. بعضی کسان به علت بی‌پرستاری مردند و بعضی دیگر به رغم بهترین پرستاریها. هیچ داروی قابل اعتمادی برای معالجه پیدا نشد و آنچه در مورد یکی سودمند می‌افتاد برای دیگری زیان‌بخش بود. مقاومت بدنهای قوی بهتر از بدنهای ضعیف نبود، بیماری همه را از پای می‌افکند حتی کسانی را که بدنی کاملاً سالم داشتند و به بهترین وجوه مراقب سلامت خویش بودند.

مصیبت بزرگ این بود که همین که کسی احساس می‌کرد که بیمار شده است دچار ناامیدی کامل می‌شد و اراده و قدرت مقاومت را بکلی از دست می‌داد. بدتر از این، دیدن کسانی بود که به علت پرستاری از بیماران، مبتلای طاعون می‌شدند و مانند گروهی گوسفند می‌افتادند و می‌مردند، و خود این امر بدتر از هر عامل دیگر سبب مرگ و میر می‌شد زیرا که مردمان از بیماران می‌گریختند و هر که بیمار می‌شد تنها می‌ماند و کسی به یاریش نمی‌پرداخت و در بسیاری از خانه‌ها همه اهل خانه به علت بی‌پرستاری جان می‌سپردند. اما کسانی هم بودند که شرم داشتند در چنین محیط مصیبت‌باری تنها در اندیشه سلامت خود باشند، و از روی وظیفه‌شناسی برای یاری به دوستان بیمار خویش به خانه‌هایی می‌رفتند که در آنها اعضاء خانواده در زیر بار رنج و درد، رسم عزاداری برای خویشان از دست رفته را از یاد برده بودند، ولی آن کسان نیز به سبب نزدیکی با بیماران مبتلا می‌شدند و می‌مردند. کسانی که دچار بیماری شده و از آن جان بدر برده بودند بیش از همه به حال بیماران دل می‌سوزاندند زیرا که رنج بیماری را می‌شناختند و در عین حال از مصونیت خود آگاه بودند چون کسی که یک بار مبتلا شده و بهبودی یافته بود بار دیگر مبتلا نمی‌شد و اگر مبتلا هم می‌شد این بار بیماری به سختی بار اول نبود و به مرگ نمی‌انجامید. اینان را دیگران نیک‌بخت می‌شمردند و خودشان نیز چنان آکنده از شادمانی و امیدواری بودند که می‌پنداشتند هرگز دیگر دچار هیچ بیماری نخواهند شد.

۵۲

عاملی که در این میان به سنگینی مصیبت می‌افزود هجوم روستاییان به شهر بود. اینان خانه نداشتند و در گرمای تابستان در کلبه‌های تنگ و تاریک بسر می‌بردند و چون مگس می‌مردند و اجساد مردگان روی هم انباشته می‌شد و بیماران مشرف به مرگ در خیابانها می‌غلتیدند یا برای دستیابی به آب در کنار چاهها می‌لولیدند. پرستشگاهها آکنده از اجساد مردمانی بود که در آنها خانه گرفته بودند زیرا بلایی که بر سر اهالی شهر فرود آمد چنان طاقت فرسا بود که مردمی که نمی‌دانستند ساعتی بعد در چه وضع و حالی خواهند بود به همه رسوم و قواعد دینی و قانونی بی‌اعتنا شده بودند. از رسوم و آداب کفن و دفن نشانی باقی‌نمانده بود و مردگان را به هر نحو و در هر جا که پیش می‌آمد در خاک می‌کردند. بعضی

کسان که به علت کثرت مردگان خانواده‌شان فاقد وسایل کفن و دفن بودند شرم و حیا را بکلی از یاد می‌بردند و مردگان خود را روی تل هیزمی می‌نهادند که دیگری آماده کرده بود و زود هیزم را آتش می‌زدند و در پی کار خود می‌رفتند و بعضی هم چون توده هیزمی را در حال سوختن می‌دیدند مرده خود را روی جسد موجود در روی آتش می‌انداختند و دور می‌شدند.

۵۳ طاعون از جهات دیگر نیز شهر آتن را در هرج و مرج اخلاقی و بی‌قانونی بی‌سابقه‌ای فروبرد. مردمان چون می‌دیدند که سرنوشت چگونه ساعت به ساعت دگرگون می‌شود و توانگران چگونه یکباره می‌میرند و آنان که تا دمی پیش هیچ نداشتند چگونه ثروت ایشان را به ارث می‌برند، خودخواهی و حرص و شهوت خویش را که تا آن زمان پنهان نگاه داشته بودند، عیان ساختند و بر آن شدند که پول خود را بسرعت در راه کسب لذت خرج کنند چون پول و زندگی بیش از یک روز اعتبار نداشت. هیچ کس آماده نبود در راه نام نیک و افتخار و هدف کوچکترین گامی بردارد چون هیچ معلوم نبود که آیا زنده خواهد ماند تا به آن برسد یا نه. یگانه چیزی که سودمند و مایه افتخار شمرده می‌شد لذت آنی بود و هر چه چنین لذتی را فراهم آورد. نه از خدا ترسی نشانی مانده بود و نه از حرمت قانون؛ نیک و بد هر دو می‌مردند و بنا بر این فرق نمی‌کرد که کسی از خدا بترسد یا نه؛ هیچ کس انتظار نداشت چندان زنده بماند که به دادگاهش ببرند و بکیفر برسانند؛ هر فردی احساس می‌کرد که هم‌اکنون به کیفری بسیار سنگین محکوم شده است و بنا بر این طبیعی بود که تا لحظه اجرای حکم فراتر سیده است از لذاذذ زندگی هر چه بیشتر برخوردار شود.

۵۴ بدین سان مردم آتن دچار دو مصیبت بودند: در درون شهر آدمیان می‌مردند و در بیرون شهر آبادیها و کشتزارها به دست دشمن ویران می‌شدند. در چنین زمانی مردمان بالطبع به یاد پیشگوییی افتادند که سالخوردگان می‌گفتند در روزگاران گذشته از زبان خدا شنیده شده است: «روزی جنگ با دوریایان پیش خواهد آمد و همراه آن بیماری همه گیر»

پیشتر اختلاف نظر وجود داشت که آیا آخرین کلمه این مصرع «بیماری همه گیر» است یا «قحطی»^۱، ولی در وضع حاضر بالطبع نظر کسانی غالب شد که معتقد بودند آن کلمه «بیماری همه گیر» است؛ زیرا که مردمان حافظه خود را موافق تجربه حاضر شکل می‌بخشند، و من می‌اندیشم که اگر در آینده جنگی دیگر با دوریایان پیش بیاید که سبب قحطی شود، به احتمال قوی مردمان به نظر مخالف خواهند گرایید.

اسپارتیان نیز پیشگوییی از خدا داشتند که در این زمان به یادشان آمد. هنگامی که از خدای پرستشگاه پرسیده بودند که آیا صلاح است به جنگ بروند، خدا پاسخ داده بود اگر با همه نیروی خود بجنگند پیروزی با ایشان خواهد بود و خدا نیز جانب ایشان را خواهد گرفت. چنین

۱. در زبان یونانی بیماری همه گیر *holmos* است و قحطی *limos* -م.

می‌نمود که آنچه اکنون روی می‌دهد مطابق گفته خداست زیرا که بیماری طاعون بی‌فاصله پس از حمله پلوپونزیان ظاهر شد و پلوپونزیان مبتلای آن نشدند یا دست کم ابتلایشان چندان جدی نبود، بلکه نخست آتن را فراگرفت و پس از آن به پرجمعیت‌ترین شهرهای دیگر روی آورد. ۵۵ وضع آتن چنین بود که باز نمودم. در این بین پلوپونزیان پس از ویران ساختن دشت اتیکه به منطقه پارالوس^۱ روی نهادند و تا لاورئون^۲، که معادن نقره آتن در آن واقع است پیش رفتند و نخست بخشی از آن را که رو به روی پلوپونز قرار دارد ویران کردند و سپس بخش واقع در رو به روی اوبویا و آندروس^۳ را.

سیاست پریکلس

پریکلس که هنوز مقام فرماندهی سپاه را به‌عهده داشت به‌عقیده پیشین خود باقی بود و اجازه نمی‌داد آتنیان برای مقابله با دشمن از شهر بیرون بروند. ۵۶ ولی در زمانی که پلوپونزیان هنوز در دشت اتیکه بودند و به پارالوس نرفته بودند، پریکلس ناوگانی متشکل از صد کشتی برای حمله به پلوپونزیان آماده می‌کرد. سرنشینان این کشتیها چهار هزار سرباز سنگین اسلحه و سیصد سرباز سوار بودند. کشتیهای کهنه را تعمیر کرده و مبدل به کشتی‌های باری ساخته بودند و اسبها در این کشتیها بودند. پنجاه کشتی از شهرهای خیوس و لسبوس نیز به آنها پیوستند و هنگامی که همه این کشتیها از آتن براه افتادند پلوپونزیان در اتیکه و منطقه پارالوس بودند. آتنیان در جوار شهر اپیداوروس در پلوپونز پیاده شدند و آبادیها و کشتزارها را ویران کردند و آنگاه به‌خود شهر حمله بردند و چیزی نمانده بود شهر را بگیرند ولی سرانجام کوشششان بی‌فایده ماند. از آنجا دوباره سوار کشتی شدند و مناطق ترویزن و هرمیونه را که در ساحل قرار دارند ویران ساختند و سپس به پراسیاس^۴ تاختند و کشتزارها را غارت کردند و شهر را گرفتند و ویران ساختند و از آنجا به آتن بازگشتند.

۵۷ در تمام مدتی که پلوپونزیان در اتیکه و آتنیان با کشتیهای خود مشغول لشکرکشی در سواحل پلوپونزیان بودند، مردم چه در شهر و چه در سپاه از بیماری طاعون هلاک می‌شدند و حتی گفته می‌شد که پلوپونزیان خبر شیوع بیماری را از سربازان فراری شنیده‌اند و مراسم کفن و دفن قربانیان بیماری را به‌چشم دیده و از بیم ابتلا به بیماری اتیکه را زودتر از آنچه در نظر داشتند، ترک گفته‌اند. با این همه هجوم پلوپونزیان در حدود چهل روز طول کشید و همه آبادیها و کشتزارهای جلگه اتیکه ویران گردید.

۵۸ در همین تابستان هاگون پسر نیکیاس و کلتوبومپوس پسر کلینیاس که همکاران

1. Paralos

2. Laurion

3. Andros

4. Prasias

پریکلس در فرماندهی سپاه بودند، با سپاهی که پریکلس در حمله به پلوپونز از آن استفاده کرده بود به خالکیسیان ساکن تراکیا و به شهر پوتیدایا که هنوز در محاصره آتنیان قرار داشت حمله بردند و با بکارگرفتن منجنیقها کوشیدند تا پوتیدایا را متصرف شوند ولی چون در اینجا نیز بیماری طاعون در میان سربازان شیوع یافته بود نتوانستند کاری از پیش ببرند. حتی آتنیانی که پیشتر در آنجا به محاصره شهر اشتغال داشتند و کاملاً سالم بودند بیماری را از سربازان هاگنون گرفتند (خوشبختانه فورمیون با هزار و ششصد سربازش دیگر در منطقه خالکیس نبود). سرانجام هاگنون مجبور شد به آتن بازگردد در حالی که از چهارهزار سرباز که با خود برده بود هزار و پنجاه تن بر اثر بیماری هلاک شده بودند. آتنیانی که از پیش در آنجا بودند در جای خود باقی ماندند و به محاصره پوتیدایا ادامه دادند.

پس از دومین حمله پلوپونزیان به اتیکه روحیه آتنیان دگرگون گردید. آبادیها و کشتزارها دوباره ویران شده بودند و بلای بیماری با دشواریهای جنگ دست به دست هم داده و طاقت را از مردمان شهر سلب کرده بود. از این رو زبان به نکوهش پریکلس گشودند و گفتند که ایشان را او به جنگ برانگیخته است و مسؤول همه بدبختیها کسی جز او نیست، و درصدد آشتی با اسپارتیان برآمدند و حتی بدین منظور سفیرانی به اسپارت فرستادند: ولی چون فرستادگان دست خالی بازگشتند مردمان شهر دچار یاسی عمیق شدند و تمامی خشم و کینه خود را متوجه پریکلس ساختند.

پریکلس چون دید که آتنیان چگونه عنان خود را به دست خشم و ناامیدی سپرده و در واقع همان رفتاری را در پیش گرفته اند که او خود پیش بینی کرده بود، همه را به مجلس ملی فراخواند تا تسلی خاطری به ایشان بدهد و خشمشان را فرونشاند و آرامشان کند، و چون مردمان در مجلس گردآمدند، چنین گفت:

«از خشمگینی شما در شگفت نیستم چون انتظار آن را داشتم و علت آن بر من نهفته نیست. شما را برای آن دعوت کرده ام تا تصمیمهای پیشترتان را به یادتان بیاورم، و آنگاه بازنمایم که شکایاتتان از من بر خلاف حق است و ناامیدیتان در این روزهای سختی نارواست. من بر آنم که اگر جامعه و دولت در راه درست پیش برود برای یکایک افراد بهتر از آن است که منافع افراد محفوظ باشد ولی کل جامعه در سراسیمه انقراض بیفتد. اگر وطن از پای درآید یکایک افراد نیز، هر چند همه امور زندگیشان بسامان باشد، از پای درخواهند آمد در حالی که اگر وطن بر سر پا باشد امید بهبودی برای افرادی که دچار بدبختی هستند باقی خواهد ماند. چون دولت قادر است که در روز سختی به یاری افراد بشتابد ولی هیچ فردی بتنهایی توانایی

کشیدن بار دولت را ندارد، پس آیا نباید همه یک‌دل و یک‌زبان به دفاع از دولت و وطن برخیزیم؟ و آیا راهی که امروز در پیش گرفته‌اید راه نادرستی نیست؟ دردهای خصوصی و خانوادگی چنان عنان طاقت از شما ربوده‌است که بر سلامت جامعه بی‌اعتنا شده‌اید: بر من خشمگینید که چرا توصیه کردم تصمیم به جنگ بگیرید و خود را می‌نکوهید که چرا چنین تصمیمی گرفتید.

«بر مردی خشم گرفته‌اید که دست کم در تشخیص گامی که به اقتضای ضرورت وقت باید برداشت، و در تشریح و توضیح آنچه می‌بیند و تشخیص می‌دهد، کمتر از هیچ کس نیست، بر مردی که شهر خود را دوست دارد و پول در او اثر ندارد. مردی که بصیرت دارد ولی نمی‌تواند آنچه را می‌بیند بیان کند بهتر از مردی نیست که هیچ بصیرت ندارد. مردی که این هر دو را دارد ولی وطن‌پرست نیست نمی‌تواند هم‌وطنان خود را به راه درست رهبری کند؛ اما اگر وطن‌پرست است ولی یارای ایستادگی در برابر رشوه را ندارد همین یک عیب همه محاسن او را بر باد می‌دهد زیرا که چنین مردی را می‌توان خرید و فروخت. اگر روزی که توصیه مرا پذیرفتید و به جنگ رفتید از همه این لحاظها مرا اندکی بهتر از دیگران می‌دانستید پس امروز حق ندارید مرا بنکوهید.

«برای قومی که حق انتخاب دارد و در رفاه بسر می‌برد به جنگ رفتن دیوانگی است، ولی اگر بر سر دوراهی قرارگیرد و مجبور شود از تسلیم و قبول بندگی در یک سو و خطر کردن به امید آزادماندن در سوی دیگر، یکی را برگزیند، برای آن قوم گریختن از خطر بمراتب بدتر از شتافتن به استقبال خطر است. من همانم که بودم و هیچ تغییر نکرده‌ام، شما دگرگون شده‌اید. روزی که هنوز به سختی نیفتاده بودید توصیه مرا پذیرفتید ولی امروز که سختی روی نموده‌است از کرده خود پشیمان شده‌اید و به علت ناتوانی بشری خودتان، سیاست مرا غلط می‌انگارید. سیاست من مستلزم تحمل رنج است و یکایک شما این رنج را تجربه کرده‌اید ولی فواید آن هنوز دور است و همه نمی‌توانند آن را بروشنی ببینند. امروز چون مصیبتی بزرگ و ناگهانی به شما روی آورده‌است چنان ناتوان شده‌اید که نمی‌توانید تصمیمی را که یک بار گرفته‌اید تا پایان دنبال کنید. وقتی که حوادث ناگهانی پیش‌بینی‌نشده‌ای اتفاق می‌افتند آزادی درونی آدمی آسیب می‌بیند، و بیماری طاعون که یک‌باره روی نمود و بر همه مشقات جنگ افزوده شد، یکی از این گونه حوادث است. بیادیاورید که شما شهروندان شهر بزرگی هستید و با شیوه فکری درخور این شهر بارآمده‌اید؛ پس باید بزرگترین خطر را بجان‌بخرد تا این افتخار را از دست ندهید. ما مردمانی را که بگستاخی افتخاراتی بر خود می‌بندند که لیاقتشان را ندارند، به چشم حقارت می‌نگریم و نکوهش می‌کنیم. نکوهیدنی‌تر از ایشان کسانی هستند که به علت ناتوانی نمی‌توانند افتخارات موجود خود را حفظ کنند. پس دردهای شخصی خود را با وقار

تحمل کنید و همه نیروی خود را در راه حفظ وطن بکاربندازید.

اما اگر در این پندارید که ممکن است مشقات جنگ تحمل‌ناپذیر شوند و با این همه به پیروزی ما نینجامند، بیادبیاورید که در فرصتهای دیگر بر شما ثابت کرده‌ام که چنین پنداری بی‌پایه است. نکته‌ای دیگر هست که امروز باید به شما بگویم. کشور بزرگ شما مزیتی خاص دارد که گمان می‌کنم تاکنون نه شما بدان توجه کرده‌اید و نه من در این باره چیزی گفته‌ام. این نکته اندکی گستاخانه می‌نماید و اگر شما را چنین ناامید نمی‌دیدم امروز نیز در آن خصوص سخنی به میان نمی‌آوردم. شما بر این عقیده‌اید که تنها بر متحدان فرمان می‌رانید. ولی من می‌خواهم شما را به مطالبی دیگر توجه دهم. همه جهان را که پیش شماست به دو بخش می‌توان قسمت کرد: خشکی و دریا، و از هر یک از اینها آدمیان فایده می‌توانند برد. یکی از این دو بخش تماماً تحت نظارت شما قرار دارد: نه تنها دریاهایی که در حال حاضر و بالفعل شما با کشتیهای خود بر آنها تسلط دارید، بلکه اگر بخواهید دورتر بروید همه دریاهای در روی زمین هیچ قدرتی وجود ندارد که بتواند در برابر نیروی دریایی شما بایستد: نه شاه ایران و نه قومی دیگر در زیر آسمان. فایده‌ای که از این نیرو می‌توانید برد با هیچ مزیت و ثروت دیگر قابل قیاس نیست، نه با خانه‌ها و نه با کشتزارها. شاید فکر می‌کنید که اگر خانه‌ها و کشتزارها را از دست بدهید به مصیبتی بزرگ دچار خواهید شد. ولی واقع امر چنین نیست و درباره این چیزها نباید بدین گونه بیندیشید. چه اگر اینها را با منبع واقعی قدرتتان قیاس کنید خواهید دید که همه اینها به مثابه وسایل تجمل و خودنمایی و ارجی بیش از آن ندارند. بیادبیاورید که اگر بتوانیم آزادی خود را حفظ کنیم، در پرتو آزادی به همه آنها دوباره می‌توانیم دست یافت ولی اگر تسلیم شویم و یوغ بندگی به گردن بگیریم، هیچ چیز نخواهیم داشت. شما باید ثابت کنید که کم‌ارجتر از پدران خود نیستید. ایشان این کشور مقتدر را از کسی به ارث نبردند بلکه با تلاش و سخت‌کوشی به چنگ آوردند و محافظت کردند و برای ما به ارث نهادند. همه می‌دانند که از دست دادن آنچه داریم تنگین‌تر از آن است که در کوشش برای کسب چیزی ناکام شویم. نه تنها با شجاعت بلکه با احساس برتری، در برابر دشمنان بایستید. اعتماد به نفس ناشی از نادانی را، مخصوصاً اگر با بخت نیک همراه باشد، مردمان بزدل نیز بعضی اوقات می‌توانند داشت ولی از احساس برتری تنها کسانی بهره‌ورند که مانند خود ما برآستی می‌دانند که در موضعی بهتر از موضع دشمن قرار دارند. آنجا که بخت هر دو طرف برابر است خردمندی و بصیرت به یاری شجاعت می‌رسد: بصیرتی که بر امید اتکا ندارد - زیرا که امید تنها در حالت استیصال قدرت خود را نشان می‌دهد - بلکه بر شناخت واقعیات استوار است و بر پیش‌بینی آنچه می‌توان انتظار داشت.

اما همه بحق می‌بالیم به اینکه کشور ما بر شهرهای متعدد حکومت دارد؛ ولی از این

مزیت تنها در صورتی برخوردار می‌توانیم بود که بار این کشور را بدوش بگیریم. خیال مکنید که آنچه ما برای آن می‌جنگیم تنها مسأله آزادی و بندگی است؛ خطری که رویاروی ما قرار دارد از دست دادن قدرت حکومت بر دیگران است و کینه‌ای که دیگران به سبب این حکومت نسبت به کشور ما دارند. شما نمی‌توانید از این قدرت و این حکومت چشم‌پوشید هر چند ممکن است کسانی بر اثر وحشت و اضطراب یا بی‌اعتنایی به امور سیاسی گمان کنند که چشم‌پوشی از قدرت عملی شریف و بزرگمنشانه است. زیرا که حکومت شما بر دیگران امروز حکومتی زورگو و مستبد است؛ نگاه‌داشتنش ممکن است خلاف عدالت باشد ولی از دست‌دادنش خطرناک است. کسانی که چشم‌پوشی از قدرت را تبلیغ می‌کنند کشوری را به تباهی می‌کشاند حتی اگر در انزوا و بی‌ارتباط با دیگران زندگی کنند. زیرا که اشخاص بی‌اعتنا به سیاست تنها در تحت حمایت مردمان فعال به زندگی ادامه می‌توانند داد. اینان در کشوری مقتدر که امپراتوری بزرگی را تحت نظارت خود دارد، عناصر بی‌فایده‌ای هستند هر چند در شهری که تحت نظارت دولتی بیگانه قرار دارد زندگی بنده‌وار بی‌دغدغه‌ای می‌توانند گذرانند.

۶۴

«به‌اغوای این گونه کسان از راه بدر مروید و بر من خشم مگیرید زیرا شما خود نیز مانند من در مجلس عمومی تصمیم به جنگ گرفتید. چون آماده نشدید در برابر دشمن سر تسلیم فرود آورید دشمن به کشور ما تاخت و آنچه کرد بر خلاف انتظار نبود؛ و آنگاه بالای بیماری طاعون که هیچ انتظارش را نداشتیم بر سر ما فرود آمد و در واقع این یگانه امری است که تا کنون بر خلاف انتظار ما روی داده است. می‌دانم که تنها این واقعه سبب شده است که روی از من بگردانید؛ ولی چنین کاری نارواست مگر آنکه هر واقعه نیکی را هم که بر خلاف انتظار روی دهد به حساب من بگذارید. آنچه را از جانب خدا می‌آید باید با کمال شکیبایی تحمل کرد و در برابر دشمن باید با کمال شهامت ایستاد؛ آتینان روزگاران گذشته چنین می‌کردند و شما نیز نباید راهی جز این بگزینید. فراموش مکنید که آتن از آن روی در سراسر جهان بلندآوازه است که هیچ مصیبتی کمرش را نشکسته است؛ بیش از همه شهرها در جنگها قربانی داده و با این همه بزرگترین قدرتی را که تاریخ بیاد دارد به جنگ آورده است، قدرتی که همیشه در یاد نسلهای آینده باقی خواهد ماند هر چند امروز اندکی به انحطاط گراییده است و این خود در طبیعت همه امور و اشیاء است که گاه به گاه به انحطاط می‌گرایند. شهر ما تا کنون در بزرگترین جنگها، چه با یک شهر یونانی و چه با همه شهرهای یونان در آن واحد، پیروز شده است، و هیچ شهر یونانی تا امروز مانند شهر ما بر این همه شهرهای یونانی حکومت نکرده است و علتش این است که همیشه از همه جهات مجهز بوده است و بزرگترین شهر یونان است.

«بی‌گمان کسانی که به سیاست بی‌اعتنا هستند به سبب همه مزایایی که باز نمودم ما را خواهند نکوهید، ولی مردمانی که مثل خود ما دلبسته فعالیتند خواهند کوشید از ما تقلید کنند

و اگر در این کار ناکام شوند بر ما حسد خواهند برد. همه کشورهای که در صدد حکومت بر دیگران برآمده‌اند چند صباحی بدنام شده و مورد کینه و حسد دیگران گردیده‌اند ولی کشوری که هدفی بزرگ در نظر دارد باید این بار را بدوش بکشد. کینه و حسد دیگران دیری نمی‌پاید ولی عظمت و درخشش امروزی افتخاری است که برای آینده ذخیره می‌شود، و نام و آوازه بزرگ همیشه در یادها می‌ماند. بر شماست که آن افتخار را نگاه‌دارید و امروز کاری نکنید که بر آن افتخار آسیب برساند. سفیر به‌اسپارت مفرستید تا گمان نبرند که مصیبت کنونی شما را از پای درآورده‌است. در روز سختی کسی پابرجا می‌ماند که در برابر پیشامدهای ناگوار خود را نمی‌بازد و با بصیرت و شکیبایی با آنها پنجه در پنجه می‌افکند.

با این سخنان پریکلس کوشید تا خشم همشهریانش را فرونشاند و توجهشان را از مصائب شخصی برگرداند و به‌مصلح کشور سوق دهد. برآستی هم آتنیان در مورد سیاست عمومی توصیه‌های او را پذیرفتند و دیگر سفیری به‌اسپارت نفرستادند و با علاقه بیشتر به‌جنگ روی‌آوردند، ولی در زندگی خصوصی نتوانستند ناراحتیها را از یاد ببرند. مردمان تنگدست که پیش از جنگ هم چیزی نداشتند اکنون تنگدست‌تر شده بودند و توانگران کشتزارها و باغها و خانه‌های آراسته با اثاث زیبا و گرانبها را که در بیرون شهر داشتند با خاک یکسان می‌دیدند و بدتر از همه به‌جای صلح و آرامش در حال جنگ بودند؛ از این رو ناخرسندی از پریکلس همچنان ادامه داشت و تا او را به‌پرداخت جریمه‌ای محکوم نکردند آتش خشمشان فرونشست. ولی چیزی نگذشت که، چنانکه روش توده مردم است، دوباره او را به‌رهبری سپاه برگزیدند و همه امور کشور را به‌دست او سپردند. در این زمان مردمان ناراحتیهای شخصی خویش را بشدت پیشین احساس نمی‌کردند و پریکلس را قابلترین مردی می‌دانستند که می‌تواند نیازهای عمومی دولت را به‌بهترین وجه برآورد.

در زمان صلح، پریکلس هنگامی که در رأس دولت قرارداشت همه امور کشور را با بصیرت اداره کرده بود و آتن به‌رهبری او به‌منتهای قدرت و عظمت خود رسیده بود. وقتی که جنگ درگرفت معلوم شد که او میزان قدرت هر دو طرف را بدرستی تخمین زده‌است. او دو سال و شش ماه پس از شروع جنگ زنده ماند و چون درگذشت درستی پیش‌بینیهایش درباره جنگ بروشنی عیان گردید. گفته‌بود که آتنیان نباید نیروی جنگی خود را پراکنده کنند، باید نیروی دریایی را قویتر و استوارتر سازند، در اثنای جنگ نباید بر وسعت کشور بیفزایند، و کوچکترین گامی که امنیت شهر را بخطر افکند برندارند. اما جانشینانش در همه جهات راهی بر خلاف راه او پیش‌گرفتند و در اموری هم که بظاهر ارتباطی با جنگ نداشت به‌سبب جاه‌طلبی و سودپرستی سیاست کشور را در راهی افکندند که هم برای خود آتنیان زیان‌بار آورد و هم برای

متحدانشان. این سیاست آنجا که به موفقیت انجامید تنها به حال این یا آن شهروند سودمند واقع شد، و آنجا که با ناکامی همراه گردید به قدرت جنگی تمامی شهر آسیب رساند. پریکلس در پرتو موقعیت اجتماعی و روشن بینی و پاکدامنیش در امور مالی، که معروف خاص و عام بود، می توانست آزادی مردم را محترم بدارد و در عین حال زمام ایشان را بدست داشته باشد. او رهبر مردمان بود نه مردمان رهبر او، و چون هیچ گاه نکوشیده بود با توسل به وسایل نامشروع قدرت را بچنگ آورد مجبور هم نبود از مردمان چاپلوسی کند بلکه به حدی مورد احترام بود که می توانست با همشهریان خود پرخاش کند و مخالف میل ایشان سخن بگوید. هر گاه می دید که آنتیان در اعتماد به نفس به راه افراط می روند خطر این کار را بر آنان گوشزد می کرد و هر وقت که بی علتی جرأت خود را ازدست می دادند به تشجیعشان می پرداخت. بدین سان با اینکه نظام سیاسی آتن از حیث نام دموکراسی بود در واقع قدرت حکومت را نخستین شهروند بدست داشت. ولی جانشینان پریکلس همه در یک سطح بودند و هر کدام می کوشید تا مقام اول را اشغال کند و بدین منظور همه به مردم فریبی می پرداختند، و نتیجه این شد که زمام امور دولت به دست هوس توده مردم افتاد. طبیعی است که چنین سیاستی در اداره شهری بدان بزرگی، به اشتباهات بزرگ انجامید که یکی از آنها لشکرکشی به سیسیل بود. هر چند این کار از لحاظ عمل در برابر دشمن، کاری نادرست نبود، تنها خطاهای سرورانی که در آتن نشسته بودند، و ناتوانیشان از اتخاذ تصمیم درست، و دریغ ورزیشان از ارسال تجهیزات کافی برای نیروی دریایی، آن را به فاجعه مبدل ساخت. اینان چنان گرفتار زدوبندهای خصوصی برای بچنگ آوردن زمام رهبری توده مردم بودند که گذاشتند نیروی سپاه بکلی تحلیل برود، و به سبب منازعاتشان با یکدیگر بر سر مقام، سیاست دولت را دچار هرج و مرج ساختند؛ و با همه این احوال آتن دارای چنان منابع قدرتی بود که این سروران، با اینکه بزرگترین بخش سپاه آتن در سیسیل تباہ شد و شهر گرفتار انقلاب و مبارزات حزبی گردید، هشت سال تمام در برابر دشمن اصلی که سیسیلیان نیز با آن همدست شده بودند، و متحدان پیشین آتن که سر به طغیان برداشته بودند، و کورش پادشاه ایران که پول به پلویونزیان پرداخته بود تا نیروی دریایی خود را تقویت کنند، مقاومت کردند و سرانجام چون بر اثر کشمکشهای داخلی بکلی ناتوان شده بودند چاره ای جز تسلیم ندیدند. به اتکاء این منابع پایان ناپذیر آتن بود که پریکلس برای آتن پیروزی آسان در برابر پلویونز پیش بینی می کرد.

سقوط پوتیدایا

در اثنای همین تابستان اسپارتیان و متحدانشان با صد کشتی به جزیره زاگونتوس که روبروی شهر الیس قرار دارد لشکر کشیدند. ساکنان این جزیره از آخاییان پلویونز بودند و در

جانب آتن می‌جنگیدند. سرنشینان کشتیها هزار سرباز سنگین‌اسلحه اسپارتی بودند و این ناوگان تحت فرماندهی کتموس^۱ سردار اسپارتی، قرارداداشت. سربازان در جزیره پیاده شدند و بیشتر آبادیها و کشتزارها را ویران کردند ولی چون شهر زاگونتوس تسلیم نشد، به اسپارت بازگشتند.

در پایان تابستان هیأتی متشکل از آریستئوس اهل کورینت و آنریستوس^۲ و نیکولائوس^۳ و پراتودموس^۴ اهل اسپارت و تیماگوراس^۵ اهل تگنا^۶، و مردی از شهر آرگوس به نام پولیس^۷ که به ابتکار خود با هیأت همراه شده بود، رهسپار آسیا شد تا از شاه ایران تقاضای پول کند و در عین حال شاه را بر آن دارد که همراه اسپارتیان با آتن بجنگد. اینان نخست در تراکیا به نزد سیتالکس پسر تهرس رفتند تا وادارش کنند که از اتحاد با آتن دست بردارد و برای آزاد ساختن پوتیدایا که هنوز در محاصره آتنیان بود سپاهی بفرستد، و علاوه بر این برای عبور از تنگه هلسپونت و رسیدن به نقطه‌ای معین در آسیا که مقصدشان بود به هیأت یاری کند. قرار بود هیأت در آن نقطه با فارناکس پسر فارنا بازوس^۸ ملاقات کند و او هیأت را به نزد شاه ایران بفرستد. اتفاقاً در آن هنگام نمایندگانی از آتن، به نام لئارخوس^۹ پسر کالیماخوس^{۱۰} و آمینیادس^{۱۱} پسر فیلمون^{۱۲}، در نزد سیتالکس بودند. این دو از سادوکوس پسر سیتالکس که اندکی پیش به شهروندی آتن پذیرفته شده بود خواهش کردند که اعضای هیأت را تسلیم ایشان کند و اجازه ندهد به نزد شاه ایران بروند و به شهری که او بتازگی شهروند آن شده است آسیب برسانند. سادوکوس این خواهش را پذیرفت و نمایندگان اسپارت را که از تراکیا به سوی بندر می‌رفتند تا سوار کشتی شوند دستگیر کرد و تسلیم آتنیان ساخت. نمایندگان آتن ایشان را به آتن آوردند و آتنیان که معتقد بودند آریستئوس باعث اصلی دشواریهای ایشان در پوتیدایا و ساحل تراکیا بوده است، از ترس اینکه اگر او بگریزد دشواریهای بیشتری را سبب خواهد شد، بی‌درنگ همه نمایندگان اسپارت را بدون محاکمه کشتند و اجسادشان را در چاه انداختند، و چون اسپارتیان همه بازرگانان آتنی و اهالی شهرهای متحد با آتن را که با کشتی تجاری از سواحل پلوپونز می‌گذشتند کشته و اجسادشان را به چاه افکنده بودند، آتنیان رفتار خود را در مورد نمایندگان اسپارت انتقام مشروع تلقی کردند. براستی هم اسپارتیان در آغاز جنگ همه کسانی را که در دریا اسیر کرده بودند، خواه از اهالی شهرهای متحد آتن و خواه از شهرهای بی‌طرف، دشمن تلقی نموده و کشته بودند.

در همان زمان که تابستان به پایان خود نزدیک می‌شد، مردم آمپراکیا با سپاهی انبوه

- | | | | | |
|----------------|---------------|----------------|---------------|-----------------|
| 1. Knemos | 2. Aneristos | 3. Nikolaos | 4. Pratodamos | 5. Timagoras |
| 6. Tegea | 7. Pollis | 8. Pharnabazos | 9. Learchos | 10. Kallimachos |
| 11. Ameiniades | 12. Philemoon | | | |

به آرگوس آمفیلوخی^۱ حمله کردند. علت دشمنی ایشان با مردم آرگوس چنین بود که شرح می‌دهم: آمفیلوخوس^۲ پسر آمفیاراتوس^۳ چون از جنگ ترویا به شهر آرگوس واقع در پلوپونز بازگشت اوضاع شهر را موافق میل خود نیافت و به کنار خلیج امپراکیا رفت و در آنجا شهر آرگوس آمفیلوخی را تأسیس کرد و نام زادگاه خود را به شهر نوین داد. شهر نو با گذشت زمان بسیار بزرگ شد و شهروندانش توانگر بودند. اما پس از چندین نسل، شهر چون دچار دشواریهای گوناگون شد از مردم امپراکیا دعوت کرد که بدانجا بیایند و در آنجا سکنی گزینند. عده‌ای از مردم امپراکیا آمدند و از اهالی آرگوس زبان یونانی را آموختند که هنوز هم به آن زبان سخن می‌گویند در حالی که بقیه ساکنان امپراکیا که در زادگاه خود مانده‌اند زبانی خاص خود دارند. بعد از چندی امپراکیاییها ساکنان اصلی آرگوس را از شهر راندند و شهر را خاص خود کردند. پس از آن آمفیلوخیها با آکارنائیاییها متحد شدند و از آتنیان یاری خواستند و آتنیان سی کشتی به فرماندهی فورمیون بدانجا فرستادند و اینان آرگوس را به تصرف خود درآوردند و امپراکیاییها را دستگیر کردند و به بندگی فروختند و آمفیلوخیها و آکارنائیاییها در شهر سکونت اختیار کردند. از این زمان امپراکیاییها کینه شهر آرگوس را به دل گرفتند، و در اثنای جنگ حاضر، به یاری بیگانگان ساکن آن حوالی به آن شهر لشکر کشیدند و زمینهای اطراف شهر را متصرف شدند ولی نتوانستند بر شهر تسلط بیابند و به جای خود بازگشتند و سپاهشان پراکنده گردید.

این بود آنچه در این تابستان روی داد.

زمستان

چون زمستان فرارسید آتنیان بیست کشتی به پلوپونز روانه کردند. فورمیون که فرمانده این کشتیها بود در ناویاکتوس لنگر انداخت تا مانع ورود و خروج کسی به کورینت و خلیج کریسا^۴ شود. شش کشتی به فرماندهی ملساندروس^۵ به کاریا و لوکیا^۶ رفتند تا باجهای این مناطق را وصول کنند و دریانوردان غارتگر پلوپونزی را از حمله به کشتیهای بازرگانی که از فاسلیس^۷ و فنیقیه و سواحل آسیا می‌آمدند، بازدارند. ملساندروس با سربازان آتنی و عده‌ای از متحدان در لوکیا پیاده شد ولی در نبردی که روی داد مغلوب گردید و گروهی از سربازانش کشته شدند و خود نیز بقتل رسید.

در همین زمستان مردم شهر پوتیدایا تسلیم آتنیان شدند: حمله پلوپونزیان به اتیکه آتنیان را بر آن نداشته بود که از محاصره پوتیدایا دست بردارند و این شهر دچار چنان قحطی

1. Amphilocheian Argos

2. Amphilochos

3. Amphiaras

4. Krisa

5. Melesandros

6. Lykia

7. Phaselis

شده بود که حتی بعضی کسان گوشت آدمی خورده بودند و چون شهر بیش از آن تاب مقاومت نداشت چاره‌ای جز تسلیم ندید. سرداران آتنی که کسنوفون پسر اوریبیدس و هستیودوروس پسر آریستوکلیدس^۱ و فانوماخوس پسر کالیماخوس بودند چون دیدند که سپاه خودشان نیز دچار دشواری شده و آتن بیش از دوهزار تالنت خرج این محاصره کرده است، شرایط تسلیم مردم پوتیدایا را پذیرفتند و قرار بر این شد که مردان پوتیدایا با زنان و کودکانشان از شهر بیرون بروند، هر مرد یک جامه با خود ببرد و هر زن دو جامه، و مبلغی پول برای خرج راه. بدین سان ساکنان پوتیدایا شهر را ترک گفتند و گروهی به منطقه خالکیس رفتند و دیگران به نفاطی که در آنها جایی می‌توانستند یافت. ولی آتنیان معتقد بودند که می‌بایست مردم پوتیدایا بی هیچ شرط و قراری تسلیم می‌شدند و از این رو سرداران را سرزنش کردند که چرا بدون مشورت با دولت شرایط تسلیم را پذیرفته‌اند؛ سپس از شهروندان آتن عده‌ای را برای سکونت در پوتیدایا فرستادند.

این وقایع در زمستان روی دادند و بدین سان سال دوم این جنگ، که نوکودیدس جزئیات رویدادهایش را یادداشت کرده است پایان رسید.

1. Aristocleides

سومین سال جنگ

تابستان

محاصره پلاتایا^۱

در تابستان سومین سال جنگ، پلوپونزیان و متحدانشان تحت فرماندهی آرخیداموس شاه اسپارت به شهر پلاتایا حمله کردند و شهر را در حصار گرفتند و بر آن شدند که آبادیها و کشتزارهای اطراف شهر را ویران کنند. مردم پلاتایا زود نمایندگانی به نزد آرخیداموس فرستادند و نمایندگان چنین گفتند:

«آرخیداموس و شما اسپارتیان، حمله به شهر ما نه موافق عدالت است و نه درخور شما و پدرانتان. بیادبیاورید که پائوسانیاس اسپارتی پسر کلئومبروتوس با شهر ما چگونه رفتار کرده است. او پس از آن که به یاری تمامی یونانیانی که در جنگ با ایران در جوار شهر ما سینه سپر کرده بودند یونان را آزاد ساخت، در میدان شهر ما به زئوس رهایی بخش قربانی نثار کرد و آنگاه همه متحدان را به مجلس فراخواند و شهر ما و آبادیها و کشتزارهای اطراف آن را به ما مردم پلاتایا واگذار کرد و به ما استقلال بخشید و ضمانت کرد که شهر ما را از سلطه بیگانگان مصون نگاه دارد، و از همه متحدان حاضر در مجلس خواست که اگر دشمنی به ما حمله کند به یاری ما بشتابند. پدران شما این وعده ها را به پاداش شجاعتی به ما دادند که در روز سختی از خود نشان داده بودیم. ولی شما آن وعده ها را می شکنید و با اهالی شهر تب که دشمنان خونی ما هستند دست به دست هم داده و آمده اید که ما را بنده کنید. از این رو دست به درگاه خدایانی برمی داریم که شاهد آن وعده ها بودند، و خدایان پدران شما و خدایان شهر خودمان را گواه می گیریم و از شما می خواهیم که آن وعده ها را بشکنید و بگذارید ما استقلال خود را که پائوسانیاس تضمینش

کرده است نگاه داریم...»

۷۲ در اینجا آرخیداموس سخن ایشان را برید و گفت: «مردم پلاتایا، سخنانتان تا هنگامی پذیرفتنی است که رفتارتان موافق گفتارتان باشد. شما می‌توانید همان گونه که پائوسانیاس خواسته است استقلال خود را حفظ کنید و در آزادساختن یونانیانی که در گذشته هم‌رمز شما بودند و با شما هم‌سوگند شدند و امروز اسیر آتنیانند، سهیم شوید. این سپاه برای آن گردآمده و این جنگ برای آن آغاز شده است که یونانیان را از اسارت برهاند. بهترین کاری که شما می‌توانید کرد این است که در رسیدن بدین هدف با ما شریک گردید، و اگر این کار برایتان ممکن نیست، بی‌طرف بمانید و استقلالتان را نگاه دارید، به هر دو طرف اجازه دهید که به شهر شما بیایند ولی به هیچ کدام اجازه مدهید که برای جنگ از شهر شما استفاده کند. اگر خواهش ما را برآورید کاری با شما نخواهیم داشت.»

نمایندگان پلاتایا پس از شنیدن این پاسخ به شهر بازگشتند و خواهش آرخیداموس را به مجلس شورای شهر اطلاع دادند و سپس دوباره به نزد آرخیداموس آمدند و گفتند که بدون مشورت با آتنیان ممکن نیست خواهش شما را برآوریم زیرا که زنان و کودکان ما در آتنند، و از سوی دیگر از شهر خود نگرانیم چون اگر شما از اینجا بروید ممکن است آتنیان بیایند و شهر را به تصرف خود درآورند، یا اهالی شهر تب به استناد اینکه بر حسب پیشنهاد شما قرار شده است که هر دو طرف در ورود به شهر ما آزاد باشند، به اینجا هجوم آورند. آرخیداموس برای اینکه ایشان را آرام کند، گفت:

«پس شهر و همه خانه‌هایتان را به ما اسپارتیان بسپارید، مرز کشتزارها و تعداد درختان و سایر دارایی‌هایتان را معین کنید و به ما تحویل دهید و به هر جا که می‌خواهید بروید. همین که جنگ پایان برسد هر چه را تحویل گرفته‌ایم به شما باز پس خواهیم داد و در طول جنگ کشتزارهایتان را آباد نگاه خواهیم داشت و هر سال آنچه را مایحتاج شماست به شما خواهیم داد.»

۷۳ نمایندگان پلاتایا دوباره به شهر برگشتند و در مجلس شهر دربارهٔ پیشنهادهای آرخیداموس بحث کردند و پاسخ آوردند که باید مطلب را با آتنیان در میان بنهند و اگر آتن موافق باشد همهٔ پیشنهادها را خواهند پذیرفت. ولی در عین حال از آرخیداموس خواستند که در این بین کشتزارها را ویران نکند. آرخیداموس وعده داد که به تعداد روزهایی که برای رفتن

به آتن و بازگشتن لازم است دست از ویرانگری بازخواهد داشت و آسیبی به آبادیها و کشتزارها نخواهد رساند.

نمایندگان پلاتایا به آتن رفتند و پس از شور با آتنیان، این پیغام را به شهر خود آوردند: «آتنیان می‌گویند از هنگامی که با شما متحد شده‌ایم هیچ گاه شما را در برابر دشمن تنها نگذاشته‌ایم و اکنون نیز از هیچ گونه یاری دریغ نخواهیم ورزید و از شما می‌خواهیم سوگندی را که پدرانتان خورده‌اند بیادیاورید و در پیمانی که میان ما و شما هست تغییری ندهید.»

مردمان پلاتایا چون این پیغام را شنیدند تصمیم گرفتند از آتن جدا نشوند و هر زبانی را که از سپاه مهاجم برسد، حتی ویرانی کشتزارها را، تحمل کنند و دیگر نماینده‌ای به نزد اسپارتیان نفرستند و تنها از بالای باروی شهر به آنان بگویند که پیشنهاد شاه اسپارت را قبول نمی‌توانند کرد.

آرخیداموس شاه چون این پاسخ را شنید خدایان و پهلوانان را به شهادت طلبید و چنین گفت: «ای خدایان و ای پهلوانان سرزمین پلاتایا، گواه باشید که ما از آغاز قصد دشمنی و حمله نداشتیم. چون این مردمان عهدی را که با ما کرده بودند شکستند، بدین سرزمین که پدران ما پس از شکست دادن ایرانیان در آن به شما دعا کردند و شما آن را سرزمینی خوش‌یمن برای یونانیان ساختید، هجوم آوردیم. کاری هم که اکنون می‌خواهیم بکنیم دور از عدالت نیست. ما پیشنهادهایی عادلانه به آنان کردیم ولی نپذیرفتند. پس به ما یاری کنید تا گناهکاران به سزای خود برسند و ما در انتقام‌گیری عادلانه که در پیش داریم کامیاب شویم.»

آرخیداموس پس از دعا به خدایان جنگ را آغاز کرد. نخست فرمان داد درختان را ببرند و حصاری به گرد شهر بسازند تا هیچ کس نتواند از شهر بیرون برود. پس از آن اسپارتیان در برابر دیوار شهر سدی از خاک و سنگ بنا کردند و چوبهایی از کوهستان کیتائرون^۱ آوردند و شبکه‌ای به گرد سد خاکی بستند تا خاک از جای خود تکان نخورد و هفتاد شبانه‌روز صرف ساختن این سد کردند به طوری که نیمی از شبانه‌روز را نصف سپاهیان کار می‌کردند و نصف دیگر به خوردن و خوابیدن و استراحت می‌گذراندند و بدین‌سان همه لشکریانی را که از شهرهای مختلف آورده بودند به کار واداشتند و معتقد بودند که شهر را بزودی متصرف خواهند شد.

مردمان پلاتایا چون دیدند که سد روز به روز بلندتر می‌شود، بر بالای باروی شهر دیواری به شکل قالب چوبی ساختند و قالب را با آجرهایی که از خانه‌ها کردند، پر کردند و بدین‌سان

دیواری بر بالای دیوار شهر بنا نمودند. قالب چوبی مانع از آن می‌شد که دیوار به سبب ارتفاع زیاد سست شود و بیفتد. علاوه بر این، دیوار را با پوست پوشاندند تا تیرهای آتشین به پوشش چوبی و کارگرانی که مشغول ساختن دیوار بلند بودند آسیبی نرسانند. بدین سان هم این دیوار روز به روز بلندتر می‌شد و هم سد اسپارتیان. آنگاه مردم پلاتایا بر آن شدند که مقداری از باروی خود را خراب کنند و خاک سد اسپارتیان را به شهر حمل کنند.

۷۶ پلوپونزیان چون از این نقشه آگاه گردیدند سبدهای نیل را با گل پر کردند و رخنه‌هایی را که در سد بوجود آمده بود آکنند. ساکنان پلاتایا چون دیدند که از این طریق نمی‌توانند به سد آسیب برسانند از درون شهر نقبی به زیر سد زدند و از راه این نقب خاک و سنگ سد را به شهر بردند. اسپارتیان مدتی متوجه این نقشه نشدند و تعجب می‌کردند که چرا از ارتفاع سد دائم کاسته می‌شود.

مردم پلاتایا چون می‌ترسیدند که با این همه نتوانند در برابر سپاه انبوه اسپارت پایداری کنند، نقشه‌ای دیگر برای دفاع از شهر خود کشیدند: کار بالابردن دیوار را متوقف ساختند و در دو نقطه انتهایی باروی اصلی، در طرف شهر، دیواری جدید به شکل هلال بنا کردند تا اگر دیوار بلند به دست دشمن بیفتد دیوار جدید حفاظ شهر باشد و اسپارتیان مجبور شوند سدی دیگر بسازند و از دو سو در معرض تیر مدافعان قرار گیرند.

اسپارتیان در عین حال که مشغول ساختن سد بودند منجنیق‌هایی برای رخنه کردن در باروی شهر آوردند و با یکی از آنها بخش بزرگی از دیوار بلند شهر را ویران کردند و منجنیق‌های دیگر را در برابر بخش‌های مختلف بارو بکار انداختند. ساکنان پلاتایا بعضی از ماشین‌ها را با کمند بالا کشیدند و شکستند، و علاوه بر این تیرهای چوبی بلندی آماده کردند و به دو انتهای تیرها زنجیرهای آهنی درازی متصل ساختند و تیرها را به طور عمود بر دیوار، بر بالای دیوار قرار دادند، و هر گاه که منجنیق‌ها به دیوار نزدیک می‌شدند تیرهای چوبی را به وسیله زنجیرها بر آنها می‌کوفتند و آنها را می‌شکستند.

۷۷ پلوپونزیان چون دیدند که از این راه‌ها نمی‌توانند به شهر غلبه بیابند بر آن شدند که دیواری به گرد شهر بنا کنند و از هر سو راه را بر آن ببندند. ولی نخست سعی کردند در اطراف شهر آتش بیفروزند تا باد آتش را به شهر ببرد و شهر را که چندان بزرگ نبود دچار حریق سازد. بدین منظور حد فاصل میان باروی شهر و سدی را که خود ساخته بودند با هیزم آکنند و چون گروهی بزرگ از سپاهیان از هر سو از جنگل‌ها هیزم فراهم می‌آوردند در اندک مدتی این حد فاصل بر از هیزم شد و حتی تا آنجا که می‌توانستند از بالای بارو به درون شهر نیز هیزم ریختند و سپس هیزم را آتش زدند و برای اینکه هیزم هر چه بهتر بسوزد گوگرد و قیر بر آن افزودند و چنان آتشی برافروخته شد که مشابهش تا آن زمان دیده نشده بود به طوری که در بخشی از شهر

زندگی غیرقابل تحمل گردید و اگر چنانکه اسپارتیان امیدوار بودند بادی سخت می‌وزید در پلاتایا جاندارى زنده نمی‌ماند. ولی بادی برنخاست و حتی می‌گویند بارانی شدید فرود آمد و آتش را کشت و مردم پلاتایا از این حیلۀ دشمن نجات یافتند.

پلوپونزیان چون از این طریق نیز به مقصود نرسیدند بخش بزرگی از سپاه را مرخص کردند و فقط عدۀ اندکی را به ساختن دیوار برگماشتند، بدین ترتیب که سربازان هر یک از شهرهای متحد با اسپارت، مأمور ساختن بخشی معین گردیدند و اندکی پیش از آغاز پاییز دیوار آماده شد. اسپارتیان عدۀای از سربازان را برای حفاظت بخشی از دیوار در آنجا گذاشتند و خود عقب‌نشینی کردند و بخش دیگر دیوار به سربازان بویوتی سپرده شد. مردمان پلاتایا زنان و کودکان و پیرمردان و همه کسانی را که از خدمت سربازی ناتوان بودند به آتن فرستاده بودند و در شهر فقط چهارصد شهروند و هشتاد آتنی و صد و ده تن زن برای غذا پختن سکونت داشتند. ساکنان شهر در آغاز محاصره همین عده بودند و غیر از اینان هیچ کس از آزاد و بنده در شهر نبود.

پیروزیهای فورمیون

در همین تابستان هنگامی که حمله به پلاتایا ادامه داشت، آتنیان با دوهزار سرباز سنگین اسلحه و دویست سرباز سوار به خالکیسیان ساکن تراکیا و منطقه بوتیا^۱ حمله کردند. کشتزارها آمادۀ درو بودند و فرماندهی سپاه را کسنوفون پسر اورپیپیدس و دو سردار دیگر به عهده داشتند.

این سپاه تا دروازه شهر اسپارتولوس^۲ در بوتیا پیش رفت و کشتزارها را از بین برد و کسنوفون امیدوار بود که به یاری گروهی از اهالی شهر که طرفدار آتن بودند، بر شهر تسلط بیابد. ولی شهروندان مخالف آتن نمایندگانی به شهر اولونتوس فرستادند و از اولونتوس دسته‌ای سرباز برای دفاع از ایشان شتافت. در نبردی که در بیرون شهر درگرفت آتنیان پیروز شدند و سربازان پیادۀ خالکیسی و سربازانی که به یاری آنان رسیده بودند به شهر عقب‌نشینی کردند، ولی سواران خالکیسی به سواران آتنی غالب آمدند. خالکیسیان گروهی سرباز سپردار از منطقه کروسیس همراه داشتند و گروهی سپردار هم از اولونتوس به یاری آنان شتافتند، و سربازان سبک اسلحه اسپارتولوس^۳ همین که واقف شدند که نیرویی تازه نفس به یاری آمده است بار دیگر به آتنیان حمله کردند و آتنیان به سوی دو دسته از سپاهیان خود که برای محافظت از بُنۀ لشکر در پشت جبهه‌ها مانده بودند عقب نشستند. هر بار که آتنیان حمله می‌کردند دشمن عقب‌نشینی می‌کرد و همین که آتنیان عقب می‌نشستند دشمن هجوم می‌آورد و تیر می‌انداخت. سواران خالکیسی

1. Bottiaea

2. Spartolos

3. Spartolos

نیز هر وقت که فرصت را مناسب می‌یافتند بر آتینان می‌تاختند و همین امر سبب شد که آتینان به وحشت افتادند و روی از میدان نبرد برگرداندند و خالکیسیان به تعقیب ایشان پرداختند. آتینان تا پوتیدایا گریختند و اندکی بعد با استفاده از قرارداد متارکه جنگ که در میان طرفین بسته شد اجساد سربازان خود را گردآوردند و با باقی‌مانده سپاه به آتن بازگشتند. در این نبرد همه سرداران و چهارصد و سی سرباز آتنی از پای درآمدند. پس از پایان نبرد، خالکیسیان و سربازان بوتیا علامت پیروزی برافراشتند و به شهرهای خود رفتند.

باز در همین تابستان اندکی پس از نبردی که هم‌اکنون شرح دادم، مردم امپراکیا و قوم خائونی^۱ بر آن شدند که بر تمامی منطقه آکارناتیا دست‌بیاورند و این منطقه را از اتحادیه آتن جدا کنند. بدین منظور به اسپارتیان پیشنهاد کردند که ناوگانی از کشتیهای متحدان خود مجهز سازند و سپاهی متشکل از هزار سرباز سنگین‌اسلحه به آکارناتیا بفرستند، و استدلالشان در برابر اسپارت این بود که اگر اسپارت در دریا و خشکی به آنان یاری کند آکارناتیا قادر به دفاع از خود نخواهد بود و ایشان پس از تسلط به آکارناتیا باسانی خواهند توانست زاکونتوس و کفالنیا را، که قرارگاههای آتینانند، متصرف شوند و آتینان دیگر نخواهند توانست ناوگان خود را به سواحل پلوپونز بفرستند، و علاوه بر این دست‌یابی به ناوپاکتوس نیز امکان‌پذیر خواهد شد.

اسپارتیان این پیشنهاد را پذیرفتند و سربازان سنگین‌اسلحه خود را با چند کشتی به فرماندهی کنموس روانه کردند و آنگاه به همه شهرهای ساحلی نمایندگانی فرستادند و دستور دادند که کشتیهای خود را آماده سازند و روانه لوکاس شوند. کورینتیان در این کار بیش از شهرهای دیگر شور و حرارت نشان دادند زیرا می‌خواستند از شهر امپراکیا که «شهر دختر» ایشان بود حمایت کنند. بدین‌سان کشتیهای کورینت و سیکيون و شهرهای دیگر آماده حرکت شدند و کشتیهای آناکتوریون و امپراکیا که پیش از دیگران به لوکاس رسیده بودند، در آنجا منتظر دیگران ماندند. در این اثنا کنموس نیز با هزار سرباز سنگین‌اسلحه به آنان پیوست بی آنکه فورمیون سردار آتنی که با بیست کشتی آتنی از ناوپاکتوس محافظت می‌کرد متوجه او شود. سپاه کنموس از سربازان یونانی شهرهای لوکاس و آناکتوریون و امپراکیا، و هزار سرباز سنگین‌اسلحه پلوپونزی که همراه او آمده بودند، تشکیل می‌یافت و علاوه بر این سربازان غیریونانی نیز تحت فرمان او قرار داشتند که عبارت بودند از هزار سرباز خائونی (قوم خائونی شاهی ندارند و دو کارگزار بلندپایه که از میان طبقه حاکم انتخاب می‌شوند، به نامهای فوتوس و نیکانور^۲، بر این سربازان فرمان می‌راندند) و گروهی از مردمان قبیله تسپروتیس (این قبیله نیز شاه ندارد). سربازان مولوسی و آتینتانی^۳ را سابولینتوس^۴ - قیم

1. Chaonians

2. Nikanor

3. Atintanians

4. Sabylinthus

تارویس^۱ شاه که هنوز به سن قانونی نرسیده بود - رهبری می‌کرد، و سربازان پاراوه^۲ تحت فرمان شاه خود اورویدوس^۳ قرار داشتند و آنتیوخوس^۴ شاه نیز هزار سرباز اهل اورست^۵ در اختیار او گذاشته بود. علاوه بر این پردیکاس نیز پنهان از آتنیان هزار سرباز مقدونی فرستاد ولی اینان دیر رسیدند و نتوانستند در لشکرکشی شرکت کنند. کمنوس با این سپاه، بی آنکه منتظر رسیدن ناوگان کورینتی شود وارد سرزمین آرگوس آمفیلوخی شد و روستای لیمنایا^۶ را که فاقد بارو بود ویران کرد و به جوار شهر استراتوس^۷ که بزرگترین شهر منطقه آکارنایا بود، رسید و امیدوار بود که اگر بدین شهر دست‌یابد بقیه منطقه تسلیم او خواهد شد.

چون مردم منطقه آکارنایا دیدند که سپاهی بزرگ به سرزمینشان هجوم آورده است و ناوگانی قوی نیز از دریا به سوی ایشان در حرکت است، سپاهی یک‌پارچه برای دفاع دسته‌جمعی از منطقه تشکیل ندادند بلکه ساکنان هر ناحیه آماده دفاع از ناحیه خود شدند و در عین حال نماینده‌ای به نزد فورمیون فرستادند و از او یاری خواستند. فورمیون پاسخ داد که در حال حاضر نمی‌تواند به ایشان یاری کند زیرا که ناوگان کورینت در حال حرکت به سوی ناپاکتوس است و او نباید این شهر را بی دفاع بگذارد. در این اثنا پلوپونزیان و متحدانشان در سه گروه به سوی شهر استراتوس در حرکت بودند و قصدشان این بود که در جوار شهر لشکرگاه بسازند و اگر از راه مذاکره نتوانند شهر را به تسلیم وادارند استحکاماتش را مورد حمله قرار دهند. گروه‌های سه‌گانه فاصله بزرگی با یکدیگر داشتند به طوری که گاهی یکدیگر را نمی‌توانستند دید. گروه یونانی با نظم کامل پیش می‌رفت و جایی مناسب برای لشکرگاه می‌جست و سرانجام هم توانست در موضع مناسبی لشکرگاه بسازد. ولی سربازان خائونی که به جنگاوری شهره بودند چنان اعتمادی به خود داشتند که بی آنکه در جایی لشکرگاه بسازند به شهر حمله‌ور شدند و سربازان غیر یونانی دیگر را نیز به دنبال خود کشاندند در این خیال که بتهنایی با یک هجوم شهر را متصرف خواهند شد.

ساکنان استراتوس که وضع را چنین دیدند اندیشیدند که اگر بتوانند این گروه را از پای درآورند به احتمال قوی گروه یونانی به شهر حمله نخواهد کرد. از این رو بخشی از سربازان خود را در کمین‌گاهی مستقر ساختند و هنگامی که خائونیان به نزدیک شهر رسیدند هم از شهر و هم از کمین‌گاه بر آنان تاختند و در نتیجه خائونیان دچار وحشت شدند و عده زیادی کشته دادند و روی از نبرد برگرداندند، و سایر سربازان غیر یونانی نیز با مشاهده گریز خائونیان از هم پراکندند و گریختند. دو گروه یونانی سپاه از این واقعه بکلی بی‌خبر بودند چون خائونیان خیلی جلوتر از ایشان حرکت می‌کردند و یونانیان گمان می‌بردند که خائونیان با شتاب پیش می‌روند تا لشکرگاه خوبی بیابند؛ و چون گریختگان به ایشان رسیدند، آنان را در گروهی واحد گردآوردند و

1. Taryps 2. Paravae 3. Oroidos 4. Antiochos 5. Orest
6. Limnaia 7. Stratos

تمامی روز را بی حرکت در جای خود باقی ماندند.

سربازان استراتوس به ایشان نزدیک نشدند چون هنوز بقیه آکارنانیاییها هنوز نرسیده و به ایشان نپیوسته بودند ولی از دور با فلاخنهای خود به ایشان آسیب می‌رساندند و معروف است که آکارنانیاییها در هنر فلاخن‌اندازی استادند.

۸۲ چون شب فرارسید کتموس با شتاب سپاه خود را به کنار رود آناپوس که با اردوگاه او سه ساعت راه فاصله داشت عقب نشانند و روز بعد پس از بستن قراردادی با آکارنانیاییها اجساد سربازان خود را جمع‌آوری کرد و پیش از آنکه نیروی تقویتی به یاری آکارنانیاییها برسد از طریق سرزمین قبیله اونیاده که با او دوست بودند بازگشت و سربازانش پراکنده شدند و اهالی شهر استراتوس علامت پیروزی برافراشتند.

۸۳ ناوگان کورینت و سایر متحدان اسپارت - که در کنار خلیج کریسا سکونت داشتند - قرار بود به یاری کتموس برسند و نگذارند نیروی تقویتی به آکارنانیاییها ملحق شود. ولی این ناوگان نتوانستند نقشه خود را عملی کنند زیرا مجبور شدند با فورمیون و بیست کشتی آتنی که مأمور حفاظت ناوپاکتوس بودند، بجنگند: فورمیون در دهانه خلیج مواظب حرکت ایشان بود تا دریا به آنان حمله کند ولی کورینتیان و متحدانشان آمادگی برای نبرد دریایی نداشتند بلکه کشتی‌هایشان فقط حامل سربازانی برای جنگ با آکارنانیاییها بودند، و از این گذشته تصور نمی‌کردند که بیست کشتی آتنی جرات جنگ با چهل و هفت کشتی ایشان داشته باشند. ولی هنگامی که در طول ساحل سرزمین خود در حرکت بودند دیدند که کشتیهای آتنی به موازات ایشان بحرکت درآمده‌اند، و وقتی که کوشیدند در سر راهشان به آکارنانیاء از پاتره^۱ به سوی ساحل رو به رو برانند، باز دیدند که کشتیهای آتنی از خالکیس به سوی ایشان می‌آیند؛ و با اینکه کوشیده بودند شبانه از دیدرس آتنیها بگریزند آتنیها را رویاروی خود یافتند و ناچار شدند در میان دو ساحل با دشمن بجنگند. ناوگان هر یک از متحدان کورینت تحت فرمان سردار خود قرارداداشتند و فرماندهان ناوگان کورینت مآخائون^۲ و ایسوکراتس^۳ و آگاتارخیداس^۴ بودند.

کشتیهای پلوپونزی دایره‌ای بزرگ ساختند و با این همه در میان یکایک کشتیها فاصله‌ای نبود تا دشمن از آن نفوذ بتواند کرد، و در وسط دایره زورقهای کوچک را که همراهشان بود جای دادند و همچنین پنج کشتی تندرو را، تا اگر دشمن به نقطه‌ای حمله کند سرعت خود را بدانجا برسانند.

۸۴ ولی کشتیهای آتنی صفی دراز بستند و در گرداگرد آنها بحرکت آمدند در حالی که خود را به کشتیهای پلوپونزی می‌زدند چنانکه گویی هر لحظه می‌خواهند حمله را آغاز کنند، و بدین سان کشتیهای پلوپونزی را مجبور کردند که دم به دم دایره را تنگتر سازند. فورمیون

به سربازان خود سپرده بود که حمله آغاز نکنند تا او فرمان بدهد.

او حساب کرده بود که کشتیهای پلوپونزی نخواهند توانست مانند سربازانی که در خشکی صف آرایی می‌کنند، نظم خود را نگاهدارند بلکه کشتیها به همدیگر اصابت خواهند کرد و زورقهای کوچک بر بی‌نظمی خواهند افزود و اگر باد شدید که معمولاً در سپیده دم از سوی خلیج وزیدن آغاز می‌کند، برخیزد، همگی یکباره دچار هرج و مرج خواهند شد. برآستی هم باد وزیدن گرفت و کشتیهای پلوپونزی بهم برخوردند و بیشترشان چنان به هم گیر کردند که ملاحان مجبور شدند به وسیله چوبهای دستی آنها را از یکدیگر جدا کنند و در فریاد و هیاهویی که برخاست هیچ کس نمی‌توانست صدای فرماندهان را بشنود و چون پلوپونزیان در جنگ دریایی بی‌تجربه بودند نمی‌توانستند کشتیها را از یکدیگر جدا کنند. در این هنگام فورمیون فرمان حمله داد و آنتیان نخست کشتی یکی از فرماندهان را غرق کردند و سپس هر کشتی را که پیش آمد شکستند و از بین بردند و در این گیرودار دشمن نتوانست ایستادگی کند و کشتیهایی که سالم مانده بودند به پاتره و دومه^۱ گریختند. آنتیان به تعقیب آنها پرداختند و دوازده کشتی و بیشتر سرنشینان آنها را به اسارت گرفتند و سپس روی به مولوکریون^۲ نهادند و در ریون^۳ علامت پیروزی برافراشتند و یک کشتی را وقف پوزیدون [خدای دریا] کردند و آنگاه به سوی ناوپاکتوس عقب نشستند.

پلوپونزیان با کشتیهایی که توانسته بودند از میدان نبرد سالم بدر روند از دومه و پاتره به تعمیرگاه کشتیهای مردم الیس^۴ در بندر کولنه^۵ راندند و کنموس نیز با کشتیهایی که قرار بود به آنها بپیوندند پس از جنگ در جوار استراتوس از لوکاس بدانجا آمد.

اسپارتیان هیأتی متشکل از سه تن، تیموکراتس و براسیداس و لوکوفرون، به نزد کنموس فرستادند. وظیفه این هیأت این بود که با مشاوره با کنموس سپاه را برای نبرد دریایی دیگری آماده سازد تا آنتیان نتوانند با عده اندکی کشتی راه دریا را بر آنان ببندند. چون نبردی که شرحش گذشت نخستین نبرد دریایی اسپارتیان بود اینان از دریافتن علت شکست خود ناتوان بودند و از آنجا که نمی‌توانستند پذیرفت که نیروی دریایشان عیبی داشته باشد و تمرین درازمدت آنتیان را در دریانوردی، و بی‌تجربگی خود را در جنگ دریایی، در نظر نمی‌آوردند بدین نتیجه رسیدند که ترسویی و ضعف فرماندهی سبب شکست ایشان شده است. این هیأت پس از مشورت با کنموس نمایندگانی به شهرهای متحد فرستاد و خواستار کشتیهای بیشتری شد و در عین حال به تعمیر کشتیهای موجود پرداخت. فورمیون نیز خبر پیروزی خود را به آتن فرستاد و پیغام داد که دشمن مشغول آمادگی برای نبردی دیگر است و خواهش کرد که هر چه زودتر هر چند کشتی که ممکن باشد به یاریش بفرستند. آنتیان بیست کشتی روانه کردند ولی

1. Dyme

2. Molykreion

3. Rhion

4. Elis

5. Kyllene

به فرمانده کشتیها دستور دادند که نخست به کرت برود زیرا که نیکياس، اهل شهر گورتون^۱ واقع در کرت، که با آتنيان دوستی داشت از آتن خواسته بود به شهر کودونیا^۲ که مخالف آتن بود لشکری بفرستد و وعده داده بود که اگر چنین کند این شهر را در جزو متحدان آتن درخواهد آورد، حال آنکه در حقیقت غرضش این بود که به شهر پولیخنا^۳، همسایه کودونیا، خدمتی کرده باشد. بدین سان کشتیها به کرت رفتند و با همدستی مردم شهر پولیخنه کشتزارهای کودونیا را ویران ساختند و به سبب باد مخالف و هوای نامساعد مدتی در آنجا متوقف ماندند و وقت درازی را تلف کردند.

- ۸۶ در اثنای مدتی که کشتیهای آتني در کرت وقت می گذراندند، کشتیهای اسپارتیان در کولنه آماده نبرد شدند و طول ساحل دریا را پیمودند و به پارنوموس^۴ در منطقه آخیا رسیدند. در اینجا سربازان پیاده پلوپونز نیز برای یاری به آنها گردآمده بودند. از آن سوی فورمیون نیز با همان بیست کشتی خود براه افتاد و به جوار بندر ریون رسید و در آنجا لنگر انداخت. (این شهر ریون از دوستان آتن بود. شهری دیگر به نام ریون که در پلوپونز واقع است در ساحل رو به روی آن قرار دارد و میان این دو دریایی به عرض سه چهارم میل هست که مدخل خلیج کریسا می باشد.) پلوپونزیان نیز مانند آتنيان در جوار بندر ریون به فاصله اندکی از پارنوموس، همانجا که سربازان پیاده ایشان گردآمده بودند، با هفتاد و هفت کشتی مستقر شدند.
- کشتیهای دو حریف شش یا هفت روز رو به روی همدیگر قرار گرفته بودند و وقت را به تمرین و آمادگی می گذراندند. نقشه اسپارتیان این بود که تنگه دهانه خلیج را رها نکنند و به دریای آزاد روی نیاورند تا مبادا بر ایشان همان رود که در نبرد پیشین رفت؛ و آتنيان نمی خواستند وارد تنگه شوند زیرا معتقد بودند که جنگ در تنگه به نفع دشمن تمام خواهد شد. کنموس و براسیداس و دیگر فرماندهان پلوپونزی مایل بودند که جنگ هر چه زودتر و پیش از رسیدن نیروی تقویتی آتن آغاز شود ولی می دیدند که سربازانشان به علت شکست قبلی دچار ترس شده اند و اشتیاقی به نبرد ندارند. از این رو سربازان را به مجمعی فراخواندند و به ایشان چنین گفتند:

- ۸۷ «پلوپونزیان، اگر نتیجه نبرد پیشین شما را در اقدام به نبردی دیگر به تردید افکنده است، بدانید که هیچ علتی برای ترس از رویارویی تازه با دشمن وجود ندارد. چنانکه می دانید ما در آن هنگام آمادگی جنگ دریایی نداشتیم و برای نبرد در خشکی می رفتیم نه نبرد در دریا. آن روز بخت با ما یار نبود و شاید بی تجربگی در نبرد دریایی نیز سبب شکست ما شد. بنا بر این ناکامی ما ناشی از بزدلی نبود و این حادثه نباید ما را بر آن دارد که خود را ببازیم و تصمیم

1. Gortyn

2. Kydonia

3. Polichna

4. Parnomos

خویش را از یاد ببریم. باید این حقیقت را بیاد بیاوریم که اتفاق بد برای هر کسی ممکن است پیش آید ولی شجاعت اصیل هرگز دگرگون نمی‌شود و مردان شجاع بی‌تجربگی را بهانه‌ای برای بزدلی نمی‌سازند. شما شاید تجربه به اندازه دشمن نداشته باشید ولی شهامتتان بهترین وسیله جبران بی‌تجربگی است. مهارت ایشان در جنگ دریایی که شما را دچار ترس کرده است تنها هنگامی فایده می‌بخشد که با شجاعت همراه باشد. در لحظه خطر، ایشان بیاد خواهند آورد که آنچه را آموخته‌اند چگونه بکار ببرند. اما آنجا که شجاعت به یاری مرد نرسد مهارت نمی‌تواند در برابر خطر بایستد. ترس، همه آنچه را مرد آموخته است از یادش می‌برد و بدون اراده استقامت، مهارت فایده‌ای نمی‌بخشد. پس هر گاه که درباره تجربه و مهارت ایشان می‌اندیشید بیاد بیاورید که در شهامت قویتر از ایشانید، و اگر به سبب شکست پیشین دچار ترس می‌شوید فراموش کنید که در آن هنگام آمادگی برای نبرد نداشتید. امروز شما از چندین حیث بر دشمن برتری دارید، ناوگانتان بزرگتر از ناوگان دشمن است، و شما در ساحل سرزمین خودتان نبرد خواهید کرد، و سربازان پیاده سنگین اسلحه آماده‌اند تا به یاری شما بشتابند. در نبرد حریفی پیروز می‌شود که از حیث تعداد نفرات و تجهیزات برتر از حریف دیگر است و بنا بر این هیچ علتی برای شکست ما وجود ندارد. حتی اشتباهی که در نبرد پیشین کردیم عاملی است به سود ما، زیرا که از اشتباه بسی چیزها خواهیم آموخت. از پاروزنان و سربازان انتظار داریم که وظیفه خود را با اعتماد به نفس بجای آورند؛ ما خود نیز دقیقتر و کارا تر از فرماندهان پیشین شما هستیم و مقدمات نبرد را به نحوی آماده خواهیم کرد که هیچ کس عذری برای بزدلی نداشته باشد. ترسویان به کيفری خواهند رسید که درخور ایشان است و شجاعان از افتخاری برخوردار خواهند شد که لایق شجاعان است.»

۸۸

سرداران پلویونزی با این سخنان به تشجیع سربازان خود پرداختند. ولی فورمیون نیز نگران روحیه سپاهیان خود بود و می‌دید که سربازان شروع به دسته‌بندی کرده‌اند و از کثرت تعداد سربازان دشمن به بیم افتاده‌اند. از این رو همه آنان را به مجمعی فراخواند و چنین گفت:

۸۹

«سربازان من، می‌بینم که انبوهی سپاه دشمن روحیه شما را متزلزل کرده است و شما را بدینجا خوانده‌ام تا بر شما باز نمایم که هیچ علتی برای ترس وجود ندارد. پلویونزیان بدین جهت کشتیهای بسیاری به میدان نبرد آورده‌اند که یک بار از شما شکست خورده‌اند و معتقد نیستند که برای شما حریفی برابرند. ایشان در مقابله با ما بدین تصور اعتماد کرده‌اند که شجاعترین مردمانند ولی این تصور تنها بر تجربه ایشان در نبردهای زمینی متکی است زیرا که

بارها در این گونه نبردها پیروز شده‌اند، و گمان می‌برند که این تجربه، در نبرد دریایی نیز برای ایشان سودمند خواهد بود غافل از اینکه در این نوع نبرد برتری با ماست. از این گذشته اسپارتیانی که برایشان فرمان می‌رانند تنها برای افتخار اسپارت می‌جنگند و بیشتر سربازان ایشان برخلاف میل خود خویشتن را به خطر می‌افکنند و اگر آزادی داشتند پس از آن شکست ننگین بار دیگر پای در میدان نبرد دریایی نمی‌نهادند. بنا بر این، نگران مباشید و بدانید که ایشان شجاعتی چشمگیر به معرض نمایش نخواهند گذاشت. واقع امر این است که ایشان از شما می‌ترسند، و حق دارند: اولاً از این جهت که یک بار ایشان را شکست داده‌اید و در ثانی چون می‌اندیشند که شما با این تعداد اندک در برابر ایشان نمی‌ایستاید. اگر قصد نداشتید که کاری بزرگ انجام دهید، حریفی که از حیث تعداد نفرات برتر از دیگری است - چنانکه دشمن ما از این حیث برتر از ماست - در نبرد بر قدرت خود تکیه می‌کند نه بر روحیه خود. ولی اگر حریفی که از حیث نیرو ضعیفتر از دیگری است و هیچ اجباری به نبرد ندارد، در برابر حریف قویتر بایستد این کار بدین معنی است که هدفی بسیار بزرگ پیش چشم دارد و بر شهادت خود متکی است. دشمنان ما این را می‌دانند و از همین خصوصیت ما بیشتر می‌ترسند تا از سپاهی انبوه. بسا پیش می‌آید که لشکری بزرگ به سبب فقدان تمرین یا فقدان شجاعت از سپاهی کوچک شکست می‌خورد، و هیچ یک از این دو عیب در ما نیست.

«من تا آنجا که بتوانم در خلیج جنگ نخواهم کرد، و اصلاً کشتی‌ها را به خلیج نخواهم برد زیرا نیک می‌دانم که تنگی میدان برای ناوگانی کوچک ولی مجهز و باتجربه در برابر توده انبوهی از کشتی‌ها که سرنشینانش فاقد تمرین و تجربه‌اند، سودمند نیست زیرا که به علت کوتاهی میدان دید نمی‌توان از دور خیز برداشت و بر کشتیهای دشمن تاخت، و در صورت ضرورت نمی‌توان در لحظه درست عقب نشست، و همچنین نمی‌توان از خلال کشتیهای دشمن عبور کرد و یکباره برگشت و به دشمن هجوم آورد - در حالی که همین خود برای ناوگانی که کشتیهای مجهزتری دارد بهترین روش نبرد است - بلکه نبرد کشتیها ناچار مبدل به نبرد پیاده‌نظام می‌شود و در این صورت حریفی که کشتیهای بیشتری دارد در موضعی بهتر قرار می‌گیرد. پس مطمئن باشید که من تا آنجا که بتوانم همه این نکته‌ها را در نظر خواهم داشت و شما نیز باید نظم را رعایت کنید و گوش به فرمان من بدارید، خاصه از این جهت که ما به دشمن بسیار نزدیکیم، و انضباط و خاموشی در همه نبردها نقشی مهم دارند مخصوصاً در نبرد دریایی. با دشمن چنان رو به رو شوید که درخور گذشته شماست، و بدانید که این نبرد به نتیجه‌ای بسیار چشمگیر خواهد انجامید: یا به اینکه پلوپونزیان اندیشه نبرد دریایی را از سر بدر کنند و یا حکومت آتنیان بر دریا، در خطر بیفتد. بگذارید بار دیگر به شما یادآوری کنم که شما این دشمن را یک بار شکست داده‌اید و سپاه شکست خورده در برابر حریفی که یک بار بر

آن غالب آمده‌است چندان شهامتی ندارد.»

فورمیون با این سخنان به‌سربازان خود قوت قلب داد. پلویونزیان چون دیدند که آتنیان آماده نیستند وارد خلیج شوند کوشیدند تا آنان را بر خلاف میلشان به‌خلیج بکشانند. بدین منظور در سپیده‌دم در امتداد ساحل پلویونز بحرکت‌درآمدند و وارد خلیج شدند در حالی که بیست تا از بهترین و سریع‌ترین کشتیهایشان پیشاپیش می‌رفت و نقشه‌ایشان چنین بود که فورمیون چون گمان خواهدبرد که آنها به‌سوی ناوپاکتوس پیش می‌روند، برای حفاظت آن شهر با کشتیهای خود به‌دنبال ایشان براه‌خواهدافتاد و این بیست کشتی پلویونزی آنها را محاصره خواهندکرد و بر آنها خواهندتاخت. برآستی هم چنانکه انتظار داشتند فورمیون نگران شد (چون ناوپاکتوس را بی‌محافظ رها کرده‌بود) و بر خلاف میل خود در طول ساحل، آنجا که سربازان مسنیایی برای تقویت او همراهیش می‌کردند بحرکت‌درآمد.

پلویونزیان همین که دیدند که کشتیهای آتنی پشت سر یکدیگر در طول ساحل بحرکت‌درآمده و وارد خلیج شده‌اند یکباره برگشتند و با سرعت هر چه تمامتر به‌محاصره‌کردن کشتیهای آتنی پرداختند. ولی یازده کشتی آتنی که پیشاپیش می‌رفتند توانستند از دست پلویونزیان بگریزند و وارد دریای باز شوند. دیگران در محاصره افتادند و چون کوشیدند بگریزند به‌ساحل عقب رانده و از کار انداخته‌شدند و کسانی از سرنشینانشان که نتوانستند خود را با شنا به‌ساحل برسانند کشته‌شدند. پلویونزیان عده‌ای از کشتیهای خالی، و یکی را با همه سرنشینانش، با طناب کشیدند و بردند ولی بعضی از آنها را سربازان مسنیایی، که خود را با سلاح به‌آب انداختند، از دست پلویونزیان نجات دادند.

تا اینجا پلویونزیان پیروز بودند. بیست کشتی تندرو آنان به‌تعقیب یازده کشتی آتنی (که خود را به‌دریای آزاد رسانده‌بودند) پرداختند. ولی این یازده کشتی، به‌استثنای یکی، از دست ایشان گریختند و به‌ناوپاکتوس رسیدند و در جوار پرستگاه آپولون جبهه‌آراستند تا اگر پلویونزیان حمله کنند به‌دفاع بپردازند. اندکی بعد پلویونزیان در حالی که سرود پیروزی می‌خواندند فرارسیدند. پیشاپیش آنها به‌فاصله‌ای زیاد یک کشتی متعلق به‌شهر لوکاس، کشتی آتنی را که عقب مانده‌بود دنبال می‌کرد. در آنجا اتفاقاً یک کشتی بازرگانی در ساحل لانگر انداخته‌بود و کشتی آتنی چون به‌آن رسید آن را دور زد و خود را به‌میان کشتی شهر لوکاس که تعقیبش می‌کرد کوید و غرقش کرد. این واقعه نامنتظر، پلویونزیان را که سرمست پیروزی بی هیچ نظم و ترتیبی به‌دنبال کشتیهای آتنی می‌رفتند چنان دچار ترس کرد که بعضی دست از پاروژدن کشیدند و در انتظار کشتیهای دیگر ماندند و بعضی دیگر که به‌آن بخش از دریا آشنا نبودند به‌شن نشستند.

آتنیان با دیدن این منظره دلیرتر شدند و به‌شیدن یک فرمان فریادزنان به‌کشتیهای پلوپونزی هجوم بردند و پلوپونزیان دل‌شکسته از ناکامی جدید، به‌سبب بی‌نظمی نتوانستند ایستادگی کنند و روی به‌پانورموس^۱ - بندری که از آن براه‌افتاده‌بودند - گریختند. آتنیان که دنبالشان می‌کردند شش کشتی پلوپونزی به‌اضافه کشتیهای خود را که پیشتر از دست داده‌بودند به‌چنگ آوردند و عده‌ای از سرنشینان کشتیهای پلوپونزی را کشتند و عده دیگر را اسیر کردند. تیموکراتس اسپارتی در آن کشتی متعلق به‌شهر لوکاس بود که در جوار کشتی بازرگانی غرق شد و چون کشتی خود را بدان حال دید خود را کشت و آب دریا جسدش را به‌بندر ناوپاکتوس برد. آتنیان به‌همان نقطه‌ای بازگشتند که برای این نبرد از آن براه‌افتاده‌بودند و علامت پیروزی برافراشتند، و اجساد سربازان و قطعات کشتی‌های شکسته خود را جمع‌آوری کردند و پس از عقد قرارداد متارکه اجساد کشتگان دشمن را نیز تحویل دشمن دادند. پلوپونزیان نیز به‌یاد آسیبی که به‌کشتیهای آتنی وارد آورده‌بودند علامت پیروزی برافراشتند و یک کشتی آتنی را که به‌چنگ آورده‌بودند به‌عنوان قربانی در پهلوی علامت پیروزی قراردادند؛ ولی از ترس اینکه ممکن است نیروی تقویتی برای آتنیان برسد همه به‌استثنای کشتیهای متعلق به‌شهر لوکاس، شبانه به‌خلیج کریسا و کورینت گریختند. اندکی پس از عقب‌نشینی آنان بیست کشتی آتنی که قرار بود از کرت بیايند و پیش از نبرد به‌کشتیهای تحت فرمان فورمیون بپیوندند، به‌ناوپاکتوس رسیدند. بدین‌سان تابستان پیاپی‌ان رسید.

زمستان

کنموس و براسیداس و دیگر سرداران پلوپونزی به‌توصیه مردمان مگارا بر آن شدند که پیش از آنکه ناوگانی که به‌کورینت و خلیج کریسا عقب‌نشسته‌بودند پراکنده شوند، در آغاز زمستان به‌پیرئوس، بندر آتن - که با توجه به‌برتری دریایی آتن بی‌نگهبان بود - حمله کنند. نقشه این بود که ملاحان پاروها و بندهای چرمی و تشکچه‌های خود را بردارند و از راه خشکی از کورینت به‌ساحل خلیج آتن بروند و چهل کشتی را که در نیسایا، بندر مگارا، قرار دارند به‌آب بیندازند و به‌سرعت به‌پیرئوس بتازند. در پیرئوس ناوگانی برای محافظت از این بندر وجود نداشت، زیرا هیچ کس گمان نمی‌برد که دشمن به‌چنین حمله غافلگیرکننده‌ای به‌آنجا دست‌بیازد، و اگر هم دست‌می‌یازد از نظر آتنیان پنهان نمی‌ماند. پلوپونزیان نقشه خود را فوراً به‌موقع اجرا گذاشتند و شبانه به‌نیسایا رسیدند و کشتیها را به‌آب افکندند ولی بر خلاف قصد اصلیشان مستقیماً به‌پیرئوس نراندند - زیرا از هشیاری آتنیان می‌ترسیدند، و بعضی هم می‌گویند که باد مخالف آنان را از این کار بازداشت - بلکه به‌آن نقطه سالامیس که روبروی مگارا

قرار دارد، رهسپار شدند. در این نقطه که بودورون^۱ نام دارد استحکامات مختصری وجود داشت و سه کشتی راه ورود و خروج مگارا را مسدود ساخته بودند. پلوپونزیان به این استحکامات حمله کردند و کشتیها را که بدون سرنشین بودند با طناب کشیدند و بردند و سپس با هجوم ناگهانی به سالامیس، شروع به ویران ساختنش کردند.

۹۴

خبر این هجوم که به وسیله شعله‌های علامت به آتن رسید آتنیان را به وحشت انداخت، مردمان شهر گمان می‌بردند که دشمن به پیرئوس دست یافته‌است و ساکنان پیرئوس می‌پنداشتند که سالامیس به دست دشمن افتاده‌است و دشمن بزودی روی به پیرئوس خواهند نهاد؛ و برآستی هم اگر پلوپونزیان سستی نمی‌کردند با آسانی می‌توانستند به پیرئوس دست‌یابند زیرا باد ممکن نبود آنان را از این کار بازدارد.

سپیده‌دم آتنیان روانه پیرئوس شدند و با شتاب و هیاهو کشتیها را آماده ساختند و سربازان پیاده را مأمور حفاظت از پیرئوس کردند و آنگاه به سوی سالامیس براه‌افتادند. پلوپونزیان بیشتر سالامیس را ویران کرده بودند و چون شنیدند که از آتن نیروی تقویتی بحرکت آمده‌است اسیران و اموالی را که غارت کرده بودند، و همچنین سه کشتی را که از استحکامات بودورون با طناب کشیده و آورده بودند، با خود برداشتند و شتابان به نیسیا عقب نشستند. شتاب پلوپونزیان به بازگشت علت دیگری هم داشت: کشتیهایشان زمانی دراز در خشکی مانده بودند و اکنون آب به درونشان نشت می‌کرد. سربازان پلوپونزی چون به مگارا رسیدند از آنجا از راه خشکی به کورینت رفتند. آتنیان نیز چون در سالامیس دیدند که دشمن عقب نشسته‌است به شهر خود بازگشتند و بر آن شدند که پیرئوس را مستحکمتر سازند و بدین منظور راه ورود به بندر را بستند و اقدامات احتیاطی دیگری نیز بجاء آوردند.

تراکیا و مقدونیه

۹۵

تقریباً در همان روزها، در آغاز این زمستان، سیتالکس اودروسی پسر تهرس، شاه تراکیا به قصد حمله به پردیکاس پسر اسکندر شاه مقدونیه، و خالکیسیان منطقه تراکیا، لشکر کشید، غرض سیتالکس این بود که وعده‌ای که به او داده شده بود بجاء آورده شود و وعده‌ای را که او خود داده بود بجاء آورد. مآوقع از این قرار بود که پردیکاس که در آغاز به دشواری افتاده بود به سیتالکس وعده‌ای داده و در مقابل از او خواسته بود که میان او و آتنیان آشتی برقرار کند و به برادرش فیلیپ، که دشمنش بود برای رسیدن به تاج و تخت، یاری نرساند؛ ولی وعده‌ای را که به سیتالکس داده بود، بجای آورده بود. خود سیتالکس نیز هنگام انعقاد قرارداد اتحاد با آتن به آتنیان وعده داده بود که جنگ با خالکیسیان را در مرز تراکیا بپایان برساند. بنا بر این

سیتالکس در این لشکرکشی دو غرض داشت: آمونتاس پسر فیلیپ را با خود برد تا به تخت سلطنت مقدونیه بنشانند، و نمایندگان آتنی هم که به همین منظور به نزدش آمده بودند، همراهیش می کردند. سیتالکس، هاگنون را نیز همراه خود برد تا فرمانده لشکرش باشد. قرار بود آتنیان نیز با عده ای کشتی و سرباز به او در حمله به خالکیسیان یاری کنند.

۹۶ سیتالکس از منطقه ای که مسکن قوم اودروسه بود حرکت کرد و نخست تراکیاییهایی را که در میان کوههای هائوس^۱ و رودوپ^۲ سکونت داشتند و رعایای او بودند، و سپس قوم گته^۳ مقیم آن سوی هائوس و قبایل ساکن جنوب رود دانوب (در سمت دریای سیاه) را مسلح ساخت. قوم گته و آن قبایل دیگر همه با اسکوتیان همسایه اند و همه یک نوع سلاح دارند و سواران تیراندازند. علاوه بر این، سیتالکس تراکیاییهای آزاد کوه نشین را نیز که سلاحشان شمشیر است و دیی^۴ نام دارند و در کوه رودوپ ساکنند، گرد آورد؛ گروهی از اینان به عنوان سرباز مزدور به خدمت او درآمدند و گروهی دیگر داوطلبانه به سپاهش پیوستند. از این گذشته مردان قبیله آگریانی^۵ و لاثایی^۶ و سایر قبایل پثونی^۷ را نیز ضمیمه سپاه خود کرد. این قبایل در مرز کشور او - که به منطقه پثونی و رودخانه استرومون محدود است که در کوه اسکومبروس^۸ و جلگه آگریانی جاری است - ساکنند. در آن سوی این نقطه پثونیهای مستقل زندگی می کنند. در همسایگی قبیله مستقل تریبالی^۹، مرز کشور او منطقه مسکونی قبایل ترر^{۱۰} و تیلاتی^{۱۱} در شمال کوه اسکومبروس است که در سمت مغرب تا رود اوسکیوس^{۱۲} ادامه دارد. این رود از همان تپه هایی سرچشمه می گیرد که رودهای نستوس^{۱۳} و هبروس^{۱۴} نیز از آن برمی آیند. این تپه ها غیرمسکوند و منطقه وسیعی را در برمی گیرند و دنباله کوه رودوپ می باشند.

۹۷ کشور قوم اودروسه در کناره دریای سیاه، از شهر آبدرا تا مصب رود دانوب ادامه دارد. سفر دریایی در طول ساحل، اگر کوتاهترین راه را انتخاب کنند و دائم با باد موافق همراه باشند، برای کشتی بازرگانی چهار روز و چهار شب طول می کشد. ولی اگر پیاده ای تندرو در ساحل دریا مستقیم ترین راه را از آبدرا تا دانوب بپیماید یازده روز در راه خواهد بود. در داخل کشور پیمودن راه از بیزانس تا لاکه^{۱۵} و استرومون، که دورترین نقطه از دریاست، سیزده روز طول می کشد. مبلغ مالیاتی که در زمان سویتس^{۱۶} (که پس از سیتالکس به حکومت رسید و میزان مالیات را به بالاترین درجه رساند) از شهرهای یونانی و قبایل غیر یونانی اخذ می شد، چهارصد تالنت نقره بود که مقداری از آن به طلا و مقداری به نقره پرداخته می شد. هدیه های طلا و نقره که علاوه بر مالیات می بایست به شاه داده شود تقریباً به اندازه همان مبلغ بود و این هدیه ها غیر از پارچه های ساده و زردوزی شده و اجناس دیگر بود که نه تنها به شاه بلکه به اشراف و

- | | | | | | |
|--------------|-------------|-------------|------------|----------------|-------------|
| 1. Haemus | 2. Rhodop | 3. Getae | 4. Dii | 5. Agrianian | 6. Laeaeans |
| 7. Paeonians | 8. Skombros | 9. Tribalii | 10. Tteres | 11. Tillataean | |
| 12. Oskios | 13. Nestos | 14. Hebros | 15. Laeae | 16. Seuthes | |

قدرتمندان اودروسی نیز تقدیم می‌شد. در اینجا رسم کاملاً بر خلاف رسم کشور پادشاهی ایران بود: در اینجا گرفتن را بر دادن برتری می‌نهادند؛ و خودداری از دادن هدیه‌ای که خواسته می‌شد ننگین‌تر از خواستن هدیه و گرفتن آن بشمار می‌آمد. این قواعد در میان قوم اودروسه رواج کامل داشت و قدرتمندان حد اکثر استفاده را از آنها می‌کردند، و هیچ کاری بدون هدیه انجام نمی‌گرفت. بدین سان کشور اودروسه کشور پادشاهی بسیار مقتدری گردید و از حیث درآمد مالی و رفاه عمومی بزرگترین قدرت اروپایی میان خلیج ایونیا و دریای سیاه بشمار می‌رفت، هر چند از لحاظ جنگاوری مردانش به پایه اسکوتیان نمی‌رسید: چون اصلاً در اروپا هیچ قومی با اسکوتیان قابل قیاس نیست و حتی در آسیا نیز هیچ کشوری وجود ندارد که مردانش بتوانند در برابر اسکوتیان مقاومت کنند، و از این گذشته اسکوتیان با هشیاری و خردمندی ذاتی از عهده هر دشواری که در زندگی پیش آید به‌بهرترین وجه می‌توانند برآیند.

بنا بر این سیتالکس که اینک آماده لشکرکشی می‌شد شاه کشوری بزرگ بود. چون همه مقدمات فراهم شد او روی به مقدونیه نهاد، نخست کشور خود را پیمود و سپس از کوهستان غیرمسکون کرکین^۱ که مرز میان مسکن قبیله سینتی^۲ و قبیله پثونی است گذشت، و برای گذشتن از این کوهستان از جاده‌ای استفاده کرد که او خود در حین آخرین لشکرکشی به سوی قبیله پثونی از میان جنگلها کشیده بود. هنگام عبور از کوهستان کشور اودروسه، مسکن قبیله پثونی در سمت راست و مسکن قبیله سینتی و مائی^۳ در سمت چپ او قرار داشت. پس از گذشتن از کوهستان با لشکرش به شهر دوبروس^۴ که شهری پثونی است، رسید، و در سراسر این راه هیچ یک از سپاهیان تلف نشد مگر به سبب بیماری، و حتی بعکس، تعداد لشکریانش روی به فزونی نهاد زیرا که بسیاری از تراکیاییان مستقل داوطلبانه به امید غارت به سپاه او پیوستند و به طوری که می‌گویند سپاهش به صد و پنجاه هزار سرباز بالغ گردید. بیشتر سربازان پیاده بودند و تقریباً یک ثلث آنها سوار، و اکثر سواران از خود اودروسیان و افراد قبیله گته بودند. جنگاورترین پیادگان سربازان شمشیردار بودند که از کوهستان رودوپ آمده بودند. بقیه سپاه مخلوطی از اقوام گوناگون بود که به جهت انبوهی رعب‌انگیز می‌نمود.

سپاه در شهر دوبروس گردآمد و از آنجا به مقدونیه سفلی، کشور پادشاهی پردیکاس، سرازیر گردید. در داخله مقدونیه قبایل لونکستی^۵ و الیمی^۶ و اقوام دیگری نیز ساکنند که هر یک شاه خاص خود را دارد و بعضی متحدان شاه مقدونیه‌اند و بعضی دست‌نشانندگان او. مقدونیه امروزی را در کنار دریا، نخست اسکندر پدر پردیکاس، و اسلافش تمیندها^۷ که در اصل از شهر آرگوس بودند - پس از چیرگی بر شهر پیریا^۸ و راندن ساکنانش از آنجا و غلبه بر مردمان بوتیا^۹ که امروز همسایه خالکیسیانند - به تصرف درآورده بودند. (ساکنان پیریا پس از

۹۸

۹۹

1. Kerkine	2. Sintians	3. Maedian	4. Doberos	5. Lynkestian
6. Elimots	7. Temenids	8. Pieria	9. Bottia	

رانده شدن از شهر خود در فاگرس^۱ و سایر نقاط کوهستان پانگئوس^۲ در آن سوی استرومون سکنی گزیدند و این منطقه که میان دریا و دامنه‌های پانگئوس قرار دارد هنوز هم سرزمین پیریایی نامیده می‌شود. آنان همچنین منطقه باریکی از سرزمین پئونیا را که در طول رود آکسیوس^۳ از کوهستان تا پلا^۴ و ساحل دریا ادامه دارد متصرف شده، و پس از راندن ادونیایی‌ها^۵ منطقه‌ای را که موگدونیا نام دارد و میان آکسیوس و استرومون واقع است تحت سلطه خود درآورده و مردمان منطقه‌ای را هم که امروز اثوردیا^۶ نامیده می‌شود و ساکنان شهر آلموپیا^۷ را، از مسکنشان رانده بودند. (بیشتر مردمان اثوردیا کشته شدند و عده کمی از آنان هنوز در جوار پوسکا^۸ بسر می‌برند). مقدونیان اقوام دیگری را هم تابع خود ساخته بودند که بعضی هنوز تحت تبعیت مقدونیه قرار دارند، مانند اقوام ساکن آنتموس^۹ و گرستونیا^{۱۰} و بیستالیا^{۱۱}. تمامی این مناطق با هم، امروز مقدونیه خوانده می‌شود و هنگامی که سیتالکس بدانجا لشکر کشید پردیکاس پسر اسکندر شاه آنجا بود.

مقدونیان نمی‌توانستند در برابر سپاهی بدین انبوهی ایستادگی کنند و از این رو به پشت باروهای شهرهای خود پناه بردند. این گونه باروها در آن زمان زیاد نبودند و باروهای را که اکنون در آنجا وجود دارند آرخلاتوس پسر پردیکاس پس از رسیدن به سلطنت بنا کرده است. آرخلاتوس علاوه بر این جاده‌های مستقیم در سراسر کشور ساخته، سازمان سوارنظام را تجدید کرده و پیاده‌نظام را مسلح نموده و به‌طور کلی بهتر از هشت شاه که پیش از او حکومت کرده‌اند تجهیزات دفاعی کشور را نیرومند ساخته است.

سپاه تراکیا از دوبروس نخست به منطقه‌ای حمله کرد که پیشتر قلمرو فیلیپ بود و شهر ایدومنه^{۱۲} را متصرف گردید. شهرهای گورتونیا و آتالانتا و چند شهر دیگر به علت تمایلی که به آمونتاس پسر فیلیپ داشتند، آزادانه تسلیم شدند. آنگاه تراکیاییان شهر اوروبوس را محاصره کردند ولی موفق به تصرف آن نشدند.

پس از آن سیتالکس به بخش دیگر مقدونیه، در سمت چپ پلا و کوروس^{۱۳}، تاخت؛ به بوتیا و پیریا نتوانست دست‌بیاورد ولی موگدونیا و گرستونیا و آنتموس را ویران کرد. مقدونیان بدین فکر نیفتادند که با پیاده‌نظام به مقابله او بشتابند بلکه سوارنظام را به یاری متحدان خود تقویت کردند و هر جا که فرصت را مناسب دیدند با نیرویی هر چند ضعیف به سپاه تراکیا حمله بردند و چون سوارانشان زره‌پوش بودند و در جنگاوری مهارت داشتند تراکیاییان نتوانستند در برابر ایشان مقاومت کنند؛ با این همه چون سپاه تراکیا از حیث تعداد بسیار قویتر از مقدونیان بود مقدونیان نخواستند خود را در معرض خطر بیفکنند و از این حمله‌ها دست برداشتند.

- | | | | | | |
|-------------|-------------|-------------|---------------|--------------|-----------|
| 1. Phagres | 2. Pangaeus | 3. Axios | 4. Pella | 5. Edonians | 6. Eordia |
| 7. Almopia | 8. Pyssa | 9. Anthemus | 10. Grestonia | 11. Bistalia | |
| 12. Idomene | 13. Kurrbus | | | | |

در این بین سیتالکس درباره مقاصدی که از لشکرکشی داشت با پردیکاس مذاکره آغاز کرد؛ و آتانیان که تصور نمی‌کردند او بدین گونه لشکرکشی دست‌بزند ناوگانی نفرستاده بودند و اکنون نمایندگان با تحف و هدایا به‌نزد او گسیل داشتند. سیتالکس با بخشی از سپاه خود به‌خالکیسیان و بوتیاییان حمله کرد و آنان را به‌پشت باروهایشان راند و کشتزارهایشان را ویران ساخت.

هنگامی که سیتالکس در این بخش مقدونیه بود، اقوامی که در جنوب مقدونیه زندگی می‌کردند - مانند تسالیان و ماگنت‌ها^۱ و سایر اتباع تسالی، و یونانیان ساکن مناطق جنوبی تا باریکه ترموپیل - ترسیدند که او به‌آنها نیز حمله‌ور شود و از این رو خود را آماده جنگ ساختند. تراکیاییان شمال استرومون که در جلگه سکونت داشتند، و همچنین اقوام پانایی^۲ و اودومانت^۳ و دروی^۴ و درسایی^۵ که در دشت باستقلال زندگی می‌کنند، دچار همان ترس گردیدند. یونانیانی هم که دشمن آتن بودند نگران شدند که مبادا سیتالکس به‌توصیه آتن و برای اینکه وظیفه هم‌پیمانی خود را در برابر آتن بجا آورد، به‌آنها نیز حمله‌ور شود.

ولی سیتالکس مناطق خالکیس و بوتیایی و مقدونی را که متصرف شده بود ویران کرد و چون به‌هیچ یک از مقاصدی که از لشکرکشی داشت دست‌نیافت و سپاهش دچار قحطی و سرمای سخت شد، به‌توصیه برادرزاده‌اش سویتس - پسر اسپارادوکوس^۶ - که مهمترین سردار سپاهش بود با شتاب عقب‌نشینی کرد. پردیکاس در نهان به‌سویتس وعده داده بود که دختر خود را به‌او بدهد و مبلغی هنگفت پول بپردازد. سیتالکس پس از سی روز لشکرکشی، که هشت روز آن را در منطقه خالکیس گذرانده بود، به‌کشور خود بازگشت؛ و چندی بعد پردیکاس چنانکه وعده داده بود دختر خود استراتونیکه^۷ را به‌همسری به‌سویتس داد و بدین‌سان لشکرکشی سیتالکس پایان‌رسید.

در همین زمستان پس از آنکه ناوگان پلوپونزی پراکنده شد آتانیانی که در ناوپاکتوس بودند در طول ساحل به‌سوی شهر آستاکوس بحرکت درآمدند و در آنجا از کشتی پیاده شدند و چهارصد سرباز سنگین اسلحه آتنی که سرنشینان کشتیها بودند و چهارصد سرباز مسنیایی، روانه آکارانیا گردیدند و از شهرهای استراتوس و کورونتا^۸ و چند شهر دیگر کسانی را که در نظرشان غیرقابل اعتماد بودند تبعید کردند و کونس^۹ پسر تئولوتوس^{۱۰} را دوباره به‌حکومت کورونتا برگماشتند و آنگاه به‌کشتیهای خود بازگشتند و خواستند به‌اونیاده - که در آکارانیا یگانه شهری بود که همیشه با آتن دشمنی می‌ورزید - حمله کنند زیرا که چنین کاری در فصل

1. Magnet	2. Panacans	3. Odomant	4. Droï	5. Dersacans
6. Sparadokos	7. Stratonike	8. Koroata	9. Kynes	10. Theolytos

زمستان غیرممکن می‌نمود. علت این امر این است که رود آخلوس^۱ که از کوهستان پیندوس^۲ می‌آید و از دولوپیا و دشتهای مسکن قبایل آگرئی و آمفیلوخی و آکارنانیایی می‌گذرد و در جوار شهر اونیاده به‌دریا می‌ریزد، در اطراف شهر دریاچه‌هایی بوجود می‌آورد و عبور لشکر را در فصل زمستان غیرممکن می‌سازد. جزایری هم که اخینادس^۳ نامیده می‌شوند در روبروی اونیاده واقعند. این جزایر در مصب رود آخلوس قرار دارند و گل و لای رود دائماً در فاصله میان آنها و خشکی فرومی‌نشیند به‌طوری که بعضی از آنها به‌خشکی متصل شده‌اند و به‌احتمال قوی در آینده دور همه آن جزایر چنین خواهند شد زیرا که رود پهن و گل‌آلود است و جزیره‌ها نزدیک یکدیگر قرار دارند و در حکم سدی هستند که مانع از عبور گل و لای می‌شوند و آب رودخانه نمی‌تواند راهی مستقیم به‌دریا بیابد.

این جزایر کوچک و خالی از سکنه‌اند و در داستان می‌گویند که چون آلکمیون^۴ پسر امفیاراتوس مادر خود را کشت و به‌سرگردانی افتاد آپولون به‌او فرمان داد که در اینجا سکونت اختیار کند. نص سخن خدا چنین بود که او از عذاب روحی رهایی نخواهد یافت مگر اینکه در زمینی ساکن شود که در وقتی که مادر خود را کشت چشم خورشید به‌آن نیفتاده‌بود و اصلاً وجود نداشت، زیرا که بقیه زمینها برای او ناپاکند. در داستان می‌گویند آلکمیون نمی‌دانست چه کند تا روزی این نقطه که گل و لای رودخانه در آن می‌نشیند نظرش را جلب کرد و بدین نتیجه رسید که از هنگامی که مادر خود را کشته‌است در آنجا زمین به‌مقداری که بتوان زندگی کرد بوجود آمده‌است. پس در این نقطه، در جوار شهر اونیاده سکونت اختیار کرد و فرمانروای آن منطقه شد و بعدها تمامی آن سرزمین نام خود را از نام پسر او آکارنان اخذ کرد. این است داستانی که درباره‌ی آلکمیون می‌گویند.

فورمیون و سربازان آتنیش از آکارنania به‌ناویاکتوس رفتند و در آغاز بهار به‌آتن بازگشتند و کشتیهایی را که از دشمن گرفته‌بودند و همچنین اسیرانی را که در اثنای نبرد به‌چنگ آورده‌بودند با خود به‌آتن بردند و این اسیران را با اسیران آتنی مبادله کردند. بدین‌سان زمستان بسر رسید و سومین سال جنگ، که توکودیدس رویدادهایش را باز نموده‌است، پایان آمد.

چهارمین سال جنگ

تابستان

سومین حمله پلوپونزیان به اتیکه

در تابستان بعدی، هنگامی که غله رسیده و آمادهٔ درو بود، پلوپونزیان و متحدانشان تحت فرماندهی آرخیداموس شاه اسپارت به اتیکه حمله کردند. سپاه در دشت لشکرگاه ساخت و کشتزارها را ویران نمود. مانند سالهای پیشین سوارنظام آتنی هر وقت که فرصت می‌یافت وارد عمل می‌شد و سربازان سبک اسلحهٔ دشمن را مانع از آن می‌گردید که از لشکرگاه جدا شوند و به حومهٔ شهر آسیب بزنند. پلوپونزیان برای مدتی که آذوقه‌شان کفایت می‌کرد در اتیکه ماندند و آنگاه بازگشتند و پراکنده شدند.

طغیان موتیلن^۱

بی‌فاصله پس از حملهٔ پلوپونزیان به اتیکه، سراسر جزیرهٔ لسبوس، به استثنای شهر متومنا^۲، بر آتن طغیان کرد و از اتحادیهٔ آتنی جدا شد. مردمان جزیره پیش از جنگ قصد داشتند از آتن جدا شوند - ولی اسپارتیان آماده نبودند ایشان را به اتحادیهٔ خود بپذیرند - و اکنون مجبور شدند پیش از موعدی که در نظر گرفته بودند، این قصد را به موقع اجرا بگذارند: نخست می‌خواستند صبر کنند تا کار ساختمان دیوارهای بندر بیابان برسد و کشتیها ساخته شوند و سربازان تیرانداز و غله و دیگر چیزهایی که در دریای سیاه در راه بودند، برسند. ولی در این بین اهالی شهرهای تندوس^۳ و متومنا، که با ایشان دشمنی داشتند، و همچنین گروهی از اهالی موتیلن که طرفدار آتن بودند، به آتنیان خبر دادند که مردمان موتیلن بر آن شده‌اند تا تمامی جزیرهٔ لسبوس را به صورت دولتی واحد تحت نظارت موتیلن درآورند و

1. Mytilene

2. Methymna

3. Tenedos

به یاری اسپارتیان و ساکنان بویوتی - که هم قبیله ایشاند - مجهز می‌شوند تا بر آتن طغیان کنند و اگر اقدامی سریع بعمل نیاید جزیره لسبوس از آتن جدا خواهد شد.

اما در این زمان آتنیان از یک سو دچار بیماری طاعون بودند و از سوی دیگر گرفتار جنگی تمام عیار با اسپارت، و بنا بر این جنگ با لسبوس را که کشتیهای فراوان و تجهیزات دست نخورده داشت به صلاح خود نمی‌دیدند. از این رو عنان خود را به دست خیال سپردند و هر چه را درباره لسبوس می‌شنیدند شایعه تلقی کردند و نخواستند باور کنند. ولی اندکی بعد نمایندگان به موتیلین فرستادند و از آن شهر خواستند که اندیشه اتحاد جزیره لسبوس را از سر بدرکنند و از تهیه جنگ افزار و آماده ساختن استحکامات دست بردارند؛ و چون نمایندگان پاسخ مساعد نیاوردند، آتنیان دچار ترس شدند و تصمیم گرفتند تا دیر نشده دست به عمل بیاورند.

با شتاب ناوگانی متشکل از چهل کشتی را که برای دورزدن پلوپونز مجهز ساخته بودند، به فرماندهی کلیپیدس^۱ پسر دینیاس^۲ و دو سردار دیگر، روانه لسبوس کردند. به آتن خبر رسیده بود که مردمان موتیلین جشنی برای بزرگداشت آپولون در پرستشگاه مالئا^۳ در بیرون شهر برگزار می‌کنند و همه اهالی شهر در آنجا گرد آمده‌اند. بنا بر این اگر سپاه آتن بهنگام به آنجا می‌رسید می‌توانست آنان را غافلگیر کند و در غیر این صورت فرماندهان دستور داشتند از شهر موتیلین بخواهند که کشتیهای خود را تسلیم کند و تجهیزات را از بین ببرد و اگر موتیلین این خواهش را بر نیاورد، جنگ کنند.

کشتیها براه افتادند. آتنیان ده کشتی متعلق به موتیلین را که به موجب قرارداد اتحاد، در بندر آتن بودند از حرکت بازداشتند و سرنشینان آنها را نیز دستگیر کردند. ولی یک تن از اهالی موتیلین که در آتن بود خود را به اوپویا رساند و از آنجا با پای پیاده به گوستوس^۴ رفت و از آنجا با یک کشتی بازرگانی که در شرف حرکت بود سه روز پس از ترک آتن به موتیلین رسید و خبر لشکرکشی آتن را به مردم موتیلین رساند. از این رو مردمان موتیلین به پرستشگاه نرفتند و در عوض به تکمیل باروهایی که هنوز ناقص مانده بود پرداختند و نگهبانانی بر آنها گماشتند.

چیزی نگذشته بود که کشتیهای آتنی رسیدند و فرماندهان پیغامی را که از آتن آورده بودند به مردم شهر ابلاغ کردند و چون پاسخ مساعد نشنیدند دست به جنگ گشودند.

بدین سان مردمان شهر موتیلین که هنوز آمادگی برای جنگ نداشتند مجبور به دفاع شدند و بدین منظور با کشتیهای خود بندر را ترک کردند تا در دریا نبرد کنند ولی بر اثر حمله آتنیان مجبور به بازگشت شدند و بی‌درنگ به فرماندهان آتنی پیشنهاد مذاکره دادند. خود فرماندهان تردید داشتند که از عهده تمامی جزیره لسبوس بتوانند برآیند و از این رو از مذاکره سر باز نزدند و قرارداد متارکه جنگ بستند و مردم موتیلین نمایندگان (از جمله یکی از کسانی

1. Kleippides

2. Deinias

3. Malea

4. Geraestus

را که پیشتر به موتیلین خیانت کرده و سپس پشیمان شده بود) به آتن فرستادند تا به آتنیان اطمینان دهند که خبرهای راجع به موتیلین درست نبوده است و از آتن بخواهند که کشتیهایی خود را قرایخواند؛ و چون مطمئن نبودند که نمایندگانشان در آتن موفقیتی بدست آورند، سفیرانی هم به اسپارت فرستادند، و سفیران با کشتی بزرگی براه افتادند بی آنکه کشتیهایی آتنی که در شمال شهر در بندر مالتا لنگر انداخته بودند، باخبر شوند.

سفیران پس از سفری دشوار به اسپارت رسیدند و تقاضای یاری کردند؛ ولی نمایندگان که به آتن رفته بودند با دست خالی برگشتند و موتیلین و دیگر شهرهای جزیره لسبوس - به استثنای شهر متومنا - چاره‌ای جز جنگ با آتنیان ندیدند. شهرهای متومنا و ایمبروس^۱ و لمنوس و چند شهر دیگر که با آتن متحد بودند جانب آتن را گرفتند.

اهالی موتیلین با همه نیروهای خود به رویارویی آتنیان رفتند و در نبردی که روی داد معلوم شد که ضعیفتر از آتنیان نیستند، ولی با این همه به قدرت خود اعتماد نکردند و به شهر بازگشتند و در انتظار ماندند تا شاید نیرویی تقویتی از پلوپونز فرابرسد. در این اثنا ملئاس^۲ از اسپارت و هرمایونداس^۳ از شهر تب رسیدند. این دو پیش از آغاز طغیان به موتیلین فرستاده شده ولی پیش از آمدن آتنیان نتوانسته بودند به لسبوس برسند، و اکنون پس از پایان نبرد دور از چشم آتنیان خود را به شهر رساندند و مردمان موتیلین را بر آن داشتند که به همراهی آنان سفیران دیگری به اسپارت بفرستند.

آتنیان با دیدن بی‌حرکتی مردم موتیلین قوت قلب بیشتری یافتند و از شهرهای متحد سربازانی برای تقویت خود طلب کردند و اینان نیز چون دیدند که مردمان جزیره لسبوس از خود ضعف نشان می‌دهند زود رسیدند و شهر موتیلین را از جنوب با کشتیهایی خود محاصره کردند و در دو سوی شهر لشکرگاههای مستحکمی ساختند و راه هر دو بندر را به دریا بستند. ولی اهالی موتیلین و سایر شهرهای جزیره که به آنان پیوسته بودند دشت را در تصرف خود داشتند. یگانه بخش خشکی که تحت سلطه آتنیان قرارداداشت قطعه کوچکی در گرداگرد لشکرگاههایشان بود به طوری که فقط از مالتا به عنوان بندر و بازار استفاده می‌توانستند کرد.

در همین تابستان، همان وقت که جنگ در موتیلین به شرحی که نوشته‌ام ادامه داشت، آتنیان ناوگانی متشکل از سی کشتی برای دورزدن پلوپونز فرستادند. فرمانده این ناوگان آسویوس پسر فورمیون بود زیرا که آکارنائاییها خواهش کرده بودند که فرمانده نیرویی که به یاری ایشان فرستاده می‌شود پسر یا یکی از خویشان فورمیون باشد. سرنشینان کشتیها در سر راه خود به لاکونیا، آبادیهای بسیاری را در ساحل پلوپونز ویران کردند و آنگاه آسویوس

1. Imbros

2. Meleas

3. Hermæondas

بیشتر کشتیها را به آتن بازگرداند و خود با دوازده کشتی به ناوپاکتوس رفت و در سرزمین آکارناتیا لشکری گردآورد و روانه اونیاده گردید و خود با کشتیهایش وارد رود آخلوس شد و سپاهیان پیاده‌اش کشتزارها را خراب کردند. اونیاده حاضر به تسلیم نشد و آسوپپوس لشکریان پیاده‌اش را مرخص کرد و خود راه جزیره لوکاس را در پیش گرفت و در شهر نریکوس^۱ پیاده شد؛ ولی در راه بازگشت، خود او و عده زیادی از سربازانش به دست مردمانی که به دفاع از سرزمین خویش برخاسته بودند و گروه کوچکی سرباز به یاریشان شتافته بود، بقتل رسیدند. پس از آن آتنیان قرارداد متارکه جنگ بستند و اجساد کشتگان خود را از مردم جزیره لوکاس تحویل گرفتند و از آنجا دور شدند.

در این بین سفیران موتیلن که با کشتی اول به اسپارت فرستاده شده بودند به اسپارت رسیدند و اسپارتیان از آنان خواستند که به المپیا بروند تا در آنجا همه متحدان اسپارت پیغام ایشان را بشنوند و درباره آن با یکدیگر شور کنند. سفیران به المپیا رفتند. در آنجا مسابقه المپی برپا بود، مسابقه‌ای که در آن، دوریوس^۲ اهل رودس^۳ برای دومین بار برنده مسابقه شد. پس از پایان جشن، متحدان اسپارت در مجلسی گردآمدند و سفیران چنین گفتند:

«اسپارتیان و متحدان اسپارت، ما رسمی را که از دیرباز در میان یونانیان رایج است می‌شناسیم. هر گاه دولتی در اثنای جنگ بر متحدان پیشین خود طغیان کند و از آنها جدا شود دولتهای دیگر آن را اگر برای خود سودمند بدانند، به اتحادیه خود می‌پذیرند و با این همه خائنی تلقی می‌کنند که بر دوستان پیشین خود پشت کرده‌است. البته چنین حکمی بجاست به شرط آنکه دولت طغیان‌کننده و دولتی که بر آن طغیان شده‌است چه از لحاظ شیوه فکر و گرایش دوستانه نسبت به یکدیگر و چه از حیث قدرت و تجهیزات برابر باشند و دلیل موجهی برای طغیان و جدایی در میان نباشد. ولی ارتباط ما با آتن چنین نبوده‌است و هیچ کس نباید ما را از این جهت که در زمان صلح مورد احترام آتن بوده و به هنگام خطر از آن جدایی گزیده‌ایم به چشم حقارت و سرزنش بنگرد.

«نخست باید درباره این نکته‌ها سخن بگوییم یعنی در خصوص حقانیت و درستی رفتار ما، مخصوصاً از این جهت که از شما خواهش می‌کنیم ما را به اتحادیه خود بپذیرید. ما نیک می‌دانیم که دوستی چه میان افراد و چه میان دولتها پدید نمی‌آید اگر هر دو طرف از شرافت و حسن نیت و مشابهت شیوه فکر یکدیگر مطمئن نباشند چه اگر شیوه فکر دو طرف مختلف باشد زود اختلاف و نفاق روی می‌نماید.

1. Nerikos

2. Dorieus

3. Rhodes

«ما هنگامی آماده اتحاد با آتن شدیم که شما پس از جنگ ایران از رهبری دولتهای یونانی کناره گرفتید و آتنیان برای از بین بردن بقایای دشمن در میدان ماندند. غرض ما در اتحاد با آتن این بود که یونانیان از یوغ اسارت ایران آزاد شوند نه اینکه یوغ بندگی آتن را به گردن گیرند. تا زمانی که آتن در مقام رهبری اتحادیه استقلال ما را محترم می شمرد با کمال میل از آن دولت پیروی کردیم. ولی همین که دیدیم که دشمنی آتن با ایران روز به روز کاستی می یابد و گرایشش به تجاوز به حقوق متحدان خود فزونی می پذیرد، به بیم افتادیم. متحدان آتن به علت شیوه بفرنج رأی گیری نتوانستند برای دفاع از حقوق خویش متفق شوند و در نتیجه همه آنها، به استثنای ما و شهر خیوس، بنده آتن گردیدند. ما بظاهر دارای استقلال بودیم و سهم خود را در نیروی اتحادیه آزادانه ادا کردیم ولی چون دیدیم که به سر متحدان دیگر چه آمد، اعتماد خود را به رهبری آتن از دست دادیم، و دیگر نمی توانستیم باور کنیم که آتن، پس از آنکه متحدان دیگر را تابع و دست نشاندۀ خود ساخت، ما را به حال خود بگذارد و اگر از دستش برآید با ما همان رفتار را در پیش نگیرد که با دیگران کرده است.

«اگر ما و دیگر متحدان همه آزاد می ماندیم و استقلال خود را حفظ می کردیم اعتماد ما به اینکه آتن تغییری در وضع ما ندهد بیشتر می بود. ولی چون دیدیم که بیشتر متحدان به زیر یوغ اسارت آتن درآمده اند و تنها ما مستقل مانده ایم دیگر تردیدی برای ما باقی نماند که استقلال ما خاری در چشم آتن خواهد بود، مخصوصاً از این جهت که آتن روز به روز قویتر می شد و ما ناتوانتر می گردیدیم. اتحادیه ای که در آن هر دو طرف از یکدیگر نترسند پایدار نمی تواند ماند، و تنها چنین ترسی مانع از آن می شود که یکی دیگری را دست نشاندۀ خود سازد.

«در واقع یگانه علت اینکه آتنیان تا کنون استقلال ما را از میان نبرده اند این است که آنان همیشه برای توسعه قدرت خود به بهانه های عامه پسند متوسل می شوند، و معتقدند که از طریق نیرنگ بهتر می توانند نقشه های خود را اجرا کنند تا از راه زور. استقلال ما برای آنان از این جهت سودمند بود که هر وقت می خواستند به شهری لشکر بکشند و آن را تابع خود سازند، می توانستند به همه بگویند که دولت ما در تصمیم گیری به جنگ آزادی داشت و اگر دشمن ایشان مقصر نمی بود ما با میل و اراده خود در لشکرکشی ایشان سهم نمی شدیم و در جنگ شرکت نمی جستیم. فایده دیگر استقلال ما برای آتنیان این بود که ایشان به یاری متحد قویتر متحدان ضعیفتر را تابع خود کرده و متحد قوی را برای پایان کار نگاه داشته اند تا پس از آنکه همه متحدان از پای درآمدند به متحد قوی - یعنی به شهر ما - روی آورند و او را که دیگر پشت و پناهی برایش نمانده و در حقیقت بدین سان ضعیف شده است از پای بیفکنند. اگر نقشه خود را با تضعیف ما آغاز کرده بودند، در زمانی که متحدان دیگر هنوز استقلال داشتند و می دانستند که

در روز سختی از کجا یاری بجویند، باسانی کاری از پیش نمی‌بردند. از این گذشته، از نیروی دریایی ما می‌ترسیدند، و بیم آن داشتند که ناوگان همه متحدان بهم‌پیوندند و نیرویی بزرگ بوجود آورند و با دولت شما یا دولت مقتدر دیگری متحد گردند و آتن را در معرض خطر قرار دهند. عامل دیگری که سبب شد استقلال ما حفظ شود این بود که ما دائم می‌کوشیدیم تا با مجلس ملی و رهبران سیاسی آتن ارتباط دوستانه داشته باشیم؛ ولی چون دیدیم که ایشان با دیگران چه کردند یقین کردیم که دیگر از این ارتباط فایده‌ای نمی‌توانیم برد.

«این چه دوستی و اتحادی است، و با این وضع چگونه می‌توانیم به حفظ آزادی خود امیدوار باشیم؟ در اتحاد ما و آتنیان از آغاز احساس دوستی دخیل نبوده‌است. در زمان جنگ آنان منتهای کوشش خود را بعمل آوردند تا با ما خوشرفتاری کنند چون از ما می‌ترسیدند؛ در زمان صلح چون ما از ایشان بیم داشتیم کوشیدیم تا ایشان را از خود نرنجانیم. بیشتر اتحادها بر پایه دوستی و حسن نیت قرار دارند ولی اتحاد ما با ایشان از روی ترس بوده‌است؛ و رشته چنین اتحادی همین که طرفی احساس کند که گسستن رشته اتحاد خطری برایش ندارد، از هم می‌گسلد.

«پس روا نیست ما را به علت جدا شدن از اتحادیه آتن با این استدلال محکوم کنید که آتن هنوز گامی به‌زبان ما برنداشته‌است، یا بگویید ما می‌بایست صبر می‌کردیم تا یقین حاصل می‌شد که آتن قصد از پای‌درآوردن ما را دارد. اگر ما قدرتی برابر قدرت ایشان داشتیم می‌توانستیم حمله ایشان را با حمله متقابل پاسخ دهیم، البته می‌بایست تا ایشان گامی بر ضد ما برنداشته‌اند گامی بر ضد ایشان برنداریم، ولی چون ابتکار حمله به‌دست ایشان است ما نباید ابتکار دفاع را از دست بنهیم.

«اسپارتیان و متحدان، علت طغیان ما بر آتن این است که شنیدید، و همین خود باید شما را قانع کرده‌باشد که ما کاری ناروا نکرده‌ایم زیرا که حق داشتیم نگران امنیت خود شویم و به فکر چاره‌جویی بیفتیم. ما دیری است که در این اندیشه بودیم، و در زمان صلح سفیرانی به‌نزد شما فرستادیم ولی شما آماده نشدید ما را به اتحادیه خود بپذیرید. اکنون چون مردمان بویوتی از ما دعوت کردند دعوت ایشان را فوری اجابت کردیم. ما در جدایی از اتحادیه آتن دو غرض داریم: اولاً نمی‌خواهیم در تجاوز به حقوق یونانیان با آتن همدست گردیم بلکه میل داریم در آزاد ساختن یونانیان با شما همکاری کنیم؛ در ثانی نمی‌خواهیم به‌دست آتنیان از پای‌درآییم بلکه قصد داریم بر آنان پیشدستی کنیم.

«ما پیشتر از موعدی که مطابق نقشه خود در نظر داشتیم، و بدون آمادگی قبلی، از اتحادیه آتن جدا شده‌ایم. بدین جهت شما باید هر چه زودتر ما را به اتحادیه خود بپذیرید و نیروی تقویتی برای ما بفرستید تا نشان‌دهید که به‌شهرهایی که نیازمند یاری شما هستند

یاری می‌توانید کرد، و در عین حال به دشمن خود آسیب بزنید. فرصتی چنین مناسب بدشواری پیش می‌آید: بیماری طاعون و هزینه سنگین جنگ آتنیان را در تنگنا افکنده‌است، بخشی از ناوگان‌شان سواحل شما را دور می‌زند و بخش دیگر آماده حمله به ماست و به احتمال قوی، دیگر ناوگانی برای ایشان باقی‌نمانده‌است. پس اگر در همین تابستان بار دیگر از خشکی و دریا به ایشان حمله‌ور شوید یا نخواهند توانست در برابر شما ایستادگی کنند و یا ناچار خواهند شد کشتیهای خود را از سواحل شما و سواحل ما فرابخوانند.

فکر مکنید که خود را به خاطر بیگانه‌ای که ارتباطی با شما ندارد در خطر می‌افکنید. اگر در این اندیشه‌اید که لسبوس به فاصله‌ای دور از کشور شما قرار دارد، بدانید که در آینده بسیار نزدیک فایده یاری به ما را خواهید برد. گمان مبرید که سرنوشت جنگ در اتیکه معین خواهد شد. سرنوشت جنگ وابسته به شهرهایی است که سرچشمه قدرت آتنند. قدرت مالی آتن حاصل باجهایی است که متحدانش می‌پردازند و اگر ما از پای‌درآییم این قدرت فزونی خواهد یافت زیرا که دیگر طغیانی روی نخواهد داد و منابع مالی ما بر منابع آتن اضافه خواهد شد و رفتار آتن با ما خشن‌تر از رفتارش با شهرهایی خواهد بود که پیشتر از ما یوغ بندگی آن را به گردن گرفته‌اند. اما اگر با همه نیروی خود به ما یاری کنید متحدی بچنگ خواهید آورد که ناوگانی قوی دارد، و این خود چیزی است که شما در حال حاضر نیاز مبرم به آن دارید. علاوه بر آن، رفتار شما سبب خواهد شد که متحدان آتن از آن جدا شوند و به شما بپیوندند و در نتیجه باسانی خواهید توانست نیروی جنگی آتن را درهم بشکنید؛ و در عین حال از این تهمت که به شهرهایی که از آتن جدا می‌شوند یاری نمی‌کنید مبرا خواهید گردید. یقین بدانید که همین که در نقش آزادکننده یونانیان ظاهر شوید روز به روز بر قدرتتان خواهد افزود و هیچ مانعی در راه پیروزی شما باقی نخواهد ماند.

- ۱۴ «از این رو خواهش می‌کنیم حرمت امیدی را که یونانیان به شما بسته‌اند، و حرمت زئوس المپی را که ما به پرستشگاهش پناه آورده‌ایم، نگاه دارید. به یاری شهر موتیلن بشتابید، با ما متحد شوید و ما را به حال خود رها مکنید. ما جان خود را در خطر می‌افکنیم و اگر کامیاب شویم فایده‌اش به همه خواهد رسید و اگر خواهش ما را نپذیرید زیان از پای‌درآمدن ما دامگیر همه خواهد شد. دست به کاری بزنید که سراسر یونان از شما چشم‌دارد و استیصال ما اقتضا می‌کند.»

- ۱۵ سفیران موتیلن چنین گفتند و اسپارتیان و متحدانشان پیشنهاد ایشان را پذیرفتند و آنگاه تصمیم حمله به اتیکه گرفتند و به متحدانی که حاضر بودند، دستور دادند که هر چه زودتر با دو سوم نیروی جنگی خود در باریکه کورینت گرد آیند. خود ایشان پیشتر از همه رسیدند و

ماشینهای آماده کردند تا به وسیله آنها کشتیها را از راه خشکی از کورینت به دریا برسانند و در آن واحد از خشکی و دریا به آتن بتازند. اسپارتیان با همه نیرو می کوشیدند ولی متحدان آهسته می رسیدند چون مشغول گردآوری حاصل کشتزارها بودند و چندان اشتیاقی به خدمت سربازی نداشتند.

۱۶ آتنیان می دانستند که اسپارت از آن رو آماده حمله می شود که گمان می برد آتن ضعیف شده است؛ و برای اینکه به دشمن بفهمانند که آتن برای دفع حمله اسپارت نیازی به فراخواندن کشتیهای خود از لسبوس و پلوپونز ندارد صد کشتی مجهز ساختند و همه مردان شهر - به استثنای اعضای بالاترین طبقه شهروندان - و بیگانگانی که در شهر سکونت داشتند در آنها نشستند و روی به تنگه پلوپونز نهادند و در هر جا که مناسب یافتند پیاده شدند و قدرت خود را به معرض نمایش گذاشتند. پلوپونزیان چون دیدند وضع آتن غیر از آن است که پنداشته بودند، بدین نتیجه رسیدند که گفته های نمایندگان لسبوس موافق حقیقت نبوده است. علاوه بر این پلوپونزیان با دشواریهای دیگری نیز دست به گریبان بودند، چون متحدان بهنگام نمی رسیدند و سرنشینان کشتیهای آتنی که سواحل پلوپونز را دور می زدند گاه بگاه پیاده می شدند و آبادیها و کشتزارها را ویران می کردند. از این رو چاره ای ندیدند جز اینکه به شهرهای خود بازگردند؛ ولی اندکی بعد ناوگانی آماده کردند تا به لسبوس بفرستند. چهل کشتی از شهرهای متحد گرد آوردند و آلسیداس^۱ را به فرماندهی آنها برگماشتند. آتنیان نیز چون دیدند که پلوپونزیان عقب نشسته اند، صد کشتی خود را به آتن بازگرداندند.

۱۷ در آن هنگام شمار کشتیهای آتن حتی بیش از زمان آغاز جنگ بود. صد کشتی از اتیکه و ابویا و سالامیس محافظت می کردند، صد کشتی سواحل پلوپونز را دور می زدند و کشتیهای دیگری هم در پوتیدایا و نقاط دیگر بودند، و خلاصه در این تابستان آتن جمعاً دویست و پنجاه کشتی در حال انجام خدمت داشت و همین امر، علاوه بر مبالغی که آتن مجبور بود در پوتیدایا خرج کند، خزانه آتن را تحلیل می برد. به سربازان سنگین اسلحه که شهر پوتیدایا را در محاصره داشتند روزانه دو دراهم پرداخته می شد (یک دراهم به خود سرباز و یک دراهم به خادم او) و این سربازان سه هزار تن بودند و این عده تا خاتمه محاصره کمتر نشد. هزار و ششصد تن نیز تحت فرمان فورمیون بودند ولی اینان پیش از خاتمه محاصره پراکنده شدند. به سرنشینان کشتیها نیز همان مبلغ پرداخته می شد. هزینه آتن در زمانی که این شهر بزرگترین تعداد کشتیها را داشت، چنین بود.

۱۸ وقتی که اسپارتیان در باریکه کورینت بودند مردم موتیلن با گروهی سرباز مزدور به شهر

متمونا تاختند زیرا در این گمان بودند که این شهر به آنان خیانت کرده است؛ ولی نتوانستند کاری از پیش ببرند از این رو به آنتیسا^۱ و پورها^۲ و ارسوس^۳ عقب نشستند و باروهای این شهرها را مستحکم ساختند و با شتاب به شهر خود بازگشتند.

پس از مراجعت سربازان موتیلن، مردم شهر متمونا به آنتیسا حمله کردند ولی شکست خوردند و بسیاری از ایشان کشته شدند و دیگران با شتاب هر چه تمامتر عقب نشستند. چون آنتیان از این واقعه باخبر شدند، و دریافتند که تمامی جزیره تحت سلطه موتیلن قرار گرفته است و عده سربازان آتن برای بازداشتن موتیلن از توسعه قدرت خود کافی نیست، در آغاز پاییز هزار سرباز سنگین اسلحه به فرماندهی پاخس^۴ پسر اپیکور بدانجا فرستادند. پاروونی کشتیها را خود این سربازان بمعده گرفتند و چون به موتیلن رسیدند دیواری به گرد شهر کشیدند و در چند نقطه آن برجها و استحکاماتی ساختند و بدین سان ارتباط شهر با دریا و خشکی از هر سو قطع شد. زمستان در شرف فرارسیدن بود.

زمستان

آنتیان برای ادامه محاصره نیاز به پول داشتند و از این رو برای نخستین بار مالیاتی بمبلغ دویست تالنت از شهروندان گرفتند و دوازده کشتی هم به فرماندهی لوسیکلس و چهار تن دیگر برای گردآوری پول از متحدان روانه کردند. او به شهرهای مختلف رفت و پول نقره گردآورد و آنگاه با سربازانش از طریق خشکی از شهر مونوس^۵ در منطقه کاریا با پیمودن دشت مئاندر^۶ تا تپه‌های ساندیوس^۷ پیش رفت و در آنجا هدف حمله مردمان کاریا و آنایا^۸ قرار گرفت و کشته شد و بیشتر سربازانش نیز از پای درآمدند.

پلاتایا

در همین زمستان مردم شهر پلاتایا که هنوز در محاصره پلوپونزیان و بویوتیان قراردادش دچار قحطی شدند. آذوقه شهر در شرف اتمام بود و امید اینکه از آتن یاری برسد وجود نداشت. از این رو اهالی پلاتایا و آنتیانی که در آنجا بودند بدین فکر افتادند که از دیواری که دشمن بر گرد شهر ساخته بود بالا بروند و شهر را ترک گویند. این فکر را ته‌نئوس^۹ پیشگو پسر تولمیدس، و اوپومپیدس^{۱۰} پسر دایماخوس^{۱۱}، که یکی از سرداران سپاه بود، بمیان آوردند. نقشه اصلی این بود که همه مردمان شهر چنین کنند ولی نصف ایشان از بیم خطر از شرکت در اجرای این نقشه خودداری کردند و تنها دویست و بیست تن داوطلب، آماده رفتن شدند. بدین منظور نخست ارتفاع دیوار را با شمردن خشت‌هایی که روی هم چیده شده بودند معین کردند

1. Antissa

2. Pyrrha

3. Eresos

4. Paches

5. Myos

6. Maeander

7. Sandios

8. Anaia

9. Theacnetus

10. Eupompides

11. Daimachos

(چون رویه دیوار در طرف شهر اندوده نشده بود و خشته نمایان بودند) و برای اینکه از محاسبه مطمئن شوند چندین نفر در آن واحد چندین بار خشته را شمردند و با اینکه بعضی ها در شمارش اشتباه می کردند اکثریت شمارندگان عدد درست را بدست آوردند، و پس از تعیین ارتفاع دیوار نردبامهایی به همان بلندی ساختند.

۲۱ دیواری که پلوپونزیان ساخته بودند در حقیقت از دو دیوار تشکیل می یافت که هر یک دایره ای می ساخت: یک دیوار در سمت پلاتایا قرار داشت و دیواری دیگر در بیرون از آن و محیط بر آن بود تا مانعی در برابر حمله احتمالی آتنیان باشد. میان دو دیوار فاصله ای به عرض شانزده پا وجود داشت و در این فاصله اتاقهایی برای نگهبانان ساخته بودند و اتاقها چنان به هم چسبیده بودند که دو دیوار به صورت یک دیوار بسیار پهن درآمده بود. به فاصله هر ده کنگره برجهایی ساخته شده بود که پهنایشان برابر پهنای دیوار بود به طوری که کسی نمی توانست در بالای دیوار طول دیوار را ببیند مگر آنکه از وسط برجها عبور کند. در شبهای بارانی و طوفانی نگهبانان کنگره ها را رها می کردند و فقط از درون برجها پاسداری می نمودند چون برجها سقف داشتند و دور از یکدیگر نبودند.

۲۲ داوطلبانی که تصمیم گرفته بودند از شهر بیرون بروند منتظر شبی بارانی و طوفانی ماندند و در چنین شبی که ماهتابی هم نبود، به رهبری مردانی که نقشه گریز را کشیده بودند به شهر پشت کردند. نخست از خندقی که شهر را احاطه کرده بود گذشتند و به دیوار دشمن رسیدند در حالی که نگهبانان دشمن نه آنان را می توانستند ببینند و نه به علت غریب طوفان صدایشان را می شنیدند. گریزندگان در حال پیشروی با یکدیگر فاصله نگاه می داشتند تا سلاحهایشان به یکدیگر اصابت نکند و دشمن را هشیار نسازد. سلاحهای سبک همراه داشتند و تنها به پای چپ کفش پوشیده بودند تا در گل و لای نلغزند. بدین سان به کنگره ای میان دو برج رسیدند که می دانستند نگهبانی در آنها نیست: نخست کسانی که نردبامها را حمل می کردند و به دیوار تکیه می دادند، و پشت سر ایشان دوازده مرد که جوشن پوشیده و خنجر به دست داشتند. آمئاس^۱ پسر کورویبوس^۲ پیشاپیش ایشان می رفت و دیگران پشت سر او، و هر شش مرد وارد یکی از دو برج شدند. پس از آنان مردان سبک اسلحه دیگر که نیزه به دست داشتند رسیدند در حالی که سپرشان را مردانی دیگر حمل می کردند تا اگر به دشمن برسند سپر را به دست ایشان بدهند. نگهبانان دشمن هنگامی باخبر شدند که بیشتر گریزندگان به بالای دیوار رسیده بودند: چون یکی از گریزندگان دست در کنگره زد تا خود را بالا بکشد خشتی از زیر دستش افتاد و صدایش نگهبانان را آگاه ساخت. نگهبانان بی درنگ اعلام خطر کردند و سربازان دشمن به بالای دیوار هجوم آوردند در حالی که به سبب تاریکی و طوفان نمی دانستند چه

خطری روی نموده‌است، و در همان دم مردم پلاتایا که در شهر مانده بودند به نقطه‌ای از دیوار، درست روبروی نقطه‌ای که رفقایشان از دیوار بالا می‌رفتند، حمله کردند تا سربازان دشمن را به نقطه‌ای دور از گریزندگان متوجه سازند. در نتیجه محاصره کنندگان در جاهای خود میخکوب شدند چون هیچ یک جرأت نمی‌کرد محل مأموریت خود را ترک کنند و اصلاً هیچ کدام نمی‌دانست که چه روی داده‌است. ولی سیرصد سرباز دشمن که مأمور بودند هر جا که خطری پیش آید به یاری برسند به بیرون دیوار شتافتند و در جهت نقطه‌ای که اعلام خطر از آنجا شنیده شده بود پیش رفتند و کوشیدند به وسیله آتش به شهر تب خبر دهند که دشمن حمله کرده‌است. ولی مردم پلاتایا نیز در داخله شهر بر بالای دیوارهای خود آتش علامت برافروختند (و مقدمات این کار را از پیش به همین منظور آماده ساخته بودند) تا مردمان شهر تب نتوانند معنی علامات را بفهمند، و نیروی تقویتی نفرستند. در این بین گریزندگان از خطر جستند.

۲۳ نخستین افراد گریزنده که به بالای دیوار رسیدند نگهبانان دشمن را کشتند و برجها را تصرف کردند و بر دروازه‌های برجها ایستادند تا راه را بر سربازان دشمن ببندند؛ و علاوه بر این به وسیله نردبانها عده‌ای از مردان خود را به پشت‌بام برجها فرستادند و با تیراندازی از بالا و پایین مانع از نزدیکی دشمن شدند. گروه عمده گریزندگان نیز کنگره‌ها را خراب کردند و با تیر و نیزه سربازانی را که می‌خواستند مانع از عبور رفقایشان به آن سوی دیوار شوند از کار بازداشتند. وقتی که همه گریزندگان به آن سوی دیوار رسیدند مردانی که برجها را تصرف کرده بودند با زحمت فراوان از دیوار پایین آمدند و به سوی خندق بیرون دیوار دویدند و در این هنگام سیرصد سرباز دشمن با مشعلهای برافروخته به سوی ایشان پیش آمدند. گریزندگان که در تاریکی قرار داشتند سربازان دشمن را خوب می‌توانستند دید در حالی که سربازان مشعل به دست از دیدن گریزندگان ناتوان بودند. اینان با تیر و نیزه به آن قسمت بدن سربازان که پوشیده در جوشن نبود صدمه زدند و از خندق گذشتند هر چند عبور از خندق مشقات فراوان در برداشت. آب خندق یخ زده بود ولی یخ چنان ضخیم نبود که بتوان بر آن گام نهاد بلکه از نوع یخی بود که هنگام وزیدن باد شمال به روی آب می‌بندد، و برفی که در شب باریده بود آب خندق را به قدری بالا آورده بود که وقتی که گریزندگان از خندق می‌گذشتند تنها سرشان بالای آب بود. با همه این احوال طوفان به یاری ایشان رسید و همه توانستند سالم بگریزند.

۲۴ گریزندگان که اهل پلاتایا بودند چون از خندق درآمدند همه با هم راه شهر تب را در پیش گرفتند در حالی که بنای مقدس یادبود آندروکراتس^۱ پهلوان در سمت راستشان قرار داشت، بدین سبب چنین کردند که معتقد بودند که سربازان دشمن تصور نخواهند کرد که آنان به سوی شهر دشمن روی نهاده باشند، و براستی هم اندکی بعد دیدند که تعقیب کنندگان با

مشعلهای خویش ایشان را در راه آتن، در جهت کیتائرون و دوروس کفاله^۱ می‌جویند. آنان پس از طی تقریباً نیم میل در راه شهر تب، بازگشتند و پای در جاده‌ای نهادند که به کوههایی در جهت اروتیره^۲ و هوسیه^۳ منتهی می‌شد. چون به کوهها رسیدند راه آتن را در پیش گرفتند و دویست و دوازده تن به آتن رسیدند. بعضی پیش از گذشتن از دیوار به شهر بازگشته بودند و یک تن کماندار در خندق بیرون شهر اسیر شده بود.

پلوپونزیان پس از چندی دست از تعقیب گریزندگان برداشتند و به قرارگاههای خود برگشتند. مردمان پلاتایا نمی‌دانستند چه بر سر گریختگان آمده است و مردانی که به شهر بازگشته بودند خبر آورده بودند که همه آنان کشته شده‌اند. از این رو صبحگاهان نماینده‌ای به نزد دشمن فرستادند و تقاضای متارکه جنگ کردند تا اجساد کشتگان خود را گردآورند، ولی همین که از حقیقت امر آگاهی یافتند آرام شدند.

در پایان همین زمستان اسپارتیان سالتوس^۴ اسپارتی را با کشتی جنگی بزرگی به موتیلن فرستادند. او با کشتی به شهر پورها رفت و از آنجا پیاده در طول رودخانه‌ای کوهستانی به جایی رسید که در آنجا می‌توانست از دیواری که به گرد شهر ساخته شده بود بگذرد و بی آنکه دشمن باخبر شود وارد موتیلن گردد. در آنجا به کارگزاران دولت خبر داد که اسپارتیان قصد حمله به اتیکه را دارند و چهل کشتی برای تقویت موتیلن فرستاده خواهد شد و خود او را نیز از پیش فرستاده‌اند تا این خبرها را به ایشان برساند و هر اقدامی را که لازم است بجا آورد. مردمان موتیلن به شنیدن این اخبار دلیرتر شدند و اندیشه سازش با آتن را از سر بدرکردند. بدین سان این زمستان به آخر رسید و چهارمین سال جنگ که توکودیدس وقایعش را بازنموده است پایان آمد.

1. Duroskephalae

2. Erythrae

3. Hysiae

4. Salaethus

پنجمین سال جنگ

تابستان

حمله چهارم اسپارتیان به اتیکه

۲۶ در تابستان بعدی پلوپونزیان چهل کشتی به سرداری آلسیداس به موتیلن فرستادند و خود نیز به اتفاق متحدانشان به اتیکه حمله کردند تا آتنیان در دو جبهه گرفتار شوند و نتوانند به کشتیهایی که رهسپار موتیلن بودند آسیب برسانند. در این حمله فرمانده سپاه پلوپونز کلثومنس عمومی پائوسانیاس پسر پلئستوتاناکس شاه اسپارت بود که هنوز به سن قانونی نرسیده بود و کلثومنس به جای او فرمان می‌راند. اسپارتیان کشتزارهایی را که پس از ویرانی سال گذشته سبز شدن آغاز کرده بودند از بین بردند و هر چیز دیگری را هم که در اثنای حمله پیشین سالم مانده بود تباہ ساختند. بدین سان این حمله برای آتنیان به اندازه حمله دوم مصیبت بار بود. این بار مهاجمان زمانی دراز در اتیکه ماندند چون منتظر بودند خبر وصول کشتیها را به لسبوس بشنوند و بدانند که در آنجا چه روی داده است؛ و در این مدت هر جا که دستشان رسید درختها را بریدند، سرانجام چون هیچ یک از امیدهایشان نتیجه نبخشید و آذوقه‌شان در شرف اتمام بود بازگشتند و هر گروه به شهر خود رفت.

سقوط موتیلن

۲۷ در این بین اهالی موتیلن مجبور شدند تسلیم آتنیان شوند زیرا که آذوقه شهر تمام شده بود و از کشتیهایی هم که قرار بود از پلوپونز بیایند خبری نبود. جریان تسلیم شهر چنین بود که شرح می‌دهم: سالتوس اسپارتی خود از رسیدن کشتیها قطع امید کرده و مردم را - که پیشتر فقط سلاح سبک داشتند - با سلاحهای سنگین مجهز کرده بود تا به آتنیان که شهر را در محاصره داشتند حمله کنند. ولی توده مردم همین که مسلح شدند از دستور فرماندهان سر باز

زدند و گرد هم آمدند و از سران شهر خواستار شدند که هر چه آذوقه در انبار دارند میان مردم تقسیم کنند و تهدید کردند که در غیر این صورت خودشان با آتنیان وارد مذاکره خواهند شد و شهر را تسلیم خواهند کرد.

۲۸

سران شهر دیدند که قادر نیستند توده مردم را از این کار بازدارند و اگر مردم بدون آنان قراردادی با آتنیان ببندند خود آنان در خطر خواهند افتاد. از این رو آماده مذاکره با پاخس و سپاه آتن شدند. شرایط تسلیم شهر چنین بود که آتنیان حق دارند با ساکنان شهر هر گونه خود می خواهند رفتار کنند و لشکریان حق دارند وارد شهر شوند ولی اهالی موتیلن نیز حق دارند نمایندگانی برای مذاکره به آتن بفرستند و تا بازگشت این نمایندگان پاخس نباید کسی را دستگیر یا بنده کند یا بکشد.

با وجود این شرایط گروهی از اهل موتیلن که فعالیت بیشتری به نفع اسپارت کرده بودند چنان ترسیدند که همین که لشکریان وارد شهر شدند، به پرستشگاه پناه بردند و در آنجا بست نشستند. پاخس به آنان وعده داد که آسیبی به ایشان نخواهد رساند و همه را در جزیره تندوس موقوف خواهد داشت تا از آتن خبر برسد که با ایشان چه باید کرد، و با این وعده همه را از پرستشگاه بیرون آورد. او علاوه بر این چند کشتی جنگی به آنتیسا فرستاد و آنجا را متصرف شد و دیگر اقدامات نظامی را که صلاح می دانست بعمل آورد.

۲۹

چهل کشتی پلوپونزی که قرار بود به یاری موتیلن برسند نخست وقت زیادی در پلوپونز تلف کردند و پس از آن هم که برافزادند راه را بسیار آهسته پیمودند و سرانجام بی آنکه آتنیان با خبر شوند به جزیره دلوس رسیدند و از دلوس به جزایر ایکاروس^۱ و موکونوس رفتند و در اینجا شنیدند که موتیلن تسلیم شده است؛ ولی برای اینکه از درستی این خبر مطمئن شوند رهسپار امباتون^۲ در اروتراه گردیدند و هفت روز پس از تسلیم موتیلن بدانجا رسیدند و چون از تسلیم موتیلن یقین حاصل کردند فرماندهان کشتی ها به شور پرداختند تا ببینند چه باید کرد. مردی از اهالی الیس به نام توتیاپلوس^۳ سخن آغاز کرد و چنین گفت:

۳۰

«آلکیداس و دیگر فرماندهان که در این مجلس حضور دارید، پیشنهاد من این است که از همین جا، پیش از آنکه آتنیان از حضور ما در این نقطه با خبر شوند، به موتیلن بتازیم. آتنیان بتازگی شهر را گرفته اند و بنا بر این احتمال می دهیم که در نهبانی سستی بورزند مخصوصاً در دریا، چون انتظار حمله ای از جانب ما را ندارند در حالی که ما هم اکنون از لحاظ نیروی دریایی قوی هستیم. به احتمال قوی، سربازان پیاده ایشان نیز پس از پیروزی در خانه های شهر

1. Icarus

2. Embaton

3. Teutiaplus

آرمیده‌اند و آمادهٔ نبرد نیستند. پس اگر شبانه و به‌طور ناگهانی حمله کنیم کسانی از اهالی شهر که طرفدار ما هستند به‌ما خواهند پیوست و ما خواهیم توانست بر شهر تسلط بیابیم. بیاید از خطر نترسیم زیرا فرصتی که اینک بدست آمده یکی از عوامل پیش‌بینی‌نشده‌ای است که در جنگ روی می‌نماید و سردار خوب باید از آنها به‌بهترین وجه استفاده کند.»

- ۳۱ این سخن آلكیداس را قانع نساخت. چند تن از ایونیاییان تبعیدی و مردمان لسبوس که در کشتیها بودند، گفتند که اگر او چنین عملی را خطرناک می‌داند پس بهتر است یکی از شهرهای ایونیایی یا شهر بندری کومه^۱ را در منطقهٔ اثولیا^۲ به‌تصرف خود درآورد و از آنجا همچون پایگاهی برای سازمان‌دادن طفیانی در ایونیا استفاده کند. اینان معتقد بودند که این کار باسانی صورت‌پذیر است چون هر جا که برسند مردم بگرمی از ایشان استقبال خواهند کرد، و اگر به‌اجرای این نقشه موفق شوند از یک سو آتن از مهمترین منبع درآمدش محروم خواهد گردید و از سوی دیگر چون مجبور خواهد شد ناوگانی برای مقابله با ایشان بفرستد هزینه‌ای سنگین متحمل خواهد شد. همچنین گفتند که احتمال دارد بتوانند پیستونس را نیز به‌سوی خود جلب کنند.

ولی آلكیداس این پیشنهاد را نیز نپذیرفت زیرا در این فکر بود که چون نتوانسته‌است به‌نگام به‌لسبوس برسد باید هر چه زودتر به‌پلوپونز بازگردد. از این رو از امباتون براه‌افتاد و در بندر موئونسوس^۳ در جوار تتوس^۴ لنگر انداخت و در آنجا بیشتر اسیرانی را که در اثنای سفر گرفته‌بود بقتل رساند.

- ۳۲ اندکی بعد وقتی که در افه‌سوس لنگر انداخته‌بود سفیران شهر ساموس از آنایا به‌نزد او رسیدند و گفتند راه آزاد ساختن یونان این نیست که او خون مردانی را بریزد که دست به‌سلاح نبرده و با او دشمنی نورزیده و تنها از روی اجبار با آتن متحد شده‌اند؛ اگر بدین روش ادامه دهد دشمنان دوست نخواهند شد بلکه دوستان دشمن خواهند گردید.
- آلكیداس این استدلال را پذیرفت و همهٔ اسیران اهل خیوس را که هنوز زنده بودند و اسیران دیگر را که در نقاط دیگر گرفته‌بود، آزاد کرد. علت اینکه توانسته‌بود این مردان را اسیر کند این بود که هر جا که کشتیهایش ظاهر می‌شدند هیچ کس از پیش آنها نمی‌گریخت بلکه چون همه گمان می‌کردند که آنها کشتیهای آتنی هستند و تصور نمی‌توانستند کرد که با وجود سلطهٔ آتن بر دریاها کشتیهای پلوپونزی به‌سواحل ایونیا برسند، به‌آنها نزدیک می‌شدند.
- ۳۳ آلكیداس با شتاب از افه‌سوس گریخت چون سرنشینان دو کشتی دولتی آتن به‌نام

سالامینیا^۱ و پارالوس که از آتن می‌آمدند کشتیهای او را دیده‌بودند و او می‌ترسید که به تعقیب او بپردازند و بدین جهت تصمیم گرفت که از راه مستقیم خود را به پلوپونز برساند و تا آنجا که ممکن باشد در سر راه در هیچ جا لنگر نیندازد.

ولی خبر حضور کشتیهای او از اروتراه و نقاط دیگر به پاخس رسیده بود زیرا شهرهای یونانی استحكاماتی نداشتند و مردمانشان بیم داشتند که پلوپونزیان در سواحل ایشان پیاده شوند و آبادیهایشان را ویران کنند؛ و وقتی که دو کشتی پارالوس و سالامینیا رسیدند و خبر قطعی حضور کشتیهای پلوپونزی را به پاخس دادند پاخس بی‌درنگ به تعقیب آنها پرداخت ولی چون کشتیهای آلکیداس دور شده بودند، از جوار جزیره پاتموس^۲ بازگشت و خوشحال بود که نتوانسته است به پلوپونزیان در جایی برسد که آنها مجبور شوند لشکرگاهی مستحکم برای خود بسازند و آتنیان ناچار به محاصره آنها بپردازند.

پاخس در سر راه بازگشت در چند جا لنگر انداخت و از جمله در بندر نوتیون^۳. نوتیون بندر شهر کولوفون بود و در اثنای دومین حمله پلوپونزیان به اتیکه یکی از دو گروه متخاصم شهر، به یاری ایتامانس^۴ و سربازان غیر یونانی او شهر را به تصرف خود درآورده و گروه دیگر را تبعید کرده بودند و تبعیدیان در نوتیون سکونت اختیار کرده بودند. ولی اندکی بعد میان تبعیدیان نیز دوگانگی روی نموده بود و یکی از دو گروه، آرکادیان و عده‌ای سرباز مزدور را از سپاه پیسوتنس به سوی خود جلب کرده و در بخشی از شهر سکونت داده و این بخش شهر را با دیواری از بخش دیگر جدا کرده و به یاری گروه طرفدار ایران شهر کولوفون، دولتی جداگانه تشکیل داده بود. گروه دیگر تبعیدیان از شهر گریخته بودند و اکنون از پاخس یاری خواسته بودند. پاخس از هیپپاس سردار آرکادیان دعوت کرد که در قلعه شهر برای گفت و گویی با او ملاقات کند و به او وعده داد که اگر توافقی در بینشان بعمل نیاید او را سالم به جایگاهش خواهد فرستاد. هیپپاس آمد و پاخس او را زندانی کرد ولی زنجیر به پایش نهد و آنگاه به باروی شهر حمله برد و شهر را به تصرف خود درآورد و همه آرکادیان و بیگانگانی را که در آن بودند بقتل رساند. سپس دستور داد هیپپاس را نیز به شهر آورند و کشتند، و نوتیون را به تصرف آن گروه از اهالی کولوفون، که طرفدار ایران نبودند، داد. چندی بعد که آتنیان مهاجرانی به آنجا فرستادند که شهر را مطابق قوانین خود سامان دادند و همه مردمان کولوفون را که در شهرهای دیگر بودند بدانجا فراخواندند.

پس از آن پاخس به موتیلن رفت و شهرهای پورها و ارسوس را گرفت و در موتیلن سالتوس اسپارتی را از خفا گاهش بدرآورد و با موتیلیانی که در تندوس زندانی کرده بود، و همه کسانی که در طغیان مقصر بودند، به آتن فرستاد. سپس بخش بیشتر سربازان خود را به آتن

1. Salamina

2. Patemos

3. Notion

4. Itamanes

بازگرداند و با بقیه سربازانش در موتیلن ماند و سراسر جزیره لسبوس را به نحوی که خود صلاح می دانست مرتب ساخت.

جدال بر سر موتیلن

۳۶ هنگامی که سالتوس و زندانیان دیگر به آتن رسیدند آتنیان بی فاصله سالتوس را، با اینکه او تعهد کرد که اگر از کشتنش چشم‌پوشند پلوپونزیان را وادار کند که از پلاتایا - که هنوز در محاصره پلوپونزیان قرار داشت - عقب‌نشینی کنند، کشتند و آنگاه شور کردند که با زندانیان دیگر چه باید کرد، و سرانجام تصمیم گرفتند که نه تنها زندانیان بلکه همه مردان موتیلن را بکشند و زنان و کودکانشان را بنده کنند. علت خشمگینی آتنیان بر موتیلن این بود که این شهر با اینکه استقلالش بر خلاف شهرهای دیگر دست‌نخورده باقی مانده بود، سر به طغیان برداشته بود. مخصوصاً این واقعیت که پلوپونزیان گستاخی را به جایی رسانده بودند که برای پشتیبانی از شورشیان با کشتیهای خود به ایونیا رفته بودند، آتش خشم آتنیان را شعله‌ورتر ساخته بود و می‌اندیشیدند که اگر اهالی موتیلن از مدتها پیش نقشه طغیان را نکشیده بودند چنین واقعه‌ای روی نمی‌داد. پس با کشتی جنگی بزرگی به پاخس پیغام فرستادند که آتنیان چنین تصمیم گرفته‌اند، و به او دستور داده‌اند که همه مردان موتیلن را بی فاصله بقتل برساند. ولی روز دیگر رأیها برگشت و مردم اندیشیدند که کشتن نه تنها گناهکاران بلکه همه بی‌گناهان و ازمیان بردن همه ساکنان یک شهر ظلمی بزرگ است. موتیلیانی که در آتن بودند و همچنین آتنیانی که قتل مردم شهر موتیلن را نمی‌توانستند تحمل کرد همین که از تغییر رأی مردم آگاهی یافتند به نزد سران دولت و مردمان بانفوذ شهر رفتند و خواستار شدند که موضوع یک بار دیگر مورد بحث و شور قرارگیرد. سران دولت زود با این پیشنهاد موافقت کردند چون خود می‌دیدند که مردم شهر میل دارند به مسأله باری دیگر رسیدگی شود، و فوراً مجلس شورای شهر را تشکیل دادند. طرفداران هر دو نظر عقیده خود را شرح دادند و کلئون^۱ پسر کلئاینِتوس^۲ که از بانفوذترین مردمان شهر و از متعصب‌ترین طرفداران اعمال زور بود و روز پیش مردم را بر آن داشته بود تا تصمیم به کشتن همه مردمان موتیلن بگیرند، بار دیگر رشته سخن را بدست‌گرفت و چنین گفت:

۳۷ «بارها بر من روشن شده است که قومی که شیوه حکومتش دموکراسی است قادر به حکومت بر اقوام دیگر نمی‌باشد، و اکنون که می‌بینم شما چگونه در خصوص رفتارتان نسبت به مردمان موتیلن تغییر رأی داده‌اید، اعتقادم در آن باره راست‌تر می‌شود. چون در ارتباط

1. Kleon

2. Kleainetos

روزانه شما با یکدیگر ترس و نیرنگ نقشی ندارد گمان می‌برید که در ارتباطتان با متحدان نیز باید همین گونه باشید و غافلید از اینکه اگر به‌اغوای ایشان یا از سر دلسوزی تصمیمی نادرست بگیرید، ضعفی از خود نشان می‌دهید که برای خودتان خطر به‌دنبال می‌آورد و متحدان را سیاست‌گزار شما نمی‌سازد. از این نکته نیز غافلید که حکومت شما بر آنان حکومتی جباری است؛ آنان حکومت شما را دوست ندارند و برای رهایی از آن هر دم نیرنگی دیگر می‌اندیشند. پس مپندارید که اگر برای خوشایند ایشان از منافع خود چشم‌پوشید ایشان سر به‌اطاعت شما خواهند نهاد. رهبری شما بسته به نیرومندی شما است نه به حسن نیت ایشان. بدترین کاری که ما می‌توانیم کرد این است که بر تصمیمی که یک بار گرفته‌ایم استوار نمانیم، و فراموش کنیم که کشوری که قوانین بد دارد ولی آنها را ثابت نگاه می‌دارد بهتر و نیرومندتر از کشوری است که دارای قوانین نیک است ولی هر روز آنها را دگرگون می‌سازد و توده مردم که علم ندارند ولی عقل سالم دارند موفقتر از زیرکانی هستند که هر روز تغییر رأی می‌دهند؛ و این قاعده‌ای کلی است که توده مردم ساده و عامی، کشور را بهتر از درس‌خواندگان اداره می‌توانند کرد.^۱ اینان کسانی هستند که همیشه می‌خواهند نشان‌دهند که بصیرتر از قوانین‌اند، و هنگام مشاوره در امور سیاسی می‌کوشند برتری خود را بر دیگران ثابت کنند چون برای این منظور فرصتی بهتر از این نمی‌شناسند، و از این طریق بارها کشور را به‌تبااهی می‌کشانند، در حالی که توده مردم که چنان اعتمادی به بصیرت خود ندارند، آماده‌اند قبول کنند که قوانین روشن‌بین‌تر از ایشانند و ایشان را نرسد که بر سخنان سخنور خوبی که خیر و صلاح کشور را در مد نظر دارد، خرده بگیرند؛ و چون توده مردم داوران بی‌طرف هستند نه هواداران متعصب این یا آن عقیده، امور کشور به‌دست ایشان بخوبی پیش می‌رود. ما مردان سیاسی باید بگوئیم تا شبیه توده مردم باشیم و اجازه ندهیم که زیرکی و اشتیاقمان به‌خودنمایی، ما را بر آن دارد که به‌توده مردم پیشنهادهایی کنیم که خودمان درستی آنها را باور نداریم.

«من خود به‌عقیده پیشینم باقی‌هستم و در شگفتم از کسانی که پیشنهاد می‌کنند در مسأله موتیلن تجدید نظر شود و بدین‌سان اجرای تصمیم شما، تصمیم توده مردم را بتأخیر می‌اندازد. تأخیر از همه حیث به‌نفع مقصران است نه به‌سود ما، و سبب می‌شود که آتش خشم اهانت‌شدگان بر اهانت‌کنندگان فرونشیند در حالی که بهترین و عادلانه‌ترین کیفرها کیفری است که بی‌فاصله پس از وقوع جنایت بعمل آید. تعجب خواهم کرد اگر کسی بر این سخن من خرده بگیرد و حتی درصدد برآید ثابت کند که زبانی که اهل موتیلن به‌ما زده‌اند به‌نفع ماست و انتقام‌گیری ما از ایشان مایه زبانی برای متحدانمان خواهد بود. تردید نیست که کسی که چنین سخنی بگوید یا باید چنان اعتمادی به‌توانایی خود در سخنوری داشته‌باشد که

۱. کلون از دباغی به‌دولتمردی رسیده‌بود و به‌همین جهت آریستوفانس، کمدی‌پرداز بزرگ آتنی، در یکی از کمدیهای خود او را بسختی به‌باد استهزا گرفته‌است. — م.

بخواهد امور بدیهی را منکر شود و یا باید رشوه گرفته باشد تا به واسطه خطابه‌ای بلیغ سخنوران دیگر را از میدان مسابقه سخنوری بیرون کند و شما را از راه راست منحرف سازد. ولی در چنین مسابقه‌ای جایزه را دیگران می‌برند در حالی که همه خطرهای متوجه کشور می‌شود. همه تقصیرها به گردن خود شماست که چنین مسابقه‌هایی را در شهر برپا کرده و خو گرفته‌اید به اینکه تماشاگر سخنان باشید و شنونده اعمال. در مورد آنچه در آینده باید بعمل آید امکان موفقیت را با شنیدن خطابه‌ای بلیغ تخمین می‌زنید، و درباره آنچه در گذشته صورت گرفته است به واقعیاتی که با چشم خود می‌بینید کمتر اعتماد می‌کنید تا به خطابه‌های نکوهش‌آمیز سخنوران ماهر، بدون توجه به اینکه آنچه به چشم خود می‌بینید شایان اعتمادتر از همه سخنان است. مهارت عمده شما در این است که فریب سخنان زیبا را بخورید و استدلالهای استوار و درست را نپذیرید، امور عادی را به چشم سوء ظن بنگرید و در برابر هر امر غیرعادی و خلاف سنت سرفروا شوید. آروزی اصلی هر یک از شما این است که بتواند سخنوری کند و اگر این کار از او برنیاید دست کم از این طریق با سخنوران به رقابت پردازد که وقتی که آنان سخن می‌گویند چنان وانمود کند که گویی در مطلبی که ایشان به میان می‌آورند بیش از ایشان تبحر دارد، و هر وقت که یکی از ایشان می‌خواهد نکته‌ای به زبان بیاورد چنان کند که گویی از پیش آن نکته را می‌دانسته‌است تا مبادا دیگران تصور کنند او نمی‌دانسته‌است سخنور به چه نتیجه‌ای می‌خواسته‌است برسد. خلاصه کلام، فکر شما با دنیایی سروکار دارد غیر از دنیایی که ما در آن زندگی می‌کنیم؛ شما فقط دلبسته لذت شنیدنی چنانکه گویی در تئاتری نشسته‌اید نه در مجلسی که مهمترین امور دولت در آن موضوع بحث و گفت و گو است.

«کوشش من بر این است که شما را از این حالت برهانم، و فاش می‌گویم که تاکنون هیچ شهری به ما چنان اهانتی روا نداشته‌است که مردمان موتیلین رواداشته‌اند. اگر شهری حکومت ما را تحمل ناپذیر بداند و بر ما طغیان کند یا دشمنان ما آن را به طغیان وادارند، من می‌توانم از تقصیر آن چشم‌پوشم. ولی در مورد حاضر با مردمانی سروکار داریم که تاکنون در کمال امنیت در جزیره خود و در پشت باروهای خویش بسر می‌بردند و یگانه بیمشان از این بود که دشمنان ما از دریا به ایشان حمله کنند در حالی که نیروی دریایی کافی برای مقابله با چنین حمله‌ای را هم آماده داشتند؛ استقلالشان دست‌نخورده بود و مطابق قوانین خودشان زندگی می‌کردند و ما با کمال احترام با ایشان رفتار می‌کردیم. از این روکاری را که کرده‌اند نمی‌توان طغیان نامید زیرا مردمانی طغیان می‌کنند که با ایشان بدرفتاری شده باشد؛ عمل اینان تجاوز حساب شده‌ای است بدین قصد که با بدترین دشمنان ما همدست شوند و ما را تباہ سازند. حتی اگر به شهر ما لشکر می‌کشیدند و با ما می‌جنگیدند عملشان به‌زشتی عمل کنونی‌شان نمی‌بود. اینان از سرنوشت همسایگان‌شان که بر ما طغیان کردند و از پای درآمدند درس نگرفتند، و آسایش و

رفاهشان مانع از آن نشد که خود را در چنین خطری نیفکنند. چنان امیدی به آینده بستند که جنگی آشکار با ما آغاز کردند هر چند امیدشان تناسبی با نیرویشان نداشت؛ زور را بر حق و عدالت برتری نهادند و همین که پنداشتند که بر ما پیروز می‌توانند دست به حمله یازیدند. «همیشه چنین بوده‌است؛ قومی که بر خلاف انتظارش یکباره به‌رفاه و آسایش برسد گستاخ می‌شود و از این رو برای بیشتر مردمان رفاهی معتدل بهتر از موفقیت بزرگی است که ظرفیتش را ندارند. حتی می‌خواهم بگویم رهایی تدریجی از سختی و بدبختی آسانتر از نگاه‌داشتن نیکبختی است. ما از دیرباز می‌بایست با مردمان موتیلن همان گونه رفتار کنیم که با دیگران کرده‌ایم، چه در آن صورت چنین گستاخ نمی‌شدند. قاعده کلی طبیعت آدمی چنین است که به کسانی که با او با احترام رفتار کنند به چشم حقارت می‌نگرد و سختگیران را به چشم احترام. پس بگذارید مردمان موتیلن کیفری را که سزای ایشان است ببینند. تقصیر را به گردن اشراف موتیلن میندازید و مگویید که توده مردم بی‌گناه بوده‌اند. نه، آنان همه با هم به‌ما تاخته‌اند در حالی که توده مردم می‌توانستند به‌ما روی آورند و اگر چنین کرده‌بودند اکنون به‌شهر خود بازمی‌گشتند و زمام امور آن را بدست می‌گرفتند. ولی چنین نکردند و بهتر آن دانستند که با اشراف همدست گردند و در طغیان شرکت جویند.

«اکنون اندکی دربارهٔ متحدانان بیندیشید. اگر شهرهایی را که به‌اغوای دشمنان درصدد جدایی از ما برآمدند، و آنهایی را که به‌میل و اختیار خود علم طغیان برافراشتند، به‌یک نوع مجازات کنید، آیا گمان نمی‌برید که همهٔ متحدان به‌کوچکترین بهانه‌ای سر به‌طغیان برخوانند داشت چون خواهند دید که اگر موفق شوند آزاد خواهند شد و اگر ناکام گردند مجازاتی اندک تحمل خواهند کرد؟ در این صورت مجبور خواهیم شد جان و مال خود را برای مطیع‌ساختن شهری بعد از شهری در خطر افکنیم و اگر موفق شویم، به‌شهرهایی ویرانه تسلط خواهیم یافت که هیچ درماندی برای ما ندارند در حالی که نیروی ما بسته بدین گونه درآمده‌است، و اگر نتوانیم آنها را مطیع خود سازیم دشمنانی تازه بر دشمنان کنونی ما اضافه خواهند شد.

«پس نباید اجازه دهیم مردمان موتیلن امیدوار باشند که خطابه‌ای بلیغ یا رشوهای هنگفت آنان را از جنگ ما خلاص خواهد کرد و ما به‌استناد اینکه هر انسانی دستخوش اشتباه است از تقصیر ایشان چشم خواهیم پوشید. صدمه‌ای که ایشان به‌ما زده‌اند ناشی از اشتباه نبود، بلکه حاصل نقشه‌ای بود که از پیش درباره‌اش نیک اندیشیده و بدقت طرح کرده‌بودند. من خود همانم که پیشتر بودم، و خواهم کوشید شما را واقف سازم که به‌هیچ روی نباید در تصمیم قبلی خود تغییر دهید. منافع دولت ما اجازه نمی‌دهد که به‌حال دیگران دل‌بسوزانیم یا تسلیم استدلالهای دل‌انگیز شویم یا به‌سخن کسانی که ما را به‌رفتار نیک فرامی‌خوانند گوش

دهیم: این سه عیب بزرگ با منافع دولتی بزرگ سازگاری ندارند. دلسوزی در برابر کسانی بجاست که همانند خود ما هستند و ما نیز می‌توانیم از ایشان چشم دلسوزی داشته باشیم نه در مقابل مردمانی که از چنان احساسی نسبت به ما بیگانه‌اند و همیشه دشمن ما خواهند بود. به‌سخنورانی که با استدلالهای خود شما را به‌وجود می‌آورند توصیه می‌کنم که هنر خود را در امور کم‌اهمیت‌تری بکارانند نه در مسائلی که غفلت از آنها برای کشور زیان بزرگ ببار می‌آورد در حالی که خود ایشان برای خطابه‌های بلیغ خویش مزدی گران دریافت می‌کنند. اما رفتار نیک فقط در برابر مردمانی شایسته است که در آینده دوست ما خواهند شد نه در مقابل گروهی که هیچ تغییر در رفتار خود نخواهند داد و بر دشمنی پایدار خواهند ماند.

«بگذارید سخنان خود را خلاصه کنم. اگر به‌توصیه من گوش فرادهید کردارتان نسبت به مردمان موئیلن عادلانه خواهد بود و برای خودتان سودمند، اما اگر جز این کنید دوستی ایشان را جلب نخواهید کرد بلکه خودتان را محکوم خواهید ساخت. اگر ایشان حق داشتند طغیان کنند پس شما حق ندارید حکومت کنید. اما اگر می‌خواهید که، بحق یا به‌ناحق، حکومت کنید پس منافعتان اقتضا می‌کند که ایشان را، بحق یا به‌ناحق، بکیفر برسانید. اگر بخواهید انسان دوستی پیشه کنید یگانه راهی که برای شما باقی می‌ماند این است که از اقتدار کشورتان چشم‌پوشید. تصمیمتان را بگیرید و با ایشان همان کنید که ایشان با شما کرده‌اند، و در برابر ایشان همان احساس را نشان دهید که ایشان در برابر شما نشان داده‌اند. بیادبیاورید که ایشان اگر بر شما غالب می‌شدند با شما چگونه رفتار می‌کردند. تجاوز را ایشان آغاز کردند و کسی که بی هیچ علتی بر دیگری تجاوز می‌کند قصدش این است که او را از پای درآورد چون می‌داند که در چه خطری خواهد افتاد اگر حریف را زنده بگذارد، زیرا کسی که بی هیچ علتی از دیگری زیان دیده‌است در دشمنی بمراتب خطرناکتر از کسی می‌شود که هم زیان رسانده‌است و هم زیان دیده.

«از این رو به‌شما پند می‌دهم که به‌خودتان خیانت نکنید. آن لحظه‌ای را بیادبیاورید که از ایشان ضربه خوردید: در آن لحظه آماده بودید که هر چه دارید بدهید برای اینکه ایشان را بچنگ آورید. خطری را که بر بالای سرتان آویزان بود از یاد مبرید و ضربه‌ای را که از ایشان خوردید به‌ایشان برگردانید. کیفری را که سزای ایشان است به‌ایشان بدهید تا دیگر متحدانتان بروشنی ببینند که کیفر طغیان، مرگ است؛ و شما دیگر مجبور نشوید که به‌سبب جنگ با متحدانتان فرصت جنگ با دشمن را نداشته باشید.»

کلتون چنین گفت. پس از او دیودوتوس^۱ پسر اوکراتس^۲ که در مجلس روز گذشته نیز با

کشتن اهالی موتیلن مخالفت کرده بود برپای خاست و بدین گونه سخن آغاز کرد:

«من کارگزاری را که این مجلس را برای بحث مجدد درباره موتیلن تشکیل داده‌اند نکوهش نمی‌کنم و این عقیده را که تجدید مطلع درباره مسأله‌ای بدین مهمی صحیح نیست، نمی‌پذیرم. در نظر من شتاب و خشم بزرگترین موانع روشن بینند: شتاب بیشتر اوقات با ابله‌ی همراه است و خشم علامت بی‌تربیتی و کوتاه‌بینی. کسی که ادعا می‌کند بحث و تبادل نظر راه عمل صحیح را به ما نمی‌تواند نمود یا دیوانه است و یا به نفع شخصی خود چشم دوخته؛ اگر در این پندار است که برای مسائل آینده که هنوز روی نهموده‌اند جز با تبادل نظر می‌توان راه حلی یافت پس دیوانه است؛ اما اگر غرضش این است که شما را به کاری زیانبار وادارد، و چون می‌داند که درباره چنین موضوعی زشت نمی‌تواند سخن زیبا و بلیغ بگوید به تهمت‌زنی توسل می‌جوید و شنوندگان و سخنوران مخالف خود را می‌ترساند، پس به دنبال نفع شخصی خویش است. بدتر از همه کسانی هستند که گام از این فراتر می‌نهند و مدعی می‌شوند که سخنگو چون رشوه گرفته است از طریق سخنوری به خودنمایی می‌پردازد. سخنوری که تنها به نادانی متهمش کنند اگر نتواند اندیشه خود را به کرسی نشاند عقب می‌نشیند و با این همه شنوندگان او را مردی درستکار، هر چند نه چندان باهوش، تلقی می‌کنند. اما کسی که تهمت رشوه‌خواری بر او بنهند، اگر موفق شود مردم به چشم سوء ظن در او می‌نگرند و اگر ناکام بماند هم نادرستش می‌شمارند و هم ابله. این گونه تهمت‌پراکنی‌ها برای کشور سودمند نیست و آنجا که چنین روشی رایج شود مشاوران دولت از سخن گفتن می‌ترسند و کشور از خدمت ایشان محروم می‌ماند. برای کشور بهتر آن است که کسانی که در ضمن سخنان خود به ایشان اشاره کردم از اظهار عقاید خود ناتوان باشند تا مردم را به کارهایی برهینگیزند که برای جامعه زیان دارد.

«شهروند خوب مخالفان خود را تهدید نمی‌کند بلکه می‌کوشد تا درستی نظر خود را با استدلال‌های قانع‌کننده باثبات برساند؛ و دولت خردمند نه برای بهترین مشاوران خود امتیازی خاص قائل می‌شود - و نه از امتیازاتی که دارند محروم‌شان می‌سازد - و نه کسی را که نظرش پذیرفته نشود تحقیر یا مجازات می‌کند. آنجا که رسم چنین باشد سخنور موفق برای دستیابی به امتیازی بیشتر بر خلاف اعتقاد خود سخن نمی‌گوید و سخنور مغلوب برای جلب توده مردم به چالپلوسی نمی‌پردازد.

ولی کاری که ما هم‌اکنون در اینجا می‌کنیم بکلی بر خلاف آن است. مردی که بهترین راهها را پیش پای دولت می‌نهد ولی در مظان تهمت رشوه‌خواری قرار می‌گیرد، این تهمت، هر چند باثبات نرسد، ما را چنان برآشفته می‌کند که اجازه نمی‌دهیم دولت از توصیه سودمند او فایده ببرد؛ و بدین سان به جایی می‌رسیم که توصیه‌ای خوب که با کمال حسن نیت به میان

آورده شده است دست کم به همان اندازه مورد سوء ظن قرار گیرد که بدترین توصیه‌ها؛ و نتیجه این می‌شود که همان گونه که مبدع زیانبارترین پیشنهادها مجبور است از طریق فریفتن شنوندگان پیشنهاد خود را به ایشان بقبولاند، مردی هم که بهترین توصیه‌ها را به میان آورده است ناچار می‌شود به دروغ توسل جوید تا اعتماد شنوندگان را جلب کند. بدین جهت هر کس که می‌خواهد به جامعه و دولت نیکی کند مجبور می‌شود از در نیرنگ درآید چون از راه راست به مقصد نمی‌رسد؛ و هر کسی که بخواهد بدون پیمودن بیراهه نیرنگ عملی وطن پرستانه انجام دهد در معرض این سوء ظن قرار می‌گیرد که در برابر عمل خود مزدی کلان دریافت کرده است.

«با همه این احوال موضوع شور در این مجلس مسأله‌ای بسیار مهم است، و ما که پیشنهادها و توصیه‌هایی به شما می‌کنیم موظفیم بسیار دورتر از شما بنگریم که چشم به ظاهر دوخته‌اید، مخصوصاً از این جهت که ما مسؤول گفته‌های خویشیم در حالی که شما مسؤول شنیدنشان نیستید. اگر کسانی که اقدام به عملی را پیشنهاد می‌کنند، و شما که در آن باره تصمیم می‌گیرید، مسؤولیت برابر داشتید بی‌گمان بیشتر مراقب تصمیمهای خود می‌بودید. ولی در وضع حاضر وقتی که احساساتتان برانگیخته می‌شود و تصمیمی می‌گیرید که برای شما مصیبت ببار می‌آورد، تنها پیشنهاددهنده را بکیفر می‌رسانید و خود را کنار می‌کشید در حالی که هم تعدادتان بیشتر است و هم شریک جرم پیشنهاددهنده هستید.

«من نه بر آنم که گفته‌های دیگران را درباره موتیلن رد کنم و نه قصد دارم که کسی را متهم سازم. اگر نیک بنگریم مسأله در درجه اول این نیست که آیا مردمان موتیلن مقصرند یا نه، بلکه این است که آیا تصمیمی که می‌گیریم برای خود ما درست و سودمند است یا نه. ممکن است ثابت شود که اهالی موتیلن جنایتکارترین مردمانند، ولی این قضیه نباید مرا بر آن دارد که مجازات مرگ برای ایشان پیشنهاد کنم مگر آنکه این کار به نفع کشور ما باشد. ممکن است استدلال ما بدین نتیجه بینجامد که ایشان سزاوار چشم‌پوشیدن، ولی در این صورت نیز من نباید توصیه کنم که چشم‌پوشید مگر آنکه معتقد باشم که چشم‌پوشی به نفع کشور ماست. به عقیده من بحث کنونی ما با آینده ارتباط دارد نه با زمان حال. یکی از مهمترین نکته‌های گفتار کلنون این بود که اگر حکم قتل عام را درباره موتیلن اجرا کنیم این امر در آینده شهرهای دیگر را از طغیان باز خواهد داشت. ولی من هم که مانند او به آینده نظر دارم، مطمئنم که این سخن درست نیست و از شما خواهش می‌کنم آنچه را در سخنان من برای کشور سودمند است به خاطر ظاهر درخشان گفتار او رد نکنید. ممکن است گفتار او از این جهت برای شما جالب توجه‌تر باشد که با خشمگینی کنونی شما بر مردمان موتیلن سازگارتر است. ولی اینجا دادگاه نیست و ما در اینکه کدام عمل عادلانه است بحث نمی‌کنیم بلکه مجلسی

سیاسی است و مسأله این است که چه اقدامی برای آتن سود بیشتر دارد.

۴۵

«جوامع انسانی مجازات مرگ را برای جرائمی خفیفتر از این نیز پیش‌بینی کرده‌اند، و با این همه مردمان وقتی که گمان می‌برند به‌دام قانون نخواهند افتاد خطر می‌کنند و هیچ کس با این احتمال که گرفتار خواهد شد مرتکب خیانت نمی‌شود. این سخن درباره شهرها نیز صادق است و هیچ شهری بدون اعتماد به قدرت خود یا متحدانش، سر به‌طغیان برنداشته‌است. شهرها نیز مانند افراد در معرض اشتباهند و تاکنون هیچ قانونی جلو اشتباه را نگرفته‌است و دلیل درستی این سخن این است که جامعه‌ها دائماً همه انواع مجازات‌ها را می‌آزمایند و برای مصون ماندن از خطر جنایتکاران روز به‌روز بر سیاهه مجازات‌ها می‌افزایند. شاید در روزگاران گذشته مجازات بدترین جنایات هم به‌سختی مجازات‌های کنونی نبوده‌است ولی چون مردمان از قانون‌شکنی باز نمی‌ایستادند به‌مرور زمان مجازات مرگ قبول عام یافته‌است؛ و با همه این احوال قانون‌شکنی هنوز ادامه دارد. پس یا باید مجازاتی پیدا کنیم رعب‌آورتر از مرگ، یا قبول کنیم که تاکنون مجازاتی یافته نشده‌است که مردم را از قانون‌شکنی بازدارد. تا هنگامی که تنگدستی آدمیان را مجبور می‌کند که گستاخ شوند، و تا زمانی که بی‌شرمی و غرور ناشی از توانگری غریزه جاه‌طلبی را برمی‌انگیزد، آدمیان از استقبال خطر باز نخواهند ایستاد. امید و میل هرگز از میان نمی‌روند و مایه بزرگترین مصیبت‌ها هستند: یکی پیش می‌رود و دیگری به‌دنبال آن؛ یکی می‌گوید پیش برو و دیگری می‌گوید مترس، کامیاب خواهی شد. این دو عامل بچشم نمی‌آیند ولی مقتدرتر از همه عوامل مصیبت‌باری هستند که در برابر چشم قرار دارند. این تصور، که ممکن است اتفاق نیک به‌یاری برسد، بیش از هر عامل دیگر موجب افراط در اعتماد به‌نفس است چون اتفاق نیک بعضی اوقات برآستی بر خلاف انتظار به‌یاری می‌رسد و آدمیان را به‌کارهایی برمی‌انگیزد که آمادگی کافی برای آنها ندارند. این سخن مخصوصاً در مورد تمامی اهالی یک شهر یا یک کشور صادق است زیرا که چنین توده‌ای عظیم برای نیل به‌مقصدی بزرگ دست به‌کار می‌زند، مثلاً برای آزادی خود یا برای تسلط بر دیگران؛ و هر فردی وقتی که در مقام جزئی از جمعی عمل می‌کند عقل و روشن‌بینی را به‌یک سو می‌نهد و نیروی خود را به‌مراتب بزرگتر از نیروی واقعی خویش می‌پندارد. خلاصه کلام، وقتی که طبیعت آدمی بزور او را به‌سوی هدفی سوق می‌دهد متوقف‌ساختنش به‌نیروی قانون یا وسیله‌ای دیگر امکان‌پذیر نیست و تنها مردمان ساده‌دل منکر این حقیقتند.

۴۶

«بنا بر این نباید در اعتماد به‌اثر بخشی مجازات مرگ به‌افراط گراییم و تصمیمی نادرست بگیریم و راه پشیمانی و بازگشت و جبران را بر شهرهای طاغی ببندیم. مخصوصاً بدین نکته توجه کنید که امروز اگر شهری بر ما طغیان کند و آگاه شود که شکست خواهد خورد در حالی تسلیم ما خواهد شد که هنوز می‌تواند جریمه‌ای بیردازد، و پس از آن نیز به‌طور مرتب باج

خواهد پرداخت. ولی اگر توصیه کلثون را بپذیرید، هر شهر باجگزار که قصد طغیان کند پیش از عمل وسایل کار را از هر جهت به بهترین وجه آماده خواهد ساخت و اگر محاصره اش بکنیم تا واپسین دم ایستادگی خواهد کرد چون خواهد دانست که خواه زودتر تسلیم شود و خواه دیرتر، نتیجه همان خواهد بود. چنین امری بی تردید برای ما زیان خواهد داشت زیرا که مجبور خواهیم شد محاصره را تا واپسین دم ادامه دهیم و پول فراوان خرج کنیم؛ و هنگامی هم که به شهر تسلط یافتیم ویرانه‌ای در برابر خود خواهیم یافت و از درآمد آینده محروم خواهیم ماند در حالی که قدرت ما در این جنگ بسته بدین گونه درآمدهاست.

«بنا بر این وظیفه ما این نیست که مانند یک قاضی دقیق تحقیق کنیم که کدام مجازات سزای فلان جانی است، بلکه این است که ببینیم با چگونه تخفیفی در مجازات می‌توانیم شهرهای باجگزار را وابسته خود نگاه داریم و از آنها سود ببریم؛ و باید بدین نکته آگاه گردیم که امنیت شهر ما بسته بدین است که شهرهای باجگزار را به خردمندی اداره کنیم نه اینکه آنها را از تنبیه بترسانیم. ولی اکنون بازگونه عمل می‌کنیم یعنی وقتی که شهری را بزور تابع خود می‌سازیم و آن شهر، چنانکه انتظار می‌رود، برای به جنگ آوردن استقلال خود سر به طغیان برمی‌دارد، گمان می‌کنیم یگانه کار درست این است که آن را به سخت‌ترین مجازات‌ها برسانیم حال آنکه رفتار درست با مردمان آزاد این است که با ایشان چنان معامله کنیم که اصلاً به فکر طغیان نیفتند، و اگر روزی مجبور شویم به زور توسل جوییم تنها مقصران را مسؤول بدانیم و مجازات کنیم.

«پس بار دیگر نیک بیندیشید و ببینید اگر توصیه کلثون را بپذیرید دچار چه اشتباه بزرگی خواهید شد: امروز در همه شهرها توده مردم ما را به چشم دوستی می‌نگرند و از این رو یا در طغیان اشراف شرکت نمی‌جویند یا اگر مجبور شوند که به آنان پیوندند آنان را در ته دل دشمن خود می‌دانند و بدین جهت همین که شما به جنگ ایشان می‌روید توده مردم جانب شما را می‌گیرند. حال اگر توده مردم موویلن را که در طغیان شرکت نجستند و همین که مسلح شدند شهر را داوطلبانه تسلیم شما کردند، بکشید اولاً کسانی را خواهید کشت که به شما یاری کرده‌اند و در ثانی دقیقاً همان کاری را خواهید کرد که اشراف مرتجع آرزو دارند زیرا که در این صورت توده مردم با کمال میل به آنان خواهند پیوست چون خواهند دید که در نظر شما فرقی میان مقصر و بی‌تقصیر وجود ندارد و شما هر دو را به یک مجازات محکوم می‌کنید. پس اگر هم توده مردم برآستی مقصر باشند باید چنان وانمود کنید که آنان را مقصر نمی‌دانید تا بتوانید کسانی را که هنوز مخالف شما نیستند در جانب خود نگاه دارید. به عقیده من برای نگهداری قدرت کشورمان تسلیم شدن در برابر بی‌عدالتی مفیدتر از آن است که به استناد حقانیت خودمان مردمانی را بکشیم که سزاوار کشتن نیستند. ادعای کلثون بر اینکه انتقام‌گیری از

مردمان موتیلن هم عادلانه است و هم برای شما سودمند، ممکن نیست درست باشد. ۴۸
 «توصیه مرا بپذیرید. من نیز مانند کلئون بر آنم که نباید عنان خود را به دست احساس دلسوزی یا بزرگمنشی بسپارید بلکه در استدلالهایی که از من شنیدید نیک بیندیشید و آنگاه مردانی را که پاخس - فرمانده سپاه ما - مقصر دانسته و به آتن فرستاده است مجازات کنید و بگذارید دیگران در شهر خود زندگی کنند. این کار هم برای آینده سودمند خواهد بود و هم اکنون دشمنان را مرعوب خواهد ساخت. کسی که در تصمیمهایش از عقل تبعیت کند به چشم دشمنانش برتر و قویتر از کسانی می‌نماید که از روی شتاب دست به کارهای بی‌معنی می‌زنند.»

۴۹ گفتار دیودوتوس چنین بود. آتنیان پس از شنیدن این دو پیشنهاد متضاد، با وجود تغییری که بتازگی در رأیشان روی داده بود عقاید مختلف داشتند، و وقتی که با بلندکردن دست رأی دادند معلوم شد که عده آراء هر دو طرف تقریباً برابر است. با این همه پیشنهاد دیودوتوس پذیرفته شد و آتنیان بی‌فاصله با شتاب کشتی تندرو دیگری به موتیلن فرستادند زیرا که می‌ترسیدند کشتی نخستین به موتیلن برسد و مردمان کشته شوند. کشتی نخستین یک شبانه‌روز زودتر براه افتاده بود. نمایندگان موتیلن که در آتن بودند به سرنشینان کشتی دوم شراب و آرد دادند و وعده کردند که اگر خود را بهنگام به موتیلن برسانند پاداش نیکی دریافت خواهند کرد. از این رو اینان با چنان شتابی پیش می‌رفتند که حتی برای غذا خوردن نیز توقف نمی‌کردند و غذایشان را که آرد آمیخته با روغن و شراب بود، در حال پارو زنی می‌خوردند و بتوبت می‌خوابیدند. خوشبختانه باد مخالف نمی‌وزید و در حالی که پارو زنان کشتی نخستین شتابی برای رساندن پیغام شوم خود نداشتند کشتی دوم بسرعت پیش می‌رفت و وقتی به موتیلن رسید که پاخس تازه از خواندن دستور اول فارغ شده بود و مقدمات اجرای آن را فراهم می‌کرد. بدین‌سان کشتی دوم بهنگام رسید و مانع از قتل عام شد.

۵۰ آن عده از مردان موتیلن که پاخس در طفیان شهر مقصر دانسته و به آتن فرستاده بود به توصیه کلئون کشته شدند. اینان اندکی بیش از هزار تن بودند. آتنیان باروهای موتیلن را نیز ویران کردند و کشتیهایش را گرفتند، و به جای اینکه لسبوس را به پرداخت باج محکوم کنند تمامی زمین جزیره را، به استثنای آنچه به مردم متومنا تعلق داشت، به سه هزار قطعه تقسیم کردند. سیمصد قطعه را وقف پرستشگاهها نمودند و بقیه را با قرعه به آتنیانی بخشیدند که به لسبوس فرستاده شده بودند. مردم لسبوس با کسانی که صاحب آن قطعه‌ها شده بودند قرارداد بستند که برای هر قطعه سالیانه دو مینه^۱ مال الاجاره بپردازند، و خودشان در آنها به کشت و

۱. یک تالنت (talent) برابر با ۲۶/۲ کیلوگرم نقره بود و یک مینه (mine) یک ششم یک تالنت بود. - م.

زرع پرداختند. آتنیان همه شهرهایی را هم که در خشکی تابع موتیلن بودند تصرف کردند. بدین‌سان موتیلن تابع آتن شد. این بود وقایعی که در لسبوس روی داد.

پایان کار پلاتایا

در همین تابستان، آتنیان - پس از تسلط بر جزیره لسبوس - تحت فرماندهی نیکياس پسر نیکراتوس^۱ به جزیره مینوا^۲ که روبروی بندر مگارا قرار دارد لشکر کشیدند. اهالی مگارا در این جزیره قلعه‌ای ساخته و نگهبانانی بر آن گماشته بودند. نیکياس می‌خواست در این جزیره که به مگارا نزدیکتر از بودورون و سالامیس بود پایگاهی برای آتن دایر کند و در عین حال پلوپونزیان را مانع شود از اینکه بدون اطلاع آتن، چنانکه یک بار روی داده بود، با کشتی‌های خود از بندر مگارا خارج شوند یا کشتیهایی بدانجا بیاورند. نخست با استفاده از منجنیق‌هایی که در کشتیهای خود داشت بر برج واقع در روبروی نیسایا تسلط یافت و بدین‌سان تنگه میان جزیره و ساحل را در اختیار گرفت و سپس در ساحل، آنجا که از طریق پلی نیروی تقویتی از خشکی به جزیره می‌توانست رسید، دیواری کشید، چون در این نقطه جزیره به ساحل بسیار نزدیک بود. نیکياس همه این کارها را در ظرف چند روز انجام داد و پس از ساختن استحکاماتی در جزیره، پادگانی در آنجا مستقر کرد و با بخش بزرگتر نیروی خود به آتن بازگشت.

در همین روزها مردم پلاتایا که آذوقه‌شان در شرف اتمام بود و بیش از این نمی‌توانستند محاصره را تحمل کنند، تسلیم پلوپونزیان شدند. جریان مآوقع از این قرار بود که اهالی پلاتایا قادر نبودند حملات پلوپونزیان را بر باروهای خود دفع کنند و چون فرمانده اسپارتی به‌نام توانی ایشان واقف گردید بر آن شد که شهر را بزور متصرف نشود چون اسپارت به‌او دستور داده بود که برای تصرف شهر زور بکار نبرد تا اگر روزی میان آتن و اسپارت صلح برقرار شود و طرفین موافقت کنند شهرهایی را که در اثنای جنگ بچنگ آورده‌اند، پس بدهند، اسپارت ادعا کند که پلاتایا آزادانه به اسپارت پیوسته است و مجبور به پس دادن آن نشود. فرمانده اسپارتی نماینده‌ای به شهر فرستاد و پرسید که آیا مردم پلاتایا آماده‌اند شهر را به میل و اختیار خود تسلیم اسپارت کنند و هر حکمی را که اسپارت درباره مقصران بدهد بپذیرند؟ و وعده داد که اگر چنین کنند اسپارت مقصران را مجازات خواهد کرد ولی هیچ گامی بر خلاف حق بر نخواهد داشت.

مردم پلاتایا که بکلی از پای افتاده بودند به شنیدن این پیغام دروازه‌ها را گشودند. پلوپونزیان تا رسیدن پنج قاضی اسپارتی که قرار بود مقصران را محاکمه کنند، به مردم پلاتایا غذا دادند ولی پس از رسیدن قضات هیچ محاکمه‌ای صورت نگرفت و فقط قضات مردم را

به مجلسی فراخواندند و سؤال کردند: «آیا در این جنگ به اسپارت و متحدانش یاری کرده‌اید؟» اهالی پلاتایا خواهش کردند به ایشان اجازه داده شود که با گفتاری مبسوط پاسخ دهند و آستوماخوس^۱ پسر آسوپولائوس^۲ و لاکون^۳ پسر آیمنستوس^۴ را به عنوان سخنگویان خود معرفی کردند. این دو مرد چنین گفتند:

۵۳ «اسپارتیان، هنگامی که شهر خود را به تصرف شما دادیم به سخن شما اعتماد کردیم و انتظار چنین محاکمه‌ای را نداشتیم بلکه گمان می‌کردیم ما را به روشی عادلانه که در همه جا مرسوم است محاکمه خواهید کرد. بعلاوه انتظار نداشتیم که کسان دیگری غیر از شما ما را محاکمه کنند و می‌اندیشیدیم که خود شما قاضی خواهید بود و با ما بی‌طرفانه و از روی حق و عدالت رفتار خواهید کرد. ولی اکنون حدس می‌زنیم که در هر دو مورد اشتباه کرده‌ایم و چنین می‌نماید که در اینجا درباره زندگی و مرگ ما تصمیم گرفته خواهید شد و شما نیز در این محاکمه بی‌طرف نخواهید بود. علت اینکه چنین حدس می‌زنیم این است که شما دعوایی بر ما اقامه نکرده‌اید تا پاسخ دهیم و حتی مجبور شدیم از شما خواهش کنیم که به ما اجازه حرف زدن بدهید، و از این گذشته سؤال کوتاه شما به نحوی صورتبندی شده که اگر برآستی پاسخ دهیم محکومیت ما قطعی است و اگر پاسخ نادرست بدهیم نادرستی آن عیان خواهد بود. پس در هر دو صورت راه رهایی برای ما باقی‌نمانده است و ما مجبوریم همه گفتنی‌ها را بگوییم، چه اگر مطلبی را ناگفته بگذاریم ممکن است بعداً چنین بنماید که اگر آن را به زبان آورده بودیم نجات می‌یافتیم. البته قانع ساختن شما برای ما کار دشواری است. اگر یکدیگر را نیک نمی‌شناختیم شاید می‌توانستیم دلایلی بیاوریم که برای شما تازگی داشته باشد ولی اکنون فقط مطالبی را می‌توانیم گفت که شما می‌دانید. ترس ما از این نیست که شما معتقد باشید خدماتی که ما کرده‌ایم قابل قیاس با کارهای بلند شما نیست و همین نکته را پایه اتهام ما قرار دهید، بلکه از این است که شما برای خوشایند شهری دیگر ما را به محاکمه‌ای بکشید که حکمش از قبل آماده است. با همه این احوال هر مطلبی را که برای دفاع خود لازم می‌دانیم خواهیم گفت خواه درباره دشمنیمان با شهر تب و خواه در خصوص ارتباطمان با شما و دیگر یونانیان؛ و در عین حال خدمات گذشته خود را به یاد شما خواهیم آورد و خواهیم کوشید کاری کنیم که شما بتوانید وضع ما را درک کنید.

۵۴ «می‌پرسید آیا ما در این جنگ به اسپارت و متحدانش یاری کرده‌ایم؟ وقتی که این سؤال را به میان می‌آوردید ما را دشمن خود تلقی می‌کنید یا دوست خود؟ اگر ما را دشمن می‌شمارید در پاسخ می‌گوییم شما نمی‌توانید ادعا کنید که به سبب یاری ندادن از ما زیان برده‌اید. اما اگر ما

1. Astymachos

2. Asopolous

3. Lakon

4. Aieimnestos

را دوست حساب می‌کنید پس بدانید که شما مقصرید که به‌شهر ما لشکر آورده‌اید. رفتار ما چه در زمان صلح و چه در هنگام جنگ با ایران، همیشه خوب بوده‌است، و در زمان حال نیز ما نخستین کسانی نبودیم که پیمان صلح را شکستیم. در گذشته شهر ما یگانه شهر منطقه بویوتی بود که در تلاش عمومی برای آزادساختن یونانیان شرکت جست. ما با اینکه در خشکی زندگی می‌کنیم نه در کنار دریا، در نبرد دریایی آرتمیسیون^۱ شریک بودیم، و در نبردی هم که در قلمرو خود ما درگرفت در کنار شما و پاوسانیاس ایستادیم و مقاومت کردیم؛ و برای رفع خطرهایی که در طی آن سالها برای یونانیان پیش آمد کوششی بیش از حد قدرت خود بعمل آوردیم. اما خدمت بزرگ ما به‌شما اسپارتیان این بود که هنگامی که اسپارت پس از آن زمین لرزه مدهش به‌سبب شورش روستاییان وابسته به‌زمین در ایتومه، در تنگنای سختی قرارگرفته بود دو ثلث شهروندان خود را به‌یاری شما فرستادیم. گمان می‌کنیم این واقعه را از یاد نبرده‌باشید.

۵۵ رفتار ما با شما در گذشته چنین بود. دشمنی ما با شما در زمانی دیرتر آغاز شد و در آن مورد نیز شما مقصر بودید. وقتی که مردم شهر تب به‌ما تجاوز آغاز کردند از شما خواستیم که با ما متحد شوید ولی شما تقاضای ما را رد کردید و گفتید به‌آتن روی آوریم چون آتن به‌ما نزدیکتر از شماست. با این همه در این جنگ کاری به‌زیان شما نکردیم و قصد هم نداشتیم که گامی بر ضد شما برداریم. از ما خواستید که از آتن جدا شویم و نپذیرفتیم، و معتقدیم که رفتار ما در این مورد نیز ناروا نبود زیرا که آتنیان در برابر شهر تب به‌ما یاری کرده‌بودند در حالی که شما در آن زمان از یاری دریغ ورزیدید؛ و بنا بر این پشت‌کردن به‌آتن را عملی شرافتمندانه نمی‌دانستیم مخصوصاً چون اتحاد ما با آتنیان به‌خواهش خود ما صورت گرفته بود و آنان در تمام این مدت به‌ما نیکی کرده و اجازه داده‌بودند از مزایای شهروندی آتن برخوردار شویم و از این رو خود را مکلف می‌دانستیم که از دستورهای ایشان اطاعت کنیم. خواه شهری که به‌متحدان دستور می‌دهد شما باشید و خواه آتن، به‌هر حال دستوردهنده را باید مقصر شمرد نه دستورگیرنده را.

۵۶ شهر تب بارها به‌حقوق ما تجاوز کرده‌است و شما می‌دانید که مصیبت کنونی ما ناشی از آخرین تجاوز آن شهر است. اهالی آن شهر نه تنها در زمان صلح بلکه در اثنای جشنی دینی بر آن شدند که شهر ما را متصرف شوند و ما بحق ایشان را مجازات کردیم زیرا قانون کلی چنین است که کسی که به‌حقش تجاوز می‌شود حق دارد متجاوز را بکیفر برساند. بنا بر این شما حق ندارید به‌خاطر ایشان ما را به‌رحمت بیفکنید. اگر بخواهید منافع آنی خودتان و کینه ایشان را نسبت به‌ما معیار قضاوت قراردهید نشان خواهید داد که قاضی درستکاری نیستید بلکه تنها

به منافعتان چشم دوخته‌اید. ممکن است امروز شهر تب را برای خودتان متحدی سودمند بینگارید ولی فراموش نکنید که در گذشته هنگامی که در معرض خطر بزرگی قرار داشتید ما و یونانیان دیگر برای شما بسیار سودمندتر از آن شهر بوده‌ایم. امروز در وضعی قرار دارید که می‌توانید لشکرکشی کنید و دیگران را بترسانید ولی در آن روزهای سخت که مهاجمان بیگانه می‌خواستند همه ما را بنده خود کنند، شهر تب جانب آن مهاجمان را گرفته بود. میهن پرستی و شهامت آن روزی ما برای جبران اشتباه امروزمون کفایت می‌کند و حتی آن براتب بزرگتر از این است. ما میهن پرستی و شهامت خود را در روزهایی به معرض نمایش نهادیم که در سراسر یونان بندرت مردمانی پیدا می‌شدند که در برابر قدرت خشایارشا ایستادگی کنند و خطر کردن و جان بر سر شرافت نهادن را بر حفظ سلامت و منافع خود برتری نهند. ما در زمره آن مردمان نادر بودیم و از این رو همه یونانیان ما را به چشم احترام می‌نگریستند ولی چنین می‌نماید که امروز برای همان گونه رفتار - یعنی برای اینکه چشم به نفع آنی نمی‌دوزیم و به شما نمی‌پیوندیم بلکه جانب حق را می‌گیریم و در کنار آتن می‌مانیم - باید جان خود را از دست بدهیم. قاضی درستکار باید در هر دو مورد موافق اصلی واحد حکم کند، و شما باید بدانید که سیاست صحیح تنها حفظ منافع آنی نیست بلکه رفتاری است که سبب شود که دیگران مطمئن باشند که پاداش عمل نیکشان فراموش نخواهد شد.

۵۷ «شما امروز برای بیشتر یونانیان سرمشق شرف و وفاداری هستید، ولی اگر در این محاکمه تصمیمی نادرست بگیرید این امر پنهان نخواهد ماند زیرا که شما که قاضی هستید مورد احترام عموم یونانیانید و ما متهمان نیز بی‌نام و آوازه نیستیم و اگر آشکار شود که مردمان درستکار را به ناحق محکوم کرده و علامت پیروزی بر شهر پلاتایا را که چنان خدمات بزرگ به یونان کرده‌است وقف پرستشگاه مشترک همه یونانیان ساخته‌اید افکار عمومی مردمان این سرزمین شما را محکوم خواهد کرد و همه خواهند گفت اسپارتیان شهری را که پدرانشان نامش را برای یادبود مردانگی و شهامت شهروندانش بر سه پایه مقدس پرستشگاه دلفی نگاشته‌اند به خاطر شهر تب ویران کرده و نامش را از نقشه یونان محو نموده‌اند. چه مصیبتی بزرگتر از این، که آن روز چیزی نمانده بود ایرانیان شهر ما را نابود کنند و اکنون بهترین دوستانمان می‌خواهند ما را فدای شهر تب سازند: نخست گرسنگی ما را تهدید به مرگ کرد و ناچار شدیم شهر را تسلیم شما کنیم و اکنون شما قصد جان ما را می‌کنید. در گذشته جان و مال و هر چه را داشتیم به پای یونان ریختیم و امروز تمامی یونان به ما پشت کرده و ما را بی‌یار و یاور رها کرده‌است. هیچ یک از متحدان پیشینمان به یاری ما نرسیده‌است و می‌ترسیم از شما اسپارتیان نیز که واپسین امید ما هستید نتوانیم چشم یاری داشته باشیم.

۵۸ «با این همه به نام خدایانی که روزی گواه اتحاد ما بودند، و به خاطر خدماتی که شهر ما

به یونان کرده‌است، از شما تقاضا می‌کنیم از ما درگذرید و اگر به مردمان شهر تب وعده داده‌اید که ما را نابود کنید، رأی خود را بگردانید. وعده‌ای را که به ایشان داده‌اید پس بگیرید تا خود را به ننگ کشتن ما نیا لایید. اگر از روی جوانمردی ما را سپاسگزار خود کنید بهتر از آن است که با عملی ناجوانمردانه ایشان را مدیون خود سازید. ما را در ظرف یک لحظه می‌توانید کشت ولی لکه این ننگ سالهای دراز بر دامن شما باقی می‌ماند. ما دشمن شما نیستیم تا درخور مجازات باشیم بلکه دوستیم که با جبار ما را به میدان جنگ کشانده‌اند. فراموش نکنید که شهر را به میل و اختیار خود تسلیم کردیم و به شما پناه آوردیم و در سراسر تاریخمان نیز همیشه نیکخواه شما بوده‌ایم، و مطابق قانون یونان کشتن نیکخواهان و پناهندگان ممنوع است. به گورهای پدرانمان بنگرید که به دست ایرانیان از پای درآمده و در شهر ما به خاک سپرده شده‌اند. ما هر سال به هزینه دولت همه تشریفات بزرگداشت ایشان را بجا آورده و نخستین میوه‌های هر فصل را نثار ایشان کرده و این قربانی‌ها را به عنوان قربانی به هم‌مرزهای از دست رفته خود تلقی کرده‌ایم.

«اگر امروز تصمیمی نادرست درباره ما بگیرید عملتان بکلی به عکس ما خواهد بود. روزی که پادشاهان این شهیدان را در سرزمین ما دفن می‌کرد معتقد بود که ایشان را در کشوری دوست و در میان دوستان به خاک می‌سپارد. ولی اگر ما را بکشید و پلاتایا را به اهالی شهر تب تحویل دهید اجساد پدران و خویشانان را در خاک دشمن و در میان قاتلان ایشان رها خواهید کرد و از همه بزرگداشت‌هایی که تا کنون درباره ایشان بعمل آمده‌است محروم خواهید ساخت. از این گذشته، یوغ بندگی به گردن شهری خواهید نهاد که یونانیان آزادی خود را در آن به دست آورده‌اند، و پرستشگاه‌هایی را تهی خواهید گذاشت که یونانیان پیش از غلبه بر ایرانیان در آنها دعا کردند.

«شما دلیلی برای انتقام‌گیری از ما ندارید، و اگر تنها به خاطر کینه دیگران قوانین یونان را بشکنید و به گور پدران خود بی‌احترامی کنید و ما را که هیچ زبانی به شما نرسانده‌ایم بکشید، رفتارتان با شهرتتان سازگار نخواهد بود. از ما درگذرید، به حال ما دل بسوزانید و رأی خود را بگردانید، و به یاد بیاورید که آینده قابل پیش‌بینی نیست و نمی‌توان دانست که پس از ما کدام قوم ممکن است در زیر ضربات سرنوشت قرار گیرد. ما حق داریم، و استیصال ما را بر آن می‌دارد، که از شما خواهش کنیم تقاضای ما را بپذیرید؛ خدایانی را که همه ما می‌پرستیم به صدای بلند به گواهی می‌طلبیم و وعده‌هایی را که پدرانمان داده‌اند به یاد شما می‌آوریم. به عنوان پناه‌جویان بر گور پدرانمان ایستاده‌ایم و روزی را به یاد ایشان می‌آوریم که در کنارشان جنگیدیم و پیروز شدیم و از آنان تقاضا می‌کنیم اجازه ندهند که ما، که گرامی‌ترین دوستان ایشان بوده‌ایم، به دست اهالی شهر تب بیفتیم که بدترین دشمنان ایشان بوده‌اند.

«اکنون لازم است که به گفتار خود پایان دهیم هر چند این کار برای ما بسیار دشوار است زیرا که با پایان گرفتن گفتار، مرگ به ما نزدیک می‌شود. واپسین سخن ما این است که ما شهر خود را تسلیم اهالی شهر تب نکردیم چون مرگ با افتخار را بر چنان تسلیمی برتری می‌نهادیم. ما شهر را به دست شما سپردیم و به شما اعتماد کردیم و اگر سخنانمان شما را قانع نکرده است عادلانه‌ترین کاری که می‌توانید کرد این است که وضع را به حال اولش برگردانید و بگذارید خودمان با هر خطری که به ما روی آورد رو به رو شویم. اسپارتیان، شما حق ندارید ما را که به شما پناه آورده‌ایم، و شهر ما را که فداکاریهای بزرگ برای یونان کرده‌است، به دست دشمنانمان بدهید. شما که کمر به آزادساختن یونان بسته‌اید نباید باعث نابودی ما شوید.»

۶۰ نمایندگان پلاتایا تقریباً چنین گفتند. مردمان شهر تب ترسیدند که مبدا سخنان ایشان در اسپارتیان مؤثر واقع شود، و از این رو گفتند چون مردم پلاتایا به جای اینکه به پرسشی کوتاه پاسخی کوتاه بدهند بتفصیل سخن گفتند به ما نیز باید اجازه دهید سخن بگوییم. اجازه داده شد و سخنگویان شهر تب چنین سخن آغاز کردند:

۶۱ «ما سخن نمی‌گفتیم اگر مردم پلاتایا به سؤالی که از ایشان شد پاسخ مستقیم می‌دادند و تهمتهایی بر ما نمی‌نهادند و مسائل خارج از موضوع را به میان نمی‌آوردند و به تهمتهایی که بر ایشان نهاده نشده است پاسخ نمی‌دادند و خود را به مناسبت کارهایی که کرده‌اند، و کسی منکر آنها نیست، نمی‌ستودند. ولی اکنون لازم است به تهمتهایی که به میان آوردند پاسخ دهیم و ادعاهایشان را بررسی کنیم تا نه تهمتهایی که بر ما نهاده به یاری ایشان برسد و نه افتخاراتی که بر خود بستند؛ بلکه شما در هر دو مورد حقیقت را بشنوید و آنگاه تصمیم بگیرید.

«دشمنی ایشان با ما، هنگامی آغاز شد که بر بویوتی تسلط یافتیم و ساکنان اصلی آنجا را که از اقوام گوناگون بودند از آنجا راندیم و شهر پلاتایا و چند شهر دیگر را در آنجا تأسیس کردیم. مردم پلاتایا آماده نشدند از قرارداد اصلی، تبعیت کنند و برتری ما را به رسمیت بشناسند، و بر خلاف سنت قومی خود را از بقیه بویوتی جدا کردند؛ و چون خواستیم ایشان را بزور به راه راست برگردانیم به آنتیان پیوستند و به یاری ایشان زیانهای فراوان به ما رساندند و مکافاتش را کشیدند.

۶۲ «می‌گویند هنگامی که ایرانیان به یونان لشکر آوردند پلاتایا یگانه شهر واقع در منطقه بویوتی بود که با بیگانگان همکاری نکرد؛ و برای اثبات شهادت خود و تحقیر ما بارها بدین مطلب استناد می‌جویند. ما می‌گوییم علت اینکه ایشان با ایرانیان همکاری نکردند این بود که آتن آماده همکاری با ایرانیان نبود، و روی همین اصل همین که آتن به آزادی یونانیان تجاوز

کرد پلاتایا یگانه شهر واقع در بویوتی بود که در این کار با آنتیان همدست شد. «بیادبیاورید که هنگام حمله ایران ما چگونه حکومتی داشتیم، شیوه حکومت شهر ما نه الیگارش‌ی بود و نه دموکراسی، تا همه شهروندان در تعیین سیاست شهر حق برابر داشته باشند. حکومت به دست گروهی کوچک از مردان مقتدر بود و این شیوه حکومت چندان فرقی با حکومت استبدادی ندارد، و قانون و عدالت در شهر ما حکم نمی‌راند. این گروه کوچک امیدوار بودند که اگر ایرانیان پیروز شوند بر قدرت ایشان خواهدافزود و از این رو مردم شهر را بزور خاموش نگاه داشتند و ایرانیان را وارد شهر کردند. تقصیر این کار را نمی‌توان به گردن شهر ما نهاد چون شهر نمی‌توانست به آزادی تصمیم بگیرد و مردمان شهر را نمی‌توان برای این اشتباه نکوهید. ببینید وقتی که ایرانیان رفتند و شهر دارای قانون اساسی شد، شهروندان چگونه رفتار کردند: هنگامی که آتن بر آن شد که سراسر یونان را تحت تسلط خود درآورد - و شهرهای بسیاری هم به علت اختلافات درونی به زیر یوغ آتن درآمدند - ما برای خاستیم و آنتیان را در کورونیا^۱ شکست دادیم و بویوتی را آزاد کردیم و اکنون نیز با همه نیروی خود به آزاد کردن یونانیان کمر بسته ایم و نه تنها سپاه سوار بلکه بیش از همه شهرهای دیگر نیروهای گوناگون جنگی در اختیار اتحادیه نهاده ایم.

«این، پاسخ تهمت همکاری با ایرانیان است که بر ما می‌نهد. اکنون نشان خواهیم داد که نه ما، بلکه شما مردم پلاتایا به یونان آسیب رسانده‌اید و سزاوار سخت‌ترین مجازات‌ها هستید. ادعا می‌کنید که برای دفاع از خودتان در برابر ما، با آتن پیمان اتحاد بستید و شهروند آتن شدید. اگر چنین است پس می‌بایست از آتن فقط برای دفع حملات ما یاری می‌جستید نه اینکه در حملات آتن بر دیگران شرکت جوید؛ و اگر آنتیان می‌خواستند شما را بر خلاف میل‌تان به چنین کاری مجبور کنند می‌توانستید از اطاعت ایشان سر باز زنید زیرا که شما، چنانکه بتکرار گفتید، در برابر نیروی ایران با اسپارت متحد شده بودید و همین خود کاملاً کافی بود برای اینکه ما را از حمله به شما بازدارد و به شما اجازه دهد که سیاست خارجی خود را مطابق میل خود سامان بخشید. ولی در حقیقت شما به اختیار خود و بی هیچ اجباری از سیاست آتن پیروی کردید. می‌گویید اگر به ولینعمت‌تان خیانت می‌کردید کاری ننگ‌آور مرتکب می‌شدید؛ ولی راستی این است که خیانت به دولتهای یونانی که به آزاد ساختن یونان می‌کوشیدند به مراتب ننگ‌آورتر و زشت‌تر از خیانت به آتن بود که می‌خواست سراسر یونان را اسیر و دست‌نشانده خود سازد. خدمتی که شما به آتن کردید فرق داشت با کاری که آتن برای شما انجام داد. شما به گفته خودتان به آتن روی آوردید برای اینکه در معرض تجاوز قرار داشتید، و آنگاه برای اینکه آتن در تجاوز به دیگران کامیاب شود به آتن یاری کردید، و این ننگی بزرگ

برای شماست زیرا که پرداخت دین از طریق ارتکاب اعمال خلاف حق، ننگین تر از نپرداختن دین است.

۶۴

«می‌گویید شما یگانه شهری بودید که با ایرانیان همکاری نکردید. ولی با عمل خود نشان دادید که این عدم همکاری به‌خاطر یونان نبود بلکه برای این بود که آتن با ایران همکاری نکرد و شما خواستید در برابر سایر دولتهای یونانی جانب آتن را بگیرید. می‌گویید چون در گذشته کارهای نیکی به‌خاطر دیگران کرده‌اید اکنون باید با شما به‌نیکی رفتار شود. این تقاضا پذیرفتنی نیست. شما آتن را انتخاب کرده‌اید و اکنون نیز باید به‌آتن ملتجی شوید. به‌پیمان اتحادی که در آن زمان با اسپارت داشتید نمی‌توانید استناد کنید زیرا که آن پیمان را شکستید و به‌اتحادیه پشت‌کردید و به‌جای اینکه به‌یاری اعضای اتحادیه بشتابید به‌آتن یاری کردید تا آگینا و دیگر اعضای اتحادیه را زیر سلطه خود درآورد، و هیچ یک از این کارها را از روی اجبار بجانی‌آوردید زیرا که در آن زمان همان قانون اساسی را داشتید که امروز دارید و بر خلاف ما مجبور نبودید از کسی تبعیت کنید. پیش از آنکه به‌گرد شهر شما دیوار بکشیم از شما خواهش کردیم که بی‌طرف بمانید و جانب هیچ دولتی را نگیرید. ولی خواهش ما را نپذیرفتید. کدام شهر بیش از شهر شما سزاوار کینه و نفرت یونانیان است، شما که در تباهی یونانیان می‌کوشید و به‌شهامتتان می‌نازید؟ قهرمانیهای گذشته‌تان که به‌آنها استناد می‌جوید ناشی از سیرتتان نبود. طبیعت واقعی خود را از این طریق عیان ساختید که هرگاه که آتن راه ستمگری در پیش گرفت به‌دنبالش روان شدید. این است آنچه درباره‌ی همکاری ناخواسته ما با ایرانیان و همکاری خواسته شما با آتن می‌توانیم گفت.

۶۵

«اکنون می‌رسیم به‌آخرین ظلمی که ادعا می‌کنید در حق شما روا داشته‌ایم. می‌گویید در زمان صلح و در اثنای جشن دینی بر خلاف حق و عدالت به‌شهر شما حمله کرده‌ایم. ولی در این مورد نیز روشن خواهیم کرد که شما مقصرتر از ما بودید. البته اگر ما به‌خواست خود به‌شهر شما تاخته و سرزمین شما را ویران کرده‌بودیم می‌بایست مقصر شمرده‌شویم. ولی همشهریان خودتان و بهترین خانواده‌های شهرتان ما را دعوت کردند چون می‌خواستند شما را از اتحاد با بیگانگان رهایی بخشند و به‌عنوان بخشی از منطقه بویوتی به‌جمع سنتی دولتهای این منطقه بازگردانند. می‌گویید گناه را باید به‌گردن رهبران نهاد نه به‌گردن کسانی که به‌دنبال رهبران می‌روند. ولی به‌عقیده ما نه آنان گناهکار بودند و نه ما. آنان مانند خود شما شهروندان پلاتایا بودند و یگانه فرقاشان با شما این بود که بیش از شما در معرض خطر قرارداشتند. دروازه‌ها را به‌روی ما گشادند و ما را نه به‌عنوان دشمن بلکه به‌عنوان دوست به‌شهر خویش راه‌دادند تا بدان را مانع از آن شوند که بدتر گردند و نیکان را یاری کنند تا به‌حقشان برسند، و همشهریان را بر آن دارند که به‌جای اندیشه‌های بد، اندیشه‌های بهتر را بگزینند و شهر را به‌جمع طبیعی

خویشانان ملحق سازند و نگذارند شهر شما با هیچ دولتی دشمن شود بلکه با همه در حال صلح و دوستی بسربرد.

دلیل اینکه ما در مقام دشمن به شهر شما نیامدیم این است که بی آنکه به کسی آزاری برسانیم اعلام کردیم کسانی که می خواهند دولتی مطابق سنت قومی بویوتی داشته باشند به ما بپیوندند. شما نخست با کمال میل دعوت ما را پذیرفتید و با ما قراردادی بستید و خاموش ماندید، ولی همین که دریافتید که ما عده اندکی هستیم قرار را شکستید. ممکن است چنین بنماید که ما حق نداشتیم بدون دعوت توده مردم وارد شهر شویم. ولی شما با ما مردانه رفتار نکردید و به جای اینکه مانند ما از توسل به زور بپرهیزید و با ما وارد مذاکره شوید تا شهرتان را ترک کنیم، بر خلاف قراری که بسته بودید به ما حمله کردید و بعضی را کشتید. ما از این رویداد زیاد آزرده نیستیم زیرا عمل شما دست کم تا اندازه ای موافق حق بود. ولی آیا کشتن اسیرانی که به شما پناه آورده بودند و وعده داده بودید که ایشان را نکشید، بر خلاف همه اصول و قوانین نبود؟ شما مرتکب سه جنایت شدید: نخست آنکه قرارداد را شکستید دوم آنکه آن مردان را کشتید و سوم آنکه به ما وعده دادید که اگر به اموال شما صدمه ای نزنیم اسیران را نخواهید کشت و به وعده خود وفا نمودید. با این همه امروز ادعا می کنید که ما مقصر بودیم و شما نباید از جهت جنایاتی که مرتکب شده اید مجازات شوید. پاسخ ما این است که سخن شما درست نیست و اگر قضاتی که در اینجا حضور دارند عادلانه حکم کنند به کیفر اعمالتان خواهید رسید.

اسپارتیان، این توضیحات مبسوط را، هم به خاطر شما به میان آوردیم و هم به خاطر خودمان. خواستیم بدانید که اگر این مردان را محکوم کنید حکمتان عادلانه خواهد بود، و در عین حال غرض ما این بود که روشن شود که انتقامجویی ما بحق است. مگذارید سخنان ایشان درباره رفتار نیکشان در گذشته، در قضاوتتان مؤثر واقع شود. رفتار نیک گذشته را درباره کسانی باید ملحوظ داشت که بی تقصیر خود در تنگنا گرفتار آمده اند، ولی مردمانی را که مرتکب جنایات ننگ آور شده اند باید به دو برابر مجازات محکوم ساخت زیرا اینان به گذشته خود نیز خیانت کرده اند. فریب ناله های ایشان را مخورید و اجازه مدهید اشاره های ایشان به گورهای پدرانتان، و تنهایی و بی یآوری دولتشان، در دل شما اثر ببخشد. ما نیز سخن از جوانانمان می توانیم گفت که به دست مردمان پلاتایا از پای درآمدند، و از پدران آن جوانان، که یا در نبرد کورینا که مایه اتحاد بویوتی با شما گردید جان باختند یا در سنین دیرینه سالی بی کس و تنها در کنج خانه های خود مانده اند و به شما التماس می کنند که در مجازات عادلانه این جنایتکاران کوتاهی نورزید. اما تنهایی و بی یآوری دولتشان ناشی از تقصیر خود ایشان است: ایشان می توانستند متحدان خوبی داشته باشند ولی دستهایی را که به سوی ایشان دراز شد رد کردند.

ما با رفتار خود، ایشان را به ارتکاب جنایت برنینگیتیم، آنچه کردند از روی کینه بود نه به سائقه عدالت خواهی، و بدین جهت کیفری که خواهند کشید کمتر از سزای حقیقی جنایاتشان خواهد بود زیرا مجازاتشان از روی قانون و عدالت معین خواهد شد. وضع ایشان، بر خلاف ادعایشان، وضع کسانی نیست که در نبرد تسلیم می شوند و تقاضای گذشت می کنند، بلکه وضع مردمانی است که با این شرط تسلیم شده اند که درباره شان مطابق قانون قضاوت شود. اسپارتیان، از قوانین یونان که این جنایتکاران زیر پا نهاده اند، حمایت کنید و پاداش خدماتی را که به شما کرده ایم به ما بدهید. ما از جنایات ایشان آسیب دیده ایم؛ اجازه مدهید که باز یچه سخنان فصیح ایشان شویم. فرصت را غنیمت بشمارید و برای یونانیان سرمشق شوید تا همه ببینند که شما به اعمال نظر دارید نه به گفتار. درباره اعمال نیک لازم نیست بتفصیل سخن گفته شود ولی آنجا که جنایتی واقع می شود همه صنایع سخنوری بکار می افتند تا به روی آن پرده بکشند. اگر همه رهبران مانند شما به سوالی کوتاه قناعت کنند و بر پایه پاسخی که می شنوند قضاوت نمایند، مردمان برای پوشاندن اعمال خلاف حق خود به جملات فصیح و عبارات شیوا توسل نخواهند جست.»

نمایندگان شهر تب چنین سخن گفتند. قضات اسپارتی معتقد بودند کار درست همین است که سؤال پیشین خود را تکرار کنند: «آیا در این جنگ به اسپارت و متحدانش یاری کرده اید؟» علت اینکه چنین اعتقاد داشتند این بود که اسپارتیان در آغاز جنگ از ساکنان پلاتایا خواسته بودند مطابق قراردادی که پس از جنگ با ایران با پاوسانیاس بسته اند، بی طرفی اختیار کنند و پیش از آغاز محاصره شهر نیز همین خواهش را تکرار کرده بودند ولی این تقاضا قبول نشده بود، و از این رو اسپارتیان معتقد بودند که قرارداد لغو شده و دشمنی ساکنان پلاتایا به ثبوت رسیده است. بدین جهت ساکنان شهر را یک به یک به پیش خود خواندند و از هر کدام پرسیدند «آیا در این جنگ به اسپارت و متحدانش یاری کرده اید؟» و چون پاسخ منفی شنیدند ایشان را کشتند و در این میان به هیچ کس ابقا نکردند. بدین سان دست کم دویست مرد از ساکنان پلاتایا و بیست و پنج تن آتنی را که در شهر بودند بقتل رساندند و زنان را بنده کردند و شهر را برای مدت یک سال به گروهی از مگاریاییان که بر اثر مبارزات حزبی از شهر خود تبعید شده بودند، و به آن عده از ساکنان پلاتایا که از اسپارت جانبداری کرده و هنوز در حال حیات بودند، واگذار کردند. پس از آن شهر را با خاک یکسان نمودند و در جنب پرستشگاه هرا خانه دوطبقه بزرگی - که هر ضلعش دویست پا طول داشت - برای اقامت زائران پرستشگاه ساختند و تخت خوابهایی در آن نهادند و خانه را وقف پرستشگاه نمودند. پوشش پشت بامها و درهای خانه های پلاتایا و آهنی را که از باروی شهر بدست آمد، در ساختن خانه بکار بردند. برای هرا نیز

پرستشگاهی از سنگ بنا کردند که طول هر ضلعش صد پا بود. کشتزارهای بیرون شهر را برای مدت ده سال به کشاورزانی از شهر تب به‌اجاره دادند. اسپارتیان در درجه اول برای خرسند ساختن شهر تب بود که با ساکنان پلاتایا بدین سختی رفتار کردند زیرا که در این مرحله جنگ آن شهر را برای خود سودمند می‌دانستند. بدین‌سان شهر پلاتایا نود و سه سال پس از اتحادش با آتن از میان رفت.^۱

انقلاب و جنگ داخلی در کرکورا^۲

چهل کشتی پلوپونزی که برای یاری به‌جزیره لسبوس رفته و سپس هنگام گریزشان از جزیره، آتنیان در میان دریا به‌تعقیبشان پرداخته‌بودند، در سواحل کرت دچار طوفان شدند و از یکدیگر جدا افتادند و سرانجام به پلوپونز رسیدند و در جوار کولنه با سیزده کشتی جنگی از شهرهای لوکاس و امپراکیا، و براسیداس پسر تلیس مشاور آلیکیداس، مصادف گردیدند. قصد اسپارتیان، پس از ناکامی در جزیره لسبوس، این بود که با ناوگانی قوی به‌شهر کرکورا که گرفتار جنگ داخلی شده‌بود، بروند. آتنیان در ناوپاکتوس فقط دوازده کشتی داشتند، و اسپارتیان می‌خواستند پیش از آنکه آنها از آتن نیروی تقویتی دریافت‌کنند، خود را به‌کرکورا برسانند. براسیداس و آلیکیداس مشغول آماده‌ساختن خود برای این لشکرکشی بودند.

انقلاب در کرکورا با بازگشت اسیران جنگی آغاز شد که در نبرد دریایی در جوار اپیدامنوس به‌اسارت کورینتیان درآمده‌بودند. کورینتیان این اسیران را بظاهر در برابر ضمانت نمایندگان رسمی کرکورا در کورینت و پرداخت مبلغ هشتصد تالنت آزاد کرده‌بودند. ولی حقیقت امر این بود که اسیران تعهد کرده‌بودند که کرکورا را دوباره به‌کورینت ملحق سازند. اینان همین که به‌کرکورا رسیدند با یکایک هم‌شهریان خود به‌مذاکره پرداختند و ایشان را بر آن داشتند که شهر را از آتن جدا کنند. ولی هنگامی که یک کشتی از آتن و کشتی دیگری از کورینت که حامل نمایندگان رسمی آن شهرها بودند به‌کرکورا رسیدند، موضوع در مجلس شهر مورد بحث قرار گرفت و ساکنان کرکورا مصمم شدند مطابق قراردادی که با آتن دارند با آتن متحد بمانند و در عین حال روابط دوستانه خود را با پلوپونز حفظ کنند.

دومین گام اسیران که به‌شهر خود بازگشته‌بودند، این بود که مردی به‌نام پیتاس^۳ را که داوطلبانه آماده حفظ منافع آتن در کرکورا شده و رهبر توده مردم و گروه دموکرات بود برای محاکمه به‌دادگاه بکشانند، و تهمتی که بر او نهادند این بود که می‌کوشد کرکورا را دست‌نشانده آتن سازد. پیتاس در دادگاه تبرئه شد و برای انتقام‌گیری از مخالفان خود بر پنج تن از توانگرترین افراد آنان دعوایی اقامه کرد با این اتهام که تاکهایی را در باغهای موقوفه زنوس و

۱. اسپارتیان در سال ۴۸۶ ق.م. شهر پلاتایا را دوباره بنا کردند. (زیرنویس ترجمه انگلیسی) - م.

2. Kerkyra

3. Peithias

آلکینوس بریده‌اند. جریمه این جرم یک سکه طلا برای هر اصله تاک بود. این مردان محکوم شدند و برای اعتراض به هنگفتی مبلغ جریمه در پرستشگاه بست‌نشستند و خواستار تجدید نظر شدند. پیتئاس که در آن هنگام عضو شورای شهر بود همکاران خود را بر آن داشت که حکم دادگاه را اجرا کنند. این پنج مرد که خود را در تنگنا دیدند و در عین حال خبر یافتند که پیتئاس که هنوز عضو شورا بود درصدد برآمده‌است توده مردم را بر آن دارد که قراردادی دفاعی با آتن منعقد کند، به همراه هواداران خود به مجلس شورای شهر حمله‌ور شدند و پیتئاس و شصت تن دیگر را که بعضی اعضاء شورا و بعضی دیگر مردمان عادی بودند با خنجر بقتل رساندند. (چند تنی که طرفدار عقیده پیتئاس بودند گریختند و به کشتی آتنی که هنوز در بندر بود پناهنده شدند).

۷۱ آن مردان پس از این خونریزی ساکنان کرکورا را به مجلسی فراخواندند و اعلام کردند که کاری که انجام داده‌اند به نفع شهر بوده‌است زیرا در آینده مانع از آن خواهند شد که کرکورا تابع آتن شود. آنگاه پیشنهاد کردند که از این پس کرکورا جانب هیچ یک از دو دشمن را نگیرد و از هر یک از دو طرف فقط به یک کشتی اجازه ورود به بندر خود را بدهد و هر دولتی را که بیش از یک کشتی بفرستد مهاجم تلقی کند؛ و بی‌درنگ پس از اعلام این پیشنهاد مجلس را مجبور به تصویب آن کردند. سپس نمایندگان به آتن فرستادند تا گزارش این کارها را به صورتی که صلاح خودشان ایجاب می‌کند به آتنیان بدهند، و علاوه بر این کرکوراییانی را هم که به آتن پناهنده شده بودند از هر عمل انقلابی بازدارند تا بهانه‌ای برای مداخله آتن پیش نیاید.

۷۲ اما آتنیان این فرستادگان و همه کسانی را که گفته‌های ایشان را پذیرفته بودند به اتهام آشوبگری دستگیر کردند و به جزیره آگینا فرستادند.

در این بین نمایندگان اسپارت با یک کشتی کورینتی به بندر کرکورا رسیده بودند. اشراف که در شهر قدرت را بدست داشتند به یاری اسپارتيان به توده مردم هجوم بردند و در این نبرد پیروز شدند. با فرارسیدن شب توده مردم (هواداران دموکراسی) به بخش مرتفع شهر و ارگ شهر ریختند و آنجا را مستحکم ساختند و بندر هوله^۱ را نیز تحت تسلط خود درآوردند. اشراف (هواداران حکومت الیگارشی) نیز میدان شهر را - که خانه‌های بیشترشان در گرداگرد آن قرار داشت - و بندر متصل به میدان را هم که روبروی قازه واقع است متصرف شدند.

۷۳ روز بعد کشمکش روی‌نداد و هر دو طرف نمایندگان به مزارع بیرون شهر فرستادند و کوشیدند بندگان را با وعده آزادی به سوی خود جلب کنند. اکثریت بزرگ بندگان به توده مردم پیوستند و اشراف هشتصد تن سرباز مزدور از قازه به خدمت خود درآوردند.

۷۴ پس از یک روز، جنگ دوباره آغاز شد و توده مردم که هم از حیث عده افراد بر اشراف

برتری داشتند و هم از لحاظ موضع، پیروز گردیدند. زنان نیز در نبرد شرکت جستند و از پشت‌بامها خشت بر سر دشمن ریختند و با نیرویی که از جنس زن انتظار نمی‌رفت به مردان یاری کردند. هنگام غروب آفتاب اشراف عقب نشستند و از بیم آنکه دموکراتها (توده مردم) به سلاحهای ایشان دست‌بیاوند و همه را بکشند خانه‌ها و حتی آپارتمانهای اجاری اطراف میدان شهر را آتش زدند تا دموکراتها نتوانند نزدیک شوند، و در این کار نه به‌خانه‌های خود ابقاء کردند و نه به اموال دیگران، و در نتیجه مقدار هنگفتی کالای تجاری طعمه حریق گردید و اگر بادی تند برمی‌خاست تمامی شهر ویران می‌شد.

چون نبرد بپایان رسید هر یک از دو طرف نگهدارانی بر نقاط تحت تسلط خود برگماشتند و آرام گرفتند. پس از پیروزی توده مردم (دموکراتها)، کشتی کورینتی بی آنکه کسی باخبر شود از بندر بیرون رفت و بیشتر سربازان مزدور نیز به‌طور پنهانی از جزیره خارج شدند.

روز بعد فرمانده آنتی، نیکوستراتوس^۱ پسر دییترفس^۲ با دوازده کشتی و پانصد سرباز اهل مسنیا از ناوپاکتوس آمد. قصد او این بود که میان دو طرف آشتی برقرار کند و وادارشان سازد ده تن را که مقصر اصلی جنگ داخلی بودند (و بی‌درنگ پس از رسیدن کشتی‌های آنتی پنهان شده بودند) محاکمه کنند و بقیه مردم در حال صلح و آرامش بسربرند و قرارداد همکاری با آتن منعقد سازند.

نیکوستراتوس پس از انجام نقشه خود می‌خواست بازگردد ولی رهبران دموکراتها (توده مردم) به‌او پیشنهاد کردند که پنج تا از کشتیهای خود را برای نظارت به رفتار اشراف در آنجا باقی‌بگذارد و خود ایشان پنج کشتی کرکورایی را با عده‌ای پاروزن با او بفرستند. نیکوستراتوس پیشنهاد را پذیرفت و رهبران توده مردم اسامی مخالفان خود را به‌او دادند تا به‌عنوان پاروزن سوار کشتیهای کرکورایی کند و با خود ببرد. ولی اینان از بیم آنکه ممکن است به‌آتن فرستاده شوند به پرستشگاه دیوسکوری^۳ پناهنده شدند و در آنجا بست‌نشستند. نیکوستراتوس به‌ایشان اطمینان داد که آسیبی نخواهند دید ولی سخنانش اثر نبخشید و از این رو دموکراتها (توده مردم) به‌یهانه اینکه خودداری آنان از سفر به‌همراه نیکوستراتوس، دلیل سوء نیت ایشان است، سلاح بدست‌گرفتند و سلاحهای اشراف را از خانه‌هایشان غارت کردند و اگر نیکوستراتوس مانع نشده بود همه آنان را می‌کشتند. بقیه اشراف که در حدود ۴۰۰ تن بودند با دیدن این وضع به پرستشگاه هرا پناه بردند و در آنجا بست‌نشستند. دموکراتها از بیم آنکه ممکن است آنان یکباره شورشی آغاز کنند، از طریق مذاکره همه را از پرستشگاه بیرون آوردند و به جزیره‌ای که روبروی پرستشگاه قرار دارد فرستادند و آذوقه نیز در اختیارشان نهادند.

چهار یا پنج روز پس از این واقعه کشتیهای پلوپونزی - که پس از بازگشت از ایونیا در

1. Nikostratos

2. Diitrephes

3. Dioskuri

کولنه لنگر انداخته بودند - رسیدند. اینها پنجاه و سه کشتی تحت فرماندهی آلکیداس بودند که اکنون براسیداس نیز به عنوان مشاور در کنار او قرار داشت. کشتیها نخست در بندر سوبوتا متوقف شدند و سحرگاه روی به کرکورایان نهادند.

۷۷

کرکورایان که از یک سو نگران رویدادهای داخل شهر بودند و از سوی دیگر ناوگان دشمن را در حال پیش آمدن می دیدند، با شتاب تمام شصت کشتی مجهز ساختند و برای مقابله دشمن فرستادند. آتینان به ایشان توصیه کردند که نخست بگذارند کشتیهای آتنی پیش بروند و آنگاه شصت کشتی ایشان برای تقویت آنها بیایند. ولی کرکورایان این توصیه را نپذیرفتند و بی هیچ نظم و ترتیبی به دشمن نزدیک شدند. دو کشتی کرکورایی بی فاصله گریختند و به دشمن پیوستند و در کشتیهای دیگر سرنشینان با یکدیگر کشمکش آغاز کردند و پلویونزیان با دیدن این هرج و مرج بیست تا از کشتیهای خود را جدا کردند و به مقابله کرکورایان فرستادند و بقیه به کشتیهای آتنی که دو کشتی دولتی معروف سالامینیا و پارالوس نیز در جزو آنها بود روی آور شدند.

۷۸

کرکورایان بزودی دچار مشکل شدند چون رعایت نظم را نمی کردند و در گروههای اندک به کشتیهای پلویونزی حمله می بردند. آتینان، که هم از کثرت کشتیهای دشمن دچار بیم بودند و هم نگران بودند که در محاصره آنها قرارگیرند، به قلب دشمن حمله نکردند بلکه به یکی از ساقه ها یورش بردند و یک کشتی را غرق کردند. کشتیهای دشمن دایره وار به گرد آنها به گردش درآمدند تا نظم آنها را بهم بزنند. سرنشینان ناوگانی که با کرکورایان نبرد می کردند ترسیدند همان وضعی پیش آید که در ناوپاکتوس روی داده بود، از این رو به یاری کشتیهای دیگر شتافتند و همه با هم به کشتیهای آتنی حمله بردند. آتینان بسیار آهسته عقب نشستند و کشتیهای دشمن را به خود مشغول داشتند تا کرکورایان بتوانند از مخمصه نجات یابند. نبرد بدین سان جریان داشت تا هنگام غروب آفتاب.

۷۹

کرکورایان بیم داشتند که دشمن به شهر حمله کند، یا اشرافی را که به جزیره فرستاده شده بودند نجات دهد یا به اقدام خطرناک دیگری دست بزنند. از این رو اشراف را از جزیره آوردند و دوباره در پرستشگاه هرا جای دادند و کوشیدند دفاع شهر را منظم سازند. ولی پلویونزیان با اینکه روز پیش در دریا پیروز شده بودند به شهر روی نیاوردند بلکه به قرارگاه اصلی خود بازگشتند و سیزده کشتی کرکورایی را که در اثنای نبرد گرفته بودند با خود بردند. حتی روز دیگر نیز، با اینکه کرکورایان سخت نگران شده بودند، پلویونزیان به شهر هجوم نیاوردند و می گویند براسیداس به آلکیداس توصیه کرد که به شهر حمله کند ولی آلکیداس نپذیرفت و پلویونزیان در سر راه بازگشت در دامنه کوه لوکیمه پیاده شدند و آبادیها و کشتزارها را ویران کردند.

۸۰

در این میان کرکورایان هواخواه دموکراسی، چون هنوز می ترسیدند که دشمن حمله

آورد با بست‌نشینان و دیگر اشراف وارد مذاکره شدند تا همه با هم برای نجات شهر دست به‌دست هم بدهند، و حتی بعضی از آنان را وادار به خدمت در کشتیها کردند، و بدین‌سان سی کشتی برای مقابله با دشمن آماده ساختند.

ولی پلوپونزیان تا ظهر مشغول ویران کردن کشتزارها بودند و پس از آن راه بازگشت را پیش گرفتند و هنگام غروب آفتاب از طریق شعله‌های علامت خبر یافتند که شصت کشتی آتنی از لوکاس برآه افتاده‌اند و به آنها نزدیک می‌شوند. آتنیان این کشتی‌ها را وقتی فرستاده بودند که مطلع شده بودند در کرکورا انقلاب شده و ناوگان آلیکیداس در شرف رسیدن به آن جزیره است. فرمانده کشتیهای آتنی اورومدون^۱ پسر توکلس^۲ بود.

پلوپونزیان با شنیدن خبر حرکت این کشتیها شبانه با شتاب روی به پلوپونز نهادند و برای اینکه هنگام دورزدن دماغه لوکاس دیده‌نشوند کشتی‌ها را از راه خشکی حمل کردند و دور شدند.

چون کرکوراییان خبر یافتند که ناوگان آتنی نزدیک می‌شود و دشمنان گریخته‌اند، پانصد سرباز اهل مسنیا را که در بیرون باروی شهر مستقر شده بودند پنهانی وارد شهر کردند و به ناوگانی که آماده ساخته بودند دستور دادند که به‌بندر هولہ بروند؛ و هنگامی که این ناوگان در راه بود همه مخالفان را که به‌دست می‌توانستند آورد کشتند و همچنین آن عده از اشراف را که آماده خدمت در کشتیها شده بودند از کشتیها پیاده کردند و بقتل رساندند، و پنجاه تن از اشراف را هم که در پرستشگاه هرا بست‌نشسته بودند وادار کردند که خود را برای محاکمه در اختیار دادگاه بنهند و در دادگاه همه را محکوم به مرگ کردند. بقیه اشرافی که در پرستشگاه مانده و آماده نشده بودند به دادگاه بروند، چون دیدند که چه بر سر همفکرانشان آمده‌است بعضی در پرستشگاه یکدیگر را کشتند و بعضی دیگر خود را از درختها آویختند و بقیه از راهی دیگر به‌زندگی خود خاتمه دادند. در طی شش روز که اورومدون با شصت کشتی خود در آنجا بود کرکوراییان کسانی را که دشمن خود می‌دانستند بقتل رساندند. تهمتی که بر اینان می‌نهادند توطئه برای برانداختن دموکراسی بود، ولی در حقیقت بیشتر ایشان به‌سبب کینه شخصی از میان رفتند یا به‌دست واداران‌شان. قتل به‌اشکال و انواع مختلف صورت می‌گرفت و چنانکه در این گونه موارد پیش می‌آید مردمان از هیچ گونه افراطی دریغ نمی‌کردند. پدران فرزندان خود را می‌کشتند، بعضی کسان را در قربانگاه پرستشگاهها تکه‌تکه می‌کردند و بعضی دیگر را در اتاقهای پرستشگاه دیونوسوس^۳ زندانی می‌کردند و در اتاق را مسدود می‌کردند و زندانیان از گرسنگی تلف می‌شدند.

انقلاب سخت وحشیانه بود، و حتی چون نخستین انقلابی بود که در یونان روی می‌داد

1. Eurymedon

2. Thukles

3. Dionysus

وحشیانه‌تر از آنچه بود بنظر می‌آمد. البته بعدها تب انقلاب سراسر دنیای یونانی را فراگرفت؛ رهبران گروه‌های دموکرات، آتن را به مداخله فرامی‌خواندند و رهبران اشراف، اسپارت را. در زمان صلح نه تمایلی به این گونه فراخوانیها وجود داشت و نه بهانه‌ای، ولی در دوران جنگ که هر گروه معتقد بود اتحاد با یکی از آن دو دولت بزرگ خود او را تقویت خواهدکرد و به گروه رقیب آسیب خواهدرساند، هر کسی که می‌خواست شیوه حکومت را دگرگون سازد بالطبع از دولتی بیگانه یاری می‌جست. این انقلابها در شهرهای مختلف مصیبت‌های بزرگ ببار می‌آوردند، و همیشه چنین خواهدبود زیرا که طبیعت انسانی همیشه به یک حال باقی‌می‌ماند، هر چند ممکن است در اوضاع و احوال مختلف وحشیگریها به اشکال مختلف و درجات مختلف بروز کنند. در زمان صلح و رفاه، افراد و اقوام شیوه فکر بهتری دارند و به معیارهای والاتری چشم می‌دوزند زیرا عوامل خارجی ایشان را در وضعی قرار نمی‌دهد که مجبور باشند دست به کارهایی بزنند که در مواقع عادی از آنها بیزارند. ولی جنگ، آموزگاری زورگو است که نمی‌گذارد مردمان نیازهای روزمره خود را با آسانی تسکین بخشند و آدمیان را به سطح اوضاع و احوال روز تنزل می‌دهد.

بدین سان آتش انقلاب، در شهری پس از شهری، زیانه کشید و مردمان شهرهایی که دیرتر از دیگران دست به انقلاب زدند با شنیدن وقایعی که در جاهای دیگر روی داده بود در ابداع افراطهای انقلابی تازه و درندگیها و انتقامجویی‌های وحشیانه با شهرهای دیگر به مسابقه پرداختند. با دگرگون شدن اوضاع، معنی کلمات نیز دگرگون شد: حمله‌وری کورکورانه و نیندیشیده، شهادتی تلقی شد که همه اعضای حزب می‌بایست از آن بهره‌ور باشند؛ اندیشیدن و درنگ، بزدلی نامیده شد؛ هر گونه اعتدال و پایبندی به اخلاق، پرده‌ای برای پنهان ساختن طبیعت ضعیف و زبون پنداشته شد؛ و خردمندی، ناتوانی از هر عمل خوانده شد. سختگیری و تعصب، علامت مرد حقیقی شناخته شد، و توطئه برای از بین بردن دگرانیشان، دفاع مشروع. هر کس که با حرارت بیشتر تهمت می‌زد قابل اعتمادتر می‌نمود، و هر کس که با او مخالفت می‌کرد مورد سوء ظن قرار می‌گرفت. کامیابی در توطئه نشانه باهوشی بود، و کشف توطئه نشانه باهوشی بیشتر، و پرهیز از توطئه آسیب زدن به وحدت حزب و ترس از حزب مخالف. کسی که نقشه‌ای شریانه را با عملی شریانه خنثی می‌کرد نام و آوازه می‌یافت و همچنین کسی که بی هیچ دلیلی بر دیگران تهمت می‌بست. پیوند خانوادگی رشته‌ای ضعیفتر از پیوند عضویت حزب بود چون اعضای حزب بی‌کوکترین درنگ برای هر عمل افراطی آمادگی داشتند. احزاب برای آن تأسیس نمی‌شدند که از مزایای قوانین موجود استفاده کنند بلکه بدان جهت پدید می‌آمدند که شریک جرم یکدیگر بودند. اگر عضو حزب مخالف سخنی خردمندانه می‌گفت حزب غالب همه اقدامات ممکن را بعمل می‌آورد تا آن سخن بی‌اثر گردد.

انتقام‌گیری مهمتر از صیانت خود بود. پیمان اتحاد میان دو حزب، فقط برای رفع مشکلی موقت بسته می‌شد و تنها تا هنگامی به‌قوت خود باقی می‌ماند که سلاحی تازه پیدا شود، همین که چنین سلاحی پیدا می‌شد حزبی که پیشتر از حزب دیگر آن را بدست می‌آورد و حریف را غافل می‌دید انتقام خود را می‌گرفت و از این انتقام مخصوصاً از این جهت لذت می‌برد که از راه سوگندشکنی بدان نایل شده بود نه از طریق نبردی آشکار؛ و واقع امر این است که بیشتر آدمیان شرارت را زیرکی و خردمندی می‌دانند و ساده‌دلی را ابله‌ی؛ از آن یک بر خود می‌بالند و این یک را مایه شرم می‌شمارند.

علت همه این شرارت‌ها، حرص و جاه‌طلبی و عشق به‌قدرت بود، و همین که مبارزه آغاز گردید تعصب و زورگویی نیز به آنها افزوده شد. رهبران احزاب برنامه‌هایی داشتند بظاهر شایان ستایش: یکی خواستار مساوات سیاسی برای توده مردم بود و دیگری طرفدار حکومت معتدل اشراف؛ ولی در حالی که هر دو خود را شیفته خدمت به جامعه قلمداد می‌کردند در حقیقت قصدی جز تأمین منافع شخصی خود نداشتند، و در تلاش برای دستیابی به مقام از دست‌زدن به هیچ کار ناشایست و ارتکاب هیچ جنایتی خودداری نمی‌کردند، و در حال انتقام‌گیری نه به حق و عدالت اعتنایی داشتند و نه به سود و زیان دولت. یگانه معیارشان، خوشایند حزب در لحظه‌ای معین بود؛ و برای تسکین اشتیاق نبرد و پیروزی بر حریف، نه از رأی‌گیری غیرعادلانه و خلاف قانون می‌هراسیدند و نه از توسل به زور و عنف. دینداری و درستکاری نه در نزد این حزب ارجی داشت و نه در نظر آن گروه؛ نیکنامی فقط حق کسی بود که می‌توانست با استدلالی قانع‌کننده زشت‌ترین اعمال را توجیه کند. هر دو گروه در پایمال کردن شهروندان عادی که نظری معتدل داشتند بر یکدیگر سبقت می‌جستند؛ یا بدین جهت که مردم عادی در مبارزات آنان شریک نمی‌شدند و یا از رشک اینکه ممکن است بی‌طرفان جان سالم بدر ببرند.

بر اثر انقلابها و جنگهای داخلی سیرت مردمان در سراسر دنیای یونانی به انحطاط گرایید. سادگی و ساده‌دلی که نشانه طبیعت شریف است صفتی شایان استهزا تلقی شد و چندی نگذشت که از میان برخاست. جامعه به دو گروه «عقیدتی» متخاصم تقسیم شد، هر گروه گروه دیگر را به چشم سوء ظن می‌نگریست. برای پایان‌بخشیدن بدین وضع هیچ وسیله قابل اعتمادی وجود نداشت و مردمان از شکستن هیچ سوگندی بیم نداشتند. همه بدین نتیجه رسیده بودند که امیدی به صلح پایدار وجود ندارد و از این رو به جای اعتماد به دیگران، هر کسی می‌کوشید تا شخص خود را از آسیب مصون نگاه دارد. آنان که عقل و هوش کمتری داشتند بهتر از دیگران می‌توانستند خود را از معرکه نجات دهند؛ این گونه کسان به ضعف خود و هشیاری و زیرکی مخالفانشان واقف بودند و می‌دانستند که در سخنوری هم‌اورد ایشان نیستند و برای

اینکه در دام نیرنگ آنان نیفتند با کمال گستاخی گام در راه عمل می‌نهادند، در حالی که مخالفان ایشان به‌اعتماد اینکه هر حرکتی را به‌نگام پیش‌بینی می‌توانند کرد معتقد بودند که برای دستیابی به آنچه از راه سیاست و نیرنگ می‌توان بجنگ آورد لازم نیست به‌زور توسل جویند، و در آمادگی برای دفاع سستی می‌ورزیدند و زودتر از پای‌درمی‌آمدند.

۸۴

فروپاشی نظم و قانون نخستین بار در کرکورا روی داد. مردمانی که در گذشته به‌جای اینکه با عقل و درایت اداره شوند بی‌شرمانه مورد تجاوز قدرتمندان قرار گرفته بودند، همین که قدرتی یافتند دست به انتقام گشودند. گروهی برای رهایی از تنگدستی اموال همسایگان را ربودند، گروهی دیگر نه از روی نیاز یا حرص بلکه صرفاً به قصد ویرانگری دست تعرض به جان و مال این و آن دراز کردند. در هرج و مرجی که تمامی شهر را فرا گرفته بود، طبیعت انسانی که همیشه آماده سربرداشتن از قانون است ماهیت حقیقی خود را به‌معرض نمایش نهاد و نشان داد که از حکومت بر خویشتن ناتوان است و هیچ کس و هیچ چیز را برتر از خود نمی‌تواندید و مفاهیم حق و عدالت سد استواری در برابر سیل خروشان هیجانهای او نیست. برآستی اگر رشک و بدخواهی، چنان حکومت زیانباری بر آدمیان نداشت، مردمان مقدس‌ترین تکالیف اخلاقی را به پای لذت انتقام نمی‌ریختند و درستکاری و شرافت روحی را فدای منافع آنی نمی‌ساختند و قوانین کلی انسانیت را که مهمترین مایه امید هر آدمی در روز سختی است پایمال نمی‌کردند بلکه می‌اندیشیدند که ممکن است روزی فرابرسد که خودشان در خطر افتند و نیازمند حمایت آن قوانین باشند.

۸۵

در حالی که ساکنان کرکورا نخستین یونانیانی بودند که دستخوش این گونه هیجانهای ناشی از انقلاب و جنگ داخلی شده و به‌جان یکدیگر افتاده بودند، اورومدون و کشتیهای آتنی از آنجا دور شدند. اندکی بعد کرکوراییان تبعیدی (که پانصد تن بودند و توانسته بودند از قتل عام جان بدربرند) در ساحل مقابل چند نقطه مستحکم را متصرف شدند و آنها را پایگاهی برای حمله به همسایگان خود در جزیره و غارت دارایی ایشان ساختند و بدین‌سان خسارات زیادی به‌شهر وارد آوردند به‌طوری که شهر دچار قحطی و گرسنگی گردید. تبعیدیان نمایندگانی هم به اسپارت و کورینت فرستادند تا به یاری این شهرها موقعیت پیشین خود را در کرکورا بدست آورند ولی چون مذاکره با آنها به نتیجه نرسید کشتیهای فراهم آوردند و سربازانی به خدمت گرفتند و گروهی در حدود ششصد تن به جزیره رفتند و پس از پیاده شدن همه کشتی‌ها را سوزاندند تا راهی جز پیروزی بر تمام جزیره پیش رویشان باقی نماند. آنگاه در بالای تپه ایستونه^۱ قلعه‌ای ساختند و از آنجا پیاپی به شهر حمله کردند و اراضی بیرون شهر را به تصرف خود درآوردند.

آتنیان در سیسیل

در پایان همین تابستان آتنیان بیست کشتی به فرماندهی لاکس^۱ پسر ملانوپیوس^۲ و خارویادس^۳ پسر اوفیلتوس^۴ به سیسیل فرستادند. در آنجا میان دو شهر سیراکوس و لئونتینی جنگ آغاز شده بود؛ همه شهرهای دوریایی به استثنای کامارینا^۵ با سیراکوس متحد بودند و از آغاز جنگ، با اسپارت نیز پیمان اتحاد بسته بودند ولی در جنگ شرکت نداشتند. کامارینا و شهرهای منطقه خالکیس با لئونتینی متحد بودند، و از شهرهای ایتالیایی لوکروی^۶ در جانب سیراکوس قرارداداشت و ساکنان شهر رگیون طرف مردمان لئونتینی را گرفته بودند که خویشاوندان ایشان بودند.

شهر لئونتینی و متحدانش نمایندگانی به آتن فرستاده و با استناد به اتحاد قدیمشان با آتن و تبار ایونیانیان، تقاضا کرده بودند که آتن ناوگانی به یاری ایشان بفرستد چون چه از خشکی و چه از دریا تحت محاصره سیراکوس قرار گرفته اند. آتنیان بظاهر به علت خویشاوندیشان با ساکنان لئونتینی کشتیها را فرستادند ولی غرض واقعیشان این بود که نگذارند از آنجا غله به پلوپونز برسد و در عین حال مطالعه ای مقدماتی بعمل آورند تا ببینند آیا می توانند به شهرهای سیسیلی مسلط شوند یا نه. کشتیها در بندر رگیون در ایتالیا لنگر انداختند و به لئونتینی و متحدانش یاری کردند. بدین سان تابستان به پایان رسید.

زمستان

در زمستان بیماری طاعون بار دیگر در آتن شیوع یافت. در واقع بیماری هرگز بکلی از میان نرفته بود و آثارش گاه به گاه اینجا و آنجا ظاهر می شد. بار اول شیوع بیماری دو سال ادامه یافته بود و این بار دست کم یک سال بطول انجامید. هیچ واقعه ای مانند این بیماری به آتن آسیب نرسانده و قوای آن را به تحلیل نبرده بود. در سپاه شهر دست کم چهار هزار و چهارصد سرباز سنگین اسلحه و سیصد سرباز سوار تلف شدند و تعداد تلفات مردم عادی را هیچ کس نمی دانست. در همین زمان در آتن و اوبویا و بویوتی و مخصوصاً در شهر اورخومنوس واقع در منطقه بویوتی زمین لرزه های متعدد روی داد.

در همین زمستان آتنیانی که در سیسیل بودند به همراه ساکنان رگیون با سی کشتی به جزایر ائولوس^۷ لشکر کشیدند. این لشکرکشی در تابستان به علت کمی آب ممکن نبود. در این جزایر ساکنان شهر لیپارا^۸، که یک شهر نوینیا شهر کنیدوس^۹ است، کشاورزی می کنند. لیپارا

1. Laches	2. Melanopus	3. Charoeades	4. Euphiletus	5. Kamarina
6. Lokroi	7. Aeolos	8. Lipara	9. Cnidus	

در جزیره‌ای نسبتاً کوچک واقع است و کشاورزان از آنجا برای کشت و کار به جزایر دیدومه^۱ و استرونگول^۲ و هیرا^۳ می‌روند (مردمان آن نواحی معتقدند که کارگاه آهنگری هفایستوس^۴ در جزیره هیرا قرار دارد چون در آنجا شب‌ها آتش و روزها دود بلند می‌شود). این جزایر روبروی ساحل سیکول و مسینا واقعند و ساکنانشان با سیراکوس متحد بودند. آتنیان کشتزارهای جزایر را ویران کردند و چون ساکنانشان آماده نشدند به آتن ملحق گردند، به‌رگیون بازگشتند. بدین‌سان پنجمین سال جنگ که توکودیدس وقایعش را شرح داده است پایان رسید.

1. Didyme

2. Strongyle

3. Hira

۴. هفایستوس در اساطیر یونان رب‌النوع آتش و خدای حامی فن آهنگری است. - م.

ششمین سال جنگ

تابستان

در تابستان پلوپونزیان و متحدانشان تحت فرماندهی آگیس^۱ پسر آرخیداموس شاه اسپارت به سوی اتیکه لشکر کشیدند و تا باریکه کورینت پیش رفتند؛ ولی چون در اینجا چند بار زمین لرزه روی داد بی آنکه حمله‌ای کنند بازگشتند. در این زمان که زمین لرزه‌های پیاپی بوقوع می‌پیوست در اوروبیه^۲ در منطقه اوبویا آب دریا از ساحل عقب رفت و آنگاه یکباره بازگشت و بخشی از شهر را فراگرفت و پس از آن هم که باز عقب رفت مقداری از شهر در زیر آب ماند و به دریا پیوست. مردمانی که نتوانستند بهنگام خود را به بلندی برسانند غرق شدند. در جوار جزیره آتالانتا نیز طوفانی از همان نوع روی داد که به استحکامات آتن آسیب رساند و از دو کشتی که در ساحل بودند یکی را قطعه قطعه کرد. در پیارتوس^۳ نیز آب دریا عقب رفت ولی در پی آن طوفانی نیامد. در آنجا زمین لرزه‌ای هم روی داد که بخشی از باروی شهر و ساختمان شورای شهر و چند خانه را ویران کرد. علت این پدیدارها به عقیده من زمین لرزه بود: در مرکز زمین لرزه آب دریا عقب می‌رفت و چون یکباره بازمی‌گشت سبب طوفان و سیل می‌شد در حالی که بدون زمین لرزه چنین واقعه‌ای پیش نمی‌آمد.

در این تابستان جنگهای متعدد در سیسیل روی داد. شهرهای مختلف سیسیل با یکدیگر می‌جنگیدند و آتنیان و متحدانشان نیز به چند لشکرکشی دست زدند. من در اینجا فقط به وقایع مهمی اشاره خواهم کرد که با اتحادیه آتنی و دشمنان آن اتحادیه ارتباط دارند. خارویادس سردار آتنی در جنگ با سیراکوس کشته شد و لاکس بتنهایی فرماندهی ناوگان را عهده‌دار گردید و به همراه متحدانش به موله^۴ که متعلق به مسینا بود لشکر کشید. در

1. Agis

2. Orobiae

3. Peperetos

4. Mylae

موله دو فوج سرباز مسینیایی مستقر بودند که در کمین آتنیان نشستند ولی آتنیان بر آنان غلبه کردند و بیشترشان را از پای درآوردند و سپس به استحکامات شهر هجوم بردند و ساکنانش را مجبور کردند که ارگ شهر را تسلیم کنند و به همراه ایشان روانه مسینا شوند. ساکنان مسینا نیز تسلیم شدند و به عنوان تضمین از جمله عده‌ای گروگان در اختیار آتنیان نهادند.

در همین تابستان آتنیان سی کشتی برای دورزدن پلوپونز فرستادند. دموستنس^۱ پسر آلکیستنس^۲ و پروکلس^۳ پسر ثئودوروس فرماندهی این کشتی‌ها را به عهده داشتند. آتنیان لشکری هم متشکل از شصت کشتی و دو هزار سرباز سنگین اسلحه به فرماندهی نیکياس پسر نیکراتوس به جزیره ملوس^۴ فرستادند. ملوس با اینکه جزیره‌ای بیش نبود آماده نشده بود تسلیم آتن گردد یا به اتحادیه آتن بپیوندد و آتنیان می‌خواستند آن را مجبور به تسلیم کنند، ولی با اینکه کشتزارهای آنجا را ویران کردند ساکنان ملوس تسلیم نشدند. از این رو لشکر آتن ملوس را ترک کرد و به اروپوس^۵ در منطقه گره^۶ روی نهاد. کشتیها در اینجا لنگر انداختند و سربازان از راه خشکی روانه تاناگرا در منطقه بویوتی شدند و به وسیله علاماتی که از پیش معین شده بود حضور خود را به سپاه آتنی که تحت فرماندهی هیپونیوکوس پسر کالیاس و اورومدون پسر توکلس از شهر آتن براه افتاده بود خبر دادند. دو سپاه بهم پیوستند و در آنجا لشکرگاه ساختند و روز را با ویران کردن آبادیها و کشتزارهای تاناگرا به شب آوردند و شب را در همانجا بسربردند. روز بعد در نبردی که با سپاهیان تاناگرا (که عده‌ای نیز از شهر تب به یاری ایشان شتافته بودند) بعمل آوردند پیروز شدند و مقداری اسلحه به غنیمت گرفتند و علامت پیروزی برافراشتند و بخش عمده سپاه به آتن بازگشت و بقیه به کشتیها مراجعت کردند. نیکياس با شصت کشتی خود براه افتاد و کشتزارهای لوکریس را در طول ساحل ویران کرد و به آتن بازگشت.

تقریباً در همین زمان اسپارتيان شهر نوبنیاد هراکلیا^۷ را در منطقه تراخیس^۸ تأسیس کردند. علت تأسیس این شهر چنین بود که شرح می‌دهم. سرزمین مالی^۹ از سه منطقه تشکیل یافته است: پارالیا، ایریا^{۱۰}، تراخیس. ساکنان تراخیس چون در جنگ با شهر اویتایا^{۱۱} سخت آسیب دیده بودند نخست می‌خواستند شهر خود را در زیر حمایت آتن قراردادند ولی ترسیدند که آتن نتواند امنیت ایشان را بخوبی تأمین کند. از این رو نمایندگانی به اسپارت فرستادند و تیسامنوس^{۱۲} را به سمت سخنگوی شهر خود معین کردند. شهر دوریس، موطن اصلی اسپارتيان، نیز که از اویتایا آسیب فراوان دیده بود نمایندگانی همراه نمایندگانی تراخیس

۱. این دموستنس را نباید با دموستنس خطیب و مرد سیاسی معروف که در ۳۸۴ ق.م. پدیا آمده است اشتباه کرد. - م.

2. Alkisthenes 3. Procles 4. Melos 5. Oropos 6. Grae 7. Herakleia
8. Trachis 9. Mali 10. Iria 11. Oitaia 12. Teisamenos

به اسپارت فرستاد. اسپارتیان پس از شنیدن پیشنهادهای نمایندگان، گروهی از همشهریان خود را فرستادند تا شهر هراکلیا را تأسیس کنند و به یاری ساکنان تراخیس و دوریس برسند. در عین حال اسپارتیان معتقد بودند که در جنگ با آتن می‌توانند از موقعیت شهر نوبنیاد استفاده کنند و آن را پایگاه دریایی در برابر اوبویا قرار دهند. علاوه بر این شهر هراکلیا موقعیت خوبی در سر راه تراکیا داشت. بدین ملاحظات بود که اسپارتیان با اشتیاق فراوان دست به کار تأسیس شهر هراکلیا زدند.

نخست نظر خدای دلفی را خواستار شدند و چون پاسخ مساعد شنیدند از اسپارت و شهرهای همسایه مهاجرانی براه‌انداختند و از دیگر نقاط یونان نیز داوطلبانی فراخواندند، ولی از ایونیاییان و آخاییان و بعضی اقوام دیگر کسی را دعوت نکردند. مؤسسان شهر و رهبران مهاجران سه تن اسپارتی به نام لئون و آکیداس و دامائگون بودند. اینان شهری را که اکنون هراکلیا نام دارد بنیاد نهادند و مستحکم ساختند. این شهر چهار میل و نیم با تنگه ترموپیل فاصله دارد و دو میل با دریا. در آنجا بندری هم ساختند و در طرف ترموپیل در نزدیکی تنگه دیواری بنا کردند.

- ۹۳ تأسیس این شهر نخست آتنیان را سخت نگران کرد زیرا بر این عقیده بودند که شهر نوبنیاد پایگاهی برای حمله به اوبویا است چون فاصله آنجا با شهر کنئوم^۱ در منطقه اوبویا بسیار کم بود. ولی اندکی بعد وضع برگشت و آتنیان دیگر اعتنایی به آنجا نداشتند زیرا که ساکنان تسالی که قدرت اصلی آن منطقه بودند و از پیداشدن شهر جدید نیرومندی در همسایگی خویش بیمناک شده بودند آن قدر با هراکلیا جنگیدند و به آن آسیب رساندند که هراکلیا همه اهمیت خود را از دست داد. ولی علت اصلی انحطاط شهر حکمرانانی بودند که از اسپارت بدانجا فرستاده می‌شدند: حکومت خشن و ستمگرانه این حکمرانان بیشتر مهاجران را در چنان تنگنایی قرار داد که به شهر نو پشت کردند و شهر به‌حالی افتاد که همسایگانش باسانی توانستند هر چه می‌خواستند با آن بکنند.

حمله آتن به لوکاس و اتولیا^۲

- ۹۴ در همین تابستان، تقریباً در هنگامی که آتنیان در ملوس بودند، سی کشتی آتنی که پلوپونز را دور می‌زدند نخست از کمینگاهی نگهبانان شهر الومنس^۳ در منطقه لوکاس را کشتند و سپس به شهر لوکاس حمله ور گردیدند. در این حمله سربازانی از شهرهای آکارنایا و زاگونوس و کفالنیا و پنجاه کشتی کرکورایی آتنیان را تقویت می‌کردند. ساکنان لوکاس که توانایی مقابله با انبوه مهاجمان را در خود نمی‌دیدند خاموش ماندند و از شهر بیرون نیامدند و

مهاجمان همه کشتزارهای واقع در باریکه و همچنین آبادیها و کشتزارهای حومه شهر و پرستشگاه آپولون را ویران کردند. سربازان آکارنایی به دموستنس سردار آتنی توصیه کردند که دیواری به گرد شهر بسازد و ارتباطش را با بیرون قطع کند، و معتقد بودند که در این صورت باسانی می‌توان ساکنان شهر را دچار قحطی و مجبور به تسلیم کرد و بدین‌سان از شر شهری که همیشه دشمن ایشان بوده‌است خلاص شد.

ولی در عین حال مسنیاییها نیز از دموستنس می‌خواستند با نیروی عظیمی که در اختیار دارد به اتولیا حمله کند، و می‌گفتند اتولیا تهدیدی برای ناوپاکتوس است و اگر او بتواند بر منطقه اتولیا مسلط شود باسانی خواهدتوانست همه قبایل آن منطقه را با آتن متحد سازد. ساکنان اتولیا قومی بزرگ و جنگاور بودند ولی در روستاهای بی‌حفاظ بصرمی‌بردند و تنها سلاح سبک در اختیار داشتند، و مسنیاییها معتقد بودند که تسلط بر آنان دشوار نخواهدبود؛ نخست باید قبایل آپودوتی^۱ و اوفیونیایی^۲ و اوروتانی^۳ را - که به‌زبانی تقریباً نامفهوم سخن می‌گویند و گوشت خام می‌خوردند - وادار به تسلیم کرد و آنگاه به‌دیگر قبایل روی آورد.

دموستنس این پیشنهاد را پذیرفت چون از یک سو می‌خواست مسنیایی‌ها را راضی کند و از سوی دیگر می‌اندیشید که اگر قبایل اتولیایی را با خود متحد سازد خواهدتوانست بدون استفاده از سربازان آتنی از راه خشکی به‌بویوتی حمله کند. اگر می‌خواست این نقشه را به‌مرحله عمل درآورد می‌بایست از طریق لوکریس اوزولی^۴ به‌کونتینیون^۵ در منطقه دوریس برود - در حالی که کوه پارس در سمت راستش قرار دارد - و وارد دشت فوکیس شود. او می‌اندیشید که ساکنان فوکیس چون همیشه آتنیان را به‌چشم دوستی نگریسته‌اند، داوطلبانه به‌سپاه او خواهندپیوست و اگر چنین نکنند او آنان را بزور بدین کار مجبور خواهدکرد و همین که فوکیس را زیر سلطه خود درآورد در مرز بویوتی خواهدبود.

از این رو بر خلاف میل آکارنایییها با تمامی سپاه خود از لوکاس در طول ساحل به‌سوی سولیون براه‌افتاد و در سولیون نقشه خود را به‌آکارنایییها فاش کرد ولی اینان، چون دموستنس آماده محاصره لوکاس نشده‌بود، روی موافق نشان‌ندادند و بدین جهت او با بقیه سپاه خود که از قبایل ساکن کفالنیا و مسنیا و زاکونتوس و سیصد شهروند آتنی (که در کشتیهای خود خدمت می‌کردند) تشکیل می‌یافت روانه اتولیا شد. پانزده کشتی کرکورایی به‌شهر خود بازگشته‌بودند.

دموستنس شهر اونئون^۶ در منطقه لوکریس را پایگاه خود قرارداد چون مردم آنجا با آتن متحد بودند و قرار بود با همه نیروی خود به‌سپاه او بپیوندند، و چون با اتولیاییان همسایه بودند و سلاحهایشان نیز همانند سلاحهای اتولیاییان بود و علاوه هم سراسر منطقه را نیک

1. Apodotians

2. Ophionians

3. Eurytanians

4. Ozolian Lokris

5. Kyntinion

6. Oeneon

می‌شناختند و هم شیوهٔ نبرد مردمان آنجا را، دموستنس می‌اندیشید که یاری ایشان برای او بسیار سودمند خواهد بود.

- ۹۶ سپاهیان دموستنس شب را در جوار پرستشگاه زئوس^۱ در هوای آزاد بسربردند (این همان جایی است که به‌روایت داستان، هزیود شاعر به‌دست بومیان بقتل رسیده‌است و پیشتر خدای پرستشگاه به‌او خبر داده‌بود که در نمنا سرنوشت به‌سراغش خواهد آمد) و سحرگاه برای حمله به‌اتولیا براه‌افتادند. دموستنس در نخستین روز لشکرکشی شهر پوتیدانیا^۲ را به‌تصرف خود درآورد، روز دوم کروکولیون^۳ و روز سوم تیخیون^۴ را. در اینجا متوقف شد و غنائم جنگ را به‌اوپالیون^۵ در منطقهٔ لوکریس فرستاد. نقشه‌اش این بود که همهٔ این منطقه را تا اوفیونیا^۶ متصرف شود و اگر ساکنان اوفیونیا سر تسلیم فرو نیاورند به‌ناوپاکتوس برگردد و چندی بعد بار دیگر بدانجا حمله کند.

ولی ساکنان اتولیا غافلگیر نشدند چون از نقشهٔ او خبر داشتند و همین که سپاه دموستنس وارد منطقهٔ ایشان شد با لشکری انبوه که از سراسر منطقه و حتی از قبایل دوردست بومی^۷ و کالی^۸ (که مسکنشان تا خلیج مالی گسترش دارد) گردآورده‌بودند، به‌مقابله برخاستند.

- ۹۷ با این همه مسناییها در پیشنهاد قبلی خود پافشاری کردند و به‌دموستنس اطمینان دادند که غلبه بر اتولیا دشوار نخواهد بود و به‌او توصیه کردند که هر قدر می‌تواند پیشتر برود و روستاهای سر راه را یکایک متصرف شود و اجازه ندهد که دشمن با لشکری متحد با او رو به‌رو گردد. دموستنس چون تا اینجا مانعی بر سر راه خود نیافته‌بود توصیهٔ مسناییها را پذیرفت و با اتکا به‌بخت نیک خویش منتظر قوای تقویتی لوکریس – که از سربازان سپردار تشکیل می‌یافت در حالی که در سپاه او چنین سربازانی وجود نداشتند – نشد و به‌شهر اگیتیون^۹ حمله کرد و آنجا را به‌تصرف خود درآورد. ساکنان شهر گریختند و در تپه‌های مشرف به‌شهر، که با دریا نه میل فاصله دارند، موضع گرفتند.

در این هنگام اتولاییها که به‌یاری شهر اگیتیون شتافته‌بودند فرار سیدند و همراه ساکنان اگیتیون از تپه‌ها سرازیر شدند و به‌آتنیان و متحدانشان حمله‌ور گردیدند و به‌تیرباران کردن ایشان پرداختند. هر بار که آتنیان پیش می‌رفتند ایشان عقب می‌نشستند و چون آتنیان عقب‌نشینی می‌کردند آنان حمله می‌آوردند، و هر بار عده‌ای از سربازان آتنی از پای درمی‌آمدند.

- ۹۸ با این همه آتنیان و متحدانشان تا زمانی که تیر داشتند و می‌توانستند تیراندازی کنند، مقاومت کردند ولی همین که سردار تیراندازان کشته‌شد سربازان که از نبرد خسته بودند

1. Nemea	2. Potidania	3. Krokylion	4. Tichion	5. Eupalion
6. Ophionia	7. Bomians	8. Kallians	9. Aegition	

پراکنده شدند و اتولیاییان به سختگیری افزودند و در نتیجه سربازان آتن و متحدانش گریختن آغاز کردند و بسیاری از آنان به بستر خشک رودخانه افتادند و هلاک شدند و گروهی راه را گم کردند چون راهنمای مسنیا بیشان خرومون^۱ در نبرد از پای درآمده بود، و اتولیاییان به تعقیب ایشان پرداختند. بیشتر سربازان به جنگلی پناه بردند و اتولیاییان جنگل را آتش زدند و سربازان در محاصره آتش از میان رفتند. بدین سان به سپاه آتن آسیبهای گوناگون وارد آمد و سربازانی که از مرگ نجات یافتند یا به کشتیها پناه بردند یا به اونئون در منطقه لوکریس. در این جنگ صد و بیست سرباز سنگین اسلحه آتنی کشته شدند و عده بزرگی از سربازان متحدان. سربازان آتنی که در اینجا از پای درآمدند همه در سنین جوانی و بهترین شهروندان بودند. پروکلس همکار دموستنس نیز در این نبرد بقتل رسید.

دموستنس پس از انعقاد قرارداد متارکه جنگ و گردآوردن اجساد سربازان خود به ناوپاکتوس بازگشت. در اینجا سربازان با کشتیهای خود به آتن رفتند ولی دموستنس چون پس از این واقعه از روبرویی با همشهریان خود بیم داشت، در حوالی ناوپاکتوس ماند. تقریباً در همین زمان آتنیان در سیسیل به لوکریس حمله کردند و بر سپاه آن شهر که به مقابله با آنان آمده بود پیروز شدند و قلعه‌ای در کنار رود هالکس^۲ را متصرف گردیدند.

در همین تابستان، ساکنان اتولیا حتی پیش از آنکه آتنیان بدانجا حمله کنند، نمایندگانی به کورینت و اسپارت فرستاده و خواهش کرده بودند سربازانی به یاری ایشان بفرستند تا به ناوپاکتوس حمله کنند زیرا که ناوپاکتوس پای آتنیان را بدانجا باز کرده بود. نمایندگان اتولیا عبارت بودند از تولوپوس از قبیله اوفیونیایی، بورداس از قبیله اوروتانی^۳ و تیساندروس^۴ از قبیله آپودوت. اسپارتيان تقاضای ایشان را پذیرفتند و در اوایل پاییز سه هزار سرباز سنگین اسلحه - که پانصد نفرشان از شهر نوبنیاد هراکلیا بودند - به یاری ایشان فرستادند. سردار این سپاه اورولوخوس^۵ اسپارتي بود و ماکاریوس^۶ و مندایوس^۷ با او همکاری می کردند. این سپاه در دلفی گردآمد و اورولوخوس از آنجا نمایندگانی به منطقه لوکریس اوزولی فرستاد چون راه به ناوپاکتوس از این منطقه می گذشت، و علاوه بر این او می خواست مردمان این منطقه را از اتحادیه آتن جدا کند. در لوکریس مردمان شهر آمفیس^۸ که از دشمنان دیرین خود، ساکنان فوکیس، بیم داشتند از او استقبال کردند و گروهانهای تسلیم او نمودند و به سپاه او پیوستند و مردمان آبادیهای دیگر، یعنی میونیها^۹ را که همسایه ایشان بودند و صعب العبورترین تنگه های لوکریس را در تصرف داشتند، و همچنین مساپیها^{۱۰} و تریتنیها^{۱۱} و

1. Chromon

2. Halex

3. Eurytanian

4. Teisandros

5. Eurylochos

6. Makarius

7. Menedaius

8. Amphissa

9. Myonians

10. Messapians

11. Tritaeans

خالئینها^۱ و تولوفونیا^۲ و هسیها^۳ و اوئانتیها^۴ را به همین کار تشویق کردند. ساکنان اولیه^۵ فقط گروگانهای تسلیم کردند ولی از پیوستن به سپاه او خودداری کردند. هونیها^۶ هنگامی تن به تسلیم گروگان دادند که اورولوخوس یکی از روستاهای ایشان به نام پولیس را متصرف گردید. چون همه چیز آماده گردید و گروگانها در شهر کوتینیون در منطقه دوریس مسکن داده شدند، اورولوخوس با سپاهش به سوی ناوپاکتوس بحرکت درآمد و از منطقه لوکریس عبور کرد و شهرهای اونئون و اوپالیون را که مردمانش به سپاه او نییوسته بودند به تصرف خود درآورد. هنگامی که به قلمرو ناوپاکتوس رسید سپاه اتولیا به تقویت او شتافت و این دو سپاه با هم آبادیها و کشتزارهای این منطقه را ویران کردند و حومه شهر را که خارج از محدوده بارو بود متصرف شدند و به شهر مولوگریون نیز که یک شهر نوبنیاد آتنی بود تسلط یافتند.

دموستنس آتنی که در حوالی ناوپاکتوس مانده بود چون از هجوم سپاه دشمن خبر یافت آکارنانیاییها را با زحمت فراوان متقاعد کرد که نیرویی برای حفاظت ناوپاکتوس بفرستند و آنان هزار سرباز سنگین اسلحه در اختیار او نهادند. این سربازان وارد شهر ناوپاکتوس شدند. پیش از رسیدن آنان بیم آن می رفت که به علت وسعت بارو و کمی سرباز، شهر نتواند پایداری کند. اورولوخوس و متحدانش چون از این واقعه باخبر شدند دانستند که نخواهند توانست شهر را متصرف شوند، و از این رو عقب نشستند. اورولوخوس به جای اینکه به پلوپونز بازگردد روی به منطقه ای نهاد که در آن زمان اثولیس^۷ خوانده می شد و اکنون کالودون^۸ و پلورون^۹ نامیده می شود، و در پروسخیون^{۱۰} واقع در منطقه اتولیا لشکرگاه ساخت. علت این اقدام او این بود که مردم شهر امپراکیا به نزد او آمده و به او توصیه کرده بودند که موافقت کند تا با هم به آرگوس امفیلوخی و بقیه سرزمینهای امفیلوخیا و آکارنania حمله کنند، و گفته بودند که اگر ساکنان این نواحی تسلیم شوند مردمان تمامی آن سرزمین به اسپارت ملحق خواهند شد. اورولوخوس این پیشنهاد را پذیرفت و سربازان اتولیا را مرخص کرد و با سپاه خود در این منطقه منتظر ماند تا امپراکیاییها تجهیزات خود را تکمیل کنند و در جوار آرگوس به سپاه او بپیوندند. بدین سان تابستان بی پایان رسید.

زمستان

در زمستان آتنیانی که در سیسیل بودند به همراه متحدان یونانی خویش و سربازانی از قوم سیکل^{۱۱} که به ایشان پیوسته بودند به شهر سیسیلی اینسا^{۱۲} لشکر کشیدند. ارگ این شهر در

1. Chalcians 2. Tolophonians 3. Hessians 4. Oeanthians 5. Olpe

6. Hyaeans 7. Aeolis 8. Kalydon 9. Pleuron 10. Proschion

۱۱. Sikel یا قومی ایتالیایی که در مرکز سیسیل ساکن بودند و جزیره سیسیل به نام ایشان خوانده شده است. -م.

12. Inessa

تصرف پادگان سیراکوس بود. (قوم سیکل بیشتر با سیراکوس متحد بود ولی به علت خشونت و شدت عمل سیراکوسی‌ان از آن جدا شده بود). مهاجمان به شهر حمله کردند ولی نتوانستند آن را بگیرند و عقب نشستند و سربازان سیراکوسی از ارگ بیرون آمدند و عدهٔ کثیری از متحدان آتن را که از آتنیان عقب مانده بودند بقتل رساندند. لاکس با سربازان آتنی در سر راه بازگشت در لوکریس پیاده شد و در کنار رود کایکینوس^۱ بر سیصد تن از سپاهیان لوکریس به فرماندهی پروکسنوس^۲ پسر کاپارون^۳ که به مقابله او شتافته بودند پیروز گردید و مقداری سلاح به غنیمت گرفت و بازگشت.

در همین زمستان آتنیان - بی‌گمان به فرمان خدای پرستشگاه (برای رهایی از بیماری طاعون) - تشریفات پاکسازی جزیرهٔ دلوس را بجا آوردند. در زمان گذشته پسیستراتوس جبار پاکسازی جزیره را آغاز کرده ولی در این کار از حوالی پرستشگاه تجاوز ننموده بود. اکنون آتنیان تمامی جزیره را به نحوی که شرح می‌دهم پاک ساختند: گورهای همهٔ کسانی را که در دلوس مرده بودند شکافتند و بقایای اجساد را از گورها بدراوردند و اعلام کردند که در آینده هیچ کس نباید در جزیره بمیرد و هیچ کس نباید در آنجا زاییده شود. کسانی که مرگشان نزدیک شود و زنایی که در شرف زاییدن باشند باید از آنجا به جزیرهٔ رنئا^۴ منتقل شوند. رنئا به دلوس چنان نزدیک است که پولوکراتس حاکم جبار ساموس و دیگر جزایر، هنگامی که رنئا را به تصرف خود درآورد، آن را وقف پرستشگاه آپولون در جزیرهٔ دلوس ساخت و به وسیلهٔ زنجیری به دلوس متصل کرد.

آتنیان پس از پاکسازی جزیره نخستین جشن ورزشی دلوس را که هر چهار سال یک بار تکرار می‌شود برپا کردند. در روزگاران گذشته نیز انبوهی از ساکنان ایونیا و جزایر مجاور با زنان و کودکان خود برای شرکت در جشنها و مسابقه‌های ورزشی در دلوس گردمی آمده‌اند (همان گونه که امروز ایونیاییان برای تماشای جشنها و مسابقه‌های ورزشی به افسس می‌روند) و در آنجا مسابقه‌های شعر و موسیقی و ورزش برپا می‌کرده‌اند و هر شهر گروه رقاصان و سرودخوانان خود را در آنجا حاضر می‌کرده‌است و ابیات ذیل از سرود هومر در ستایش آپولون^۵ ناظر بدین جریان است:

ای فوبوس^۶، بیش از همه جا در دلوس شادمان می‌شوی، آنجا که
ایونیاییان با جامه‌های بلند برای جشن گردمی‌آیند و با زنان و کودکان در جادهٔ
مقدس تو پیش می‌روند و برای شاد کردن تو و بزرگداشت تو مسابقه‌های

1. Kaikinos

2. Proxenos

3. Kaparon

4. Rhenea

۵. امروز پژوهشگران اتفاق نظر دارند در اینکه این سرود از هومر نیست. (نقل از مقدمه ترجمه انگلیس "تاریخ جنگ پلویونی"، ص ۲۰۸).
۶. Phoebus الههٔ ماه و خواجه آپولون. - م.

مشت زنی و رقص و سرودخوانی برپا می کنند و تو را به نام می خوانند.
و از ابیات ذیل که قطعه ای دیگر از همان سرود است، بروشنی پیداست که در آنجا مسابقه موسیقی و شعر نیز برپا می شده است و ایونیاییان برای تماشای این مسابقه ها بدانجا می رفته اند. شاعر پس از ستایش رقصهای زنان دلوس اشاره ای هم به شخص خود می کند:

ای دختران، با شما وداع می کنم و از آپولون و آرتمیس می خواهم که شما را به چشم عنایت بنگرند. در آینده از من نیز یاد کنید و اگر آدمی فانی ورنج دیده از سرزمینی دور بدینجا بیاید و بپرسد: ای دختران، در میان سرودخوانانی که به اینجا می آیند و از اینجا می روند، کدام یک دل انگیزتر از همه می خواند، و شما سرودهای کدام یک را بیش از همه می پسندید، همه با هم پاسخ دهید: «آن سرودخوان نابینا که در خیوس بر صخره بسر می برد».

این سخنان هومر دلیل است بر اینکه در روزگاران گذشته نیز گروهی انبوه برای برپا کردن جشن در دلوس گرد می آمده است. بعدها آتینان و ساکنان جزایر قربانیها و دسته های رقص و سرودخوان بدانجا می فرستادند ولی مسابقه ها، ظاهراً به سبب سختی زندگی، بکلی موقوف شده بودند تا اینکه در این زمان آتینان مسابقه های ورزشی، و حتی مسابقه ارابه رانی را که پیشتر وجود نداشته است، دوباره دایر کردند.

سقوط امپراکیا

در همین زمان مردم امپراکیا وعده ای را که به اورولوخوس داده بودند بجا آوردند و با سه هزار سرباز سنگین اسلحه به آرگوس امفیلوخی لشکر کشیدند و بر منطقه آرگوس تسلط یافتند و قلعه اولپه را که روی تپه ای در کنار دریا قرار دارد به تصرف خود درآوردند. این قلعه را در روزگاران قدیم مردم آکارانیا ساخته بودند و از آن به عنوان محل تشکیل جلسات دادگاه عمومی استفاده می کرده اند. فاصله قلعه با شهر آرگوس تقریباً سه میل است.

در این اثنا آکارناییها با فوجی از سربازان خود به یاری آرگوس شتافتند و فوجی دیگر را در نقطه ای از امفیلوخیا که کرنه^۱ یا «چشمه» نامیده می شود مستقر ساختند تا مراقب اورولوخوس باشند و نگذارند سربازان پلوپونزی او به امپراکیا بیجا پیوندند. نمایندگانی هم به نزد دموستنس - که سپاه آتنی را در لشکرکشی به منطقه اتولیا رهبری کرده بود - فرستادند و از او خواستند که فرماندهی ایشان را بعهده بگیرد؛ و همچنین نمایندگانی به نزد ارسطو پسر تیموکرآتس و هیروفون پسر آنتیمنستوس^۲، فرماندهان بیست کشتی آتنی (که ساحل پلوپونز را

1. Krenae

2. Antimnestos

دور می‌زدند)، گسیل داشتند.

امپراکیاییهایی که در اولپه مقیم بودند از همشهریان خود تقاضا کردند که همه نیروی جنگی خود را به یاری ایشان بفرستند زیرا می‌ترسیدند که سپاه اورولوخوس نتواند از عهده آکارناییها برآید و ایشان مجبور شوند بتنهایی با آنان بجنگند و اگر بخواهند عقب‌نشینی کنند در خطری بزرگ بیفتند.

پلویونزیانی که تحت فرماندهی اورولوخوس قرار داشتند چون شنیدند که امپراکیاییها به اولپه رسیده‌اند برای یاری به ایشان از پروسخیون حرکت کردند و پس از گذشتن از رودخانه آخلوس به آکارناتیا رسیدند و دیدند که همه ساکنان آکارناتیا برای یاری به شهر آرگوس رفته‌اند و شهر بکلی خالی از سکنه مانده‌است. سپس وارد منطقه آگرئیها شدند که دوست پلویونزیان بودند، و پس از عبور از کوه تومائوس^۱ که در قلمرو آگرئیها واقع است وارد منطقه آرگوس شدند. در این هنگام که آفتاب غروب کرده و تاریکی شب فرارسیده بود جاده میان شهر آرگوس و لشکرگاه آکارناییها را - که در کرانه چشم‌براه ایشان بودند - در پیش گرفتند و بی آنکه آکارناییها باخبر شوند به راه خود ادامه دادند و در اولپه به امپراکیاییها ملحق شدند.

بدین‌سان دو سپاه بهم پیوستند و سحرگاه در نقطه‌ای موسوم به متروپولیس موضع گرفتند و در آنجا لشکرگاه ساختند. اندکی بعد بیست کشتی آتنی که به یاری آرگوس می‌آمدند وارد خلیج امپراکیا شدند؛ و دموستنس نیز با دویست سرباز سنگین اسلحه مسنیایی و شصت تیرانداز آتنی فرارسید. کشتیها در روبروی تپه اولپه لنگر انداختند.

در این بین آکارناییها و همچنین امفیلوخیانی که امپراکیاییها نتوانسته بودند از پیشروی بازدارند وارد آرگوس شده بودند و خود را برای جنگ با دشمن آماده می‌ساختند. اینان دموستنس را به سمت فرمانده تمامی سپاه برگزیدند تا با سرداران خود ایشان همکاری کند و دموستنس ایشان را به نقطه‌ای در جوار اولپه رهبری کرد و در جایی که دره ژرفی آن را از لشکرگاه دشمن جدا می‌کرد لشکرگاه ساخت.

پنج روز هیچ یک از دو لشکر حرکتی نکرد ولی روز ششم هر دو شروع به صف‌آرایی کردند. لشکر پلویونز انبوه‌تر از لشکر آتن بود و دموستنس برای اینکه در محاصره دشمن نیفتد تقریباً چهارصد سرباز سنگین اسلحه را در پشت بوته‌ها در کمین نشاند و به ایشان دستور داد که همین که نبرد تن به تن آغاز شد از پشت سر به سربازان دشمن حمله کنند.

دو لشکر همین که آماده شدند روی به یکدیگر آوردند. دموستنس با سربازان مسنیایی و آتنی در جناح راست لشکر بود و در قلب و جناح چپ فوجهای مختلف آکارنایی و نیزه‌اندازان امفیلوخی جای داشتند. ولی در طرف مقابل، فوجهای پلویونزی و امپراکیایی بهم آمیخته بودند،

و تنها سربازان مانتینتایی همه با هم به‌طور منظم در جناح چپ لشکر قرار گرفته بودند، و منتهاالیه جناح چپ را اورولوخوس با دسته‌های خود در روبروی دموستنس و سربازان مسنیایی اشغال کرده بود.

وقتی که نبرد تن به تن آغاز گردید و پلوپونزیان بر آن شدند که با جناح چپ نیرومند خود جناح راست دشمن را محاصره کنند، آکارناناییهایی که در کمین بودند یکباره از پشت سر به آنان حمله‌ور شدند و در نتیجه سربازان پلوپونزی بوحشت افتادند و نظمشان بکلی از هم گسست و وحشت ایشان به تمامی لشکر سرایت کرد و لشکریان چون دیدند دسته‌های اورولوخوس که جنگاورترین سربازان بودند شکست خورده‌اند بر وحشتشان افزود و افتخار این پیروزی نصیب دموستنس و سربازان مسنیایی شد که در این بخش میدان جنگ قرار داشتند. در این بین سربازان امپراکیایی که بهترین جنگجویان آن منطقه‌اند فوجهای دشمن را که روبروی ایشان بودند شکست دادند و تا آرگوس تعقیبشان کردند ولی همین که بازگشتند و دیدند که سپاه اصلی از هم گسیخته است روی به فرار نهادند و چون در حال گریز هیچ گونه نظمی را رعایت نمی‌کردند بیشترشان به دست سربازان دموستنس کشته شدند و آنان که جان بدربردند با دشواری فراوان خود را به اولیه رساندند. در آن میان فقط سربازان مانتینتایی به‌طور منظم عقب‌نشینی کردند. بدین ترتیب این نبرد هنگام غروب خورشید پایان رسید.

روز بعد مندایوس^۱ که پس از کشته شدن اورولوخوس و ماکاریوس فرماندهی سپاه از هم گسیخته را به عهده گرفته بود نمی‌دانست پس از آن شکست افتضاح آمیز چه کند. اگر در آنجا می‌ماند در محاصره دشمن قرار می‌گرفت و اگر عقب می‌نشست جان سالم بدر نمی‌برد. از این رو از دموستنس و سرداران آکارنانایی تقاضای متارکه جنگ کرد تا اجساد کشتگان را گردآورد و عقب‌نشینی کند. دموستنس و سرداران اجساد کشتگان را در اختیار او نهادند و خود علامت پیروزی در میدان نبرد برافراشتند و کشتگان خود را که در حدود سیصد تن بودند به خاک سپردند ولی از دادن اجازه عقب‌نشینی تمامی سپاه پلوپونزی به‌طور علنی خودداری کردند. اما در نهان به سربازان مانتینتایی و مندایوس و افراد مهم سپاه پلوپونز اجازه دادند که با شتاب و بی فوت وقت عقب بنشینند. غرض دموستنس از این کار این بود که از یک سو سپاه امپراکیاییها را تضعیف کند و از سوی دیگر اسپارتیان و پلوپونزیان را بدنام سازد و به یونانیان آن منطقه چنین وانماید که آنان فقط در اندیشه خویشند و به سلامت متحدانشان اعتنایی ندارند.

اسپارتیان و پلوپونزیان کشته‌های خود را با شتاب گردآوردند و دفن کردند و آنان که از دموستنس اجازه عقب‌نشینی یافته بودند محرمانه نقشه گریز کشیدند.

۱۱۰ در این اثنا به دموستنس و آکارنائیایها خبر رسید که ساکنان شهر امپراکیا پس از وصول پیغامی که از اولیه برای ایشان فرستاده شده بود با همه نیروی خود براه افتاده اند تا در اولیه به همشهریان خود بپیوندند، و از نتیجه نبرد دیروزی خبر ندارند. دموستنس بی درنگ افواجی روانه کرد تا راه را بر آنان بگیرند و خود نیز با بقیه سپاه آماده مقابله شد.

۱۱۱ سربازان مانتینئیایی و کسان دیگری که مطابق توافق سری با دموستنس، عازم عقب نشینی بودند در گروه های دونفری و سه نفری به بهانه گرد آوردن سبزی و هیزم براه افتادند و چون از اولیه مقداری دور شدند به سرعت خود افزودند و امپراکیایهایی که ایشان را همراهی کرده بودند چون دیدند که ایشان قصد گریز دارند به دنبالشان دویدند تا از ایشان عقب نمانند. آکارنائیایها با دیدن این وضع گمان کردند که بر خلاف توافق همه سپاه پای به فرار نهاده است از این رو به تعقیب ایشان پرداختند و چون سرداران پلوپونزی بازگشتند تا به تعقیب کنندگان بفهمانند که دور شدنشان مطابق قرارداد متارکه است به ایشان نیز تیراندازی کردند ولی سرانجام از مانتینئیایها و پلوپونزیان دست برداشتند و شروع به کشتن امپراکیایها کردند و در هرج و مرجی که روی داد معلوم نبود که کدام کس آکارنائیایی است و کدام کس امپراکیایی. بدین سان دویست تن از امپراکیایها از پای درآمدند و بقیه به سالونتیوس^۱، شاه اگرئیها، که دوست ایشان بود پناه بردند.

۱۱۲ در این اثنا امپراکیایهایی که از شهر خود به سوی اولیه براه افتاده بودند به ایدومنه رسیدند. ایدومنه نام دو تپه بلند است و بزرگترین این تپه ها را افواجی که دموستنس برای بستن راه فرستاده بود اشغال کرده بودند. امپراکیایها این افواج را ندیده بودند و اینان پیش از امپراکیایها به آنجا راه یافته بودند ولی امپراکیایها پیش از آنان به تپه کوچکتر رسیده و بر بالای آن لشکرگاه ساخته بودند.

دموستنس پس از صرف شام همین که هوا روی به تاریکی نهاد با بقیه سپاه خود براه افتاد و با نصف نفرات خود به سوی تپه پیش رفت و نصف دیگر سپاه را به سوی کوه های آمفیلوخی فرستاد. او اندکی پیش از طلوع صبح به امپراکیایها که هنوز در خواب بودند حمله ور شد. امپراکیایها نمی دانستند چه شده است و سربازان دموستنس را همشهریان خود می انگاشتند زیرا که دموستنس مخصوصاً سربازان مسنیایی را از پیش فرستاده و به ایشان دستور داده بود که با امپراکیایها به لهجه دوریایی سخن بگویند تا سوء ظن نگهبانان را که در تاریکی ایشان را نمی توانستند شناخت برنینگیزند. بدین سان مردان دموستنس در حمله اول بیشتر ایشان را کشتند و بقیه به کوه ها گریختند. ولی چون سربازان دموستنس راه ها را گرفته بودند و آمفیلوخیان همه راه ها و بیراهه ها را نیک می شناختند و سلاح سبک داشتند در

حالی که امپراکلیاییهای سنگین اسلحه به علت نشناختن راهها نمی دانستند به کجا بگریزند، ناچار روی به دره ها نهادند ولی اینجا هم کمینگاه سربازان دموستنس بود و از این رو بعضی به سوی دریا گریختند و کشتیهای آتنی را در نزدیکی ساحل دیدند و سراسیمه خود را به دریا افکندند و به سوی کشتیها شنا کردند زیرا کشته شدن با تیر و نیزه سرنشینان کشتیها را بهتر از آن می دیدند که به دست آمفیلوخیان وحشی که دشمنان خونی ایشان بودند بیفتند. پس از این کشتار فجیع تنها گروه کوچکی از سپاه انبوه امپراکلیایی سالم به شهر خود رسید.

آکارناییها سلاحهای کشتگان را تصرف کردند و علامت پیروزی برافراشتند و به آرگوس بازگشتند.

روز بعد منادی از طرف امپراکلیاییها که از اولیه گریخته و به شاه آگرئیها پناه برده بودند، به نزد ایشان آمد تا اجازه دفن کشتگانی را بخواهد که پس از نبرد نخستین در حال گریز، بر خلاف توافق محرمانه به همراه مانتینناییان از پای درآمده بودند. منادی وقتی که انبوه سلاحهایی را دید که آکارناییها از سپاه امپراکلیا به غنیمت برده بودند، به شگفتی افتاد چون از مصیبتی که روز پیش به امپراکلیاییها روی آورده بود خبر نداشت و گمان می کرد که سلاحها از سپاهی گرفته شده است که خود او در جزو آن بود. مردی به گمان اینکه منادی از سوی سپاهی آمده است که در ایدومنه گرفتار این مصیبت بزرگ شده، از او پرسید که چرا تعجب می کند، چند تن از ایشان کشته شده است؟ منادی پاسخ داد در حدود دویست تن.

آن مرد گفت: با توجه به انبوه سلاحها، کشته شدگان دویست تن نمی توانند بود، بی گمان بیش از هزار تن بوده اند.

منادی گفت: پس سلاحها ممکن نیست متعلق به سربازانی باشند که به همراه ما می جنگیدند.

مرد گفت: اگر شما دیروز در تپه های ایدومنه می جنگیدید سلاحها از سربازان شما گرفته شده است.

منادی گفت: ولی دیروز نبردی نبود، نبرد پریروز هنگام عقب نشینی ما روی داد.

مرد گفت: بهر حال ما دیروز با همین سربازان می جنگیدیم که از شهر امپراکلیا آمده بودند تا به شما یاری کنند.

منادی به شنیدن این سخن دریافت که نیروی تقویتی که از شهر آمده بود نابود شده است. پس فریاد برآورد و مصیبت چنان دل آزرده اش کرد که بی آنکه پیغام خود را بگذارد و سخنی درباره اجساد کشتگان بگوید بازگشت.

در واقع این بزرگترین مصیبتی بود که در این جنگ در طی چند روز به شهری یونانی روی آورد. درباره شمار کشتگان نمی خواهم عددی ذکر کنم زیرا آنچه دیگران می گویند با توجه

به وسعت شهر باور نکردنی است. این قدر می دانم که اگر آکارنائیاییها و آمفیلوخیان به توصیه دموستنس و آتنیان گوش داده و در صدد تصرف آن شهر برآمده بودند می توانستند شهر را با یک حمله بگیرند ولی می ترسیدند که اگر آتنیان به آنجا تسلط بیابند برای ایشان همسایگانی بدتر از امپراکیاییها باشند.

آکارنائیاییها یک ثلث سلاحهایی را که به غنیمت برده بودند به آتنیان دادند و بقیه را میان شهرهای خود تقسیم کردند. سهم آتنیان به دست دزدان دریایی افتاد، و سلاحهایی که وقف پرستشگاههای آتن شد و امروز در آنجا می توان دید سبب دست سلاح کامل است که برای شخص دموستنس کنار گذاشته شده بود و او با کشتیهای خود به آتن آورد. دموستنس با این غنائم روی به آتن نهاد و این پیروزی پس از شکست اتولیا سبب شد که او با نگرانی کمتری به شهر خود بازگردد. بیست کشتی آتنی نیز راه ناوپاکتوس را در پیش گرفتند.

پس از بازگشت دموستنس و آتنیان، آکارنائیاییها و آمفیلوخیها با امپراکیاییها و پلوپونزیانی که به سالونتیوس پناه برده بودند، متارکه جنگ بعمل آوردند و به آنان اجازه دادند که به شهر خود بازگردند. برای آینده نیز با شهر امپراکیا قراردادی صدساله بستند و به موجب آن هر دو طرف متعهد شدند که به طرف دیگر برای دفاع از قلمرو خود یاری نکنند؛ ولی قرار شد امپراکیاییها در جنگ آکارنائیاییها با پلوپونز، به آکارنائیاییها یاری نکنند و آکارنائیاییها نیز در جنگ امپراکیا با آتن به یاری امپراکیا نشتابند. امپراکیاییها متعهد شدند گروگانها و شهرهایی را که از آمفیلوخیان گرفته بودند پس بدهند و از یاری به شهر آناکتوریون که در حال جنگ با آکارنائیاییها بود خودداری کنند. بدین سان دشمنی میان دو شهر پایان گرفت. پس از آن کورینتیان پادگانی از شهروندان خود متشکل از سبب سرباز سنگین اسلحه به فرماندهی کسنوکلیدس^۱ پسر اوتوکلس به امپراکیا فرستادند و اینان پس از سفری دشوار از راه خشکی بدانجا رسیدند. در اینجا شرح وقایع امپراکیا بپایان می رسد.

در همین زمستان آتنیان در سیسیل در منطقه هیمرا^۲ پیاده شدند و افراد قبیله سیکل نیز برای یاری به آنان از داخل منطقه به مرز هجوم بردند. آتنیان یک بار هم به جزایر اتولیا حمله کردند. چون بهرگون بازگشتند در آنجا یوتودوروس سردار آتنی (پسر ایسولوخوس^۳) را یافتند که از آتن فرستاده شده بود تا به جای لاکس فرماندهی ناوگان را به عهده بگیرد. متحدان سیسیلی آتن نمایندگانی به آتن فرستاده و آتنیان را بر آن داشته بودند که کشتیهای بیشتری برای تقویت آنان بفرستند و گفته بودند که ساکنان سیراکوس قلمرو ایشان را در خشکی متصرف شده اند و در دریا نیز تنها عده اندکی کشتی برای مقابله با آنان وجود دارد در حالی که

1. Xenokleides

2. Himera

3. Isolochos

آنان شروع به آماده ساختن ناوگانی بزرگ کرده‌اند. از این رو آتنیان چهل کشتی برای ارسال به سیسیل مجهز ساختند و معتقد بودند که بدین سان جنگ در سیسیل هر چه زودتر پایان خواهد رسید و در عین حال این امر را تمرین جنگ دریایی سودمندی تلقی می‌کردند. بدین منظور یکی از سرداران خود یعنی پوتودوروس را با کشتی‌های معدودی براه‌انداختند و قرار شد بقیه کشتیها اندکی دیرتر تحت فرماندهی سوفوکلس پسر سوستراتیدس^۱ و اورومدون پسر توکلس روانه شوند. پوتودوروس فرماندهی ناوگان را از لاکس تحویل گرفت و در پایان زمستان روانه قلاع لوکروی شد که پیشتر لاکس تصرف کرده بود، ولی از سپاه مستقر در آنها شکست خورد و بازگشت.

در آغاز بهار کوه اتنا که بلندترین کوه سیسیل است آتشفشانی کرد - چنانکه پیشتر نیز بارها اتفاق افتاده بود - و مقداری از کشتزارهای ساکنان کاتانه^۲ را که در دامن کوه زندگی می‌کنند ویران ساخت. می‌گویند این نخستین آتشفشانی است که پس از پنجاه سال روی داد و از هنگامی که یونانیان در سیسیل سکونت اختیار کرده‌اند سه بار آتشفشانی شده است. وقایعی که در این زمستان روی داد همین است که نوشتم و بدین سان ششمین سال جنگ که توکودیدس رویدادهایش را باز نموده است پایان آمد.

هفتمین سال جنگ

پیروزی آتنیان در پولوس^۱

در تابستان، هنگامی که غله در شرف رسیدن بود، به دعوت ساکنان شهر مسینا در سیسیل، ده کشتی از سیراکوس و ده کشتی از لوکروی^۲ براه افتادند و مسینا را تصرف کردند و بدین سان مسینا از اتحادیه آتن جدا شد. علت اقدام ساکنان سیراکوس بدین لشکرکشی این بود که آنان مسینا را پایگاهی برای حمله به سیسیل تلقی می کردند و بیم آن داشتند که در آینده آتنیان از آنجا برای تصرف شهرشان استفاده کنند؛ و آنچه ساکنان شهر لوکروی را بدین کار واداشت کینه قدیمی ایشان نسبت به شهر رگیون بود و می خواستند با در دست داشتن مسینا در آن واحد از هر دو سوی تنگه بدان شهر بتازند؛ و به همین جهت سپاه لوکروی در عین حال به رگیون نیز حمله کرد تا آن را مانع از فرستادن نیرو به مسینا شود. عده ای از تبعیدشدگان رگیون هم که در شهر لوکروی بودند در این حمله به ساکنان لوکروی یاری کردند. رگیون از چندی پیش گرفتار مبارزات حزبی بود و از این رو قدرت کافی برای ایستادگی در برابر حمله لوکروی را نداشت. سربازان لوکروی آبادیها و کشتزارهای اطراف رگیون را ویران کردند و به شهر خود بازگشتند ولی کشتیهای لوکروی برای نگهبانی از مسینا در همان حوالی ماندند و ساکنان لوکروی کشتیهای دیگری هم آماده کردند تا در بندر مسینا لنگر بیندازند و از آنجا حملات خود را به رگیون ادامه دهند.

پنجمین حمله پلوپونزیان به اتیکه

در همان زمان که هنوز غله کاملاً نرسیده و برای درو آماده نشده بود پلوپونزیان و متحدانشان به فرماندهی آگیس^۳ شاه اسپارت (پسر آرخیداموس) به اتیکه حمله کردند و در

1. Pylos

2. Lokroi

3. Agis

آنجا لشکرگاه ساختند و کشتزارها را ویران نمودند.

در این بین آتنیان چهل کشتی را که آماده کرده بودند، به فرماندهی اورومدون و سوفوکلس^۱ به سیسیل فرستادند. فرمانده سوم، پوتودوروس، پیشتر به سیسیل رسیده بود. آتنیان به اورومدون و سوفوکلس دستور داده بودند که در سر راه به ساکنان شهر کرکورا که در معرض حملات و غارت و تبعیدیان مستقر در کوهها قرار داشتند یاری کنند. از سوی دیگر پلوپونزیان شصت کشتی برای تقویت آن تبعیدیان روانه کرده بودند و چون کرکورا دچار قحطی بود امید داشتند که با سانی آنجا را به تصرف خود درآورند. دموستن پس از بازگشت از آکارنایا مقامی رسمی نداشت ولی آتنیان به تقاضای خودش به او اجازه دادند که از کشتیهای آتنی علیه پلوپونزیان استفاده کند.

سرداران آتنی چون به لاکونیا نزدیک شدند، شنیدند که کشتیهای پلوپونز به کرکورا رسیده‌اند. اورومدون و سوفوکلس معتقد بودند که باید به سرعت تمام خود را به کرکورا برسانند ولی دموستن از ایشان خواست که نخست در نقطه‌ای که پولوس نام دارد پیاده شوند تا او نقشه‌ای را که در سر دارد اجرا کند و آنگاه راه کرکورا را در پیش گیرند. دو سردار دیگر مخالف این رأی بودند ولی بر حسب اتفاق طوفانی برخاست و کشتیها را به پولوس برد. دموستن بی‌فاصله پیشنهاد کرد که سربازان آتنی آن نقطه را متصرف شوند و با ساختن برج و بارویی مستحکم کنند (و علت پیوستن او بدین لشکرکشی همین نقشه بود) و توضیح داد که آن نقطه موقعیت طبیعی استواری دارد و چوب و سنگ فراوان در آن بدست می‌آید و تمامی آن حوالی خالی از سکنه است، زیرا که پولوس با شهر اسپارت چهل و پنج میل فاصله دارد و در سرزمین مسنیاییها (ساکنان بومی اسپارت) واقع است که اسپارتیان کوروفاسیون^۲ می‌نامند. دو سردار دیگر به او گفتند که اگر تصمیم گرفته‌است پول آتن را تلف کند در سواحل پلوپونز دماغه‌های کوهستانی فراوان وجود دارد که می‌توان مستحکشان ساخت. ولی دموستن معتقد بود که این نقطه دارای مزایای خاصی است زیرا در جوارش بندری وجود دارد و مسنیاییها که این سرزمین در اصل متعلق به ایشان بود و به لهجه اسپارتی سخن می‌گویند، اگر از این نقطه به عنوان پایگاه استفاده کنند می‌توانند خسارات فراوان به اسپارت برسانند و چون مردمان قابل اعتمادی هستند به عنوان پادگان نیز می‌توان از وجودشان استفاده کرد.

دموستنس نقشه خود را علاوه بر سرداران سپاه به فرماندهان فوجها نیز عرضه کرد ولی نه ایشان را توانست با خود همداستان سازد و نه سربازان را. به علت ناسازگاری هوا تمامی سپاه مدتی در آنجا بطلت وقت گذراند تا اینکه سربازان که از بیکاری خسته شده بودند یکباره تصمیم گرفتند گروههایی تشکیل دهند و به دستیاری همدیگر برج و بارویی در آنجا بسازند و

محل را مستحکم کنند؛ و چون ابزار آهنی برای شکستن و تراشیدن سنگ نداشتند چنان سنگهایی انتخاب کردند که با هم جور درمی‌آمدند، و چون ظرف برای حمل و نقل ملاط نداشتند ملاط را بر پشت خود کشیدند و برای اینکه ملاط نلغزد و نیفتد دستها را از پشت به یکدیگر قلاب کردند و بدین‌سان با شتاب تمام کار را ادامه دادند تا پیش از آنکه اسپارتیان باخبر شوند و حمله آورند ساختمان برج و بارو را بیابان برسانند. بیشترین بخش محل از لحاظ طبیعی چنان استوار بود که نیازی به بارو نداشت.

در این هنگام اسپارتیان جشنی برگزار می‌کردند و خبر اشغال پولوس را جدی نگرفتند و یقین داشتند که همین که بدانجا حمله کنند یا آتنیان خواهندگریخت و یا ایشان باسانی خواهندتوانست آتنیان را از آنجا برانند.

سربازان آتنی در طی شش روز دماغه را در طرف خشکی و هر جا که ضرورت داشت مستحکم ساختند و دموستنس را با پنج کشتی به‌عنوان پادگان در آنجا گذاشتند و با بقیه کشتیها سرعت روانه کرکورا و سیسیل شدند.

چون پلوپونزیانی که در اتیکه بودند خبر یافتند که آتنیان پولوس را متصرف شده‌اند سرعت به پلوپونز بازگشتند زیرا که اولاً اسپارتیان و شاهشان آگیس این رویداد را خطری بزرگ برای شهر خود می‌دانستند و در ثانی حمله به اتیکه را هنگامی آغاز کرده بودند که غله هنوز نرسیده بود و غذای کافی برای سپاه خود نبرده بودند و گذشته از این امسال باران بیش از اقتضای فصل باریده و سربازان را به دشواری افکنده بود. بدین جهت پلوپونزیان نتوانستند بیش از پانزده روز در اتیکه بمانند و زودتر از آنچه در نظر داشتند عقب‌نشینی کردند.

تقریباً در همین زمان سیمونیدس سردار آتنی شهر ایون را در منطقه تراکیا که مهاجران شهر منده^۱ تأسیس کرده بودند ولی با آتنیان دشمنی می‌ورزیدند، به تصرف خود درآورد. ماجرا از این قرار بود که سیمونیدس با سپاهی از پادگانهای آتنی و متحدان آتن در آن حوالی، به ایون حمله کرد و شهر به سبب خیانت عده‌ای از ساکنان آن به دست آتنیان افتاد ولی بی‌فاصله خالکیسیان و بویوتیان به یاری ایون شتافتند و سیمونیدس را با کشتن تعداد کثیری از سربازانش از آنجا راندند.

وقتی که لشکر پلوپونز از اتیکه بازگشت، اسپارتیان با سپاهیان خود و سربازان نزدیکترین شهرهای دست‌نشانده اسپارت سرعت روی به پولوس نهادند ولی دیگر سربازان پلوپونزی که تازه از لشکرکشی بازگشته بودند بستی به دنبال آنان روان گردیدند. به هم سپاهیان پلوپونزی دستور داده شد که با شتاب خود را به پولوس برسانند و اسپارتیان

نمایندگانی هم برای فراخواندن شصت کشتی (پلوپونزی) که در کرکورا بودند، گسیل داشتند. این کشتیها از طریق خشکی از راه تنگه لوکاس^۱ آورده شدند و بی آنکه آنتیان مقیم زاکونتوس باخبر شوند به پولوس رسیدند. در این بین پیادگان نیز در آنجا گردآمده بودند. ولی هنگامی که کشتیهای پلوپونزی هنوز در راه بودند دموستنس که از آمدن آنها خبر داشت محرمانه دو کشتی به نزد اورومدون و ناوگان آتنی در زاکونتوس فرستاد و همه آنها را به پولوس فراخواند.

اسپارتیان خود را آماده می کردند تا از خشکی و دریا به پولوس حمله کنند و امیدوار بودند باسانی بدانجا دست بیابند زیرا که استحکامات با شتاب ساخته شده بود و پادگان آنجا نیز از عدهای معدود تشکیل می یافت؛ و برای اینکه کشتیهای آتنی که از زاکونتوس می آمدند نتوانند کاری از پیش ببرند بر آن شدند که اگر نتوانند پیش از رسیدن آن کشتیها به برج و بارو تسلط بیابند، مدخل بندر را ببندند تا آتنیها نتوانند در آن لنگر بیندازند. در اینجا جزیره اسفاکتریا^۲ نزدیک به ساحل قرار دارد و بدین جهت برای ورود به بندر دو راه باریک هست: از یک راه که به پولوس و استحکامات آتنی بسیار نزدیک است فقط دو کشتی در آن واحد می توانند گذشت و از راه دیگر که به قاره نزدیکتر است هشت کشتی. خود جزیره غیرمسکون و پوشیده از جنگل است و راهی برای عبور و مرور در آن وجود ندارد و طول جزیره در حدود یک میل و نیم است. نقشه اسپارتیان این بود که راه ورود به بندر را به وسیله کشتیها ببندند، و چون می ترسیدند که دشمن جزیره را اشغال کند و پایگاه خود سازد تصمیم گرفتند عدهای سرباز سنگین اسلحه بدانجا ببرند و عدهای را هم در قاره به نگهبانی بگمارند. بدین سان بنا به نقشه اسپارتیان، کشتیهای آتنی از دو سو با دشمن مواجه می شدند، نه در جزیره می توانستند پیاده شوند و نه در قاره، و چون در خود پولوس بندری وجود نداشت، آنتیان نمی توانستند به یاری پادگان خود در پولوس برسند و اسپارتیان مجبور به نبرد دریایی نمی شدند و باسانی می توانستند از طریق محاصره، پادگان آتنی را که غذای کافی هم نداشتند از پای درآورند. اسپارتیان پس از تصویب این نقشه سربازان سنگین اسلحه را برای فرستادن به جزیره به قرعه از میان افواج مختلف برگزیدند و بدین ترتیب چند گروه بنوبت وظیفه خود را انجام دادند و آخرین گروهی که در آنجا اسیر شدند چهارصد و بیست سرباز سنگین اسلحه بودند و عدهای روستایی وابسته به زمین که خدمت آنان را بعهده داشتند. فرمانده این گروه اپیتاداس^۳ پسر مولوبروس^۴ بود.

دموستنس نیز چون دید که اسپارتیان می خواهند از خشکی و دریا در آن واحد حمله کنند خود را برای دفاع آماده ساخت. کشتیهای بزرگ را که هنوز در اختیار داشت در زیر بارو به خشکی کشید و در برابر آنها سدی از تیرهای چوبی بست و سربازان خود را با سپرهای

1. Leukas

2. Sphakteria

3. Epitadas

4. Molobrus

ساخته شده از جگن مسلح ساخت. (او این سپرها را از یک کشتی سی بارویی راهزنان دریایی و یک کرجی کوچک که بر حسب تصادف در آنجا بودند، بدست آورده بود زیرا که در آن محل خالی از سکنه سلاحی دیگر نمی توانست یافت.) مسناییهها نیز در حدود چهل سرباز در اختیار او نهادند. او بیشتر سربازان را اعم از مسلح و بی سلاح در استوارترین بخش آن محل که در سمت خشکی قرار داشت مستقر ساخت و به آنان دستور داد که حملات احتمالی اسپارتیان را در خشکی دفع کنند، و آنگاه خود او با شصت سرباز سنگین اسلحه و چند تن تیرانداز در بیرون بارو به کنار دریا، آنجا که احتمال می داد دشمن بخواهد پیاده شود، فرود آمد. این نقطه سنگلاخ بود و رو به دریا قرار داشت و باروی آتئی نیز در اینجا ضعیفتر از نقاط دیگر بود و به همین جهت دموستنس انتظار داشت که دشمن همه نیروی خود را برای پیشروی در این نقطه بکار بندازد. آتئیان گمان نبرده بودند که با نیروی دریایی نیرومندی رو به رو شوند و از این رو این نقطه را چنانکه باید استوار نکرده بودند و بنا بر این اگر دشمن در اینجا پیاده می شد تمامی آن محل را باسانی می توانست تصرف کند. بدین جهت دموستنس در اینجا به لب آب نزدیک شد و سربازان را همچون سدی برای ممانعت از پیاده شدن دشمن به صف کشید و آنگاه برای تشجیع آنان چنین گفت:

«سربازان، ما همه در اینجا وابسته همدیگریم. در چنین وضع ناهنجاری هیچ یک از شما نباید درباره خطرهایی که از هر سو ما را فرا گرفته اند بیندیشد. و از این طریق دوربینی و فراست خود را نشان دهد. یگانه کاری که باید بکنیم این است که بی آنکه به راست و چپ بنگریم، با شهامت و دلآوری با دشمن رو به رو گردیم و مطمئن باشیم که بر خطر پیروز خواهیم شد. در این حال جایی برای محاسبه و تأمل نیست. آنچه در اینجا ما را نجات می تواند داد تصمیم آتئی و فوری است. من بر آنم که ما در موضعی بهتر از موضع دشمن قرار داریم به شرط آنکه پای بفشاریم و از انبوهی دشمنان نهراسیم و برتری واقعی خود را بر آنان از یاد نبریم. عاملی که در اینجا به نفع ماست این است که پیاده شدن در این مکان دشوار است به شرط اینکه ما مردانه ایستادگی کنیم. ولی با همه دشواری، دشمنان در اینجا پیاده خواهند شد اگر مدافعی از جان گذشته در برابر خود نبینند. اگر سستی کنیم و دشمنان پیاده شوند عقب رانندشان دشوار خواهد بود چون عقب نشینی از اینجا آسان نیست. تا هنگامی که از کشتی پیاده نشده اند عقب رانندشان آسانتر است ولی همین که گام در خشکی نهادند با ما وضع برابر خواهند داشت. از کثرت نفراشان نباید ترسید زیرا که تعدادشان هر قدر باشد تنها عده اندکی با شما خواهند جنگید چون همه نخواهند توانست با کشتیهای خود به ساحل نزدیک شوند. از این گذشته، نبرد ما با ایشان مانند نبرد با دشمنی قویتر در خشکی نخواهد بود. در خشکی هر دو

طرف در وضع برابر قرار دارند، ولی در مورد حاضر دشمنان ما از کشتی با ما خواهند جنگید و در دریا کامیابی بستگی به اوضاع و احوال و شرایط متعدد دارد. بنا بر این دشواریهایی که ایشان در دریا خواهند داشت کمی عده ما را جبران خواهد کرد. شما آتنی هستید و در دریانوردی تجربه دارید و می دانید که پیاده شدن از کشتی در زمین بیگانه، آنجا که مدافعان پایداری کنند و از هجوم امواج دریا و هیبت کشتیهای دشمن نهراسند، غیر ممکن است. پس این نکته را پیادداشت باشید و بر لب آب استوار بایستید و هم جان خود را نجات دهید و هم این محل را.

سربازان به شنیدن این سخنان دلیرتر شدند و بر لب آب چشم پراه دشمن ایستادند. اسپارتیان رسیدند و از خشکی و دریا به استحکامات آتنی حمله کردند. ناوگانشان از چهل و سه کشتی تشکیل می یافت و سردار اسپارتی، تراسوملیداس^۱ (پسر کراتسیکلس^۲)، فرماندهیش را به عهده داشت. او به همان نقطه ای حمله کرد که دموستنس پیش بینی کرده بود.

آتنیان مجبور بودند در دو جبهه، در خشکی و دریا، از خود دفاع کنند. دشمن هر بار فقط با چند کشتی حمله می آورد چون برای عده ای بیشتر جان نبود و هر چند گاه یک بار عده ای استراحت می کردند و عده ای دیگر حمله ور می شدند. سرنشینان کشتیها با فریاد و هیاهو یکدیگر را تشجیع می کردند که بکوشند و مدافعان را عقب بزنند و بر استحکامات دست بیابند. براسیداس که فرمانده یک کشتی بزرگ صد و چهل و چهار پارویی بود، شور و حرارت بیش از دیگران نشان می داد و چون می دید که آنجا هم که پیاده شدن آسان می نمود ناخدا و پاروزنان برای اینکه کشتی به صخره ها تصادم نکند و آسیب نبیند به ساحل نزدیک نمی شوند به آنان پرخاش می کرد و فریاد می زد چه جای محافظت از قطعه چوبی است در حالی که دشمن در خاک خودتان برج و بارو ساخته است؟ و می گفت کشتیها را بشکنید و در ساحل پیاده شوید؛ و از متحدان می خواست به پاس سودهایی که از اسپارت برده اند امروز کشتیهای خود را فدا کنند و به هر قیمت پیاده شوند و بر مدافعان چیره گردند حتی اگر همه کشتیهایشان از بین بروند. براسیداس ناخدای کشتی خود را مجبور کرد به ساحل نزدیک شود و همین که خواست گام در ساحل نهد سربازان آتنی به او حمله کردند و به سبب زخمهایی که برداشت بیهوش شد و روی سینه کشتی افتاد و سپرش نیز از دستش لغزید و به آب افتاد و موج دریا سپر را به ساحل افکند و آتنیان آن را برگرفتند و هنگامی که علامت پیروزی برمی افراشتند سپر را به علامت نصب کردند.

دیگران هر چه کوشیدند به علت پرصخره بودن ساحل و مقاومت آتنیان نتوانستند پیاده شوند. سرنوشت نقشها را چنان جابجا کرده بود که آتنیان از خشکی، و در واقع از زمین

1. Thrasumelidas

2. Kratesiklos

اسپارتیان، در برابر کشتیهای اسپارتی دفاع می‌کردند و اسپارتیان می‌کوشیدند از کشتیهای خود در زمین خود پیاده شوند و آتنیان امکان پیاده‌شدن به آنان نمی‌دادند. علت آن بود که در آن زمان اسپارت قدرت بزرگی در خشکی محسوب می‌شد و از لحاظ پیاده‌نظام بر همه دولتهای دیگر برتری داشت و آتن با ناوگان مقتدرش بزرگترین نیروی دریایی بحساب می‌آمد. آن روز و روز بعد اسپارتیان بارها کوشیدند پیاده شوند ولی چون موفق نشدند روز سوم چند تا از کشتیهای خود را به‌شهر آسین^۱ (در منطقه مسنیا) فرستادند تا چوب برای ساختن منجنیق بیاورند، و امیدوار بودند با استفاده از منجنیق به آن بخش بارو که در نزدیک بندر قرار داشت دست‌یابند زیرا که در این بخش با اینکه بارو بلندتر از بخشهای دیگر بود پیاده‌شدن آسانتر می‌نمود. ولی در این روز ناوگان تقویتی آتنی از زاگونتوس فرارسید. این ناوگان از پنجاه کشتی تشکیل می‌یافت چون عده‌ای از کشتیهایی که در ناوپاکتوس مستقر بودند، و چهار کشتی از شهر خیوس، به آن ملحق شده‌بودند.

سرنشینان این کشتیها چون دیدند که سربازان سنگین اسلحه ساحل و جزیره اسفاکتریا را اشغال کرده‌اند و کشتیهای اسپارتی در بندر گردآمده‌اند و جایی برای لنگرانداختن ایشان باقی‌نمانده‌است برای گذراندن شب راهی جزیره غیرمسکون پروته^۲ شدند که از آنجا چندان دور نیست؛ و روز بعد آمادهٔ نبرد گردیدند و قصدشان این بود که اگر کشتیهای دشمن بندر را ترک کنند و به دریای باز بیایند، در آنجا با آنها رو به‌رو شوند و در غیر این صورت وارد بندر شوند و نبرد را در بندر انجام‌دهند. اسپارتیان نه از بندر بیرون رفتند و نه راههای ورود به بندر را گرفتند بلکه در جای خود ماندند و آماده شدند که اگر آتنیان وارد بندر شوند در بندر به‌مقابله با آنها بپردازند.

آتنیان چون چنین دیدند از هر دو سو روی به بندر نهادند و در آنجا با بیشتر کشتیهای دشمن که آمادهٔ مقابله با آنها بودند رو به‌رو شدند و به آنها حمله‌ور گردیدند. کشتیهای اسپارت گریختند و آتنیان به تعقیب آنها پرداختند و به‌بیشتر آنها آسیب رساندند و پنج تا را گرفتند از جمله یکی را با همهٔ سرنشینانش. آنگاه به کشتیهایی روی آوردند که اسپارتیان برای صیانت از حملهٔ دشمن به خشکی کشیده‌بودند و بسیاری از آنها را نیز مصدوم کردند و بعضی را که سرنشینانشان گریخته‌بودند با طناب کشیدند و بردند.

پلوپونزیان با دیدن این مناظر وحشت‌زده شدند و دریافتند که ارتباط سربازانشان در جزیرهٔ اسفاکتریا با بقیهٔ سپاه قطع شده‌است. از این رو با تمامی جنگ‌افزارهایشان خود را به‌دریا افکندند و کشتیها را با دست گرفتند و کوشیدند دوباره بر آنها مسلط گردند و یکایکشان در این کار چنان شور و حرارتی نشان‌دادند که گویی هر یک بر این عقیده بود که بدون خود او

هیچ کاری از پیش نخواهدرفت. در اطراف کشتیها کشمکشی عجیب برپا بود و در اینجا نیز نقش دو حریف بکلی وارونه گردیده بود بدین معنی که اسپارتیان چنان هیجان زده بودند که از خشکی جنگ دریایی می کردند و آتنیان چنان غرق شادمانی بودند که نبردشان در کشتیها صورت نبرد پیاده نظام یافته بود.

چون از هر دو طرف بسیاری از سربازان زخمی شده بودند، نبرد پایان یافت. اسپارتیان کشتیهای خالی را، به استثنای یک کشتی که در آغاز نبرد به دست آتنیان افتاده بود، پس گرفتند و هر دو طرف به پایگاه خود بازگشتند. آتنیان علامت پیروزی برافراشتند و اجساد سربازان پلوپونزی را تحویل دشمن دادند و کشتیهای شکسته خود را گردآوردند و بی فاصله به دورزدن جزیره اسفاکتريا پرداختند. در جزیره ارتباط سربازان دشمن از بقیه سپاه قطع شده بود و آتنیان مراقب بودند که هیچ یک از آنان نجات نیابد. در قاره، سپاه پلوپونز در برابر پولوس موضع گرفت.

چون خبر این واقعه به اسپارت رسید اسپارتیان بر آن شدند که باید اعضاء دولت به محل بروند و در آنجا تصمیم بگیرند که چه باید کرد. اینان چون به محل وقوع نبرد رسیدند دریافتند که نجات دادن سربازان محصور در جزیره ناممکن است و چون نمی خواستند که سربازان از گرسنگی تلف شوند یا از روی ناچاری خود را تسلیم آتنیان نمایند تصمیم گرفتند که با آتنیان گفت و گو کنند و اگر ممکن باشد قرارداد متارکه جنگ ببندند و سربازان را خلاص کنند و در عین حال سفیرانی هم به آتن بفرستند.

سرداران آتن پیشنهاد ایشان را پذیرفتند و قرارداد متارکه با شرایط ذیل منعقد گردید: اسپارتیان متعهد شدند همه کشتیهایی را که در جنگ شرکت داشته اند و همچنین همه کشتیهای جنگی را که در لاکونیا مستقر بودند به پولوس بیاورند و تسلیم آتنیان کنند و به هیچ گونه حمله ای چه از خشکی و چه از دریا به استحکامات پولوس دست نیازند.

آتنیان اجازه دادند اسپارتیان برای سربازانی که در جزیره اسفاکتريا در محاصره قرار داشتند جیره های روزانه بدین شرح بفرستند: برای هر سرباز دو کیل آتنی آرد و دو پیاله شراب و قطعه ای گوشت، و نصف این مقدار برای هر یک از خادمان سربازان؛ به شرط آنکه جیره ها با نظارت آتنیان فرستاده شوند و هیچ اسپارتي بی اجازه آتنیان به جزیره نرود.

قرار بر این شد که آتنیان همچنان جزیره را تحت نظر داشته باشند ولی در جزیره پیاده نشوند و به سپاه پلوپونزی از خشکی یا از دریا حمله نکنند.

همچنین مقرر شد که اگر یکی از طرفین کوچکترین تجاوزی از این شرایط بکند قرارداد متارکه جنگ لغو شده تلقی شود؛ وگرنه متارکه تا بازگشت سفیران اسپارتي از آتن به قوت خود باقی بماند.

آتنیان قبول کردند که سفیران اسپارتی را با کشتیه‌های جنگی خود به آتن ببرند و بازگردانند؛ و پس از بازگشتن سفیران قرارداد متارکه جنگ پایان یافته تلقی شود و آتنیان کشتیه‌های اسپارتی را در همان وضعی که تحویل گرفته‌اند مسترد کنند. اسپارتیان تقریباً شصت کشتی تحویل آتنیان دادند؛ و نمایندگان اسپارت به آتن رفتند و چون بدانجا رسیدند چنین گفتند:

«آتنیان، اسپارتیان ما را بدینجا فرستاده‌اند تا دربارهٔ سربازانی که در جزیرهٔ اسفاکتريا در محاصرهٔ سپاه شما قرار دارند با شما گفت و گو کنیم و به توافقی برسیم که برای شما خوب باشد و برای ما نیز در حال مصیبت‌باری که داریم دور از شرف نباشد. اگر اکنون بتفصیل سخن بگوییم این امر را خلاف سنت دیرین ما تلقی نکنید. شیوهٔ ما بر این است که آنجا که سخن اندک کافی باشد سخن دراز نگوییم. ولی آنجا که دربارهٔ موضوعی مهم باید بتفصیل سخن گفت از درازی سخن نمی‌هراسیم. آنچه را خواهیم گفت به گوش دشمنی مشنویید، و گمان مبرید که شما را نادان می‌انگاریم و می‌خواهیم به شما درس بدهیم. یقین بدانید که فراست شما را محترم می‌داریم و فقط می‌خواهیم به شما یادآوری کنیم که از چه راه می‌توان به تصمیم درست دست یافت.

«شما امروز در وضعی قرار دارید که می‌توانید از بخت نیک که به شما روی آورده است به بهترین وجه استفاده کنید، بدین سان آنچه را بدست دارید نگاه دارید و علاوه بر آن افتخار و نام نیک نیز بچنگ آورید. بی‌گمان از اشتباه کسانی پرهیز خواهید کرد که چون بخت نیک به یاریشان برسد اندازه نمی‌شناسند و از پیش رفتن یاز نمی‌ایستند بدین امید که بیش از آنچه دارند بدست آورند. ولی آنانکه بتجربه می‌دانند که سرنوشت هر دم ممکن است دگرگون شود، به دوام بخت نیک اعتماد نمی‌کنند. شهر شما و شهر ما در این مورد تجربه‌های فراوان دارند و از بازیهای سرنوشت درسها آموخته‌اند.

«آشکارترین دلیل درستی این سخن را در مصیبتی می‌توانید دید که ما گرفتار آن شده‌ایم. ما، پراوازه‌ترین یونانیان، امروز به شما روی آورده‌ایم حال آنکه پیشتر بر این عقیده بوده‌ایم که آنچه را اکنون از شما می‌خواهیم شما بایست از ما بخواهید. علت این امر نه ناتوانی ماست و نه گستاخی یا افزون طلبی ما. قدرت ما همچنان است که پیشتر بود، تنها در محاسبه‌ای اشتباه کرده‌ایم و این خطایی است که هر کسی ممکن است دچار آن شود. نیرومندی کنونی و پیروزیهایی که تا کنون داشته‌اید نباید شما را بر آن دارد که گمان ببرید سرنوشت همیشه هوادار شما خواهد بود. خردمندان از مزایایی که دارند با احتیاط استفاده می‌کنند چون می‌دانند که همه چیز ممکن است دگرگون شود، و با دگرگونیها نیز با عقل و تدبیر

رو به رو می‌شوند؛ و می‌دانند که جریان جنگ تابع اتفاقات گوناگون است نه پیرو میل و اراده این یا آن طرف. اینان کمتر از دیگران در دام اشتباه می‌افتند زیرا که کامیابی مغرورشان نمی‌کند و در عین نیکبختی و پیروزی دست آشتی به‌سوی خصم دراز می‌کنند.

«آنتیان، اگر امروز با ما بدین گونه رفتار کنید عملتان مایه افتخار شما خواهد بود؛ ولی اگر تقاضای ما را نپذیرید و بعداً از قله پیروزی که در آن قرار دارید فروبفتید - و این امری است که بآسانی پیش می‌تواند آمد - همه خواهند گفت که پیروزی کنونی شما ناشی از اتفاقی نیک بوده است، حال آنکه امروز در وضعی هستید که می‌توانید برای آوازه قدرت و خردمندیتان پایه‌ای استوار بنهید.

«اسپارت از شما خواهش می‌کند که با انعقاد قراردادی به جنگ پایان دهید؛ صلح و اتحاد و روابط دوستانه به شما عرضه می‌کند و در مقابل، می‌خواهد سربازانش را که در جزیره در محاصره شما مانده‌اند آزاد کنید، و این راه حل را برای هر دو طرف بهتر از آن می‌داند که آن سربازان با توسل به زور یا بر اثر اتفاقی رهاننده از دست شما بگریزند یا از روی ناچاری تسلیم شما شوند. ما بر آنیم که دشمنیهای بزرگ را نمی‌توان از این طریق از میان برداشت که طرف غالب حریف را مجبور کند که با ادای سوگند به قراردادی نابرابر تن دردهد. راه از میان برداشتن دشمنی این است که آنکه در میدان نبرد پیروز شده است و بر توسن قدرت سوار است به اعتدال گراید و با سلاح بخشندگی و گشاده‌دستی نیز بر دشمن غالب آید و با شرایطی بهتر از آنچه حریف انتظار دارد با او آشتی کند. چه در این صورت طرف مقابل به جای اینکه بعداً به فکر انتقام بیفتد خود را مدیون طرف دیگر احساس خواهد کرد و شرف و مردانگی او را بر آن خواهد داشت که شرایط قرارداد آشتی را به بهترین نحو بجا آورد؛ و حتی مردمان، آنجا که دشمنیهای بزرگ بدین سان خاتمه یابد، بدین گونه رفتار راغب‌ترند تا در مورد منازعات عادی. هر آدمی بالطبع در برابر گذشت آزادانه نرم می‌شود و سر تسلیم فرودمی آورد ولی در مقابل نخوت و گستاخی ایستادگی می‌کند حتی اگر ایستادگی به تباهی بینجامد.

«امروز برای شما آنتیان و ما اسپارتيان بهترین فرصت آشتی است: بیايد آشتی کنیم پیش از آنکه حادثه‌ای جبران‌ناپذیر نفرت و کینه ما را بر شما برانگیزد و شما را از آنچه امروز عرضه می‌کنیم محروم سازد. امروز روز آشتی است چون مسأله اصلی هنوز به سود هیچ یک از ما حل نشده است و شما افتخار پیروزی بچنگ آورده‌اید و می‌توانید دوستی ما را نیز به آن افتخار بیفزایید و ما هنوز دچار ننگ نشده‌ایم و در حالت اضطرار کنونی می‌توانیم به قراردادی عادلانه تن دردهیم. پس بیايد صلح را بر جنگ بگزینیم و همه یونانیان را از رنج و آزار برهانیم. اگر چنین کنیم ایشان از شما بیشتر سپاسگزار خواهند شد تا از ما. ایشان نمی‌دانند جنگی را که همه گرفتار آنند کدام دولت آغاز کرده است. اما اگر آشتی برقرار شود، و آشتی تنها بسته

به تصمیم شماست، همه خود را مدیون شما احساس خواهند کرد. اگر پیشنهاد ما را بپذیرید دوستی اسپارت را بجنگ خواهید آورد، دوستی که نه از روی اجبار و اضطراب بلکه با آزادی به شما عرضه می شود که اگر قبولش کنید اسپارت سیاستگذار شما خواهد بود. درباره مزایای این دوستی نیک بیندیشید: اگر ما و شما دست به دست هم بدهیم هیچ شهر یونانی قادر به مقابله با ما نخواهد بود و همه ما را محترم خواهند داشت.»

سفیران اسپارت چنین گفتند و معتقد بودند که آتنیان همیشه خواهان صلح بوده اند و تنها مخالفت اسپارت مانع انعقاد قرارداد آشتی شده است و اکنون پیشنهاد ایشان را با پیشانی گشاده خواهند پذیرفت و سربازان را آزاد خواهند کرد. ولی آتنیان بیش از آنچه داشتند می خواستند، و معتقد بودند تا هنگامی که سربازان اسپارتی را در اختیار خود دارند هر چه می خواهند می توانند کرد. مردی که بیش از همه این اندیشه را تبلیغ می کرد کلئون پسر کلثینتوس بود که در توده مردم آتن نفوذ فوق العاده داشت، و هم او آتنیان را وادار کرد که به سفیران اسپارت چنین پاسخ دهند:

نخست سربازان باید تسلیم شوند و سلاحهایشان به آتن آورده شود؛ آنگاه اسپارت باید شهرهای نیسیا و پگای و ترویزن و آخایا^۱ را به آتن پس بدهد. (این شهرها را اسپارت از طریق جنگ نگرفته بود بلکه آتن هنگامی که سخت نیازمند صلح بود به موجب قراردادی به اسپارت واگذار کرده بود.) اگر اسپارتیان این دو شرط را بجای آورند سربازان اسپارت آزاد خواهند شد و قرارداد متارکه ای با توافق طرفین منعقد خواهد گردید.

سفیران اسپارت پاسخی بدین شرایط ندادند و خواهش کردند آتنیان مردان مورد اعتمادی را بگزینند تا در مجلسی این شرایط را بررسی کنند و پایه ای برای توافق بیابند. این سخن بهانه ای تازه به دست کلئون داد. او برخاست و گفت همیشه می دانستم که اسپارتیان قصد خوبی ندارند و اکنون خودداریشان از سخن گفتن در برابر مردم و پیشنهادشان به بحث با چند تن معدود نشان داد که حق به جانب من بوده است. نه، چنین پیشنهادی پذیرفتنی نیست. اگر حرفی جدی برای گفتن دارند باید در برابر همه مردم بگویند.

سفیران دیدند که سخن گفتن در برابر توده مردم فایده ای ندارد و اگر هم در این حالت اضطراب گذشتهایی بکنند نخواهند توانست کاری از پیش ببرند و در نزد متحدانشان بدنام خواهند شد، و چون دریافتند که آتنیان پیشنهادهای عاقلانه ایشان را نخواهند پذیرفت بی آنکه به مقصود برسند بازگشتند.

بازگشت سفیران به معنی پایان یافتن متارکه جنگ بود. اسپارتیان به موجب قراری که

گذاشته شده بود استرداد کشتی‌های خود را خواستند ولی آتنیان گفتند چون اسپارتیان یک بار به برج حمله کرده‌اند قرارداد شکسته شده است، و بهانه‌های دیگر نیز پیش آوردند و از پس دادن کشتیها خودداری کردند. اسپارتیان منکر این بهانه‌ها بودند و پس از اعتراض به رفتار آتنیان، بازگشتند تا از نو خود را آماده جنگ کنند.

بدین‌سان جنگ به شدت هر چه تمامتر در پولوس ادامه یافت. روزها دو کشتی آتنی به‌طور مداوم از دو سو جزیره اسفاکتریا را دور می‌زدند و شبها، جز هنگامی که دریا طوفانی بود، همه کشتیهای آتنی گرداگرد جزیره لنگر می‌انداختند. برای یاری به محاصره‌کنندگان بیست کشتی دیگر از آتن رسیده بود و بدین‌سان جمعا هفتاد کشتی به محاصره ادامه می‌دادند. پلوپونزیان نیز در قاره پیایی به‌بارو حمله می‌کردند و چشم‌پراه فرصتی مناسب بودند تا سربازان را از جزیره رهایی دهند.

جنگ در سیسیل

در همین اوقات سیراکوسیای و متحدانشان در سیسیل بقیه کشتیهای خود را آماده ساخته و به‌ناوگانی که در جوار مسینا مستقر بود ملحق کرده بودند و از آنجا جنگ را ادامه می‌دادند و ساکنان شهر لوکروی به علت کینه‌ای که نسبت به شهر رگیون داشتند در این جنگ شور و حرارتی بیش از دیگران نشان می‌دادند. سیراکوسیای حتی می‌خواستند جنگی دریایی نیز آغاز کنند چون می‌دیدند که آتنیان تنها عده‌ای محدود کشتی در آنجا دارند - و علاوه بر این خبر یافته بودند که ناوگان اصلی آتن که قرار بود در سیسیل به کشتیهای آتنی بپیوندند گرفتار محاصره جزیره اسفاکتریا در جوار پولوس است - و می‌اندیشیدند که اگر در جنگ دریایی پیروز شوند بآسانی می‌توانند شهر رگیون را از خشکی و دریا محاصره کنند و به آن دست‌بیابند و بدین‌سان در موقعیتی مطلوب قرارگیرند زیرا رگیون که در منته‌الیه ایتالیا قرار دارد به مسینا در سیسیل بسیار نزدیک است و اگر به دست سیراکوسیای بیفتد آتنیان به هیچ روی نخواهند توانست در تنگه میان رگیون و مسینا لنگر بیندازند و تنگه را تحت نظارت خود درآورند. این تنگه باریکه‌ای از دریا میان رگیون و مسینا است و در اینجا فاصله جزیره سیسیل با قاره کمتر از هر نقطه دیگر است، و این تنگه همان خاروبدیس^۱ داستانی است که اودیسسه^۲ نوس از آن عبور کرده است، و از این رو بدین نام خوانده شده است که بسیار تنگ است و امواجی که از دو دریای بزرگ - تورنی^۳ و سیسیلی - می‌آیند در آنجا بهم می‌خورند و کشتیرانی

۱. Charubdis. خاروبدیس و اسکولا Skylla در اساطیر یونان دو جانور درشت‌اندام دریایی بودند که در تنگه راه را از دو سو بر کشتیها می‌یستند. افتادن میان خاروبدیس و اسکولا از روزگاران دیرین در یونان ضرب‌المثل بود برای موقعیتی که آدمی میان دو معیبت گرفتار آید و با گریز از یکی به چنگال دیگری بیفتد. - م.

در آن سخت خطرناک است.

بر حسب اتفاق سیراکوسیای و متحدانشان برای نجات دادن یکی از کشتیهایشان که از تنگه عبور می‌کرد مجبور شدند عصر تنگ در این باریکه با آتینان بجنگند. اینان بیش از سی کشتی داشتند و آتینان شانزده کشتی که هشت کشتی متعلق به شهر رگیون نیز به آنها یاری می‌کردند. سیراکوسیای شکست خوردند و یک کشتی از دست دادند و چون شب فرارسیده بود با عجله به پایگاههای خود عقب نشستند. پس از آن سربازان لوکروی نیز از منطقه رگیون عقب‌نشینی کردند. کشتیهای سیراکوسیای و متحدانشان در برابر دماغه پلوروس^۱ در منطقه مسینا لنگر انداخته بودند در حالی که پیاده‌نظامشان نیز آماده یاری به ایشان بود. آتینان و اهالی رگیون با کشتیهایشان به سوی ایشان روانه شدند و چون دیدند که کشتیهها بدون سرنشینند به آنها حمله‌ور گردیدند ولی یکی از کشتیهایشان به قلابی آهنی^۲ گیر کرد و غرق شد و سرنشینانش با شنا از غرق شدن نجات یافتند. اندکی پس از آن وقتی که سیراکوسیای سوار کشتیهای خود شدند و در ساحل بحرکت آمدند آتینان بار دیگر به آنان حمله کردند و چون سیراکوسیای بازگشتند و بسرعت به مقابله پرداختند آتینان کشتی دیگری از دست دادند و در نتیجه سیراکوسیای پیروز شدند و خود را به بندر مسینا رساندند.

پس از آن آتینان خبر یافتند که آرخیاس^۳ و طرفدارانش بر آن شده‌اند که شهر کامارینا را از اتحادیه آتن جدا کنند و تحویل سیراکوسیای بدهند؛ بدین جهت روی به کامارینا نهادند. در غیاب ایشان ساکنان مسینا با تمامی پیاده‌نظام و کشتیهای خود به شهر خالکیسی ناکسوس که در همسایگی ایشان واقع بود حمله‌ور شدند و روز اول ساکنان ناکسوس را به پشت باروهای شهر راندند و حومه شهر را ویران کردند و روز دوم با کشتیهها از رود آکسینس^۴ گذشتند و آبادیها و کشتزارهای اطراف رودخانه را ویران کردند در حالی که پیاده‌نظامشان به جانب شهر پیش می‌رفت. ولی در این هنگام عده زیادی از افراد قبیله سیکل برای یاری به ساکنان ناکسوس از کوهها سرازیر شدند. مردمان ناکسوس با دیدن این منظره و شنیدن این شایعه که لئونتیانیان و سایر متحدان یونانیشان براه افتاده‌اند تا به ایشان یاری کنند یکباره قوت قلب یافتند و از شهر بیرون آمدند و به سپاه مسینا تاختند و بیش از هزار تن از ایشان را هلاک کردند و بقیه سپاهیان روی به گریز نهادند ولی در سر راه عده زیادی به دست بومیان هلاک شدند و آنان که جان بدر بردند با تحمل سختیهای فراوان به شهر خود رسیدند. کشتیهها نیز روانه بندر مسینا گردیدند و در آنجا از هم جدا شدند و هر کدام به بندرگاه خود بازگشت.

1. Pelorus

۲. قلاب آهنی وسیله‌ای بوده است که با آن کشتی دشمن را غرق می‌کرده‌اند. سخن از این قلاب نخستین بار در تاریخ توکودیدمس به میان می‌آید و در یونان قدیم اختراع آن را به پریکلس نسبت می‌داده‌اند. — م.

3. Archias

4. Akelines

بی‌فاصله پس از این رویداد، لئونتیانیان و متحدانشان با یاری آتنیان به فکر استفاده از شکست مسینا افتادند و بدانجا حمله کردند. آتنیان با کشتیه‌های خود روی به‌بندر نهادند و پیاده‌نظام به‌شهر حمله‌ور گردید. ولی ساکنان مسینا و لوکروی به‌سرمداری دموکلس^۱ که پس از شکست مسینا به‌پادگان شهر فرمان‌می‌راند یکباره از شهر بدرآمدند و عده‌ی زیادی از سربازان لئونتیانی را کشتند. آتنیان با دیدن این واقعه از کشتیه‌ها پیاده شدند و به‌یاری لئونتیانیان شتافتند و اهالی مسینا را به‌پشت باروهای شهر راندند و آنگاه علامت پیروزی برافراشتند و به‌رگیون بازگشتند. پس از آن یونانیان سیسیل به‌جنگ با یکدیگر ادامه دادند ولی آتنیان در این جنگ‌ها مداخله‌ای نداشتند.

پیروزی نهایی آتنیان در پولوس و اسارت سربازان اسپارت

در این اثنا آتنیان به‌محاصره‌ی سربازان اسپارت در جزیره‌ی اسفاکتیریا ادامه می‌دادند و سپاه پلوپونز در قاره موضع گرفته‌بود. فقدان غذا و آب ادامه‌ی محاصره را بر آتنیان دشوار ساخت؛ در پولوس فقط یک چشمه‌ی کوچک در برج وجود داشت و بیشتر سربازان آتنی مجبور بودند حفره‌هایی در کنار دریا بکنند تا اندکی آب برای نوشیدن بدست‌آورند. جا هم برای لنگرانداختن کشتیه‌ها تنگ بود به‌طوری‌که عده‌ای بنوبت برای صرف غذا به‌ساحل می‌رفتند و عده‌ای دیگر در کشتیه‌ها می‌ماندند. ولی بدتر از همه ملالت سربازان از طول محاصره بود. نخست گمان کرده‌بودند که سربازان اسپارت در جزیره بدون غذا و آب محاصره را تحمل نخواهندکرد ولی با گذشت زمان اثری از تسلیم آنان پیدا نبود. واقع امر این بود که اسپارتیان همه افراد را فراخوانده‌بودند تا با دریافت مزدی کلان آرد و شراب و پنیر و مواد غذایی دیگری که برای محاصره‌شدگان مناسب باشد به‌جزیره ببرند و به‌روستاییان وابسته زمین وعده‌ی آزادی در برابر این خدمت داده‌بودند. از این رو افراد بسیاری، مخصوصاً روستاییان وابسته به‌زمین، خود را در خطر می‌افکندند و شبانه از نقطه‌ای در پلوپونز با کشتی براه می‌افتادند و در تاریکی شب در آن سوی جزیره که رو به‌دریای آزاد است پیاده می‌شدند و مخصوصاً مراقب باد مساعد بودند زیرا وقتی که باد می‌وزید صدای پاروهایشان به‌گوش آتنیان نمی‌رسید و کشتیه‌های آتنی هم نمی‌توانستند در دریای آزاد لنگر بیندازند. آنان هنگام پیاده‌شدن در خشکی هم اهمیتی به‌آسیب‌دیدن کشتیه‌های خود نمی‌دادند چون قیمت کشتیه‌ها برای جبران خسارت تخمین زده شده‌بود، و سربازان محصور در محله‌هایی که آنان پیاده می‌توانستندش چشم به‌راهشان می‌ایستادند. البته کسانی که در هوای آرام خود را به‌خطر می‌انداختند به‌دام آتنیان می‌افتادند. عده‌ای غواص نیز از زیر آب به‌جزیره می‌رفتند و با طناب مشکهایی پر از عسل و عدس پخته

به دنبال خود می کشیدند. آتئیان مدتی از حیلۀ اینان باخبر نبودند ولی چندی بعد خبر یافتند و مراقب اینان نیز شدند. بدین سان هر دو طرف در ابداع طرق گوناگون با یکدیگر مسابقه نهاده بودند، اسپارتیان برای رساندن غذا به جزیره و آتئیان برای ممانعت از آنان.

۲۷ چون به آتن خبر رسید که سپاه با چه دشواری دست به گریبان است و اسپارتیان چگونه به سربازان خود غذا می رسانند، آتئیان نمی دانستند چه کنند و می ترسیدند که فرارسیدن زمستان ادامه محاصره را غیر ممکن سازد زیرا فرستادن غذا به سپاه در زمستان میسر نبود و در پولوس حتی در تابستان غذا پیدا نمی شد و چنین می نمود که سربازان محصور به علت شکستن محاصره نجات خواهند یافت و یا با کشتی هایی که به آنان غذا می رسانند خواهند گریخت. بدتر از همه رفتار اسپارتیان مردم آتن را نگران ساخته بود زیرا چنین می نمود که علت اینکه اسپارتیان دیگر اقدامی برای مذاکره بعمل نیاورده اند این است که خود را در موضعی نیرومند احساس می کنند، و آتئیان از اینکه پیشنهاد ایشان را نپذیرفته اند سخت پشیمان بودند.

کلئون چون دریافت که به سبب ممانعتش از انعقاد قرارداد صلح با اسپارت محبوبیتش را در نزد توده مردم از دست می دهد اعلام کرد که کسانی که خبرهای پولوس را به آتن می آورند راست نمی گویند. پیغام آوران گفتند اگر سخنان ما را باور نمی کنید بازرسانی به پولوس بفرستید تا اوضاع را به چشم خود ببینند؛ و مردم کلئون و ثوگنس را به سمت بازرس برگزیدند. کلئون دید که اگر به پولوس برود یا مجبور خواهد شد برگردد و سخنان پیغام آوران را که به دروغ گویی متهم ساخته است تأیید کند و یا خبری دروغ بیاورد و دروغ گویی بر ملا شود؛ ولی در عین حال آگاه بود که آتئیان مخالف ارسال قوای امدادی نیستند. از این رو پیشنهاد کرد که چون فرستادن بازرسان سبب اتلاف وقت و ازدست رفتن فرصت خواهد شد پس بهتر است ناوگانی برای تقویت سپاه روانه پولوس شود؛ و آنگاه با اشاره به نیکياس که در آن زمان سردار سپاه بود و کلئون به او کینه می ورزید، گفت اگر سرداران ما مردان کاردانی بودند باسانی می توانستند نیرویی به پولوس ببرند و سربازان اسپارتی را اسیر کنند و اگر خود من منصب سرداری داشتم بی کوچکترین تردید چنین کرده بودم.

۲۸ مردمان به شنیدن این سخن برآشفتمند و به کلئون گفتند اگر این کار را چنین آسان می دانی چرا خود ناوگانی به پولوس نمی بری؛ و نیکياس که از حمله کلئون خشمگین شده بود گفت هر مقدار نیرو که می خواهی بردار و به پولوس برو و مطمئن باش که سرداران مخالفتی با این اقدام نخواهند داشت. کلئون نخست این سخنان را جدی نگرفت و می خواست اعلام کند که آماده است به پولوس برود ولی دمی بعد دریافت که منصب سرداری را بجد به او عرضه می کنند و به بیم افتاد و گفت این کار وظیفه نیکياس است که منصب سرداری دارد نه وظیفه من. ولی نیکياس پیشنهاد خود را تکرار کرد و آتئیان را گواه گرفت بر اینکه مقام سرداری سپاه پولوس را

به کلئون عرضه می‌کند. آتنیان به‌شنیدن این سخنان همان گونه رفتار کردند که توده مردم همیشه در این نوع موارد رفتار می‌کند: هر چه کلئون کوشید این بار را از دوش خود بیفکند و سخنی را که یک بار از دهنش دررفته‌است پس بگیرد فایده‌ای نبخشید و مردم نیکپاس را تشجیع کردند که مقام سرداری را به کلئون بسپارد و با فریاد از کلئون خواستند که به پولوس برود. کلئون دریافت که عقب‌نشینی فایده‌ای ندارد و از این رو بپاخاست و گفت من از اسپارتیان نمی‌ترسم و آماده‌ام به پولوس بروم و حتی یک شهروند آتنی با خود نخواهم برد و فقط به‌همراهی مردانی از دو جزیره لمنوس و ایمبروس که در اینجا هستند، و سپردارانی که از آینوس^۱ برای یاری به‌ما آمده‌اند، و چهارصد تیرانداز که از شهرهای دیگر رسیده‌اند، براه‌خواهم افتاد و در ظرف بیست روز یا سربازان اسپارتی را بدینجا خواهم آورد و یا در همانجا خواهم کشت. توده مردم از این لاف‌زنی به‌خنده آمدند ولی خردمندان خوشحال شدند زیرا رفتن کلئون یکی از دو فایده را داشت: یا از شر کلئون برای همیشه خلاص می‌شدند و یا سربازان اسپارتی به‌دست آتن می‌افتادند.

کلئون از مجلس رأی خواست و چون مجلس رأی داد که کلئون فرماندهی لشکرکشی را بعهده بگیرد او دموستنس را که در پولوس بود به‌همکاری خود در فرماندهی سپاه انتخاب کرد و آماده حرکت شد. اما علت اینکه دموستنس را به‌همکاری خود برگزید این بود که خبر یافته‌بود که دموستنس تصمیم گرفته‌است سربازان خود را در جزیره پیاده کند. مآوقع از این قرار بود که سربازان آتنی از تحمل دشواریهای محاصره بتنگ آمده‌بودند و احساس می‌کردند که در واقع ایشان در محاصره اسپارتیان قراردارند نه بعکس، و باصرار خواهان عمل بودند. اتفاقاً در این هنگام آتش‌سوزی در جزیره روی داد و این واقعه بر قوت قلب دموستنس افزود. بیشتر جزیره پوشیده از جنگل بود و راه عبور در آن وجود نداشت و دموستنس می‌اندیشید که اگر سپاه بزرگی در آنجا پیاده کند، اسپارتیان از پناه درختان و بوته‌ها آسیب بزرگی به سربازان او وارد خواهند آورد و او نخواهد توانست از نقشه‌ها و حرکات ایشان خبردار شود در حالی که هیچ یک از اقدامات او از نظر اسپارتیان پوشیده نخواهد ماند و اگر جنگ تن به تن درگیرد سپاهیان او که آشنای محل نیستند در برابر حتی عده کمی از اسپارتیان که همه جای جزیره را نیک می‌شناسد تاب مقاومت نخواهند آورد و نخواهند توانست به یاری یکدیگر بشتابند و در نتیجه از پای در خواهند آمد؛ و آنچه مخصوصاً او را نگران می‌کرد خاطره شکستی بود که در جنگلهای اتولیا خورده‌بود.

ولی غفلت یکی از سربازان اسپارت، که به علت تنگی جا مجبور بودند برای صرف غذا در انتهاالیه جزیره گرد آیند در حالی که عده‌ای نگهبان گماشته بودند تا غافلگیر نشوند، سبب شد

که نقطه‌ای از جنگل آتش بگیرد و چون بادی شدید می‌وزید آتش به همه جای جزیره سرایت کرد و تمامی جنگل طعمه حریق شد؛ و آنگاه دموستنس دید که عده سربازان اسپارتی در جزیره بیش از آن است که او گمان کرده بود، و در عین حال متوجه شد که پیاده شدن در جزیره دشوار نیست. از این رو نمایندگانی به نزد متحدان آتن در آن حوالی فرستاد و تقاضای ارسال سرباز کرد و اقدامات دیگری را هم که برای پیاده شدن لازم بود بعمل آورد.

کلتون نیز با سربازانش فرارسید و دو سردار منادیی به اردوی اسپارتيان در قاره فرستادند و پیغام دادند که اگر مایلند کشمکش پایان برسد به سربازان خود در جزیره دستور دهند که تسلیم شوند و سلاحهایشان را نیز تسلیم کنند؛ و وعده دادند که در این صورت سربازان را در اسارت قابل تحملي نگاه خواهند داشت تا در این باره میان آتن و اسپارت توافقی کلی بعمل آید. ولی اسپارتيان این پیشنهاد را رد کردند.

- ۳۱ سرداران یک روز صبر کردند و روز دیگر پیش از سپیده بامداد هشتصد سرباز به جزیره فرستادند. آرایش سربازان دشمن چنین بود: نخستین گروه نگهبانان سی سرباز سنگین اسلحه بودند، پس از آن در میان جزیره، آنجا که آب وجود داشت، بیشترین سربازان و فرماندهشان اپیتاداس قرار گرفته بودند و در پایان جزیره، روبروی پولوس، آنجا که ساحل سرایش و پر صخره بود و از خشکی نیز حمله بدان قسمت با دشواری انجام می‌توانست گرفت فوجی کوچک جای داشت. در آنجا قلعه‌ای کهنه هم وجود داشت که برای ساختنش سنگها را بی‌نظم و ترتیب روی هم چیده بودند و سربازان اسپارتی قصد داشتند اگر مجبور به عقب‌نشینی شوند از آن به عنوان سنگر استفاده کنند.

- ۳۲ آتنیان با حمله اول همه افراد نخستین گروه نگهبان را کشتند زیرا اینان تازه بیدار شده و در حال مسلح شدن بودند و گمان می‌کردند کشتیهای آتنی گردش عادی شبانه خود را آغاز کرده‌اند و از این رو کاملاً غافلگیر شدند. همین که سپیده دمید بقیه سپاه آتن یکباره وارد جزیره شد، یعنی همه پاروزنان بیش از هفتاد کشتی با همه سلاحهایشان (به استثنای پاروزنان پایین‌ترین طبقه کشتیها)، هشتصد تیرانداز و به همین تعداد سرباز سپردار و قوای تقویتی مسنیایی و همه سربازانی که در پولوس بودند به استثنای نگهبانان برج و بارو، به فرمان دموستنس سربازان به دسته‌های متشکل از دویست نفر کمتر یا بیشتر تقسیم شدند و نخست همه ارتفاعات را اشغال کردند تا دشمن نتواند با آزادی حرکت کند. بدین سان دشمن از هر سو در محاصره قرار گرفت به طوری که اگر به پیش حمله می‌برد از عقب آماج تیراندازان می‌شد و اگر به یک سو روی می‌آورد از سوی دیگر در معرض حمله قرار می‌گرفت و در هر حال آتنیان تیر و نیزه و سنگ فلاخن بر آنان می‌باراندند. نقشه دموستنس چنین بود.

- ۳۳ چون اسپارتيان و فرماندهشان اپیتاداس دیدند که نگهبانان همه از پای درآمده‌اند و

آتینان به‌سوی ایشان پیش می‌آیند، صف‌آرایی کردند و برای جنگ تن به‌تن روی به‌آتینان نهادند ولی نمی‌توانستند به‌سربازان سنگین‌اسلحه آتنی نزدیک شوند زیرا تیراندازان از دو سو مانع ایشان بودند، و چون می‌خواستند تیراندازان را عقب‌برانند اینان با سلاح سبک خویش بآسانی میدان را خالی می‌کردند و اسپارتیان با سلاحهای سنگین خود نمی‌توانستند به‌ایشان برسند.

۳۴ کشمکش مدتی بدین‌سان ادامه یافت ولی چون اسپارتیان دیگر نمی‌توانستند حملات آتینان را دفع کنند آتینان با دیدن ضعف آنان دلیرتر گردیدند و شروع به‌تحقیر ایشان کردند و فریادزنان سنگ و تیر و نیزه و هر چه به‌دستشان افتاد بر سر ایشان ریختن گرفتند. اسپارتیان بدین‌گونه نبرد عادت نداشتند و به‌علت گرد و غبار و تیر و سنگ و نیزه که از طرف دشمن می‌آمد نمی‌توانستند پیش روی خود را ببینند و فریادهای دشمن نمی‌گذاشت صدای فرماندهشان را بشنوند؛ نه می‌توانستند بجنگند و نه راهی برای گریز می‌دیدند.

۳۵ سرانجام اسپارتیان پس از آنکه عده زیادی زخمی شدند، به‌سوی قلعه کهنه که چندان دور نبود و سربازان خودشان از آن نگرهانی می‌کردند عقب نشستند و آتینان با نمره و فریاد و هیاهو بر آنان تاختند و هر که را به‌دستشان افتاد کشتند ولی بیشتر اسپارتیان خود را به‌قلعه رساندند و در آنجا موضع گرفتند و آماده دفاع شدند. آتینان چون نمی‌توانستند ایشان را محاصره کنند از رو به‌رو به‌ایشان حمله‌ور شدند و بیشتر روز صرف این کشمکش بود که آتینان می‌کوشیدند ایشان را از قلعه جدا کنند و ایشان برای نگاهداری موضع خود تقلا می‌کردند. هر دو گروه خسته و گرسنه و تشنه بودند ولی اسپارتیان چون در اینجا محاصره‌گردنشان غیرممکن بود آسانتر می‌توانستند از خود دفاع کنند.

۳۶ چنین می‌نمود که نبرد هرگز پایان نخواهد گرفت. فرمانده سربازان مستیایی به‌کلتون و دموستنس گفت که این‌گونه کشمکش به‌جایی نخواهد رسید. اگر عده‌ای تیرانداز در اختیار او بنهند او می‌تواند راهی بیابد و خود را به‌پشت سر اسپارتیان برساند و از آنجا به‌آنان حمله کند. سرداران قوایی را که او می‌خواست در اختیارش نهادند و او از نقطه‌ای که سربازان اسپارتی نمی‌توانستند دید براه‌افتاد و از میان صخره‌ها معبری را انتخاب کرد که اسپارتیان به‌اتکاء استواری طبیعی محل، نگرهانی در آنجا نگماشته بودند، و با تحمل دشواریهای فراوان بی آنکه اسپارتیان آگاه شوند یکباره بر بلندبی در پشت سر آنان ظاهر گردید و این امر چون برای اسپارتیان بکلی غیرمنتظر بود مایه تشویش و اضطرابشان شد و به‌آتینان قوت قلب بیشتر بخشید.

اکنون اسپارتیان از دو سو در معرض حمله قرارداشتند و اگر بخواهم رویدادی کوچک را با واقعه‌ای بزرگ مقایسه کنم باید بگویم آنان خود را در وضعی مشابه وضعشان در نبرد

ترموپیل یافتند آنجا که ایرانیان از راهی باریک خود را به پشت سر سپاه اسپارت رساندند و آنان را از میان بردند.^۱ اسپارتیان که میان دو آتش قرار گرفته بودند و خسته و گرسنه بودند عقب نشستند و آتینان همه راهها را بر آنان بستند.

- ۳۷ در این هنگام دموستنس و کلئون نبرد را متوقف ساختند چون دیدند که اگر زدو خورد ادامه یابد همه سربازان اسپارتی کشته خواهند شد در حالی که آنان می خواستند سربازان را زنده به آتن ببرند. از این رو به واسطه منادیی از اسپارتیان خواستند که تسلیم شوند و سلاحهای خود را نیز تسلیم کنند.

- ۳۸ سربازان اسپارتی به شنیدن این پیغام سیرهای خود را پایین آوردند و با اشاره دست اعلام کردند که آماده تسلیمند. نبرد خاتمه یافت و دموستنس و کلئون با استوفون^۲ (پسر فاراکس^۳) فرمانده سربازان اسپارت مذاکره آغاز کردند. (اپیتاداس فرمانده اول اسپارتی در نبرد کشته شده بود و هیپاگرتاس^۴، فرمانده دوم، با اینکه هنوز زنده بود در میان اجساد کشتگان افتاده بود و گمان می رفت که کشته شده است. از این رو استوفون که به رسم اسپارتیان به عنوان فرمانده سوم انتخاب شده بود تا در صورت کشته شدن فرماندهان اول و دوم جای آنان را بگیرد، مقام فرماندهی سربازان را بعهده داشت.) استوفون و مشاورانش گفتند باید نماینده ای به نزد اسپارتیان در قاره بفرستند و بپرسند که چه باید کرد. ولی آتینان اجازه ندادند که سربازی از جزیره بیرون رود و خود نماینده ای از اسپارتیان قاره دعوت کردند و پس از آنکه چند نماینده آمدند و رفتند، آخرین نماینده پیغام آورد که اسپارتیان می گویند خود باید درباره خودتان تصمیم بگیرید و هر کار صلاح دیدید بکنید به شرط آنکه کاری دور از شرافت نباشد. سربازان تسلیم شدند و روز بعد آتینان در جزیره علامت پیروزی برافراشتند و اسیران را میان کشتیهای خود تقسیم کردند و روانه آتن نمودند. جمع کل سربازان اسپارتی در جزیره چهارصد و چهل تن بودند که دویست و نود و دو تنشان، شامل صد و بیست افسر اسپارتی زنده، به آتن فرستاده شدند و بقیه کشته شده بودند. تلفات آتینان اندک بود چون کار به جنگ تن به تن نکشید.

- ۳۹ جمع مدت محاصره و نبرد هفتاد و دو روز بود. در ظرف مدت بیست روز که نمایندگان اسپارت مشغول مذاکره در آتن بودند آتینان اجازه داده بودند که جیره غذا برای سربازان فرستاده شود و در بقیه مدت اسپارتیان غذا را پنهان از نظر محاصره کنندگان به جزیره رسانده بودند. هنگامی که نبرد پایان یافت مقدار معتناهی آرد و دیگر مواد غذایی در جزیره وجود داشت چون اپیتاداس، فرمانده اسپارتیان، هر روز جیره اندکی به سربازان داده بود. آتینان و پلوپونزیان نیروهای عمده خود را از پولوس به شهرهای خود بازگرداندند. کلئون وعده

۱. در سال ۴۸۰ ق.م-م.

2. Styphon

3. Phrax

4. Hippagretas

دیوانه‌واری را که به‌همشهریان خود داده‌بود بجا آورد و در ظرف بیست روز سربازان اسپارتی را به‌آتن رساند.

۴۰ این واقعه بیش از هر رویداد دیگری که در طی جنگ پیش آمد یونانیان را شگفت‌زده ساخت. عقیده عمومی بر این بود که اسپارتیان هرگز، نه به‌علت تشنگی یا گرسنگی و نه تحت هیچ فشار دیگری، سلاح‌های خود را تسلیم دشمن نخواهندکرد و تا آخرین قطره خون خود خواهندجنگید و مردمان نمی‌توانستند باور کنند که تسلیم‌شدگان از نوع همان کسانی‌اند که در میدان نبرد جان‌باخته‌بودند؛ و حتی یک بار مردی آتنی که می‌خواست به‌یکی از اسیران اهانت کند از او پرسید آیا اسپارتیان حقیقی همانها بودند که کشته‌شدند؟ اسیر اسپارتی در پاسخ گفت: تیر اگر بتواند دلیران را از ترسویان تمیز دهد باید چیز بسیار پراچیی باشد؛ و مرادش این بود که کشتگان کسانی بودند که تیرها و نیزه‌ها بر حسب اتفاق به‌آنان اصابت کردند.

۴۱ آتنیان تصمیم گرفتند که اسیران را نگاه‌دارند تا توافقی میان دو دولت بعمل آید ولی اگر پیش از حصول چنین توافقی اسپارتیان بار دیگر به‌اتیکه حمله کنند، همه اسیران را بکشند. آتن پادگانی نیرومند در پولوس مستقر ساخت و مسناییان مقیم ناوپاکتوس عده‌ای از بهترین سربازان خود را برای نگهبانی از پولوس که پیشتر متعلق به‌خود ایشان بود گماشتند. این سربازان چون به‌لهجه ساکنان آن نواحی سخن می‌گفتند باسانی توانستند در میان آنان نفوذ کنند و خسارات فراوان به‌آبادیهای آنجا برسانند. اسپارتیان در این گونه جنگهای چریکی تجربه‌ای نداشتند، و چون روستاییان وابسته به‌زمین گریختن آغاز کردند اسپارتیان ترسیدند که انقلابی کشورشان را فراگیرد ولی ترس خود را از آتنیان پنهان داشتند و بیای پی‌نمایدگانی به‌آتن فرستادند تا بکوشند پولوس و اسیران را پس‌بگیرند. اما آتنیان بیش از آنچه بچنگ آورده‌بودند، می‌خواستند؛ و از این رو نمایندگان اسپارت را دست خالی برگرداندند. در اینجا شرح ماجرای پولوس بیایان می‌رسد.

حمله آتنیان به‌قلمرو کورینت

۴۲ در همین تابستان، بی‌فاصله پس از واقعه‌ای که شرحش گذشت، آتنیان با هشتاد کشتی و دو هزار سرباز سنگین‌اسلحه آتنی و دویست سوار با کشتیهای مخصوص حمل اسب، در حالی که سربازان شهرهای متحدشان مانند میل و آندروس و کاروستوس ایشان را یاری می‌کردند، به‌قلمرو کورینت حمله کردند. سرداران این لشکر نیکیاس پسر نیکراتوس و دو تن از همکارانش بودند.

لشکر هنگام سپیده‌دم به‌ساحل واقع در میان خرسونس و ریتوس^۱، در پای تپه

سولوگیا^۱ رسید. در روزگاران گذشته دوریابیان در این تپه مسکن گزیده و با ساکنان کورینت که در اصل از اهالی جزیرهٔ اولیا بودند، جنگیده بودند. امروز بر فراز تپهٔ روستایی به نام سولوگیا وجود دارد. ساحلی که کشتیها در جوار آن لنگر انداختند تقریباً یک میل و نیم با آن روستا فاصله دارد و هفت میل با شهر کورینت و یک ربع میل با باریکهٔ کورینت.

کورینتیان از شهر آرگوس خبر یافته بودند که سپاه آتن قصد حمله به ایشان را دارد و تمامی نیروی جنگی خود را - به استثنای کسانی که در آن سوی باریکه بودند و پانصد تن که پادگان محافظ امپراکیا و لوکادیا را تشکیل می دادند - به باریکه آورده بودند و چشم‌براه پیاده شدن آتنیان داشتند.

ولی آتنیان با استفاده از تاریکی شب پیش آمدند و کورینتیان نخستین بار به واسطهٔ شعله‌های علامت از این رویداد آگاه گردیدند و زود به مقابلهٔ دشمن شتافتند در حالی که نیمی از سپاه را در کنخریا^۲ مستقر ساختند تا اگر آتنیان قصد حمله به کرومویون^۳ کنند به جلوگیری از آنان بپردازند.

باتوس^۴، یکی از دو سردار کورینتی، با فوجی روانهٔ سولوگیا شد که برج و بارویی نداشت و ۴۳ سردار دیگر، لوکوفرون، با بقیهٔ لشکر به آتنیان حمله کرد. کورینتیان نخست جناح راست سپاه آتن را که در خرسونس پیاده شده بود مورد هجوم قرار دادند و سپس به تمامی سپاه آتن حمله بردند. نبردی سخت و تن به تن در گرفت و جناح راست سپاه آتن و سربازان اهل کاروستوس که در مقدمه جای داشتند در برابر کورینتیان ایستادگی کردند و آنان را هر چند بدشواری، عقب راندند. کورینتیان به سوی دیواری سنگی که بر تپه‌ای در پشت سرشان بود عقب نشستند و از آنجا به سنگ‌باران کردن آتنیان پرداختند. آتنیان استوار ایستادند و باز جنگ تن به تن آغاز گردید. در این هنگام فوج کورینتی دیگری به تقویت جناح چپ سپاه کورینت رسید و جناح راست آتنیان را تا دریا عقب راند، ولی این بار نیز سربازان آتن و کاروستوس آنان را از کشتیها عقب راندند. در این اثنا بقیهٔ سپاه دو طرف مشغول کشمکش با یکدیگر بودند و مخصوصاً جناح راست کورینتیان که تحت فرمان لوکوفرون قرار داشت در برابر حملات جناح چپ آتنیان مقاومت می‌ورزید زیرا کورینتیان می‌ترسیدند که لشکریان آتن به سوی روستای سولوگیا پیشروی کنند.

۴۴ بدین سان کشمکش زمانی دراز ادامه داشت و آتنیان از سوارگان خود استفادهٔ فراوان می‌کردند در حالی که کورینتیان سرباز سوار نداشتند. سرانجام کورینتیان به سوی تپه عقب نشستند در حالی که عدهٔ زیادی از سربازان جناح راست ایشان، و لوکوفرون که فرماندهشان بود، از پای درآمده بودند. ولی عقب‌نشینی ایشان شکل گریز نداشت و آتنیان نیز به تعقیب ایشان

نبرد آختند.

آتنیان چون دیدند که دشمن دیگر قصد نبرد ندارد اجساد کشتگان خود را گردآوردند و سلاحهای کشتگان کورینتی را نیز غارت کردند و علامت پیروزی برافراشتند. نیمی از سپاهیان کورینت که برای جلوگیری از حمله آتنیان به کرومیون، در کنخریا مانده بودند از ماجرا خبر نداشتند چون کوه اونیون میان ایشان و میدان نبرد قرار داشت ولی با دیدن گرد و غبار از واقعه آگاه شدند و بی درنگ به یاری همشهریان خود شتافتند، و همچنین مردان سالخورده کورینت نیز بدین قصد از شهر بیرون آمدند.

آتنیان گمان بردند که نیرویی تقویتی از پلوپونز آمده است و با شتاب به کشتیهای خود بازگشتند و غنائم نبرد و اجساد کشتگان را با خود به کشتیها آوردند ولی اجساد دو تن را نتوانستند بیابند. آنگاه روانه جزایری در آن نزدیکی شدند و از آنجا منادیی فرستادند و با اعلام متارکه نبرد دو جسدی را هم که در میدان جنگ مانده بود گرفتند. در این نبرد دویست و دوازده سرباز کورینتی کشته شدند و تقریباً پنجاه سرباز آتنی.

۴۵

آنگاه آتنیان از جزایر رهسپار بندر شهر کرومیون شدند که در قلمرو کورینت واقع است و با شهر کورینت تقریباً سیزده میل فاصله دارد. در آنجا لنگر انداختند و روستاها و کشتزارها را ویران کردند و شب را در ساحل بسربردند. روز بعد در امتداد ساحل به قلمرو شهر اپیداوروس روانه گردیدند و در آنجا پیاده شدند و سپس به متانا^۱ که میان اپیداوروس و ترویزن قرار دارد، رفتند و با ساختن دیواری در عرض باریکه، ارتباط شبه جزیره را با قاره قطع کردند و پادگانی در آنجا مستقر ساختند و سربازان پادگان چند بار به قلمرو شهرهای ترویزن و هالیه و اپیداوروس حمله کردند. ناوگان آتنی پس از اتمام استحکامات آن محل به آتن بازگشتند.

پایان جنگ داخلی در کرکورا

۴۶

تقریباً در همان زمان اورومدون و سوفوکلس که با کشتیهای آتنی از پولوس به سیسیل می رفتند در سر راه خود به کرکورا رسیدند و به همراه توده مردم شهر به گروه اشراف حمله بردند که پس از انقلاب در بالای کوه ایستونه مستقر شده بودند و پیاپی به توده مردم شهر آسیب می رساندند. مهاجمان قلعه بالای کوه را به تصرف خود درآوردند ولی مدافعان نجات یافتند و به تپه های بلندتر گریختند و میان طرفین چنین توافق شد که مدافعان (اشراف) سربازان مزدور و همه سلاحهای خود را تسلیم کنند و به هر حکمی که مردم درباره ایشان بدهند سربنهند. سرداران آتنی پس از متارکه نبرد ایشان را به جزیره پتوخیا^۲ بردند و در آنجا زندانی کردند تا به آتن بفرستند و چنین قرار گذاشتند که اگر حتی یک تن از ایشان قصد فرار کند متارکه

پایان یافته تلقی شود.

رهبران توده مردم کرکورا ترسیدند که اگر اسیران به آتن برسند آتنیان ایشان را نکشند. از این رو کسانی را که با چند تن از اسیران دوست بودند پنهان از سرداران آتنی به جزیره پتوخیا فرستادند و اینان به اسیران گفتند که سرداران بر آن شده‌اند که شما را تسلیم توده مردم کنند و بهترین راه‌هایی برای شما این است که بگریزید و اگر تصمیم بگیرید که چنین کنید خود ما کشتیهایی در اختیار شما خواهیم نهاد. این نیرنگ کارگر شد.

۴۷ نقشه گریز طوری کشیده شده بود که اسیران هنگامی که می‌خواستند با کشتی براه‌یافتند به دام افتادند، و قرارداد متارکه لغو شد و همه اسیران در اختیار توده مردم نهاده شدند. گناه اصلی این کار به گردن سرداران یونانی بود که آشکارا اعلام کردند که خود باید به سیسیل بروند و آماده نیستند افتخار رساندن اسیران را به آتن، به دیگران واگذار کنند، و این عمل سرداران توطئه‌گران را تشجیع کرد.

کرکوراییان اسیران را همین که به‌چنگ آوردند در ساختمانی بزرگ زندانی کردند و سپس هر بار بیست تن از آنان را بیرون آوردند و در حالی که آنان را با طناب به یکدیگر بسته بودند از میان دو صف سرباز سنگین اسلحه‌گذارند و در این حال هر سرباز که دشمن شخصی خود را در میان ایشان می‌دید با چوب و خنجر زخمی می‌کرد و کسانی هم با شلاق همراه زندانیان بودند که اگر یکی در پیش‌رفتن سستی می‌کرد او را به ضرب شلاق پیش می‌راندند.

۴۸ بدین‌سان در حدود شصت مرد را بیرون آوردند و به کشتن دادند و زندانیان دیگر خبری از آنچه در بیرون می‌گذشت نداشتند و گمان می‌بردند که آنان را از زندانی به زندانی دیگر منتقل می‌کنند؛ و همین که باخبر شدند از بیرون‌رفتن از ساختمان خودداری کردند و کسی را هم نگذاشتند از بیرون وارد ساختمان شود. کرکوراییان در ساختمان را نشکستند بلکه به پشت بام رفتند و سقف را خراب کردند و خشت و سنگ و تیر بر سر زندانیان باراندند و زندانیان به هر وسیله ممکن از خود دفاع کردند و بیشترشان تصمیم به خودکشی گرفتند، بعضی با فروکردن تیرهایی که از بالا می‌آمد به گلوی خویش، به زندگی خود پایان دادند و بعضی دیگر با بندهای چرمی که در ساختمان یافتند یا با طنابهایی که از جامه‌های خود درست می‌کردند خود را حلق‌آویز کردند تا شب فرارسید ولی در بخش بیشتر شب نیز کشتار و خودکشی ادامه یافت و روز دیگر کرکوراییان جسد‌ها را گردآوردند و با ارابه به بیرون شهر بردند و همه زنان اسیر را به بندگی فروختند. بدین‌سان همه کسانی که به کوه پناه برده بودند کشته شدند و چون دیگر کسی از گروه مخالف باقی‌نمانده بود انقلاب بزرگ و جنگ داخلی به پایان رسید. در این اثنا آتنیان به سیسیل که هدف اصلیشان بود روانه شدند و در آنجا به متحدان خویش که مشغول جنگ

بودند یاری کردند.

۴۹ در پایان تابستان آتنیان مستقر در ناوپاکتوس به یاری آکارناییها به شهر آناکتوریون حمله کردند (آناکتوریون شهری کورینتی است و در مدخل خلیج آمپراکیا قرار دارد) و بر اثر خیانت گروهی از ساکنان شهر بر آن تسلط یافتند: آکارناییها از همه بخشهای قلمرو خود مهاجرانی بدانجا فرستادند و از این طریق شهر را به تصرف خود درآوردند. بدین سان تابستان بپایان رسید.

زمستان

مرفتاری نماینده شاه ایران

۵۰ در زمستان آریستیدس (پسر آرخیبوس)، یکی از فرماندهان کشتی های آتنی که برای گردآوری پول از شهرهای متحد آتن فرستاده شده بود، در شهر ایون - در تراکیا - برکنار رود استرومون مردی ایرانی به نام آرتافرنس^۱ را که از طرف شاه ایران به اسپارت می رفت دستگیر کرد و به آتن برد و آتنیان نامه ای را که او همراه داشت از خط آشوری به خط یونانی برگرداندند و خواندند. نامه مطالب مختلف دربرداشت ولی مطلب اصلی آن خطاب به اسپارتیان، این بود که شاه بدرستی نمی داند اسپارتیان از او چه می خواهند چون سفیران متعدد که از اسپارت به نزد او رفته اند هر کدام سخنی دیگر گفته است. اگر پیشنهادی معین دارند باید نمایندگانی به همراه حامل این نامه به نزد او بفرستند. آتنیان پس از آگاهی از مفاد نامه سفیرانی همراه آرتافرنس به افه سوس فرستادند ولی سفیران در آنجا شنیدند که اردشیر پسر خشایارشا بتازگی درگذشته است و از این رو به شهر خود بازگشتند.

۵۱ در همین زمستان ساکنان خیوس، بر اثر فشار آتن که می ترسید شهر بر آتن طغیان کند، استحكامات شهر خود را از بین بردند ولی پیش از آنکه چنین کنند از آتن تضمین کافی گرفتند که آتن قصد تغییر نظام سیاسی خیوس را ندارد.

بدین سان زمستان و هفتمین سال جنگ، که توکودیدس وقایع آن را شرح داده است، بپایان رسید.

هشتمین سال جنگ

تابستان

۵۲ در آغاز این تابستان در غره ماه کسوفی ناقص روی داد و در اوایل همان ماه زمین لرزه‌ای وقوع یافت. در همین زمان تبعیدیان شهر موتیلن و دیگر شهرهای جزیره لسبوس به یاری سربازان مزدوری که از پلوپونز و جاهای دیگر به خدمت گرفته بودند از قاره حرکت کردند و شهر رویتئون^۱ را گرفتند ولی بی آنکه آسیبی به آن برسانند با اخذ دو هزار سکه زرین فوکایایی آن را پس دادند. بعد از آن به شهر آنتاندروس^۲ حمله بردند و در نتیجه خیانت گروهی از ساکنان شهر، آنجا را به تصرف خود درآوردند. نقشه ایشان چنین بود که شهرهای دیگری را هم که شهرهای ساحلی خوانده می‌شوند - و پیشتر قلمرو موتیلن بودند و اکنون در اختیار آتن قرار داشتند - آزاد کنند، و برای شهر آنتاندروس اهمیتی خاص قائل بودند و می‌خواستند آن را مستحکم سازند چون در آنجا چوب فراوان برای کشتی‌سازی وجود داشت و به استحکامات ایداً^۳ نزدیک بود، و مواد و وسایل دیگر نیز در آنجا یافت می‌شد و اگر این پایگاه را در دست می‌داشتند می‌توانستند باسانی به جزیره لسبوس که چندان دور نبود بتازند و شهر کوچک اثولیا را در قاره به تصرف خود درآوردند.

لشکرکشی آتنیان به جزیره کوترا^۴

۵۳ در همین تابستان آتنیان با شصت کشتی و دو هزار سرباز سنگین اسلحه و گروه کوچکی سرباز سوار و افواجی از میلث و شهرهای دیگر به جزیره کوترا لشکر کشیدند. فرماندهان این سپاه نیکياس (پسر نیکراتوس) و نیکوستراتوس (پسر دییترفس) و اوتوکلس^۵ (پسر تولمایوس) بودند. کوترا جزیره‌ای است در جوار ساحل لاکونیا و روبروی دماغه مالثا. ساکنان جزیره

1. Rhoiteion

2. Antandros

3. Ida

4. Kythera

5. Autokles

اسپارتی بودند ولی نیمه‌استقلالی داشتند و هر سال کارگزاری از اسپارت بدانجا می‌رفت، علاوه بر این اسپارتیان به‌طور مرتب پادگانی از سربازان سنگین‌اسلحه بدانجا می‌فرستادند و همیشه مراقب آن جزیره بودند زیرا لنگرگاه کشتیهای تجاری بود که از مصر و لیبی می‌آمدند، و در عین حال نقش محافظ لاکونیا در برابر غارتگران دریانورد را داشت که از دریا به لاکونیا می‌تاختند و به‌طور کلی این جزیره زخم‌پذیرترین نقطه لاکونیا در میان دو دریای سیسیلی و کرتی است.

نیروی آتن در این نقطه پیاده شد و با ده کشتی و دو هزار سرباز اهل میلث شهر اسکاندیا^۱ را متصرف گردید. بقیه سپاه در آن بخش جزیره که روبروی دماغه مالئا قرار دارد پیاده شدند و به‌سوی شهر کوترا پیش رفتند ولی در آنجا همه ساکنان شهر را آماده مقابله یافتند. نبرد آغاز شد و ساکنان شهر مدتی ایستادگی کردند ولی تاب مقاومت نیاوردند و به‌قسمت بالای شهر گریختند. اندکی بعد بازگشتند و با نیکياس قرار می‌نهادند بدین مضمون که تسلیم آتن شوند به‌شرط آنکه آتن قصد جان ایشان را نکند. مذاکره میان چند تن از ساکنان کوترا و نیکياس پیشتر آغاز شده بود و از این رو قرارداد سرعت و به‌نفع مردمان کوترا، چه برای زمان حال و چه برای آینده، منعقد گردید. اگر چنین نمی‌شد آتنیان همه ساکنان شهر را که از نژاد اسپارتی بودند و جزیره‌شان در جوار لاکونیا قرار داشت از شهر بیرون می‌کردند.

پس از این توافق آتنیان اسکاندیا را اشغال کردند و در کوترا پادگانی مستقر ساختند و به‌سوی آسینه^۲ و هلوس^۳ و سایر آبادیهای ساحل روانه شدند و در هر نقطه که مناسب دیدند پیاده شدند و شب را گذراندند و بدین‌سان هفت روز تمام کشتزارهای منطقه را ویران کردند.

اسپارتیان که دیدند کوترا به‌دست آتن افتاده‌است، و انتظار داشتند که آتنیان در نقاط دیگر قلمرو ایشان نیز پیاده شوند، با همه نیروی خود به‌مقابله نشستافتند بلکه به‌هر جا که لازم بود پادگانی مناسب مقتضیات محل اعزام کردند و به‌طور کلی حالت دفاعی اختیار کردند زیرا می‌ترسیدند که از پس شکست افتضاح‌آمیزشان در اسفاکتريا و افتادن پولوس و کوترا به‌دست دشمن، انقلابی علیه نظام سیاسی جامعه روی دهد، و بر خلاف رسم معمولشان چهارصد سرباز سوار و گروهی تیرانداز مجهز ساختند، و در واقع بیش از هر هنگام دیگر به‌استیصال افتادند و نمی‌دانستند چه کنند و چه رفتاری در برابر دشمن در پیش گیرند و درباره ارزش قدرت و هنر جنگاوری خود به‌تردید افتاده‌بودند و می‌دیدند مجبورند دست به‌کاری زنند که بیرون از دایره سازمان و تجربه و امکاناتشان بود؛ یعنی نبردی دریایی، آن هم با نیروی دریایی آتن. علاوه بر این در زیر ضربه‌های سرنوشت که در ظرف مدتی کوتاه بر سرشان فرود آمده بود قوت قلب خود را از دست داده‌بودند و می‌ترسیدند دچار شکست‌هایی سنگین‌تر از آن شوند که در اسفاکتريا خورده‌اند. از این رو زانوهایشان در نبرد سست شد و معتقد گردیدند که هر گام که بردارند

1. Skandeia

2. Asine

3. Helos

به ناکامیشان خواهند انجامید و چون عادت به شکست و ناکامی نداشتند اعتماد به نفس خود را از دست دادند.

۵۶ بدین سان وقتی که آتنیان در اراضی ساحلی اسپارت پیاده شدند و آبادیها را ویران کردند، با مقاومتی رو به رو نگردیدند زیرا که پادگانهای آن نقاط دچار حالتی بودند که بازنمودم، و معتقد بودند که عدهٔ سربازانشان برای مقابله با مهاجمان کافی نیست؛ و فقط یک پادگان در جوار کوتورتا^۱ و آفرودیتیا^۲ ایستادگی کرد و افواج سبک اسلحهٔ آتنی را درهم شکست ولی در برابر هجوم سربازان سنگین اسلحهٔ آتنی با دادن چند کشته و بجای گذاشتن جنگ افزارها عقب نشست. آتنیان بی فاصله علامت پیروزی برافراشتند و به کوتورا بازگشتند، و از کوتورا ساحل را دور زدند و به اپیداوروس لیمر، یعنی اپیداوروس باتلاقی، رسیدند و پس از ویران کردن آبادیها و کشتزارهای آنجا روانهٔ تورنا^۳ شدند که در سرزمینی به نام کونوریا^۴ و مرز میان لاکونیا و قلمرو آرگوس واقع است. تورنا متعلق به اسپارت بود ولی اسپارتیان آن را به تبعیدیان اگینا واگذار کرده بودند چون اینان در زمان وقوع زمین لرزه و طغیان روستاییان وابسته به زمین، به یاری اسپارت شتافته بودند و با اینکه تبعهٔ آتن بودند همیشه جانب اسپارت را گرفته بودند.

۵۷ اینان چون از آمدن آتنیان باخبر شدند استحکامات ساحلی را که مشغول تکمیلشان بودند رها کردند و به قسمت مرتفع شهر که مسکنشان بود و با دریا بیش از یک میل فاصله دارد عقب نشستند. افراد یکی از پادگانهای اسپارتی آن منطقه که به ایشان در ساختن استحکامات یاری می کردند پیشنهاد اگینائی ها را به عقب نشینی به پشت باروهای شهر نپذیرفتند زیرا می ترسیدند که در محاصرهٔ آتنیان بمانند، و در تپه ها سنگر گرفتند و چون خود را قادر به مقابله با آتنیان نمی دیدند حرکتی نکردند. آتنیان پیاده شدند و شهر تورنا را گرفتند و غارت کردند و آتش زدند و همهٔ اگینائی ها را که در نبرد کشته نشده بودند با فرمانده اسپارتی ایشان تانتالوس پسر پروکلس که زخم برداشته بود اسیر کردند و به آتن بردند. عده ای از ساکنان کوتورا را هم که مورد اعتمادشان نبودند به جزایر منتقل کردند و به بقیهٔ ساکنان کوتورا اجازه دادند که زمینهای خود را آباد کنند و باجی سالیانه به مبلغ چهار تالنت به آتن بپردازند. آتنیان چون از دیرباز به تبعیدیان اگینا کینه می ورزیدند همهٔ اسیران را کشتند و تانتالوس را با اسپارتیانی که در جزیرهٔ اسفاکتریا دستگیر کرده بودند زندانی نمودند.

صلح در سسیل

۵۸ در همین تابستان در سسیل میان شهرهای کامارینا و گلا^۵ قرارداد متارکهٔ جنگ منعقد شد و پس از آن از دیگر شهرهای سسیل سفیرانی به گلا آمدند تا از طریق مذاکره

1. Kotyrta

2. Aphroditia

3. Thyrea

4. Kynuria

5. Gela

اتحادی میان خود برقرار کنند. در مجلسی که تشکیل یافت حاضران ادعاهای شهرهای خود و گله‌هایی را که از دیگران داشتند بتفصیل بیان کردند و سرانجام هرموکراتس^۱ (پسر هرمون) نماینده شهر سیراکوس که همه حاضران برایش اعتباری خاص قائل بودند، چنین گفت:

«سیسیلیان، من در مقام نماینده شهری سخن می‌گویم که نه اهمیتی کمتر از شهرهای دیگر دارد و نه بیش از دیگران از جنگ آسیب دیده‌است. آنچه می‌خواهم بر شما باز نمایم سیاستی است که به عقیده من برای تمامی سیسیل سودمند می‌تواند بود. ما همه می‌دانیم که جنگ باری سنگین به دوش شهرهاست و لازم نیست در تشریح معایب آن بتفصیل سخن گفته شود. هیچ کس نخواسته و ندانسته به جنگ نمی‌رود و کسی که از جنگ انتظار فایده‌ای دارد به سبب ترس از آن نمی‌پرهیزد. واقع امر این است که این یک، فایده جنگ را بزرگتر از خطر آن می‌انگارد و آن یک، رویارویی با خطر را بهتر از تحمل ضرر می‌داند. ولی یکی از آن دو ممکن است ناپهنگام بخواهد دست به عمل بیازد، در این صورت اعلام خطر و کوشش برای جلوگیری از جنگ سودمند می‌تواند بود، و بهترین کاری که ما در وضع و حال کنونیمان می‌توانیم کرد این است که دریابیم و قبول کنیم که امروز برای ما روز مناسب برای جنگ نیست. ما همه برای حفظ منافع خصوصی خود جنگ آغاز کرده‌ایم و اکنون می‌کوشیم از طریق گفت و گو به توافقی برسیم و اگر این کوشش بی‌حاصل بماند و هر یک از ما به حق عادلانه خود نرسد، آتش جنگ دوباره شعله‌ور خواهد شد.

«با این همه اگر نیک بیندیشیم، این مجلس تنها برای تأمین منافع خصوصی منعقد نشده‌است بلکه موضوع اصلی این است که ببینیم آیا می‌توانیم تمامی سیسیل را از خطر برهانیم؟ امروز سیسیل در معرض تهدید آتن قرار گرفته‌است، و خود این امر بیش از همه استدلال‌هایی که من می‌توانم بیان کرد ما را بر آن می‌دارد که با هم به‌سازش برسیم. آتنیان بزرگترین قدرت یونانند و با چند کشتی در میان ما حضور دارند و مراقبتن ما را اشتباهی کنیم؛ و با اینکه ما به حکم طبیعت دشمنان ایشانیم در زیر پرده اتحاد مصنوعی می‌کوشند تا همه چیز را به نحوی سامان بخشند که برای خودشان سودمند باشد. اگر ما با یکدیگر بجنگیم و از آتنیان یاری طلبیم - در حالی که آنان، خواه بخواهیم و خواه نه، در این صددند که در کار ما مداخله کنند و وارد سرزمین ما شوند - و اگر خود را به دست خودمان ضعیف سازیم و راه را برای فرمانروایی ایشان بگشاییم، قویترین احتمال بر این است که چون ما را ناتوان ببینند با نیرویی عظیم بدینجا خواهند آمد و همه ما را دست‌نشانده خود خواهند ساخت.

«اگر بخواهیم به حکم عقل کار کنیم غرض ما از فراخواندن متحدان و در خطر انداختن

خودمان باید این باشد که چیزی تازه بچنگ آوریم نه اینکه آنچه را داریم از دست بدهیم. علت اصلی انحطاط هر شهری نفاق داخلی است؛ و اگر ما ساکنان این جزیره، که در معرض خطری مشترک قرار داریم، با یکدیگر نفاق ورزیم آن حکم در مورد ما نیز صادق خواهد بود. بنا بر این چاره نداریم جز اینکه دست دوستی و اتفاق به همدیگر دهیم و به پایداری یکدیگر تمامی سیسیل را از خطر برهانیم. مبدا کسی دل بدین خیال بسپارد که آتشیان تنها با شهرهای دوریایی جزیره ما دشمنند ولی شهرهای خالکیسی از این جهت که ساکنان ایونیاییشان خویشاوند آتشیانند از خطر مصون خواهند ماند دست درازی آتشیان به سیسیل ارتباطی با این یا آن قوم ندارد و آنان از آن رو به ما حمله نمی کنند که قومی را دوست دارند و با قومی دیگر کینه می ورزند؛ غرض ایشان تنها بهره‌وری از ثروت سیسیل است که مال مشترک همه ماست، و چگونگی یاری اخیر ایشان به خالکیسیان این نکته را بخوبی روشن ساخته است. خالکیسیان تا کنون کوچکترین گامی برای ادای تکالیفی که به موجب قرارداد اتحاد در برابر آتن بعهده دارند، برنداشته‌اند ولی همین که از آتن یاری خواستند آتشیان با شور و حرارتی حیرت‌انگیز بیش از آن کردند که از ایشان خواسته شده بود. البته بر جاه‌طلبی آتشیان و نقشه‌هایی که برای رسیدن به مقصود خود می‌کشند ایرادی نمی‌توان گرفت و من کسانی را که سودای حکومت در سر دارند نمی‌نکوهم؛ نکوهش تنها سزاوار کسانی است که در تسلیم شدن شتاب می‌ورزند. آدمی به حکم طبیعتش هر جا که مقاومتی نبیند دست تعدی دراز می‌کند و آنجا که تجاوز ببیند استوار می‌ایستد. ما که می‌دانیم واقع امر چنین است اگر جانب احتیاط را فروگذاریم و در برابر خطری که همه ما را تهدید می‌کند دست به دست هم ندهیم مرتکب اشتباهی جبران‌ناپذیر خواهیم شد. بهترین و نزدیکترین راه‌هایی از این خطر این است که با یکدیگر به توافق برسیم زیرا که آتشیان در اینجا به شهر خود اتکا ندارند، اتکایشان تنها به دوستانی است که ایشان را بدینجا فراخوانده‌اند؛ و اگر ما به جای توسل به جنگ اختلافات خود را از راه گفت و گو حل کنیم و به آشتی برسیم میهمانان بیگانه که غرض شیطانی خود را در پرده دستاویزی موجه نهفته‌اند برای ناکامی خود عذری موجه‌تر خواهند داشت و بی آنکه به مقصود برسند سرزمین ما را ترک خواهند گفت.

«فایده توافق ما برای رهایی از خطر آتن به شرحی است که گفتم. ولی گذشته از این، چون ما همه قبول داریم که صلح بزرگترین موهبت‌هاست و جنگ خانه‌براندازترین بلاها، آیا نباید بکوشیم تا با یکدیگر آشتی کنیم؟ اگر یکی از ما از موهبتی بهره‌ور است و دیگری گرفتار مشکلی است، آیا گمان نمی‌کنید که برای حفظ آن موهبت و رهایی از آن مشکل صلح بهتر از جنگ است؟ و آیا برای برشمردن منافع صلح و زیانهای جنگ به خطابه‌ای مفصل نیاز هست؟ پس نیک بیندیشید و به جای اینکه سخنان مرا خوار بشمارید، ببینید هر یک از شما از

آنچه گفتم برای رهایی خود چه فایده‌ای می‌تواند برگرفت. اگر یکی از شما در این گمان است که به‌اتکای حقانیت خود، یا با اعتماد به‌زور و قدرت خویش، کاری از پیش می‌تواند برد، بداند که ممکن است عوامل پیش‌بینی‌نشده‌ی سبب ناکامیش گردند. پیش از شما بسی کسان درصدد برآمده‌اند انتقام اهانتی را که به‌ایشان شده‌است بگیرند، و بسیار کسان به‌اتکای قدرت خود کوشیده‌اند مزیتی بچنگ آورند، ولی آنان نه تنها موفق به‌انتقام‌گرفتن نشده‌اند بلکه جان خود را نیز باختند و اینان نه تنها چیزی بچنگ‌نیاورده‌اند بلکه آنچه را هم که داشتند از دست داده‌اند. اگر به‌کسی اهانتی شده یا زبانی رسیده‌است این امر مستلزم آن نیست که طرف زیان‌دیده در انتقام‌گیری کامیاب شود، و قدرت نیز تنها بدین علت که به‌خویشتن اعتماد دارد قابل اعتماد نیست. آنچه نمی‌توان پیش‌بینی‌اش کرد، مهم‌تر از همه چیز است و با اینکه ما در بیشتر موارد فریبش را می‌خوریم برای ما سود فراوان دارد زیرا که چون همه از آن می‌ترسیم در حمله بر یکدیگر احتیاط می‌ورزیم.

۶۳

«ما در حال حاضر باید از دو چیز بترسیم: اولاً از آن عامل پیش‌بینی‌نشده‌ی که ممکن است در آینده روی‌نماید، در ثانی از آتشیان که هم‌اکنون تهدیدمان می‌کنند. پس اگر یکی از ما آنچه را که هدف خود قرار داده‌است بچنگ‌نیاورد، باید این دو مانع را عذر چشم‌پوشی خود تلقی کند. بیا باید دست به‌دست هم بدهیم و دشمن را از خاک خود دور سازیم، و اگر نتوانیم میان خودمان صلحی پایدار برقرار کنیم دست کم دعاویمان را بر یکدیگر به‌وقتی دیگر بگذاریم. «اگر به‌توصیه‌ی من گوش فرادهید شهرهای ما آزادی خود را حفظ خواهند کرد و ما در این شهرها خواهیم توانست با استقلال زندگی کنیم. و نیکی را با نیکی و بدی را با بدی پاسخ دهیم؛ ولی اگر چنین نکنید همه‌ی ما در زیر سلطه‌ی دیگران قرار خواهیم گرفت به‌طوری که حتی نخواهیم توانست از مخالفان خود نیز انتقام بگیریم؛ و مجبور خواهیم شد دوست دشمنان خود گردیم و دشمن دوستان خود.»

۶۴

«من خود، چنانکه در آغاز گفتم، نماینده‌ی شهری بزرگ هستم که به‌حمله‌ی بیشتر از دفاع میل دارد. با این همه چون درباره‌ی خطرهای آینده می‌اندیشم چشم‌پوشی و تسلیم را سودمندتر از آن می‌دانم که با تضعیف مخالفانم به‌شهر خود بیش از همه زیان برسانم؛ و به‌جای اینکه انتقام‌جویی دیوانه‌وار مرا بر آن دارد که گمان ببرم سرنوشت نیز مانند تصمیم‌گیری در اختیار خود من است، می‌خواهم تا آنجا که امکان دارد از حقوق خود صرف نظر کنم تا راهی برای سازش باز شود. از شما نیز خواهش می‌کنم که به‌دنبال من بیایید و در برابر یکدیگر از مقداری از حقوق خود چشم‌پوشید پیش از آنکه دشمن همه‌ی حقوق شما را پایمال کند. گذشت دوستان در برابر دوستان، دوریایان در برابر دوریایان، یا خالکیسیان در برابر خویشاوندانشان، مایه‌ی شرم نیست. ما همه همسایه‌ی یکدیگریم و در سرزمینی واحد در میان دریا زندگی می‌کنیم و

همه به نام سیسیلی خوانده می‌شویم. بی‌گمان در آینده باز هم با یکدیگر خواهیم جنگید و با یکدیگر آشتی خواهیم کرد، ولی هر وقت که دشمنی بیگانه به ما روی آورد به حکم عقل همه با هم در برابرش خواهیم ایستاد زیرا که اگر یکی از ما از پای درآید همه در معرض خطر قرار خواهیم گرفت. پس در آینده هرگز دیگر نباید دولتی بیگانه را به عنوان متحد یا داور بدین سرزمین فراخوانیم. این اصل برای سیسیل دو فایده دارد: در حال حاضر جزیره ما از آتینان خلاص می‌شود و جنگ داخلی پایان می‌یابد، و در آینده سرزمینی آزاد برای زندگی خواهیم داشت و دیگران چشم طمع به ما نخواهند دوخت.»

- ۶۵ هر موکراتس چنین گفت و دولتهای سیسیلی توصیه‌اش را پذیرفتند و تصمیم گرفتند به جنگ داخلی خاتمه دهند و هر دولتی همه متصرفات خود را نگاه دارد (و ساکنان کامارینا مالک منطقه مورگانتین^۱ شوند و در عوض مبلغی معین به شهر سیراکوس بپردازند). متحدان آتن سرداران آتنی را فراخواندند و به ایشان گفتند که تصمیم به آشتی گرفته‌اند و قرارداد صلح شامل آتن نیز خواهد بود. بدین سان آشتی برقرار شد و سرداران آتنی نیز تأییدش کردند و ناوگان آتن سیسیل را ترک گفت. ولی چون سرداران به آتن رسیدند آتینان دو تن از آنان، پوتودوروس و سوفوکلس را، تبعید کردند و اورومدون را به پرداخت جریمه محکوم ساختند و تهمتی که بر ایشان نهادند این بود که رشوه گرفته‌اند و در حالی که می‌توانستند سیسیل را تحت نظارت آتن درآورند آنجا را ترک گفته‌اند. آتینان، چون تا آن روز بخت با ایشان همراهی کرده بود، بر آن بودند که هرگز در هیچ کار ناکام نخواهند شد و به هر هدفی، خواه نیل به آن آسان باشد و خواه دشوار، دست خواهند یافت اعم از اینکه نیروی جنگی که بدین منظور بکارمی‌اندازند بزرگ باشد یا کوچک؛ چون بیشتر اقداماتشان تا آن روز به نتیجه مطلوب رسیده بود گمان می‌کردند که قدرتشان برای رسیدن به هر آرزویی کافی است.

حمله آتن به مگارا

- ۶۶ در این تابستان وقایعی دیگر نیز روی داد که اینک شرح می‌دهم. ساکنان شهر مگارا از آتن صدمات فراوان می‌دیدند چون آتینان هر سال دو بار با سپاهی انبوه به قلمرو ایشان هجوم می‌بردند. از سوی دیگر کسانی هم که حزب دموکرات در اثنای انقلاب از شهر تبعیدشان کرده بود و در پگای بسر می‌بردند گاه‌بگاه به شهر حمله‌ور می‌شدند و اموال مردم را غارت می‌کردند. از این رو ساکنان شهر با یکدیگر به گفت و گو پرداختند و این اندیشه را به میان آوردند که آیا بهتر نیست که تبعیدشدگان را دوباره به شهر راه‌بدهند تا مجبور نباشند در آن

واحد با دو دشمن بجنگند؟ دوستان تبعیدشدگان چون از این گفت و گو باخبر شدند علناً به تبلیغ این اندیشه پرداختند. رهبران حزب دموکرات ترسیدند که توده مردم به سبب مصائبی که کشیده‌اند به حمایت از آنان ادامه ندهند و از این رو با سرداران آتنی، هیپوکراتس^۱ پسر آریفرون^۲ و دموستنس پسر آلکیستنس، مذاکره آغاز کردند تا شهر را تسلیم ایشان کنند چون می‌اندیشیدند که خطر این امر کمتر از خطر بازگشت تبعیدیان خواهد بود.

برنامه‌ای که بر آن توافق کردند چنین بود که آتنیان نخست باروی دراز را که تقریباً یک میل طول داشت و شهر را به بندر نیسایا می‌پیوست اشغال کنند و پلوپونزیان را که در آن بندر برای محافظت مگارا پادگانی مستقر ساخته بودند مانع از پیشروی به سوی شهر شوند، و آنگاه بکوشند تا خود شهر را نیز، که انتظار چندان مقاومتی از آن نمی‌رفت، تحت سلطه خود درآورند.

وقتی که همه چیز آماده شد آتنیان شامگاه با ششصد سرباز سنگین اسلحه به فرماندهی هیپوکراتس روانه جزیره مینوا شدند که نزدیک ساحل مگارا قرار دارد و در گودالی که بر اثر خاکبرداری برای خشت‌سازی در هنگام ساختن بارو پدید آمده بود جای گرفتند، و سردار دیگر آتنی، دموستنس، با سربازان اهل پلاتایا و آتن در جوار پرسشگاه انوالیوس^۳ که به بارو حتی نزدیکتر از آن گودال بود در کمین نشست. آن شب هیچ کس، غیر از مردانی که قرار بود از همه جزئیات آگاه باشند، از ماجرا خبر نشد.

پیش از سپیده‌دم مگاریایی که قرار بود شهر را تسلیم آتنیان کنند اجرای نقشه را شروع کردند. اینان برای اینکه از باز شدن دروازه به هنگام عمل مطمئن باشند، از چندی پیش به بهانه اینکه به غارتگری می‌روند با اجازه نگهبانان دروازه زورقی باریک را به ارابه‌ای بارمی‌کردند و از خندق می‌گذراندند و به دریا می‌رساندند و پیش از سپیده‌دم زورق را روی ارابه برمی‌گرداندند و از دروازه وارد شهر می‌نمودند و ادعا می‌کردند که علت رفت و برگشتشان در این وقت شب این است که آتنیان مستقر در مینوا آگاه نشوند.

اجرای نقشه بدین ترتیب شروع شد: دروازه را به رسم هر شب برای عبور ارابه باز کردند و آتنیان که در کمینگاه منتظر بودند برای اینکه پیش از بسته شدن دروازه به آن برسند سرعت دویدند و مگاریایی که با آتنیان همدست بودند نگهبانان را کشتند. نخست دموستنس وارد نقطه‌ای شد که امروز علامت پیروزی در آن برپاست، و پشت سر او سربازانش. پلوپونزیان که در آن نزدیکی قرار داشتند به مقابله شتافتند ولی سربازان اهل پلاتایا بر آنان غالب شدند و دروازه را تا ورود سربازان سنگین اسلحه آتنی باز نگاه داشتند.

آتنیانی که وارد شده بودند به بارو حمله کردند. پلوپونزیان کوشیدند مقاومت کنند ولی

1. Hippocrates

2. Aripbron

3. Enyalios

نتوانستند و پس از آنکه چند تن از ایشان هلاک شدند دیگران چون دیدند که مگاریان طرفدار آتن با ایشان می‌جنگند گمان کردند که همه اهل مگارا علیه ایشان برخاسته‌اند. اتفاقاً در این هنگام منادی آتنی خودسرانه فریاد برآورد: «مگاریان به یاری آتنیان بشتابید» و پلوپونزیان در این گمان که ساکنان مگارا و آتنیان به اتفاق یکدیگر به ایشان حمله‌ور شده‌اند به نیسیا گریختند.

در سپیده دم آتنیان بر بارو تسلط یافته بودند و شهر دچار تشنج بود. همدستان آتنیان و اعضای حزب دموکرات که می‌دانستند چه خبر است، به مردم شهر گفتند که باید دروازه شهر را گشود و برای جنگ با آتنیان از شهر بیرون رفت؛ اینان با آتنیان قرار گذاشته بودند که همین که دروازه باز شد آتنیان به شهر هجوم آورند. همچنین قرار شده بود که طرفداران آتن برای اینکه از دیگران متمایز باشند و در این کشمکش آسیبی نبینند، تشنان را روغن بمالند. اینان در این هنگام مخصوصاً بدین جهت به باز شدن دروازه شهر اصرار می‌کردند که به موجب توافقشان با آتنیان چهار هزار سرباز سنگین اسلحه از شهر الوسیس و ششصد سرباز سوار تمام شب را راه پیموده و اکنون به دروازه شهر رسیده بودند.

هنگامی که طرفداران آتن به تن خود روغن مالیده و در مقابل دروازه موضع گرفته بودند یکی از آنان - که از توطئه آگاه بود - واقع امر را به حزب مخالف اطلاع داد و اعضای این حزب بی‌درنگ پیش آمدند و گفتند ما پیشتر که قویتر از امروز بوده‌ایم هرگز برای نبرد با دشمن از شهر بیرون نرفته‌ایم تا شهر را در خطر نیندازیم و امروز هم دروازه را نخواهیم گشود و از شهر بیرون نخواهیم رفت و شهر را در خطر نخواهیم انداخت؛ و بی آنکه آگاهی خود را از توطئه بروز دهند اصرار ورزیدند که بهترین کاری که ساکنان شهر می‌توانند بکنند همان است که ایشان می‌گویند؛ آنگاه پیشتر آمدند و دم دروازه ایستادند و مراقب شدند که توطئه‌گران نتوانند دروازه را بکشایند.

سرداران آتنی دریافتند که توطئه فاش شده است و دیگر نمی‌توانند با زور شهر را اشغال کنند. از این روی درنگ به محاصره بندر نیسیا پرداختند زیرا فکر کردند که اگر نیسیا را بگیرند مگارا نیز بزودی تسلیم خواهد شد. بدین منظور آهن و سنگتراش و هر وسیله دیگر که لازم بود باشتاب از آتن آوردند و میان مگارا و نیسیا دیواری ساختند و این دیوار را از هر دو طرف بندر به دریا متصل کردند و برای اینکه کار هر چه زودتر پایان‌ببرد ساختن هر بخشی از دیوار را به عهده دسته‌ای از سربازان نهادند. هر قدر سنگ و خشت که لازم بود از حومه شهر بدست آوردند و درختان میوه را برای ساختن پرچین‌ها بریدند، و خانه‌های بیرون شهر را نیز مستحکم نمودند تا از آنها به عنوان سنگر استفاده کنند.

بعد از ظهر روز بعد که بنای دیوار نزدیک به اتمام بود سربازان پادگان نیسیا به‌بیم

اقتادند، و چون غذای روزانه را از شهر مگارا دریافت می‌کردند بی‌غذا هم مانده بودند، و از آنجا که امید نداشتند پلوپونزیان بهنگام به یاری ایشان برسند و گمان می‌کردند که ساکنان مگارا نیز علیه ایشان طغیان کرده‌اند، تسلیم آتنیان شدند بدین شرط که آتنیان ایشان را با دریافت مبلغی معین برای هر سرباز، آزاد نمایند، و با فرمانده اسپارتی ایشان و هر اسپارتی دیگری که در بندر بیابند هر چه خواستند بکنند. پس از این متارکه آتنیان باروی دراز را در آنجا که به شهر مگارا می‌پیوست ویران کردند و نیسایا را متصرف شدند و به آماده ساختن خود برای اقدام بعدی پرداختند.

براسیداس سردار اسپارتی مگارا را نجات می‌دهد.

اتفاقاً در آن هنگام براسیداس^۱ (پسر تلیس) سردار اسپارتی، در نزدیکی سیکیون و کورینت بود و مقدمات لشکرکشی به تراکیا را آماده می‌کرد. همین که شنید آتنیان بر باروی مگارا تسلط یافته‌اند و پادگان نیسایا در معرض خطر قرار گرفته است ترسید که شهر مگارا به دست آتنیان بیفتد. از این رو نماینده‌ای به نزد ساکنان بویوتی فرستاد و از ایشان خواست که هر چه زودتر سپاه خود را به نزد او در روستای تریپودیسکوس^۲ در دامنه کوه‌های گرانیای بفرستند، و در عین حال خود او با دوهزار و هفتصد سرباز سنگین اسلحه کورینتی و چهارصد سرباز اهل فلیوس و ششصد سرباز اهل سیکیون و سربازان دیگری که تحت فرمانش بودند روی به نیسایا نهاد و چون خبر یافت که نیسایا به دست آتنیان افتاده است با سیصد تن از سربازان برگزیده بی آنکه آتنیان مستقر در کنار دریا آگاه شوند روانه مگارا شد با این قصد که نیسایا را بچنگ آورد و، مهمتر از آن، وارد مگارا شود و شهر را از درون تقویت کند؛ و از مگاراییان خواست که او و سربازانش را به شهر راه بدهند و به آنان امیدواری داد که نیسایا را از دست آتنیان درآورد.

ولی هر دو حزب مگارا بیمناک بودند: اعضای حزب دموکرات می‌ترسیدند که او تبعیدشدگان را به شهر بازگرداند و ایشان را از شهر براند؛ و گروه دیگر بیم از آن داشت که دموکراتها به علت ترسشان از بازگشت تبعیدشدگان، به ایشان حمله کنند و در نتیجه جنگ داخلی روی دهد و آتنیان که در جوار شهرند از این هرج و مرج استفاده کنند و شهر از دست برود. از این رو هر دو حزب تصمیم گرفتند که براسیداس را به شهر رانده‌اند و آرام بمانند و ببینند چه روی خواهد داد: همه انتظار داشتند که میان آتنیان و براسیداس جنگی درگیرد، و هر دو حزب بر آن بودند که بهترین کاری که می‌توانند کرد این است که تنها هنگامی به سپاه مورد علاقه خود بپیوندند که بر سپاه مخالف پیروز شده باشد.

براسیداس چون از ورود به مگارا ناامید شد به نزد سپاه خود بازگشت و سحرگاه روز بعد سربازان بویوتی به او رسیدند: ساکنان بویوتی پیش از آنکه پیغام براسیداس به ایشان برسد بر آن شده بودند که نیروی تقویتی به مگارا بفرستند چه اگر مگارا به دست آتنیان می افتاد خودشان نیز در معرض خطر قرار می گرفتند و از این رو تمامی سپاهشان را به جوار پلاتایا فرستاده بودند، و همین که نماینده براسیداس پیغام او را رساند با شتاب تمام دوهزار و دویست سرباز سنگین اسلحه و ششصد سرباز سوار روانه کردند و بخش بیشتر قوای خود را بازگردانیدند. بدین سان دو سپاه بهم پیوست و عده نفراشان به شش هزار سرباز سنگین اسلحه بالغ گردید. سربازان سنگین اسلحه آتنی در اطراف نیسیا و در طول ساحل موضع گرفته بودند ولی سربازان سبک اسلحه در دشت پراکنده بودند. چون پیشتر هیچ نیروی تقویتی به یاری مگارا نیامده بود و سربازان سبک اسلحه منتظر حمله از هیچ سو نبودند، همین که سواران بویوتی به ایشان هجوم بردند غافلگیر گردیدند و به دریا گریختند ولی سواران آتنی به مقابله بویوتیان شتافتند و نبرد سواران زمانی دراز طول کشید و هر یک از طرفین مدعی است که در این نبرد پیروزی با او بوده است. درست است که آتنیان فرماندهان و عده ای از سربازان سوار بویوتی را که تا نیسیا پیش رفته بودند کشتند و جنگ افزارهایشان را نیز به غنیمت بردند و پس از آنکه متارکه برقرار شد اجساد کشتگان را تسلیم دشمن کردند و علامت پیروزی برافراشتند، ولی تمامی نبرد بدون پیروزی قاطع یکی از طرفین پایان رسید و سربازان بویوتی به سپاه خود بازگشتند و آتنیان به نیسیا.

پس از آن براسیداس با سپاهش به دریا نزدیکتر شد و در محلی که دور از مگارا نبود موضع گرفت و صف آرایی کرد چون معتقد بود که آتنیان به حمله پیشدستی نخواهند کرد و مگاریاییان نیز منتظرند تا ببینند کدام یک از دو طرف پیروز می شود. اگر انتظار براسیداس برآورده می شد او می توانست بی آنکه دست به حمله بزند و خود و سپاهش را بدون ضرورت در معرض خطر بیفکند، بحق مدعی پیروزی شود و در این صورت تکلیف مگاریاییان نیز معلوم می گردید؛ حال آنکه اگر این حرکت را نمی کرد و آتنیان و مگاریاییان موضع گیری و صف آرایش را نمی دیدند هیچ امیدی برایش باقی نمی ماند و چنان می شد که گویی مگارا را بر اثر شکست و ناکامی از دست داده است، ولی اگر آتنیان پیش نمی آمدند و حمله نمی آغازیدند او بدون نبرد به هدفی که برای آن بدینجا آمده بود نایل می گردید. برآستی هم چنان شد که براسیداس انتظار داشت. آتنیان در بیرون باروی دراز صف آرایی کردند و چون حمله ای از طرف مقابل آغاز نشد از جای خود نجنبیدند. سرداران آتنی می اندیشیدند که اگر با سپاهی انبوه نبرد آغاز کنند در خطری عظیم خواهند افتاد. تا کنون به بخش بزرگی از هدف خود دست یافته بودند و اگر در نبرد پیروز می شدند مگارا را به جنگ می آوردند ولی اگر شکست می خوردند سربازان سنگین اسلحه

خود را از دست می‌دادند در حالی که نیروی دشمن از سربازان شهرهای مختلف تشکیل می‌یافت و هر شهری تنها جزئی از سپاه خود را به میدان فرستاده بود و بنا بر این با جرأتی بیشتر آماده خطر کردن بود. بدین‌سان هر دو طرف مدتی در مواضع خود بی‌حرکت ماندند و آنگاه آتینان به‌نیسیای بازگشتند و پلویونزیان نیز به‌قرارگاه اصلی خود مراجعت کردند و در مگارا دوستان گروه تبعیدشدگان اعتماد به‌نفسی بیشتر یافتند و با این اعتقاد که براسیداس پیروز گردیده‌است و آتینان آماده نبرد نیستند دروازه شهر را به‌روی براسیداس و فرماندهان دولتهای مختلف گشادند و با ایشان مذاکره آغاز کردند در حالی که طرفداران آتن از ترس دم‌برنمی‌آوردند.

۷۴

پس از آن براسیداس به‌سربازان شهرهای متحد اجازه داد که به‌شهرهای خود بازگردند و خودش به‌کورینت بازگشت تا مقدمات لشکرکشی به‌تراکیا را آماده سازد. آتینان نیز به‌شهر خود رفتند، و مگاراییانی که در توطئه بیش از دیگران دست‌داشتند بی‌درنگ از شهر گریختند و دیگران با دوستان تبعیدشدگان به‌مذاکره پرداختند و تبعیدیان را از پگای فراخواندند و به‌قید سوگند مکلفشان ساختند که در همه تصمیمهای مربوط به‌اداره شهر خیر و صلاح شهروندان را در نظر بگیرند و در مقام انتقام‌جویی از مخالفان خود برنیایند.

ولی تبعیدیان همین که به‌شهر بازگشتند و اداره امور شهر را بدست‌گرفتند هنگام سان‌دیدن از سربازان، به‌بخشهای مختلف آنان دستور دادند که از یکدیگر جدا شوند؛ و از میان مخالفان خود صد تن را که به‌اعتقاد ایشان همکاران اصلی آتینان بودند برگزیدند و آنگاه مردم را مجبور کردند که حکم خود را درباره‌ی ایشان به‌طور علنی اعلام کنند؛ و بدین‌سان به‌مرگ محکومشان کردند و کشتند و در شهر حکومت الیگارش برقرار ساختند و این حکومت با اینکه به‌دست عده اندکی پدید آمد زمانی دراز ادامه یافت.

رویدادهای دیگر این تابستان

۷۵

در همین تابستان ساکنان موتیلن بر آن شدند که نقشه خود را برای مستحکم‌ساختن شهر آنتاندروس به‌موقع اجرا بگذارند. دمودوکوس و آریستیدس، فرماندهان کشتیهای آتنی که برای گرد آوردن باج از متحدان فرستاده شده بودند، وقتی که به‌هلسپونت (= تنگه داردانل) رسیدند این خبر را شنیدند (لاماخوس، فرمانده سوم آتنی با ده کشتی به‌دریای سیاه رفته بود) و ترسیدند که آنتاندروس اگر مستحکم گردد همان گونه خطرناک شود که آنایا برای ساموس خطرناک شده بود. توضیح اینکه تبعیدیان ساموس در آنایا مستقر گردیده بودند و از آنجا برای کشتیهای پلویونزیان ناخدا و ملاح می‌فرستادند و بعلاوه سبب ناآرامی در ساموس می‌شدند و همه کسانی را که از آنجا می‌گریختند در نزد خود جای می‌دادند.

از این رو به جمع‌آوری نیروی تقویتی از متحدان پرداختند و روانهٔ آنتاندروس شدند و به‌موتیلنیانی که از آنجا به‌مقابلهٔ ایشان شتافتند پیروز گردیدند و آنجا را به‌تصرف خود درآوردند. اندکی پس از آن لا‌ماخوس که به‌دریای سیاه رفته و در قلمرو شهر هراکلیا در مصب رود کالس^۱ لنگر انداخته‌بود به‌سبب سیل عظیمی که در نتیجهٔ بارشی شدید پدیدآمد کشتیهای خود را از دست‌داد و به‌همراه سربازان خود پیاده از طریق قلمرو تراکیاییهای بیتونی^۲ در آسیا، به‌کالخدون - شهر دختر^۳ مگارا - در کنار دریای سیاه رسید.

باز در همین تابستان دموستنس سردار آتنی پس از بازگشت از مگارا با چهل کشتی روانهٔ ناوپاکتوس شد. گروهی از مردمان منطقهٔ بویوتی با او و هیپوکراتس مذاکراتی بعمل آورده‌بودند بدین منظور که نظام سیاسی شهرهای خود را براندازند و نظام دموکراسی به‌شیوهٔ آتن در آنها برقرار سازند. نقش اصلی را در مذاکرات مردی به‌نام پتویدوروس^۴ به‌عهده‌داشت که از تبعیدیان شهر تب بود، و نقشهٔ عمل را نیز بدین شرح او طرح کرده‌بود: قرار بود گروهی از اهالی شهر سیفه^۵ (که در قلمرو تسپیه^۶ در کنار خلیج کریسا قرار دارد) این شهر را، و جمعی از ساکنان منطقهٔ اورخومنوس شهر خایرونیا را، به‌دست آتیان بدهند (این اورخومنوس پیشتر اورخومنوس مینیوی نامیده‌می‌شد ولی اکنون اورخومنوس بویوتی خوانده‌می‌شود). تبعیدیان اورخومنوس برای پیشرفت توطئه بیش از دیگران فعالیت می‌کردند و حتی سربازانی از پلوپونز نیز به‌خدمت گرفته‌بودند؛ و گروهی از اهالی شهر فوکیس نیز در توطئه دست‌داشتند. خایرونیا در مرز بویوتی و در جوار فوکیس واقع است. همچنین قرار بر این شده‌بود که آتیان دلیون^۶ - پرستشگاه آپولون در منطقهٔ تاناگرا روبروی اوبویا - را اشغال کنند. نقشه چنین بود که همهٔ این کارها در روزی معین در آن واحد صورت‌گیرند تا ساکنان هر یک از شهرهای بویوتی سرگرم گرفتاریهای داخلی خود شوند و نتوانند با همهٔ نیروهای خود یکباره به‌مقابلهٔ آتیان بشتابند. توطئه‌گران امیدوار بودند که در صورتی که در اجرای این نقشه موفق شوند و دلیون را مستحکم سازند و شهرهایی را که نام برده‌شد اشغال کنند و از طریق غارت و ناامنی تمامی منطقه را متشنج سازند، اگر هم انقلاب فوری برای دگرگون‌ساختن نظام سیاسی روی‌ندهد دست کم نظام موجود قابلیت دوام خود را از دست‌خواهد‌داد، و چون آتیان نیز از ناراضیان و شورشیان حمایت خواهند‌کرد دولت نخواهد‌توانست از اقدامات ایشان جلوگیری کند.

نقشه چنین بود که شرح دادم. هیپوکراتس در نظر داشت که در موعد معین خودش با

1. Kales

۲. Bithuni (بیتونی منطقه‌ای است در شمال غربی آسیای صغیر - م.)

3. Ptoidoros

4. Siphac

5. Thespiain

6. Delion

سپاهی از آتن روانه بویوتی شود، ولی نخست دموستنس را با چهل کشتی به ناوپاکتوس فرستاد تا در آنجا از آگارنانیاییها و سایر متحدان لشکری فراهم آورد و برای اشغال سیفه رهسپار آنجا شود، و روزی را با او معین کرد تا هر دو کار یکباره در همان روز انجام گیرد. وقتی که دموستنس بدانجا رسید دید که نیروهای آگارنانیایی شهر اونیاده را مجبور کرده‌اند به اتحادیه آتن پیوندند، و خود او همه قوای متحدان آتن را در آن منطقه مجهز ساخت و نخست شهر سالونت و قوم آگرئی را مجبور به پیوستن به اتحادیه آتن ساخت و آنگاه روی به جانب شهر سیفه نهاد تا در روز مقرر بدانجا برسد.

براسیداس در تراکیا

تقریباً در همین وقت تابستان براسیداس با هزار و هفتصد سرباز سنگین اسلحه روانه تراکیا بود، و چون به شهر هراکلیا در منطقه تراخیس رسید به دوستان خود در شهر فارسالوس پیغام فرستاد که او و سپاهش را هنگام عبور از تسالی همراهی کنند؛ و در نتیجه پانروس^۱ و دوروس^۲ و هیپولوخیداس^۳ و تورولائوس^۴، و استروفاکوس^۵ که نماینده رسمی خالکیسیان بود، در شهر ملتی^۶ در منطقه آخایا به نزد او آمدند. براسیداس در حالی که علاوه بر این کسان چند تن از ساکنان تسالی، از جمله نیکونیداس^۷ اهل لاریسا دوست پردیکاس، همراهیش می‌کردند برآه افتاد.

عبور از تسالی، مخصوصاً با یک سپاه، هیچ گاه بدون راهنما آسان نبود؛ و به‌طور کلی در یونان عبور بی‌اجازه از قلمرو همسایه همیشه ایجاد سوء ظن می‌کرد. علاوه بر این مردمان تسالی همواره ارتباط دوستانه با آتنیان داشتند به‌طوری که اگر در آنجا به جای یک الیگارشی مقتدر نظام دموکراسی برقرار بود براسیداس ممکن نبود در آنجا گامی پیش برود. اکنون نیز در کنار رود انیپوس^۸ عده‌ای از مخالفان الیگارشی راه را بر او گرفتند و گفتند بدون اجازه تمامی مردم تسالی حق نداری از اینجا بگذری. راهنمایانش گفتند هرگز نخواسته‌اند او را بدون اجازه مردم از آنجا بگذرانند ولی او بی‌اطلاع ایشان و غفلتاً بدانجا رسیده‌است و چون دوست ایشان است راهنماییش را بعهد گرفته‌اند. براسیداس خود نیز گفت من به‌عنوان دوست شما به قلمرو شما آمده‌ام و تنها علیه آتن لشکرکشی می‌کنم نه علیه شما، و تاکنون هرگز نشنیده‌ام که میان اسپارت و تسالی دشمنی وجود داشته‌باشد، و اکنون نیز اگر اجازه ندهید البته از قلمرو شما نخواهم گذشت ولی در عین حال به عقیده من ممانعتتان از عبور من کار درستی نیست. به‌شنیدن این سخن اهالی تسالی بازگشتند و او به توصیه راهنمایانش به شتاب تمام پیش رفت تا مبادا مانعی دیگر پیش آید، و در همان روز که از ملتی^۶ برآه افتاده بود به فارسالوس رسید و در

1. Panaerus

2. Dorus

3. Hippolochidas

4. Torylaus

5. Strophakos

6. Melitia

7. Nikonidas

8. Enipeus

کنار رود اپیدانوس^۱ لشکرگاه ساخت. آنگاه از آنجا به فاکيون^۲ و از فاکيون به پرایبر^۳ رفت و در اینجا تسالیانی که راهنماییش کرده بودند از او جدا شدند و بازگشتند و عده‌ای از ساکنان پرایبر که اتباع تسالی هستند او را تا شهر مقدونی دیون^۴ در دامنه کوه المپ در مرز تسالی، که متعلق به کشور پادشاهی پردیکاس است، همراهی کردند.

بدین سان براسیداس بی آنکه مواجه با مانعی شود از تسالی گذشت و به نزد پردیکاس در خالکیدیکه^۵ رسید. واقع امر این بود که شهرهای منطقه تراکیا که بر آتن طغیان کرده و از آن جدا شده بودند از موفقیت‌های آتن به بیم افتاده و از پلوپونز تقاضای نیروی تقویتی کرده بودند (و حتی شهرهای همسایه آنها نیز با اینکه هنوز بر آتن طغیان نکرده بودند مخفیانه پلوپونزیان را به سرزمین خود فراخوانده بودند) و پردیکاس نیز در این تقاضا با آنها شریک بود. خالکیسیان بیم از آن داشتند که گام بعدی آتن حمله به قلمرو ایشان باشد، و پردیکاس با اینکه در حال جنگ آشکار با آتن بسر نمی برد به علت اختلافات پیشینش با آتن به وحشت افتاده بود و مخصوصاً می خواست آرابایوس^۶ شاه لونکستیها را مجبور به تسلیم کند.

وضع اسپارت در این زمان خوب نبود و بدین جهت پردیکاس و شهرهای تراکیا با سانی توانستند اسپارت را به ارسال سپاه به یاری ایشان وادار کنند: آنتیان در حال حمله به پلوپونز و مخصوصاً به قلمرو اسپارت بودند و اسپارتیان بی میل نبودند که برای مقابله به مثل، سپاهی به یاری متحدان آتن که قصد جدایی از آتن را داشتند بفرستند خاصه چون اینان آمادگی خود را برای تأمین همه نیازهای سپاه اعلام کرده بودند. از این گذشته اسپارتیان از هنگامی که پولوس به دست آتن افتاده بود می ترسیدند که روستاییان وابسته به زمین انقلابی برپا کنند و از این رو ارسال سپاه به شهرهای تراکیا را فرصتی مناسب برای بیرون فرستادن عده‌ای از روستاییان تلقی می کردند. اسپارتیان از دیرباز همیشه مجبور بودند اقدامات احتیاطی برای جلوگیری از شورش روستاییان وابسته به زمین بعمل آورند و حتی یک بار افزایش جمعیت روستاییان چنان نگرانشان کرد که به اقدامی که شرح می دهیم مبادرت نمودند: اعلام کردند که روستاییان از میان خود کسانی را که در جنگ بهترین خدمات را به اسپارت کرده اند برگزینند تا به آنان آزادی داده شود، و معتقد بودند طالبان آزادی کسانی خواهند بود که بیش از دیگران هوای شورش بر اسپارت را در سر می پروراندند. بدین ترتیب در حدود دو هزار تن انتخاب شدند و اینان تاجی از گل و گیاه به سر نهادند و در این خیال که آزاد شده اند روی به پرستشگاهها نهادند. ولی چیزی نگذشت که اسپارتیان همه آنان را از بین بردند و هیچ کس ندانست که آنان به چه نحو کشته شدند.

خلاصه کلام، اسپارتیان با کمال میل هفتصد سرباز سنگین اسلحه برای خدمت زیر

1. Epidanos

2. Phakion

3. Perraiber

4. Dion

5. Chalkidike

6. Arrabaios

فرمان براسیداس فرستادند. براسیداس بقیه نیروی جنگی خود را از سربازان مزدور اهل پلوپونز تأمین کرده بود.

۸۱ علت اینکه اسپارتیان براسیداس را به فرماندهی این سپاه برگزیدند اولاً تمایل خود او بود و در ثانی تقاضای خالکیسیان. او چه در داخل کشور و چه در مأموریت‌های خارج کفایت و هشیاری خود را به بهترین وجه نشان داده بود و در این سفر نیز با تدبیر و رفتار عادلانه‌اش با شهرها، بیشتر آنها را به طغیان بر ضد آتن و پیوستن به اسپارت واداشت و بر بقیه از راه توطئه با گروهی از ساکنانشان تسلط یافت به طوری که اسپارت هنگامی که خواست با آتن اشتی کند شهرهای متعددی در دست داشت که می‌توانست با شهرهای زیر سلطه آتن معاوضه کند. در مرحله بعدی جنگ - پس از حمله آتن به سیسیل - نیز علت اصلی گرایش متحدان آتن به اسپارت بصیرت و رفتار خردمندانه براسیداس بود.

۸۲ آتنیان همین که از رسیدن سپاه براسیداس به تراکیا باخبر شدند به پردیکاس اعلام جنگ کردند چون او را مسؤول این لشکرکشی می‌دانستند، و با دقتی بیشتر مراقب رفتار متحدان خود شدند.

۸۳ پردیکاس در حالی که سپاه براسیداس نیز به سپاه او پیوسته بود، با شتاب روانه قلمرو آرابایوس، شاه لونکستیهای مقدونیه، که با قلمرو خود او هم‌مرز بود، گردید چون از سابق با آرابایوس اختلاف نظر داشت و می‌خواست او را مجبور به تسلیم کند. ولی وقتی که همراه براسیداس به گردنه لونکوس^۱ رسید براسیداس گفت پیش از آغاز جنگ می‌خواهد با آرابایوس مذاکره کند و بکوشد تا او را وارد اتحادیه اسپارت سازد. خود آرابایوس نیز پیشتر نماینده‌ای فرستاده و گفته بود آماده است به داوری براسیداس گردن‌بند. علاوه بر این نمایندگان خالکیسیان نیز به براسیداس گفته بودند برای اینکه بتوانند از وجود پردیکاس برای مقاصد خود استفاده کنند بهتر است او کاری نکنند که پردیکاس از هر گونه نگرانی خلاص شود. گذشته از این، نمایندگانی که پردیکاس به اسپارت فرستاده بود در اسپارتیان این احساس را برانگیخته بودند که پردیکاس عده زیادی از شهرهای همسایه خود را وارد اتحادیه اسپارت خواهد ساخت. با توجه به همه این ملاحظات براسیداس می‌خواست اختلافات میان پردیکاس و آرابایوس را از طریق مذاکره حل و فصل کند. اما پردیکاس گفت او براسیداس را برای آن فراخوانده است که دشمنان او را از پای درآورد نه برای داوری، و علاوه در حالی که او نصف هزینه سپاه براسیداس را تأمین می‌کند صحیح نیست که براسیداس با دشمن او وارد مذاکره شود. ولی براسیداس بدین اعتراض اعتنا نکرد و با آرابایوس به مذاکره پرداخت و قانع شد که نباید به قلمرو او بتازد، و سپاه خود را برگرداند. پردیکاس این رفتار را اهانتی بر خود تلقی کرد و

به جای نصف هزینه سپاه براسیداس تنها ثلث آن را پرداخت.

۸۴ در همین تابستان، اندکی پیش از وقت گردآوری حاصلی موستانها، براسیداس در حالی که خالکیسیان همراهیش می کردند، روانه آکانتوس^۱، شهر دختر شهر آندروس، شد. مردم شهر دو دسته بودند: دسته ای کسانی بودند که او را به شهر خود دعوت کرده بودند (و خالکیسیان نیز با ایشان هم رأی بودند) و دسته دیگر توده مردم شهر، که نمی خواستند دروازه شهر را به روی او بگشایند. براسیداس از مردم خواهش کرد که بگذارند او بتنهایی وارد شهر شود و به سخنش گوش دهند و آنگاه هر گونه خواستند تصمیم بگیرند. مردم چون هنوز حاصل باغها را به شهر نیاورده بودند و می ترسیدند که آسیبی به آن برسد پیشنهاد براسیداس را پذیرفتند. او به شهر درآمد و در برابر مردم چنین گفت:

۸۵ «مردم آکانتوس، شهر اسپارت، من و سپاهم را روانه کرده است تا به هدفی که در آغاز جنگ اعلام کرده ایم تحقق بخشیم، یعنی برای آزاد ساختن یونانیان با آتنیان بجنگیم. اگر به نزد شما دیر رسیده ایم برای این است که جنگ در منطقه ما جریانی بر خلاف انتظارمان یافته است. در آغاز امیدوار بودیم بدون نیاز به یاری دیگران آتن را به زانو درآوریم، ولی معلوم شد در محاسبه اشتباه کرده ایم. پس ما را برای تأخیر در آمدنمان سرزنش نکنید. همین که فرصتی دست داد براه افتاده به نزد شما آمده ایم تا به یاری شما آتن را مجبور به تسلیم سازیم. شگفتی من از این است که شما به جای اینکه از ما با آغوش باز استقبال کنید دروازه های شهر خود را به روی ما بسته اید. ما بر آن بودیم که به نزد دوستان و هواخواهان خود می رویم، از این رو از خطر نهراسیدیم و چندین روز از مناطق بیگانه عبور کردیم و همه نیروی خود را بکار انداختیم تا هر چه زودتر بدینجا برسیم. بسیار غم انگیز خواهد بود اگر معلوم شود شما بر آن شده اید که در راه آزادی خودتان و دیگر یونانیان مانع ایجاد کنید، چرا که در این صورت دیگران نیز از یاری به من سر باز خواهند زد، و چون ببینند که شما - یعنی شهری بدین خوشنامی که ساکنانش به بصیرت و خردمندی شهره اند - آماده همکاری با ما نشدید در حسن نیت ما تردید خواهند کرد، و خواهند اندیشید که یا قصد واقعی ما آزادسازی یونانیان نیست و یا سپاه من چنان ضعیف است که نمی تواند حملات آتنیان را به شما، دفع کند. من با همین سپاه برای یاری به بندر نیسیا، بدانجا رفتم و آتنیان با اینکه لشکری انبوه در آنجا داشتند جرأت نکردند به سپاه من حمله کنند؛ و گمان نمی رود آنان از طریق دریا لشکری قویتر از آن به شهر شما بفرستند.

«من بدینجا برای آن نیامده‌ام که آسیبی به یونانیان برسانم، مأموریت من آزاد ساختن یونانیان است و پیش از آنکه بدینجا بیایم دولت اسپارت را به قید سوگند مکلف کرده‌ام که استقلال همه شهرهایی را که وارد اتحادیه اسپارت کنم محترم بدارند. به هیچ روی قصد آن ندارم که شما را با زور یا از طریق خیانت، با اسپارت متحد سازم، واقع امر بکلی به عکس این است: ما مییم که خواهان اتحاد با شما مییم چون می خواهیم شما را از بند آتن رهایی دهیم. اکنون گمان می کنم غرض خود را بر شما روشن ساخته‌ام و دلیلی نمی بینم که نسبت به من ظنین باشید یا خیال کنید که نمی توانم از شما حمایت کنم.

«ممکن است کسانی در میان شما از این جهت نخواهند به من یاری کنند که گمان ببرند من زمام حکومت شهر را به دست این یا آن گروه خواهم داد. چنین گمانی به هیچ روی بجا نیست زیرا من نیامده‌ام تا در امور داخلی شهر شما مداخله کنم و معتقدم کسی که می خواهد شما را آزاد کند حق ندارد به قانون اساسی شهرتان بی اعتنائی کند و اکثریت را بنده اقلیت یا اقلیت را بنده اکثریت سازد، زیرا این گونه بندگی حتی بدتر از درآمدن به زیر یوغ بیگانگان است؛ و ما اسپارتیان اگر دست به چنین خطایی بیالاییم درخور همه گونه نکوهش خواهیم بود و نشان خواهیم داد که دارای همان معایی هستیم که به علت بیزاری از آنها با آتنیان می جنگیم، حال آنکه وجود این معایب در ما بمراتب زشتتر از وجود آنها در آتنیان خواهد بود زیرا آتنیان اعتنائی به نام نیک ندارند. مرد شریف و نیکنام در صدد بر نمی آید که برای جلب منفعت با قیافه ای حق بجانب راه نیرنگ بپیماید؛ و چنین رفتاری را بدتر از بکاربردن زور می داند زیرا آنکه به زور توسل می جوید از حق قوی، که سرنوشت به او بخشیده است، استفاده می کند ولی آن دیگری خود را به دروغ و دورویی می آلود.

«ما اسپارتیان برای این اصول اهمیت فراوان قائلیم و از این رو در حفظ منافع خود همیشه با احتیاط گام بر می داریم. بهترین ضامن درستی سخنان من، علاوه بر سوگندی که بدان اشاره کردم، انطباق آنها با عمل من است به شرط آنکه به من فرصت دهید تا نشان دهم که آنچه می کنم تحقق آن چیزی است که به زبان می آورم؛ منافع شهر ما ایجاب می کند که بدانچه می گوئیم عمل کنیم.

«اینک غرض خود را از آمدن بدینجا بر شما باز نمودم. اگر با این همه نخواهید به من یاری کنید، و بگوئید "پیشنهاد تو را نمی پذیریم ولی امیدواریم به خاطر احساس دوستی که نسبت به اسپارت داریم به شهر ما آسیبی نرسانی؛ ما می اندیشیم که آزادی خطرهایی خاص خود دارد و هیچ کس حق ندارد آزادی را به کسی که خواهان آن نیست تحمیل کند" در این صورت خدایان شهرتان را گواه خواهم گرفت که با نیت نیک بدینجا آمدم ولی سخنان دوستانه ام در شما اثر نبخشید؛ و آنگاه سرزمینتان را ویران خواهم کرد و با زور مجبورتان

خواهم کرد که به اتحادیه اسپارت بپیوندید؛ و معتقد نخواهم بود که به کاری خلاف حق دست می یازم بلکه بر آن خواهم بود که به دو دلیل عملی جز این نمی توانم کرد: نخست اینکه موظفم نگذارم که پولی که شما، دوستان ما، به آتن می پردازید مایه زیان برای اسپارت باشد، دوم اینکه حق ندارم اجازه دهم شما مانع از آن شوید که زنجیر اسارت از دست و پای یونانیان برداشته شود. ما اسپارتیان وظیفه نداریم آنجا که منافع عموم یونانیان اقتضا نمی کند کسانی را آزاد کنیم که خواهان آزادی نیستند؛ طالب حکومت بر دیگران هم نیستیم بلکه می کوشیم حکومت آتن را بر دیگران از میان برداریم.

دیس نیک بیندیشید و آنگاه تصمیم بگیرید. در راه آزادی پیشاپیش یونانیان گام بردارید و خود را از این افتخار بی نصیب مسازید و یقین بدانید که اگر پیشنهاد مرا بپذیرید کوچکترین آسیبی به شما نخواهد رسید و نام نیکتان همیشه زنده خواهد ماند.

- ۸۸ براسیداس چنین گفت و ساکنان آکانتوس پس از شور و بحث مفصل با رأی مخفی نظر خود را اعلام کردند و با اکثریت زیاد - گروهی تحت تأثیر سخنان براسیداس و گروه دیگر از ترس اینکه حاصل باغهایشان پایمال شود - پیشنهاد براسیداس را پذیرفتند و تصمیم گرفتند از اتحادیه آتن کناره گیرند. نخست از براسیداس خواستند سوگندی را که سران حکومت اسپارت خورده اند خود نیز بصراحت تأیید کند و متعهد شود که اسپارتیان استقلال همه شهرهایی را که به اتحادیه اسپارت بپیوندند محترم خواهند داشت؛ و آنگاه دروازه های شهر را به روی سپاه او گشودند. اندکی پس از آن استاگیروس^۱، 'شهر دختر' آکانتوس نیز، از اتحادیه آتن جدا شد و به اسپارت پیوست. همه این وقایع در این تابستان روی داد.

زمستان

شکست آتن در دلیون

- ۸۹ در آغاز زمستان قرار بود شهرهای بویوتی تسلیم سرداران آتنی، هیپوکراتس و دموستنس، شوند. نقشه چنین بود که دموستنس با ناوگان زیر فرمانش در شهر سیفه باشد و هیپوکراتس روانه دلیون شود. ولی در تاریخ حرکت آن دو اشتباهی روی داد. نخست دموستنس با نیرویی از آکارنانیایها و سایر متحدان آن نواحی با کشتیهایش روی به سیفه نهاد ولی نتوانست کاری انجام دهد چون مردی از شهر فوکیس به نام نیکوماخوس خبر توطئه را به اسپارتیان رسانده و ایشان نیز مردم بویوتی را آگاه ساخته بودند، در نتیجه از سراسر بویوتی نیروهای تقویتی براه افتاده بودند و - چون هیپوکراتس هنوز نرسیده بود تا از حرکت آنان

جلوگیری کند - شهرهای سیفه و خایرونیا را اشغال کرده بودند؛ و کسانی که در توطئه دست داشتند همین که از اشتباه سرداران آتنی باخبر گردیدند دیگر اقدامی نکردند.

۹۰ اندکی بعد، وقتی که نیروهای بویوتی از سیفه بازگشتند، هیپوکراتس همه آتنیان و حتی بیگانگان ساکن آتن را فراخواند که سلاح بگیرند، و با سپاهی انبوه به دلیون رسید؛ در آنجا لشکرگاه ساخت و به نحوی که شرح خواهیم داد به مستحکم ساختن باروی آنجا پرداخت: دستور داد به گرد پرستشگاه خندقی کنند و خاکی را که بدست آمد روی هم انباشتند و خاکریزی پدیدآوردند و دیرکهای چوبی در آن فروبردند و شاخه های رز را که از باغهای پرستشگاه بریده بودند با سنگها و خشتهایی که از خراب کردن خانه های اطراف فراهم آمده بود به روی آنها نهادند تا بارو هر چه بلندتر گردد و در جاهای لازم و در نقطه هایی که ساختمانهای پرستشگاه برای دفاع مناسب نبود برجهای چوبین ساختند؛ و این کار را در سومین روز حرکت از آتن آغاز کردند و تمامی روز چهارم، تا ظهر روز پنجم را صرف آن ساختند و آنگاه چون بیشتر استحکامات آماده شد هیپوکراتس به سپاه اجازه بازگشت داد. به فاصله یک میل و ربع از دلیون سربازان سنگین اسلحه به استراحت پرداختند ولی سربازان سبک اسلحه به راه خود به سوی آتن ادامه دادند. خود هیپوکراتس در دلیون ماند و نگهبانانی در آنجا مستقر ساخت و دستور داد که ساختمان استحکامات را تکمیل کنند.

۹۱ در طی این پنج روزه، بویوتیان نیروهای خود را در شهر تاناگرا گردمی آوردند؛ و چون سربازان همه شهرها در آنجا جمع شدند و دیدند که آتنیان در راه بازگشت به آتن هستند ده تن از یازده سردار بویوتی، از آنجا که آتنیان دیگر در بویوتی نبودند و دقیقاً در مرز اوروپوس لشکرگاه ساخته بودند، گرایش به جنگ نشان ندادند ولی پاگونداس^۱ پسر آیولادس^۲ سردار بویوتی از شهر تب، که در آن وقت فرمانده تمامی قوا بود (سردار دیگر بویوتی از شهر تب آریانثیدس^۳ پسر لوسیماخیداس^۴ نام داشت) تصمیم به جنگ گرفت و بدین منظور - چون نمی خواست تمامی افراد سپاه را یکباره از محل مأموریتشان دور کند - یکایک فوجها را بنوبت به نزد خود خواند و برای تشجیعشان به جنگ با آتنیان، چنین گفت:

۹۲ «سربازان بویوتی، این اندیشه که چون آتنیان دیگر در سرزمین ما نیستند نباید با ایشان بجنگیم، اصلاً نمی بایست به خاطر ما سرداران سپاه خطور کند. آتنیان به سرزمین ما تجاوز کرده و در اینجا استحکاماتی ساخته اند و غرضی جز ویران کردن وطن ما ندارند. از این رو به عقیده من از لحظه ای که به قصد سرزمین ما راه افتادند دشمن ما بودند و هنوز هم دشمن ما هستند و

1. Pagondas

2. Aiolades

3. Arianthides

4. Lysimachidas

اگر کسی از شما بدین فکر بیفتد که سلامت ما در پرهیز از جنگ است باید این فکر را از سر بدرکند. کسی که وطنش مورد حمله قرار گرفته است نباید درباره سلامت بیندیشد، چنین اندیشه‌ای سزاوار کسانی است که در حال امنیت و آرامش در شهر خود نشست‌اند و قصد کشورگشایی و حمله به دیگران دارند. سنت آباء و اجدادی شما همیشه بر این بوده است که با متجاوزان بجنگید، خواه در خاک کشور شما باشند و خواه در نزدیکی آن. مخصوصاً با آتنیان باید بجنگیم که در همسایگی ما جای دارند زیرا که قدرت ایستادگی در برابر همسایگان، نخستین شرط آزادی است. آتنیان بر آن شده‌اند که نه تنها همسایگان خویش بلکه شهرهای دورافتاده را نیز دست‌نشانده خود سازند و بنا بر این جنگیدن با آنان تا آخرین قطره خون وظیفه ماست. ببینید با اوبویا، در آن سوی آب، چه کرده‌اند، سایر یونانیان نیز می‌دانیم که چه احساسی در برابر آتن دارند. دیگران با همسایگان خود به‌خاطر این یا آن مرز می‌جنگند ولی اگر ما شکست‌بخوریم دیگر مرزی باقی نخواهد ماند و آتنیان خواهند آمد و هر چه داریم خواهند برد؛ آتنیان خطرناکترین همسایگانند.

«وقتی که قومی با اتکاء به قدرت خود به شهر همسایه تجاوز می‌کند، چنانکه آتنیان امروز می‌کنند، اگر ساکنان شهر همسایه در پشت باروهای خود بمانند و تنها در اندیشه دفاع از خود باشند، نیروی متجاوز با گستاخی تمام پیش می‌رود؛ ولی اگر تصمیم به مقابله با دشمن بگیرند و دست به حمله زنند متجاوزان به خود می‌آیند و در پیشرفت شتاب نمی‌کنند. ما این واقعیت را در مقابله با آتنیان اندکی پیشتر تجربه کرده‌ایم: در روزهایی که شهر ما گرفتار منازعات داخلی بود، آتنیان اوبویا را اشغال کردند ولی از روزی که در جوار شهر کورونیا بر ایشان غالب آمدیم از دست‌درازی به سرزمین ما خودداری کرده‌اند. ما سالخوردگان باید این واقعیت را بیاد بیاوریم و امروز نیز مانند آن روز با کمال شهامت بر ایشان بتازیم و جوانان نیز باید به پدران دلیر خود تأسی کنند و خاطره شجاعت بویوتیان را به‌ننگ ترسویی خود نیالایند؛ و همه با هم باید با اعتماد به یاری خدایی که آتنیان بی هیچ شرمی پرستشگاه او را سنگر خود ساخته‌اند ایشان را بکیفر برسانیم و به ایشان نشان دهیم که اگر قصد کشورگشایی دارند باید به مردمانی روی آورند که توانایی دفاع از خود ندارند، ولی ما را که چشم طمع به سرزمینهای بیگانه ندوخته‌ایم و تنها برای حفظ آزادی خود می‌جنگیم به حال خود بگذارند و بدانند که از حمله به وطن ما طرفی نخواهند بست.»

پاگونداس با این سخنان بویوتیان را متقاعد ساخت که باید به سپاه آتن حمله کنند؛ و چون روز از نیمه گذشته بود بشتاب لشکریان خود را بحرکت آورد و پیش برد، و چون به نزدیک سپاه آتن رسید در جایی متوقف شد که میان او و آتنیان تپه‌ای حایل بود و از این رو هیچ یک

از دو سپاه دیگری را نمی‌توانست دید.

هیپوکرآتس در دلیون بود و چون از پیش آمدن بویوتیان خبر یافت به سپاهیان خود پیغام فرستاد که آماده نبرد باشند و اندکی بعد خود نیز به نزد ایشان رسید. او سیصد سرباز سوار در دلیون گذاشته بود تا اگر بدانجا حمله شد استحکامات را نگاه‌دارند و در عین حال مراقب باشند که اگر فرصتی دست‌داد بر بویوتیان حمله کنند.

بویوتیان فوج‌هایی از سپاه خود را جدا کردند تا آن گروه سوار را از حرکت بازدارند، و همین که مقدمات کار را فراهم آوردند به بالای تپه رفتند و در آنجا صف‌آرایی کردند. سپاه بویوتی از هفت هزار سرباز سنگین‌اسلحه و بیش از ده هزار سرباز سبک‌اسلحه و هزار سرباز سوار و پانصد سپردار تشکیل می‌یافت. در جناح راست سپاه، افواج شهر تب و حوالی آن شهر قرارداشتند، در قلب سپاه افواج شهرهای هالیارتوس^۱ و کورونیا و کوپای^۲ و سایر ساکنان ساحل دریاچه؛ و در جناح چپ افواج شهرهای تسپیه و تاناگرا و اورخومنوس (واقع در بویوتی). در هر دو سوی سپاه، سواران و سربازان سبک‌اسلحه ایستاده بودند. عمق صفهای سربازان شهر تب بیست و پنج تن بود و صفهای دیگر عمقهای مختلف داشتند. صف‌آرایی سپاه بویوتی بدین‌سان بود.

۹۴

آنتیان سربازان سنگین‌اسلحه خود را در صفهایی به عمق هشت نفر قراردادند (تعداد این سربازان با عدد سربازان بویوتی برابر بود) و سواران را در سمت راست و چپ آنان گماشتند. سرباز سبک‌اسلحه در این سپاه نبود و با اینکه عده‌ای بیشتر از سربازان بویوتی از شهر براه افتاده بودند بسیاری از آنان سلاح مناسب نداشتند و بیشترشان هم بازگشته بودند و تنها اندکی از آنان در میدان نبرد حاضر بودند.

پس از آنکه هر دو سپاه صف‌آرایی کردند و آماده نبرد شدند هیپوکرآتس سردار آتنی از برابر صفهای سربازان خود گذشت و برای تشجیع آنان چنین گفت:

۹۵

«آنتیان، سخن کوتاه خواهم کرد و برای برانگیختن دلیران سخن کوتاه کافی است. فکر نکنید که ما در سرزمینی بیگانه بدون ضرورت خود را در خطر می‌افکنیم. نبرد در این سرزمین به خاطر شهر خود ماست، چه اگر پیروز شویم پلوپونزیان هرگز دیگر بدون یاری سواران بویوتی به قلمرو شهر ما حمله نخواهند کرد، و شما با یک نبرد هم بر این سرزمین تسلط خواهید یافت و هم به آزادی ما یاری خواهید کرد. همه شما شهر خود را نخستین شهر یونان می‌نامید؛ پس با چنان شهامتی به دشمن حمله کنید که درخور نام شهر شماست؛ و پدران خود را بیاد بیاورید که تحت فرماندهی موروئیدس در جوار شهر اوینوفوتا بر این بویوتیان غالب آمدند و سرزمینشان

را به تصرف خود درآوردند.

۹۶ هیپوکراتس در حال سخن گفتن به وسط صفها رسیده بود، و پیشتر از آن نتوانست برود چون بویوتیان - که پاگونداس نیز سخن کوتاهی برای تشجیعشان گفته بود - شروع به خواندن سرود جنگ کردند و از تپه سرازیر شدند. آتنیان به مقابله ایشان شتافتند و دو سپاه دوان دوان بهم رسیدند. جناحهای راست و چپ دو سپاه را رودهای کوهستانی مانع از آن شد که تلاقی کنند ولی در نقاط دیگر نبرد تن به تن بشدت جریان داشت. بویوتیان قلب سپاه، مخصوصاً افواج شهر تسبیه، در محاصره سربازان آتن افتادند و بیشترشان از پای درآمدند و عده‌ای از سربازان آتن نیز در گیرودار نبرد همدیگر را شناختند و به دست همشهریان خود کشته شدند، ولی سربازانی که از شهر تب آمده بودند بر آتنیان چیره گردیدند و آهسته آهسته آنان را به عقب راندند. در این هنگام پاگونداس دو فوج از سواران خود را بی آنکه آتنیان متوجه شوند به پشت تپه فرستاد و وقتی که اینان یکباره از سوی دیگر تپه ظاهر شدند سربازان آن جناح آتنی که بر بویوتیان غالب شده بود گمان کردند که سپاهی دیگر بر آنان حمله ور شده است، از این رو به وحشت افتادند؛ و در حالی که این جناح دچار ترس شده بود و جناح دیگر به دست سربازان شهر تب به عقب رانده می شد، تمامی سپاه آتن روی به گریز نهاد. گروهی به دلیون گریختند، گروهی به سوی دریا، گروهی به اوروپوس، و گروهی دیگر به کوهستان پارنس^۱ یا به هر جایی که امیدوار بودند از دست دشمن رهایی بیابند. بویوتیان و مخصوصاً سواران بویوتی و لوکروی به تعقیب ایشان پرداختند ولی به علت فرار سیدن شب نتوانستند تعقیب را ادامه دهند و بدین سان بیشتر فراریان نجات یافتند.

۹۷ روز دیگر افواج آتنی که در اوروپوس و دلیون بودند از طریق دریا به آتن بازگشتند ولی پادگانی برای محافظت دلیون، که هنوز در تصرف داشتند، در آنجا گذاشتند. بویوتیان علامت پیروزی برافراشتند و اجساد کشتگان خود را گرد آوردند و سلاحهای کشتگان آتنی را غارت کردند و نگهبانانی بر آنها گماشتند و سپس به تاناکرا رفتند تا خود را آماده حمله به دلیون سازند. در این اثنا منادی آتنی که به نزد بویوتیان می آمد تا اجساد کشتگان را تحویل بگیرد با منادی بویوتی مصادف شد. این مرد به منادی آتنی گفت که هیچ کاری صورت نخواهد گرفت بیش از آنکه او وظیفه خود را بجا آورده باشد، و آنگاه به نزد آتنیان رفت و پیغام بویوتیان را بدین شرح به ایشان رساند: «آتنیان کاری خلاف حق مرتکب شده و قانون یونان را زیر پا نهاده اند. قانون در همه جای یونان حکم می کند که سپاهی که به سرزمینی بیگانه تجاوز کرده است باید خود را از پرستشگاههای آن سرزمین دور نگاه دارد. ولی آتنیان پرستشگاه

دلیون را مستحکم ساخته و در پرستشگاه نشسته‌اند و در آنجا همه کارهایی را می‌کنند که مردمان در مکانهای غیرمقدس باید انجام‌دهند، و حتی آبی را که بویوتیان فقط برای شستن دست پیش از شروع به تشریفات قربانی بکار می‌برند، از چاه می‌کشند و به مصرف روزانه می‌رسانند. از این رو بویوتیان به نام خدا و پرستشگاه آپولون به آتنیان هشدار می‌دهند که نخست از پرستشگاه بیرون بروند و آنگاه آنچه را متعلق به ایشان است تحویل بگیرند،

آتنیان پس از شنیدن این پیغام، منادی خود را به نزد بویوتیان فرستادند و او چنین گفت: «ما آتنیان هیچ کار ناروایی درباره پرستشگاه نکرده‌ایم و در آینده نیز تا آنجا که ممکن باشد نخواهیم کرد. پرستشگاه را با نیت بد اشغال نکردیم بلکه فقط برای دفاع از خود در برابر بویوتیان که متجاوزان واقعی هستند آنجا را مستحکم ساختیم. به موجب قانون یونان سپاهی که به کشوری تسلط بیابد پرستشگاههای آن کشور را نیز مالک می‌شود و باید آنها را تا آنجا که ممکن است به صورت اصلی نگاه‌دارد. خود بویوتیان و بیشتر اقوام دیگر نیز وقتی که سرزمینی را متصرف می‌شوند و ساکنانش را از آنجا می‌رانند پرستشگاههای آنجا را هم، که بیشتر متعلق به دیگران بوده‌است، مال خود تلقی می‌کنند؛ و ما آتنیان نیز اگر به بویوتی تسلط بیابیم چنین خواهیم کرد و اکنون هم منطقه‌ای را که به تصرف خود درآورده‌ایم ملک خود می‌شماریم و آماده نیستیم از آن بیرون برویم. اما از آب چاه پرستشگاه از روی ضرورت استفاده می‌کنیم نه به علت فقدان احساس دینی، و مجبوریم آن آب را برای دفاع از خود در برابر بویوتیان که حمله به اتیکه را آغاز کردند، بکار ببریم و حق داریم معتقد باشیم که خدا نیز اعمالی را که به هنگام خطر از سر ضرورت انجام می‌گیرند به چشم اغماض می‌نگرد. قربانگاههای خدایان همیشه پناهگاه کسانی بوده‌است که نخواستند و ندانسته دست به جنایت می‌آیند و در مورد حاضر متجاوز به قانون کسانی نیستند که از روی ضرورت عمل خشونت‌آمیز انجام می‌دهند، بلکه مردمانی هستند که بدون ضرورت چنین می‌کنند؛ و در مورد اجساد کشتگان رفتار بویوتیان مخالف دینداری است که می‌خواهند اجساد را با ساختمان پرستشگاه معاوضه کنند، و آتنیان حق دارند این پیشنهاد معاوضه را رد کنند، و از بویوتیان می‌خواهند که از شرط بازپس دادن پرستشگاه چشم‌پوشند زیرا نقطه‌ای که آتنیان در آن ایستاده‌اند دیگر جزو خاک بویوتیان نیست بلکه زمینی است که سپاه آتن متصرف گردیده‌است. پس بویوتیان باید رسوم و آداب جاری را رعایت کنند و اجساد کشتگان را تحویل بدهند.»

بویوتیان پاسخ دادند که اگر آتنیان در خاک بویوتی هستند پس باید این خاک را ترک کنند و آنگاه اجساد را تحویل بگیرند، ولی اگر معتقدند که در قلمرو خودشان هستند پس در آنجا هر چه خواستند می‌توانند بکنند. عقیده بویوتیان این است که گرچه زمینهای اطراف اوروپوس، که اجساد در آنها قرار دارند (چون نبرد در مرز روی داده بود) جزو قلمرو آتن است ولی

آتنیان نمی‌توانند بی اجازه بویوتیان اجساد را از آنجا ببرند. بویوتیان دلیلی نمی‌بینند قرارداد متارکه جنگی منعقد کنند که در قلمرو آتن اجرا شود و معتقدند این سخن که 'نخست خاک بویوتی را تخلیه کنید و آنگاه اجساد را تحویل بگیرید' پاسخ بجایی است. منادی آتنی سخنان بویوتیان را شنید و بی آنکه به مقصود برسد بازگشت.

بویوتیان بی‌درنگ گروهی سرباز نیزه‌انداز و فلاخن‌انداز از خلیج ملوس فراخواندند و پس از آنکه دوهزار سرباز سنگین اسلحه کورینتی و سربازان پلوپونزی که از نیسایا برافزاده بودند به همراه سربازان مگاری برای تقویت ایشان رسیدند، روی به دلیون نهادند و استحکامات آنجا را مورد حمله قرار دادند. در این حمله روشها و وسایل گوناگون بکار بردند و سرانجام با استفاده از ماشینی که شرحش خواهیم داد به تصرف آنجا نایل گردیدند؛ تیر چوبی درازی را با اره از درازا به دو نیم کردند و جوف هر دو نیمه را خالی کردند و سپس آن دو را به هم چسبانند به طوری که تیر چوبی به صورت لوله‌ای درآمد. رویه بخش بزرگی از این لوله چوبی را با ورقه آهن پوشانند. در یک سر این لوله چوبی، با زنجیر دیگی بزرگ آویزان کردند و از سوراخ لوله چوبی لوله‌ای آهنی به داخل دیگ کشیدند. آنگاه این ماشین را سوار بر ارابه‌هایی ساختند و از راهی دور به آن بخش دیوار نزدیک کردند که عمدتاً با شاخه‌های رز و قطعات چوب ساخته شده بود. دیگ را با زغال و قیر و گوگرد پر کردند و آتش زدند. وقتی که ماشین کاملاً به نزدیک دیوار رسید به سر دیگر لوله چوبی ده‌های آهنگری قوی متصل ساختند و در لوله دمیدند و هوای داخل لوله وارد دیگ شد و شعله‌ای بزرگ پدید آمد که در دیوار گرفت و سراسر دیوار شعله‌ور شد و مدافعان نتوانستند بر بالای دیوار بایستند و ناچار به فرار شدند و بدین ترتیب بویوتیان استحکامات را مسخر ساختند؛ و از پادگان آتنی عده‌ای بقتل رسیدند و دویست تن اسیر شدند و بقیه به کشتیهای خود پناه بردند و به آتن بازگشتند.

تسخیر دلیون هفده روز پس از آغاز نبرد روی داد. اندکی بعد منادی آتنی، بی آنکه از واقعه دلیون باخبر باشد برای گرفتن جسد‌ها به نزد بویوتیان رسید و بویوتیان بی آنکه گفت و گویی با او کنند جسد‌ها را تحویل دادند. در این نبرد از سربازان بویوتی پانصد تن کشته شدند و از آتنیان تقریباً هزار تن، و هیپوکراتس سردار نیز در جزو کشته‌شدگان بود.

اندک زمانی پس از این نبرد، دموستنس سردار آتنی که به علت آشکار شدن توطئه نتوانسته بود در شهر سیفه کاری از پیش ببرد با سپاه خود (که از سربازان آکارانایایی و اگرئی و چهارصد سرباز سنگین اسلحه آتنی تشکیل می‌یافت) به قلمرو سیکئون روی نهاد و خواست در آنجا پیاده شود ولی پیش از آنکه همه کشتیهایش به ساحل برسند مردمان سیکئون به مقابله او

شتافتند و عده‌ای از سربازان او را کشتند و عده‌ای را اسیر کردند و بقیه را به کشتیهایشان رانند، و آنگاه علامت پیروزی برافراشتند و پس از انعقاد پیمان متارکه جسد کشتگان آتنی را بهایشان تحویل دادند.

در همان روزها که نبرد دلیون جریان داشت سیتالکس شاه قوم اودروسی که به قوم تریبالی تاخته بود، در نبرد شکست خورد و بقتل رسید. خواهرزاده اش سویس پسر اسپارادوکوس به جای او نشست و فرمانروای اودروسیان و بقیه منطقه تراکیا، که تحت حکومت سیتالکس قرار داشت، گردید.

تسخیر آمفیپولیس به دست براسیداس اسپارتنی

در همین زمستان براسیداس به همراه متحدان تراکیاییش به آمفیپولیس^۱، "شهر دختر" آتن در کنار رود استرومون، لشکر کشید. پیشتر اریستاگوراس^۲ اهل میل، هنگامی که از پیش داریوش، شاه ایران، می‌گریخت، کوشیده بود در جایی که امروز آن شهر واقع است شهری بنیاد ایجاد کند ولی قوم ادونی^۳ مانعش شده و از آنجا بیرونش کرده بودند. سی و دو سال بعد از آن آتنیان ده هزار مهاجر از ساکنان شهر آتن و داوطلبانی از دیگر جاها بدانجا فرستادند ولی تراکیاییان در جوار شهر درایسکوس آنان را بقتل رساندند. پس از گذشتن بیست و نه سال آتنیان کوششی دیگر کردند و این بار هاگنون پسر نیکياس را با گروهی روانه آنجا کردند و به هاگنون مأموریت دادند که رهبری شهر بنیاد را بعهده گیرد. هاگنون قوم ادونی را از آنجا راند و در جایی که انثاودوی به معنی «نه راه» نامیده می‌شد شهر بنیاد کنونی را تأسیس کرد. هاگنون برای رسیدن بدین محل از ایون^۴، که بندر بازرگانی آتن در مصب رودخانه بود و با شهر کنونی سه میل فاصله داشت، براه افتاد؛ و شهر بنیاد را از این جهت آمفیپولیس (= شهر به شکل نیم دایره) نامید که رود استرومون نیم دایره‌ای به گرد شهر ساخته و از دو سو آن را احاطه کرده بود و او خود نیز از یک سوی رود به سوی دیگر دیواری کشیده بود و در نتیجه شهر چه از خشکی و چه از دریا به صورت برجسته می‌نمود.

براسیداس از شهر آرنا^۵ واقع در خالکیدیکه براه افتاد و عصر تنگ به آولون^۶ و برومیسکوس^۷ رسید، آنجا که دریاچه بولبه به دریا می‌پیوندد. هوا طوفانی بود و برف می‌بارید. از این رو براسیداس پس از صرف شام با شتاب تمام پیش رفت تا قبل از اینکه کسی از ساکنان آمفیپولیس آگاه شود - به استثنای آنان که با او توطئه کرده بودند تا شهر را تحویل او بدهند - بدانجا برسد. توطئه‌گران از اهالی آرگیلوس، یکی از "شهرهای دختر" آتن بودند که در

1. Amphipolis

2. Aristagoras

3. Edoni

4. Eion

5. Arnai

6. Aulon

7. Bromiskos

آمفیپولیس سکونت داشتند؛ و در این توطئه گروهی از مردمان دیگر نیز به سبب دوستی با پردیکاس یا خالکیسیان با ایشان همراهی می کردند. کسانی که بیش از همه در پیشبرد توطئه می کوشیدند ساکنان آرگیلوس، شهر همسایه آمفیپولیس بودند که آتنیان را همیشه به چشم سوء ظن می نگریستند و چشم طمع به آمفیپولیس دوخته بودند و از چندی پیش با همشهریان خود که در آن شهر سکونت داشتند، درباره چگونگی تسلیم شهر به براسیداس، اتفاق نظر یافته بودند؛ و از این رو رسیدن براسیداس برای ایشان فرصتی بزرگ بود که از دیرباز انتظارش را داشتند. اینان براسیداس را وارد آرگیلوس کردند و بر آتن شوریدند و در همان شب پیش از سپیده صبح براسیداس را به پلای که بر روی رودخانه قرار دارد راهنمایی کردند. شهر آمفیپولیس به اندک فاصله ای از پل واقع است و باروی شهر در آن زمان مانند امروز به پل متصل نبود. نگهبانان پل عده کمی از سربازان سبک اسلحه بودند و براسیداس از یک سو به سبب طوفانی بودن هوا و غافلگیری نگهبانان و از سوی دیگر به علت همدستی عده ای از نگهبانان با توطئه گران، براحتی از پل گذشت و به تمامی املاک و اموال مردم آمفیپولیس که در بیرون بارو قرار داشت دست یافت.

- ۱۰۴ عبور براسیداس از پل ساکنان شهر را سخت غافلگیر ساخت. کسانی که در بیرون از بارو بودند یا اسیر شدند و یا به پشت بارو گریختند و شهر بسختی متشنج شد مخصوصاً از این جهت که خود شهروندان اعتماد به یکدیگر نداشتند؛ حتی می گویند براسیداس اگر بی درنگ وارد شهر می شد و به سپاهیان اجازه نمی داد که برای غارت پراکنده شوند، شهر را می گرفت.
- براسیداس که بر حومه شهر تسلط یافته بود چون دید همدستانش از داخل شهر به یاریش نمی شتابند در همانجا لشکرگاه ساخت. در داخل شهر گروه مخالف اکثریت داشتند و نگذاشتند دروازه ها به روی سپاه مهاجم گشوده شود، و اوکلس^۱ سردار آتنی که در شهر حضور داشت و مأمور دفاع از شهر بود به توکودیدس پسر اولوروس^۲، سردار دیگر آتنی و نویسنده این تاریخ، که در جزیره تاسوس بود پیغام فرستاد که به یاریش بشتابد. (تاسوس به فاصله تقریباً نصف روز راه از آمفیپولیس واقع است و گروهی از اهالی شهر پاروس^۳ در آن سکونت دارند.) توکودیدس بی درنگ با هفت کشتی که در اختیار داشت براه افتاد تا هر چه زودتر به آمفیپولیس برسد و مانع از سقوط شهر شود و اگر موفق بدین کار نشود دست کم شهر ایون را پیش از آنکه براسیداس بدانجا برسد اشغال کند.

- ۱۰۵ براسیداس خبر یافت که نیروی تقویتی آتنی از تاسوس براه افتاده است و شنید که توکودیدس دارای امتیاز استخراج طلا از معادن تراکیا است و در ساکنان آن منطقه نفوذ بسیار دارد و ترسید که اگر توکودیدس برسد مردمان آمفیپولیس یقین خواهند کرد که او به یاری

نیروهای متحد آتن مانع از سقوط شهر به دست اسپارتیان خواهد گردید. از این رو شرایطی معتدل برای تسلیم شهر پیشنهاد کرد و اعلام داشت که هر کس از ساکنان آمفیپولیس، اعم از شهروند این شهر یا آتنی، که میل دارد در شهر بماند مطمئن باشد که به دارائیش آسیبی نخواهد رسید و همه حقوق سیاسیش محفوظ خواهد ماند، و آنانکه مایل به ماندن نیستند می‌توانند همه دارایی خود را بردارند و در ظرف پنج روز از شهر خارج شوند.

۱۰۶ توده مردم شهر به شنیدن این خبر تغییر رأی دادند مخصوصاً چون عده آتنیان اندک بود و بیشتر ساکنان شهر از اقوام گوناگون بودند. گروه زیادی از کسانی هم که در حومه شهر اسیر شده بودند دارای خویشاوندانی در شهر بودند و از این جهت مردم پیشنهاد براسیداس را در مقایسه با آنچه انتظارش را داشتند قابل قبول یافتند. آتنیان نیز چون بیش از دیگران بیمناک بودند و گمان نمی‌کردند که بدین زودی نیروی تقویتی برای نجات ایشان برسد با کمال میل آماده بودند شهر را ترک کنند. هواخواهان براسیداس چون دیدند که مردم تغییر رأی داده‌اند و به سخن سردار آتنی حاضر در شهر گوش نخواهند داد، به‌طور علنی از پیشنهاد براسیداس جانبداری کردند و در نتیجه با براسیداس قراردادی بر پایه پیشنهادش منعقد گردید و دروازه‌های شهر به روی او و سپاهش گشوده شد. دیرگاه غروب همان روز توکودیدس در ایون پیاده شد و اگر او بدین سرعت به آنجا نرسیده بود براسیداس بامداد روز بعد ایون را نیز متصرف می‌گردید.

۱۰۷ توکودیدس همه وسایل لازم برای دفاع از ایون را آماده ساخت و همه کسانی را که به موجب پیشنهاد براسیداس از آمفیپولیس گریخته بودند در آنجا سکونت داد. براسیداس کوشید از دو سو به ایون حمله کند: از طریق رودخانه با عده‌ای کشتی سعی کرد بر دماغه‌ای که در امتداد باروی شهر قرارداد تسلط یابد و راه ورود به شهر را ببندد؛ و در عین حال در خشکی نیز سپاهی به سوی شهر فرستاد. ولی هر دو حمله دفع شد و او ناچار به آمفیپولیس بازگشت. شهر ادونیایی (تراکیایی) مورکینوس^۱ نیز پس از آنکه پیتاکوس^۲ شاه ادونیایی به دست پسران گواکسیس^۳ و همسرش براورو^۴ بقتل رسید، و همچنین اندکی بعد که شهرهای گالپسوس^۵ و اوپسومه^۶ - هر دو شهرهای نو بنیاد شهر تاسوس بودند - تسلیم براسیداس شدند، براسیداس در غلبه بر این شهرها از همکاری پردیکاس که بی‌درنگ پس از سقوط آمفیپولیس به نزد او آمد، استفاده کرد.

۱۰۸ سقوط آمفیپولیس آتنیان را سخت نگران کرد. زیرا که این شهر نه تنها چوب فراوان برای کشتی‌سازی داشت و منبع درآمدی برای آتن بود، از این جهت نیز اهمیت داشت که گرچه اسپارتیان به راهنمایی تسالیان می‌توانستند به متحدان آتن در کنار رود استرومون دسترسی

1. Myrkinos

2. Pittakos

3. Goaxis

4. Brauro

5. Galepsos

6. Oisyme

بیابند ولی اگر پل روی رودخانه را بدست نداشتند نمی توانستند پیشتر از آن بروند، زیرا که رودخانه در آن سوی شهر دریاچه‌ای بزرگ بوجود می آورد و در سر راه ایون کشتیهای جنگی آتن راه را بر آنان می بستند، در حالی که با دست یافتن اسپارتیان به آمفیپولیس این مانع از سر راهشان برداشته می شد. از این گذشته آتنیان می ترسیدند که متحدانشان به سبب رفتار براسیداس بر ایشان طغیان کنند و از اتحادیه آتن جدا شوند چون براسیداس به هر شهر که می رسید با ساکنانش بمدارا رفتار می کرد و به همه اعلام می کرد که هدفش آزاد ساختن یونانیان از یوغ اسارت آتن است. شهرهایی که تابع آتن بودند همین که شنیدند که آمفیپولیس با چه شرایطی تسلیم براسیداس شده است به او روی آوردند و خواهش کردند که سپاه خود را وارد قلمرو ایشان کند و حتی در این کار بر یکدیگر سبقت جستند؛ و گمان بردند که از این طریق براحتی می توانند از قید آتن آزاد شوند، حال آنکه دیری نگذشت که ثابت شد قدرت آتن بیشتر از آن است که ایشان خیال می کردند. داوری این شهرها بر پایه امید و آرزو قرارداداشت نه بر پایه محاسبه درست احتمالات. به طور کلی آدمیان وقتی که چیزی را آرزو می کنند به جای اینکه نیک بیندیشند اختیار خود را به دست امید می سپارند، در حالی که برای گریز از امور ناخوشایند از تعقل پیروی می کنند. از این گذشته آتنیان در بویوتی شکست خورده بودند و براسیداس ادعا می کرد که در نیسیا آتنیان جرأت نکرده بودند با سپاه او مقابله کنند؛ این ادعا درست نبود و با این همه در شنوندگان اثر می بخشید و این احساس را برمی انگیزت که آتن قادر به حفظ منافع خود نیست. ولی مهمتر از همه این بود که شهرهای تابع آتن برای نخستین بار احساس می کردند که اسپارت اشتیاق به عمل پیدا کرده است، و از این رو آماده بودند خطر کنند و خود را از قید آتن برهانند.

آتنیان خطر را دریافتند و تا آنجا که کوتاهی مهلت و دشواریهای زمستان اجازه می داد نیرو به شهرهای مختلف فرستادند. براسیداس نیز بیکهایی روانه اسپارت کرد و خواهش کرد که سپاهی دیگر برای تقویت او بفرستند و در این اثنا به ساختن کشتیهای جنگی پرداخت؛ ولی اسپارتیان از یک سو به علت اینکه رهبران شهر به او حسد می بردند و از سوی دیگر چون می خواستند سربازانشان را که در جزیره اسفاکتریا اسیر شده بودند آزاد سازند و جنگ را خاتمه دهند، خواهش او را نپذیرفتند.

موفقیتهای دیگر براسیداس، تصرف شهر تورون^۱

در همین زمستان مگارئیها باروی دراز شهر خود را که در تصرف آتنیان بود پس گرفتند و با خاک یکسان ساختند.

براسیداس پس از فتح آمفیپولیس به همراهی متحدانش روانه شبه جزیره آکته^۱ گردید. این شبه جزیره از ترعهای که شاه ایران ساخته است آغاز می شود و تا کوه بلند آتوس^۲ در کنار دریای اژه ادامه می یابد. شهرهای موجود در شبه جزیره آکته عبارتند از سانه^۳ ("شهر دختر" شهر آندروس که در کنار ترعه روبروی اوبویا واقع است)، توسوس^۴، کلتونای^۵، آکروتوی^۶، اولوفوکسوس^۷ و دیون. ساکنان همه این شهرها از اقوام گوناگونند که هم به زبان یونانی سخن می گویند و هم به زبانهای خاص خودشان. گروهی کوچک از خالکیسیان نیز در این شهرها سکونت دارند ولی بیشتر ساکنان از قوم پلاسگ (که پیشتر با نام تورنی در لمنوس و آتن ساکن بودند) و اقوام بیسالت^۸ و کرستون^۹ و ادونی هستند. همه اینها شهرهای کوچکی هستند و بیشترشان براسیداس را با آغوش باز پذیرفتند ولی شهرهای سانه و دیون در برابرش مقاومت کردند و او با سپاهش در قلمرو آنها ماند و حومه هایشان را ویران کرد.

۱۱۰ چون براسیداس دریافت که آن دو شهر حاضر به تسلیم نیستند روانه شهر تورون در منطقه خالکیس شد که در تصرف آتنیان بود. چند تن از ساکنان این شهر او را فراخوانده و وعده داده بودند که شهر را تسلیم او کنند. براسیداس در تاریکی پیش از سپیده صبح با سپاهش به جوار پرستشگاه دیوسکوری، به فاصله اندکی بیش از یک ربع میل از شهر، رسید. پادگان آتنی و بیشتر ساکنان شهر خبر از آمدن او نداشتند ولی کسانی که دعوتش کرده بودند، چشم پراهش بودند و حتی چند تن پنهانی به استقبالش رفته بودند و همین که براسیداس رسید تنها هفت نفر از سربازانش را که فقط به خنجر مسلح بودند با خود به درون شهر برد زیرا از بیست سرباز که قرار بود با ایشان وارد شهر شوند تنها همین هفت تن جرأت کافی برای ورود به شهر داشتند. این هفت سرباز که لوسیستراتوس اهل اولونت^{۱۰} در رأسشان قرار داشت از دروازه ای که در سوی دریا بود پنهانی به شهر درآمدند و بی آنکه کسی آگاه شود به مقر نگهبانان در مرتفعترین نقطه شهر (که روی تپه ای ساخته شده است) رفتند و نگهبانان را کشتند و دروازه کوچک مشرف به کوهستان کاناسترایون^{۱۱} را گشودند.

۱۱۱ در این اثنا براسیداس با سپاهش اندکی پیشتر رفت و متوقف شد، و صد سرباز سبک اسلحه به پیش فرستاد که همین که دروازه گشاده شود و علامتی که با همدستان خود در شهر معین کرده بود داده شود فوراً وارد شهر گردند. چون مدتی گذشت و براسیداس علت تأخیر را دریافت بتدریج به شهر نزدیکتر گردید. در این بین همدستان براسیداس در داخل شهر با سربازانی که همراه ایشان وارد شهر شده بودند همه مقدمات کار را فراهم آوردند و پس از آنکه دروازه کوچک را گشادند قفلهای دروازه بزرگ مشرف به میدان شهر را نیز شکستند و دروازه را باز کردند و گروهی از سربازان را از دروازه کوچک وارد نمودند تا ساکنان شهر را که خبر از قضا

1. Akte	2. Athos	3. Sane	4. Thysus	5. Kleonai	6. Akrotooi
7. Olophyxos	8. Bisalt	9. Kreston	10. Olynth	11. Kanastraion	

نداشتند یکباره از دو سو دچار وحشت سازند؛ و آنگاه شعله علامت را برافروختند و سربازان سبک اسلحه را از دروازه مشرف به میدان شهر وارد کردند.

براسیداس همین که علامت را دید به سپاهیانش دستور داد که دوان دوان به شهر روی آورند و با فریادهای خود ساکنان شهر را به وحشت اندازند. گروهی از دروازه وارد شهر شدند و گروه دیگر از طریق تیرهای چوبی چهارگوشی که برای تعمیر بخشهای مخروبه بارو به بارو تکیه داده بودند تا از روی آنها سنگها را به بالای بارو برسانند. براسیداس فوراً با گروهی کثیر به مرتفع ترین نقطه شهر رفت تا از آنجا بر تمامی شهر مسلط گردد و بقیه سربازان بدون نظم و ترتیب در همه جای شهر پراکنده گردیدند.

بدین سان براسیداس در حالی که هنوز بیشتر ساکنان شهر میبوهت بودند و نمی دانستند چه اتفاق افتاده است، شهر را به تصرف خود درآورد، و همدستانش و کسانی که با ایشان همدستان بودند یکباره به سپاه مهاجم پیوستند. پنجاه سرباز سبک اسلحه آتنی در میدان شهر خوابیده بودند و چون از ماجرا خبر یافتند چند تنشان در حال نبرد کشته شدند و بقیه یا از راه خشکی و یا با کشتیهایی که در ساحل دریا بودند به لکوتوس^۱ گریختند. کلوئوس تنگه باریکی در انتهای شهر است و آتنیان قلعه‌ای را که در آنجاست گرفته بودند و در تصرف خود داشتند. کسانی از ساکنان تورون که هواخواه آتن بودند به همان قلعه پناهنده شدند.

در این بین هوا روشن شده بود. براسیداس به شهروندان تورون که به قلعه پناه برده بودند اعلام کرد که اگر بخواهند به شهر بازگردند به داراییشان آسیبی نخواهد رسید و همه حقوق مدنی‌شان محفوظ خواهد ماند، و به آتنیان نیز پیغام فرستاد که لکوتوس جزو خاک خالکیس است و بنا بر این باید آنجا را ترک کنند و همه دارایی خود را با خود ببرند. آتنیان پاسخ دادند که حاضر به تخلیه لکوتوس نیستند ولی تقاضای یک روز متارکه جنگ کردند تا اجساد کشتگان خود را گردآورند. براسیداس برای دو روز اعلام متارکه کرد و این روزها را صرف مستحکم ساختن خانه‌های مجاور نمود و آتنیان نیز مواضع خود را مستحکم کردند.

آنگاه براسیداس اهالی تورون را به مجلسی فراخواند و به ایشان همان سخنانی را گفت که به ساکنان آکانتوس گفته بود. از جمله گفت روا نیست کسانی را که با من همدست بوده‌اند به نظر دشمنی بنگرید یا خائن تلقی کنید. ایشان رشوه نگرفته‌اند و غرضشان این نبود که شهر را دست‌نشانده اسپارت کنند، بلکه فقط منافع تورون را در نظر داشتند و می‌خواستند شهرشان آزاد باشد. کسانی هم که با من همدستی نکردند از آزادی بی‌نصیب نخواهند ماند. من نیامده‌ام که به فردی یا شهری آسیب برسانم و به همین جهت به کسانی که به آتنیان پناهنده شده بودند اعلام کردم که می‌توانند با آزادی به شهر خود بازگردند. دوستان آتن را نیز به چشم خصومت

نمی‌نگرم و می‌دانم که همین که اسپارتیان را بشناسند اسپارت را دوستتر از آتن خواهند داشت زیرا اسپارتیان عادلتر از آتنیانند. پس همه با هم متحدان وفاداری برای اسپارت باشید و بدانید که از این به بعد مسؤول خطاهای خود خواهید بود. برای آنچه در گذشته روی داده‌است شما مسؤول نیستید زیرا که به اسپارت زیان نرسانده‌اید بلکه خودتان از دولتهای قویتر از خود زیان دیده‌اید، و من خود آماده‌ام از مخالفتی که با من کرده‌اید چشم‌پوشم.

۱۱۵ براسیداس با این سخنان خیال مردم را آسوده ساخت و آنگاه، چون مدت متارکه بسرآمده بود، روی به لکوتوس آورد. آتنیان پشت دیواری استوار و خانه‌هایی که بر زمین سنگلاخ قرار داشت سنگر گرفته بودند و روز اول مهاجمان را عقب نشانند. روز دوم اسپارتیان ماشینی آوردند تا بخشهای چوبین استحکامات دشمن را آتش بزنند. آتنیان برای مقابله با آن برجی چوبین بر پشت‌بام خانه‌ای ساختند و ظرفهای متعدد پر از آب و مقدار کثیری سنگ به‌درون آن برج بردند و عده‌ای سرباز نیز وارد برج شدند ولی سقف خانه سنگینی این بارگران را برنتافت و ناگهان فرو ریخت. آتنیانی که در آن نزدیکی بودند بیش از آنکه متوحش گردند غمگین شدند ولی آنان که دورتر بودند به شنیدن صدای مهیبی که برخاست گمان بردند که تمامی سنگر به دست دشمن افتاده‌است و یکباره به کشتی‌های خود گریختند.

۱۱۶ براسیداس چون چنین دید بی‌درنگ با سپاهیاناش پیش رفت و سنگر را گرفت و همه کسانی را که در آنجا بودند بقتل رساند.

بدین‌سان آتنیان لکوتوس را تخلیه کردند و با کشتیهای جنگی خود روی به پالنه نهادند. براسیداس هنگامی که می‌خواست به آتنیان حمله کند اعلام کرده بود که به سربازی که پیشتر از همه خود را به دیوار برساند سی مینه نقره پاداش خواهد داد. در لکوتوس پرستگاهی برای آتنه وجود دارد و براسیداس در این اندیشه که دست یافتن به آن محل ناشی از عنایت آن خدایانو بوده‌است نه نتیجه کوشش انسانی، سی مینه را تقدیم پرستگاه کرد. سنگر لکوتوس را با خاک یکسان ساخت و همه زمین آن را وقف پرستگاه نمود و بقیه زمستان را صرف تجدید سازمان شهرهایی کرد که متصرف شده بود و مشغول طرح نقشه برای فتوحات بعدی شد. بدین‌سان زمستان به آخر آمد و هشتمین سال جنگ پایان یافت.

نهمین سال جنگ تابستان

مبارکه جنگ میان آتن و اسپارت

۱۱۷ در بهار سال بعد، پیش از آغاز تابستان، اسپارت و آتن قرارداد مبارکه جنگ برای مدت یک سال منعقد کردند. آتنیان بر آن بودند که در صورت انعقاد این قرارداد براسیداس دیگر نخواهد توانست شهرهای تابع آتن را متصرف شود و در این بین ایشان وقت کافی برای مستحکمتر ساختن مواضع خود خواهند داشت؛ و آنگاه اگر مناسب بدانند خواهند توانست قرارداد مبارکه را تمدید کنند. اسپارتیان پیش خود حساب می‌کردند که آتنیان اکنون در حال ترس بسر می‌برند، و واقع امر نیز چنین بود؛ و می‌اندیشیدند که آتنیان اگر یک سال از دشواریهای جنگ رهایی یابند و لذت صلح را بچشند تمایلی بیشتر به صلح درازمدت خواهند داشت و برای دستیابی به صلح اسیران اسپارتی را به اسپارت مسترد خواهند کرد. اسپارتیان علاقه شدیدی به آزادی این اسیران داشتند و می‌خواستند در حالی که موفقیت‌های براسیداس هنوز ادامه داشت آنان را پس بگیرند، و معتقد بودند که اگر او شهرهای بیشتری را متصرف شود به‌طوری که میان آتن و اسپارت از لحاظ قدرت موازنه برقرار گردد، آزادی اسیران دشوارتر خواهد گردید و اسپارت مجبور خواهد شد با دولتی که از حیث قدرت برابر با خود آن است بجنگد و حتی بکوشد و خطر کند تا تفوقی را که بدست آورده است نگاهدارد. از این رو اسپارت و متحدانش به آتن پیشنهاد کردند که قرارداد مبارکه جنگ با شرایط ذیل بسته شود:

۱۱۸ «ما معتقدیم که هر کس با آزادی حق دارد وارد پرستشگاه آپولون در دلفی شود و مطابق قوانین جاری کشورش، بدون بیم و نیرنگ، از اراکل (سروش غیبی) نظر بخواهد. اسپارتیان و متحدانش که حضور دارند این اصل را پذیرفته‌اند، و متعهد می‌شوند پیکه‌هایی به بویوتی و شهر

فوکیس بفرستند و موافقت ساکنان آن نواحی را به این اصل جلب کنند.

«در مورد گنجینه پرستشگاه خدا، ما و شما خواهیم کوشید کسانی را که به آن دست‌درازی کرده‌اند بیابیم و با آنان مطابق قوانین و اصول انصاف که در کشور ما و شما جاری است رفتار کنیم؛ دیگران نیز اگر بخواهند می‌توانند هر یک مطابق قوانین شهر خود، چنین کنند.

«اگر آتنیان آماده باشند قرارداد متارکه ببندند، اسپارتیان و متحدانشان شرایط ذیل را نیز می‌پذیرند؛ پیشنهاد می‌شود که هر یک از طرفین قرارداد، در قلمرو خود باقی‌بماند و آنچه را در حال حاضر در تصرف دارد، نگاه‌بدارد؛ فوج‌هایی که در کوروفاسیون هستند در بوفراس^۱ و تومئوس^۲ بمانند؛ فوج‌هایی که در کوترا هستند با اتحادیه پلوپونزی ارتباطی نیابند و ما نیز با آنها همچنین؛ فوج‌های موجود در نیسایا و مینوا، به جاده‌ای که از دروازه‌های پرستشگاه نیسوس به پرستشگاه پوزیدون و از آنجا به‌طور مستقیم به پل جوار مینوا منتهی می‌شود، تجاوز نکنند؛ مگاراتیان و متحدانشان نیز نباید از این جاده بگذرند؛ آتنیان جزیره‌ای را که متصرف شده‌اند نگاه‌بدارند، ولی ارتباطی میان آن جزیره و متحدان وجود نخواهد داشت؛ در قلمرو ترویزن آتنیان آنچه را مطابق قرارداد با ساکنان ترویزن اکنون در دست دارند، نگاه‌خواهند داشت.

«در مورد دریانوردی، اسپارتیان در سواحل خود و برای رسیدن به سواحل متحدانشان کشتی‌های جنگی بکار نخواهند برد و با کشتیهایی که با پارو رانده می‌شود - و بار هر کشتی بیش از پانصد تالنت نخواهد بود - سفر خواهند کرد. سلامت همه پیکها و سفیران و همراهان ایشان به تعداد متناسب، که برای حل و فصل اختلافات و پایان دادن به جنگ چه در دریا و چه در خشکی میان پلوپونز و آتن رفت و آمد می‌کنند، تضمین خواهد شد.

«در طی مدت متارکه جنگ هیچ یک از طرفین فراریان طرف دیگر را چه بنده باشند و چه آزاد، به شهر خود راه نخواهد داد.

«دعاوی ما بر شما و دعاوی شما بر ما مطابق قوانین کشور هایمان حل و فصل خواهد شد و موارد اختلاف، بدون توسل به جنگ، به داوری ارجاع خواهد گردید.

«اسپارتیان و متحدانشان شرایط فوق را پذیرفته‌اند؛ ولی اگر پیشنهاد‌های بهتر و عادلانه‌تری دارید، از شما دعوت می‌کنیم که به اسپارت بیایید و آنها را به اطلاع ما برسانید. نه اسپارت و نه متحدانش هیچ پیشنهاد عادلانه‌ای را رد نخواهند کرد. ولی اگر نمایندگانی به نزد ما می‌فرستید به آنان اختیار تام بدهید، همان گونه که از ما خواسته‌اید که به نمایندگان اختیار کامل بدهیم.

«متارکه جنگ به مدت یک سال معتبر خواهد بود.

«مردم شهر شرایط قرارداد را می‌پذیرند.

«ریاست مجلس شورا به‌دست قبیلهٔ آکامانتیس^۱ است و فنیپوس^۲ منشی است. نیکیداس^۳ رئیس شورا است.

«لاخس پیشنهاد کرد که برای رعایت منافع آتنیان قرارداد متارکهٔ جنگ مطابق شرایطی که اسپارت و متحدانش پیشنهاد کرده و مردم تأیید کرده‌اند منعقد شود؛ مدت اعتبار متارکه یک سال از روز چهاردهم ماه افبولیون^۴ باشد؛ و در طی مدت متارکهٔ جنگ پیکها و سفیرانی میان دو کشور رفت و آمد کنند و دربارهٔ وسایل دستیابی به صلح دائم مذاکره نمایند؛ و سرداران سپاه و هیأت رئیسهٔ مجلس شورا مردم را به مجلس فراخوانند تا آتنیان نحوهٔ انتصاب سفیران را برای مذاکره دربارهٔ حل و فصل نهایی معین کنند؛ و سفیران حاضر در برابر مردم رعایت متارکهٔ جنگ را برای مدت یک سال بعهده‌ بگیرند.»

شرایط قرارداد متارکهٔ جنگ که میان آتن و اسپارت و متحدانشان منعقد گردید، چنین بود. از طرف اسپارت این اشخاص برای تهیه و تأیید قرارداد معین شده‌بودند: تاوروس^۵ پسر اختیمیداس^۶، آتناپوس^۷ پسر پریکلیداس^۸، فیلوخاریداس^۹ پسر اروکسیلاپداس^{۱۰}؛ از طرف کورینت: آینتاس^{۱۱} پسر اوکوتوس^{۱۲} و اوفامیداس^{۱۳} پسر آریستونوموس^{۱۴}؛ از طرف شهر سیکيون: داموتیموس^{۱۵} پسر ناوکراتس^{۱۶} و اواناسیموس^{۱۷}؛ از طرف مگارا: نیکاسوس^{۱۸} پسر ککالوس^{۱۹} و منکراتس^{۲۰} پسر آمفیدوروس^{۲۱}؛ از طرف شهر اپیداوروس: آمفياس^{۲۲} پسر اوپائیداس^{۲۳}؛ از طرف آتن: نیکوستراتوس سردار سپاه پسر دیترفوس و نیکياس^{۲۴} پسر نیکراتوس و اوتوکلس پسر تولمایوس.

قرارداد در تاریخ دوازدهم ماه اسپارتی گراستیوس^{۲۵} منعقد شد، و در سراسر مدت اعتبار آن مذاکرات دوجانبه برای دستیابی به حل و فصل کلیهٔ اختلافات بعمل می‌آمد.

جدایی شهرهای اسکيون^{۲۶} و منده از اتحادیهٔ آتن

در همان روزها که گفت و گوهایی متارکه میان آتن و اسپارت جریان داشت شهر اسکيون واقع در منطقهٔ پالنه بر آتن طغیان کرد و تسلیم براسیداس شد. (مردم اسکيون می‌گویند اهالی پالنه در اصل ساکن پلوپونز بوده‌اند و هنگامی که از جنگ ترویا باز می‌گشتند

- | | | | | |
|-----------------|----------------|----------------|------------------|---------------|
| 1. Akamantis | 2. Phaenippus | 3. Nikiades | 4. Elaphebolion | 5. Tauros |
| 6. Echetimidas | 7. Athenaios | 8. Perikleidas | 9. Philocharidas | |
| 10. Erytilaidas | 11. Aineas | 12. Okytos | 13. Euphamidas | 14. Damotimos |
| 15. Naukrates | 16. Onasimos | 17. Megakles | 18. Nikasos | 19. Kekalos |
| 20. Menekrates | 21. Amphidoros | 22. Amphas | 23. Eupaiidas | 24. Nikias |
| 25. Gerastios | | | | |

۲۶. Skione (شهر اسکيون واقع در منطقه خالکیس را نباید با شهر سیکيون - Sikyon - واقع در پلوپونز اشتباه کرد. - م.)

طوفان دریا کشتیهای ایشان را بدین نقطه سوق داده است و از این رو در اینجا مسکن گزیده اند.) همین که ساکنان اسکيون اعلام طغیان کردند براسیداس شبانه روانه آنجا شد. کشتی جنگی بزرگش پیشتر می‌رفت و او خود با زورقی کوچک به فاصله‌ای اندک به دنبال آن روان بود و چنین حساب کرده بود که اگر زورقش با کشتی جنگی مصادف شود کشتی بزرگ خودش او را نجات خواهد داد ولی اگر کشتی جنگی بزرگی روی بنماید احتمالاً به زورق او اعتنا نخواهد کرد و به کشتی بزرگ حمله‌ور خواهد گردید، و بدین سان در هر دو حال پراحتی و سلامت پیش خواهد رفت.

براسیداس پس از رسیدن به اسکيون مردم شهر را به مجلس فراخواند و به ایشان همان سخنانی را گفت که در آکانتوس و تورون گفته بود، و اضافه کرد که ایشان درخور ستایشی بزرگند چون با اینکه در پوتیدایا نیروهای آنان پالنه را از بقیه یونان جدا کرده و به صورت جزیره‌ای محصور درآورده اند، ایشان به جای اینکه چشم‌پراه قدرتی خارجی باشند برای بدست آوردن آزادی قد علم کرده اند و این خود نشان می‌دهد که ایشان در مواقع ضروری دیگر نیز شهامت خویش را بروز خواهند داد؛ و او پس از آنکه امور شهر را سامان بخشید ایشان را وفادارترین متحدان اسپارتیان خواهد شمرد و از هر جهت محترمشان خواهد داشت.

ساکنان شهر و حتی کسانی که پیشتر مخالف جدایی از آنان بودند به شنیدن این سخنان قویدل شدند و براسیداس را به چشم اعتماد نگریستند و او را منجی یونان شمردند و تاجی زرین بر سرش نهادند و حتی افراد یک یک به نزدش آمدند و با تاجهای گل مزینش ساختند چنانکه گویی ورزشکار نام‌آوری است که در مسابقه پیروز گردیده است. براسیداس پادگان کوچکی در آنجا گذاشت و بازگشت و اندکی بعد نیروی بیشتری بدانجا فرستاد زیرا قصد داشت که به یاری مردم اسکيون شهرهای منده و پوتیدایا را نیز از اتحادیه آنان جدا کند. می‌اندیشید که اسکيون حالت جزیره‌ای را دارد و بی‌گمان آتنیان سپاهی به آنجا خواهند فرستاد، از این رو تصمیم گرفت که بر آنان پیشدستی کند. در عین حال با شهرهای دیگر هم در حال مذاکره بود و می‌خواست آنها را نیز به جانب اسپارت بکشانند.

درست در روزی که او آماده حرکت به سوی این شهرها بود آریستونوموس نماینده آنان و آتانیوس نماینده اسپارت که حامل خبر متارکه جنگ به شهرهای مختلف بودند با کشتی جنگی بزرگی به نزدش آمدند. سپاه او به تورون بازگشت و پیغام‌آوران خبر متارکه جنگ را به او ابلاغ کردند. همه متحدان اسپارت در تراکیا شرایط متارکه را پذیرفتند و آریستونوموس، نماینده آنان، نیز تأیید خود را اعلام کرد و فقط حاضر نشد موضوع اسکيون را نیز مشمول قرارداد متارکه بداند زیرا معتقد بود که طغیان اسکيون پس از تاریخ امضای قرارداد روی داده است. براسیداس به سخن او اعتراض کرد و مدعی شد طغیان پیش از تاریخ قرارداد روی داده است و از

پس دادن شهر امتناع ورزید. آریستونوموس موضوع را به آتن گزارش داد و مردم آتن بی‌درنگ خواستار ارسال نیرو به اسکيون شدند. اسپارتیان به شنیدن این خبر سفیری به آتن فرستادند و اعلام کردند که این اقدام را به معنی لغو قرارداد تلقی خواهند کرد ولی گفتند که آماده‌اند اختلاف را به داوری ارجاع کنند. ولی آتنیان به نتیجه داوری اعتماد نداشتند و می‌خواستند فوراً سپاهی براه‌بندازند و از اینکه هنوز هم ساکنان جزایر جرأت می‌کردند به اعتماد نیروی زمینی اسپارت - که به هر حال نمی‌توانست به یاری ایشان برسد - بر آتن طغیان کنند سخت خشمگین بودند. واقعیت طغیان اسکيون نیز سخن آتنیان را تأیید می‌کرد نه ادعای اسپارتیان را، زیرا که این طغیان دو روز پس از تاریخ امضای قرارداد متارکه روی داده بود. از این رو آتنیان به پیشنهاد کلئون تصمیم گرفتند که اسکيون را به زور اسلحه بازپس بگیرند و همه ساکنانش را بقتل برسانند، و چون کار فوری دیگری نداشتند آماده اجرای این تصمیم شدند.

در این اثنا شهر منده، واقع در منطقه پالنه - که "شهر دختر" ارتريا است بر آتن طغیان کرد و از اتحادیه آتن جدایی گزید. براسیداس دخول شهر را به اتحادیه اسپارت پذیرفت و با اینکه مراجعه مردمان شهر به او در اثنای مدت اعتبار قرارداد متارکه صورت گرفته بود، چون خودش مدعی بود که آتنیان از شرایط قرارداد تجاوز کرده‌اند، عمل خود را موافق حق تلقی کرد. از یک سو ساکنان منده چون دیدند که براسیداس آماده یاری به ایشان است و حاضر نیست شهر اسکيون را به آتن بازپس دهد، در اقدام خود جرئتر گریه‌بندند؛ و از سوی دیگر چون همدستان براسیداس در شهر عده اندکی بودند و می‌ترسیدند که توطئه فاش شود و جانشان در خطر بیفتد بقیه مردمان شهر را بزور وادار کردند که از نقشه ایشان جانبداری کنند. خبر طغیان منده آتش خشم آتنیان را شعله‌ورتر ساخت و بر آن شدند که بر هر دو شهر بتازند. براسیداس که منتظر حمله آتنیان بود زنان و کودکان هر دو شهر اسکيون و منده را برای حفظ سلامتشان به اولونتوس در منطقه خالکیس فرستاد و پانصد سرباز سنگین اسلحه پلوپونزی و سیصد سرباز سبک اسلحه خالکیسی به فرماندهی پولودامیداس^۱ روانه آن شهرها ساخت؛ و مردمانی که در آن دو شهر باقی مانده بودند آماده دفاع در برابر حمله آتن، که هر دم انتظارش می‌رفت، گردیدند.

لشکرکشی براسیداس به لونکوس

در این هنگام براسیداس و پردیکاس برای دومین بار به لونکوس لشکر کشیدند تا آرابایوس را مجبور به تسلیم کنند. سپاه پردیکاس از مقدونیان تشکیل می‌یافت و از سربازان سنگین اسلحه یونانی که در مقدونیه زندگی می‌کردند، براسیداس بقیه سپاه پلوپونزی و سربازان

اهل خالکیس و آگانتوس و عده‌ای از لشکریان شهرهای متحد را با خود همراه داشت. کل عده نیروی یونانی او تقریباً سه هزار سرباز سنگین اسلحه بود و سواران از اهالی مقدونیه و خالکیس جمعاً هزار تن بودند و گروهی بزرگ از اقوام بومی نیز ایشان را همراهی می‌کردند. چون وارد قلمرو آرابایوس شدند دیدند که سپاه لونکوس گردآمده و چشم‌پراه ایشان است؛ از این رو در روبروی آن سپاه موضع گرفتند. پیاده‌نظام هر دو طرف بالای چند تپه قرارداشتند و در میانشان دشتی واقع بود. نخست سواران دو طرف به‌دشت آمدند و نبرد آغاز کردند، سپس سربازان سنگین اسلحه لونکوس از تپه سرازیر شدند و به‌یاری سواران شتافتند. براسیداس و پردیکاس سربازان خود را به‌مقابله ایشان بردند، و سپاه لونکوس با دادن تلفات سنگین مغلوب گردید، و آنان که از مهلکه جان‌بدربردند به‌بالای تپه بازگشتند و در آنجا ماندند.

سپاه غالب علامت پیروزی برافراشت و دو یا سه روز در همانجا که بود باقی‌ماند تا سربازان مزدور ایلوری^۱ که قرار بود به‌سپاه پردیکاس پیوندند، فرارسند. پردیکاس نمی‌خواست بیش از این بی‌حرکت باقی‌بماند و بر آن بود که به‌روستاها حمله کند. ولی براسیداس نگران شهر منده بود و می‌ترسید که آنتیان پیش از بازگشت او بدانجا هجوم برند؛ و در عین حال مایل نبود بدون یاری سربازان ایلوری پیشتر برود و از این رو به‌پردیکاس پیشنهاد کرد که همه با هم عقب‌نشینی کنند.

۱۲۵ در حالی که آن دو مشغول جر و بحث در این باره بودند خبر رسید که سربازان ایلوری به‌پردیکاس خیانت کرده و به‌سپاه آرابایوس پیوسته‌اند. ایلوریان مردانی جنگاورند، و هر دو طرف از ترس آنان گرایش به‌عقب‌نشینی یافتند ولی به‌سبب نزاعی که میان دو سردار درگرفته بود، دربارهٔ زمان قطعی عقب‌نشینی قراری گذاشته‌نشد. همین که شب فرارسید سربازان مقدونی و گروه متشکل از اقوام بومی یکباره بی‌هیچ سببی دچار وحشت شدند - و چنین امری گاه‌بگاه در سپاهی بزرگ پیش می‌آید - و در این خیال که نیرویی بسیار بزرگتر از آنچه به‌یاری آرابایوس رسیده بود در حال پیش‌آمدن است، پای به‌گریز نهادند و راه شهرهای خود را در پیش گرفتند. پردیکاس نخست نمی‌دانست چه روی داده‌است و وقتی که از پیشامد باخبر گردید بی‌آنکه براسیداس را خبر کند براه‌افتاد چون میان لشکرگاه او و لشکرگاه براسیداس فاصله وجود داشت. هنگام سپیده‌دم براسیداس متوجه شد که مقدونیان رفته‌اند و سربازان ایلوری تحت فرمان آرابایوس قصد حمله به‌او را دارند. بی‌درنگ سربازان سنگین اسلحه را در توده‌ای به‌شکل مربع گردآورد و سربازان سبک اسلحه را در وسط آن جای داد و آمادهٔ عقب‌نشینی شد. گروهی از سربازان جوانتر را مأمور کرد که در هر نقطه که دشمن حمله آغازد دفاع کنند و خودش می‌خواست همراه سیصد سرباز برگزیده در عقب

1. Illyrian

دیگران روانه شود تا جلو حملات طلایه دشمن را بگیرد. پیش از آنکه دشمن نزدیک شود از مهلت کوتاهی که باقی مانده بود استفاده کرد و بشتاب سربازان را مخاطب ساخت و چنین گفت:

«پلویونزیان، اگر نگران نبودم که شما چون یکباره از متحدانتان جدا افتاده و در برابر گروهی انبوه از بیگانگان تنها مانده‌اید ممکن است دچار تزلزل شده باشید، به‌سخنی کوتاه برای تشجیعتان قناعت می‌کردم و نیازی به توضیح بیشتر نمی‌دیدم. ولی چون می‌بینم که یاران ما گریخته‌اند و دشمنانمان بسیارند، لازم می‌بینم نکته‌هایی را به‌یاد شما بیاورم و اندیشه‌هایی را دربارهٔ مطالب مهم با شما در میان بنهم. دلیری شما در نبرد به‌علت پشتیبانی متحدانتان نیست، بلکه از آن روست که شهامت خصیصهٔ مادرزاد شماست. شما از انبوهی سپاه دشمن نمی‌هراسید چون در شهری بارنیامده‌اید که در آن اکثریت بر اقلیت حکمروایی کند. شیوهٔ حکومت شهر شما بر خلاف این است و جنگیدن و غالب آمدن پایهٔ قدرت قومی شماست. بیمی که اکنون از بیگانگان دارید از اینجاست که ایشان را بدرستی نمی‌شناسید. شما خود پیشتر با مقدونیان که با ما بیگانه‌اند جنگیده‌اید و من نیز با استنتاج‌هایی که خود کرده‌ام و با توجه به آنچه از دیگران شنیده‌ام می‌توانم به‌شما اطمینان دهم که ایشان در میدان نبرد شایستگی چندانی نشان نخواهند داد. آنجا که دشمن قوی می‌نماید ولی در واقع ضعیف است شناخت دقیق واقعیت مایهٔ اعتماد به‌نفس و قوت قلب ما می‌شود همچنان که اگر دشمن برآستی قوی باشد و ما او را بدرستی نشناسیم با شهامتی هر چه بیشتر بر او می‌تازیم. دشمنان ما به‌چشم کسی که ایشان را نشناسد خطرناک می‌نمایند، عددشان بسیار است و فریادهایشان دهشت‌انگیز، و منظرهٔ جست و خیز و تکان دادن سلاح‌هایشان بیننده را به‌وحشت می‌افکند. ولی در میدان نبرد همین که گروهی در برابر ایشان ایستادگی کند وضعشان دگرگون می‌شود، و چون بی هیچ نظم و قاعده‌ای می‌جنگند گریز از برابر دشمن قویتر را مایهٔ شرم نمی‌دانند. حمله و گریز، هر دو، در نظرشان مایهٔ افتخار است و از این رو هیچ معیاری برای سنجش دلیری ایشان وجود ندارد. هر کدام از ایشان در گرماگرم نبرد فرمانده خودش است و بدین جهت همیشه عذری موجه برای گریز دارد. سعیشان بر این است که دشمن را از دور بترسانند تا لازم نباشد با او دست و پنجه نرم کنند و خود را در خطر اندازند. پس می‌بینید که آنچه پیشتر در نظرتان ترس‌آور می‌نمود فقط برای چشم و گوش و حشت‌انگیز است. اگر حمله کردند استوار بایستید و همین که فرصت عقب‌نشینی یافتید با نظم و ترتیب عقب‌نشینی کنید و مطمئن باشید که بدین‌سان هر چه زودتر از خطر خواهید جست و در آینده خواهید دانست که این گونه مردم غوغا همین که با مقاومت رو به‌رو شوند برای نشان دادن مردانگی خود بتهدید از دور

قناعت می‌ورزند ولی اگر دشمن در برابر ایشان جا خالی کند فوراً از فرصت استفاده می‌کنند و چون احتمال خطر نمی‌دهند زود دلیری خود را به معرض نمایش می‌گذارند.»

۱۲۷ براسیداس پس از این سخنان عقب‌نشینی را آغاز کرد و بومیان به‌خیال اینکه سپاه او قصد گریز دارد نعره‌زنان و هیاهوکنان پیش آمدند تا همه را از میان ببرند. ولی به‌هر نقطه که حمله کردند سپاهیان از صف بدرآمدند و در مقابل ایشان ایستادند و خود براسیداس نیز با سربازان برگزیده خویش به‌مقابله با نیروی اصلی ایشان پرداخت، و همین که ایشان از حمله بازایستادند عقب‌نشینی سپاه ادامه یافت و بدین‌سان بیشتر بومیان دریافتند که حمله بر یونانیان در میان دشت بی‌فایده است. از این رو عده‌ای را در همانجا گذاشتند تا گاه‌بگاه مزاحم سپاه باشند و از بقیه گروهی به‌دنبال مقدونیانی که در حال فرار بودند دویدند و هر کدام را که بدست‌آوردند کشتند و گروهی دیگر پیشتر دویدند و گذرگاه تنگی را که در میان دو تپه واقع است و یگانه راه خروج از قلمرو آرابایوس است اشغال کردند، و چون می‌دانستند که سپاهیان براسیداس راهی جز آن گذرگاه برای عقب‌نشینی ندارند بر آن شدند که در آنجا بر ایشان بتازند و همه را بقتل‌رسانند.

۱۲۸ براسیداس همین که از نقشه ایشان آگاه شد به‌سپید سرباز برگزیده خود فرمان داد که هر چه سریعتر خود را بر تپه‌ای برسانند که به‌عقیده او مناسبتر بود و بومیان را که آن را اشغال کرده بودند پیش از آنکه نیروی تقویتی به‌یاریشان برسد از آنجا برانند. سربازان مأموریت خود را بخوبی انجام دادند و یونانیان بآسانی پیش رفتند و بومیان چون دیدند که یارانشان از تپه رانده شده‌اند نگران شدند و از تعقیب یونانیان بازایستادند. براسیداس در همان روز به‌آرنیسا^۱، نخستین شهر کشور پادشاهی پردیکاس رسید. سپاهیان براسیداس که به‌علت عقب‌نشینی شتابکارانه مقدونیان، بر ایشان سخت خشمگین بودند، یوغ از گاوان و رز، هر جا یافتند، برداشتند و آنها را کشتند و وسایل و اسبابی را که ایشان در حال گریز شبانه بر جای نهاده بودند تصاحب کردند و همین باعث شد که پردیکاس از این به‌بعد براسیداس را به‌چشم دشمن بنگرد و نسبت به‌پلوپونزیان کینه بورزد و هر چه زودتر از اسپارت جدا شود و به‌آتن بپیوندد.

حمله آتنیان به‌منده و اسکيون

۱۲۹ براسیداس وقتی که از مقدونیه به‌تورون رسید خبر یافت که آتنیان دوباره شهر منده را به‌تصرف خود درآورده‌اند، و چون نیروی کافی نداشت که به‌پالنه برود و با آتنیان بجنگد در

همانجا ماند و آماده دفاع از تورون شد. تقریباً در همان وقت که براسیداس در لونکوس گرفتار بود آتئیان با نیرویی متشکل از پنجاه کشتی (که ده کشتی آن از شهر خیوس بود) و هزار شهروند سنگین اسلحه و ششصد سرباز تیرانداز و هزار سرباز مزدور تراکیایی و گروهی از سربازان سبک اسلحه متحدان، روانه منده و اسکیون شدند. فرماندهان این سپاه، نیکياس پسر نیکراتوس و نیکوستراتوس پسر دییترفس بودند. این سپاه از پوتیدایا براه افتاد و روبروی پرستشگاه پوزیدون پیاده شد و به سوی منده روانه گردید. سه هزار سرباز از شهر اسکیون و گروهی از پلوپونزیان که در آنجا بودند به یاری مردمان منده شتافتند. سپاه شهر منده جمعاً هفتصد سرباز سنگین اسلحه تحت فرماندهی پولودامیداس بودند و بر بالای تپه ای موضعی استوار داشتند. نیکياس با صد و بیست سرباز سبک اسلحه از شهر متونه و شصت سرباز سنگین اسلحه برگزیده آتنی و همه سربازان تیرانداز کوشید از راه باریکی که به بالای تپه منتهی می شد بر ایشان دست بیابد ولی پس از آنکه چند تن از سربازانش تلف شدند دریافت که از این راه نمی تواند کاری از پیش ببرد. در این بین نیکوستراتوس با بقیه سپاه از راه دیگر، دور از راهی که نیکياس در پیش گرفته بود، آغاز صعود به بالای تپه کرد. صعود بسیار دشوار بود و نظم سپاه از هم گسیخت و چیزی نمانده بود آتئیان مغلوب شوند، و چون در آن روز مدافعان منده کوچکترین اثری از آمادگی به تسلیم نشان ندادند، آتئیان به لشکرگاه خود بازگشتند و در آغاز شب مدافعان منده به درون شهر رفتند.

روز بعد کشتی های آتنی روی به ساحل اسکیون نهادند و حومه شهر را گرفتند و کشتزارهای اطراف شهر را ویران کردند ولی از شهر کسی بیرون نیامد. در شهر میان مردم اختلاف نظر وجود داشت. سیصد سرباز که از اسکیون به یاری ساکنان منده رفته بودند، شب به شهر خود بازگشتند. روز بعد نیکياس با نیمی از سپاه به مرز میان منده و اسکیون رفت و کشتزارها و آبادیها را ویران کرد. نیکوستراتوس با نیمه دیگر سپاه در برابر شهر منده در جوار دروازه شمالی در جاده پوتیدایا موضع گرفت. پولیداماس نیز در درون شهر، به صفا آرایشی ساکنان منده و پلوپونزیانی که در آنجا بودند پرداخت و به اهالی منده دستور داد که از دروازه بیرون بروند و به مقابله دشمن بشتابند. در این هنگام یک تن از اعضای حزب دموکرات به پولیداماس اعتراض کرد و گفت ما بیرون نمی رویم و نمی خواهیم بجنگیم. پولیداماس گریبان او را گرفت و بسختی تکانش داد. مردم با دیدن این حرکت بخشم آمدند و دست به سلاح بردند و به پلوپونزیان و هواخواهان ایشان حمله کردند. اینان که از یک سو غافلگیر شده بودند و از سوی دیگر می دیدند که آتئیان دروازه را گشاده اند، به وحشت افتادند و در این خیال که گشاده شدن دروازه نتیجه توافق طرفداران آتن با آتئیان است، پای به گریز نهادند. عده ای کشته شدند و آنان که جان بدر بردند به ارگ شهر که از آغاز در تصرفشان بود پناه بردند، و تمامی

سپاه آتن وارد شهر گردید. دروازه‌ها بی آنکه درباره شرایط تسلیم شهر گفت و گویی بعمل آمده باشد باز شده بودند و سربازان شروع به غارت شهر کردند و سرداران بزحمت توانستند آنان را از کشتن مردم بازدارند؛ و سپس به اهالی منده گفتند که خودشان می‌توانند شهر را اداره کنند و مسؤولان طغیان و جدایی از اتحادیه آتن را بکیفر برسانند. آنگاه با ساختن دیواری از دو سوی ارگ تا کنار دریا، پلوپونزیان را که در ارگ بودند زندانی ساختند و نگهبانانی بر باروی شهر گماشتند.

۱۳۱ آتنیان پس از چیرگی بر شهر منده، روی به اسکیون نهادند. ساکنان شهر و پلوپونزیانی که در آنجا بودند از شهر بدرآمدند و بر بالای تپه‌ای در روبروی شهر موضع گرفتند. محاصره شهر بدون تصرف این تپه ممکن نبود و از این رو آتنیان بر تپه هجوم بردند و سربازانی را که بر بالای آن جای داشتند شکست دادند و علامت پیروزی برافراشتند و شروع به محاصره شهر کردند و در هنگامی که مشغول این کار بودند سربازان پلوپونزی زندانی در ارگ شهر منده، نگهبانان را از پای درآوردند و در تاریکی شب خود را به اسکیون رساندند و بیشترشان از کنار لشکرگاه آتنیان گذشتند و وارد شهر شدند.

۱۳۲ در آن وقت که آتنیان به محاصره اسکیون اشتغال داشتند، پردیکاس پیکری به نزد سرداران آتنی فرستاد و با آتن صلح کرد. او به سبب کینه‌ای که در ارتباط با عقب‌نشینی از لونکوس نسبت به براسیداس یافته بود وارد مذاکره با آتنیان گردید. درست در این هنگام ایسساگوراس^۱ اسپارتنی با سپاهی به یاری براسیداس می‌رفت. پردیکاس از یک سو، از آن رو که نیکپاس از او خواسته بود حسن نیت خود را به آتن نشان دهد، و از سوی دیگر چون نمی‌خواست پلوپونزیان وارد کشور او شوند، با دوستان خود در تسالی تباری کرد و چنان راه را بر اسپارتنیان بست که آنان حتی نتوانستند به نزدیک تسالی برسند. ولی ایسساگوراس به همراه آمینیاس و آریستئوس، که از اسپارت فرستاده شده بودند تا اوضاع را از نزدیک بررسی کنند، خود را به نزد براسیداس رساندند. با اینان، بر خلاف رسم رایج اسپارت، جوانانی فرستاده شده بودند تا به حکومت شهرها گماشته شوند به طوری که اداره امور شهرها به دست ساکنان آنها نباشد. براسیداس کلثاریداس^۲ پسر کلئونوموس^۳ را به حکومت آمفیپولیس گماشت و پاسیتلیداس^۴ پسر هگساندروس^۵ را به حکومت تورون.

۱۳۳ در همین تابستان ساکنان شهر تب به بهانه اینکه اهالی شهر تسپیه طرفدار آن‌ند، باروهای این شهر را ویران کردند. آنان همیشه این قصد را داشتند و اکنون که بهترین جوانان تسپیه در جنگ با آتنیان از پای درآمده بودند، فرصت را غنیمت شمردند و قصد خود را به موقع

1. Ischagoras

2. Klearidas

3. Kleonymos

4. Pasiteldas

5. Hegesandros

اجرا نهادهند.

باز در همین تابستان پرستشگاه هرا در شهر آرگوس به سبب بی‌مبالاتی خروسیس^۱، راهبه پرستشگاه، آتش گرفت. راهبه چراغ را در نزدیک تاج گلها نهاده و به خواب رفته بود و در نتیجه آتش به تاج گلها سرایت کرد و پرستشگاه دچار حریق گردید و راهبه از ترس اهالی آرگوس شبانه به فلیوس گریخت و ساکنان شهر مطابق رسم رایج راهبه‌ای دیگر، به نام فائینیس^۲ را مأمور پرستشگاه کردند. خروسیس مدت هشت سال و نیم از این جنگ را راهبه پرستشگاه بود.

نزدیک پایان تابستان، دیواری که آتنیان به‌گرد شهر اسکیون می‌ساختند آماده شد. آتنیان نگهبانانی بر آن گماشتند و با بقیه سپاه به آتن بازگشتند.

زمستان

۱۳۴ در زمستان بعد به سبب متارکه جنگ، نبردی میان آتن و اسپارت روی نداد. ولی میان ساکنان مانتینا و اهالی تگتا و متحدان دو طرف، نبردی در لاودیکیون^۳ در منطقه اورستیون^۴ در گرفت بی آنکه یکی بر دیگری غالب آید، و تنها هر یک از دو حریف یک جناح حریف دیگر را از پای درآورد و هر دو طرف علامت پیروزی برافراشتند و جنگ‌افزارهای غارت‌شده را به پرستشگاه دلفی فرستادند. از هر دو سو عده زیادی کشته شدند و چون شب فرارسید نبرد پایان یافت. سربازان تگتا شب را در میدان نبرد بسرآوردند و علامت پیروزی را در همانجا برافراشته نگاه داشتند، ولی ساکنان مانتینا عقب نشستند و در بوکولیون^۵ علامت پیروزی برپا کردند.

۱۳۵ در پایان همین زمستان، در واقع وقتی که بهار در شرف رسیدن بود، براسیداس کوشید پوتیدایا را متصرف شود. شبانه به باروهای شهر رسید و در مهلت کوتاهی که نگهبان بارو طبل اعلام خطر را به نگهبان بعدی می‌داد تا به محل مأموریت خود بازگردد، نردبانی به دیوار تکیه داد. ولی پیش از آنکه کسی بتواند از نردبان بالا برود طبل اعلام خطر بصدادرامد و براسیداس بی‌درنگ، پیش از آنکه هوا روشن شود، سربازانش را برگردانید. بدین سان زمستان بسرآمد و نهمین سال جنگ که توکودیدس رویدادهایش را بشرح باز نموده است پایان گرفت.

1. Chrysis

2. Phaeinis

3. Laodikeion

4. Orestheion

5. Bucolion



دهمین سال جنگ

تابستان

در تابستان بعد، متارکه جنگ که تا جشنهای ورزشی پوتیایی ادامه داشت پایان رسید. در زمانی که متارکه هنوز اعتبار داشت آتنیان ساکنان جزیره دلوس را از آنجا تبعید کردند: آتنیان بر این عقیده بودند که ساکنان این جزیره به علت گناهی که پیشتر مرتکب شده‌اند برای جزیره مقدس دلوس به حد کافی پاک نیستند و پاکسازی که ایشان پیشتر - چنانکه شرح داده‌ام^۱ - با نبش گورهای درگذشتگان خود بعمل آورده‌اند، هنوز کافی نیست. فارناکس شهر آتراموتیون^۲ را در آسیا در اختیار تبعیدشدگان نهاد و ایشان در آنجا مسکن گزیدند.

پس از سپری شدن مدت متارکه، کلئون آتنیان را بر آن داشت که به شهرهای منطقه تراکیا لشکر بکشند، و خود او با هزار و دویست سرباز سنگین اسلحه و سیصد سوار آتنی و نیرویی بزرگ از شهرهای متحد و سی کشتی براه افتاد و نخست به اسکيون رسید که هنوز در محاصره آتنیان بود، و عده‌ای از سربازان سنگین اسلحه را که در آنجا بودند به سپاه خود افزود؛ و سپس روی به بندر کوفوس^۳ در منطقه تورون نهاد. این بندر چندان فاصله‌ای با شهر تورون نداشت. سربازان فراری به او خبر داده بودند که براسیداس در تورون نیست و مردم شهر چنان قدرتی ندارند که بتوانند با او مقابله کنند. از این رو کلئون از راه خشکی روانه شهر شد و ده کشتی برای اشغال بندر فرستاد. نخست به دیواری رسید که براسیداس ساخته بود برای اینکه حومه شهر جزء شهر شود، و اینجا و آنجا دیوار کهنه را خراب کرده بود.

در اینجا پاسیتلیداس سردار اسپارتی با پادگانی که در اختیار داشت به مقابله آتنیان شتافت، ولی چون آتنیان حمله کردند و کشتیهایشان هم وارد بندر شد پاسیتلیداس ترسید که

۱. ر.ک. کتاب سرم بند ۱۰۴ - م.

سرنشینان کشتیها به شهر برسند و استحکامات را به تصرف خود درآورند و او در محاصره ایشان بماند. از این رو با سربازان خود بسرعت به شهر بازگشت. ولی پیش از رسیدن او سرنشینان کشتیهای آتنی شهر تورون را گرفته بودند و سربازانی که از خشکی می آمدند به تعقیب او پرداختند و از راه قسمتهای خراب شده دیوار کهنه وارد شهر شدند. در این گیرودار گروهی از پلوپونزیان و مردم شهر کشته و گروهی دیگر از جمله پاسیتلیداس اسیر شدند. در این اثنا براسیداس برای دفاع از تورون می آمد و چون چهار میل به شهر مانده شنید که شهر به دست آتنیان افتاده است بازگردید. کلئون و آتنیان دو علامت پیروزی برافراشتند، یکی در بندر و دیگری در جوار بارو؛ و زنان و کودکان را به بندگی بردند و مردان تورون و پلوپونزیان و خالکیسیانی را هم که در شهر بودند به آتن فرستادند. پلوپونزیان پس از عقد قرارداد صلح به شهرهای خود بازگشتند و دیگران با اسیران شهر اولونت معاوضه شدند.

تقریباً در همین وقت مردم بویوتی بر اثر توطئه با گروهی از سربازان آتنی مستقر در قلعه پاناکتون^۱ در مرز آتن، این قلعه را به تصرف خود درآوردند.

کلئون پادگانی بر شهر تورون گماشت و با کشتیهایی که در اختیار داشت کوه آتوس را دور زد و روی به آمفیپولیس نهاد.

تقریباً در همین زمان، فایاکس^۲ پسر اراسیسترآتوس^۳ همراه با دو تن دیگر به عنوان سفیر با دو کشتی از آتن روانه ایتالیا و سیسیل شد. غرض از این سفر چنین است که شرح می دهیم: هنگامی که آتنیان پس از صلح از سیسیل بازگردیدند مردم لئونتینی به عده زیادی حق شهروندی عطا کردند و گروه دموکرات (توده مردم) خواهان تجدید نظر در تقسیم اراضی شد. طبقه حاکم شهر از ساکنان سیراکوس یاری خواست و دموکراتها را از شهر راند. دموکراتها در روستاها پراکنده شدند، و توانگران با سیراکوسیای سازش کردند و شهر خود را رها کردند و به سیراکوس رفتند و شهروند سیراکوس شدند. چندی بعد عده ای از آنان پشیمان شدند و به سیراکوس پشت کردند و در بخشی از شهر لئونتینی به نام فوکایا و قلعه ای در منطقه لئونتینی به نام بریکنیا^۴ مسکن گزیدند. در اینجا بیشتر دموکراتهایی که از شهر رانده شده بودند به آنان پیوستند و این قلعه را پایگاه خود قرار دادند و به عملیات جنگی مبادرت کردند. آتنیان چون از این ماجرا خبر یافتند فایاکس را به سیسیل فرستادند تا ببینند آیا ممکن است متحدانی را که در آنجا دارند، و حتی شاید بقیه یونانیان سیسیل را، به لشکرکشی دسته جمعی به سیراکوس - که روز به روز قویتر می شد - وادار کنند و در لئونتینی دوباره شیوه حکومت دموکراسی را

1. Panakton

2. Phaiax

3. Erasistratos

4. Brikinniae

برقرار سازند؟ فایاکس به سیسیل رسید و مردم شهرهای کامارینا و آکراگاس^۱ را با خود همدستان ساخت ولی در شهر گلا نتوانست کاری از پیش ببرد و به شهرهای دیگر نیز که امیدی به موافقتشان نداشت، ترفت و از طریق سیسیل به کاتانه بازگردید و سپس سری به بریکینیا زد و به افراد پادگان آنجا قوت قلب داد و به آتن بازگشت.

فایاکس در سر راه خود به سیسیل و همچنین در راه بازگشت به آتن با مردمان چند شهر ایتالیایی گفت و گو کرد و کوشید دوستی آنان را به آتن جلب کند؛ و با گروهی از مردم لوکروی نیز که به مسینا مهاجرت کرده و سپس از آنجا تبعید شده بودند ملاقات بعمل آورد. پس از صلح عمومی در سیسیل، در مسینا مبارزات حزبی در گرفته بود و یکی از دو حزب از مردم لوکروی دعوت کرده بود که در آنجا سکونت اختیار کنند و در نتیجه مدتی مسینا زیر نظارت لوکریان قرار گرفته بود و اکنون آنان در حال بازگشت به لوکروی بودند که ملاقات میان فایاکس و ایشان روی داد. فایاکس آسیبی به ایشان نرساند چون دربارهٔ قراردادی میان لوکروی و آتن به توافق رسیده بود. لوکروی یگانه شهر اتحادیهٔ سیسیل بود که هنگام آشتی سیسیلیان با آتن، قرارداد صلح با آتن نبسته بود و اکنون نیز بی‌گمان چنین قراردادی نمی‌بست اگر به سبب جنگ با شهرهای همسایهٔ خود هیپونیون^۲ و مدما^۳ در تنگنا نیفتاده بود. فایاکس پس از انجام این کارها به آتن بازگردید.

جنگ آمفیپولیس

کلئون پس از آنکه پادگانی بر شهر تورون گماشت، با کشتیهایی که در اختیار داشت کوه اتوس را دور زد و روی به آمفیپولیس نهاد. شهر ایون را پایگاه خود قرارداد و به استاگروس – شهر نوبنیاد شهر آندروس – حمله کرد و نتوانست آن را بگیرد ولی گالپسوس، شهر دختر تاسوس، را متصرف گردید و سپس نمایندگان به نزد پردیکاس فرستاد و از او خواست که به پیروی از قرارداد فیما بین سپاهش را هر چه زودتر به یاری او بیاورد؛ و پیکههایی هم به نزد پولس^۴، شاه قوم اودومانت در تراکیا روانه کرد تا او نیز هر قدر سرباز مزدور تراکیایی که ممکن باشد به نزدش بفرستد؛ و در حالی که منتظر رسیدن این نیروهای تقویتی بود بی آنکه حرکتی کند در ایون ماند.

براسیداس از این ماجراها خبر یافت و در کردولیون^۵ (در جوار آمفیپولیس) موضع دفاعی گرفت. اینجا نقطه‌ای مرتفع در آن سوی رودخانهٔ استرومون متعلق به شهر آرگیلوس است که با آمفیپولیس فاصلهٔ چندانی ندارد و از آنجا می‌توان همهٔ جوانب را بروشنی دید، از این رو حرکات کلئون و سپاهش از نظر براسیداس نهفته نمی‌توانست ماند. براسیداس انتظار

1. Akragas

2. Hipponion

3. Medma

4. Polles

5. Kerdylion

داشت که کلئون فریب عده اندک سربازان او را بخورد و با نیرویی که در اختیار دارد به آمفیپولیس حمله ور گردد. قوای براسیداس از هزار و پانصد سرباز مزدور تراکیایی و تمامی نیروی جنگی ادونی متشکل از سربازان سبک اسلحه و سواران، و هزار سرباز سبک اسلحه اهل مورکینوس و خالکیس - علاوه بر سربازان مقیم آمفیپولیس - تشکیل می یافت. سربازان سنگین اسلحه او جمعاً دوهزار تن بودند و سیصد سوار یونانی نیز در زیر فرمانش قرار داشتند. براسیداس از این سپاه هزار و پانصد تن را در موضع دفاعی خود در کردولئون نگاه داشت و بقیه را تحت فرمان کلناریداس در آمفیپولیس مستقر ساخت.

کلئون چندی بی حرکت ماند ولی سرانجام مجبور شد دست به همان کاری بزند که براسیداس انتظارش را داشت. سربازانش از بیکاری ناخرسند بودند و شروع کردند به اینکه خطر کردنهای براسیداس را با ناتوانی و بی صلاحیتی سردار خودشان مقایسه کنند، و بیاد آوردند که با کمال بی میلی به دنبال او روانه شده اند. کلئون از این ناخرسندی خبر داشت و برای اینکه سربازان از بیکاری افسرده نشوند لشکر را حرکت داد و با همان اعتماد به نفسی که در پولوس داشت پیش رفت. کامیابیش در پولوس سبب شده بود که در فراست و کاردانی خود تردید نداشته باشد؛ اکنون نیز گمان نمی کرد که کسی به مقابله اش درآید، و می گفت می رود چگونگی محل را بررسی کند، و منتظر نیروی تقویتی است نه برای اینکه اگر نبردی پیش آید نیرویی قوی در اختیار داشته باشد بلکه غرضش این است که شهر را کاملاً در حصار بگیرد و به یک حمله بگشاید. بدین سان پیش رفت و بر تپه ای مستحکم در برابر آمفیپولیس لشکرگاه ساخت. آنگاه به تن خویش باتلاقهای کنار رود استرومون و موقعیت شهر را بررسی کرد و بدین نتیجه رسید که هر وقت بخواهد می تواند بدون نبرد عقب نشینی کند چون بر بالای باروها کسی دیده نمی شد و دروازه ها بسته بود و کسی از آنها بیرون نمی آمد. حتی به نظرش رسید که اشتباه کرده است که منجنیق با خود نیاورده است چون شهر بی دفاع را با سانی می توانسته است بگیرد.

براسیداس همین که دید آتنیان پیش می آیند از تپه فرود آمد و داخل آمفیپولیس شد. از شهر بیرون نیامد و به مقابله آتنیان نشتافت چون به قدرت نیروی جنگی خویش اعتماد نداشت و سپاه خود را ضعیفتر از سپاه آتن می دانست؛ نه از حیث تعداد نفرات - چون از این لحاظ هر دو سپاه برابر بودند - بلکه از لحاظ کیفیت. تمامی سپاه آتن از سربازان برگزیده تشکیل می یافت و بهترین جنگاوران شهرهای لمتوس و ایمبروس نیز ایشان را همراهی می کردند. براسیداس بر آن شد که نیرنگی بکاربرد، و فکر کرد که اگر دشمن از عده سپاهیان او و جنگ افزارهای ناقصشان مطلع شود راه پیروزی بر او بسته خواهد شد. از این رو فقط یکصد و پنجاه سرباز سنگین اسلحه با خود برداشت - و بقیه را تحت فرماندهی کلناریداس در شهر

گذاشت - و تصمیم گرفت که با حمله‌ای آتینان را، پیش از آنکه عقب‌نشینی کنند، غافلگیر سازد. زیرا معتقد بود که اگر نیروی تقویتی به‌یاری آتینان برسد دیگر چنین فرصتی بدستش نخواهد افتاد. پس تمامی سپاه را گردآورد و برای اینکه هم سربازان را تشجیع کند و هم نقشه خود را به‌اطلاع ایشان برساند، چنین گفت:

«پلوپونزیان، سخنی ندارم جز اینکه به‌شما یادآوری کنم که شما از کشوری می‌آیید که در پرتو شهادت مردمانش همیشه آزادی خود را حفظ کرده‌است؛ و شما دوریایان اکنون باید با ایونیاییان بجنگید، یعنی با قومی که غالب‌شدن بر آن عادت دیرینه شماست. اندیشه‌ای را که در ذهن دارم به‌شما توضیح می‌دهم و نقشه‌ام را بر شما آشکار می‌سازم تا گمان نبرید که اگر با جزئی از سپاهمان به‌آتینان حمله کنیم نه با تمامی آن، کاری از پیش نخواهیم برد. دشمنان، ما را به‌چشم حقارت می‌نگرند و انتظار ندارند که کسی از ما به‌مقابله ایشان بشتابد؛ و از این روست که تا پشت دیوارهای این شهر پیش آمده‌اند و بی رعایت هیچ نظم و ترتیب و بی آنکه مراقب خود باشند به‌تماشا ایستاده‌اند. اگر از این اشتباه ایشان استفاده کنیم و به‌جای صف‌آرایی جنگی، چنانکه معمول است، به‌روشی مناسب وضع و حال کنونی بر ایشان بتازیم بزرگترین افتخار نصیب ما خواهد شد. بدین جهت تصمیم گرفته‌ام اکنون که آتینان انتظار حمله‌ای را ندارند و تا آنجا که می‌توانم دید بیشتر در اندیشه عقب‌نشینی هستند تا در فکر پایداری، و پیش از آنکه صف‌های خود را منظم سازند و آماده دفاع شوند، با سربازانی که همراهیم می‌کنند به‌قلب ایشان بزنم و غافلگیرشان کنم. تو، کلئاریداس، همین که ببینی ایشان بر اثر حمله من به‌هراس افتاده‌اند، باید یکباره دروازه‌ها را بگشایی و با همه سپاهیان که مردم آمفیپولیس پشتیبان‌شان خواهند بود، و دیگر متحدان، از شهر بیرون آید و به‌سرعت هر چه تمامتر به‌دشمن بتازید. این عمل دشمنان را گرفتار وحشتی فوق‌العاده خواهد کرد زیرا وقتی که نیرویی تازه در میدان نبرد ظاهر شود اثرش بر مراتب بیش از اثر نیرویی است که مشغول کارزار با دشمن است. کلئاریداس، تو باید شهادتی را که از افسری اسپارتی انتظار می‌رود به‌معرض نمایش بنهی، و شما متحدان باید با شجاعت از او پیروی کنید. بیادیاورید که فضیلت سرباز خوب آمادگی به‌نبرد است و احساس افتخار و رعایت انضباط، و امروز اگر نشان دهید که از این فضیلت بهره‌ورید آزادی خود را بچنگ خواهید آورد و متحدان اسپارت خواهید بود، در غیر این صورت به‌بندگی آتینان دچار خواهید شد و اگر این بلا به‌سرتان آید بزرگترین موهبتی که انتظارش می‌توانید داشت این است که شما را نکشند یا به‌بازار برده‌فروشان نبرند؛ و به‌هر حال یوغ آتن به‌گردنتان این بار سنگین‌تر از گذشته خواهد بود؛ و شما با تن‌دردادن به‌اسارت مانع آزادی یونانیان دیگر نیز خواهید بود. پس می‌بینید که این جنگ برای چیست. من فقط

به‌دیگران پند نمی‌دهم بلکه خود نیز به‌آنچه می‌گویم عمل می‌کنم.»

براسیداس پس از این سخنان آمادهٔ عمل شد و سپاه را تحت فرمان کلثاریداس در برابر دروازه‌های تراکیایی شهر قرارداد تا در فرصت مناسب، چنانکه او دستور داده‌بود، بدرآیند و حمله کنند.

آتنیان می‌دانستند که براسیداس از تپه فرودآمده و وارد شهر شده‌است، و از جایی که مشرف به‌داخل شهر بود دیده‌بودند که در جوار پرستشگاه آتیه قربانی نثار کرده‌است، و دیگر اقدامات او نیز از نظر ایشان پنهان نمانده‌بود. کلئون در این وقت پیشتر رفته‌بود تا اطراف شهر را واری کند. به‌او خبر دادند که تمامی سپاه را در داخل شهر می‌توان دید و از حرکات مردان و اسبها که پاهایشان از زیر دروازه‌ها پیداست چنین معلوم می‌شود که می‌خواهند از شهر بدرآیند و جنگ کنند. کلئون زود به‌نزدیک دروازه‌ها بازگشت و دید که آنچه گفته‌اند راست است، و چون نمی‌خواست پیش از رسیدن نیروی تقویتی دست به‌سلاح ببرد و گمان می‌کرد که وقت کافی برای عقب‌نشستن دارد دستور داد که شیپور عقب‌نشینی بزنند و فرمانش به‌سپاه چنین بود که جناح چپ پیش بیفتد - و این یگانه روش ممکن برای عقب‌نشستن بود - و بقیهٔ سپاه به‌دنبال آن به‌ایون بازگردد؛ و چون دید که بدین‌سان وقت زیادی تلف خواهدشد خود به‌پیش جناح راست افتاد و آن را به‌نحوی هدایت کرد که بخش بی‌سلاح روبروی دشمن قرارگرفت. براسیداس چون دید که فرصت فرارسیده و سپاه آتن به‌حرکت آمده‌است به‌سربازانش و کسان دیگری که در آنجا بودند گفت: «از حرکات سرها و نیزه‌های این مردان پیداست که در برابر ما نخواهندایستاد؛ سربازانی که چنین حالتی دارند نمی‌توانند در مقابل حمله مقاومت کنند. دروازه‌ها را بگشایید تا هر چه زودتر بر ایشان بتازیم.»

آنگاه با سربازان خود از دروازهٔ پرچین چوبی و نخستین دروازهٔ دیوار دراز، که در آن زمان وجود داشت، بیرون دوید و در جادهٔ مستقیم، آنجا که امروز علامت پیروزی قرار دارد، پیش رفت و بر آتنیان که به‌سبب بی‌نظمی خودشان و گستاخی مهاجمان به‌وحشت افتاده‌بودند حمله کرد و قلب سپاه آتن را از هم پاشید، و کلثاریداس نیز همان‌طور که او دستور داده‌بود از دروازه‌های تراکیایی بدرآمد و بر ایشان تاخت. آتنیان که حملهٔ ناگهانی دشمن از دو سو غافلگیرشان ساخته‌بود به‌اضطراب افتادند و جناح چپشان که در حال عقب‌نشینی به‌سوی ایون بود از هم گسست و سربازان پای به‌فرار نهادند. براسیداس که چنین دید به‌جناح راست روی آورد و در اینجا زخم برداشت. ولی سربازانش زود او را از میدان بدربردند و آتنیان درنیافتند که او زخمی شده و افتاده‌است.

جناح راست سپاه آتن مقاومت بیشتری بخرج داد. خود کلئون که از آغاز قصد ایستادگی

نداشت زود گریخت ولی به دست سربازی سبک اسلحه از شهر مورکینوس کشته شد. اما سربازان سنگین اسلحه او بر بالای تپه گردآمدند و دو یا سه حمله کلناریداس را دفع کردند و تنها هنگامی دست از نبرد کشیدند که در محاصره سربازان اهل مورکینوس و سواران اهل اولونت افتادند و اینان با نیزه‌هایی که از دور می‌انداختند صفهای ایشان را درهم شکستند. اکنون تمامی سپاه آتن در حال گریز بود. بسیاری از آتنیان به دست سربازان سبک اسلحه و سواران از پای درآمدند و آنان که از معرکه جان بدر بردند خود را از راههای کوهستانی به ایون رساندند.

سربازانی که براسیداس را از میدان نبرد بیرون برده بودند او را به شهر رساندند. براسیداس هنوز نیمه جانی داشت، خبر پیروزی سپاهش را شنید، و اندکی بعد درگذشت. بقیه سپاهیان به همراه کلناریداس از تعقیب دشمن بازگشتند و جنگ افزارهای کشتگان را به غنیمت گرفتند و علامت پیروزی برافراشتند.

پس از آن همه سربازان شهرهای متحد اسپارت از برابر جنازه براسیداس گذشتند و آنگاه او را با تشییع جنازه رسمی به هزینه دولت، در آنجا که امروز میدان شهر است به خاک سپردند. مردم آمفیپولیس به گرد آرامگاه او حصار ساختند و بعدها نیز برای بزرگداشت او قربانی نثار کردند - بدان گونه که برای بزرگداشت پهلوانان می‌کنند - و به یاد او مسابقه‌های ورزشی ترتیب دادند؛ عنوان رسمی مؤسس شهر نوبنیاد را به او دادند و همه ساختمانهایی را که هاگنون بنا کرده بود، و به طور کلی همه چیزهایی را که هاگنون را به عنوان بانی شهر بیاد می‌آورد، ویران کردند و از میان بردند. براسیداس را رهانده خود تلقی کردند و در عین حال از ترس آتن، در اتحاد با اسپارت استوارتر گردیدند. به علت دشمنی با آتن دیگر آماده نبودند هاگنون را مانند گذشته محترم بدارند.

اجساد کشتگان آتن را به آتنیان پس دادند. چون نبردی منظم روی نداده بود و آتنیان چنان که شرح دادم غافلگیر و وحشت زده شده بودند از آنها ششصد تن از پای درآمده بود و از این سو تنها هفت تن. آتنیان اجساد کشتگان خود را تحویل گرفتند و بازگشتند و کلناریداس با سپاهش در آمفیپولیس ماند تا آنجا را سامان ببخشد.

تقریباً در همان وقت، که تابستان نزدیک به پایان بود، رامفاس و اوتوخاریداس^۱ و اپیکودیداس^۲، سرداران اسپارتی، نیرویی تقویتی متشکل از نهصد سرباز سنگین اسلحه (برای یاری به براسیداس) به شهرهای منطقه تراکیا می‌آوردند، و چون به شهر هراکلیا رسیدند، استحکامات آنجا را که به نظرشان احتیاج به تعمیر داشت، تکمیل کردند و در هنگامی که آنان

وقت خود را به این کار می‌گذراندند نبرد آمفیپولیس اتفاق افتاد. بدین‌سان تابستان بسر رسید.

زمستان

صلح نیکياس

در نخستین روزهای زمستان رامفias با نیرویی که تحت فرمانش بود به ناحیه پیریون^۱ در منطقه تسالی رسید ولی مردم تسالی نمی‌خواستند بگذارند او از آنجا پیشتر برود؛ و براسیداس که این نیرو برای تقویت او براه افتاده بود، در گذشته بود. رامفias اندیشید که با شکست و عقب‌نشینی آتینان دیگر محملی برای عمل نمانده‌است و او و یارانش هم قادر نیستند نقشه‌های براسیداس را دنبال کنند؛ بنا بر این از پیشروی چشم‌پوشیدند و بازگشتند. ولی علت اصلی بازگشتشان این بود که در همان هنگام حرکت از اسپارت می‌دانستند که اسپارتیان گرایش به صلح یافته‌اند.

پس از نبرد آمفیپولیس و بازگشت رامفias از تسالی هیچ یک از دو طرف به جنگ ادامه نداد و هر دو بدین فکر افتادند که چگونه می‌توان به صلح دست یافت. آتینان نخست در دلیون و سپس در آمفیپولیس بسختی شکست خورده بودند و دیگر آن اعتماد پیشین را به قدرت خود، که به اتکای آن پیشنهاد صلح اسپارت را رد کرده بودند، نداشتند و این اندیشه را که بخت نیک همواره ایشان را به سوی پیروزی سوق خواهد داد از سر بدر کرده بودند. علاوه بر این از متحدان خویش نگران بودند و می‌ترسیدند که شکستهای پیاپی آتن، آنان را به طغیانی در مقیاس وسیعتر وادار کند، و از اینکه فرصت عالی صلح را پس از نبرد پولوس، غنیمت نشمرند، سخت پشیمان بودند. اسپارتیان نیز می‌دیدند که جنگ در جهتی بر خلاف انتظارشان پیش رفته‌است و اسپارت نتوانسته‌است با چند بار لشکرکشی به‌اتیکه و ویران کردن آنجا آتن را در ظرف چند سال به‌زانو درآورد.

بلایی که در جزیره اسفاکتریا بر سر اسپارت فرود آمد پیش از آن در این شهر شناخته نبود؛ آتینان پیاپی از پولوس و کوترا به کشتزارها و آبادیهای اسپارت هجوم می‌بردند و آنها را ویران می‌کردند؛ روستاییان وابسته به زمین می‌گریختند و بیم آن می‌رفت که آنان که باقی‌مانده‌اند گستاخر شوند و با استفاده از فرصتی که پیش آمده‌است دست به آشوب و انقلاب بزنند، همان گونه که پیشتر زده بودند. مدت اعتبار صلح سی‌ساله میان اسپارت و آرگوس به پایان خود نزدیک می‌شد و مردم آرگوس بدین شرط حاضر به تمديد آن بودند که منطقه کونوسوریا^۲ به آنان باز پس داده شود، و جنگ با آتن و آرگوس در آن واحد، برای اسپارت

1. Pierion

2. Kynosuria

غیرممکن می‌نمود. گذشته از همه اینها بعضی از شهرهای پلوپونز بر آن شده بودند که از اسپارت بگسلند و به اتحادیه آرگوس بپیوندند، و چنین کردند.

بدین ملاحظات هر دو طرف دلایل جدی برای صلح داشتند و اسپارتیان به صلح مشتاق‌تر بودند زیرا که به هر قیمت می‌خواستند سربازانشان را که در جزیره اسفاکتريا به اسارت آتن درآمده بودند آزاد کنند؛ عده‌ای از این اسیران به طبقه افسران اسپارت تعلق داشتند و خویشاوندان سران دولت بودند. اسپارتیان بی‌فاصله پس از اسارت ایشان با آتنیان مذاکره آغاز کردند ولی در آن زمان حال و روز آتنیان بهتر از آن بود که به پیشنهادهای معقول اسپارت گوش بدهند. پس از جنگ دلیون اسپارتیان دریافتند که آتنیان گرایش بیشتری به صلح دارند و از این رو بی‌درنگ پیمان متارکه جنگ برای مدت یک سال را بستند و در پیمان پیش‌بینی کردند که مذاکرات برای دستیابی به صلحی درازمدت ادامه یابد.

اکنون آتن در آمفیپولیس شکستی دیگر خورده بود و براسیداس و کلئون سرداران دو طرف، که بیش از دیگران با صلح مخالفت می‌کردند، کشته شده بودند؛ براسیداس از آن رو گرایشی به صلح نداشت که جنگ برای او موفقیت و افتخار آورده بود، و کلئون بدین جهت مخالف صلح بود که می‌اندیشید اگر آرامش به آتن بازگردد شرارت‌هایش عیانتر خواهد شد و مردم افتراهای او را به دیگران باور نخواهند کرد. اکنون که مخالفان صلح از میان رفته بودند، دو مرد سیاسی که هر کدام در شهر خود بیشترین نفوذ را داشتند برای بازگرداندن صلح به یونان بپای خاستند: در یک سو پلئستوناناکس شاه اسپارت (پسر پاوسانیاس) و در سوی دیگر نیکياس پسر نیکراتوس که در فرماندهی سپاه بیش از همه لیاقت نشان داده بود. نیکياس هنوز دچار ناکامی نشده و مورد احترام آتنیان بود و می‌خواست برای رهایی خود و همشهریان‌اش از سختیهای جنگ، راهی بیابد و نامی نیک از خود باقی‌بگذارد تا همه بگویند که کوشش او در راه رفاه جامعه از آغاز تا پایان قرین کامیابی بوده است؛ و می‌اندیشید که برای رسیدن بدین مقصود باید هر چه کمتر خطر کند و به بخت و اتفاق تکیه نزند؛ و می‌دانست که بهترین راه اجتناب از خطر برقراری صلح است. اما پلئستوناناکس در ارتباط با بازگشتنش به تخت پادشاهی، دائم مورد حمله دشمنانش بود، و هر وقت که اسپارت در کاری ناکام می‌شد مخالفان نام او را به میان می‌کشیدند و می‌کوشیدند ثابت کنند که ناکامی دولت نتیجه دعوت خلاف قانون او به مقام سلطنت است. تهمتی که بر او می‌نهادند این بود که او و برادرش آریستوکلس^۱ به راهبه پرستشگاه دلفی رشوه داده‌اند و راهبه زمانی دراز هر بار که نمایندگان رسمی شهر به پرستشگاه رفته‌اند تا نظر خدا را جویا شوند از قول خدا به ایشان گفته است که باید تخمه پسر نیمه‌خداي زئوس را به شهر برگردانند وگرنه با خیش سیمین زمین را شخم خواهند زد. او را بدین تهمت که

از آنتیان رشوه گرفته و سپاه را از اتیکه بازگردانده است از شهر تبعید کرده بودند و او به لوکایون گریخته بود و از ترس اسپارتیان در خانه‌ای بسرمی‌برد که نصفش در حریم پرستشگاه زنوس ساخته شده بود. دشمنانش می‌گفتند او با این نیرنگ سرانجام اسپارتیان را بر آن خواهد داشت که در نوزدهمین سال تبعیدش او را از لوکایون بازگردانند و با رقصها و قربانیهایی که در اوایل تأسیس شهر اسپارت هنگام انتخاب شاهان مرسوم بود وارد شهر کنند و به تخت پادشاهی بنشانند.

بدیهی است که او از این تهمتها رنج می‌برد و می‌اندیشید که در زمان صلح شهر دچار ناکامی و مصیبت نخواهد شد، و مخصوصاً چون با انعقاد پیمان صلح، اسیران به‌شهر بازخواهندگشت دشمنانش دیگر بهانه‌ای برای حمله بر او نخواهند داشت حال آنکه در زمان جنگ مردمان گناه همه سختی‌ها را به‌گردن سران دولت می‌نهادند. بدین جهت او بسیار مشتاق صلح با آتن بود.

مذاکره برای صلح در طول زمستان ادامه داشت و چون بهار نزدیک آمد اسپارت تهدید کرد که به‌حمله‌ای دیگر دست‌خواهدزد، و به‌شهرهای مختلف دستور داد که خود را برای ساختن استحکامات دیرپا در اتیکه آماده کنند؛ و مراد اسپارت از این کارها این بود که آتن را به‌قبول شرایط صلح وادار سازد. در اثنای مذاکره هر یک از طرفین ادعاهایی پیش‌کشید و سرانجام طرفین موافقت کردند که هر کدام از دو دولت آنچه را از راه جنگ به‌چنگ آورده است پس بدهد با این استثنا که آتن بندر نیسایا را نگاه‌دارد. (هنگامی که آنتیان استرداد پلاتایا را خواستار شدند مردم شهر تب پاسخ دادند که پلاتایا را از طریق انعقاد قرارداد مرضی‌الطرفین با ساکنان آن شهر به‌تصرف خود درآورده‌اند نه با زور یا از راه توطئه. آنتیان نیز گفتند که ایشان هم بندر نیسایا را به‌همان ترتیب متصرف شده‌اند.) پس از آنکه بر این شرط توافق شد اسپارتیان متحدان خود را به‌مجلسی فراخواندند و همه آنها، به‌استثنای شهرهای بویوتی و کورینت و الیس و مگارا، رأی به‌صلح دادند. بدین‌سان پیمان صلح میان آتن و اسپارت بسته‌شد و هر دو طرف به‌قید سوگند مفاد پیمان را به‌شرح زیر پذیرفتند:

«آنتیان و اسپارتیان و متحدانشان پیمان صلح منعقد ساختند و یکایک شهرها مفاد آن را به‌شرح زیر، به‌قید سوگند پذیرفتند.»

«هر کس که بخواهد، حق دارد در پرستشگاههای عمومی یونانیان، مطابق رسوم کشورش قربانی نثار کند، از اراکل نظر بخواهد، در جشنها و بازیهای ورزشی شرکت جوید و بدین منظور چه از راه خشکی و چه از راه دریا به‌هر جا که می‌خواهد، سفر کند.

«حریم مقدس پرستشگاه دلفی و خود پرستشگاه و تمامی دلفی مستقل خواهدبود و

مردم دلفی امور خود را مطابق قوانین خودشان اداره خواهند کرد و مالیات را به دولت خودشان خواهند پرداخت و دعاویشان توسط دادرسان خودشان و موافق رسوم خودشان حل و فصل خواهد شد.

«پیمان صلح میان آتنیان و متحدانشان در یک سو و اسپارتیان و متحدانشان در سوی دیگر به مدت پنجاه سال معتبر خواهد بود بی آنکه یکی از طرفین به نیرنگی توسل جوید یا به دیگری در خشکی یا در دریا زیانی برساند.

«اسپارتیان و متحدانشان حق نخواهند داشت برای زیان رساندن به آتنیان و متحدانشان به نحوی از انحاء دست به سلاح ببرند و آتنیان و متحدانشان نیز حق ندارند برای زیان رساندن به اسپارتیان و متحدانشان جنگ افزار بدست گیرند. هر اختلافی که میان طرفین پیش آید از طریق قانون یا سوگندی که هر دو طرف بر آن توافق کنند حل و فصل خواهد شد.

«اسپارتیان و متحدانشان شهر آمفیپولیس را به آتنیان پس خواهند داد. ساکنان هر شهری که اسپارتیان به آتنیان پس می دهند حق خواهند داشت با داراییشان به هر جا که خواستند بروند. این شهرها مستقل خواهند بود و باجی را که آریستیدس^۱ معین کرده است به آتن خواهند پرداخت؛ و تا هنگامی که باج را می پردازند آتنیان و متحدانشان حق نخواهند داشت بر ضد آنها دست به سلاح ببرند. این شهرها عبارتند از آرگیلوس، استاگیروس، آکانتوس، اسکولوس^۲، اولونتوس و اسپارتولوس. این شهرها نه با آتن متحد خواهند بود و نه با اسپارت. ولی آتن اگر آنها را راضی به اتحاد با خود سازد حق خواهد داشت با آنها متحد شود به شرط اینکه خود آن شهرها نیز خواهان اتحاد باشند.

«شهرهای مکورنا^۳، سانه، سینگوس^۴، سازمان سیاسی خود را نگاه خواهند داشت، همچنین اولونت و آکانتوس. اسپارتیان و متحدانشان قلعه پاناکتون را به آتنیان پس خواهند داد. آتنیان نیز شهرهای کوروفاسیون، کوترا، متانا، پتلئون^۵ و اتالانتا را به اسپارتیان مسترد خواهند کرد و همچنین همه اسپارتیانی را که در زندان آتن یا هر زندان قلمرو آتن زندانیند.

«آتنیان پلوپونزیانی را که در اسکيون در محاصره قرار دارند، و همچنین همه متحدان اسپارت را در اسکيون، و همه کسانی را که براسیداس بدان شهر فرستاده است، و همه متحدان اسپارت را که در آتن یا هر نقطه قلمرو آتن زندانیند، آزاد خواهند کرد. اسپارتیان و متحدان ایشان نیز همه آتنیان و اتباع شهرهای متحد آتن را که در دست دارند، به آتن تحویل خواهند داد. درباره شهرهای اسکيون و توروون و سرمول و هر شهر دیگری که در تصرف آتن

۱. Aristides معروف به آریستیدس عادل. مرد سیاسی آتنی (۵۳۰-۴۶۷ ق.م). میدعی نخستین اتحادیه آتنی بود که میراث باجی را که هر شهر متحد آتن می بایست به آتن بپردازد معین کرد. آتن در زمان جنگ این مبلغ را به دوبرابر افزایش داده بود. -م.

2. Skolos 3. Mekyberna 4. Singos 5. Pteleon

است آتینان هر گونه که بخواهند عمل خواهند کرد.

«آتینان و متحدانشان، شهر به شهر، در برابر اسپارتیان و متحدانشان رعایت مفاد این پیمان را با گرانترین سوگند رایج در شهرشان بعهده خواهند گرفت؛ از هر شهر هفده نماینده سوگند خواهند خورد، و تکلیفی را که با سوگند بعهده می گیرند با این کلمات بیان خواهند کرد: «متعهد می شوم شرایط این پیمان را بدرستی و بی نیرنگ بجا آورم.» اسپارتیان و متحدانشان نیز در برابر آتینان به همین ترتیب سوگند خواهند خورد. طرفین هر سال یک بار این سوگند را تجدید خواهند کرد.

«در المپیا و دلفی و باریکه کورینت و آکروپلیس آتن و پرستشگاه آموکلايون^۱ در اسپارت، ستونهایی نصب خواهد شد (و این پیمان بر آنها نقش خواهد شد).

«اگر در این پیمان مطلبی از نظر پنهان مانده باشد، طرفین، آتن و اسپارت، پس از مذاکره و اتفاق نظر تغییر لازم را بعمل خواهند آورد و این عمل به معنی شکستن سوگند نخواهد بود.

«مدت اعتبار این پیمان در اسپارت در تاریخ بیست و هفتم ماه آرتمیسیوس^۲، در زمان ریاست پلیستولاس^۳ ناظر، و در آتن در تاریخ بیست و ششم ماه الافیولیون در زمان ریاست آلکائوس^۴ آرخون، آغاز می شود.^۵

«کسانی که هنگام انعقاد این پیمان سوگند خوردند و شراب نثار خدایان کردند، عبارتند: از طرف اسپارت: پلئیسثوئاناکس، آگیس، پلیستولاس، دامآگتوس، خیونیس، متاگنس، آکانتوس، دایتوس، ایسخاگوراس، فیلوخاریداس، زوکسیداس، آنتیفوس، تلیس، آلکیناداس، امپیدیاس، مناس^۶، لافیلوس؛ و از طرف آتن: لامپون، ایستمونیکوس، نیکياس، لاکس، اویتودموس، پروکلس، پوتودوروس، هاگنون، مورتیلوس، تراسوکلس، تئاگنس، آریستوکراتس^۷، ایولکیوس، تیموکراتس، لنون، لاماخوس، دموستنس.»

این پیمان در واپسین روزهای زمستان و نخستین روزهای بهار، بی فاصله پس از جشن دیونوسوس، ده سال چند روز کم پس از نخستین حمله اسپارتیان به اتیکه در آغاز این جنگ، بسته شد. بهتر است مدت زمان یک واقعه را بر اساس فصلهای سال حساب کرد چنانکه من کرده ام نه با توجه به اسامی رؤسای دولتشهرهای مختلف یا کسانی که مناصب مهم و محترمی

1. Amyklaion

2. Artemisios

3. Pleistolas

4. Alkaios

۵. این تاریخها در هر سه ترجمه که در دست من است (دو ترجمه آلمانی و یک ترجمه انگلیسی) مختلف است و در هیچ دو ترجمه یکی نیست. اینجانب تاریخهای مندرج در یک ترجمه آلمانی را که اساس کارم بود در اینجا آوردم ایس پیمان صلح که در میان تاریخ نویسان به صلح نیکياس معروف است در سال ۴۲۱ ق م بسته شد. - م.

6. Menas

7. Aristocrates

داشته‌اند؛ زیرا که با این روش تعیین تاریخ وقایع به‌نحو دقیق ممکن نیست چون یک واقعه ممکن است در آغاز یا وسط یا پایان مدت مأموریت آن شخص روی داده‌باشد. با محاسبه بر اساس تابستان و زمستان، که هر یک برابر نیم سال است، می‌توان دید که دوره اول این جنگ، ده تابستان و ده زمستان طول کشیده‌است.

قرعه شروع به‌اجرای شرایط پیمان، به‌نام اسپارتیان افتاد و قرارداد نخست آنان آنچه را بدست‌دارند، پس‌دهند؛ و آنان بی‌فاصله همه اسیران جنگ را آزاد کردند و ایس‌خاگوراس و مناس و فیلوخاریداس را به‌عنوان نماینده اسپارت به‌منطقه تراکیا فرستادند و به‌کلثاریداس دستور دادند که شهر آمفیپولیس را به‌آنتیان تحویل دهد، و به‌متحدان خود پیغام فرستادند که هر متحدی باید شرایط پیمان را که مربوط به‌اوست بپذیرد و بجا آورد. ولی متحدان چون شرایط را به‌نفع خود نمی‌دانستند از پذیرفتن آن سر باز زدند؛ و کلثاریداس هم که می‌خواست ارتباط دوستانه خود را با خالکیسیان حفظ کند آمفیپولیس را تحویل نداد و گفت ممکن نیست بر خلاف میل مردم شهر چنین کاری بکند؛ و برای اینکه ایس‌خاگوراس و همراهانش تهمت نافرمانی بر او نهند بسرعت با چند تن از نمایندگان آمفیپولیس به‌اسپارت رفت تا اولاً از عمل خود دفاع کند و در ثانی ببیند آیا ممکن است در شرایط پیمان تغییری داده‌شود؟ ولی اسپارتیان مصمم بودند به‌پیمان وفادار بمانند و به‌او دستور دادند که هر چه زودتر بازگردد و شهر را، اگر ممکن بود، تحویل دهد ولی به‌هر حال پلوپونزیانی را که در آن شهر هستند از آنجا بیرون آورد.

در این هنگام نمایندگان متحدان اسپارت در اسپارت بودند و اسپارتیان از نمایندگان شهرهایی که شرایط پیمان را نپذیرفته‌بودند باصرار خواستند که پیمان را بپذیرند. ولی متحدان به‌همان استدلال‌هایی توسل جستند که پیشتر، هنگام رد پیمان، به‌میان آورده‌بودند^۱ و گفتند که اگر پیمانی عادلانه‌تر بسته‌نشود پیمان موجود را نخواهند پذیرفت.

پیمان اتحاد آتن و اسپارت

اسپارتیان چون دیدند که نمایندگان متحدان حاضر به‌تسلیم نیستند ایشان را به‌شهرهای خود بازگرداندند و بر آن شدند که پیمان اتحادی با آتن ببندند. هنگامی که آمپلیداس و لیخاس به‌نماینده‌گی از طرف اسپارت به‌آرگوس رفته‌بودند تا پیمان اتحاد آرگوس و اسپارت را تمدید کنند، شهر آرگوس از تمدید پیمان سر باز زده‌بود، و اسپارتیان می‌اندیشیدند

۱. توکودیدس دلایل شهرهای بویوتی و کورینت و ایس و مگارا را برای نپذیرفتن پیمان پیشتر ذکر نکرده‌است؛ در بندهای ۳۰ و ۳۱ فقط دلایل کورینت و ایس ذکر خواهد شد. -م.

که اگر با آتن متحد شوند، آرگوس بدون یاری آتن خطری برای اسپارت نخواهد بود؛ و سایر شهرهای پلویونز نیز که ممکن است هوای الحاق به آتن را در سر بیرورانند، در صورت اتحاد اسپارت با آتن، به جای خود خواهند نشست. مذاکره برای بستن پیمان اتحاد میان نمایندگان اسپارت و آتن، بسرعت بانجام رسید و طرفین قراردادی با شرایط ذیل منعقد کردند و رعایت آن را به قید سوگند بعهده گرفتند:

«اسپارت و آتن پنجاه سال با رعایت شرایط زیر متحد خواهند بود. اگر شهری به قلمرو اسپارت حمله کند یا با اسپارتیان دشمنی آغازد آتنیان به بهترین وجه ممکن و به تناسب منابعشان به یاری اسپارت خواهند شتافت. اگر آن شهر پیش از رسیدن آتنیان روستاها و کشتزارهای اسپارت را ویران کرده و رفته باشد اسپارت و آتن آن شهر را دشمن خود خواهند شمرد و به اتفاق یکدیگر آن را مجازات خواهند کرد. صلح با آن شهر توسط آتن و اسپارت در آن واحد و متفقاً بعمل خواهد آمد. آتنیان این شرط را بدرستکاری و بفوریت و جدیت بجا خواهند آورد.

«اگر شهری به قلمرو آتن تجاوز کند یا با آتنیان دشمنی آغازد اسپارتیان به بهترین وجه ممکن و به تناسب منابعشان به یاری آتن خواهند شتافت. اگر آن شهر تا رسیدن اسپارتیان کشتزارهای آتن را ویران کرده و رفته باشد اسپارت و آتن آن شهر را دشمن خود خواهند شمرد و به اتفاق یکدیگر آن را مجازات خواهند کرد. صلح با آن شهر توسط آتن و اسپارت در آن واحد و متفقاً بعمل خواهد آمد. اسپارتیان این شرط را بدرستکاری و بفوریت و جدیت بجا خواهند آورد.

«در صورتی که بندگان سر به شورش بردارند آتنیان با همه نیروهای خود و به تناسب منابع خویش به اسپارت یاری خواهند کرد.

«رعایت این پیمان را همان کسان با قید سوگند بعهده خواهند گرفت که رعایت پیمان سابق را بعهده گرفته اند. برای تجدید سوگند هر سال نمایندگان اسپارت در هنگام جشن دیونوسوس به آتن، و نمایندگان آتن در هنگام جشن هواکینتیا^۱ به اسپارت خواهند رفت.

«هر یک از طرفین ستونی نصب خواهد کرد (که این پیمان بر آن نقش خواهد شد): در اسپارت در جوار پرستشگاه آپولون در آموکلائون^۲، و در آتن در جوار مجسمه آتنه در آکروپلیس.

«آتنیان و اسپارتیان می توانند به اتفاق یکدیگر شرایطی بدین پیمان بیفزایند یا از آن

1. Hyakinthia

2. Amyklaion

بکاهند بی آنکه این عمل به معنی شکستن سوگند باشد.
«کسانی که رعایت شرایط این پیمان را به قید سوگند بعهده گرفتند عبارتند از...»^۱

این پیمان اندکی پس از انعقاد پیمان صلح بسته شد. آتنیان مردانی را که در جزیره اسفاکتریا اسیر کرده بودند به اسپارتیان تحویل دادند؛ و تابستان یازدهمین سال آغاز گردید. بدین سان شرح دوره اول جنگ، که بی انقطاع ده سال تا این تاریخ طول کشید، پایان می رسد.

۱. در اینجا عین نامهایی که در زیر پیمان صلح قید شده است تکرار می شود - م.

دورهٔ میان دو جنگ [از ۴۲۱ تا ۴۱۵ ق.م.] یازدهمین سال جنگ تابستان

۲۵

پس از ده سال جنگ، هنگامی که پلیستولاس در اسپارت منصب ناظر، و در آتن آلکائوس مقام آرخون داشت پیمان صلح و پیمان اتحاد میان آتن و اسپارت بسته شد و از آن پس دولتشهرهایی که شرایط پیمان صلح را پذیرفته بودند در حال صلح بسر می بردند. ولی کورینت و چند شهر پلوپونز می کوشیدند پیمان صلح را بی اثر کنند، و متحدان اسپارت زحمات تازه ای برای آن شهر ایجاد می کردند. با گذشت زمان اسپارت اعتماد خود را به آتن نیز از دست داد چون آتن از بجا آوردن بعضی از شرایط صلح خودداری می کرد. درست است که مدت شش سال و ده ماه دو دولت به قلمرو یکدیگر حمله نکردند ولی در خارج از آن دو قلمرو، صلح به معنی واقعی هرگز برقرار نگردید و هر طرف زیانهای فراوان به طرف دیگر وارد ساخت تا اینکه سرانجام هر دو مجبور شدند پیمانی را که پس از ده سال جنگ بسته شده بود بشکنند و به یکدیگر اعلام جنگ دهند.

۲۶

توکودیدس آتنی تاریخ این دوره را نیز، تا هنگامی که اسپارتيان و متحدانشان امپراتوری آتن را درهم شکستند و باروهای دراز آتن و بندر پیرئوس را به تصرف خود درآوردند، با رعایت ترتیب رویدادهای هر تابستان و زمستان، نوشته است. تا آن هنگام تمامی مدت جنگ بیست و هفت سال طول کشید. اشتباه است اگر فاصله ای که به سبب پیمان صلح میان دو جنگ افتاد، زمان صلح تلقی شود نه زمان جنگ؛ و اگر نیک بنگریم آشکارا می بینیم که اصطلاح «صلح» را نمی توان دربارهٔ حالتی بکاربرد که در این مدت برقرار بود زیرا که هیچ یک از طرفین آنچه را به موجب پیمان مقرر شده بود به طرف دیگر تحویل نداد؛ و از این گذشته هر دو طرف با دستیاری به جنگهای مانتینا و اپیداوروس و کارهای دیگر پیمان صلح را شکستند، و

متحدان اسپارت در منطقه تراکیا همچنان به دشمنی با آتن ادامه دادند و بویوتیان پیمان متارکه را هر ده روز یک بار تمدید می کردند. بنا بر این اگر ده سال دوره اول جنگ را با دوره متارکه‌ای که نمی توان نام «دوره صلح» بر آن نهاد، و مدت جنگی که پس از آن روی داد، جمع کنیم بدین نتیجه می رسیم که تمامی مدت جنگ همان است که من می گویم منتهای چند روز بیشتر؛ و کسانی که سخنان اراکل را باور دارند این یگانه مورد را می توانند دلیل درستی اعتقاد خود تلقی کنند. من خود بیاد دارم که از آغاز تا پایان جنگ بسیار کسان پیشگویی می کردند که جنگ سه نه سال بطول خواهد انجامید. من خود تمامی جنگ را به چشم دیدم و در سنی بودم که می توانستم همه رویدادها را بدقت دنبال کنم و مراقب بودم که درباره آنها نظری صحیح بدست آورم؛ و چنان اتفاق افتاد که من پس از فرماندهی در جنگ آمفیبولیس برای مدت بیست سال از زادگاهم تبعید شدم و فرصت کافی یافتم تا بروشنی ببینم که در هر دو جانب چه می گذرد، مخصوصاً در جانب پلوپونز به سبب تبعید شدنم؛ و فراغتی که در این مدت داشتم فرصتی گرانبها برای من بود تا بتوانم بی هیچ پیشداوری به رأی درست دست بیابم. اینک جریان منازعاتی را که پس از ده سال جنگ میان طرفین در گرفت، و شکسته شدن پیمان صلح، و جنگی را که پس از آن روی داد، بشرح بازمی نمایم.

مذاکرات با شهر آرگوس

پس از انعقاد پیمان صلح پنجاه ساله و پیمان اتحاد، نمایندگان شهرهای پلوپونز که برای بحث درباره شرایط پیمان به اسپارت فراخوانده شده بودند از اسپارت بازگشتند و همه به شهرهای خود رفتند و تنها نمایندگان کورینت رهسپار آرگوس شدند و با اعضای دولت آن شهر مذاکره آغاز کردند و به ایشان گفتند که اسپارت به جای اینکه در اندیشه منافع پلوپونز باشد بر آن شده است که با بستن پیمان صلح و اتحاد با آتن، شهرهای پلوپونز را به زیر یوغ آتن، که بیشتر دشمن خونیش بود، درآورد؛ و بنا بر این اکنون وقت آن است که آرگوس برای نجات پلوپونز دامن همت به کمر زند؛ و آنگاه به آرگوس پیشنهاد کردند که شهرهای یونانی را که دارای استقلالند و می توانند با شهرهای دیگر بر پایه احترام متقابل مذاکره کنند، دعوت کند تا با آرگوس اتحادیه‌ای تشکیل دهند؛ و گفتند که بدین منظور بهتر است که این شهر چند تن را برگزینند و به آنان برای مذاکره و اخذ تصمیم اختیار تام بدهد تا لازم نباشد که موضوع به طور علنی در مجلس مشاوره ملی مورد بحث و شور قرار گیرد، و اضافه کردند که مقصودشان از این اقدام احتیاطی این است که اگر تقاضای شهری برای پیوستن به اتحادیه مورد قبول قرار نگیرد مطلب علنی نشود و آبروی آن شهر محفوظ بماند. نمایندگان کورینت به آرگوس اطمینان دادند که شهرهای بسیاری به سبب بیزاری از اسپارت داوطلب پیوستن به اتحادیه خواهند بود.

پس از بازگشت نمایندگان کورینت، کسانی که با ایشان مذاکره کرده بودند پیشنهاد کورینتیان را به اطلاع دولت و مردم آرگوس رساندند و اهالی آرگوس تصمیم گرفتند دوازده تن را با اختیارات لازم انتخاب کنند تا با هر شهر یونانی که آماده پیوستن به اتحادیه باشد، به استثنای آتن و اسپارت، گفت و گو کنند، ولی آتن و اسپارت را به اتحادیه نپذیرند مگر آنکه پیشتر نظر مردم آرگوس را شنیده باشند. علت اینکه ساکنان آرگوس این تصمیم را گرفتند این بود که پیش بینی می کردند که همین که مدت قرارداد اتحادشان با اسپارت به پایان برسد میان آرگوس و اسپارت جنگ درخواهد گرفت و امیدوار بودند که با تشکیل این اتحادیه رهبری شهرهای پلوپونز را به عهده گیرند. در این زمان اسپارت بر اثر زیانهای جنگ اعتبار خود را به مقداری زیاد از دست داده بود در حالی که آرگوس از هر جهت در اوج اعتبار قرار داشت و از بی طرفی در جنگ آتن و اسپارت سود فراوان برده بود.

نخستین گروههایی که از بیم اسپارت به آرگوس روی آوردند مردم مانتینا و متحدان ایشان بودند. مردم مانتینا در اثنای جنگ با آتن بخش بزرگی از آرکادیا را به تصرف خود درآورده بودند و می اندیشیدند: اکنون که اسپارت فراغت یافته است به ایشان اجازه نخواهد داد متصرفات خود را نگاهدارند. از این رو با کمال اشتیاق به آرگوس که به عقیده ایشان شهری بزرگ و دشمن دیرین اسپارت بود و مانند شهر خودشان به شیوه دموکراسی اداره می شد، روی آور شدند. همین که مانتینا از اتحادیه اسپارت جدا شد، در دیگر شهرهای پلوپونز جنب و جوشی پدید آمد و همه بدین اندیشه افتادند که شاید بهتر آن باشد که به مانتینا تأسی جویند؛ و این فکر پیش آمد که مانتینا احتمالاً بر اثر اطلاعاتی که از منابع خاصی دارد تغییر جهت داده است. علاوه بر این، آن شهرها با توجه به آن ماده پیمان اتحاد آتن و اسپارت، که در آن پیش بینی شده بود دو دولت می توانند به اتفاق یکدیگر شرایطی به پیمان بیفزایند یا از آن بکاهند، بر اسپارت خشمگین بودند و به طور کلی همه به سبب این ماده بر اسپارت بدگمان شده بودند که مبادا اسپارت خیال داشته باشد که به یاری آتن آن شهرها را دست نشانده خود سازد؛ و بدین جهت معتقد بودند که هر تغییری در آن پیمان باید با موافقت همه متحدان اسپارت بعمل آید. کوتاه سخن، در پلوپونز احساس خطر عمومی پدید آمده بود و شهرها یکی پس از دیگری در جهت تشکیل اتحادیه ای با آرگوس براه افتادند.

اسپارتیان دریافته اند که این جنب و جوش را در پلوپونز کورینتیان برانگیخته اند و خود نیز برآنند که به اتحادیه آرگوس بپیوندند. از این رو سفیرانی به کورینت فرستادند و اینان بر رفتار نمایندگان کورینت اعتراض کردند و گفتند اگر کورینت از اسپارت جدا شود و به آرگوس بپیوندد سوگند خود را خواهد شکست، و خودداری از پذیرفتن پیمان صلح با آتن عمل نابجایی است زیرا پیشتر بصراحت مقرر شده است که هر تصمیمی که متحدان به اکثریت آراء اتخاذ کنند

برای همه متحدان تعهدآور خواهد بود مگر آنکه خدایان یا پهلوانان نیمه خدا^۱ به نحوی از انحا مانع آن باشند. در آن هنگام نمایندگان متحدانی که پیمان صلح را نپذیرفته بودند در کورینت حضور داشتند (شهر کورینت مخصوصاً آنان را برای مذاکره دعوت کرده بود) و کورینتیان پاسخ سفیران اسپارت را در مجلسی دادند که این نمایندگان نیز در آن حاضر بودند: نگفتند که با کورینت بد رفتاری شده و مثلاً آتن شهرهای سولیون و آناکتوریون را به کورینت پس نداده است و در موارد دیگر نیز به حقوق کورینت تجاوز شده است، بلکه بدین بهانه توسل جستند که کورینت هنگام طغیان پوتیدا یا با شهرهای منطقه تراکیا پیمان اتحاد بسته و در برابر آنها به خدایان سوگند یاد کرده و تضمینهایی به آنها داده است و اکنون اگر پیمان صلح با آتن را بپذیرد این عمل به معنی شکستن آن سوگند خواهد بود و در واقع مورد حاضر مشمول همان شرطی است که با جمله «مگر آنکه خدایان یا پهلوانان نیمه خدا مانع آن باشند» بیان شده است، و خدایان مانع آنند که کورینت آن پیمان را بپذیرد. اما در مورد پیوستن به اتحادیه آرگوس، کورینتیان این مسأله را با دوستانشان بررسی خواهند کرد و به هر تصمیمی که اتخاذ شود گردن خواهند نهاد. پاسخ کورینتیان به سفیران اسپارت چنین بود و سفیران پس از شنیدن آن به شهر خود بازگشتند.

در آن هنگام سفیران آرگوس نیز در کورینت حاضر بودند و باصرار از کورینتیان خواستند که بی فوت وقت به اتحادیه آرگوس بپیوندند. ولی کورینتیان به ایشان پیشنهاد کردند که در مجلس شورایی که در آینده ای نزدیک تشکیل خواهد یافت حاضر شوند و در این باره سخن بگویند.

اندکی پس از آن نمایندگان شهر الیس به کورینت آمدند و پس از بستن پیمان اتحاد با کورینت به آرگوس رفتند و با این شهر نیز متحد شدند: علت این امر نزاعی بود که در ارتباط با شهر لپرون^۲ میان الیس و اسپارت روی داده بود. ماجرا از این قرار بود که چندی پیش لپرون با آرکادیاها می جنگید و برای جلب یاری شهر الیس با این شهر پیمان اتحاد بسته و متعهد شده بود که نصف اراضی خود را به الیس واگذار کند. در پایان جنگ شهر الیس تمام آن اراضی را تحویل مردم لپرون داد که در آنجا کشاورزی کنند و در مقابل، سالیانه مبلغ یک تالنت به پرستشگاه زئوس المپ بپردازند. مردم لپرون این مال الاجاره را تا هنگام جنگ با آتن، پرداختند ولی از آن پس به بهانه ای از پرداخت آن سر باز زدند و چون شهر الیس به ایشان فشار آورد حل و فصل اختلاف را به داوری اسپارت وا گذاشتند. ساکنان شهر الیس که گمان نمی بردند اسپارت به نفع ایشان رأی دهد داوری اسپارت را نپذیرفتند و کشتزارهای لپرون را ویران

۱. در یونان قدیم پهلوانان از لحاظ حرمتی که مردم برای آنها قائل بودند، پس از خدایان در درجه دوم اهمیت قرار داشتند و بعضی از آنان نیمه خدا بودند و مانند خدایان پرستیده می شدند. — م.

کردند. با این همه اسپارت اعلام کرد که لپرئون شهر مستقلی است و الیس به حقوق آن تجاوز کرده است؛ و چون الیس این رأی را نپذیرفت اسپارت پادگانی از سربازان سنگین اسلحه به لپرئون فرستاد. مردم الیس این امر را بدین معنی تلقی کردند که اسپارت از شهری که بر ایشان طغیان کرده است حمایت می‌کند، و به قراردادی استناد جستند که به موجب آن در پایان جنگ با آتن، متحدان حق داشتند هر شهری را که در آغاز جنگ متصرف بودند در مالکیت خود نگاهدارند؛ و با این ادعا که اسپارت با ایشان بر خلاف حق رفتار کرده است از اسپارت جدا گردیدند و چنانکه نوستم به اتحادیه آرگوس پیوستند.

بی‌فاصله پس از آن، کورینتیان و خالکیسیان تراکیا نیز به اتحادیه آرگوس درآمدند؛ ولی مردم بویوتی و مگارا ساکت ماندند چون زبانی از اسپارت ندیده بودند و می‌اندیشیدند که شیوه حکومت آرگوس - که دموکراسی بود - با حکومت اشرافی خود ایشان سازگار نیست در حالی که حکومت اسپارتنی شباهتی بیشتر به شیوه حکومت ایشان دارد.

هم در این تابستان، تقریباً در همان وقت، آتنیان شهر اسکيون را گرفتند و همه مردانی را که قادر به خدمت سربازی بودند کشتند و زنان و کودکان را به بردگی گرفتند و اراضی شهر را برای کشت و زرع به مردم پلاتایا واگذاشتند؛ آنگاه به یاد شکستی که در دلوس و آمفیپولیس خورده بودند، و همچنین برای پیروی از فرمان خدای دلفی، مردم دلوس را به دلوس بازگرداندند.

در همین زمان میان شهرهای فوکیس و لوکروی جنگ در گرفت.

کورینت و آرگوس پس از آنکه متحد شدند نمایندگانی به شهر تگنا فرستادند تا بکوشند آن شهر را از اتحادیه اسپارت جدا کنند، چون برای آن اهمیت فراوان قائل بودند و می‌اندیشیدند که اگر تگنا با ایشان متحد شود همه شهرهای پلوپونز به ایشان خواهند پیوست. ولی مردم تگنا گفتند که مخالفتی با اسپارت ندارند و دلیلی برای جدایی از آن نمی‌بینند. کورینتیان به شنیدن این سخن در کوشش خود سست شدند و ترسیدند که هیچ شهر دیگری به آنان نپیوندد. با این همه روی به بویوتیان آوردند و از آنان خواستند که با کورینت و آرگوس متحد گردند و سیاستی واحد در پیش گیرند، و همچنین به آنان پیشنهاد کردند که نمایندگانی به همراه ایشان به آتن بفرستند و آتنیان را بر آن دارند که همان گونه که پس از انعقاد صلح پنجاه ساله، با بویوتی متارکه دهروزه برقرار کرده‌اند با کورینت نیز چنین متارکه‌ای برقرار سازند و اگر آتنیان از این کار سر باز زنند ایشان (= بویوتیان) نیز پیمان متارکه با آتن را لغو کنند و در آینده هم بدون اطلاع و مشارکت کورینت چنین پیمانی با آتن نبندند. بویوتیان پاسخ دادند که در مورد پیوستن به اتحادیه آرگوس هنوز باید مدتی صبر کنند؛ و با این همه نمایندگانی

به همراه نمایندگان کورینت به آتن فرستادند ولی نتوانستند میان آتن و کورینت متارکه دهمروزه برقرار کنند، اما پیمان متارکه خود را علیرغم اصرارهای کورینتیان، لغو نکردند. میان کورینت و آتن بی آنکه پیمان متارکه‌ای بسته شود در حقیقت متارکه برقرار بود و زد و خوردی روی نمی داد.

۳۳ در همین تابستان اسپارتیان با تمامی نیروی جنگی خود به فرماندهی پلئستوناناکس (پسر پائوسانیاس) شاه اسپارت به شهر پارهاوسوس^۱ در منطقه آرکادیا لشکر کشیدند. مردم این شهر تابع شهر مانتینا بودند و یکی از گروههای سیاسی شهر از اسپارت یاری خواسته بود؛ و در عین حال اسپارتیان می خواستند اگر ممکن باشد قلعه کوپسلا^۲ را که مردم مانتینا در قلمرو پارهاوسوس ساخته و پادگانی در آن مستقر کرده بودند ویران کنند. این قلعه در مرز منطقه اسکریتیس^۳ قرار داشت که جزء قلمرو اسپارت بود. اسپارتیان کشتزارهای پارهاوسوس را ویران کردند و مردم مانتینا، شهر خود را به پادگانی متعلق به آرگوس سپردند و با نیروی جنگی خود به یاری پارهاوسوس شتافتند ولی نتوانستند قلعه را نجات دهند و به شهر خود بازگردیدند؛ و اسپارتیان پارهاوسوس را شهری مستقل اعلام کردند و قلعه را با خاک یکسان کردند و به اسپارت بازگشتند.

۳۴ در همین تابستان سربازانی که با براسیداس به تراکیا رفته بودند همراه کلئاریداس به اسپارت بازگشتند. اسپارتیان به روستاییان وابسته به زمین که زیر فرمان براسیداس جنگیده بودند آزادی دادند تا هر جا که می خواهند زندگی کنند و اندکی بعد آنان را با روستاییانی که پیشتر آزاد شده بودند در لپرون، مرز میان لاکونیا و الیس، سکونت دادند. در این هنگام نزاع میان اسپارت و الیس آغاز شده بود. اسپارتیان می اندیشیدند که ممکن است سربازانی که در جزیره اسفاکتريا اسیر شده و جنگ افزارهای خود را تحویل دشمن داده بودند از ترس مجازات آن عمل (که از روی ناچاری انجام گرفته بود)، انقلاب کنند و زمام امور شهر را بدست گیرند، هر چند که بعضی از آنان هم اکنون متصدی مقامات عالی بودند. از این رو آنان را از حقوق شهروندی محروم ساختند و این محرومیت بدین معنی بود که آنان حق تصدی هیچ مقام دولتی و همچنین حق خرید و فروش ندارند. ولی پس از چندی همه این حقوق را به آنان بازگرداندند.

۳۵ باز در همین تابستان اهالی شهر دیون، شهر توسوس واقع در دامن کوه آئوس را که

متحد آتن بود به تصرف خود درآوردند.

در تمامی طول این تابستان آتنیان و پلوپونزیان با آزادی به شهرهای یکدیگر رفت و آمد می‌کردند؛ ولی از همان آغاز انعقاد پیمان صلح هر دو طرف نسبت به همدیگر بدگمان بودند چون هیچ یک از آن دو دولت شهرهایی را که می‌بایست تسلیم یکدیگر کنند تحویل نداده بودند. اسپارت به موجب قرعه می‌بایست بی‌درنگ آمفیپولیس و شهرهای دیگر را به آتن پس بدهد، ولی نه این تکلیف را بجا آورده بود و نه توانسته بود متحدان تراکیایی خود و بویوتیان و کورینتیان را به قبول پیمان وادار سازد. اسپارتیان پیایی تکرار می‌کردند که اگر متحدانشان از قبول پیمان سر باز زنند به اتفاق آتن آنها را مجبور خواهند کرد که پیمان را بپذیرند، و حتی مهلتی هم مقرر شده بود که اگر تا انقضای آن، متحدان تسلیم نشوند هر دو دولت بزرگ آنها را دشمن خود تلقی نمایند؛ ولی این توافقها به صورت نوشته در نیامده بود. نتیجه این شد که آتنیان چون دیدند که اسپارت به هیچ یک از وعده‌های خود عمل نمی‌کند بدگمان شدند، و نه تنها از پس دادن پولوس سر باز زدند بلکه از برگرداندن اسیران نیز پشیمان گردیدند و از تحویل شهرها خودداری کردند تا نخست اسپارت تکالیف خود را بجا آورد. در سوی دیگر، اسپارتیان مدعی بودند که هر چه از دستشان برمی‌آمد انجام داده و اسیران آتنی را آزاد کرده و سربازان خود را از تراکیا فراخوانده‌اند و علت اینکه آمفیپولیس را تحویل آتنیان نداده‌اند این است که زورشان به مردم آن شهر نمی‌رسد، ولی خواهند کوشید بویوتیان و کورینتیان را به قبول پیمان صلح و استرداد قلعه پاناکتون وادار سازند و همه اسیران آتنی را که هنوز در بویوتی هستند به شهرشان بازگردانند؛ و در مقابل اصرار می‌کردند که آتن پولوس را پس بدهد یا دست کم مسنیه‌ها و روستاییان وابسته به زمین را از آنجا فراخواند - همان گونه که اسپارت سربازان خود را از تراکیا فراخوانده است - و سربازان آتنی را در آنجا مستقر سازد، و آتنیان این تقاضا را پذیرفتند و مسنیه‌ها و روستاییان و سربازانی را که از لاکونیا گریخته و در پولوس به نیروی آتن پیوسته بودند در کفالینیا واقع در منطقه کرانیوی^۱ سکونت دادند.

زمستان

در زمستان بعد، در اسپارت ناظرانی دیگر بر سر کار آمدند، غیر از ناظرانی که هنگام انعقاد پیمان صلح با آتن در این مقام قرار داشتند؛ بعضی از آنان سخت مخالف این پیمان بودند. نمایندگانی از شهرهای متحد اسپارت، و بویوتی و آتن و کورینت به اسپارت آمدند و پس از بحث‌های دراز هیچ توافقی حاصل نشد. کلهوبولوس^۲ و کسنارس^۳، دو تن از ناظرانی که بیش از دیگران مایل به لغو پیمان صلح بودند، محرمانه با نمایندگان بویوتی و کورینت ملاقات کردند و

1. Kranioi

2. Kleobulos

3. Xenares

به ایشان گفتند که باید تا آنجا که بتوانند سیاستی واحد در پیش گیرند، و پیشنهاد کردند که بویوتی نخست با آرگوس متحد شود و آنگاه بکوشد تا خود و آرگوس را وارد اتحادیه اسپارت کند؛ در این صورت اسپارت و آتن بویوتی را مجبور به پذیرفتن پیمان صلح آتن نخواهند ساخت، و اسپارت از دوستی با آرگوس استقبال خواهد کرد هر چند به قیمت دشمنی با آتن و نقض پیمان صلح باشد زیرا اسپارت معتقد است که اگر با آرگوس ارتباط دوستانه داشته باشد جنگ کردن در بیرون از پلوپونز برایش آسانتر خواهد بود. علاوه بر این ناظران اسپارتی از بویوتیان خواهش کردند که قلعه پاناکتون را به اسپارت واگذار کنند تا شاید اسپارت بتواند آن را با پولوس معاوضه کند و در صورت جنگ با آتن در موقعیتی بهتر قرار داشته باشد.

- ۳۷ نمایندگان بویوتی و کورینت براه افتادند تا پیامهای ناظران اسپارتی را به دولتهای خود برسانند. اینان در سر راه با دو مرد، که در دولت آرگوس مقامهای مهمی داشتند، ملاقات کردند. این دو مرد در راه منتظر آنان بودند و به آنان پیشنهاد کردند که بویوتی نیز مانند کورینت و الیس و مانتینا با آرگوس متحد شود، و گفتند که اگر بویوتی این پیشنهاد را بپذیرد اتحادیه آرگوس خواهد توانست با اسپارت یا هر دولت نیرومند دیگر به صلاحدید خود بجنگد یا صلح کند. نمایندگان بویوتی این پیشنهاد را با خشنودی تلقی کردند زیرا تقریباً عین همان پیشنهادی بود که از دوستان خود در اسپارت شنیده بودند، و دو مرد اهل آرگوس به ایشان وعده دادند که بزودی سفیرانی به بویوتی خواهند فرستاد؛ و اندکی بعد سفیران آرگوس به بویوتی رسیدند و دولت بویوتی موافقت خود را با پیشنهاد ایشان اعلام کرد و وعده داد که نمایندگانی برای مذاکره درباره اتحاد به آرگوس بفرستد.

- ۳۸ در این بین، سران حکومت بویوتی و کورینتیان و مگاراییان و سفیران تراکیا تصمیم گرفتند نخست به قید سوگند متعهد شوند که هر گاه ضرورت ایجاب کند به یاری یکدیگر بشتابند و بتنهایی به هیچ جنگ و صلحی مبادرت نورزند؛ و پس از آن بویوتیان و مگاراییان، که سیاستی واحد داشتند، با آرگوس متحد گردند. ولی پیش از آنکه سوگند خورده شود سران حکومت بویوتی این تصمیم را با چهار عضو شورای دولتی بویوتی که عالی ترین مرجع دولت بودند در میان نهادند و به ایشان پیشنهاد کردند که همه شهرهایی که مایل به انعقاد اتحادیه دفاعی با بویوتی هستند در آن سوگند و تعهد شریک شوند. اعضای شورا این پیشنهاد را رد کردند زیرا نمی خواستند با کورینت که بر اتحادیه اسپارت طغیان کرده بود متحد گردند و بدین سان عملی مخالف اسپارت انجام دهند؛ ماقع از این قرار بود که سران دولت بویوتی آنچه را در اسپارت روی داده بود و توصیه های کلوبولوس و کسنارس، ناظران اسپارت، را که بویوتی نخست با آرگوس و کورینت متحد گردد و آنگاه همه با هم به اسپارت بپیوندند، به اعضای شورا اطلاع نداده بودند چون معتقد بودند که اگر هم سخنی در این باره نگویند اعضای شورا پیشنهاد سران

حکومت را خواهند پذیرفت. بهر حال پس از مخالفت اعضای شورا با این پیشنهاد، کورینتیان و سایر سفیران بی آنکه کاری از پیش برده باشند به شهرهای خود بازگشتند و سران دولت بویوتی نیز دیگر مسأله آرگوس را در نزد اعضای شورای دولتی مطرح نکردند و بر خلاف وعده خود نمایندگانی هم به آرگوس نفرستادند و همه نقشه‌ها به علت بی‌مبالاتی نقش بر آب شد.

در همین زمستان مردم شهر اولونتوس به مکوپرنا که در تصرف پادگان آتنی بود حمله کردند و آنجا را گرفتند.

در تمامی این مدت مذاکره میان آتن و اسپارت برای استرداد شهرهایی که طرفین هنوز در دست داشتند ادامه یافت؛ و اسپارتیان بدین امید که اگر آتنیان قلعه پاناکتون را از بویوتی بگیرند پولوس را به اسپارت پس خواهند داد نمایندگانی به بویوتی فرستادند با این تقاضا که بویوتی قلعه پاناکتون و اسیران آتنی را تسلیم اسپارت کند تا اسپارت بتواند آنها را با پولوس معاوضه نماید. بویوتیان گفتند آماده‌اند این تقاضا را برآورند به شرط آنکه اسپارت پیمان اتحادی جداگانه - همان گونه که با آتن بسته است - با بویوتی ببندد. ولی اسپارتیان می‌دانستند که چنین عملی مخالف قراردادشان با آتن است چون در این قرارداد پیش‌بینی شده بود که هیچ یک از دو جانب حق ندارد بدون موافقت جانب دیگر با دولتی جنگ یا صلح کند. اما از سوی دیگر اسپارتیان بسیار مشتاق بودند که پاناکتون را بچنگ آورند و با پولوس معاوضه کنند، و در عین حال گروهی در اسپارت که می‌خواست پیمان صلح با آتن از میان برداشته شود به دولت فشار می‌آورد که با بویوتی پیمان اتحاد ببندد. سرانجام در پایان زمستان یا آغاز بهار پیمان میان اسپارت و بویوتی منعقد گردید و بویوتی بی‌فاصله استحکامات پاناکتون را از بین برد. بدین سان یازدهمین سال جنگ به پایان رسید.

دوازدهمین سال جنگ

تابستان

پیمان اتحاد میان آتن و آرگوس

در آغاز تابستان بعد مردم آرگوس ترسیدند که منزوی شوند و همه شهرهای پلوپونز به اتحادیه اسپارت بپیوندند؛ سفرانی که بویوتی وعده داده بود بفرستد نرسیدند، و استحکامات پاناکتون از میان برداشته شده و پیمان اتحادی جداگانه میان اسپارت و بویوتی منعقد گردیده بود؛ و چنین می نمود که اسپارت بویوتی را بر آن داشته است که پاناکتون را بکلی خلع سلاح کند و به اتحادیه اسپارت و آتن ملحق شود و آتن هم از همه این رویدادها خبر دارد، و از این رو دیگر انعقاد پیمان اتحادی میان آرگوس و آتن ممکن نخواهد بود حال آنکه پیشتر مردم آرگوس مطمئن بودند که با توجه به وجود اختلافاتی میان آتن و اسپارت، اگر پیمان اتحاد آرگوس با اسپارت تمدید نشود باسانی خواهند توانست با آتن متحد گردند. بدین سان مردم آرگوس از وضع خود به نگرانی افتادند و ترسیدند که خودداریشان از تمدید پیمان اتحاد با اسپارت، و کوشششان برای بچنگ آوردن رهبری پلوپونزیان، بدینجا منجر شود که مجبور گردند در آن واحد با اسپارت و تگئا و بویوتی و آتن بجنگند. از این رو بدین فکر افتادند که با توجه به اوضاع و احوال موجود بهترین کاری که برای حفظ آرامش شهر خود می توانستند بکنند پیمانی با اسپارت است، و با شتاب نمایندگانی به اسپارت فرستادند و برای این منظور اوستروفوس^۱ و آیسون^۲ را برگزیدند که دوستان فراوان در اسپارت داشتند.

نمایندگان آرگوس با اسپارتیان درباره شرایط پیمان مذاکره آغاز کردند و نخست خواستار شدند مسأله منطقه کونوسوریا واقع در مرز دو دولت که همیشه موضوع نزاع میان آن دو بود به داوری یک تن یا یک شهر واگذار شود. این منطقه شامل شهرهای تورثا^۳ و آنتنه^۴

1. Eustrophos

2. Aison

3. Thyrea

4. Anthene

است که در تصرف اسپارت قرار دارند. اسپارتیان از مذاکره در این موضوع خودداری کردند ولی گفتند که اگر آرگوس مایل باشد می‌توان پیمانی با شرایط پیمان پیشین منعقد ساخت. با این همه سرانجام نمایندگان آرگوس و اسپارت پذیرفتند که فعلاً پیمان صلحی به مدت پنجاه سال بسته‌شود ولی هر یک از طرفین حق داشته‌باشد طرف دیگر را - به شرط آنکه هیچ یک از دو دولت گرفتار جنگ یا بیماری همه‌گیر نباشد - برای حل قطعی مسأله منطقه متنازع فیه به‌نبرد دعوت کند، ولی به‌هر حال هیچ کدام از دو طرف حق تجاوز از مرز طرف دیگر را نداشته‌باشد. گرچه این اندیشه نخست در نظر اسپارتیان ابلهانه می‌نمود ولی چون اسپارت مایل بود که با آرگوس به‌هر قیمت ارتباط دوستانه داشته‌باشد طرفین این شرط را قبول کردند و پیمان‌نامه را نوشتند. اما پیش از آنکه پیمان برای هر دو جانب الزام‌آور شود اسپارتیان خواهش کردند که نمایندگان آرگوس به‌شهر خود بازگردند و پیمان را به‌مردم شهر عرضه کنند و در صورت تصویب آن، هنگام جشن هواکینتیا به‌اسپارت بیایند تا طرفین رعایت پیمان را به‌قید سوگند ملتزم شوند. نمایندگان آرگوس به‌شهر خود بازگشتند.

۴۲

در همان هنگام که این گفت و گوها بعمل می‌آمد نمایندگان اسپارت، آندرومنس^۱ و فایدیموس^۲ و آنتیمینیداس^۳، براه افتاده بودند تا قلعه پاناکتون و اسیران آتنی را از بویوتی تحویل بگیرند و تسلیم آتن کنند. ولی معلوم شد که مردم بویوتی قلعه را بدین بهانه که در گذشته‌ای دور آتنیان و بویوتیان متعهد شده بودند که در آن نقطه استحکاماتی نسازند و فقط کشت و زرع کنند، ویران ساخته‌اند. نمایندگان اسپارت اسیران را تحویل گرفتند و با خود به‌آتن بردند و تسلیم کردند و گفتند ویرانی قلعه در حکم استرداد آن به‌آتن است زیرا که از این پس دیگر هیچ دولتی که دشمن آتن باشد نخواهد توانست از آن استفاده کند. ولی آتنیان از این سخن سخت بخشم آمدند و گفتند اسپارت از دو جهت پیمان صلح را شکسته‌است اولاً اجازه داده‌است که قلعه را ویران کنند و در ثانی با بویوتی قرار اتحاد بسته‌است، حال آنکه به‌موجب پیمان مقرر شده بود که اسپارت و آتن به‌اتفاق یکدیگر دولتهایی را که پیمان را نپذیرفته‌اند به‌قبول آن مجبور کنند. آتنیان شکایات دیگری هم پیش آوردند و نمایندگان اسپارت را با سخنان خشن بازگردانند.

۴۳

همین که روابط آتن و اسپارت بدین‌سان به‌تیرگی گرایید گروهی در آتن که خواهان لغو قرارداد صلح با اسپارت بودند پای به‌میدان نهادند. رهبر این گروه آلکیبیادس پسر کلینیاس بود که هنوز سنین جوانی را می‌گذراند - یا دست کم در دیگر شهرهای یونان چنین بحساب می‌آمد - ولی به‌سبب حرمت و نام و آوازه خانواده‌اش موقعیتی بااهمیت در شهر داشت. او برآستی معتقد بود که بهترین سیاست برای آتن اتحاد با دولت‌شهر آرگوس است؛ ولی این واقعیت نیز که

اسپارتیان برای بستن پیمان صلح، با نیکياس و لاکس مذاکره نموده و به او به علت جوانیش اعتنایی نکرده بودند غرورش را جریحه دار ساخته و او را به جانبداری از گروه مخالفان پیمان صلح برانگیخته بود. به عقیده او اسپارتیان می‌بایست دست کم با توجه به اینکه خانواده‌اش در گذشته حافظ منافع اسپارت در آتن بوده‌است حرمت او را نگاه‌دارند. اگر چه پدر بزرگ او از این کار کناره گرفته بود ولی خودش مخصوصاً با رسیدگی به زندگی اسیران جزیرهٔ اسفاکتریا و کوشش در تأمین رفاه ایشان می‌خواست دوباره این نقش را به عهده بگیرد. به طور کلی او بر آن بود که حقوقش را چنانکه باید رعایت نکرده‌اند، و از همان آغاز مذاکرات صلح مخالف آشتی با اسپارت بود و در همه جا می‌گفت که اسپارتیان شایان اعتماد نیستند و یگانه مرادشان از بستن پیمان صلح این است که نخست دولت‌شهر آرگوس را از پای درآورند و آنگاه آتن را منزوی سازند و بر آن بتازند؛ و پس از آنکه روابط دو دولت تیره شد او پیغامی خصوصی به مردم آرگوس فرستاد و از ایشان خواست که هر چه زودتر شهرهای آرگوس و مانتینئا و الیس نمایندگانی با پیشنهاد اتحاد به آتن بفرستند، و وعده داد که اگر چنین کنند او خود از یاری به آنان دریغ نخواهد ورزید.

۴۴ مردم آرگوس به شنیدن این پیغام دریافتند که پیمان اتحاد اسپارت و بویوتی با موافقت آتن بعمل نیامده‌است و آتنیان در حال منازعه‌ای سخت با اسپارت هستند؛ و از این رو دیگر اعتنایی به نمایندگان خود که برای مذاکره به اسپارت فرستاده بودند نکردند و به آتن گراییدند و اندیشیدند که شهر آتن از قدیم دوستدار ایشان است و مانند شهر خودشان به شیوهٔ دموکراسی اداره می‌شود و نیروی دریایی بزرگی در اختیار دارد و اگر جنگی پیش آید یآوری بهتر از آتن نمی‌توانند یافت. از این روی درنگ نمایندگانی برای مذاکره دربارهٔ پیمان اتحاد به آتن فرستادند و نمایندگان مانتینئا و الیس نیز ایشان را همراهی کردند.

از اسپارت نیز هیأتی با شتاب به آتن آمد. این هیأت از سه تن به نام فیلوخاریداس^۱ و لئون^۲ و اندیوس^۳ تشکیل می‌یافت که دوستان فراوان در آتن داشتند. اسپارتیان می‌ترسیدند که آتنیان به سبب خشمی که بر ایشان گرفته‌اند با آرگوس متحد شوند؛ و می‌خواستند در مقابل تسلیم پاناکتون استرداد پولوس را از آتن بخواهند و بر آتنیان روشن سازند که اتحادشان با بویوتی عملی بر ضد آتن نیست.

۴۵ نمایندگان اسپارت در برابر شورای شهر آتن سخن گفتند و اعلام کردند که با اختیار تام به آتن آمده‌اند تا دربارهٔ همهٔ مسائل مورد اختلاف به توافق برسند. آلبیاداس^۴ ترسید که اگر اسپارتیان این سخن را در برابر مجلس مشاورهٔ ملی تکرار کنند ممکن است مردم آتن را با خود همدستان سازند و پیمان اتحاد با آرگوس به یک سو نهاده شود. از این رو نیرنگی اندیشید و به اسپارتیان گفت که اگر در مجلس مشاورهٔ ملی سخنی از اختیار تام به میان نیاورند پولوس را

1. Philocharidas

2. Leon

3. Endios

4. Alcibiades

به‌ایشان تسلیم خواهد کرد؛ و همان گونه که تا کنون با تسلیم پولوس مخالفت کرده‌است و بدین سبب آتنیان نخواسته‌اند پولوس به‌اسپارت پس داده‌شود، آتنیان را بر آن خواهد داشت که از مخالفت خود دست‌بردارند؛ علاوه بر این در دیگر موارد نیز برای حل اختلافات به‌ایشان یاری خواهد کرد. مقصود آلکیبیادس از این نیرنگ این بود که میان اسپارتیان و نیکیاس جدایی اندازد، و همچنین می‌خواست در مجلس مشاوره ملی بر اسپارتیان بتازد و بگوید اینان مردمی جدی نیستند و هرگز بر یک سخن استوار نمی‌مانند؛ و از این طریق زمینه را برای اتحاد آتن با آرگوس و مانتینا و الیس آماده سازد. اسپارتیان فریب این جوان را خوردند و در مجلس مشاوره ملی وقتی که از ایشان سؤال شد که آیا اختیار تام دارند یا نه، بر خلاف آنچه در برابر شورای شهر اعلام کرده‌بودند این بار پاسخ دادند که اختیار تام ندارند. آتنیان به‌شنیدن این پاسخ سخت برآشفتنند و روی از ایشان برگردانند و آلکیبیادس با سخنانی هر چه درشت‌تر به‌نکوهش اینان پرداخت، و مجلس آماده بود که بی فوت وقت با آرگوس و مانتینا و الیس پیمان اتحاد ببندد؛ ولی پیش از آنکه تصمیم نهایی اتخاذ شود زمین‌لرزه‌ای روی داد و مجلس از هم گسست.

در مجلسی که روز بعد تشکیل یافت نیکیاس، با اینکه اسپارتیان فریب خورده و دروغ گفته و او را نیز - که گفته‌بود نمایندگان اسپارت اختیار تام دارند - دروغگو قلمداد کرده‌بودند، اصرار ورزید که دوستی اسپارت برای آتن سودمندتر از هر امر دیگر است؛ و پیشنهاد کرد که مذاکره با آرگوس به‌وقتی دیگر گذاشته‌شود و آتنیان نمایندگانی به‌اسپارت بفرستند تا واقع امر را معلوم سازند؛ و اضافه کرد که بتعویق انداختن جنگ برای نام و آبروی آتن سودمند است و برای اسپارت زیان‌بخش، زیرا آتن در اوج رفاه و پیروزی قرارداد و بهترین سیاست برایش آن است که این رفاه را مدتی هر چه درازتر حفظ کند در حالی که برای اسپارت در وضع نامساعد کنونیش جنگ موهبتی الهی است. نیکیاس با این سخنان آتنیان را متقاعد کرد که نمایندگانی از جمله خود او را به‌اسپارت بفرستند تا به‌مردم اسپارت بگویند که اگر برآستی حسن نیت دارند باید قلعه پاناکتون را به‌حال پیشین و بی هیچ نقص تسلیم آتن کنند و آمفیبولیس را نیز به‌آتن بازپس دهند و پیمان اتحاد با بویوتی را لغو کنند مگر آنکه بویوتی پیمان صلح میان آتن و اسپارت را بپذیرد. آتنیان پیشنهاد نیکیاس را پذیرفتند و در حالی که او را با چند تن روانه اسپارت می‌کردند به‌ایشان دستور دادند این نکته را نیز به‌اسپارتیان بگویند که اگر آتن نیز می‌خواست مخالف پیمان صلح رفتار کند با شهر آرگوس که نمایندگانش هم‌اکنون در آتن هستند پیمان اتحاد می‌بست. علاوه بر این سفارش‌های دیگری نیز در مورد سایر موارد اختلاف و شکایات آتن به‌ایشان کردند.

نمایندگان آتن پس از مذاکرات مفصل با اسپارتیان عاقبت گفتند که اگر اسپارت

بی‌درنگ قرارداد اتحاد با بویوتی را لغو نکند آتن پیمان اتحاد با آرگوس را خواهد بست (مگر بویوتی پیمان صلح آتن و اسپارت را بپذیرد). اسپارتیان تحت تأثیر کسنارس و ناظران دیگری که با او همدستان بودند، از قبول پیشنهاد آتن سر باز زدند، ولی بر اثر اصرار نیکیاس - که می‌ترسید اگر دست خالی به آتن بازگردد در معرض حمله مخالفانش قرارگیرد - سوگند وفاداری به پیمان صلح با آتن را تجدید کردند. با این همه چون نیکیاس به آتن بازگشت مخالفانش که او را مسؤول بستن پیمان صلح با اسپارت می‌دانستند از حمله به او خودداری نکردند.

آتنیان از اینکه نمایندگانشان نتوانسته بودند در اسپارت کاری از پیش ببرند سخت خشمگین شدند. نمایندگان آرگوس هنوز در آتن بودند و الکیبیادس آنان را به مجلس مشاوره ملی برد و پیمان اتحادی با شرایط زیر میان آتن و آرگوس منعقد گردید:

«دولت‌شهرهای آتن و آرگوس و مانتینا و الیس، هم به نام خود و هم به نام متحدانشان، پیمانی برای مدت صد سال می‌بندند و اجرای شرایط آن را بدون نیرنگ و بی آنکه خطری برای طرفهای پیمان پدیدآید، چه در خشکی و چه در دریا، بعهد می‌گیرند.

«مردمان آرگوس و مانتینا و الیس و متحدانشان حق ندارند با نیت زیان‌رساندن به آتنیان و متحدانشان جنگ‌افزار بدست‌گیرند؛ همچنین آتنیان و متحدانشان حق ندارند بر ضد آرگوس و الیس و مانتینا و متحدانشان دست به سلاح ببرند.

«دولت‌شهرهای آتن و آرگوس و مانتینا و الیس با رعایت شرایط زیر مدت یکصد سال با یکدیگر متحد خواهند بود.

«اگر دشمنی به قلمرو آتن حمله کند، شهرهای آرگوس و مانتینا و الیس، در صورت تقاضای آتن، به بهترین شکل ممکن و متناسب با منابعشان به یاری آتن خواهند شتافت. ولی اگر پیش از رسیدن نیروهای آنها دشمن روستاها و کشتزارهای آتن را ویران کرده و رفته باشد، شهرهای آرگوس و مانتینا و الیس و آتن، شهر متجاوز را در حالت جنگ با خود تلقی خواهند کرد و همه چهار دولت‌شهر آن را بکیفر خواهند رساند و هیچ یک از آنها به طور جداگانه با آن شهر صلح نخواهد کرد و صلح فقط با موافقت همه آنها بعمل خواهد آمد.

«همچنین اگر دشمنی به یکی از دولت‌شهرهای آرگوس و مانتینا و الیس حمله کند، در صورت تقاضای دولت‌شهری که مورد تجاوز قرار گرفته است، آتن به یاری آن خواهد شتافت. ولی اگر پیش از رسیدن نیروی آتن دشمن روستاها و کشتزارها را ویران کرده و رفته باشد هر چهار دولت‌شهر متحد، شهر متجاوز را در حالت جنگ با خود تلقی خواهند کرد و هر چهار دولت‌شهر آن را مجازات خواهند کرد و هیچ کدام به طور جداگانه با آن شهر صلح نخواهد کرد و صلح فقط با موافقت همه آنها برقرار خواهد شد.

«دولت‌شهرهای متحد به‌هیچ سپاهی که قصد جنگ دارد اجازه نخواهند داد که از قلمرو ایشان یا قلمرو متحدانشان و یا از دریا عبور کند مگر آنکه هر چهار دولت‌شهر متحد - آتن و آرگوس و مانتینا و الیس - متفقاً اجازه عبور به آن دهند. وقتی که دولت‌شهری سپاهی به‌یاری دولت‌شهر دیگر می‌فرستد، دولت‌شهر فرستنده سپاه تا مدت سی روز از تاریخ رسیدن سپاه به‌شهری که تقاضای یاری کرده‌است و همچنین در تمامی مدت بازگشت سپاه، خوراک سپاه را تأمین خواهد کرد. ولی اگر شهر متقاضی بیش از آن مدت نیاز به خدمت سپاه داشته‌باشد هزینه خوراک سپاه را، از قرار روزانه سه اوبول^۱ اگینایی برای هر سرباز سنگین‌اسلحه و تیرانداز و پیاده سبک‌اسلحه، و یک دراخم اگینایی برای هر سرباز سوار، خواهد پرداخت. در تمام مدتی که جنگ در قلمرو دولت‌شهری ادامه دارد فرماندهی سپاه با آن شهر خواهد بود. ولی اگر دولت‌شهرهای متحد تصمیم به لشکرکشی مشترک بگیرند فرماندهی سپاه به‌طور برابر میان آن شهرها تقسیم خواهد شد.

«آتنیان به‌نام خود و متحدانشان، و شهرهای آرگوس و مانتینا و الیس و متحدانشان به‌طور جداگانه، رعایت این پیمان را با قید سوگند الزام‌آور در شهر خودشان، و با قربان کردن حیوانی تمام و کمال، بعهده خواهند گرفت، و تکلیفی را که با قید سوگند بعهده می‌گیرند با این کلمات ادا خواهند کرد:

«بدین پیمان و شرایط آن به‌درستی و درستکاری و جدیت وفادار خواهم ماند و به‌هیچ روی و به‌هیچ نحو از آن تجاوز نخواهم کرد.»

«سوگند را در آتن اعضای شورای شهر و کارگزاران دولت در برابر سران دولت ادا خواهند کرد، در آرگوس شورای شهر و هیأت متشکل از هشتاد مرد در برابر صاحبان مقامات دولتی، در مانتینا دمیورگها^۲ و اعضای شورای شهر و همه صاحبان مقامات دولتی در برابر تنورها^۳ و بولمارخها^۴، و در الیس دمیورگها و کارگزاران دولت و اعضای مجلس متشکل از ششصد مرد در برابر دمیورگها و تسموفولاکها^۵.

«برای تجدید سوگند، آتنیان سی روز پیش از جشنهای ورزشی المپ به‌الیس و مانتینا و آرگوس خواهند رفت، و نمایندگان آرگوس و الیس و مانتینا ده روز پیش از جشن پان آتنه به آتن خواهند رفت.

«متن این قرارداد و سوگندنامه را آتنیان بر ستونی در آکروپولیس خواهند نوشت، و مردم آرگوس بر ستونی در پرستشگاه آپولون در میدان شهر، و مردم مانتینا بر ستونی در پرستشگاه زئوس در میدان شهر؛ و هر چهار شهر متفقاً آنها را بر ستونی برنجی خواهند نوشت و آن را در هنگام جشنهای ورزشی در المپ نصب خواهند کرد.

^۱ Obol - سکه نقره کوچک

^۲ Demurg

^۳ Theor

^۴ Polmarch

^۵ Thesmophylak

«هر تغییری که این شهرها به اتفاق هم در قرارداد بدهند برای همه الزام‌آور خواهد بود.»

۴۸ بدین‌سان پیمان صلح و اتحاد بسته شد؛ با این همه پیمان موجود میان آتن و اسپارت به اعتبار خود باقی ماند و هیچ کدام از طرفین آن را لغو نکرد. کورینت با اینکه با آرگوس متحد بود در پیمان تازه شرکت نجست، و در پیمان منعقد میان الیس و آرگوس و مانتینا نیز، که به موجب آن هر سه دولت تعهد کرده بودند که به هر جنگ و هر صلح تنها به اتفاق یکدیگر مبادرت کنند، شرکت نکرده بود و اعلام نموده بود که پیمان دفاعی - که به موجب آن قرار شده بود که در صورت وقوع جنگ دولت‌ها به یاری یکدیگر بشتابند - برای آن کافی است. بدین ترتیب کورینت موضعی مستقل برگزید و با این همه جانب اسپارت را گرفت.

۴۹ در جشنهای ورزشی المپی این تابستان، آندروستنس اهل آرکادیا در کشتی‌گیری و مشت‌زنی جایزه اول را به جنگ آورد. مردم الیس به اسپارتيان اجازه ندادند وارد پرستشگاه شوند و قربانی نثار کنند و در مسابقه‌ها شرکت جویند چون اسپارتيان جریمه‌ای را که شهر الیس به موجب قانون المپ از آنان مطالبه می‌کرد نپرداخته بودند. مآوقع از این قرار بود که در اثنای متارکه جنگ به مناسبت جشنهای ورزشی المپ، اسپارتيان به قلعه فورکوس^۱ متعلق به الیس حمله کرده و دوهزار سرباز سنگین اسلحه به لپرون فرستاده و از این رو به پرداخت جریمه محکوم شده بودند. مبلغ جریمه دوهزار مینه بود، برای هر سرباز یک مینه، بدان‌سان که در قانون المپ مقرر شده است. اسپارتيان هیأتی برای اعتراض بدین جریمه فرستادند و مدعی شدند که در آن زمان متارکه جنگ در اسپارت اعلام نشده بود. مردم الیس پاسخ دادند که متارکه در الیس برقرار بود (متارکه پیش از هر جا در خود شهر الیس اعلام می‌شود) و از این رو انتظار حمله از هیچ دولتی را نداشتند. اسپارتيان گفتند اگر الیس اسپارت را متجاوز از قانون تلقی کرده بود دیگر لزومی نداشت که پیکه‌ایی به اسپارت بفرستد، و چون فرستاده است پس پیداست که الیس اسپارت را متجاوز نمی‌شمرده است و از روزی که پیکه‌ای الیس به اسپارت رسیده اند اسپارت به هیچ حمله‌ای دست نزده است. مردم الیس بر سخن خویش پابرجا ماندند و گفتند با این همه اگر اسپارت لپرون را پس بدهد نسبت به سهم خود از مبلغ جریمه چشم خواهند پوشید و سهم خدا را هم از خزانه خود خواهند پرداخت.

۵۰ اسپارتيان این پیشنهاد را نپذیرفتند و مردم الیس پیشنهادی دیگر کردند: اسپارتيان اگر نمی‌خواهند لپرون را پس بدهند، چون خیلی مشتاق ورود به پرستشگاه هستند پس باید به قربانگاه زئوس المپ بروند، و در برابر یونانیان سوگند بخورند که مبلغ جریمه را در زمانی

دیرتر خواهند پرداخت.

چون اسپارتیان این پیشنهاد را نیز رد کردند به ایشان اجازه ورود به پرستشگاه داده نشد و مجبور شدند تشریفات قربانی را در خانه‌های خود برگزار کنند. همه یونانیان، به استثنای مردم لیرئون، در جشنها شرکت کردند. ولی مردم الیس هنوز می‌ترسیدند که اسپارتیان برای شرکت در تشریفات قربانی به‌زور توسل جویند و از این رو جوانان شهر را مسلح ساختند و هزار تن از مردم آرگوس و هزار تن از اهالی مانتینا و عده‌ای سوار آتنی - که در هارپینه^۱ منتظر شروع جشن بودند - آماده یاری به‌ایشان شدند. با این همه در مجلس جشن تشنج حکمفرما بود چون مردم می‌ترسیدند سپاهیان اسپارت هر لحظه ظاهر شوند مخصوصاً چون داوران مسابقه مردی اسپارتی به نام لیخاس پسر آرکسیلائوس^۲ را در میدان مسابقه ارابه‌رانی کتک زده بودند. علت این رویداد چنین بود که ارابه متعلق به لیخاس در مسابقه پیروز شده بود و چون او، که اهل اسپارت بود، حق شرکت در مسابقه را نداشت، داوران اعلام کرده بودند که ارابه متعلق به مردم بویوتی است. لیخاس بر اثر این اعلام به میدان آمده و تاج گلی بر سر ارابه‌ران نهاده بود تا نشان دهد که ارابه از آن اوست. به سبب این واقعه جماعت حاضر در میدان ورزش چشم‌پراه حادثه‌ای ناگوار بودند، ولی اسپارتیان حرکتی نکردند و جشن با آرامی برگزار شد.

پس از جشن نمایندگان دولتشهر آرگوس و متحدانش به کورینت رفتند تا از کورینتیان بخواهند که به پیمان ایشان بیوندند. هیأتی از اسپارت هم در آنجا حضور داشت. مذاکرات بسیار مفصل بعمل آمد ولی در آخر کار زمین‌لرزه‌ای روی داد و همه نمایندگان بی آنکه نتیجه‌ای بگیرند به شهرهای خود بازگشتند و بدین‌سان فصل تابستان بسر رسید.

زمستان

در زمستان نبردی میان قبایل آینیان^۳ و دولوپیا و ملی^۴ و عده‌ای از تسالیان از یک سو و مردم هراکلیا واقع در منطقه تراخیس از سوی دیگر روی داد. این اقوام در جوار هراکلیا برمی‌برند و با هراکلیا از این جهت دشمنی داشتند که سپاهش قلمرو ایشان را تهدید می‌کرد. از آغاز تأسیس این شهر قبایل مجاور مخالف آن بودند و هر زبانی که از دستشان برمی‌آمد به آن می‌رساندند و در نبردی که در این زمستان واقع شد مردم هراکلیا شکست خوردند و بسیاری از آنان، از جمله کسنارس پسر کنیدیس، فرمانده اسپارتی، کشته شد. بدین‌سان زمستان بسرآمد و دوازدهمین سال جنگ پایان رسید.

1. Harpine

2. Arceilaus

3. Ainian

4. Meli

سیزدهمین سال جنگ

تابستان

نبردهایی که در پلوپونز روی داد

۵۲ در آغاز تابستان مردم بویوتی شهر هراکلیا را که از نبرد آسیب فراوان دیده بود به تصرف خود درآوردند و آگسیپیداس^۱ اسپارتی را به سبب بی کفایتیش در اداره شهر از آنجا بیرون کردند، چون می ترسیدند که آتنیان با استفاده از گرفتاری اسپارت در پلوپونز، آن شهر را اشغال کنند. این عمل مردم بویوتی، اسپارتیان را خشمگین ساخت.

در همین تابستان آلکیبیادس پسر کلینیاس که در آتن به مقام سرداری سپاه رسیده بود با گروهی کوچک از سربازان سنگین اسلحه و تیراندازان آتنی روانه پلوپونز شد (در حالی که شهر آرگوس و دیگر متحدان آتن نیز پشتیبانیش می کردند) و در سر راه سربازانی هم از شهرهای متحد آتن با خود برداشت و با این سپاه سراسر پلوپونز را پیمود و کارهایی را که با پیمان اتحاد ارتباط داشت بانجام رساند و از آن جمله مردم شهر پاتره را بر آن داشت که باروهای خود را تا کنار دریا امتداد دهند؛ و می خواست در تپه های ریون واقع در مدخل خلیج کورینت هم استحکاماتی بنا کند ولی شهرهای کورینت و اسکيون و آبادیهای دیگر که این استحکامات را تهدیدی برای امنیت خود می دانستند مانعش شدند.

۵۳ باز در این تابستان میان اپیداوروس و آرگوس جنگ در گرفت. بهانه جنگ این بود که مردم اپیداوروس قربانی را که به عنوان وجه اجاره مرتج به پرستشگاه آپولون بوتیایی بدهکار بودند نثار نکرده بودند (مسئولیت عمده نگاهداری از پرستشگاه به عهده شهر آرگوس بود) اما

1. Agessipidas

علت اصلی این بود که آلکیبیادس و شهریان آرگوس بر آن شده بودند که اگر ممکن باشد بر اپیداوروس تسلط بیابند تا اولاً از کورینت ایمن باشند و در ثانی نیروی تقویتی آتن برای رسیدن به شهر آرگوس راهی کوتاهتر داشته باشد و مجبور نشود کوه اسکولیون^۱ را دور بزند. بدین جهت مردم آرگوس تصمیم گرفتند برای وصول وجه اجاره مرتع به اپیداوروس حمله کنند.

۵۴

در همین وقت اسپارتیان نیز با تمامی نیروی جنگی خود تحت فرماندهی شاهشان آگیس پسر آرخیداموس روانه لوکترا^۲ واقع در مرز دولتشهرشان که روبروی کوه لوکایون^۳ قرار دارد، گردیدند در حالی که هیچ کس، حتی مردمان شهرهایی که قوای تقویتی فرستاده بودند، نمی دانستند مقصود از این لشکرکشی چیست. ولی نتیجه تغال به وسیله قربانی برای عبور از مرز، خوب نیامد^۴ و اسپارتیان بازگشتند و به شهرهای متحدشان پیغام فرستادند که پس از سرآمدن ماه بعد، که ماه مقدس کارنیوس^۵ برای قبیله دوریایی بود، برای لشکرکشی آماده باشند.

پس از بازگشت اسپارتیان سپاه آرگوس چهار روز مانده از ماه قبل از ماه کارنیوس، به سوی اپیداوروس حرکت درآمد - و مردم آرگوس در تمامی مدت این لشکرکشی هر روز را «چهار روز مانده از ماه قبل از ماه کارنیوس» نامیدند - و روستاها و کشتزارهای حومه اپیداوروس را ویران کرد. شهریان اپیداوروس از متحدان خویش یاری خواستند ولی بعضی از آنان به بهانه ماه مقدس از آمدن خودداری کردند و بعضی دیگر تا مرز اپیداوروس پیش آمدند و در همانجا متوقف شدند.

۵۵

در زمانی که سپاه آرگوس در قلمرو اپیداوروس بود نمایندگان شهرها به دعوت آتن در مانتینا گردآمدند و در اثنای گفت و گو اوفامیداس اهل کورینت گفت که در اینجا میان سخن و عمل فرق هست زیرا در حالی که ما نشسته ایم و سخن از صلح می گوئیم اپیداوروس و متحدانش با آرگوس مشغول جنگند. از این رو نخست باید نمایندگان هر دو طرف بدانجا روند و دو سپاه متخاصم را از یکدیگر جدا کنند و آنگاه سخن از صلح به میان آورند. این پیشنهاد پذیرفته شد و نمایندگان رفتند و سپاه آرگوس را از قلمرو اپیداوروس بیرون کردند. پس از آن نمایندگان شهرها دوباره گردآمدند ولی نتیجه ای از گفت و گو نگرفتند و سپاه آرگوس دوباره روانه اپیداوروس شد و قلمرو آن را ویران کرد. اسپارتیان نیز بار دیگر تا شهر کاروای^۶ پیش رفتند ولی این بار هم در مرز، نتیجه تغال خوب درنیامد و بازگشتند. سپاه آرگوس نزدیک

1. Skyllieion

2. Leuktra

3. Lykaion

۴. یونانیان هر وقت می خواستند از مرز دولتشهر خود با از رودی عبور کنند حیوانی قربان می کردند و از روی رودهای حیوان می فهمیدند که آیا خدایان اجازه عبور می دهند یا نه. - م.

5. Karneios

6. Karyai

به یک ثلث قلمرو اپیداوروس را ویران کرد و عقب نشست. هزار سرباز سنگین اسلحه آتنی به فرماندهی آلکیبیادس برای یاری به سپاه آرگوس آمده بود ولی آلکیبیادس چون دید که سپاه اسپارت بازگشته است و نیازی به سربازان او نیست به آتن برگشت. بدین سان تابستان بسرآمد.

زمستان

در زمستان بعد اسپارتیان، بی آنکه آتنیان خبردار شوند، سیصد سرباز به فرماندهی آگسیپیداس از طریق دریا به قلمرو اپیداوروس بردند. آرگوس نمایندگانی به آتن فرستاد تا از اینکه آتنیان اجازه داده اند این نیرو از راه دریا به اپیداوروس برسد، شکایت کنند و بگویند به موجب پیمان هیچ یک از طرفین نباید به دشمن اجازه عبور از قلمرو خود را بدهد و از این رو مردم آرگوس آتنیان را پیمان شکن تلقی خواهند کرد مگر آنکه آتن نیرویی از مسنیاییها و سربازان سنگین اسلحه به پولوس بفرستد تا با اسپارتیان بجنگند. آتنیان به پیشنهاد آلکیبیادس در زیر نوشته اصلی که بر ستون لاکونیا نقش شده بود نوشتند «اسپارتیان به سوگند خود وفادار نماندند» و گروهی سرباز سنگین اسلحه از کرانیوی^۱ به پولوس فرستادند تا آن حوالی را غارت کنند و بیش از این کاری نکنند.

در این زمستان میان آرگوس و اپیداوروس نبردی واقعی روی نداد و فقط گاه‌گاه دو طرف بر یکدیگر هجوم بردند و به غارت و ویرانی پرداختند و از هر دو جانب عده‌ای کشته شدند و در پایان زمستان که بهار در شرف رسیدن بود سپاهیان آرگوس به وسیله نردبانهایی وارد شهر اپیداوروس شدند بدین امید که شهر به سبب جنگ بی دفاع خواهد بود و آنان خواهند توانست به یک حمله شهر را بگیرند. ولی کاری از پیش نبردند و بازگشتند. بدین سان زمستان به آخر آمد و سیزدهمین سال جنگ پایان رسید.

چهاردهمین سال جنگ

تابستان

لشکرکشی اسپارت به آرگوس

۵۷

در وسط تابستان بعد، اسپارتيان دیدند که شهر متحدشان اپیداوروس در تنگنا افتاده است و بعضی از دولتهای پلوپونز سر به طغیان برداشته و از اتحادیه اسپارت جدا شده‌اند و بعضی دیگر دست به اقداماتی بر ضد اسپارت می‌زنند؛ و بدین نتیجه رسیدند که اگر ابتکار عمل را بدست‌نگیرند فتنه به همه جای پلوپونز سرایت خواهد کرد. از این رو با تمامی نیروی خود و روستاییان وابسته به زمین به آرگوس لشکر کشیدند. فرماندهی سپاه را شاه اسپارت، آگیس پسر آرخیداموس، به عهده داشت. سربازان شهر تنگا و سایر متحدان اسپارت در آرکادیا، ایشان را همراهی می‌کردند. سپاهیان شهرهای متحد اسپارت که در سایر نقاط پلوپونز و بیرون از پلوپونز واقع بودند، در شهر فلیوس^۱ گرد آمدند؛ از بویوتی پنجهزار سرباز سنگین اسلحه و پنجهزار سرباز سبک اسلحه و پانصد پیاده که با سواران همکاری می‌کردند، فرارسیدند و دوهزار سرباز سنگین اسلحه از کورینت. متحدان دیگر نیز هر کدام گروهی سرباز فرستادند و شهر فلیوس، که لشکرگاه در قلمرو آن قرار داشت، تمامی نیروی جنگی خود را آماده ساخت.

۵۸

مردم آرگوس از آغاز از این ماجرا خبر داشتند و هنگامی که اسپارتيان روانه فلیوس بودند تا به سپاهیان متحدان بپیوندند، از شهر خود بحرکت درآمدند در حالی که سربازان مانتینئا و سه هزار سرباز سنگین اسلحه از شهر الیس همراه ایشان بودند. دو سپاه در قلمرو شهر متوندریون^۲ در منطقه آرکادیا بهم رسیدند و هر کدام بر بالایی موضع گرفت و سپاهیان آرگوس چون دیدند که اسپارتيان از متحدانشان جدا افتاده‌اند آماده نبرد گردیدند. ولی آگیس، شاه اسپارت، شبانه بی آنکه دشمن خبردار شود از لشکرگاه بیرون آمد و سپاه را به فلیوس برد و در

1. Phlius

2. Methundrion

آنجا به متحدان خود پیوست. چون صبح دمید سپاهیان آرگوس دیدند که اثری از اسپارتیان بجای نمانده است. نخست به آرگوس بازگشتند و سپس روی به جاده نمنا نهادند چون منتظر بودند که سپاه اسپارت و متحدانش از کوهها بدانجا سرازیر شوند. ولی آگیس این راه را در پیش نگرفت بلکه به سپاهیان اسپارت و آرکادیا و اپیداوروس فرمان داد که از راهی صعب العبور روانه دشت آرگوس شوند، و سربازان کورینت و پلنه و فلیوس را از راه سرازیر دیگری به همانجا فرستاد، و سپاهیان بویوتی و مگارا و اسکيون مأمور شدند که خود را به جاده نمنا، آنجا که لشکر آرگوس مستقر بود، برسانند تا اگر این لشکر برای مقابله با آگیس روی به دشت آرگوس بنهد از پشت سر با سواران به آن حمله کنند. آگیس پس از دادن این دستورها به دشت آرگوس رفت و ناحیه سامینتوس^۱ و آن حوالی را ویران کرد.

سپاهیان آرگوس چون از ماجرا آگاه شدند از نمنا به مقابله او شتافتند و در سر راه به سربازان فلیوس و کورینت برخوردند و از هر دو سپاه جمعی کشته شدند. در این اثنا لشکریان بویوتی و مگارا و اسکيون، بنا به فرمانی که به ایشان داده شده بود، روانه نمنا بودند و چون رسیدند دیدند که سپاهیان آرگوس آنجا را ترک کرده اند. اینان به دشت آرگوس رفته و با مشاهده ویرانی دارایشان در آنجا صف آرایي کرده بودند. اسپارتیان نیز در روبروی آنان آماده نبرد ایستاده بودند. سپاه آرگوس از هر سو در محاصره قرار داشت: در دشت اسپارتیان راه شهر را بر آن بسته بود، در تپه ها سربازان کورینت و فلیوس و پلنه مستقر بودند و در سوی نمنا لشکریان بویوتی و اسکيون و مگارا. مردم آرگوس سرباز سوار در اختیار نداشتند چون آتینان یگانه متحد ایشان بودند که هنوز نرسیده بودند.

بیشتر سپاهیان آرگوس و متحدانش بدون توجه به وضع خطرناکشان بر آن بودند که بر اسپارتیان که از شهر خود جدا افتاده و در جوار شهر آرگوس مجبور به جنگ شده اند باسانی چیره می توانند شد ولی در میان ایشان دو مرد بودند که عقیده ای بر خلاف این داشتند. یکی آلکیفرون^۲ حافظ منافع اسپارت در آرگوس بود و دیگری تراسولوس^۳، یکی از سرداران سپاه. هنگامی که نزدیک بود نبرد تن به تن درگیرد این دو به نزد آگیس رفتند و گفتند اگر از جنگ خودداری کند مردم آرگوس آماده اند حل و فصل همه شکایات و ادعاهایی را که اسپارت بر آرگوس دارد به داوری واگذار کنند و برای برقراری صلح میان دو دولت پیمانی ببندند.

این دو مرد خودسرانه بدین کار اقدام کردند و اختیاری از طرف سپاه به آنان داده نشده بود. آگیس نیز تنها یکی از افسران بلند پایه سپاه را با خود یار گرفت و بی آنکه با سپاه شور کند این پیشنهاد را پذیرفت و قرار متارکه ای برای مدت چهار ماه نهاد تا در این مدت مردم آرگوس وعده ای را که داده اند بجای آورند، و آنگاه بی آنکه توضیحی به متحدان خود بدهد

1. Saminthus

2. Alkiphron

3. Thrasylos

عقب‌نشینی کرد.

اسپارتیان و متحدانشان از رهبری آگیس پیروی کردند چون به‌موجب قانون موظف بودند چنین کنند، ولی در میان خود زبان به‌نکوهش او گشادند چون می‌اندیشیدند فرصتی مناسب برای نبرد با دشمنی که از هر سو در محاصرهٔ سربازان پیاده و سوار قرار داشت از دست‌رفته‌است و اکنون بی آنکه کاری درخور سپاهی بدین بزرگی انجام داده‌باشند بازمی‌گردند.

ولی مردم آرگوس نیز به‌متارکه‌ای که بدون مشاوری با ایشان منعقد شده‌بود سخت معترض بودند و می‌اندیشیدند فرصتی بهتر از این برای نبرد با اسپارتیان، آن هم در جوار باروی شهر خودشان، هرگز دیگر بدست نخواهد آمد. از این رو می‌خواستند تراسولوس را در کنار جویبار خارادروس^۱ - آنجا که همهٔ محاکمات مربوط به‌لشکرکشی را پیش از ورود به‌شهر بعمل می‌آوردند - سنگسار کنند. تراسولوس به‌پرستشگاه گریخت و نجات یافت ولی تمامی داراییش مصادره شد.

اندکی بعد نیرویی تقویتی متشکل از هزار سرباز سبک‌اسلحه و سیصد سوار به‌فرماندهی لاکس و نیکوستراتوس از آتن رسید. با وجود این مردم آرگوس گرایشی به‌شکستن پیمان متارکه نشان‌ندادند و از آتنیان خواستند که به‌شهر خود بازگردند و به‌آنان اجازه ندادند در جلسهٔ شورای شهر ظاهر شوند و سخن بگویند. ولی عده‌ای از ساکنان مانتینا و الیس که هنوز در آرگوس بودند به‌حمایت از آتنیان برخاستند و مردم آرگوس را متقاعد کردند که خواهش آتنیان را به‌حضور در مجلس شورای شهر بپذیرند. آلفیبیادس که یکی از نمایندگان آتن بود در برابر مردم آرگوس و متحدانشان بپاخاست و گفت که قرارداد متارکه بدون موافقت بقیهٔ اعضای اتحادیهٔ آتن ارزش قانونی ندارد و اکنون که قوای تقویتی آتن در چنین هنگام مساعدی به‌آرگوس رسیده‌است صلاح در این است که جنگ را ادامه دهند. متحدان سخن او را پذیرفتند و بی‌درنگ به‌سوی شهر اورخومنوس در منطقهٔ آرکادیا براه‌افتادند ولی مردم آرگوس با اینکه با تصمیم ایشان موافق بودند مدتی عقب ماندند و اندکی بعد به‌آنان پیوستند.

سپاهی که بدین‌سان براه‌افتاده‌بود در پشت باروهای اورخومنوس لشکرگاه ساخت و شهر را محاصره کرد. یکی از علل قصد متحدان آتن به‌تصرف اورخومنوس این بود که اسپارت گروگانهای آرکادیا را در آن شهر نگاه‌داشته‌بود. مردم اورخومنوس به‌سبب ضعف استحکاماتشان و انبوهی سپاه دشمن به‌وحشت افتادند و امیدی هم به‌اینکه نیرویی به‌یاریشان برسد نداشتند و می‌ترسیدند پیش از آنکه چنین نیرویی از جایی برسد شهرشان ویران شود. از این رو بدین شرط تسلیم شدند که شهرشان به‌اتحادیهٔ آرگوس پذیرفته‌شود و قبول کردند که گروگانهایی را

که خودشان از مردم مانتینثا گرفته‌اند آزاد سازند و گروگان‌هایی را هم که اسپارت بدانجا آورده‌است تسلیم کنند.

۶۲ متحدان آتن پس از تصرف اورخومنوس با هم شور کردند که به کدام شهر دیگر حمله کنند. مردم الیس مایل بودند به شهر لیرئون بتازند ولی اهالی مانتینثا حمله به تگنا را ترجیح دادند و آتینان نیز با اینان همراه شدند. مردم الیس این تصمیم را نپسندیدند و به شهر خود بازگشتند و متحدان دیگر در مانتینثا مقدمات حمله به تگنا را فراهم آوردند و بدانجا تاختند: و در داخل تگنا گروهی آماده می‌شدند تا شهر را تسلیم مهاجمان کنند.

۶۳ اما اسپارتیان که پس از انعقاد پیمان متارکه چهارماهه به شهر خود بازگشتند بر آگیس سخت خشمگین بودند که از فرصتی چنین مساعد، که پیشتر هرگز بدست نیامده بود، استفاده نکرده و آرگوس را متصرف نشده‌است و معتقد بودند که گردآوردن چنان سپاهی مجهز از شهرهای متحد، دیگر بار به هیچ روی آسان نخواهد بود؛ و چون خبر رسید که اورخومنوس به دست دشمن افتاده‌است آتش خشمشان چنان زبانه کشید که هیچانی که تا آن زمان در اسپارت شناخته نبود به آنان دست داد و بر آن شدند که خانه آگیس را ویران کنند و او را به پرداخت جریمه‌ای به مبلغ ده هزار دراهم محکوم سازند. ولی آگیس از ایشان تقاضا کرد که چنین نکنند و وعده داد که به دلوریهای خود در میدان جنگ اشتباه خود را جبران خواهد کرد. اسپارتیان فعلاً از مجازات او چشم پوشیدند ولی قانونی وضع کردند که تا آن زمان در اسپارت سابقه نداشت: به موجب این قانون قرار شد ده تن از افسران اسپارتی انتخاب شوند که وظیفه مشاوره آگیس را به عهده گیرند و آگیس حق نداشته باشد بدون موافقت آنان سپاهی از اسپارت بیرون ببرد.

نبرد مانتینثا

۶۴ در این اثنا از دوستان اسپارت در تگنا خبر رسید که اگر سپاه اسپارت بسرعت فرانسد تگنا به اتحادیه آرگوس خواهد پیوست. اسپارتیان بشتاب با تمامی نیروی خود که از شهروندان و بندگان تشکیل می‌یافت برای یاری به تگنا براه افتادند و چون به اورستیون^۱ در منطقه منالیا^۲ نزدیک شدند به آرکادیایی که با ایشان متحد بودند دستور دادند که سپاهیان خود را گردآورند و به دنبال ایشان به تگنا بشتابند؛ آنگاه خودشان به اورستیون رفتند و از آنجا یک ششم سپاه خود، یعنی پیرترین و جوانترین سربازان را، برای محافظت شهر اسپارت بدانجا بازگرداندند. سپس به تگنا رسیدند و در اینجا سپاهیان آرکادیا نیز به آنان پیوستند. سفیرانی هم به کورینت و بویوتی و فوکایا و لوکروی فرستادند و از آن شهرها خواستند که نیروهای خود را هر چه زودتر

به مانتینا برسانند. این شهرها با اینکه وقت کافی برای آمادگی نداشتند و عبور سپاهیانشان از منطقه‌ای که در دست دشمن قرار داشت آسان نبود - مگر اینکه منتظر یکدیگر باشند و آنگاه متفقاً از آن منطقه بگذرند - از سرعت عمل دریغ نورزیدند. خود اسپارتیان به همراه سپاه آرکادیا به قلمرو مانتینا هجوم بردند و در جوار پرستشگاه هراکلس لشکرگاه ساختند و به ویران کردن کشتزارها پرداختند.

سپاهیان آرگوس و متحدانش همین که ایشان را دیدند، بر نقطه مرتفعی که نزدیک شدن بدان سخت دشوار بود موضع گرفتند و آماده نبرد شدند. اسپارتیان بی درنگ به سوی ایشان پیش رفتند و چنان نزدیک شدند که میان دو سپاه فاصله‌ای بیش از یک سنگ پرتاب یا نیزه پرتاب باقی نماند. در این هنگام مردی سالخورده در سپاه که دید اسپارتیان به سوی چه موضع استواری پیش می‌روند فریاد برآورد و به آگیس گفت می‌خواهی بر زخمی خطرناک مرهمی خطرناکتر بنهی؟ و مرادش این بود که می‌خواهی برای جبران عقب‌نشینی از آرگوس به حمله‌ای نابهنگام دست‌بزنی؟ آگیس یا بر اثر این هشدار و یا برای اینکه یکباره عقیده‌اش دگرگون شده بود سپاه را بی آنکه نبردی درگیرد عقب برد و به قلمرو تگنا بازگشت و شروع کرد به اینکه آب را از آنجا به قلمرو مانتینا سرازیر سازد. این آب به‌ر جا که بگذرد زیان فراوان می‌رساند و بدین جهت از دیرباز مایه نزاع میان تگنا و مانتینا بوده‌است؛ و مقصود آگیس این بود که دشمنان ببینند او چه قصدی دارد و برای بازداشتنش از موضع مرتفع خود پایین بیایند تا آگیس در دشت با ایشان نبرد کند. بدین منظور تمام روز را در آنجا به تغییر مسیر آب گذراند. سپاهیان آرگوس و متحدانش از اینکه دیدند دشمن یکباره از برابر ایشان عقب نشست به شگفتی افتادند و نخست نمی‌دانستند در این باره چه فکر کنند، ولی اندکی بعد چون دشمن از نظرشان ناپدید شد و سرداران‌شان گامی برای تعقیب برنداشتند، به سرزنش سرداران پرداختند که یک بار وقتی که اسپارتیان در جبهه آرگوس به دام افتاده بودند به آنان اجازه دادند که بگریزند و نجات یابند و اکنون نیز می‌گذارند اسپارتیان بگریزند و به تعقیب ایشان نمی‌پردازند و بدین‌سان به سپاه آرگوس خیانت می‌کنند. سرداران لحظه‌ای گیج شدند ولی اندکی بعد سپاه را از فراز تپه به دشت سوق دادند و در آنجا لشکرگاه ساختند.

روز دیگر سپاه آرگوس و متحدانش صف‌آرایی کردند تا اگر دشمن روی بنماید حمله آغاز کنند؛ و اسپارتیان که از برگرداندن مسیر آب فارغ شده بودند و به لشکرگاه پیشین خود در جوار پرستشگاه هراکلس بازمی‌گشتند یکباره با نیروی دشمن که در دشت صف‌آرایی کرده و آماده حمله بود رو به‌رو گردیدند. اسپارتیان بخاطر نداشتند که هیچ‌گاه بدین گونه از جادر رفته باشند و با اینکه اندک وقتی برای آماده ساختن خود داشتند بشتاب صف‌آرایی کردند. آگیس، شاه اسپارت، به موجب قانون موظف بود فرمانهای لازم را بدهد، چون وقتی که سرداری سپاه را

خود شاه بعهده دارد همه فرمانها را نیز خود باید صادر کند. او به سرداران لشکر فرمان می‌دهد و فرماندهان لشکر دستور او را به فرماندهان هنگها می‌رسانند و اینان نیز فرمان را به سران فوجها ابلاغ می‌کنند و ایشان به فرماندهان دسته‌ها؛ زیرا که تمامی سپاه اسپارت، به استثنای بخشی کوچک، از فرماندهان تشکیل می‌یابد و افراد بسیار مسؤول اجرای فرمان هستند.

۶۷ در جناح چپ سپاه اسپارت سربازان اهل اسکریتیس (واقع در منطقه لاکونیا) جای گرفته بودند (اینان به عنوان نیرویی متمایز همیشه در سپاه اسپارت این موضع را اشغال می‌کنند) و در جنب آنان سربازان تراکیایی براسیداس و بندگانی که به سبب رفتار نیکشان در میدان جنگ آزاد شده بودند، قرار داشتند. پس از آنان خود اسپارتیان و سپس سربازان اهل هرایا^۱ و منالیا جای گرفته بودند. جناح راست را سربازان تگنا و گروه کوچکی از اسپارتیان تشکیل می‌دادند و سواران در هر دو جناح جای داده شده بودند.

آرایش سپاه اسپارت بدین گونه بود. در طرف مقابل، جناح راست را سربازان مانتیننا اشغال کرده بودند چون نبرد در سرزمین ایشان روی می‌داد؛ پس از آنان متحدان آرکادیا و سپس هزار سرباز نخبه آرگوس که به هزینه عمومی و تحت نظارت دولت تمرین نظامی کرده بودند جای داشتند و سپس بقیه سربازان آرگوس و متحدانش از شهرهای کلئونای و اورنثای؛ آنتیان با سوارانشان در انتها الیه جناح چپ جای گرفته بودند.

۶۸ چنین می‌نمود که سپاه اسپارت انبوهتر از سپاه طرف مقابل است ولی تعیین عدد دقیق افراد تمامی دو سپاه یا بخشهای مختلف سپاه هر یک از طرفین برای من ممکن نیست. اسپارتیان همه امور دولتی خود را چنان پنهان نگاه می‌دارند که هیچ کس نمی‌تواند از عدد سپاهیان‌شان آگاه باشد و به اطلاعاتی هم که دیگران در این باره می‌دهند نمی‌توان اعتماد کرد چون اقتضای طبیعت بشری چنین است که هر کس درباره اندازه سپاه کشورش به اغراق می‌گراید. ولی با روش محاسبه‌ای که اینک شرح می‌دهم می‌توان عدد سپاهیان اسپارت را در این نبرد تخمین زد. گذشته از سربازان اهل اسکریتیس که جمعاً ششصد تن بودند، هفت هنگ در نبرد شرکت داشتند؛ هر هنگ از چهار فوج تشکیل می‌یافت و هر فوج از چهار دسته. در پیش هر دسته چهار تن می‌جنگیدند ولی عمق هر دسته در همه جا برابر نبود و فرمانده هر هنگ عمق دسته‌های خود را معین می‌کرد؛ اما روی هم رفته هر دسته‌ای به عمق هشت مرد بود. صف اول در طول تمامی سپاه، اگر سربازان اهل اسکریتیس را حساب نکنیم، از چهارصد و چهل و هشت تن تشکیل می‌یافت.

۶۹ هر دو سپاه آماده نبرد بودند و سرداران هر طرف سخنانی برای تشجیع سپاهیان خود

گفتند. به سربازان مانتینایی گفته شد که شما برای کشورتان می جنگید و مسأله ای که در برابرتان قرار دارد این است که آیا میل دارید قدرتی را که به جنگ آورده اید نگاه دارید یا می خواهید مانند گذشته بنده دشمنانتان شوید. سرداران آرگوس به سربازان خود گفتند که نبرد برای این است که شما تفوق شهر خود را حفظ کنید و سهم برابری را که پیشتر در منطقه پلویونز با دیگر شهرها داشته اید دوباره به جنگ آورید و انتقام ستمهایی را که از دشمنان و همسایگان تحمل کرده اید بگیرید. به آتنیان نیز گفته شد که اگر در نبردی که در کنار متحدان دلیر خود می کنید تفوق خود را به معرض نمایش نهدید و اسپارتیان را در پلویونز شکست دهید کشورتان قدرت بیشتری خواهد یافت و از این پس هیچ دشمنی جرأت حمله به آتن را نخواهد داشت. در سپاه اسپارت نیز سربازان همدیگر را به دلآوری برمی انگیزتند و سرود جنگ می خواندند و به یکدیگر می گفتند اثر انضباط به هنگام عمل قویتر از هر گونه سخن پردازی است.

پس از آن هر دو سپاه بحرکت آمدند؛ سربازان آرگوس و متحدانش خشمگین و با شتاب پیش می رفتند در حالی که اسپارتیان آرام و به نوای نی دسته های نی زن گام برمی داشتند. این رسم اسپارتیان ارتباطی با مراسم دینی ندارد و برای این است که سربازان به طور یکنواخت و منظم پیش بروند و صفهایشان، چنانکه هنگام حمله سپاهی بزرگ غالباً روی می دهد، از هم نپراکند.

هنگامی که دو سپاه به یکدیگر نزدیک شدند، آگیس شاه اسپارت تصمیمی گرفت که اینک شرح می دهیم. همیشه وقتی که دو سپاه شروع به عمل می کنند جناح راست هر دو طرف بیش از حد لزوم امتداد می یابد و می کوشد تا با جناح چپ دشمن رو به رو شود، و علت این امر این است که هر سربازی سعی می کند که سمت بی سلاح تن خود را در حمایت سپر مردی قرار دهد که در طرف راست او قرار دارد و می اندیشد که هر چه سپرها به همدیگر پیوسته تر شوند سلامت او بیشتر تأمین خواهد شد. این خطا نخستین بار از سربازی سر می زند که در منتهالیه سمت راست صف اول قرار دارد. او همیشه می کوشد که سمت بی سلاح خود را از دشمن دور نگاه دارد، و ترس او به دیگران نیز سرایت می کند و دیگران نیز به او تأسی می جویند. در این نبرد صف سربازان مانتینا چنان امتدادی یافت که از صف سربازان اسکریتیس به فاصله ای دور فراتر رفت و صفهای سربازان اسپارت و تگنا از صف آتنیان حتی دورتر از آن شد چون سپاهشان انبوه تر بود. آگیس ترسید که جناح چپش در محاصره بیفتد و اندیشید که سربازان مانتینا می خواهند آن جناح را دور بزنند. از این رو به سربازان اسکریتیس و کسانی که تحت فرمان براسیداس خدمت کرده بودند دستور داد به سمت چپ حرکت کنند و روبروی

سربازان مانتیننا قرارگیرند و به دوسردار، هیپونویداس^۱ و آریستوکلس، فرمان داد که شکافی را که بدین سان بوجود می آمد با سربازانی از جناح راست پر کنند. او بر آن بود که بدین ترتیب صفهای سپاهش در برابر صفهای مانتیننا تقویت شوند و در عین حال برتری جناح راستش هم محفوظ بماند.

ولی چون این فرمان بی هیچ مقدمه و در اثنای پیشرفت سپاه داده شد، آریستوکلس و هیپونویداس از اجرای آن سرپیچیدند (و به همین جهت بعداً متهم به یزدلی شدند و از اسپارت تبعید گردیدند)، و پیش از آنکه خود سربازان اسکریتیس به فرمان آگیس شکاف را پر کنند دشمن به همانجا هجوم آورد. اسپارتیان در هنر جنگ بسیار ضعیفتر از دشمن بودند ولی در این هنگام نشان دادند که در شجاعت همتا ندارند. همین که نبرد آغاز شد جناح راست لشکر مانتیننا سربازان اسکریتیس و دسته هایی را که تحت فرماندهی براسیداس خدمت کرده بودند مجبور به گریز ساخت. جنگاوران مانتیننا و متحدانش و هزار سرباز نخبه آرگوس به شکاف صفهای اسپارتی که هنوز پر نشده بود حمله کردند و در این نقطه اسپارتیان را در حصار گرفتند و بسیاری را از پای درآوردند و بقیه را تا اربابهایشان عقب راندند و در آنجا سربازان سالخورده ای را که در پشت صفها جای داشتند کشتند و بدین سان در این بخش میدان اسپارتیان شکست خوردند؛ ولی بقیه لشکریانشان مخصوصاً در قلب سپاه، آنجا که خود آگیس با سیصد سرباز برگزیده - که با اینکه سوار اسب نبودند «سوار» نامیده می شدند - جای داشت به سربازان سالخورده آرگوس و گروهی که «پنج فوج» نام داشتند و همچنین به سربازان کلئونای و اونثای و آتنیانی که در جوار ایشان بودند هجوم بردند و همه را مجبور به فرار ساختند. بیشتر اینان حتی منتظر حمله اول هم نشدند و همین که اسپارتیان هجوم آوردند پای به فرار نهادند و جمعی در زیر پای گریزندگان تلف شدند.

در این هنگام که لشکر آرگوس و متحدانش جا خالی کرد، ارتباط میان جناحها از هم گسست و سربازان اسپارت و تگتا آتنیان را در حصار گرفتند و آتنیان خود را از همه جهات در معرض خطر یافتند: در یک سو محاصره می شدند و در سوی دیگر شکست می خوردند، و اگر سواران همراه ایشان نبودند بیش از همه بخشهای دیگر سپاه در زحمت می افتادند. اتفاقاً در این هنگام آگیس دید که جناح چپش - که روبروی لشکر مانتیننا و هزار سرباز آرگوس قرار داشت - به دشواری افتاده است و به تمامی سپاهش فرمان داد که به یاری آن بخش بشتابند و همین که اسپارتیان برای اجرای این فرمان بحرکت درآمدند آتنیان و بخشهای شکست خورده لشکر آرگوس از فرصت استفاده کردند و خود را نجات دادند. لشکریان مانتیننا و متحدانش، و سربازان نخبه آرگوس، از پیشرفت به سوی دشمن بازایستادند و چون دیدند که سپاهشان

شکست خورده است و اسپارتیان دست از حمله بر نمی دارند راه گریز در پیش گرفتند. بیشتر سربازان مانتیننا کشته شدند ولی لشکریان نخبه آرگوس گریختند و نجات یافتند و اسپارتیان نیز به تعقیب آنان نپرداختند. اسپارتیان معمولاً زمانی دراز در برابر دشمن می ایستند و می جنگند ولی همین که دشمن گریز اختیار کند چندان گرایشی به تعقیب او نشان نمی دهند.

جریان نبرد چنین یا تقریباً چنین بود، و مدتها بود که در یونان نبردی بدین سختی، آن هم میان مهمترین شهرهای یونان، روی نداده بود. اسپارتیان بغوریت با سلاحهایی که از کشتگان دشمن بدست آورده بودند علامت پیروزی برافراشتند و سلاحهای همه کشتگان را به غنیمت گرفتند و کشتگان خود را به تگنا بردند و دفن کردند و پس از انقضاء متارکه نبرد کشتگان دشمن را نیز به دشمن پس دادند. از لشکریان کلئونای و اورنای و آرگوس هفتصد تن تلف شده بودند و از سربازان مانتیننا دویست تن و از آتنیان و اگینایان دویست تن، و دو سردار نیز در جزء کشتگان بودند. تلفات متحدان اسپارت سخت اندک بود و در مورد کشتگان خود اسپارت دست یافتن به عدد حقیقی هیچ آسان نبود و همین قدر گفته می شد که در حدود سیصد تن از پای درآمده اند.

اندکی پیش از آغاز نبرد شاه دیگر اسپارت^۱، پلئیسثوئاناکس، با نیرویی متشکل از پیرترین و جوانترین مردان شهر برای تقویت نیروی اسپارت براه افتاده بود که چون به تگنا رسید و خبر پیروزی سپاه را شنید به اسپارت بازگشت. اسپارتیان پیکههایی هم به کورینت و دیگر شهرهای متحد خود فرستادند تا لشکریان خویش را از باریکه کورینت بازگردانند؛ و آنگاه خود به اسپارت برگشتند و لشکرهای متحدان را به شهرهایشان بازگردانند و چون هنگام جشن کارنین^۲ فرارسیده بود جشن را برپا کردند. مردم اسپارت با این یک نبرد همه ایرادهایی را که یونانیان، خواه به سبب شکستشان در جزیره اسفاکتیریا و خواه به علت آهستگی شان در تصمیم گیری در فرصتهای مختلف، بر ایشان گرفته بودند جبران کردند و نشان دادند که علیرغم بی عنایتیهای بخت همان مردانی هستند که همیشه بوده اند.

یک روز پیش از این نبرد مردم اپیداوروس چون دیدند که قلمرو آرگوس بی دفاع مانده است از فرصت استفاده کردند و با همه نیروی جنگی خود بدانجا هجوم بردند و بسیاری از نگهبانانی را که هنگام عزیمت سپاه آرگوس برای محافظت آنجا گماشته شده بودند از پای درآوردند.

پس از نبرد سه هزار سرباز سنگین اسلحه از شهر الیس برای تقویت مانتیننا رسید و آتنیان نیز علاوه بر لشکریانی که پیشتر بدانجا فرستاده بودند هزار سرباز بدانجا گسیل داشتند.

۱. اسپارت دو شاه داشت و عدهای ناظر نیز برای نظارت به کارهای آنان انتخاب می شدند. م.

همه این نیروها هنگامی که اسپارتیان مشغول جشن کارنین بودند روانه اپیداوروس گردیدند و دست‌بکار ساختن بارویی به‌گرد شهر شدند و برای اینکه ساختمان بارو هر چه زودتر پایان‌برد کار را میان لشکریان شهرهای متحد تقسیم کردند. دیگران بزودی دست از کار کشیدند ولی آتنیان بخشی را که به‌عهده ایشان گذاشته شده بود، یعنی ساختن دیواری به‌گرد پرستشگاه هرا را، بانجام رساندند؛ و آنگاه همه متحدان با هم، پادگانی برای محافظت آنجا برگماشتند و به‌شهرهای خود بازگشتند. بدین‌سان تابستان پایان‌رسید.

زمستان

۷۶ در آغاز زمستان اسپارتیان پس از فراغت از جشن کارنین رهسپار تگنا شدند و سفیری برای انعقاد پیمان صلح به‌آرگوس فرستادند. پیشتر نیز در این شهر گروهی طرفدار اسپارت بودند که می‌خواستند حکومت دموکراسی را براندازند؛ و اکنون پس از پایان نبرد آن گروه آسانتر می‌توانستند مردم را به‌قبول پیشنهاد اسپارت وادار سازند. اینان بر آن بودند که نخست با اسپارت پیمان صلح ببندند و سپس با آن متحد‌گردند و آنگاه هواخواهان دموکراسی را مورد حمله قرار دهند. سفیر اسپارت لیخاس پس از آرکسیلائوس حامی منافع آرگوس در اسپارت بود. او دو پیشنهاد با خود آورده بود: یکی برای جنگ، در صورتی که مردم آرگوس خواستار جنگ باشند، و دیگری برای صلح، در صورتی که اهالی آرگوس خواهان صلح با اسپارت باشند. در این هنگام آلکیبیادس در آرگوس بود و مذاکرات بسیار طولانی دربارهٔ پیشنهادهای اسپارت بعمل آمد. سرانجام طرفداران اسپارت که اکنون در اظهار عقیده خود آزادتر بودند، مردم شهر را به‌قبول پیشنهاد صلح اسپارت متقاعد ساختند. پیشنهاد صلح بدین شرح بود:

۷۷ «مجلس ملی اسپارت آماده است پیمانی با شهر آرگوس با شرایط زیر منعقد کند:
«مردم آرگوس کودکان مردم اورخومنوس را به‌ایشان مسترد خواهندکرد و مردان منالیا را به‌منالیا پس خواهندفرستاد و اسپارتیانی را که در ماتیننا نگاه‌داشته‌اند تسلیم اسپارت خواهندکرد.

«لشکریان آرگوس از اپیداوروس بیرون خواهندرفت و استحکامات آنجا را ویران خواهندساخت. آتنیان اگر از اپیداوروس بیرون نروند دشمنان آرگوس و اسپارت و متحدان اسپارت و متحدان آرگوس تلقی خواهندشد.

«اگر اسپارتیان کودگانی در نزد خود دارند آنان را به‌شهرهایشان بازخواهندگرداند.
«در مورد قربانی در راه خدا،^۱ مردم آرگوس، اگر مایل باشند، از مردم اپیداوروس

خواهندخواست که سوگند بخورند، و در غیر این صورت خود سوگند خواهند خورد.
 «همه شهرهای بزرگ و کوچک پلوپونز مطابق سنت قومی خود مستقل خواهند بود. اگر نیرویی در بیرون از پلوپونز با قصد خصمانه به پلوپونز روی آورد، طرفین این پیمان به نحوی که در نظر مردم پلوپونز عادلانه باشد، برای دفع حمله دشمن متحد خواهند شد.
 «شرایط این پیمان برای متحدان اسپارت در بیرون از پلوپونز، و همچنین برای متحدان آرگوس نیز، تعهدآور خواهد بود، و همه آنها آنچه را متعلق به ایشان است در تصرف خود نگاه خواهند داشت.»

۷۸ مردم آرگوس این پیشنهاد را پذیرفتند و سپاه اسپارت از تگنا به اسپارت بازگشت. از آن پس ارتباط و آمد و شد میان دو شهر با آزادی بعمل می آمد و اندکی بعد گروه طرفدار اسپارت مردم آرگوس را بر آن داشتند که اتحاد با مانتینئا و آتن و الیس را لغو کنند و پیمان صلح و اتحادی با شرایط زیر با اسپارت ببندند:

۷۹ «شهرهای اسپارت و آرگوس پیمان صلح و اتحادی برای مدت پنجاه سال با شرایط زیر منعقد می سازند:

«همه اختلافات از طریق داوری عادلانه و بی طرفانه، مطابق رسوم هر شهر حل و فصل خواهد شد.

«دیگر شهرهای پلوپونز حق خواهند داشت، به عنوان شهرهای آزاد و مستقل، بدین پیمان بپیوندند و همه آنچه را متعلق به آنهاست نگاه دارند؛ و همه اختلافات از طریق داوری عادلانه و بی طرفانه مطابق رسوم هر شهر حل و فصل خواهد شد. شرایط این پیمان برای متحدان اسپارت در بیرون از پلوپونز، و همچنین برای متحدان آرگوس نیز، تعهدآور خواهد بود و همه آنها آنچه را متعلق به ایشان است در تصرف خود نگاه خواهند داشت.

«اگر لشکرکشی مشترک به جایی ضرورت پیدا کند اسپارت و آرگوس با یکدیگر شور خواهند کرد و درباره موضوع تصمیمی خواهند گرفت که برای شهرهای متحد عادلانه باشد.

«هر اختلافی که میان شهرهای واقع در پلوپونز یا بیرون از پلوپونز درباره مرزها یا هر مسأله دیگر پیش آید، از طریق دوستانه فیصله خواهد یافت. ولی اگر یکی از شهرهای متحد با شهر متحد دیگری نزاع پیدا کند هر دو شهر حل و فصل نزاع را به شهر دیگری که به بی طرفیش معتقد باشند واگذار خواهند کرد. اختلافات میان افراد مطابق قوانین شهرشان حل خواهد شد.»

۸۰ بدین سان پیمان صلح و اتحاد بسته شد و هر دو طرف هر چه را با جنگ یا از هر طریق دیگر از دیگری گرفته بودند به او پس دادند. از این پس هر دو شهر سیاستی متحد در پیش

گرفتند و مصمم شدند تا هنگامی که آتنیان استحکامات خود را در پلوپونز رها نکرده و از پلوپونز بیرون نرفته‌اند منادی یا نماینده‌ای از آتن نپذیرند و با هیچ دولت دیگر جنگ یا صلح نکنند مگر باتفاق. هر دو دولت سفیرانی به‌تراکیا و به‌نزد پردیکاس فرستادند و او را قانع کردند که سوگند اتحاد با آنها بخورد؛ و پردیکاس با اینکه قصد داشت از آتن جدا شود چون دید که آرگوس هنوز از آتن جدایی نگزیده‌است قصد خود را جامه عمل نپوشاند؛ خانواده او در اصل از آرگوس آمده‌بود. اسپارت و آرگوس سوگند اتحادی را هم که با خالکیسیان داشتند تجدید کردند.

مردم آرگوس سفیرانی هم به‌آتن فرستادند و خواهش کردند که آتن استحکامات اپیداوروس را تخلیه کند. آتنیان دیدند که عده سربازانشان در آنجا کمتر از لشکریان آرگوس است و دموستنس را بدانجا فرستادند تا ترتیب عقب‌نشینی سربازان آتنی را بدهد. دموستنس چون بدانجا رسید در بیرون شهر مسابقه‌ای ورزشی برپا کرد و همین که همه سربازان مقیم شهر برای تماشای مسابقه بیرون آمدند دروازه را بست. اندکی بعد آتنیان پیمان خود را با مردم اپیداوروس تجدید کردند و استحکامات را تحویل ایشان دادند.

پس از آنکه آرگوس از اتحادیه آتن جدایی گزید، مردم مانتینئا با اینکه نخست می‌خواستند باستقلال عمل کنند چون دیدند که بدون یاری آرگوس قدرت کافی ندارند با اسپارت صلح کردند و از شهرهای متعلق به اسپارت دست‌برداشتند. پس از آن اسپارت و آرگوس به‌لشکرکشی مشترکی هر یک با هزار سرباز دست‌زدند. نخست لشکریان اسپارت بتنهایی به‌اسکیون رفتند و نظام الیگارشی را در آنجا مستقر کردند؛ و آنگاه هر دو با هم حکومت دموکراسی را در آرگوس برانداختند و حکومتی الیگارشی طرفدار اسپارت را جایگزین آن ساختند. این واقعه در پایان زمستان و اندکی پیش از آغاز بهار روی داد؛ و بدین ترتیب چهاردهمین سال جنگ بسرآمد.

پانزدهمین سال جنگ

تابستان

در تابستان بعد مردم شهر دیون در منطقه آتوس^۱ بر آتن شوریدند و به اتحادیه خالکیسی پیوستند؛ و اسپارتیان در آخایا^۲ نظمی نو که برای خودشان سودمند بود برقرار کردند.

در این اثنا در آرگوس دموکراتها دوباره حزبی تشکیل داده و اعتماد به نفس خود را بازیافته بودند. اینان صبر کردند تا هنگام جشن پسران ورزشکار در اسپارت فرارسید و آنگاه حکومت الیگارشسی را مورد حمله قرار دادند و در نبردی که در شهر روی داد پیروز شدند و جمعی از مخالفان خود را کشتند و دیگران را از شهر تبعید کردند. پیشتر اسپارتیان به تقاضای دوستان خود در آرگوس گوش نداده و به یاری ایشان نشتافته بودند ولی اکنون جشن را موقوف ساختند و روانه آنجا شدند؛ اما چون در تگنا شنیدند که دموکراتها پیروز شده اند علی رغم تقاضای کسانی که از آرگوس گریخته بودند، پیشتر نرفتند، بلکه به شهر خود بازگشتند و جشن را برپا کردند. اندکی بعد سفیرانی از کسانی که در شهر آرگوس مانده بودند و همچنین نمایندگان از تبعیدشدگان، به اسپارت آمدند. در این هنگام متحدان اسپارت نیز در آنجا بودند و پس از گفت و گوهای طولانی اسپارتیان بدین نتیجه رسیدند که مردم آرگوس خطا کرده اند، و تصمیم حمله به آرگوس گرفتند. ولی وقت زیادی بیهوده تلف شد و لشکرکشی بارها بتأخیر افتاد و در این اثنا دموکراتهای آرگوس از ترس اسپارت دوباره روی به آتن آوردند و اندیشیدند که اتحاد با آتن برای سلامت شهرشان سودمند خواهد بود و دیوارهای درازی تا کنار دریا بنا کردند تا اگر شهر از خشکی در محاصره بیفتد وارد کردن مایحتاج مردم از طریق دریا به یاری آتنیان میسر باشد.

1. Athos

2. Achaia

شهرهای دیگر پلوپونز خبر یافته بودند که مردم آرگوس چنین دیوارهایی می سازند. تمامی مردم آرگوس از مرد و زن و بنده در این کار دست به دست هم داده و از آتن نیز دروگران و بنایان برای یاری به آنان آمده اند. بدین سان تابستان بی پایان رسید.

زمستان

در زمستان اسپارتیان چون از ماجرای باروسازی آگاه شدند به اتفاق همه متحدان خود، به استثنای کورینت، به آرگوس لشکر کشیدند. در خود شهر هم گروهی با آنان همکاری کردند. آگیس، شاه اسپارت و پسر آرخیداموس، فرماندهی لشکر را بعهده داشت. یاری که اسپارتیان از داخل شهر انتظار داشتند، به مرحله عمل نرسید ولی آنان باروی شهر را که هنوز در دست ساخته شدن بود، ویران کردند و شهر هوسیه در جوار آرگوس را نیز به تصرف خود درآوردند و همه مردان آزاده شهر را که به دستشان افتاد کشتند. آنگاه لشکریان بازگشتند و هر کدام راه شهر خود را در پیش گرفت. پس از آن مردم آرگوس نیز روانه فلیوس شدند و کشتزارهای آنجا را ویران کردند و بازگشتند؛ علت حمله به مردم فلیوس این بود که تبعیدیان آرگوس را پناه داده بودند و بیشتر اینان در آنجا مسکن گزیده بودند.

در همین زمستان آتنیان راه کشتیها را به مقدونیه بستند؛ شکایتشان از پردیکاس این بود که سوگند اتحاد با آرگوس و اسپارت خورده است، و هنگامی که آتنیان آماده لشکرکشی علیه خالکیسیان در تراکیا و همچنین علیه آمفیپولیس به فرماندهی نیکياس پسر نیکراتوس می شدند، تعهد خود را به عنوان متحد آتن بجای آورده است و آتن مجبور شده است به علت خودداری پردیکاس از انجام وظیفه، لشکرکشی را معوق بگذارد؛ و بنا بر این او باید دشمن آتن تلقی شود.

این زمستان نیز بسر رسید و پانزدهمین سال جنگ بی پایان آمد.

شانزدهمین سال جنگ

تابستان

در تابستان بعد آلکیبیادس با بیست کشتی به آرگوس رفت و سیصد تن از مردم آن شهر را که متهم به همکاری با اسپارت بودند دستگیر کرد؛ آتنیان آنان را به جزایر نزدیک که تحت نظارت آتن قرار داشت منتقل ساختند.

گفت و گوی آتنیان با مردم شهر ملوس^۱

آتنیان با سی کشتی از آن خود و شش کشتی متعلق به شهر خیوس و دو کشتی از شهر لسبوس و هزار و پانصد سرباز سنگین اسلحه از شهرهای متحد و جزایر، به جزیره ملوس لشکر کشیدند.

شهر ملوس را اسپارتیان تأسیس کرده بودند و مردم این شهر آماده نشده بودند مانند مردمان جزایر دیگر به اتحادیه آتنی بپیوندند. نخست بی طرفی اختیار کرده و در صدد یاری به هیچ یک از دو طرف متخاصم برنیاورده بودند؛ ولی هنگامی که آتنیان بر آن شدند که کشتزارها و آبادیهای قلمرو آن شهر را ویران کنند و از این طریق آنان را مجبور به ورود در اتحادیه خود سازند، دشمن آشکار آتن شدند.

چون لشکر آتن به ملوس رسید کلوئومدس^۲ پسر لوکومدس^۳ و تیسئاس^۴ پسر تیسئماخوس^۵، فرماندهان لشکر، در قلمرو شهر لشکرگاه ساختند و پیش از آنکه به زور توسل جویند و به حومه شهر صدمه ای بزنند نمایندگانی برای مذاکره به شهر فرستادند. سران شهر ملوس به این نمایندگان اجازه ندادند که در برابر مردم سخن بگویند بلکه از آنان خواستند که پیغام خود را به سران حکومت و شورای اشراف برسانند. نمایندگان آتن

1. Melos

2. Kleomedes

3. Lykomedes

4. Teisias

5. Teisimachos

چنین گفتند:

- ۸۵ «از این رو به ما اجازه نمی‌دهید در برابر مردم سخن بگوییم که می‌ترسید مردم سخنان قانع‌کننده ما را بی آنکه کسی گفتار ما را قطع کند، بشنوند و شیفته شوند. ما درک می‌کنیم که تنها بدین جهت است که اصرار دارید مذاکره در دایره کوچکی از دولتمردان صورت گیرد. پس، ای مردانی که در این مجلس گردآمده‌اید، در رعایت احتیاط گامی فراتر بنهید، و پاسختان را به سخنان ما با گفتاری مسلسل بیان مکنید بلکه به آنچه خواهیم گفت نکته به نکته جواب دهید و همین که مطلبی از ما شنیدید که شما را خوش نیاید زود سخن ما را قطع کنید. آیا با این پیشنهاد موافقت می‌کنید؟»
- ۸۶ نمایندگان شورای اشراف ملوس پاسخ دادند:
- «ما با گفت و گو در محیطی آرام مخالف نیستیم؛ ولی رفتار جنگجویانه شما با پیشنهادتان تطبیق نمی‌کند. می‌بینیم که شما به عنوان قاضی بحثی که با هم خواهیم کرد در اینجا حضور یافته‌اید. اگر ثابت کنیم که حق به جانب ماست با ما خواهید جنگید و اگر تسلیم شویم بندگی در انتظار ماست.»
- ۸۷ آتنیان: «اگر می‌خواهید وقت را به تشریح سوء ظن‌تان درباره نتیجه این گفت و گو بگذرانید، یا غرضتان از گردآمدن در این مجلس این نیست که واقعیات را به چشم باز ببینید و همه توجهتان بدین باشد که چگونه می‌توانید در وضع و حال کنونی شهرتان را از ویرانی‌هایی بخشید، در این صورت فایده‌ای از گفت و گو حاصل نخواهد شد و بهتر آن است که بحث را در همین جا قطع کنیم. اما اگر میل دارید که مطابق پیشنهاد ما عمل کنید، بگذارید گفت و گو را ادامه دهیم.»
- ۸۸ نمایندگان ملوس: «طبیعی است که آدمی در وضعی که ما در آن قرار داریم به فکرهای گوناگون بیفتد و سخنانی از هر قبیل بزبان آورد. ولی حق با شماست و ما در اینجا تنها برای آن گردآمده‌ایم که درباره‌ی رهایی شهرمان گفت و گو کنیم. پس بگذارید بحث را همان گونه که پیشنهاد کردید دنبال کنیم.»
- ۸۹ آتنیان: «ما جمله‌های پرآب و تاب بکار نمی‌بریم، مثلاً نمی‌گوییم که چون سپاه ایران را شکست داده‌ایم حق داریم بر شما حکومت کنیم یا چون از شما زیانهای بسیار دیده‌ایم، حق

داریم بر شما بتازیم: این گونه حرفهای دهن پرکن را هیچ کس باور نمی کند. از شما هم انتظار نداریم بگویید که شهرتان را گرچه مهاجران اسپارتی تأسیس کرده اند، در جنگ جانب اسپارت را نگرفته اید یا هرگز ضرری به ما نرسانده اید: با این نوع سخنان نمی توانید در ما اثر ببخشید. بهتر است سعی کنید تا با توجه به شیوه فکر هر دو ما، آنچه بدست آوردنش برای شما میسر است بدست آورید. ما و شما، هر دو، می دانیم که در ارتباطهای آدمیان حق در آنجا معنی دارد که هر دو طرف از لحاظ قدرت برابر باشند و در غیر این صورت طرف قوی هر کاری را که بتواند، می کند و ضعیف چاره ای جز تحمل ندارد.»

۹۰ نمایندگان ملوس: «چون مجبورمان می کنید که حق را به یک سو نهمیم و تنها به نفع شما نظر داشته باشیم، می گوئیم که به عقیده ما نفع در این است که شما اصلی را که برای همه نفع دربردارد پایمال نکنید. آن اصل این است که کسی که در خطر افتاده است باید بتواند امیدوار باشد که به حکم انصاف می تواند از استدلالهایی هم که فاقد دقت ریاضی اند استفاده کند. این اصل هم برای شما سودمند است و هم برای هر کس دیگر، چه اگر روزی شکست بخورید انتقامی که از شما گرفته خواهد شد سرمشقی مدهش برای همه جهان خواهد بود.»

۹۱ آتنیان: «ما، اگر هم روزی امپراتوریمان از هم بپاشد، از آینده نومید نخواهیم شد. چیرگی قومی بر قومی دیگر - مثلاً چیرگی اسپارتیان، هر چند ما فعلاً با اسپارت نمی جنگیم - چندان مایه وحشت نیست. وحشت آور این است که زیردستان دولتی حاکم، بر آن طغیان کنند و از پایش درآورند. ولی بگذارید در صورت بروز چنین خطری ما خود راه نجات خودمان را پیدا کنیم. آنچه ما می خواهیم این است که بر شما روشن کنیم که بدینجا برای بزرگترساختن امپراتوریمان آمده ایم، و گفت و گویی که امروز می کنیم برای نگاهداری سلامت شهر شماست. چیرگی بر شما زحمتی برای ما ندارد ولی در عین حال خواهان سلامت شما هستیم چون این امر، هم برای شما سودمند است و هم برای ما.

۹۲ نمایندگان ملوس: «چگونه ممکن است که ما بنده باشیم و شما خداوندگار، و این برای هر دو ما سودمند باشد؟»

۹۳ آتنیان: «شما اگر تسلیم شوید از نابودی رهایی می یابید و ما اگر شما را نابود نکنیم از

شما سود می‌بریم.»

- ۹۴ نمایندگان ملوس: «پس آماده نیستید اجازه دهید که ما دوست شما باشیم نه دشمن شما، و بی‌طرفی اختیار کنیم و به‌هیچ یک از دو طرف دست اتحاد ندهیم؟»
- ۹۵ آتنیان: «نه، دشمنی شما زبانی برای ما ندارد. اگر با شما دوستی بگزینیم شهرهای زیر دست ما این امر را دلیل ضعف ما تلقی خواهندکرد در حالی که کینه شما بر ما دلیل نیرومندی ما بحساب خواهدآمد.»
- ۹۶ نمایندگان ملوس: «پس رفتار عادلانه در نظر مردمان شهر شما این است که هیچ فرقی نگذارند میان شهرهایی که سروکاری با شما ندارند و شهرهایی که یا دست‌نشانده شما هستند و یا بر شما طغیان کرده‌اند و شما بر آنها غالب شده‌اید؟»
- ۹۷ آتنیان: «مردم شهر ما از لحاظ حق و ناحق فرقی میان آنها نمی‌بینند، و معتقدند شهرهایی که هنوز مستقلند از آن رو چنینند که نیرومندند، و علت اینکه ما به آنها حمله نمی‌کنیم این است که می‌ترسیم. پس اگر ما بر شما غالب شویم نه تنها وسعت امپراتوریمان را توسعه خواهیم‌داد بلکه بر امنیت آن نیز خواهیم‌افزود. ما حاکم بر دریاها هستیم و شما جزیره‌ای کوچک و ناتوانید. از این رو طبیعی است که باید تسلیم ما شوید.»
- ۹۸ نمایندگان ملوس: «آیا پیشنهاد ما برای تأمین امنیت شما کافی نیست؟ پیشتر گفتید که سخن از حق و ناحق به‌میان نیاوریم و تنها نفع شما را در نظر بگیریم. پس بگذارید بگوییم که نفع ما در چیست، شاید با نفع شما منطبق باشد. آیا همه شهرهایی که هنوز عضو هیچ اتحادیه‌ای نیستند اگر رفتار شما را با ما ببینند به‌خود نخواهندگفت که ممکن است روزی هم به آنها حمله کنید، و از هم‌اکنون دشمن شما نخواهندشد؟ آیا عمل شما نتیجه‌ای جز این دارد که دشمنان کنونی شما را تقویت کند و شهرهایی را که هنوز دشمن شما نیستند حتی بر خلاف میلشان دشمن شما سازد؟»
- ۹۹ آتنیان: «ما از شهرهای قاره نگرانی نداریم. آنها آزاد و مستقلند و زمانی دراز طول خواهدکشید تا به فکر دفاع از خود بیفتند. نگرانی ما از ساکنان جزیره‌هاست مانند شما که هنوز تابع ما نشده‌اند، و از شهرهایی که تحت فشار امپراتوری ما بخشم آمده‌اند و بیم آن هست که

به کاری ناسنجیده دستببازند و هم خود را در خطر بیفکنند و ما را نیز هم.

نمایندگان ملوس: «اگر شما برای نگاهداری امپراتوریتان آماده‌اید که به هر کار خطرناکی دست‌بزنید، و شهرهای دست‌نشانده شما برای آزادشدن از یوغ بندگی شما حاضرند هر خطری را بجان‌بخزند، پس اگر ما که هنوز آزادیم استقبال از هر خطری را بر بندگی ترجیح ندهیم به‌زدلی و فرومایگی متهم نخواهیم شد؟»

آنتیان: «نه، اگر عاقل باشید چنین نخواهید کرد. شما با دشمنی رو در رو نمی‌جنگید که غلبه مایه افتخارتان باشد و شکست مایه ننگتان. مسأله‌ای که برای شما مطرح است این است که آیا باید در رهایی خود بکوشید یا با دشمنی درآویزد که بسیار نیرومندتر از شماست.»

نمایندگان ملوس: «ولی ما می‌دانیم که در اثنای جنگ، بخت گاه بدون اعتنا به قدرت دو طرف بازی می‌کند. اگر تسلیم شویم همه امید خود را یکباره بیادخواهیم داد ولی اگر پابرجای بمانیم و عمل کنیم هنوز امیدوار می‌توانیم بود که از پای درنیاییم.»

آنتیان: «البته امید مایه تسلی آدمیان به‌هنگام خطر است. اگر کسی با داشتن وسایل کافی به آن تکیه کند گرچه ممکن است گاهی زیان‌آور باشد ولی او را از پای در نمی‌آورد. اما امید صرف، اسرافکار است و اگر کسی همه دارایی خود را یکجا به پای آن بنهد، هنگامی بخوبی آن را می‌شناسد که دیگر چیزی برایش باقی‌نمانده است. مگذارید چنین بلایی به شما روی‌آورد. شما ضعیفید و سرنوشتتان به‌مویی بسته است. بهوش باشید تا راه و روش بیشتر مردمان را در پیش بگیرید که به جای کوشش در رهایی خود از طرق انسانی و عملی، همین که به‌هنگام درماندگی امیدهای آشکار از میان برمی‌خیزند دست به دامن امیدهای واهی و موهوم می‌زنند و به پیشگوییها و اموری از این قبیل پناه می‌برند، و این گونه امور در عین حال که بارقه‌امیدی درویشان می‌افروزد مایه تباهی‌شان نیز می‌شود.»

نمایندگان ملوس: «باور کنید که ما خود نیک می‌دانیم که جنگیدن فقط به اتکای بخت، با شما که قویتر از ما هستید، دشوار است. با این همه امیدواریم که خدایان به یاری ما برسند چون ما به خاطر حق در برابر ناحق ایستادگی می‌کنیم. اما ضعف ما را اتحاد ما با اسپارت جبران خواهد کرد و اسپارتيان به‌هیچ علت دیگری هم نباشد به‌خاطر شرف و افتخار و قربات قومی به یاری ما خواهند شتافت. از این رو اعتماد ما بر خلاف آنچه شما می‌پندارید دور از عقل

نیست.»

آتنیان: «گمان نمی‌کنیم که ما کمتر از شما مستحق یاری خدایان باشیم. اغراض و اعمال ما، با اعتقاد آدمیان دربارهٔ خدایان و رفتار آنان با یکدیگر، کاملاً منطبقند. عقیدهٔ ما دربارهٔ خدایان و شناخت ما از آدمیان، ما را بدین نتیجه رسانده‌است که به‌حکم قانون کلی و ضروری طبیعت، همیشه قوی بر ضعیف حکومت می‌کند. ما نه این قانون را خود وضع کرده‌ایم و نه نخستین کسانی هستیم که از آن پیروی می‌کنیم. این قانون پیش از ما وجود داشت و پس از ما نیز تا ابد به‌اعتبار خود باقی خواهد ماند. ما فقط به‌حکم آن گردن می‌نهمیم و بی‌یقین می‌دانیم که شما یا هر کس دیگر اگر قدرت ما را داشته‌باشد همچنان خواهد کرد که ما می‌کنیم، و از این رو نیازی نداریم بترسیم که خدایان بدین جهت زبانی به‌ما برسانند. اما در مورد اسپارتیان و اعتماد شما بر اینکه آنان به‌انگیزهٔ شرف و افتخار به‌یاری شما خواهند شتافت، ساده‌دلی شما را می‌ستاییم ولی به‌ابهلیتان غبطه نمی‌خوریم. اسپارتیان با یکدیگر و با نظام سیاسی شهرشان در کمال شرافت رفتار می‌کنند ولی دربارهٔ رفتارشان با دیگران داستانی دراز می‌توان گفت و همین قدر به‌طور اختصار می‌گوییم: هیچ یک از اقوامی که ما می‌شناسیم مانند اسپارتیان آشکارا نمی‌گویند که هر چه برای ایشان مطبوع است موافق شرف است و هر کاری که برای ایشان سودمند باشد موافق عدالت است؛ و گمان نمی‌رود که این شیوهٔ فکر، در حال حاضر انتظار بی‌معنی شما را به‌پشتیبانی ایشان برآورد.»

نمایندگان ملوس: «درست به‌همین جهت ما به‌یاری ایشان اعتماد داریم. منافع خود آنان اجازه نخواهد داد شهر ملوس را که خودشان تأسیس کرده‌اند تنها بگذارند چه در این صورت همهٔ دوستانشان در سراسر یونان اعتماد خود را به‌وفاداریشان از دست خواهند داد و دشمنانشان از این امر سود خواهند برد.»

آتنیان: «معلوم می‌شود فراموش کرده‌اید که طالب نفع شخصی همیشه خواهان امن و سلامت است در حالی که راه عدالت کمینگاه خطر است و اسپارتیان بندرت جرأت روبروشدن با خطر را به‌خود می‌دهند.»

نمایندگان ملوس: «ولی ما بر آنیم که ایشان به‌خاطر ما زودتر خود را به‌خطر خواهند افکند تا به‌خاطر دیگران، برای اینکه جزیرهٔ ما به‌پلوپونز نزدیکتر از جزایر دیگر است و ایشان به‌سبب قرابت قومی و اشتراک در شیوهٔ احساس به‌ما بیشتر از دیگران اعتماد

می‌توانند کرد.»

آتنیان: «حسن نیت کسی که نیازمند یاری است برای قابل اعتماد بودن او کافی نیست. قابل اعتماد کسانی هستند که با قدرتی واقعی مجهزند و اسپارتیان بدین نکته بیش از دیگران اهمیت می‌دهند. دست کم در این تردید نیست که آنان به علت عدم اعتماد به نیروی خود همیشه به هنگام حمله به همسایگان، سپاهی بزرگ از شهرهای متحد را همراه می‌برند و گمان نمی‌رود که با وجود سلطه دریایی ما، به جزیره شما قدم بگذارند.»

نمایندگان ملوس: «ولی می‌توانند دیگران را بدینجا بفرستند. دریای کرت بسیار پهناور است و آنان که سلطه دریایی دارند بدشواری می‌توانند از عبور کشتیهای دیگران جلوگیری کنند، و کشتیهایی که می‌خواهند پنهان از چشم مراقبان بگذرند بآسانی از عهده این کار برمی‌آیند؛ و اگر هم موفق نشوند، به شهر شما و شهرهای متحد با شما که هنوز براسیداس نتوانسته است به آنها دست یابد روی آور می‌شوند، و در این صورت شما به جای حمله به جزیره‌ای که کاری با شما ندارد مجبور خواهید شد از شهر خودتان و شهرهای متحدانتان دفاع کنید.»

آتنیان: «ممکن است چنین اتفاقی روی دهد و پیشتر نیز روی داده است، و ما در این گونه امور بی تجربه نیستیم. اما می‌دانید که آتنیان وقتی که جایی را محاصره می‌کنند هرگز از ترس دیگران دست از محاصره برنمی‌دارند. شگفتی ما از این است که شما گفتید غرضتان از این گفت و گو این است که راهی برای رهایی خود پیدا کنید ولی در سراسر این گفت و گوی دراز مطلبی به میان نیاوردید که کسی بتواند رهایی خود را بر آن مبتنی سازد. مهمترین استدلالهای شما مربوط به وقایعی است که امیدوارید در آینده اتفاق بیفتند در حالی که آنچه اکنون بدست دارید کمتر از آن است که بتواند شما را در رویارویی با قدرتی بزرگ که در حال حاضر دشمن شماست نجات دهد. پس اگر بعد از این ملاقات و گفت و گو نتوانید تصمیمی عاقلانه‌تر از آنچه تاکنون داشته‌اید بگیرید کوتاه‌بینی خود را نشان خواهید داد. مگذارید احساس شرف که احساس فریبنده‌ای است و بارها مردمان را به هنگام خطرهای ناگهانی و وهن آور از پای می‌افکند، همراهتان سازد. بارها اتفاق می‌افتد که آدمیان خطر را پیش‌بینی می‌کنند ولی بیم از ننگ، این کلمه همراه‌کننده، آنان را به حالی می‌افکند که خواسته و دانسته خود را دچار مصیبتی بزرگ می‌سازند، در حالی که ننگ این مصیبت به مراتب بزرگتر از ننگی است که می‌خواستند از آن بگریزند زیرا که منشأ آن ابلهی خود ایشان است نه بخت نامساعد. اگر به حکم عقل گوش فرادهید خود را از این خطر دور نگاه خواهید داشت؛ و خواهید دید که

تسلیم شدن در برابر بزرگترین شهر یونان با شرایط عاقلانه، مایه ننگ نیست. شرایط ما این است که با آتن پیمان اتحاد ببندید و با جگزار آن باشید و در مقابل، تمامی دارایی خود را نگاه دارید. اکنون در انتخاب جنگ یا صلح و امنیت آزادید؛ پس مگذارید که گستاخی و جاه طلبی شما را به اخذ تصمیم نادرست وادار کند. بهترین راهها این است که شخص در مقابل حریفی که قدرتش با او مساوی است استوار بایستد، در برابر قویتر از خود سر تسلیم فرود آورد، و با آنکه ضعیفتر از اوست بملایمت و اعتدال رفتار کند. پس از رفتن ما از این مجلس بار دیگر نیک ببیندیشید و این نکته را در نظر داشته باشید که موضوع اندیشه سرنوشت شهر شماست و شما فقط یک شهر دارید و نیکبختی و بدبختی آن بسته به تصمیمی است که خواهید گرفت.»

آتنیان از جلسه بیرون رفتند و نمایندگان ملوس بر تصمیم پیشین خود استوار ماندند و چنین پاسخ دادند:

«آتنیان، تصمیم ما همان است که پیشتر بود و ما آماده نیستیم در چنین مدت کوتاهی آزادی را که شهر ما از هنگام تأسیس در هفتصد سال پیش داشته است از دست بدهیم، بلکه با اعتماد به لطف خدایان که تا کنون ما را نجات داده اند، و به یاری اسپارتیان، در راهی خود خواهیم کوشید. اجازه بدهید دوست شما باشیم و با هیچ کدام از دو طرف دشمنی نوزیم، و با شما پیمانی ببندیم که برای هر دو طرف سودمند باشد، و از شهر ما بیرون بروید.»

نمایندگان ملوس چنین گفتند و آتنیان گفت و گو را با این سخن قطع کردند:

«از تصمیمتان چنین پیداست که شما یگانه کسانی هستید که به آینده بیشتر دل می بندید تا به آنچه در برابر چشمتان است، و امور نامعلوم را چون مطابق آرزوی شماست واقعیت می پندارید. ولی بدانید که اعتمادتان به بخت و امید و یاری اسپارتیان فایده ای نخواهد بخشید و خودفریبی مایه تباهی شما خواهد شد.»

نمایندگان آتنیان به سپاه بازگشتند و سرداران سپاه چون از تسلیم شهر ملوس ناامید شدند مخاصمه را آغاز کردند و به گرد شهر دیواری کشیدند و برای اینکه ساختن دیوار هر چه زودتر بپایان رسد کار را میان سربازان شهرهای مختلف تقسیم کردند و چون دیوار آماده شد پادگانی از سربازان آتن و شهرهای متحد در آنجا گذاشتند تا ملوس را از دریا و خشکی در حصار گیرند؛ و آنگاه با بیشترین بخش سپاهیان به آتن

بازگشتند.

تقریباً در همین وقت ساکنان آرگوس به شهر فلیوس حمله کردند ولی در حدود هشتاد تن از ایشان به دست مردم فلیوس و تبعیدیان آرگوس که در کمین ایشان نشستہ بودند، از پای درآمدند.

باز در همین روزها آتنیانی که در پولوس بودند قلمرو اسپارت را غارت کردند و غنیمت فراوان بچنگ آوردند. ولی اسپارتیان پس از این غارت نیز قرارداد را فسخ نکردند و دست به جنگ نگشودند اما به مردمان شهر خود اعلام کردند که هر کس مایل باشد می تواند به اتیکه برود و آنجا را غارت کند. کورینتیان نیز به سبب اختلافی خصوصی به آتن لشکر کشیدند، ولی بقیه پلوپونز آرام ماند.

مردم ملوس یک بار شبانه به پادگان آتنی حمله کردند و بخشی از خطوط آتنیان را در روبروی میدان شهر به تصرف خود درآوردند و چند تن از سربازان را کشتند و غله و هر چیز دیگری را که به دست توانستند آورد به شهر انتقال دادند و آنگاه بازگشتند و آرام ماندند. بدین سبب آتنیان بر عده افراد پادگان خود افزودند، و بدین سان تابستان بسر آمد.

زمستان

در زمستان اسپارتیان بر آن شدند که به آرگوس لشکر بکشند ولی چون به مرز رسیدند فالی که از روی رودهای حیوان قربانی زدند بد آمد و بازگشتند. مردم آرگوس همین که از قصد اسپارتیان باخبر شدند نسبت به عده ای از همشهریان خود بدگمان گردیدند و چند تن از آنان را دستگیر کردند و بقیه گریختند.

تقریباً در همین وقت ساکنان شهر ملوس بخشی دیگر از دیواری را که آتنیان ساخته بودند و نگهبانانش اندک بودند متصرف شدند. بر اثر این واقعه سپاهی دیگر از آتن به فرماندهی فیلوکراتس^۱ پسر دمناس^۲ بدانجا رسید و آتنیان محاصره شهر را شدت بخشیدند و چون بعضی از شهریان نیز خیانت کردند ساکنان ملوس مجبور شدند بی هیچ قید و شرطی تسلیم شوند و آتنیان همه مردانی را که قادر به خدمت سربازی بودند کشتند و زنان و کودکان را به بردگی فروختند و شهر را اشغال کردند و چندی بعد بآنصد تن مهاجر برای سکونت به آنجا فرستادند.^۳

1. Philokrates

2. Demeas

۳. به روایت کسنوفون (در تاریخ یونان کتاب دوم، فصل دوم) گروهی از ساکنان ملوس از قتل عام جان بدور بردند و در پایان جنگ، لوساندر آنان را به شهرشان بازگرداند. (زیرنویس ترجمه انگلیسی)

لشکرکشی آتنیان به سیسیل [۴۱۵-۴۱۳ ق.م.] سیسیل در روزگاران باستان

هم در این زمستان آتنیان تصمیم گرفتند که بار دیگر با سپاهی انبوهتر از آنچه پیشتر زیر فرمان لاخس و اورومدون قرار داشت، به سیسیل لشکر بشکند و در صورت امکان آنجا را متصرف شوند، در حالی که نه از وسعت آن جزیره اطلاعی دقیق داشتند و نه از تعداد ساکنان آن اعم از بومی و یونانی؛ و نمی دانستند که به جنگی می روند که کمتر از جنگشان با پلوپونز نیست.

وسعت جزیره سیسیل به قدری است که دورزدن آن با کشتی بازرگانی دست کم هشت روز طول می کشد؛ و جزیره با وجود این وسعت با سرزمین اصلی تنها دو میل دریایی فاصله دارد.

می گویند قدیمترین ساکنان بخشی از جزیره کوکلوپها^۱ و لستروگونها^۲ بوده اند، و من نه از تبار ایشان اطلاعی دارم و نه می توانم گفت که از کجا آمده بوده اند و به کجا رفته اند. در این باره ناچاریم تنها به سخنان شاعران خرسند باشیم و به اطلاعات کسانی که شاید بر حسب اتفاق چیزی در این خصوص بدانند. چنین می نماید که پس از آن دو قوم، سیکانها^۳ در آنجا سکنی گزیده باشند. هر چند خود سیکانها مدعیند که نخستین ساکنان سیسیلند، اما واقع امر چنین است که اینان در اصل ساکنان ایبری^۴ بوده اند و لیگوریان ایشان را از منطقه رودخانه سیکانوس^۵ در ایبری بیرون رانده اند. جزیره در آغاز تریناکریا^۶ نام داشته و سپس به سبب سکونت اهالی منطقه سیکانوس در آنجا به نام سیکانیا^۷ خوانده شده است، و آن قوم هنوز هم در بخش غربی سیسیل سکونت دارند.

پس از جنگ ترویا گروهی از مردم این شهر از برابر آخاییان گریختند و با کشتی خود را

1. Kyklop
7. Sikania

2. Laestrygon

3. Sikan

4. Iberi

5. Sikanos

6. Trinakria

به‌سیسیل رساندند و در جوار سیکانها اقامت اختیار کردند و همه با هم الومی^۱ نامیده‌شدند و ساکن شهرهایشان اروکس^۲ و اگستا^۳ شدند. اندکی بعد گروهی از مردم فوکیس نیز که در سر راه بازگشت از ترویا طوفان دریا کشتیشان را نخست به‌لیبی و سپس به‌سیسیل برد، در سیسیل سکونت گزیدند.

سیکل‌ها^۴ نخست در ایتالیا ساکن بودند و قوم اوپیک^۵ ایشان را از آنجا بیرون راندند و بنا به روایات سنتی سیکل‌ها مدتی در کنار دریا منتظر باد مساعد ماندند و آنگاه با گلک خود را به‌سیسیل رساندند، ممکن است این سفر را با وسایل دیگر نیز انجام داده‌باشند. اکنون نیز گروهیایی از قوم سیکل در ایتالیا سکونت دارند و یکی از شاهان ایشان نام ایتالوس^۶ داشته‌است و سرزمین ایتالیا نام خود را از او گرفته‌است. سیکلها با سپاهی انبوه به‌سیسیل آمدند و بر سیکانها غلبه یافتند و ایشان را به‌جنوب و غرب جزیره راندند (و از آن پس جزیره به‌جای سیکانیا، سیسیل خوانده‌شد) و نزدیک سیصد سال، تا ورود یونانیان به‌جزیره، بهترین بخشهای آن را در اشغال خود داشتند و حتی امروز هم مرکز و شمال جزیره در دست ایشان است.

فنیقیان نیز در گرداگرد جزیره، در دامنه کوهها اقامتگاههایی مستحکم ساخته‌بودند، و در جزایر کوچک نزدیک به‌ساحل نیز سکونت داشتند و از این جزایر به‌عنوان پایگاههای داد و ستد با سیکلها استفاده می‌کردند. ولی هنگامی که گروههای بزرگی از یونانیان به‌سیسیل رسیدند فنیقیان بیشتر مساکن خود را رها کردند و در شهرهای موتونه^۷ و سولونیس^۸ و پانورموس^۹ در جوار الومی‌ها متمرکز گردیدند، چون هم به‌الومی‌ها اعتماد داشتند و هم سفر از سیسیل به‌کارتاژ از این نقطه جزیره کوتاه‌تر از دیگر جاها بود.

نخستین گروه یونانی که به‌سیسیل آمدند خالکیسیان منطقه اوبویا بودند و توکلس که به‌همراه ایشان آمده‌بود شهر ناکسوس را بنیان نهاد. خالکیسیان پرستشگاه آپولون آرختس^{۱۱} را نیز ساختند که اکنون در بیرون شهر قرار دارد و کسانی که برای شرکت در جشنهای ورزشی به‌سیسیل می‌آیند پیش از ترک جزیره نخستین قربانی را در آنجا بعمل می‌آورند. یک سال بعد آرخیاس اهل کورینت از تبار هراکلس، سیکلها را از نقطه‌ای که امروز مرکز شهر سیراکوس است و «جزیره» نامیده‌می‌شود - هر چند که دیگر در احاطه آب قرار ندارد - بیرون کرد و آنگاه شهر سیراکوس را در آنجا بنا نهاد. چندی بعد محوطه بیرون شهر نیز داخل باروی شهر شد و جمعیت شهر رو به‌افزونی نهاد.

پنج سال پس از تأسیس سیراکوس، توکلس و گروهی از خالکیسیان از ناکسوس بیرون رفتند و با سیکلها جنگیدند و آنان را عقب راندند و شهر لئونتنی^{۱۱} و سپس شهر کاتانه را بنیان

1. Elymi	2. Eryx	3. Egesta	4. Sikel	5. Opik	6. Italos
7. Motye	8. Soloeis	9. Panormos	10. Apollon Archegetes	11. Leontini	

نهادند ولی اندکی بعد مهاجرانی که در کاتانه سکونت اختیار کرده بودند او یارخوس^۱ را به عنوان مؤسس شهر خود انتخاب کردند.

تقریباً در همین وقت لامیس^۲ با گروهی از مهاجران شهر مگارا، به سیسیل آمد و در کنار رود پانتاکواس^۳ شهری به نام تروتیلوس^۴ تأسیس کرد و سپس ساکنان این شهر به لئونتنی رفتند و خواستند شهروند آنجا شوند. ولی از آنجا رانده شدند و شهر تاپسوس^۵ را بنیان نهادند و لامیس در آنجا درگذشت و دیگران دوباره به تاپسوس پشت کردند و در جایی که هوبلون^۶، شاه سیکلها، در اختیارشان گذاشت شهری به نام مگارای هوبله ای تأسیس کردند و در آنجا دوپست و چهل و پنج سال بسربردند تا گلون^۷، جبار سیراکوس از آنجا تبعیدشان کرد. ولی پیش از این واقعه، صد سال پس از آنکه در آن شهر سکونت اختیار کرده بودند، مردی به نام پامیلوس^۸ را که از مگارا آمده بود مأمور تأسیس شهر سلینوس^۹ ساختند.

چهل و پنج سال پس از تاریخ تأسیس سیراکوس، آنتیفموس^{۱۰} اهل رودس و انتیموس^{۱۱} اهل کرت که در رأس مهاجرانی به سیسیل رسیده بودند، شهر گلا را که نام خود را از رودخانه ای به همین نام گرفته است بنیان نهادند. بخشی از این شهر که ارگ شهر در آن قرار دارد لیندیوی^{۱۲} نامیده می شود. ساکنان شهر نظامی سیاسی مشابه نظام دوریاییان برگزیدند.

مردم شهر گلا دقیقاً صد و هشت سال پس از تأسیس شهر خود شهر آکراگاس را که نامش را از رودخانه ای به همین نام گرفته است بنیاد نهادند و آریستونوس^{۱۳} و پوستیلوس^{۱۴} را مؤسسان شهر نامیدند و نظامی مشابه نظام سیاسی گلا انتخاب کردند.

شهر زانکل^{۱۵} را در اصل غارتگران دریانوردی که از کومه - شهری خالکیسی در منطقه اوپیکیا^{۱۶} - آمده بودند تأسیس کردند ولی بعدها گروهی بزرگ از مردم خالکیس^{۱۷} و سایر مناطق اوبویا در آنجا سکونت گزیدند. اینان پیررس^{۱۸} اهل کومه و کراتایمنس^{۱۹} اهل خالکیس را مؤسسان شهر خود می دانستند. شهر ابتدا زانکل نام داشت و این نام را سیکلها از آن جهت که شهر به شکل داس ساخته شده بود به آن داده بودند (داس را در زبان سیکلها زانکلون^{۲۰} می نامند) ولی چندی بعد گروهی از مردم ساموس و سایر ایونیاییان که از برابر سپاه ایران گریخته و به سیسیل رسیده بودند ساکنان شهر را از آنجا راندند و خود در آن سکونت گزیدند، اما اندکی پس از آن

1. Euarchos	2. Lamis	3. Pantakyas	4. Trotilos	5. Thapsos
6. Hyblon	7. Gelon	8. Pamilos	9. Selinos	10. Antiphemos
11. Entimos	12. Lindioi	13. Aristonous	14. Pystilos	15. Zankle
16. Opikia	17. Chalkis	18. Perieres	19. Krataimenes	20. Zanklon

آناکسیلاس^۱ جبار رگیون، مردم ساموس را از آن شهر بیرون کرد و مردمانی از نژادهای مختلف را در آن سکونت داد و شهر را بهیاد زادگاه خود مسینا^۲ نامید.

شهر هیمرا^۳ را اوکلیدس^۴ و سیموس^۵ و ساکون^۶ از اهالی شهر زانکل تأسیس کردند و بیشتر مهاجرانی که در آن سکونت گزیدند از خالکیسیان بودند ولی تبعیدیانی هم از شهر سیراکوس که مولتید^۷ نامیده می‌شدند و در مبارزه حزبی شکست خورده بودند، به آنان پیوستند. زبان مردم شهر مخلوطی از خالکیسی و دوریایی بود و نظام سیاسی شهر نظام خالکیسی.

شهر آکرای^۸ را مردم سیراکوس هفتاد سال پس از تأسیس شهر خود، و کاسمنای^۹ را تقریباً بیست سال پس از تأسیس آکرای بنیاد نهادند.

شهر کامارینا را هم مردمان سیراکوس تقریباً صد و سی و پنج سال پس از تأسیس شهر خود به دست دو تن به نام داکسون^{۱۰} و منکولوس^{۱۱} بنا کردند. ولی مردم کامارینا به سبب طفیان علیه سیراکوس، به دست سیراکوسی‌ان از آن شهر رانده شدند و چندی بعد هیپوکراتس جبار گلا آن شهر را در معاوضه با اسیران سیراکوس از سیراکوس گرفت و ساکنان پیشین کامارینا را دوباره در آن جای داد و خود را بنیانگذار شهر نامید. بار دیگر گلون آنان را از کامارینا بیرون کرد و مردم گلا را در آن سکونت بخشید.

ساکنان سیسیل، از یونانی و غیر یونانی، اینان بودند و جزیره‌ای که آتنیان قصد لشکرکشی به آن را داشتند دارای چنین وسعتی بود. واقع امر این بود که آنان می‌خواستند تمامی جزیره را به تصرف خود درآورند ولی برای ظاهر سازی ادعا می‌کردند که قصد یاری به خویشاوندان و متحدانی را دارند که بتازگی در آنجا بدست آورده‌اند. سفیرانی از اگستا آمده بودند و پیاپی از آتنیان تقاضا می‌کردند به یاری شهر ایشان بشتابند. اگستا به علت مسائل مربوط به زناشویی و اختلاف مرزی، با همسایه‌اش سلینوس در حال جنگ بصری برد و سلینوس از سیراکوس که با آن پیمان اتحاد داشت، نیروی تقویتی دریافت کرده بود و از خشکی و دریا به اگستا فشار می‌آورد و از این رو سفیران اگستا پیمان اتحادی را که در اثنای جنگ پیشین میان لاکس، سردار یونانی، و شهر لئونتینی بسته شده بود بهیاد آتنیان آوردند و خواهش کردند که آتن برای دفاع از اگستا کشتیهایی بدانجا بفرستد، و مهمترین استدلالشان این بود که اگر سیراکوس مردمان لئونتینی را از آنجا براند و سایر متحدان آتن را از پای بيفکند و چیرگی کامل بر سراسر سیسیل بچنگ آورد باید منتظر این خطر بود که سیراکوسی‌ان که از قبیله دوریایی هستند و در آغاز از پلوپونز بدانجا مهاجرت کرده‌اند با سپاهی انبوه به یاری خویشاوندان دوریایی خود بشتابند و به پلوپونزیان ملحق شوند و قدرت آتن را تباه سازند؛ از

1. Anaxilas

2. Messina

3. Himera

4. Eukleides

5. Simos

6. Sakon

7. Myletid

8. Akrai

9. Kasmenai

10. Daxon

11. Menekolos

این رو صلاح آتنیان در این است که هم‌اکنون از متحدانی که هنوز در سیسیل دارند در برابر سیراکوسیای دفاع کنند مخصوصاً چون اگستا پول کافی برای مصارف جنگ در اختیار آتن خواهد نهاد.

آتنیان استدلالهای سفیران اگستا و مدافعان آتنی آن شهر را چندین بار در مجلس مشاوره ملی شنیدند و سرانجام چنین رأی دادند که نخست نمایندگانی به اگستا بفرستند تا نخست ببینند آیا مبلغی که سفیران اگستا وعده پرداخت آن را می‌دهند در خزانه شهر و در پرستشگاههای آن موجود است یا نه، و در ثانی وضعیت جنگ با سلینوس را از نزدیک مطالعه کنند.

بدین‌سان نمایندگان آتن روانه سیسیل شدند.

آرگوس و مقدونیه

در همین زمستان اسپارتیان و متحدانشان، به استثنای کورینت، به آرگوس حمله کردند و مقداری از غلات کشتزارهای آنجا را درویدند و با چند ارابه با خود بردند و تبعیدیان آرگوس را در اورنثای سکونت دادند و چند فوج از سپاهیان خود را در آنجا گذاشتند و آنگاه قرارداد متارکهای میان آرگوس و اورنثای منعقد ساختند که به موجب آن هیچ یک از دو طرف پیمان حق نداشت به طرف دیگر آسیبی برساند؛ و سپس به شهر خود بازگشتند.

چیزی نگذشته بود که سی کشتی آتنی با ششصد سرباز سنگین اسلحه بدانجا رسید و مردم آرگوس با تمامی نیروی جنگی خود به آنان پیوستند و یک روز شهر اورنثای را محاصره کردند. چون شب درآمد پادگان شهر پنهان از چشم محاصره‌کنندگان گریختند و سپاهیان آرگوس روز دیگر همین که از این واقعه باخبر شدند شهر اورنثای را با خاک یکسان ساختند و به شهر خود بازگشتند و کشتیهای آتنی نیز به آتن مراجعت کردند.

آتنیان به شهر متونه در مرز مقدونیه نیز نیرویی متشکل از گروهی سرباز سوار و تبعیدیان مقدونیه که در آتن بودند، فرستادند؛ و این نیرو به قلمرو پردیکاس نیز حمله کرد. اسپارتیان نمایندگانی به نزد خالکیسیان تراکیا، که پیمان متارکشان با آتن ده روز دیگر پایان می‌رسید، فرستادند و از آنان خواستند که به باری پردیکاس بشتابند ولی آنان از قبول این خواهش سر باز زدند. بدین‌سان زمستان پایان رسید و شانزدهمین سال جنگ که توکودیدس رویدادهایش را باز نموده است بسر آمد.

هفدهمین سال جنگ

تابستان

جدال در مجلس آتن بر سر لشکرکشی به سیسیل

در آغاز بهار سال بعد نمایندگان آتن از سیسیل بازگشتند و سفیران اگستا نیز با ایشان بودند و شصت تالنت سیم غیرمسکوک برای هزینه یکماهه شصت کشتی، که از آتنیان خواهش می‌کردند به سیسیل بفرستند، با خود آورده بودند.

آتنیان مجلسی تشکیل دادند و به سخنان سفیران اگستا و نمایندگان خودشان گوش دادند. (گزارشهای اینان مخصوصاً درباره مبلغ هنگفتی که ادعا می‌کردند در خزانة و پرستشگاههای اگستا موجود است خلاف حقیقت بود.) آتنیان تصمیم گرفتند شصت کشتی به سیسیل بفرستند و آلکیبیادس پسر کلینياس و نیکياس پسر نیکراتوس و لاماخوس پسر کسنوفون را با اختیار تام به سرداری این سپاه گماشتند و به اینان دستور دادند که به شهر اگستا در جنگ با سلینوس یاری کنند و اگر وقت و نیروی کافی داشته باشند شهر لئونتینی را نیز آرام سازند و به طور کلی در سیسیل وضعی برقرار نمایند که با منافع آتن سازگار باشد.

پنج روز بعد مجلس شورای شهر را بار دیگر تشکیل دادند تا درباره سریعترین راه تجهیز کشتیها و خواستهای دیگر سرداران برای لشکرکشی، مذاکره کنند. نیکياس از آغاز نخواستہ بود به سرداری سپاه انتخاب شود و معتقد بود آتنیان اشتباه می‌کنند که به دستاویزی کوچک در واقع بر آن شده‌اند که به کاری سترگ دست‌بازند و تمامی سیسیل را به تصرف خود درآورند. در این مجلس بپاخاست و سخن آغاز کرد بدین امید که رأی آتنیان را برگرداند، چنین گفت:

«اگر چه این مجلس برای مشاوره درباره فراهم آوردن تجهیزات مربوط به لشکرکشی به سیسیل تشکیل شده است، می‌اندیشم که خود این لشکرکشی مسأله‌ای است که جای دارد

اندیشه ما را بیشتر به خود مشغول دارد. آیا اصلاً گسیل کشتی برای ما سودمند است؟ به عقیده من روا نیست که در موضوعی بدین مهمی چنین شتاب کنیم و برای خاطر بیگانگان دست به جنگی بیاوریم که ارتباطی با منافع ما ندارد. من در این جنگ افتخار کسب می‌کنم و کمتر از دیگران در اندیشه زندگی و سلامت خویشم؛ و این سخن بدین معنی نیست که کسی که به فکر زندگی و دارایی خویش است شهروند خوبی نیست، زیرا چنین کسی همیشه در این آرزوست که جامعه و دولت نیز از رفاه کامل برخوردار باشد. با این همه من همان گونه که در گذشته به خاطر کسب افتخار سخنی بر خلاف اعتقاد واقعی خود نگفتم امروز نیز چنین نخواهم کرد و هر چه را به سود شهرمان می‌دانم به شما یادآور می‌شوم. می‌دانم که سخن من چنان قدرتی ندارد که شیوه فکر شما را دگرگون سازد، و فایده ندارد به شما پند بدهم که آنچه را بدست دارید حفظ کنید و به خاطر آنچه معلوم نیست در آینده بدست خواهید آورد یا نه، آن را به خطر نیفکنید. از این رو فقط خواهم کوشید بر شما روشن سازم که امروز هنگام مناسب برای این ماجراجویی نیست و به هدفی که دارید باسانی نمی‌توان دست یافت.

«سخن من این است که شما وقتی که گام در راه سیسیل می‌نهد دشمنان فراوانی در پشت سر خود می‌گذارید و در آنجا هم دشمنانی تازه خواهید یافت. شاید در این خیال باشید که پیمان صلحی که [با اسپارت] بسته‌اید برای تأمین امنیتتان کافی است؛ و تردید نیست که تا هنگامی که عملی بر خلاف آن از شما سرزنزد پیمان بظاهر به قوت خود باقی خواهد ماند – و می‌دانید که به سبب توطئه‌های کسانی معین چه در اینجا و چه در اسپارت، چیزی جز نام از پیمان باقی‌نمانده است – ولی همین که نیروی جنگی ما در نقطه‌ای از جهان شکست بخورد آن پیمان دشمنان ما را از حمله به ما باز نخواهد داشت. اولاً ایشان پیمان را از آن رو بستند که در وضعی بسیار نامساعد قرار داشتند و مجبور به بستن پیمان بودند، در ثانی در خود پیمان هنوز مسائلی وجود دارد که تا کنون حل نشده است. از این گذشته هنوز تعدادی از شهرهای مقتدر پیمان صلح را نپذیرفته‌اند و بعضی با ما آشکارا در حال جنگند و بعضی دیگر چون هنوز از طرف اسپارت حرکتی بعمل نیامده است پیمان متارکه خود را با ما هر ده روز یک بار تجدید می‌کنند و احتمال قوی بر این است که همین که ببینند نیروی جنگی ما تقسیم شده است – و این همان کاری است که شما با شتاب فراوان در صدد انجام آن هستید – با سیسیل همدست خواهند شد و بر ما خواهند تاخت و می‌دانید که این شهرها در گذشته سخت مشتاق اتحاد با سیسیل بودند. درباره همه این نکته‌ها باید نیک بیندیشیم. هنوز امنیت امپراتوری خود را چنانکه باید تأمین نکرده‌ایم و بنا بر این هنگام آن نرسیده است که خود را برای به جنگ آوردن امپراتوری جدیدی در خطر اندازیم. واقع امر این است که خالکیسیان منطقه تراکیا چندین سال است که بر ما طغیان کرده‌اند و هنوز نتوانسته‌ایم بر آنان چیره گردیم؛ در مناطق دیگر نیز

شهرهای تابع ما بای میلی از ما اطاعت می‌کنند. بر آن شده‌ایم که بهیاری اگستا بشتابیم چون به آن شهر ظلم شده‌است در حالی که تا کنون نتوانسته‌ایم انتقام ظلمی را که به خود ما روا داشته شده‌است از آشوبگران بگیریم.

«اگر بر این آشوبگران چیره گردیم می‌توانیم در آینده از طغیانشان جلوگیری کنیم، ولی عدهٔ سیسیلیان چنان زیاد است و سرزمینشان چنان دور از شهر ماست که اگر هم مغلوبشان کنیم اداره‌کردنشان آسان نخواهد بود، و اگر از عهدهٔ این کار برناییم وضعمان بسیار بدتر از هنگامی خواهد بود که هنوز به‌ایشان حمله نکرده‌ایم. سیسیل در حال حاضر خطری برای ما نیست و اگر تحت نظارت سیراکوس درآید خطرش برای ما حتی کمتر از امروز خواهد بود، بنا بر این تهدید مردم اگستا را که می‌گویند اگر ما به سیسیل لشکر نکشیم ممکن است سیسیل تحت نظارت سیراکوس قرارگیرد، نباید جدی گرفت. البته در حال حاضر ممکن است که گروهی از سیسیلیان به سبب گرایشی که به اسپارت دارند به شهر ما حمله کنند ولی اگر سراسر سیسیل در زیر سلطهٔ سیراکوس درآید در این صورت گمان نمی‌رود که یک امپراتوری بر امپراتوری دیگر حمله کند چه اگر ایشان برای ازپای درآوردن امپراتوری ما با اسپارتیان متحد شوند به احتمال قوی زود درخواستیافت که امپراتوری خودشان به دست همان متحدان و به همان علت تباه خواهند گردید. بهترین راه برای اینکه یونانیان سیسیل از ما بترسند این است که اصلاً به سیسیل نرویم، و راه دوم این است که قدرت خود را به ایشان نشان دهیم و پس از اندک مدتی دوباره به شهر خود بازگردیم. همه می‌دانیم که مردمان قدرتی را که در دوردست قرار دارد و شهرت خود را بندرت در معرض آزمایش می‌نهد به چشم اعجاب می‌نگرند اما اگر اشتباهی از ما سربرزند سیسیلیان ما را به دیدهٔ حقارت خواهند نگریست و با دشمنانی که در اینجا داریم همدست خواهند شد و بر ما خواهند تاخت. آتنیان، شما خود همین جریان را در مورد اسپارتیان و متحدان ایشان تجربه کرده‌اید: چون بر خلاف انتظار و به رغم ترسی که در آغاز داشتید بر اسپارتیان غالب آمده‌اید، دیگر آنان را جدی نمی‌گیرید و به خیال تصرف سیسیل افتاده‌اید. ولی بدبختی دشمن نباید بر اعتماد به نفس ما بیفزاید؛ اعتماد به نفس سزاوار کسی است که نقشه‌های خود را بخوبی به معرض اجرا گذاشته باشد. باید این نکته را در نظر داشته باشیم که اسپارتیان به سبب ننگی که دامنگیر ایشان شده‌است تنها یک هدف دارند و آن این است که امپراتوری ما را سرنگون سازند و از این طریق نام و آوازهٔ خود را باز یابند زیرا که تمام هستی ایشان در گرو موفقیت نظامی است. اگر به گفتار عقل گوش فرادهیم و نیک بنگریم خواهیم دید که نبرد ما ارتباطی با مردم اگستا در سیسیل ندارد که برای ما قومی بیگانه‌اند و حتی به زبان ما سخن نمی‌گویند: مسألهٔ اصلی ما مراقبت از قدرت و افتخار شهر ما در برابر اسپارت است که در همین نزدیکی در کمین ما نشسته‌است.

«این نکته را نیز باید بیاد داشته باشیم که ما بتازگی از بیماری مهلک و جنگ توان فرسا خلاص شده و به سلامت و رفاه رسیده ایم و کار درست این است که درآمدهای تازه خود را برای خودمان و وطنمان بکار ببریم نه برای این تبعیدیان نیازمند که می کوشند با دروغهای خود ما را بفریبند و سرمایه ای جز سخن ندارند و دیگران را به استقبال خطر می فرستند و اگر کامیاب شوند سپاسگزاری نخواهند کرد و اگر سقوط کنند دوستانشان را نیز با خود به پرتگاه تباهی خواهند کشید.

بی شک در میان شما کسی هست که از انتخاب شدن به مقام سرداری شادمان می شود و از روی خودخواهی به این لشکرکشی اصرار می ورزد، خاصه چون جوان است و جویای نام. می خواهد به خاطر اسبهایی که دارد مورد تحسین خاص و عام قرار گیرد، و چون مبالغی هنگفت خرج آنها کرده است امیدوار است از منصبی که به او بخشیده اید سود ببرد. از او برحذر باشید و اجازه مدهید که یک تن برای داشتن زندگی باشکوه تمامی جامعه و دولت را بخطراندازد. فراموش نکنید که ولخرجی و اسراف این گونه کسان نظم جامعه را مختل می سازد، و بیادیاورید که مسأله ای که درباره اش شور می کنید مهمتر از آن است که جوانی بتواند با شتاب درباره اش تصمیم بگیرد.

«وقتی که آن جوان را در میان شما می بینم، و هواخواهانش را که بدینجا آمده اند تا از او جانبداری کنند، دچار ترس می شوم. از سالخوردگانی که در این مجلس حاضرند استمداد می کنم و می گویم اگر یکی از شما در نزد یکی از هواخواهان او نشست است از عتاب و تشر همسایه اش نهراسد و شرم نکند که اگر به مخالفت با جنگ رأی می دهد به بزدلی متهمش کنند. بهوش باشید تا مانند ایشان با چیزی که وجود ندارد عشق نورزید و بیادیاورید که کامیابی به دنبال دوربینی می آید و آرزوی ساده حاصلی بیارنمی آورد. کشور ما امروز در معرض خطری قرار دارد که تا کنون مانند آن پیش نیامده است. در اندیشه کشورتان باشید، و سسیلیان را به حال خود بگذارید تا در محدوده مرزهای خود، دریای ایونی که ما را از ایشان جدا می کند، امور خود را خود اداره کنند؛ و به نمایندگان اگستا بگویید: همان گونه که جنگ با سلینوس را بدون مشاوره با ما آغاز کرده اند به مسؤولیت خود بپایان برسانند. در آینده نیز نباید مانند گذشته با مردمی پیمان اتحاد ببندیم که چون خود در تنگنا می افتند از ما چشم یاری دارند ولی آن روز که ما نیازمند یاری هستیم دستی برای ما برنمی آورند.

«تو، ای رئیس مجلس، که می دانی وظایف مراقبت از منافع شهر است و می خواهی شهروند خوبی باشی، از تو خواهش می کنم درباره این مسأله رأی بگیری و اجازه بدهی که آتینان در این خصوص بار دیگر شور کنند؛ و اگر بیم آن داری که تکرار رأی گیری مخالف قانون باشد، بدان که تجاوز از حکم قانون در حضور این همه گواهان که همه با تو موافقت، جرم

نیست. بلکه تو با این عمل نشان می‌دهی که برای کشورت که به گمراهی دچار شده‌است پزشکی دلسوز هستی؛ و شایسته‌ترین زمامداران کسی است که کشور خود را به بهترین وجه اداره می‌کند یا دست کم خواسته و دانسته دست به کاری نزنند که برای کشور زیان دارد.»

چون سخن نیکیاس بیابان‌رسید بیشتر آتنیانی که بپاخواستند و سخن گفتند، موافق لشکرکشی بودند و به مجلس توصیه کردند که تصمیمی را که یک بار گرفته شده‌است نباید لغو کرد. چند تنی هم مخالف لشکرکشی بودند. پرشورترین موافق لشکرکشی آلکیبیادس پسر کلینیاس بود. او مخصوصاً از این جهت آتنیان را به جنگ تشویق می‌کرد که نمی‌خواست سخن کلینیاس از پیش برود، پیشتر نیز هرگز با کلینیاس در امور سیاسی هم‌رای نبود، و اکنون بر اثر حمله شخصی او، آتش مخالفتش تیزتر شده بود. اما مهمترین انگیزه آلکیبیادس در موافقت با لشکرکشی این بود که می‌خواست سردار سپاه باشد و امیدوار بود که تصرف سیسیل و کارتاژ به دست او صورت پذیرد و این کامیابی او را به ثروت و افتخار برساند، زیرا او در میان مردم شهر شهرت فراوان داشت و عشقش به پرورش اسب و دیگر ولخرجیهایش از حدود ثروتش فراتر می‌رفت، و همین خود یکی از علل اصلی تباهی آتن شد: او خصوصیتی غیر از خصوصیات شهروندان عادی داشت: این خصوصیت تسوده مردم را به وحشت می‌افکند و چه در قانون‌شکنیهایش در زندگی خصوصی و چه در تحرک و حرارتی که در هر فرصتی از خود نشان می‌داد، خودنمایی می‌کرد. مردم اندیشیدند که او قصد جبارشدن دارد و کمر به مخالفتش بستند؛ و با اینکه در مقام فرماندهی سپاه بهترین تصمیمها را می‌گرفت شیوه رفتار و زندگی خصوصیش همه را متنفر می‌کرد. از این رو شهروندان آتن اختیارات او را به دیگران دادند و با این عمل چیزی نگذشت که شهر را تباه کردند.

آن روز آلکیبیادس در مجلس بپاخواست و چنین گفت:

«آتنیان، چون نیکیاس ضمن سخنانش به من حمله کرد لازم است در آغاز سخن بگویم که من بیش از دیگران سزاوار سرداری سپاه هستم و معتقدم که لیاقت این مقام را دارم. همه آنچه بر ضد من می‌گویند مربوط به اموری است که مایه افتخار تبار من و خود من است و برای شهر ما نیز سود فراوان ببارآورده‌است. در روزهایی که یونانیان گمان می‌بردند شهر ما بر اثر جنگ از پای درافتاده‌است شکوه و جلالی که من در مقام نماینده شهرمان در مسابقه‌های ورزشی المپی به معرض نمایش نهادم رأی ایشان را برگرداند و شهر ما را بزرگتر از آن پنداشتند که در واقع بود. من در آن روزها هفت ارابه به میدان مسابقه فرستادم - و تا آن زمان هیچ شهروند عادی ارابه بدین تعداد به میدان نفرستاده بود - و در مسابقه ارابه‌رانی مقامهای اول و

دوم و چهارم را بدست آوردم و از جهات دیگر نیز رفتارم درخور پیروزم بود. رسم بر این است که مردم همه این چیزها را مایه افتخار می‌شمارند و علاوه بر این آنها را در هر جا که به‌منصه ظهور درآید نشانه قدرت و توانگری تلقی می‌کنند. گشاده‌دستی و بزرگمنشیم در تجهیز نمایشها و گروههای رقاص و آوازخوان و اموری از این قبیل که برای شهرمان انجام می‌دهم گرچه رشک همشهریانم را برمی‌انگیزد در نظر بیگانگان دلیل توانایی و نیرومندی آتن است. حماقت مردی که دارایی خود را تنها برای استفاده شخصی خود خرج نمی‌کند بلکه در راه وطنش بکار می‌برد به عقیده من حماقت سودمندی است؛ و اگر چنین مردی خود را برتر از دیگران بیندارد نباید بر او عیب گرفت. وقتی که ما گرفتار تنگدستی و بدبختی می‌شویم دیگران در تیره‌روزی ما شریک نمی‌گردند، پس وقتی هم که کسی از نعمت کامیابی بهره‌ور می‌شود دیگران باید به او حق بدهند که ایشان را به چشم حقارت ننگرد. من نیک می‌دانم که کسانی که در امری از امور به‌ذروه کامیابی گام می‌نهند در زمان زندگیشان خاری در چشم دیگرانند ولی همین که درگذرند دیگران در اثبات خویشاوندی خود با ایشان بر یکدیگر سبقت می‌جویند و وطنشان نیز ایشان را بیگانه و بدنام و بی‌آبرو نمی‌شمارد بلکه به‌عنوان منشأ کارهای نمایان می‌ستاید و به‌وجودشان می‌بالد. هدفی که من در نظر دارم همین است و به‌همین جهت است که مردمان زندگی خصوصی مرا نمی‌پسندند، ولی مسأله این است که آیا شما کسی را دارید که از عهده امور سیاسی بهتر از من برآید؟ بیادبیاورید که من بدون خرجی یا خطری برای شما، بزرگترین و معتبرترین دولت پلوپونز را بر آن داشتم که با شما پیمان اتحاد ببندد، و کاری کردم که اسپارتیان مجبور شدند در مانتینا در ظرف یک روز تمامی نیروی جنگی خود را به‌دست سرنوشت بسپارند، و با اینکه در جنگ پیروز شدند تا امروز هنوز نتوانسته‌اند اعتماد به‌نفس خود را باز یابند.

«آری، این جوان دیوانه که در نظر شما این همه غیرعادی و شگفت‌انگیز می‌نماید با هشیاری و زیرکی چنان در دل نیرومندترین دولت پلوپونز راه یافت که اعتماد آن را به‌خود جلب کرد و بر آنش داشت که توصیه او را بپذیرد. بنا بر این از جوانی من مه‌راسید بلکه از این جوانی، تا به‌جای خود باقی‌است، و از بخت نیک که به‌اعتقاد مردم همیشه همراه نیکبختی است، استفاده کنید؛ و تصمیم خود را درباره لشکرکشی به‌سیسیل، از بیم آنکه در این جنگ با دشمنی قوی سروکار خواهیم داشت، تغییر مدهید. مردم سیسیل آمیزه‌ای از اقوام گوناگونند و این آمیزه دائم دگرگون می‌شود و از این رو این احساس در ایشان پیدا نمی‌شود که برای کشور خود می‌جنگند. در آنجا هیچ کس جنگ‌افزاری مناسب ندارد و کشور نیز فاقد سازمانی منظم است و هر کس در آنجا فقط در این فکر است که کیسه خود را از مال دولت پر کند خواه از طریق چرب‌زبانی و خواه از راه دزدی آشکار، و اگر روزی پرده از کارش بیفتد به‌کشوری دیگر

می‌گریزد. احتمال نمی‌رود که چنین آمیزه‌ای از اقوام رنگارنگ در روز احتیاج از سیاستی واحد پیروی کند یا در هنگام عمل چون مردی واحدگام پیش بنهد؛ احتمال قوی بر این است که اگر پیشنهادهایی دلکش به‌ایشان عرضه کنیم هر گروه با ما پیمانی جداگانه ببندد مخصوصاً چون هیچ اتحادی در میانشان نیست. سرباز سنگین اسلحه به تعدادی که ادعا می‌کنند ندارند و حال ایشان مانند حال همه یونانیان است؛ هیچ دولتی نمی‌تواند سرباز به تعدادی که تخمین می‌زند به‌میدان بفرستد، همه در اشتباهند و حتی در طول این جنگ نیز یونانیان نتوانسته‌اند خود را به‌مقدار کافی مسلح سازند.

«وضع سیسیل بنا بر خبرهایی که من دارم چنین است که بازنمودم و حتی برای ما بهتر و مفیدتر از آن، چون در آنجا اقوامی غیر یونانی نیز سکونت دارند که به‌سبب دشمنیشان با مردم سیراکوس به‌ما خواهند پیوست. در شهر خودمان نیز، اگر نیک بنگرید خواهید دید که هیچ مانعی برای لشکرکشی به‌سیسیل وجود ندارد. می‌گویند اگر به‌سیسیل برویم دشمنانی در پشت سرمان خواهیم گذاشت؛ ولی پدران ما با وجود همه این دشمنان و با اینکه در معرض تهدید سپاه ایران نیز قرار داشتند با اتکا به قدرت دریایی، امپراتوری کنونی را پدید آوردند. امید پلویونزیان بر چیرگی بر ما هرگز مانند امروز ناچیز نبوده‌است. راست است که اگر اعتماد به‌نفس داشتند می‌توانستند با نیروی جنگی کنونی‌شان از طریق خشکی به‌شهر ما حمله کنند، ولی لشکرکشی ما به‌سیسیل تغییری در تصمیم ایشان به‌حمله کردن یا نکردن نمی‌دهد. از راه دریا نیز نمی‌توانند آسیبی به‌ما برسانند چون ناوگانی که در اینجا خواهیم گذاشت از عهده ایشان بآسانی می‌تواند برآید.

«پس هیچ دلیلی وجود ندارد که ما را از لشکرکشی بازدارد، و به‌هیچ دستاویز نمی‌توانیم از یاری به‌متحدانمان در سیسیل خودداری کنیم. ما سوگند خورده‌ایم که به‌ایشان یاری کنیم و یاری به‌ایشان وظیفه ماست و حق نداریم به‌عذر اینکه از ایشان یاری ندیده‌ایم وظیفه خود را بجانیاوریم. علت اتحاد ما با ایشان این نبود که از ایشان چشم یاری داشتیم بلکه می‌خواستیم ایشان بار خاطر دشمنان ما در سیسیل باشند و آنان را از حمله به‌ما بازدارند. ما امپراتوری خود را از این طریق بجنگ آورده‌ایم و راه بدست آوردن امپراتوری همین است که به‌هر شهری که از ما یاری بخواهد یاری کنیم خواه شهری یونانی باشد و خواه غیر یونانی. اگر می‌خواستیم هیچ فعالیتی نکنیم یا تنها به‌هم‌نژادان خود یاری برسانیم، نه تنها چیزی به‌امپراتوری خود نمی‌افزودیم بلکه ممکن بود بکلی آن را از دست بدهیم. سیاست صحیح این نیست که هر وقت آماج حمله دولتی مقتدر قرار گرفتیم از خود دفاع کنیم؛ نه، بلکه باید از پیش اقداماتی بعمل آوریم تا کسی امکان حمله به‌ما نیابد. اداره امپراتوری مانند اداره خانه‌ای نیست که از پیش معین کنیم که حدود آن به‌طور دقیق چه

مقدار باید باشد. ما به مرحله‌ای رسیده‌ایم که مجبوریم در اندیشه متصرفات تازه‌ای برآییم و آنچه را داریم سختگیرانه نگاه داریم چه این خطر همیشه وجود دارد که اگر دیگران را زیردست خود نکنیم زیردست دیگران شویم. شما نمی‌توانید مانند دیگران در اندیشه آرامش و سلامت باشید مگر اینکه تمامی زندگی خود را دگرگون سازید و به‌زندگی مانند زندگی دیگران قناعت کنید.

«پس بیایید با این یقین که حمله به‌سیسیل بر قدرت شهر ما خواهدافزود پای در راه سفر نهیم. اسبارتیان چون ببینند که ما بدون اعتنا به‌زندگی آرام و راحت کنونیمان به‌سیسیل لشکر می‌کشیم باد گستاخیشان فروخواهدنشست، و ما یا به‌احتمال قوی با بکار انداختن ثروتی که در سیسیل به‌چنگ خواهیم‌آورد سرور تمامی یونان خواهیم‌شد و یا به‌هر حال دست‌کم سیراکوسی‌ان را ضعیف خواهیم‌ساخت و از این طریق هم به‌خودمان و هم به‌متحدانمان فایده خواهیم‌رساند. نیروی دریایی ما ضامن سلامت و امنیت ماست، و اگر موفق شویم می‌توانیم در سیسیل بمانیم و در غیر این صورت می‌توانیم بازگردیم: نیروی دریایی ما قویتر از همه نیروهای دریایی سیسیلیان است.

«مگذارید استدلالهای نیک‌یاس بر عدم مداخله در امور دیگران، و نفاق افکنی او میان جوانان و پیران، شما را از حرکت بازدارد؛ بیایید به‌روش پدرانمان وفادار بمانیم که پیر و جوان پشتیبان یکدیگر شدند و دولت ما را به‌مقام امروزیش ارتقا دادند. بیایید به‌ایشان تاسی کنیم و شهر خود را مقتدرتر از آن سازیم که در زمان ایشان بود، و بدانیم که پیران و جوانان بدون پشتیبانی یکدیگر کاری از پیش نمی‌توانندبرد، و کامیابی تنها هنگامی روی می‌نماید که همه مردم اعم از ناقص و متوسط و کامل دست به‌دست یکدیگر بدهند. این نکته را نیز بیاد داشته‌باشید که شهر نیز مانند هر چیز دیگر اگر عاطل بماند کهنه و فرسوده می‌شود ولی در جنگ هر روز تجربه‌ای تازه به‌چنگ می‌آورد و به‌دفاع از خویش، از طریق عمل نه از راه حرف، عادت می‌کند. به‌طور کلی من بر آنم که شهری که طبیعتی فعال دارد اگر بر خلاف طبیعتش رفتار کند عاطل می‌گردد و تباه می‌شود و مردمانی می‌توانند امنیت شهر خود را به‌نیکوترین وجه تأمین کنند که از رسوم و قوانین سنتی خود، هر چند کامل نباشند، سربر نتابند.»

آلکیبیادس تقریباً چنین گفت و آتنیان پس از شنیدن سخنان او و تقاضاهای نمایندگان آگستا و تبعیدیان لئونتینی که برای استمداد به‌آتن آمده‌بودند، به‌لشکرکشی راغبت از پیش شدند. نیک‌یاس دریافت که امیدی به‌برگرداندن رأی آتنیان از طریق استدلال باقی‌نمانده‌است ولی اندیشید که شاید با میالغه در مقدار تجهیزات لازم برای لشکرکشی، بتواند مجلس را با

خود همدستان سازد. از این رو بار دیگر بپاخاست و چنین گفت:

۲۰ «آنتیان، می‌بینم که تصمیمتان به لشکرکشی قطعی است و امیدوارم این کار بخوبی و کامیابی برگزار شود. ولی می‌خواهم عقیده‌ام را دربارهٔ وضع سیسیل بر شما بازنمایم. ما قصد حمله به شهرهایی را داریم که تا آنجا که من اطلاع دارم از قدرتی شایان توجه برخوردارند، هیچ کدام زیردست دیگری نیست، و هیچ شهر خواهان چنان تغییری نیست که سبب شود آن شهر از یوغ دولتی ستمگر رها شود و به‌زیر سلطهٔ دولتی معتدلتر درآید؛ و خلاصهٔ کلام، آن شهرها به‌هیچ روی آماده نیستند از آزادی خود دست‌بردارند و تحت حکومت ما قرارگیرند. تعداد شهرهای یونانی در آنجا برای جزیره‌ای واحد بیش از حد زیاد است. امیدوارم شهرهای ناکسوس و کاتانه به‌علت خویشاوندی نزدی با مردم شهر لئوننتینی به‌ما بپیوندند ولی هفت شهر دیگر در آنجا هست که تجهیزات جنگی همانند تجهیزات ما دارند مخصوصاً شهرهای سلینوس و سیراکوس که هدفهای اصلی ما هستند. این شهرها عدهٔ زیادی سرباز سنگین‌اسلحه و تیرانداز و نیزه‌انداز و کشتی جنگی دارند و مردانی آزموده و کاردان خدمهٔ آنها هستند. نه تنها شهروندان آن شهرها سخت توانگرند بلکه در گنجینه‌های پرستشگاههای سلینوس پول فراوان هست و سیراکوس از مردمان بومی آنجا نیز سالیانه مبالغی دریافت می‌کند. اما بزرگترین مزیت آنها بر شهر ما تعداد اسبهای آنهاست و مردم آنجا غلهٔ خود را خود می‌کارند و می‌دروند و نیازی به‌واردکردن غله ندارند.

۲۱ «برای مقابله با چنین قدرتی یک ناوگان با سپاهی کوچک کافی نیست و اگر بخواهیم کار چنانکه ما در نظر داریم پیش برود باید لشکر پیادهٔ بزرگی با خود ببریم تا سواران دشمن نتوانند حرکت ما را در خشکی محدود سازند خاصه در صورتی که شهرهای دشمن با یکدیگر متحد شوند و ما جز اگست دوستی نداشته‌باشیم که سرباز سوار در اختیار ما بنهد. برای ما ننگ خواهدبود اگر مجبور به‌عقب‌نشینی شویم یا به‌علت عدم دوراندیشی در آغاز کار، نیازمند نیروی تقویتی گردیم. پس باید با لشکری روی به‌راه نهیم که وظیفه‌ای بزرگ را کفایت کند و نباید فراموش کنیم که سفر دریایی درازی در پیش داریم و این سفر مانند سفرهایی نیست که شما مثلاً به‌همراه متحدانی که در اینجا دارید برای حمله به‌شهری که بر شما طغیان کرده‌است انجام می‌دهید و ما محتاج خود را از شهری دوست باسانی بدست می‌توانید آورد. ما پیوند خود را با وطن قطع می‌کنیم و به‌جایی می‌رویم که در طی چهار ماه زمستان پیکی هم نمی‌تواند خود را باسانی از آنجا به‌آتن برساند.

۲۲ «از این رو به‌عقیدهٔ من باید انبوهی از سربازان سنگین‌اسلحه چه از شهر خودمان و چه از شهرهای متحد با خود ببریم و اگر بتوانیم گروهی را هم از پلویونز با خود یار کنیم یا

به مزدوری بگیریم، و برای مقابله با سواران آنجا گروهی کثیر تیرانداز و فلاخن‌انداز همراه خود کنیم و از لحاظ نیروی دریایی نیز بسیار قوی باشیم تا بتوانیم در فراهم آوردن مایحتاج سپاه به دشواری نیفتیم. علاوه بر این باید گندم و جو برشته با خود ببریم و آسیابان و نانوا اجیر کنیم تا در صورتی که کشتیها به سبب بدی هوا قادر به حرکت نباشند مایحتاج خود را آماده داشته باشیم چون هر شهری نمی‌تواند سپاهی بدین بزرگی را غذا دهد. از جهات دیگر نیز باید خود را به بهترین وجه مجهز سازیم تا وابسته دیگران نباشیم و مخصوصاً باید پول به مقدار کافی همراه ببریم زیرا پولی که وعده داده‌اند در اگستا به شما بپردازند گمان نمی‌کنم از حد وعده تجاوز کند.

۲۳ «پس باید از آتن با نیرویی سفر کنیم که نه تنها با نیروی دشمن برابری کند (مگر از لحاظ تعداد سربازان سنگین اسلحه) بلکه از هر لحاظ قویتر از آن باشد؛ هر چند در این صورت نیز به عقیده من بدشواری خواهیم توانست بر دشمن چیره گردیم یا دست کم برتری خود را بر او ثابت کنیم. مثل این است که براهمی افتیم تا در سرزمین بیگانه و در میان مردمانی که دشمن ما هستند شهری نو تأسیس کنیم: یا باید در نخستین روزی که در آنجا پیاده می‌شویم بر تمامی سرزمین مسلط گردیم، یا بدانیم که اگر بدین کار موفق نشویم از همه سو در محاصره دشمنان قرار خواهیم گرفت. چون از چنین پیشامدی بیم دارم و می‌دانم که هر قدر هم در مجهز ساختن خود بکوشیم از بخت نیک بی‌نیاز نیستیم - و داشتن بخت نیک برای آدمیزادگان دشوار است - می‌خواهم در این سفر تا آنجا که ممکن است عنان خود را به دست بخت نسپارم و نیرویی با خود ببرم که به احتمال قوی برای اجرای نقشه‌ای که پیشنهاد خود کرده‌ایم کفایت کند. گمان می‌کنم این بهترین راه تضمین منافع عمومی شهر و سلامت مردانی است که در این لشکرکشی سهیمند. اگر در میان شما کسی هست که جز این می‌اندیشد، آماده‌ام مقام خود را به او واگذار کنم.»

۲۴ نیکیکاس معتقد بود که اگر نتواند با سخنانش رأی آتنیان را برگرداند و مجبور به لشکرکشی شود، با تجهیزات کامل براه خواهد افتاد.

دشواری تهیه تجهیزات از اشتهای آتنیان برای لشکرکشی نکاست و حتی با شور و شوقی بیشتر به فراهم آوردن مقدمات کار پرداختند و نیکیکاس از سخنانش نتیجه معکوس گرفت. آتنیان توصیه‌های او را ستودند و اندیشیدند که با این تجهیزات حمله به سیسیل خطری دربر نخواهد داشت. شور و هیجان لشکرکشی همه را فراگرفته بود؛ سالخوردگان معتقد بودند که یا بر سیسیل مسلط خواهند شد و یا به هر حال سپاهی بدین نیرومندی آسیبی نخواهد دید؛ جوانان در آرزوی دیدن و شناختن سرزمینهای دور بودند و یقین داشتند که سلامت

باز خواهند گشت؛ توده مردم و سربازان از اینکه پولی بچنگ خواهند آورد، و به وسعت امپراتوری خواهند افزود، و پس از جنگ نیز برای همیشه در خدمت سپاه خواهند ماند شادمان بودند. این استقبال هیجان آمیز اکثریت، مخالفان لشکرکشی را که عده شان زیاد نبود بیمناک کرد و اینان برای اینکه در صورت ابراز مخالفت متهم به قصور در میهن پرستی نشوند لب فرو بستند.

۲۵ سرانجام یکی از آتنیان بپاخاست و خطاب به نیکياس گفت این همه عذر و بهانه لازم نیست، چرا کار را بتعویق می اندازی، پوست کنده در برابر همه حاضران بگو که چگونه نیرویی می خواهی، تا آتنیان رأی بدهند و تصویب کنند. نیکياس با اکراه سخن آغاز کرد و گفت بهتر است درباره این مسأله با همکارانش در محیطی آرام مشورت کند ولی آنچه در حال حاضر می تواند گفت این است که دست کم صد کشتی جنگی بزرگ لازم است - شامل کشتیهای نفربر آتنی به هر تعداد که آتنیان تصمیم بگیرند، و بقیه را باید از شهرهای متحد تأمین کرد - عده سربازان سنگین اسلحه اعم از آتنیان و سربازان شهرهای متحد دست کم پنج هزار تن و اگر ممکن باشد بیشتر؛ و به همان نسبت سربازان تیرانداز از آتن و کرت، سربازان فلاخن انداز، و هر چیز دیگری که ضروری بنظر آید.

۲۶ آتنیان بی فاصله تصمیم گرفتند که سرداران سپاه در تعیین تعداد سربازان، و به طور کلی در مورد لشکرکشی، اختیار تام داشته باشند و هر طور که صلاح دیدند عمل کنند. تهیه مقدمات آغاز گردید؛ دستورهایی لازم به شهرهای متحد فرستاده شد و سیاهه آتنیانی که می بایست وظیفه سربازی را بجا آورند آماده گردید. تهیه لوازم لشکرکشی دشوار نبود چون شهر بکلی از بیماری طاعون خلاص شده و رنج جنگهای گذشته را فراموش کرده بود. نسل جوان جدیدی بارآمده و در طی سالهای صلح پول نیز به مقدار کافی جمع شده بود.

واقعه ای غیرمنتظره: بی حرمتی به مجسمه های هرمس

۲۷ در این هنگام که آتن غرق در کار تجهیز خود بود پیشامد عجیبی روی داد: در طی یک شب سر و صورت همه مجسمه های هرمس، که طبق رسم شهر آتن جلو درهای خانه ها و پرستشگاهها وجود داشت، شکسته شد. هیچ کس نمی دانست چه کسانی بدین عمل دست یازیده اند. از این رو دولت برای اشخاصی که مرتکبین این جنایت را کشف و معرفی کنند مزد قابل توجهی معین کرد، و بعلاوه فرمانی صادر شد که هر کسی اعم از شهروند و بیگانه و بنده که اطلاعی از هر عمل توهین آمیز به مقدسات دینی دارد و به مقامات دولتی خبر بدهد، دولت صیانت او را تضمین می کند. آتنیان بدین موضوع اهمیت فراوان می دادند زیرا که از یک سو فال بدی برای لشکرکشی بود و از سوی دیگر دلیل توطئه ای انقلابی برای برانداختن

دموکراسی تلقی می‌گردید.

۲۸ شکنندگان سر و صورت مجسمه‌ها پیدا نشدند ولی چند تن از بیگانگان و خادمان خانواده‌ها، عده‌ای از جوانان را که در حال مستی به‌سایر مجسمه‌های خدایان آسیب رسانده بودند معرفی کردند، و همچنین شکایت‌هایی رسید که در بعضی خانه‌ها اسرار دینی مورد استهزا و تمسخر قرار می‌گیرد. یکی از متهمان آلکیبیادس بود؛ و کسانی که بیش از دیگران از او متنفر بودند و او را مانعی بر سر راه خود برای رسیدن به‌رهبری می‌دیدند از این امر استقبال کردند، چون معتقد بودند که اگر او از شهر تبعید شود جایش را خواهند گرفت. اینان اتهام او را بسیار بزرگ جلوه دادند و سر و صدای زیادی در اطراف آن پراهمنداختند و گفتند که استهزای اسرار دینی و آسیب‌رساندن به مجسمه‌های هرمس جزئی از توطئه براندازی دموکراسی است و همه این کارها ممکن نیست بدون شرکت آلکیبیادس صورت گرفته‌باشد، و برای اثبات ادعای خود به رفتار مخالف رسم و عادت و خصوصیات مخالف دموکراسی زندگی او استناد کردند.

۲۹ آلکیبیادس فوراً منکر تهمةایی شد که بر او می‌نهادند و گفت آماده است که پیش از شروع سفر در دادگاه حضور یابد و اگر مجرم شناخته‌شود مجازات را تحمل خواهدکرد و اگر تبرئه شود به‌انجام وظیفه سرداری سپاه خواهدپرداخت. از آنتیان تقاضا کرد: به تهمةایی که در غیابش بر او می‌نهند گوش‌فراندهند. ولی اگر معتقدند که مرتکب جرم شده‌است هم‌اکنون اعدامش کنند زیرا خلاف عقل است که او را با وجود چنین اتهامی بزرگ و پیش از روشن‌شدن صحت و سقم آن، بر سر چنین لشکر بزرگی به‌میدان جنگ بفرستند. دشمنانش ترسیدند که اگر فوراً محاکمه‌اش کنند سپاه به‌حمایت او برخیزد و مردم نیز جانب او را بگیرند زیرا او بود که مردم شهرهای آرگوس و مانتینا را بر آن داشته‌بود که در این لشکرکشی به‌آنتیان ملحق شوند. از این رو کوشیدند که از محاکمه او جلوگیری کنند و چند تن از سخنوران را وادار کردند که بگویند بهتر است او زود حرکت کند و لشکر را معطل نگذارد و محاکمه‌اش پس از بازگشت از جنگ در اثنای مدت معینی صورت گیرد. نقشه ایشان این بود که در غیابش تهمةای بیشتری بر او بنهند - و می‌دانستند که این کار را در غیاب او باسانی می‌توانندکرد - و آنگاه او را برای محاکمه از میدان جنگ فراخوانند. بدین‌سان تصمیم گرفته‌شد که آلکیبیادس پراهمیفتد.

لشکرکشی

۳۰ در اواسط تابستان لشکرکشی به‌سیسیل آغاز شد. به‌بیشتر متحدان که کشتیهای حامل غله و سایر ضروریات را آماده داشتند دستور داده شده‌بود که در گرکور^۱ جمع شوند و آماده باشند که با هم از راه دریای ایونی^۲ به‌سوی دامنه کوه یاپوگیا^۳ رهسپار گردند. خود آنتیان و

1. Ionian Sea

2. Iapygia

متحدانی که در آتن حضور داشتند در سحرگاه روزی که از پیش معین شده بود به بندر پیرئوس رفتند و سوار کشتیها شدند. سایر مردم، یعنی در واقع همه ساکنان شهر اعم از شهروند و بیگانه، همراه ایشان روانه پیرئوس گردیدند تا از دوستان یا خویشان یا پسران خود بدرقه کنند. شهروندان با دلپایی آکنده از امید و اندوه روی به بندر نهاده بودند زیرا از یک سو در فکر فتوحاتی بودند که لشکر انجام خواهد داد و از سوی دیگر با توجه به سفر دور و درازی که عزیزانشان در پیش داشتند نمی دانستند که آیا آنان را بار دیگر خواهند دید یا نه.

در این لحظات که با دلی پر از نگرانی با یکدیگر وداع می کردند بیشتر از هنگام تصمیم گیری درباره لشکرکشی، به فکر خطرهایی افتادند که سفر به سیسیل ممکن است در پی داشته باشد، ولی با دیدن نیروی بزرگ و جنگ افزارهای گوناگون که در برابر چشمشان بود جرأت خود را باز یافتند. اما بیگانگان و بقیه جماعت همراه سپاه به بندر رفته بودند تا لشکر عظیمی را که در حال حرکت بود تماشا کنند.

نخستین لشکری^۱ که بدین سان براه افتاد بی گمان درخشانترین نیرویی بود که تا آن زمان از شهری یونانی حرکت کرده بود. گرچه از حیث شمار کشتیها و سربازان سنگین اسلحه بزرگتر از سپاهی نبود که پریکلس به اپیداوروس یا هاگنون به پوتیدا یا بردند - آن سپاه از چهار هزار سرباز سنگین اسلحه آتنی و سیصد سوار و صد کشتی جنگی بزرگ و پنجاه کشتی از شهرهای خیوس و لسبوس و دسته هایی از سربازان شهرهای متحد تشکیل می یافت - ولی آن سپاه سفر کوتاهی در پیش داشت و از لحاظ تجهیزات نیز چندان غنی نبود، در حالی که این لشکر مطابق نقشه ای که داشت قرار بود زمانی دراز دور از آتن بماند؛ هم نیروی دریایی در آن شرکت داشت و هم پیاده نظام. کشتیها به بهترین وجه مجهز شده و دولت و صاحبان کشتیها برای آماده ساختن آنها مبالغ هنگفت خرج کرده بودند. دولت به هر یک از سربازان نیروی دریایی روزی یک دراهم مزد می داد و کشتیهای خالی را، که شصت کشتی تندرو و چهل کشتی نقربر بودند، با قویترین و ماهرترین پاروزنان در اختیار لشکر نهاده بود. علاوه بر مزدی که دولت می داد صاحبان کشتیها نیز مبالغی به پاروزنان و خدمه می پرداختند و مبالغ گزاف خرج پیکرهای جلو کشتیها و سایر تزئینات آنها کرده بودند و هر صاحب کشتی کوشیده بود که کشتی خود را از لحاظ زیبایی و سرعت سیر بهتر از دیگران سازد. سربازان پیاده را از میان بهترین جوانان آماده به خدمت نظامی برگزیده بودند و هر کس سعی کرده بود که از لحاظ لباس و جنگ افزار برتر از دیگران باشد؛ در نتیجه این لشکرکشی نه تنها میدان رقابتی میان خود آتنیان شده بود بلکه در نظر بقیه یونانیان بیشتر به نمایش قدرت و عظمت آتن شباهت داشت تا به تجهیزاتی برای مقابله با دشمن. اگر کسی مبالغی را که چه دولت و چه سایر شرکت کنندگان در

۱. این لشکر نخستین لشکری بود که براه افتاد و پس از آن لشکرهای دیگری به عنوان نیروی نفوذی به سیسیل رهسپار شدند و به لشکر نخستین پیوستند. - م.

لشکرکشی خرج کرده بودند، از قبیل مبالغی که دولت به سرداران سپاه پرداخته بود و پولهایی که سربازان برای خود و صاحبان کشتی برای کشتیهای خود خرج کرده بودند و همچنین مبالغی که هر سربازی علاوه بر مزد دولتی به همراه خود برداشته بود و پولهایی که بازرگانان به منظور مبادله به همراه خود داشتند، بدقت حساب می کرد متوجه می شد که گنجینه هنگفتی از شهر بیرون می رود. آنچه به شهرت و اهمیت این لشکرکشی می افزود تنها عظمت و شکوه حیرت انگیز آن نبود؛ بلکه تفوق عجیب این سپاه بر شهرهایی که قرار بود به آنها حمله شود و دوری و درازی راهی که در پیش داشت و امیدهایی که به آینده بسته بود، همه را بشگفتی می آورد.

- ۳۲ هنگامی که همه سربازان و وسایل سفرشان در کشتیها جای گرفتند به وسیله شیپورها اعلام سکوت گردید و آنگاه سرنشینان همه کشتیها با هم دعاهایی را که پیش از برداشتن لنگر باید خوانده شود، مطابق کلماتی که منادی به زبان می آورد، خواندند، و به همراه این نیایش در طول تمامی ناوگان در قدحهای بزرگ شراب آمیختند و سربازان و فرماندهان با پیاله های سیمین و زرین مراسم قربانی شراب را بجای آوردند؛ و همه مردمانی هم که در خشکی گردآمده بودند در دعاخواندن شرکت جستند و برای سپاه سفر خوش آرزو کردند. پس از آنکه مراسم دعا و قربانی بی پایان رسید کشتیها بحرکت درآمدند. نخست در صفهایی منظم از بندر خارج شدند و آنگاه به سرعت تمام و در حالی که بر یکدیگر سبقت می جستند راه اگینا را در پیش گرفتند و مقصدشان کرکورا بود زیرا می بایست در آنجا به سپاهیان متحدان ملحق شوند.

جدال در سیراکوس

خبر لشکرکشی آتنیان به سیسیل از چند منبع به سیراکوس رسید ولی بیشتر سیراکوسیای آن خبرها را باور نکردند. مجلس شورای شهر هم تشکیل یافت و کسانی که خبر لشکرکشی را باور داشتند و آنان که منکر درستی این خبر بودند در آنجا سخن گفتند. یکی از سخنگویان هرموکراتس پسر هرمون بود که به درستی خبر یقین داشت و چنین گفت:

- ۳۳ «هنگامی که درباره درستی خبر لشکرکشی با شما سخن می گویم ممکن است گفته مرا باور نکنید و من خود نیک می دانم که کسی که خبری باور نکردنی بگوید نه تنها نمی تواند شنوندگان را به درستی سخن خود معتقد سازد بلکه مردمان او را ابله می شمارند. ولی من بیمی از این امر ندارم و وقتی که شهر خود را در معرض خطر می بینم و به درستی خبری که شنیده ام یقین دارم، آماده نیستم خاموش بمانم.

»گرچه ممکن است این سخن شگفت انگیز بنماید، آتنیان با سپاهی بزرگ که شامل نیروی دریایی و پیاده نظام است براه افتاده اند تا به شهر شما حمله کنند. دستاویز لشکرکشی این

است که آتنیان با شهر اگستا پیمان اتحاد دارند و هدفشان این است که مردم لئونتنی را به شهرشان بازگردانند؛ اما غرض واقعیشان تصرف سیسیل و مخصوصاً سیراکوس است زیرا معتقدند که همین که به سیراکوس دست یافتند تصرف بقیه جزیره زحمتی نخواهد داشت.

پس آگاه باشید که آنان بزودی بدینجا خواهند رسید و بیندیشید که بهترین راه مقابله با آنان به یاری وسایلی که دارید کدام است. این لشکرکشی را به چشم حقارت منگرید و گرنه بسختی غافلگیر خواهید شد، و منکر این خبر مشوید و گرنه در مهمترین موضوعات مربوط به شهرتان سهل انگاری خواهید کرد. کسانی که خبر لشکرکشی را باور کرده اند از شهامت و قدرت آتنیان نهراسند چون آسیبی که ما به آتنیان می توانیم رساند کمتر از زیانی نخواهد بود که آنان به ما خواهند رساند، و اینکه آنان با چنین نیرویی بزرگ به سوی ما می آیند به زیان ما نیست بلکه حتی به نفع ماست زیرا که همه شهرهای سیسیل به وحشت خواهند افتاد و دست اتحاد به ما خواهند داد؛ و اگر در پایان کار آتنیان را شکست دهیم یا مجبورشان کنیم که ناکام از اینجا بازگردند - و من احتمال نمی دهم که در این لشکرکشی کامیاب شوند - این نتیجه مایه افتخار ما خواهد بود و امید دستیابی بدین نتیجه در نظر من امید واهی نیست. بندرت اتفاق افتاده است که لشکرکشیهای بزرگ به شهرهای دور، اعم از یونانی و غیر یونانی، برای مهاجمان کامیابی ببار آورده باشد. مهاجمان نمی توانند با سپاهانی بیش از ساکنان شهر خود و شهرهای متحد خود براه بیفتند و آنچه همه آنان را بهم می پیوندد ترس است، ولی اگر به علت کمی غذا در سرزمین بیگانه به سختی بیفتند و سپاهشان از هم بپاشد گرچه خودشان سبب شکستشان هستند نام و آوازه نصیب شهری می شود که مورد حمله قرار گرفته است چنانکه آتنیان، با اینکه سپاه ایران به علت اتفاقی نامساعد از پای درآمد، تنها بدین جهت که دولت ایران بر ضد آتن لشکر کشیده بود، نامی بزرگ یافتند. بعید نیست، و ما حق داریم امیدوار باشیم، که مشابه آن اتفاق در جنگ حاضر نیز روی بنماید.

پس باید با اعتماد به نفس کامل نیروهای خود را آماده کنیم، و نمایندگان هم به نزد قوم سیکل بفرستیم. گروهی از این قوم شایان اعتمادند و باید با ایشان پیمان اتحاد ببندیم؛ با گروه دیگر نیز باید بکوشیم تا قرارداد دوستی منعقد سازیم. همچنین باید سفیرانی به دیگر شهرهای سیسیل روانه کنیم و خطری را که همه ما را تهدید می کند به ایشان گوشزد کنیم. به ایتالیا نیز باید کسانی بفرستیم و متحدانی در آنجا برای خود بیابیم یا دست کم مردمان آنجا را وادار کنیم که آتنیان را به سرزمین خود راندهند. معتمد که به کار تاژ نیز باید نمایندگان بفرستیم چون ساکنان آنجا نیز دائم در این اندیشه اند که آتنیان ممکن است به شهر ایشان حمله ور شوند، و فکر خواهند کرد که اگر ما شکست بخوریم خودشان نیز در معرض خطر خواهند بود و از این رو محرمانه یا آشکارا به یاری ما خواهند شتافت و اگر کار تاژ آماده مدد رسانی به ما شود برای ما

بیش از هر شهر دیگر ارزش خواهدداشت چون زر و سیم فراوان دارد و پول چه در جنگ و چه در هر مورد دیگر سودمند است. حتی معتقدم که بهاسپارت و کورینت نیز سفیرانی روانه کنیم و بخواهیم که هر چه زودتر نیروی تقویتی برای ما بفرستند و در عین حال در یونان نیز جنگ آغاز کنند. اما آنچه در نظر من مهمتر از هر چیز است و شما مردم صلح‌دوست بدشواری می‌توانیدپذیرید، این است که باید کاری کنیم تا همه یا دست کم بیشتر شهرهای سیسیل همه کشتیهای خود را مجهز سازند و غذای لازم برای دو ماه را با خود بردارند و در تارنت^۱ و دامنه کوه یاپوگیا راه را بر آتینان ببندند و بر آنان روشن کنند که پیش از آنکه مسأله جنگ در سیسیل مطرح شود باید برای ورود بهخلیج ایونی بچنگند؛ و گمان دارم که اگر چنین کنیم آنان بهوحشت خواهندافتاد و خواهنداندیشید در حالی که ما پایگاهی در کشوری دوست داریم (چون تارنت دوست ماست و ما را بهسرزمین خود راه خواهدداد) ایشان باید با تمامی نیروی خود دریای باز و پهناور را بیمایند، و در این صورت بهعلت دوری راه بدشواری خواهندتوانست نظم سپاه خود را حفظ کنند و ما باآسانی خواهیمتوانست بهکشتیهای ایشان که بتدریج و پشت سر هم می‌رسند حمله کنیم؛ اما اگر بار آذوقه کشتیهای تندرو خود را خالی کنند و با آنها بر ما بتازند مجبور خواهندشد زمانی دراز پارو بزنند و ما هنگامی که ایشان خسته شده‌اند بهایشان حمله خواهیم‌کرد، یا اگر مایل باشیم خواهیمتوانست بهتارنت عقب‌نشینی کنیم و ایشان با آذوقه‌ای کمتر از آنچه برای سفر با خود برداشته‌اند در ساحل سرزمینی بی‌حاصل خواهندماند، و اگر در آنجا بی‌حرکت بمانند در محاصره ما خواهندافتاد و اگر بکوشند در طول ساحل براه‌بیفتند نخواهنددانست که آیاشهرهای ساحلی بهایشان راه خواهندداد یا نه؛ آری، اگر بدان‌سان که گفتم عمل کنیم آنان بهوحشت خواهندافتاد و چنین خواهنداندیشید. من خود بر آنم که اگر ما این نقشه را اجرا کنیم آتینان از بیم این خطرها بهپیشروی ادامه نخواهندداد و در کرکورا متوقف خواهندماند و وقت را به‌مشاوره و تحقیق درباره عدّه سپاهیان ما و چگونگی موضع ما خواهندگذراند و بدین‌سان فصل بیایان خواهدرسید و زمستان غافلگیرشان خواهدکرد و حتی ممکن است از حرکت ما که هیچ انتظارش را ندارند بهوحشت بیفتند و بازگردند مخصوصاً چون بنا به‌خبرهایی که دارم مجربترین سردار ایشان مقام فرماندهی را با کمال بی‌میلی بعهده‌گرفته‌است و اگر عذری برای بازگشت پیدا کند تأخیر را روا نخواهدداشت، و شایعاتی مبالغه‌آمیز درباره تعداد سربازان ما بر سر زبانها خواهدافتاد و می‌دانید که آنچه مردمان می‌شنوند در افکارشان اثر می‌بخشد؛ علاوه بر این، آنکه بر مهاجمان پیشی گیرد همیشه مهاجم را بهوحشت می‌اندازد. آتینان در این خیال به‌ما حمله می‌کنند که از خود دفاع نخواهیم‌کرد و حق دارند چنین بپندارند، چون ما تاکنون از یاری بهاسپارت خودداری

ورزیده‌ایم. اما اگر ببینند با شهامتی که انتظارش را ندارند در مقام دفاع از خود برآمده‌ایم از حرکت غیرمنتظر ما بیشتر به وحشت خواهند افتاد تا از نیروی دفاعی واقعی ما.

«پس توصیه مرا بپذیرید و شهامت خود را به معرض نمایش بنهید؛ و اگر این پیشنهاد را قبول نمی‌کنید دست کم هر چه زودتر خود را برای جنگ و دفاع آماده سازید و بیادبیاورید که تنها در هنگام رویارویی با دشمن معلوم می‌شود که آیا شخص حق دارد دشمن را حقیر بشمارد یا نه؛ و کاری که امروز باید بکنید این است که خود را چنان مجهز سازید که گویی در میان خطر قرار دارید و فراموش نکنید که مطمئن‌ترین گام‌هایی که می‌توانیم برداشت گام‌هایی است که تحت تأثیر ترس از خطر برداشته می‌شود. آتینان می‌آیند، و من یقین دارم که هم‌اکنون در راهند و هر روز ممکن است بدینجا برسند.»

۳۵ هرموکراتس چنین گفت، ولی مردم سیراکوس عقاید مختلف داشتند. گروهی بر آن بودند که آتینان ممکن نیست به سیسیل لشکر بکشند و سخنان هرموکراتس راست نیست. عده‌ای عقیده داشتند که اگر هم آتینان بیایند و به سیراکوس آسیبی برسانند خودشان آسیبی بزرگتر خواهند دید. گروهی هم موضوع را اصلاً جدی نگرفتند و به شوخی و خنده برگزار کردند. تنها عده‌ای اندک سخنان هرموکراتس را باور کردند و نسبت به آینده نگران شدند. رهبر حزب دموکرات مردی بود به نام آتناگوراس^۱ که در توده مردم نفوذ فراوان داشت. او در مجلس بپاخاست و چنین گفت:

۳۶ «تنها یزدلان و کسانی که حس وطن پرستی ندارند آرزو نمی‌کنند آتینان چنان ابله باشند که به جزیره ما بیایند و اسیر و دست‌نشانده ما شوند. من از گستاخی کسانی که این گونه خبرها را شایع می‌کنند و شما را مضطرب می‌سازند تعجب نمی‌کنم بلکه از ابلهیشان در شگفتم که نمی‌دانند نادرستی خبرهایشان بزودی برملا خواهد شد. آنان حق دارند بترسند، و علت اینکه می‌کوشند تمامی شهر را دچار وحشت کنند این است که می‌خواهند ترس خودشان پنهان بماند. این خبرها به خودی خود پدیدنیامده‌است بلکه ساخته و پرداخته کسانی است که همیشه می‌کوشند آرامش ما را آشفته سازند. ولی شما، اگر به حکم عقل گوش بدهید، محاسبه احتمالات را بر پیغام‌های این گونه کسان مبتنی نخواهید کرد، بلکه خواهید اندیشید که از قومی عاقل و مجرب بدان‌سان که به عقیده من آتینان هستند چه رفتاری می‌توان انتظار داشت. احتمال نمی‌رود آتینان، در حالی که پلوپونزیان در پشت سرشان ایستاده‌اند و جنگ با ایشان هنوز به نتیجه‌ای قاطع منجر نشده‌است، با اراده آزاد به جنگی تازه و بزرگ دست‌بیازند. عقیده

شخصی من این است که آنان خوشحالتند که ما، با نیروی جنگی بزرگی که در اختیار داریم، در مقام حمله به ایشان برنمی‌آییم.

۳۷ «ولی اگر خبرها راست باشد و آتنیان به جزیره ما بیایند، من معتقدم که سیسیل بهتر از پلوپونز می‌تواند در برابر ایشان بایستد چون سیسیل برای هر گونه جنگی مجهز است و شهر ما بتهایی نیرومندتر از سپاهی است که می‌گویند آتنیان براه انداخته‌اند حتی اگر آن سپاه دو برابر آن باشد که می‌گویند در راه است. بیقین می‌دانم که آتنیان اسب همراه ندارند و در اینجا هم بدست نخواهند آورد مگر از شهر اگستا؛ و چون باید از طریق دریا بیایند عده سربازان سنگین اسلحه ایشان نیز به اندازه عده سربازان ما نخواهد بود؛ و در واقع پیمودن راهی بدین درازی برای کشتیهای ایشان هر قدر هم سبکبار باشند باسانی صورت نخواهد پذیرفت. از این گذشته با توجه به بزرگی و قدرت شهر ما مجبورند وسایل و تجهیزات فراوان با خود حمل کنند، و من به درستی سخن خود چنان یقین دارم که آتنیان حتی اگر شهری به بزرگی شهر ما را با خود بیاورند، و در مرز ما آن را مستقر سازند و از آنجا به ما حمله کنند، از نابودی خلاص نخواهند شد، چه رسد به اینکه از هر سو در محاصره دشمن قرارگیرند - چون همه شهرهای سیسیل دست اتحاد به یکدیگر خواهند داد - و در لشکرگاہی از کشتیها و چادرها با آذوقه‌ای اندک بسربرند و سواران ما حرکتشان را در هر سو محدود سازند. با توجه به همه جوانب امر و مخصوصاً با توجه به قدرت شهر ما، تردید دارم که آتنیان اصلاً بتوانند در جزیره ما پای به خشکی نهند.

۳۸ «ولی چنانکه گفتم آتنیان از همه این واقعیات آگاهند و تمامی فکر و هوششان وقف این است که آنچه را دارند حفظ کنند و تنها شایعه‌سازان در شهر ما هستند که خبرهایی را جعل می‌کنند که نه درست است و نه درست خواهد بود. نخستین بار نیست که اینان نظر مرا جلب می‌کنند، من دائم مراقب رفتار ایشان هستم که با خبرهای واهی و حتی توسل به پاره‌ای اعمال می‌کوشند توده مردم را دچار وحشت کنند و آنگاه خودشان زمام حکومت را بدست‌گیرند؛ و بیم آن دارم که سرانجام روزی به اجرای نقشه خود موفق شوند و ما چنان غافلیم که علاج واقعه را پیش از وقوع نمی‌کنیم و به تعقیب ایشان نمی‌پردازیم و دستشان را از توطئه کوتاه نمی‌سازیم، در نتیجه شهر ما روی آرامش نمی‌بیند و دائم دچار مبارزات حزبی است و مردم به جای اینکه با دشمن بجنگند گرفتار منازعه با یکدیگرند و گاهی هم پیش می‌آید که گروههایی قوی زمام دولت را بر خلاف قانون بدست می‌گیرند و با زور و استبداد حکومت می‌کنند. اگر از من پیروی کنید کاری خواهیم کرد که دیگر چنین امری در زمان زندگی ما زوی ندهد؛ و روش من چنین خواهد بود که نخست خواهیم کوشید شما توده مردم را با خود همداستان سازم و آنگاه با تمام قدرت خود بر کسانی که بدین گونه توطئه‌ها دست می‌یازند حمله‌ور شوم، آن هم نه پس از آنکه

پرده از کارشان بیفتد و در حین ارتکاب به توطئه گرفتار گردند - زیرا گیرآوردنشان در این حال آسان نیست - بلکه پیش از آنکه در مقام اجرای نقشه‌های خود برآیند. زیرا که به دشمن نباید فرصت داد تا دست‌بکار شود بلکه باید مواظب نیتش بود چه اگر در مجازاتش پیشدستی نکنیم او در آسیب‌رساندن به ما پیشدستی خواهد کرد؛ و کسانی را که آرزوی حکومت الیگارش‌ی را در سر می‌پرورانند اگر ضرورت ایجاب کند رسوا خواهیم کرد و دمی از ایشان غافل نخواهیم ماند و حتی خواهیم کوشید ایشان را از راه پند و اندرز به راه راست بیاوریم، و می‌اندیشیم که بدین‌سان خواهیم توانست ایشان را از ارتکاب جنایت بازداریم.

«سؤالی هست که بارها از خود پرسیده‌ام: شما جوانان چه می‌خواهید؟ می‌خواهید همین حالا مناصب دولتی را بدست‌آورید؟ ولی این کار خلاف قانون است، و قانون را برای آن وضع نکرده‌اند که مردان قابل را از کار برکنار کنند، بلکه برای این است که شما هنوز قابلیت آن مناصب را ندارید. آیا می‌خواهید از برابری همهٔ مردمان در مقابل قانون سر باز زنید؟ ولی چگونه ممکن است در جامعه عدالت برقرار باشد اگر مردمان برابر، حق برابر نداشته باشند؟

«کسانی هستند که می‌گویند دموکراسی نه شیوهٔ حکومت عاقلانه‌ای است و نه موافق عدل، و آنانکه پول بیشتر دارند زمامداران بهتری هستند. ولی من می‌گویم اولاً تودهٔ مردم تمام جامعه است در حالی که توانگران تنها بخشی از جامعه‌اند، در ثانی توانگران بهترین محافظان پولند ولی خردمندان بهترین مشاورانند و تودهٔ مردم بهترین کسانی هستند که استدلالهای مختلف را می‌شنوند و دربارهٔ آنها داوری می‌کنند؛ و همهٔ اینان در دموکراسی حقوق برابر دارند. اما در حکومت الیگارش‌ی تودهٔ مردم تنها در تحمل خطرهای شریکند و طبقهٔ حاکم نه تنها بیشترین بخش منافع را برای خود نگاه‌می‌دارد بلکه تمام منافع را حق خود می‌داند؛ و آنچه شما توانگران و شما جوانان می‌خواهید همین است؛ ولی بدانید که در شهر بزرگی مثل شهر ما چنین چیزی دست‌نیافتنی است. چه مردم ابلهی هستید شما! اگر هنوز نمی‌دانید که هدفان هدف ردیلاته‌ای است. پس احمقترین یونانیانید، اما اگر می‌دانید و با این همه به دنبال آن می‌روید شیرترین جنایتکارانید.

«ولی هنوز وقت دارید که پشیمان شوید یا بیاموزید که باید در اندیشهٔ منافع کشوری باشید که متعلق به همهٔ هموطنان شماست. بیادبیاورید که اگر چنین کنید لایق‌ترینان بیشترین سهم را از این منافع خواهند برد و در غیر این صورت از همه چیز بی‌نصیب خواهید ماند. از ترویج این شایعات دست‌بردارید و مطمئن باشید که ما می‌دانیم غرض شما چیست و آمادهٔ تحمل آن نیستیم. حتی اگر آتنیان در راه باشند شهر ما با آنان رفتاری خواهد کرد که درخور اهمیت و اعتبار آن است و سرداران سپاه از عهدهٔ این کار به‌نیکوترین وجه برخوردارند. ولی اگر این خبرها، چنانکه من معتقدم، راست نباشد، شهر ما اختیار خود را به دست وحشت و

نگرانی نخواهد سپرد و با انتخاب شما به مقام زمامداری یوغ بندگی شما را به دست خود برگردن نخواهد نهاد. شهر ما می‌تواند از عهده حفاظت خود برآید، و سخنان شما را به منزله اعمال شما تلقی خواهند نمود، و به سبب شایعات دروغ از آزادی خود دست‌برنخواهد داشت بلکه با هشیاری از آن محافظت خواهد کرد.»

- ۴۱ سخنان آتناگوراس تقریباً چنین بود. پس از او یکی از سرداران سپاه بپاخاست و اجازه نداد کسی دیگر سخن بگوید و خود چنین گفت:

«چه فایده‌ای دارد که سخنوران به یکدیگر تهمت بزنند و شنوندگان هم ایشان را تشویق کنند. به جای آن بهتر است در خبرهایی که می‌رسد دقیق شویم و ببینیم که همه ما، چه دولت و چه یکایک افراد، چگونه می‌توانیم در برابر مهاجمان از خود دفاع کنیم. تجهیز سپاه با اسب و جنگ‌افزار و همه چیزهایی که در جنگ بکار می‌آید حتی اگر ضرورتی نباشد، باز ضرر ندارد. ما خود مسئولیت این کار را به‌عهده خواهیم گرفت و مراقب همه جزئیات خواهیم بود. فرستادن نمایندگان به شهرهای همسایه و خبرگیری از اندیشه‌ها و تصمیمهای آنها نیز زبانی برای شهر ندارد. در این باره اقداماتی کرده‌ایم و هر خبر تازه‌ای که بدست آوریم به اطلاع شما خواهیم رساند.»

حاضران مجلس پس از شنیدن سخنان سردار سپاه پراکنده شدند.

رسیدن آتنیان به سیسیل

- ۴۲ آتنیان و متحدانشان به کرکورا رسیده بودند. در اینجا سرداران سپاه رسیدگی نهایی به تمامی لشکر را بعمل آوردند و معین کردند که به چه ترتیب باید لنگر بیندازند و لشکرگاه بسازند. ناوگان را به سه بخش قسمت کردند و فرماندهی هر بخش را به‌عهده سرداری نهادند، و از آن رو چنین کردند تا تمامی ناوگان در دریا با هم پیش نروند و در هر جا که پیاده می‌شوند از لحاظ آب و بندرگاه و غذا به دشواری نیفتند و به‌طور کلی اداره هر بخش آسان باشد. سپس سه کشتی به ایتالیا و سیسیل فرستادند تا معلوم کنند که کدام شهرها آماده‌اند از سپاه پذیرایی کنند. به این سه کشتی دستور داده شده بود که پس از اجرای مأموریت خود بازگردند و در راه به لشکر بپیوندند تا سرداران پیش از پیاده شدن سپاه از اوضاع بندرهای سر راه آگاه باشند.
- ۴۳ آنگاه لشکر آتن از کرکورا حرکت کرد و روی به سیسیل نهاد. این ناوگان از صد و سی و چهار کشتی جنگی بزرگ تشکیل می‌یافت و دو کشتی پنجاه پارویی از رودس: صد کشتی جنگی بزرگ متعلق به آتن بود - شصت کشتی تندرو و چهل کشتی باری - و بقیه کشتیها از آن

خیوس و دیگر شهرهای متحد آتن. سربازان سنگین اسلحه پنجهزار و یکصد تن بودند و این عده شامل هزار و پانصد تن از شهروندان آتن بود که وظیفه خدمت سربازی را انجام می دادند و هفتصد تن از طبقه کم درآمد که در نیروی دریایی خدمت می کردند. بقیه سربازان از شهرهای متحد بودند که بعضی رعایای آتن بشمار می رفتند و پانصد تن از شهر آرگوس و دویست و پنجاه تن از مانتینا و عده ای سرباز مزدور. علاوه بر اینها جمعاً چهارصد و هشتاد سرباز تیرانداز همراه لشکر بود که هشتاد تنشان از کرت آمده بودند. هفتصد فلاخن انداز از رودس و صد و بیست تن از تبعیدیان شهر مگارا که به عنوان سرباز سبک اسلحه خدمت می کردند. لشکر، یک کشتی حامل اسب با سی سوار نیز همراه داشت.

۴۴

این نخستین نیروی جنگی بود که از آتن به سیسیل می آمد. سی کشتی بازرگانی حامل ملزومات و خدمه بود؛ از قبیل غله و نانوا و سنگتراش و بنا و درودگر و همه وسایل ساختمان و محاصره؛ و صد زورق، کشتیهای بازرگانی را همراهی می کرد. علاوه بر اینها کشتیهای بازرگانی بزرگ و کوچک نیز داوطلبانه و به منظور تجارت و داد و ستد به دنبال ناوگان جنگی روان بودند. همه این کشتیها با هم از کرکورا به سوی خلیج ایونیا براه افتادند.

تمامی نیرو، بر حسب جهاتی که کشتیهای مختلف در پیش گرفته بودند، به دامنه کوه یاپوگیا یا تارنت رسیدند و در طول ساحل ایتالیا به حرکت ادامه دادند و معلوم شد که شهرهای ساحلی آماده نیستند بازار در اختیار لشکر بگذارند یا به آن اجازه ورود به داخل شهر بدهند ولی از دادن آب و اجازه لنگراندازی در بندر مضایقه ندارند، و شهرهای تارنت و لوکروی حتی این تسهیلات را هم از سپاه دریغ کردند. بدین سان لشکر به رگیون^۱، آخرین نقطه شبه جزیره ایتالیا، رسید. در اینجا تمامی سپاه دوباره در یک نقطه گرد آمد و چون اجازه ورود به داخل شهر را نیافت در بیرون شهر، در اراضی مقدس پرستشگاه آرتیمیس، لشکرگاه ساخت. مردم رگیون بازار در اختیار لشکریان نهادند و اینان کشتیها را به ساحل کشیدند و در آنجا متوقف شدند. آنگاه آتنیان با ساکنان رگیون وارد مذاکره شدند و از آنان خواستند که چون خود در اصل از اهالی خالکیس می باشند به مردم لئونتیینی که خالکیسی هستند یاری کنند، ولی آنان پاسخ دادند که از هیچ یک از دو طرف جانبداری نخواهند کرد، بلکه منتظر خواهند ماند تا ببینند که همه یونانیان ساکن ایتالیا چه تصمیم می گیرند و آنگاه مطابق آن تصمیم رفتار خواهند کرد. آتنیان پس از شنیدن این پاسخ به شور پرداختند تا ببینند برای تصرف سیسیل چه روشی باید برگزید، در عین حال منتظر بازگشت کشتیهای شدند که به اگستا فرستاده بودند تا معلوم کنند پولی که نمایندگان اگستا در آتن ادا کرده بودند که در آن شهر آماده است آیا برآستی موجود است یا نه. در این اثنا اخبار قطعی از هر سو به سیراکوس رسید و خبرگیران نیز تأیید کردند که

۴۵

ناوگان آتن به رگیون رسیده است. از این رو مردم سیراکوس با همه نیروی خود به تجهیز سپاه پرداختند و دیگر منکر خبر لشکرکشی نشدند؛ در بعضی از شهرهای سیسیل پادگانهای مستقر ساختند و به شهرهای دیگر سفیرانی فرستادند و برجهای نگهبانی را تقویت کردند و اسبها و جنگ افزارها را واری کردند و آماده جنگی شدند که در شرف روی دادن بود و در واقع آغاز شده بود.

سه کشتی که آتنیان به آگستا فرستاده بودند به رگیون بازگشتند و خبر آوردند که بیش از سی تالنت پول در آن شهر وجود ندارد. سرداران سپاه یکباره از دو جهت دلسرد شدند: اولاً پولی در آگستا بدست نیامد و در ثانی امید اینکه مردم رگیون از یک سو به سبب خویشاوندی قومی با اهالی لئونتینی، و از سوی دیگر به علت دوستی دیرینه با آتن به سپاه آتن خواهند پیوست، یکسره بر باد رفت. خبری که از آگستا رسید نیکياس را به تعجب نینداخت ولی برای دو سردار دیگر بکلی غیرمنتظر بود. هنگامی که نخستین سفیران آتن برای کسب اطلاع درباره پول موجود در آگستا به آن شهر رفتند ساکنان آگستا برای فریفتن ایشان بدین نقشه متوسل شدند: سفیران را به پرستشگاه آفرودیت در بالای کوه اروکس بردند و هدیه هایی را که مردمان بدانجا فرستاده بودند به ایشان نشان دادند. این هدیه ها عبارت بودند از مقدار کثیری پیاله و کوزه شراب و عودسوز و اشیاء دیگری که همه از نقره ساخته شده بود و با اینکه چندان ارزش پولی نداشتند بظاهر گرانبها می نمودند. علاوه بر این در خانه ها، مهمانیهایی برای خدمه کشتی ها برپا کردند و پیاله هایی زرین و سیمین که تعدادی را در شهر آگستا فراهم آورده و مقداری دیگر را از شهرهای فنیقی و یونانی همسایه به عاریت گرفته بودند به گردش درآوردند. در هر خانه ای که مهمانی می شد همان پیاله ها را به میان می آوردند و چنین می نمودند که گویی همه آنها متعلق به میزبان است در حالی که در همه خانه ها باز همان پیاله ها ظاهر می شدند به طوری که مهمانان آتنی از دیدن این همه سیم و زر در خانه ها به شگفتی افتاده بودند و چون به آتن بازگشتند در همه جا درباره ثروتی که در آگستا دیده بودند داد سخن دادند، در حالی که خودشان فریب خورده بودند، و دیگران را نیز فریب دادند. چون از آگستا خبر رسید که پولی وجود ندارد این فریب خوردگان آماج تمسخر و سرزنش سربازان قرار گرفتند و سرداران به شور پرداختند تا ببینند چه باید کرد.

نیکياس بر آن بود که باید تمامی سپاه را به سلینوس ببرند که هدف اصلی لشکرکشی بود، و اگر مردم آگستا پول لازم را برای تمام سپاه بپردازند موضوع را بار دیگر مورد شور قرار دهند و در غیر این صورت هزینه آذوقه شصت کشتی را که نمایندگان آگستا تقاضای فرستادنشان را کرده بودند، مطالبه کنند و آنگاه بزور یا از طریق مذاکره پیمان صلحی میان آگستا و سلینوس ببندند، و سپس روی به شهرهای دیگر بنهند و توانایی نیروی جنگی آتن را

به معرض نمایش بگذارند و نشان دهند که آتن چگونه هر دم آماده است که به یاری دوستان و متحدانش بشتابد، و پس از این کار به آتن بازگردند مگر آنکه اتفاقی غیرمنتظره سبب شود که بتوانند به مردم لئونتینی کمک کنند یا شهرهای دیگری را به اتحاد با آتن وادار سازند؛ ولی به هر حال نباید دولت آتن را به هزینه خودش در خطر افکنند.

آلکیبیادس گفت راهی بدین درازی را با لشکری بدین بزرگی نیپیموده ایم برای اینکه بی نتیجه و با دست خالی به آتن بازگردیم. باید به همه شهرهای سیسیل به استثنای سیراکوس و سلینوس منادیانی بفرستیم، و یکوشیم گروهی از قوم سیکل را به طغیان بر سیراکوس وادار سازیم و با گروه دیگر پیمان دوستی ببندیم تا بتوانیم از آنان غله برای سپاه بگیریم. نخستین گام ما باید این باشد که حمایت شهر مسینا را جلب کنیم که بر سر راهمان قرار دارد و دروازه سیسیل است و از آن می توانیم به عنوان پایگاه استفاده کنیم. پس از مذاکره با شهرهای مختلف معلوم خواهد شد که کدام یک آماده است در جنگ به ما یاری کند، و آنگاه باید به سیراکوس و سلینوس حمله کنیم مگر آنکه میان سلینوس و اگستا سازش بعمل آید و سیراکوس اجازه دهد که شهر لئونتینی را دوباره تأسیس کنیم.

۴۸

لاماخوس، سردار سوم سپاه، عقیده ای دیگر داشت. او گفت باید هر چه زودتر به شهر سیراکوس بتازیم و در زیر باروی شهر جنگ را آغاز کنیم چون دشمن هنوز آماده نبرد نشده است و دچار وحشت است. هر سپاهی دشمن را در نخستین لحظات به ترس می اندازد در حالی که با گذشت زمان دشمن به خود می آید و با دیدن منظره سپاه مهاجم بیمی به خود راه نمی دهد. بنا بر این مادام که اهل سیراکوس دچار ترسند حمله ای ناگهانی روحیه ایشان را تضعیف خواهد کرد و بهترین فرصت پیروزی را به سپاه ما خواهد داد زیرا که سیراکوسیانی با دیدن لشکر انبوه ما که هنوز تلفاتی نداده است به فکر آسیبی خواهند داشت که این لشکر به شهرشان وارد می تواند ساخت و جرأت نبرد نخواهند یافت. از این گذشته احتمال بر این است که بسیاری از ساکنان سیراکوس که لشکرکشی را باور نکرده اند هنوز در بیرون شهر باشند و اگر سپاه، در حالی که آنان می کوشند دارایی خود را به شهر منتقل سازند در برابر باروی شهر پیروز شود و در آنجا مستقر گردد دیگر به علت کمی پول در زحمت نخواهد بود. علاوه بر این در این صورت شهرهای دیگر سیسیل نیز گرایشی به اتحاد با سیراکوس نخواهند داشت و بی آنکه منتظر شوند که ببینند کدام طرف غالب می شود به ما خواهند پیوست. لاماخوس توصیه کرد که مگارا را پایگاه نیروی دریایی قرار دهند چون هم خالی از سکنه است و هم چه از راه دریا و چه از راه خشکی از سیراکوس دور نیست و بنا بر این هم پایگاه خوبی برای محاصره است و هم در صورت احتیاج لشکر می تواند بدانجا عقب نشینی کند.

۴۹

لاماخوس چنین گفت ولی در پایان سخن عقیده آلکیبیادس را تأیید کرد. آلکیبیادس با

۵۰

کشتی خود روانه مسینا شد و درباره بستن پیمان اتحاد با ساکنان آنجا مذاکره کرد ولی یگانه نتیجه‌ای که بدست آورد این بود که ایشان بازاری در بیرون شهر در اختیار آنتیان نهند بی آنکه آنان را به داخل شهر راه دهند؛ و آلکیبیادس به رگیون بازگشت.

بی فاصله پس از رسیدن آلکیبیادس دو تن از سرداران سپاه با شصت کشتی حامل سرباز و آذوقه روی به ناکسوس نهادند و بقیه لشکر را تحت فرماندهی یکی از سرداران در رگیون گذاشتند. مردم ناکسوس ایشان را وارد شهر کردند، و ایشان از ناکسوس روانه کاتانه شدند. گروهی از ساکنان کاتانه طرفدار سیراکوس بودند و به لشکریان آتن اجازه ورود به شهر ندادند و از این رو لشکریان به کنار رود تریاس^۱ رفتند و در آنجا برای گذراندن شب فرود آمدند. روز دیگر در حالی که همه کشتیها پشت سر یکدیگر حرکت می کردند به سوی سیراکوس پیش رفتند و ده کشتی را از پیش فرستادند و به سرنشینان آنها دستور دادند که وارد بندر بزرگ سیراکوس شوند و از وضع سیراکوسیای و کشتیهای ایشان آگاه گردند و در عین حال بی درنگ پس از ورود به بندر از کشتیهای خود به صدای بلند اعلام کنند که آنتیان آمده اند تا مطابق قراردادی که با مردم لئونتینی دارند و با توجه به خویشاوندی قومی با ایشان، لئونتینیان را دوباره در سرزمین خودشان جای دهند و بنا بر این همه لئونتینیانی که در سیراکوس هستند باید بی هیچ ترسی از شهر بیرون بیایند و به آنتیان که دوستان و هواداران ایشان هستند پیوندند. سرنشینان کشتیها پس از اعلام این خبر وضع شهر و بندر را واری کردند تا ببینند کدام نقطه برای آغاز جنگ مناسب است، و پس از آن به کاتانه بازگشتند.

در کاتانه مردم شهر در مجلسی گرد آمدند و با اینکه لشکر را به شهر راه نداده بودند از سرداران آتن دعوت کردند که بیایند و هر مطلبی دارند بگویند. در حالی که آلکیبیادس سخن می گفت و سران شهر مشغول مذاکره بودند سربازان بی آنکه کسی آگاه شود دروازه ای را که محکم نبود شکستند و وارد شهر شدند و در میدان شهر به خرید جنس پرداختند. گروه هواخواه سیراکوس که از عده اندکی تشکیل می یافت چون سربازان را در داخل شهر دیدند ترسیدند و گریختند و مجلس رأی به انعقاد پیمان اتحاد با آتن داد و از سرداران خواست که بقیه سپاه را نیز از رگیون بدانجا بیاورند. آنتیان به رگیون بازگشتند و تمامی لشکر را به کاتانه آوردند و در آنجا لشکرگاه ساختند.

از کامارینا پیغام آمد که اگر آنتیان بدانجا بروند شهر جانب ایشان را خواهد گرفت، و همچنین خبر رسید که مردم سیراکوس ناوگان خود را مجهز می سازند و سرباز سوار کشتیها می کنند. آنتیان با همه نیروی جنگی روانه ساحل سیراکوس شدند ولی اثری از کشتیهای مجهز نیافتند؛ آنگاه روی به کامارینا نهادند و وارد بندر شدند و منادیی به شهر فرستادند، ولی مردم

کامارینا دروازه شهر را به روی ایشان نگشادند و گفتند سوگند خورده‌اند که آتنیان را تنها در صورتی به شهر راه دهند که فقط با یک کشتی بیایند مگر آنکه خودشان تقاضای فرستادن کشتیهایی بیشتری را کرده باشند. آتنیان ناچار بازگشتند و در نقطه‌ای از قلمرو سیراکوس پیاده شدند و مشغول غارت گردیدند ولی همین که سواران سیراکوس به یاری غارت‌شدگان رسیدند عده‌ای از سربازان سبک‌اسلحه آتنی هلاک شدند و بقیه به کاتانه بازگشتند.

احضار آلیکیادس به آتن

در بندر کاتانه کشتی دولتی سالامینیا را دیدیدند که از آتن آمده بود. این کشتی مأمور بود آلیکیادس و چند تن از سربازان را به آتن برگرداند تا در برابر دعوایی که دولت به اتهام استهزای اسرار دینی و شکستن مجسمه‌های هرمس بر ایشان کرده است از خود دفاع کنند. مآوقع از این قرار بود که پس از حرکت لشکر، آتنیان از این تهمتها دست برنداشته و بدون رسیدگی به سیرت و شهرت مدعیان، به اعتماد شهادت اشخاص نابکار عده‌ای از مردم درستکار را توقیف کرده و گفته بودند تحقیق در موضوعی بدین مهمی باید با دقت و شدت هر چه بیشتر انجام گیرد و این بهتر از آن است که یک گناهکار به سبب شهرت نیک هر چند مدعی او مردی فرومایه باشد از مجازات بگریزد؛ زیرا مردم آتن از حکومت استبدادی پسیستراتوس و فرزندانش داستانها شنیده بودند و می‌دانستند که حکومت آنان در مراحل واپسین چقدر تحمل‌ناپذیر بوده است و این را نیز می‌دانستند که براندازی آنها به دست خود آتنیان و هارمودیوس صورت نگرفته بلکه اسپارتیان آن سلسله را از میان برداشته‌اند.

داستان هارمودیوس و آریستوگیتون

عمل متهورانه هارمودیوس و آریستوگیتون ناشی از ارتباطی عاشقانه بود. من داستان این پیشامد را با اندکی تفصیل حکایت می‌کنم تا نشان دهم که آگاهی خود آتنیان از فرمانروایان مستبد آتن و چگونگی برافتادن ایشان بهتر از اطلاعات دیگران نیست.

پسیستراتوس هنگامی که درگذشت پیرمردی دیرینه‌سال بود و هنوز مقام پادشاهی داشت. پس از او بر خلاف آنچه بیشتر مردمان می‌پندارند پسر ارشدش هیپاس زمام قدرت را بدست گرفت نه پسر کوچکترش هیپارخوس. در آن زمان هارمودیوس پسر زیبایی بود در شکوفاترین سنین جوانی، و مردی از طبقه متوسط به نام آریستوگیتون دلباخته او بود. هیپارخوس پسر پسیستراتوس به آن جوان اظهار عشق کرد ولی جوان دست رد به سینه او نهاد

و از او به آریستوگیتون شکایت برد. آریستوگیتون از یک سو دیگر غیرتش بجوش آمد و از سوی دیگر ترسید که هیپارخوس با استفاده از قدرت خود بزور آن پسر را مجبور به تسلیم کند و از این رو بر آن شد که اگر از دستش برآید توطئه‌ای ترتیب دهد و به بهانه براندازی حکومت استبدادی هیپارخوس را از بین ببرد. هیپارخوس بار دیگر کوشید که به آن پسر دست‌بیابد و این بار نیز جواب رد شنید ولی زور بکارنبرد بلکه بر آن شد که او را خوار کند بی آنکه معلوم شود که قصد انتقام‌گیری از او داشته‌است. از این گذشته هیپارخوس قدرت خود را به نحوی اعمال می‌کرد که تحملش برای زیردستان دشوار نبود و شیوه حکومتش مایهٔ بیزاری مردم نمی‌شد. در واقع این فرمانروایان جبار زمانی دراز سیاستی خردمندانه و موافق اصول داشتند؛ مالیاتی که از مردم می‌گرفتند به میزان یک پنجم درآمد ایشان بود، شهر را با ساختمانهای زیبا می‌آراستند، در جنگها کامیاب بودند و مراسم دینی را به نیکوترین وجه رعایت می‌کردند. از جهات دیگر نیز قوانین پیشین شهر به اعتبار خود باقی‌بود و فرمانروایان فقط مراقب بودند که همیشه یکی از افراد خانوادهٔ ایشان در مقام حکومت شریک باشد. یکی از آنان که در آتن منصب آرخون را — که سالی یک بار برای همان سال انتخاب می‌شد — بدست‌آورد، سیستراتوس پسر هیپاس جبار بود که نام پدر بزرگش را بر او نهاده بودند، و هم او در زمانی که این منصب را داشت قربانگاه دوازده خدا را در میدان شهر و قربانگاه آپولون پوتیایی را در پرستشگاه این خدا در آتن بنا کرد. بعدها مردم آتن قربانگاه واقع در میدان شهر را توسعه دادند و سنگ‌نشته‌ای را که در آنجا بود محو کردند ولی چنین سنگ‌نشته‌ای هنوز در پرستشگاه آپولون باقی‌است و هر چند نوشتهٔ آن فرسوده شده‌است هنوز می‌توان این دو مصرع را خواند:

سیستراتوس پسر هیپاس این کتیبه را
به عنوان یادگار دورهٔ آرخونی خود در پرستشگاه
آپولون پوتیایی نصب کرده‌است.

اما اینکه هیپاس پسر ارشد بود و پس از پدرش زمام قدرت را بدست‌گرفت مطلبی است که خبرش را از منابع شایان اعتماد دارم و خبر من یقینی‌تر از خبرهای دیگران است و دلیل درستی آن چنین است که شرح می‌دهم. از میان همهٔ برادران، تنها هیپاس دارای فرزند بوده‌است و این واقعیت، هم از کتیبهٔ قربانگاه پیداست و هم از نوشتهٔ روی ستونی که آتنیان به یاد جنایات فرمانروایان جبار در آکروپلیس نصب کرده‌اند. در این نوشته نام فرزندان از تسالوس و هیپارخوس برده‌نشده ولی اسامی پنج فرزندی را که هیپاس از مورینه^۱، دختر کالیاس (پسر هوپروخیدس^۲)، داشته‌است در آنجا می‌توان خواند؛ و احتمال قوی نیز بر این

است که مسنترین برادران زودتر از دیگران ازدواج کرده باشد. علاوه بر این در آن ستون نام هیپاس بی فاصله پس از نام پدرش آمده است و این خود امری طبیعی است زیرا او پس از پدر مسنترین فرد خانواده بوده و قدرت را هم بدست آورده است. من نمی توانم باور کنم که هیپارخوس در هنگام مرگ ناگهانش فرمانروا بوده و با این همه هیپاس در همان روز مرگ او زمام قدرت را بدست گرفته باشد. واقع امر این است که او از مدتها پیش شهروندان را ترسانده بوده است و محافظانش هم با انضباط کامل مطیع او بوده اند و از این رو توانسته است بی درنگ پس از مرگ پدر [بی آنکه کسی در برابرش قد علم کند بر اوضاع مسلط گردد و در این کار هیچ گونه تردید و تزلزلی را که برادر جوانتر به سبب فقدان تجربه قبلی در اعمال قدرت معمولاً می بایست داشته باشد، از خود نشان نداده است. اما هیپارخوس به سبب پایان عمر فاجعه آمیزش شهرت یافته و بعدها شایع شده است در هنگام مرگ زمام حکومت را بدست داشته است.

برگردیم به حدیث هارمودیوس. هیپارخوس چون از تصاحب آن پسر ناامید شد نقشه خوارکردن او را کشید. او و برادرش از خواهر هارمودیوس دعوت کردند در دسته ای که به مناسبت اجرای مراسم دینی براه می افتد سید را حمل کند؛ ولی وقتی که آن دختر آمد به او گفتند بازگردد چون دعوت نشده است و اصلاً به علت فساد اخلاق حق شرکت در مراسم را ندارد. هارمودیوس سخت برآشفته و آریستوگیتون نیز که عاشق او بود بیش از پیش خشمگین گردید. این دو با کسانی که در توطئه با ایشان همدست بودند و قرار بود در سوء قصد نیز شریک باشند همه مقدمات را فراهم آورده بودند و منتظر جشن پان آتنه بودند، چون روز این جشن یگانه روزی بود که در آن همه شهروندانی که می خواستند در مراسم شرکت کنند می توانستند سلاح حمل کنند بی آنکه گمان بد برانگیزند. قرار بود آریستوگیتون و هارمودیوس حمله را آغاز کنند و دیگران در برابر محافظان هیپارخوس از آن دو دفاع کنند. آن دو تن برای اینکه توطئه فاش نشود همدستان زیادی نگرفته بودند و امید داشتند مردمان بی خبر از توطئه نیز همین که ببینند عده ای اندک دست بکار شده اند برای بازپس گرفتن آزادی شهروندان پای پیش خواهند نهاد.

چون روز جشن فرارسید هیپاس با محافظانش در بیرون شهر، در کرامیکوس^۱ (= بازار کوزه گران آتن) بود و در آنجا دسته ای را که قرار بود براه افتد مرتب می کرد. هارمودیوس و آریستوگیتون خنجرهای خود را آماده کرده بودند و می خواستند حمله را آغاز کنند ولی ناگهان دیدند: یکی از کسانی که در توطئه با ایشان همدست بود با هیپاس مشغول صحبت دوستانه است. هیپاس اصلاً مرد خوش مشربی بود و نزدیک شدن به او برای هیچ کس دشوار نبود. آن دو به گمان اینکه توطئه فاش شده است و هم اکنون توقیف خواهند شد به وحشت افتادند ولی

می‌خواستند اگر ممکن باشد زود انتقام خود را از مردی که ایشان را خوار کرده و مجبورشان ساخته‌است که خود را در خطر افکنند، بگیرند. بدین منظور از دروازه به‌درون شهر دویدند و در جوار پرستشگاه لئوکوریون به‌هیپارخوس رسیدند و بدون اعتنا به‌سلامت خود، در حالی که یکی به‌علت حسودی و دیگری به‌سبب اهانتهی که دیده‌بود سخت برافروخته‌بودند، او را از پای درآوردند. آریستوگیتون در غوغایی که برخاست از دست محافظان گریخت ولی اندکی بعد دستگیر و کشته‌شد؛ و هارمودیوس در همانجا بقتل رسید.

- ۵۸ هیپاس همین که از واقعه باخبر گردید به‌جای اینکه به‌محل وقوع قتل برود بی‌درنگ به‌نزد مردان مسلحی رفت که قرار بود پیشاپیش دسته حرکت کنند - اینان به‌سبب دوری از محل قتل هنوز نمی‌دانستند چه روی داده‌است - در حالی که از سیمایش هیچ پیدا نبود که خبر از قتل برادر دارد به‌آنان دستور داد که بدون سلاح در نقطه‌ای معین گردآیند و آنان به‌این گمان که هیپاس می‌خواهد مطلبی را به‌آنان بگوید از فرمانش اطاعت کردند. هیپاس به‌محافظان خود فرمان داد که سلاحها را جمع کنند و فوراً افرادی را که گمان می‌کرد در توطئه شریکند و کسانی را که خنجر داشتند جدا کرد. رسم چنین بود که مردان مسلح در جشنهای دینی فقط نیزه و سپر همراه داشته‌باشند.

- ۵۹ بدین‌سان توطئه هارمودیوس و آریستوگیتون فقط ناشی از ارتباط عاشقانه و احساس اهانت بود. ولی پس از آن، فشار حکومت استبدادی شدیدتر و برای آنتیان تحمل‌ناپذیرتر شد. هیپاس به‌وحشت افتاده‌بود و عده‌ای از شهروندان را بقتل رساند، و به‌فکر افتاد که در بیرون از آتن جایی پیدا کند که در صورت وقوع انقلاب به‌آن پناه ببرد؛ و سرانجام با اینکه شهروند آتن بود دخترش آرخه‌دیکه^۱ را به‌آیانتیدس^۲ پسر هیپوکلس^۳ شهریار لامپساکوس^۴ داد چون شنیده‌بود که او نفوذ بزرگی بر داریوش شاه ایران دارد. گور آرخه‌دیکه در لامپساکوس است و این دو بیت را بر آن نوشته‌اند:

آرخه‌دیکه دختر هیپاس

که بزرگترین مرد یونان در زمان خود بود، در اینجا آرمیده‌است

پدر و شوهر و برادران و پسرانش، همه فرمانروا بودند

با این همه هرگز غرور در دل او راه نیافت.

هیپاس سه سال دیگر در آتن فرمانروایی کرد و در سال چهارم اسپارتیان و تبعیدیان آتنی که از خانواده‌ٔ آلکمنونید بودند برکنارش کردند. نخست روانهٔ سیگیون^۵ شد و از آنجا به‌نزد آیانتیدس در لامپساکوس رفت و سرانجام روانهٔ دربار داریوش گردید، و بیست سال بعد در سنین سالخوردگی در لشکرکشی ایران به‌ماراتن شرکت جست.

فرار آلکیبیادس

آتنیان همه این وقایع و آنچه را در این باره شنیده بودند بیاد می‌آوردند و بر کسانی که متهم به استهزای اسرار دینی بودند خشم می‌گرفتند و می‌اندیشیدند که همه این رویدادها جزئی از توطئه‌ای است برای برقرار ساختن حکومت الیگارشی یا جباری. مردان ارجمندی زندانی شده بودند و هنوز پایان ماجرا پیدا نبود. هر روز بر وحشت مردم افزوده می‌شد و عده‌ای بیشتر به زندان می‌افتادند. در این هنگام یکی از زندانیان زندانی دیگری را که اتهامش شدیدتر بود بر آن داشت که به گناه خود اعتراف کند. اینکه آیا او در اعترافش حقیقت را گفت یا نه معلوم نیست، گروهی چنین حدس می‌زنند و گروهی چنان، و در واقع نه در آن زمان و نه پس از آن هیچ کس نمی‌توانست بیقین بگوید که مرتکب جرم کدام کس بوده‌است. به هر حال یکی از زندانیان به زندانی دیگری گفت که خواه مرتکب جرم شده‌ای و خواه نه، از دولت قول مصونیت بگیر و با اعتراف به جرم، هم خودت را خلاص کن و هم به سوء ظن عمومی پایان ببخش، چه اگر اعتراف کنی امیدت به زنده ماندن بیش از هنگامی است که منکر گناه گردی و محاکمه شوی. بدین سان این مرد به شکست مجسمه‌های هرمس اعتراف کرد و چند تنی را هم همدست خود قلمداد کرد. آتنیان که پیشتر می‌ترسیدند توطئه‌کنندگان علیه دموکراسی هرگز پیدا نشوند گمان کردند که اینک حقیقت را یافته‌اند و بسیار شادمان شدند و بی‌فاصله مرد معترف و زندانیانی را که او نامی از آنان نبرده بود آزاد ساختند و کسانی را که او همدست خود خوانده بود به دادگاه بردند و محکوم به مرگ کردند و همه را کشتند و برای یافتن متهمانی که گریخته بودند جایزه‌ای معین کردند. هیچ معلوم نبود که آیا آنان که کشته شدند مستحق مجازات بودند یا نه، ولی این واقعه برای بقیه شهر فایده‌ای بزرگ در برداشت.

اما دشمنان آلکیبیادس که پیش از حرکت لشکر، او را متهم کرده بودند، در این زمان حملات خود را شدیدتر ساختند و آتنیان نیز اتهام او را جدیتر گرفتند و اندیشیدند که استهزای اسرار دینی و شکستن مجسمه‌های هرمس جزئی از توطئه‌ای است که او برای برانداختن حکومت دموکراسی ترتیب داده بود. بر حسب اتفاق در همان روزهایی که آتن گرفتار این آشفتگی و اضطراب بود اسپارت به علت اختلافی که با بویوتی پیدا کرده بود سپاهی کوچک روانه ایستموس^۱ ساخت و آتنیان این لشکرکشی را با توطئه آلکیبیادس مربوط کردند و گفتند اسپارت این سپاه را نه به خاطر بویوتی بلکه به خواهش آلکیبیادس بدانجا فرستاده‌است و توطئه‌گران اگر دستگیر نشده بودند شهر آتن را تسلیم اسپارتیان می‌کردند؛ و حتی یک شب را به‌طور مسلح در پرستشگاه تزه‌نوس بسربردند. در همین روزها در شهر آرگوس نیز دوستان

۱. Isthmos (باریکه حاکمی میان پلپونز و اتیکه. ما در این ترجمه هر جا که سخن از ایستموس به میان می‌آید عبارت «باریکه کورینت» را نگاربرده‌ایم چون کلمه ایستموس در یونانی به معنی باریکه حاکمی است. م.م.)

آلکیبیادس متهم به توطئه علیه دموکراسی شدند و آتنیان گروهانهای آرگوسی را که در جزایر نگاه داشته بودند تحویل مردم آرگوس دادند تا همه را بکشند.

بدین سان آلکیبیادس از هر سو در احاطه اتهام قرار داشت و آتنیان برای اینکه او را محاکمه کنند و بقتل برسانند کشتی دولتی سالامینیا را به سیسیل فرستادند تا او و همه کسانی را که در مظان تهمت قرار داشتند به آتن برگردانند. فرمانی که برای او فرستاده بودند این بود که به آتن بازگردد و در دادگاه حضور یابد، ولی ناخدای کشتی حق نداشت او را دستگیر کند چون آتنیان می ترسیدند که توقیف او در یونانیان سیسیل و سپاه دشمن اثر ناگوار بپاشد، و مخصوصاً چون می خواستند مردم مانتینئا و آرگوس که به خاطر آلکیبیادس به آتن پیوسته بودند به فکر جدایی از آتن نیفتند.

آلکیبیادس و متهمان دیگر با کشتی خود آلکیبیادس به همراه کشتی سالامینیا به سوی آتن براه افتادند ولی در جوار شهر تورویوی^۱ از سالامینیا جدا گردیدند و در خشکی پیاده و متواری شدند، چون از حضور در دادگاه آتن با هیاهویی که علیه ایشان برپا شده بود بیم داشتند. خدمه کشتی سالامینیا مدتی به دنبال آلکیبیادس و همراهانش گشتند و چون اثری از او نیافتند به آتن بازگشتند. اندکی بعد آلکیبیادس با زورقی از تورویوی به اسپارت رفت و آتنیان او و همراهانش را در غیابشان محکوم به مرگ کردند.

پیروزی آتنیان در جوار سیراکوس و تصرف هوکارا^۲

سرداران آتنی که در سیسیل مانده بودند لشکر را به دو بخش تقسیم کردند و هر کدام فرماندهی بخشی را به قید قرعه عهده دار شد؛ و روی به سلینوس و اگستا نهادند تا اولاً ببینند آیا شهر اگستا پولی را که وعده داده است در اختیار ایشان می نهد یا نه، و در ثانی وضع سلینوس را از نزدیک بررسی کنند و موارد اختلاف میان آن دو شهر را روشن سازند. بدین سان لشکر در طول ساحل سیسیل در حالی که خشکی در سمت چپ ایشان قرار داشت در جهت خلیج تورهنی^۳ به حرکت آمد و در جوار شهر هیمرا که در این نقطه یگانه شهر یونانی است پیاده شد، ولی مردم شهر لشکر را به شهر راه ندادند و لشکریان به حرکت در دریا ادامه دادند و هوکارا را که شهر مستحکم کوچکی در ساحل است و به قوم سیکان تعلق دارد و در آن هنگام با اگستا در حال جنگ بود متصرف شدند و ساکنانش را به بندگی گرفتند و خود شهر را تحویل سواران اگستا دادند که در این نقطه به ایشان ملحق شده بودند. آنگاه پیادگان لشکر از سرزمین قوم سیکل گذشتند و به کاتانه رسیدند در حالی که کشتیها با بندگان در دریا پیش می رفتند. نیکياس از هوکارا مستقیماً به اگستا رفت و در آنجا سی تالنت وصول کرد و کارهای دیگری را هم که در

1. Thurioi

2. Hykkara

3. Tyrrhenian Golf

آنجا داشت انجام داد و سپس به بقیه لشکر پیوست. بندگان را به مبلغ صد و بیست تالانت فروختند و آنگاه روانه سرزمین قوم سیکل شدند و از آنان خواستند که سپاهی برای تقویت لشکر آتن بفرستند، و آنگاه با نصف نیروی جنگی به شهر هوبلا^۱ در منطقه گلا که دشمن آتن بود روانه شدند ولی نتوانستند شهر را بتصرف درآورند. بدین سان تابستان بیابان رسید.

زمستان

لشکرگاه آتنیان در برابر سیراکوس

در آغاز زمستان آتنیان سرگرم آماده ساختن خود برای حمله به سیراکوس بودند و مردم سیراکوس برای حمله به آتنیان آماده می شدند. چون مردم سیراکوس مدتی در حال ترس از حمله آتنیان بسربرده بودند ولی آتنیان نتوانسته بودند حمله کنند، سیراکوسی‌ان روز به روز اعتماد بیشتری به خود یافته بودند؛ و چون اکنون دیدند که لشکر آتن در سوی دیگر جزیره سیسیل بحرکت آمده و به شهر هوبلا حمله کرده ولی موفق به تصرف آن نشده است، به شیوه توده‌هایی که یکباره جسارت از دست رفته خود را باز می یابند، سپاه آتن را به چشم حقارت نگریستند و به سرداران سپاه اصرار کردند که به کاتانه لشکر بکشند چون آتنیان به مقابله ایشان نخواهند آمد. سواران سیراکوسی که برای کسب خبر از لشکرگاه آتن فرستاده می شدند به سربازان آتنی اهانت می کردند و از جمله می گفتند شما بدین قصد نیامده اید که برای مردم لئونتینی وطنی تأسیس کنید بلکه غرضتان این بوده است که در سرزمین بیگانه وطنی برای خود بیابید.

سرداران آتنی که از روحیه هر دو طرف آگاه شده بودند تصمیم گرفتند کاری کنند که سیراکوسی‌ها از پشت باروها بیرون بیایند و از شهر هر چه دورتر شوند، و خودشان شبانه با چندین کشتی در طول ساحل حرکت کنند و موضعی مناسب برای نبرد بیابند. ولی زود دریافتند که پیاده شدن در برابر سپاهی که آماده مقابله با ایشان است آسان نخواهد بود و اگر انبوه سواران سیراکوس ایشان را در حال حرکت در خشکی ببینند - در حالی که سرباز سوار همراه ندارند - آسیب فراوان خواهند دید؛ بنا بر این باید موضعی پیدا کنند که سواران نتوانند چندان صدمه‌ای به ایشان برسانند. چند تن از تبعیدیان سیراکوس که در لشکر آتن بودند به سرداران گفتند که باید در جوار پرستشگاه اولومپییون^۲ پیاده شوند و لشکرگاه بسازند، و چنین کردند.

سرداران آتنی نیز نگرانی اندیشیدند: مردی را که مورد اعتمادشان بود و فرماندهان سپاه سیراکوس نیز گمان می بردند که هوادار ایشان است، به سیراکوس فرستادند. این مرد از مردم

کاتانه بود و به فرماندهان سیراکوسی گفت مرا فلان کسان به نزد شما فرستاده‌اند. فرماندهان سیراکوسی این کسان را به نام می شناختند و می دانستند که از گروه کوچک طرفداران سیراکوس در کاتانه هستند. آنگاه گفت آتینان را عادت بر این است که شبها در داخل شهر می خوابند اندکی دورتر از جایی که جنگ افزارهایشان در آن است؛ و اگر فرماندهان سیراکوس روزی را معین کنند و در سپیده دم آن روز با تمامی نیروی جنگی خود بر آتینان بتازند هواداران سیراکوس در کاتانه دروازه های شهر را خواهند بست و در حالی که سربازان آتنی در داخل شهرند کشتیه های ایشان را آتش خواهند زد و سپاهیان سیراکوس با سانی خواهند توانست بر ایشان چیره شوند. همچنین گفت که گروهی بزرگ در کاتانه هستند که آماده اند به یاری سیراکوسیان بشتابند، و او را نیز ایشان به سیراکوس فرستاده‌اند.

۶۵ سرداران سیراکوس که به خود اطمینان داشتند و پیش از آمدن آن مرد نیز تصمیم به حمله به کاتانه گرفته بودند، جانب احتیاط را بکلی فرو گذاشتند و سخنان آن مرد را باور کردند و بی درنگ روزی را برای حمله معین کردند و مرد را به کاتانه بازگرداندند و به تمامی نیروی جنگی سیراکوس فرمان حرکت دادند و در روزی که از پیش معین کرده بودند به سوی کاتانه براه افتادند و شب را در کنار رود سومایتوس^۱ در منطقه لئونتینی لشکرگاه ساختند. آتینان همین که از این ماجرا خبر یافتند همه لشکریان خود را، که قوم سیکل و عده ای دیگر نیز به آنان ملحق شده بودند، سوار کشتیه ها و زورقها ساختند و روانه سیراکوس شدند و در سپیده بامداد در روبروی اولومپیون برای اشغال موضعی که برای فرود آمدن در نظر گرفته بودند، پیاده شدند. سواران سیراکوس که از پیش به کاتانه رفته و دیده بودند که سپاه آتن در دریا بحرکت آمده است بازگشتند و ماقوع را به پیاده نظام خبر دادند، و پیاده نظام برای دفاع از شهر به شهر بازگشت.

۶۶ چون پیادگان سیراکوس مجبور بودند راهی دراز بپیمایند آتینان وقت کافی داشتند که سپاه را در موضعی بسیار مناسب مستقر سازند تا هر وقت خواستند دست به حمله کلی بزنند در حالی که سواران سیراکوس بدشواری می توانستند به ایشان آسیبی برسانند، چون در یک سوی موضع آتینان دیوارها و خانه ها و درختان بسیار و همچنین مردابی قرار داشت و در سوی دیگر صخره های بزرگ و دره ای ژرف. آتینان درختانی را هم که در همسایگی خود یافتند بریدند و به کنار دریا بردند و سدی چوبی به گرد کشتیه های خویش ساختند؛ و در نقطه ای که داسکون^۲ نام داشت و دشمن از آنجا با سانی می توانست به ایشان هجوم آورد، با شتاب برجی با سنگ و چوب بنا کردند و پلی را هم که بر روی رود آناپوس^۳ قرار داشت ویران ساختند. از شهر سیراکوس کسی برای ممانعت از اقدامات آتینان بیرون نیامد ولی اندکی بعد سواران سیراکوس ظاهر

1. Symaithos

2. Daskon

3. Anapos

شدند و پشت سر آنان سربازان پیاده. اینان به سپاه آتنی نزدیک شدند ولی چون آتنیان هیچ حرکتی نکردند، بازگشتند و به جاده هلوروس^۱ رفتند و در آنجا لشکرگاه ساختند.

نخستین نبرد در سیسیل

۶۷

روز دیگر آتنیان و متحدانشان آماده نبرد شدند. نظم سپاه بدین گونه بود: در جناح راست سربازان ارگوس و مانتینا جای داشتند و آتنیان در قلب، و بقیه مواضع را سپاهیان متحدان دیگر اشغال کرده بودند. نصف سپاه در پیش قرار گرفته بود در صفهایی به عمق هشت مرد، و نصف دیگر در مجاور چادرها مربعی ساخته بود و در اینجا نیز هر صف به عمق هشت مرد بود. اینان دستور داشتند در هر نقطه که بخشی از سپاه به دشواری افتد، به یاری آن بشتابند؛ و گروه باربران را در وسط این مربع جای داده بودند.

سیراکوسی‌ها همه سربازان سنگین اسلحه خود را در صفهایی به عمق شانزده مرد منظم ساخته بودند. این صفها شامل تمامی سپاه سیراکوس و سربازان متحدانش بود که بیشترشان از سلینوس آمده بودند. علاوه بر این دویست سوار از شهر گلا رسیده بودند و بیست سوار و پنجاه تیرانداز از کامارینا. سربازان سوار که دست کم هزار و دویست تن بودند در جناح راست قرار داشتند و در جنب آنان نیزه‌اندازان جای گرفته بودند. چون حمله را آتنیان می‌خواستند آغاز کنند نیکياس در حالی که از برابر صفها می‌گذشت برای تشجیع تمامی سپاه و سربازانی که از اقوام مختلف به آن پیوسته بودند چنین گفت:

۶۸

«برای تشجیع شما به سخن دراز احتیاج نیست چون همه ما برای نبردی واحد گردآمده‌ایم. به عقیده من خود سپاه ما بهتر از هر سخن مایه قوت قلب ماست. این سپاه از بهترین سربازان ارگوس و مانتینا و آتن و جزایر تشکیل یافته است؛ آیا دلیلی بهتر از این برای پیروزی ما هست؟ لشکری که در برابر ما قرارداد توده‌ای از مردمان گوناگون است نه از سربازان برگزیده مانند ما؛ توده‌ای است از ساکنان سیسیل که شاید ما را به چشم حقارت می‌نگرند ولی یارای ایستادگی در مقابل ما را ندارند و با اینکه دلیرند فاقد هنر و تجربه‌اند. فراموش نکنید که ما از وطن دوریم و هیچ شهری که دوست ما باشد در نزدیکی ما وجود ندارد مگر آنکه خودمان از طریق جنگ بدست آوریم. آنچه من به شما می‌گویم درست به عکس سخنی است که دشمنان ما برای تشجیع خویش به خود می‌گویند. آنان می‌گویند ما به خاطر کشور خود می‌جنگیم و من می‌گویم ما برای کشوری می‌جنگیم که مال ما نیست و اگر پیروز نشویم بآسانی نخواهیم توانست جان سلامت ببریم چون سواران دشمن به جان ما خواهند افتاد. پس دینی را

که به شهرت و اعتبار خود دارید ادا کنید و با شهادت به دشمن بتازید و بیادبیاورید که رنج و فلاکتی که اگر پیروز نشویم در انتظار ماست دهشت‌انگیزتر از دشمنی است که رویاروی ما قرار دارد.»

نیکیاس پس از این سخنان سپاه را به پیش برد. سیراکوسیای بدین زودی منتظر حمله دشمن نبودند و حتی عده‌ای به شهر رفته بودند که چندان دور از میدان نبرد نبود. اینان بسرعت بازگشتند و همین که به سپاه رسیدند در جای خود قرار گرفتند. سیراکوسیای نه در این نبرد و نه در نبردهای دیگر از شهادت و کوشش دریغ نکردند و تا آنجا که تجربه جنگیشان اجازه می‌داد در دلیری کمتر از دیگران نبودند و تنها فقدان تجربه جنگی سبب شد که از تصمیم قاطع خود به‌استادگی در برابر دشمن دست‌بردارند. اکنون نیز انتظار نداشتند که حمله را آتینان آغاز کنند و با اینکه مجبور شدند در آمادگی به‌دفاع شتاب کنند زود سلاح بدست گرفتند و پیش رفتند.

نخست سنگ‌اندازان و نیزه‌اندازان و تیراندازان هر دو طرف به یکدیگر تاختند و چنانکه در نبرد سربازان سبک‌اسلحه معمولاً پیش می‌آید گاه یک طرف فائق می‌آمد و گاه طرف دیگر. آنگاه پیشگویان قربانی نثار کردند و شیپورها، سربازان سنگین‌اسلحه را به نبرد فراخواندند. سیراکوسیای برای کشور خود می‌جنگیدند و هر مردی در این اندیشه بود که از میدان نبرد سالم بدرآید و آزادی خود را برای آینده حفظ کند؛ ولی آتینان برای آن نبرد می‌کردند که کشوری را که متعلق به ایشان نبود به تصرف خود درآورند و نگذارند کشورشان به سبب شکست اینان دچار مصیبت شود؛ سربازانی که از آرگوس و دیگر شهرهای متحد برای یاری به سپاه آتن آمده بودند می‌جنگیدند تا آتینان پیروز شوند و خودشان سالم به وطن بازگردند؛ و سربازان شهرهای تابع آتن در درجه اول می‌کوشیدند تا جان خود را نجات دهند و در عین حال امیدوار بودند که اگر پیروز شوند از فشار آتن بر ایشان کاسته خواهد شد.

جنگ تن به تن آغاز شد و مدتی هیچ کدام از دو طرف بر دیگری فائق نیامد و در این اثنا رعد و برق روی نمود و بارانی شدید باریدن گرفت و سیراکوسیای که برای نخستین بار نبرد می‌کردند و تجربه‌ای در جنگ نداشتند به وحشت افتادند، در حالی که برای آتینان با تجربه همه اینها وقایعی عادی بود که معمولاً در این فصل سال روی می‌دهد، و آنچه ایشان را به بیم می‌افکند این بود که سیراکوسیای با همه این احوال از جای نمی‌رفتند و پایداری می‌کردند. نخستین بار سربازان آرگوس جناح چپ سیراکوسیای را عقب راندند و بعد آتینان دسته‌هایی را که روبرویشان قرار داشتند درهم شکستند. سپاه سیراکوس به دو نیم شد و سربازان پای به گریز نهادند. آتینان ایشان را راهی دور تعقیب نکردند، چون سواران سیراکوس که هنوز

شکست نخورده بودند به مقابله آنان شتافتند و هر سرباز سنگین اسلحه‌ای را که در حال تعقیب سیراکوسی‌ان دیدند عقب راندند. با این همه آتینان تا آنجا که می‌توانستند در دسته‌های منظم دشمن را دنبال کردند، مدتی در این کار کوشیدند و سپس به سپاه خود بازگشتند و علامت پیروزی برافراشتند.

سپاهیان سیراکوس بار دیگر در جاده هلوروس گردآمدند و تا آنجا که وضع موجود اجازه می‌داد صفهای خود را منظم ساختند و حتی پادگانی به پرستشگاه اولومپییون فرستادند چون می‌ترسیدند که آتینان خزانه پرستشگاه را غارت کنند؛ و بقیه به شهر بازگشتند.

آتینان به پرستشگاه نرفتند بلکه اجساد کشتگان خود را گردآوردند و بر پشته هیزم نهادند و برای شب فرودآمدند. روز دیگر پس از بستن پیمان متارکه کشتگان سیراکوس را نیز به سیراکوسی‌ان تسلیم کردند. از سپاه سیراکوس و متحدانش تقریباً دویست و شصت تن هلاک شده بودند و از آتینان و متحدانشان در حدود پنجاه تن. آتینان سلاحهایی را که از کشتگان غنیمت گرفته بودند برداشتند و به کاتانه بازگشتند چون زمستان بود و گمان نمی‌کردند که بتوانند جنگ را در بیرون شهر سیراکوس ادامه دهند. نخست لازم بود عده‌ای سرباز سوار و پول از آتن و دوستان سیسیلی فراهم آورند، و چند شهر سیسیل را که امیدوار بودند پس از این نبرد به اتحاد با خود وادارند، به جانب خود جلب کنند. غله و سایر لوازم ضروری را نیز می‌بایست مهیا سازند تا بتوانند در بهار به سیراکوس بتازند.

آتینان در حالی که این نقشه‌ها را در سر داشتند برای گذراندن زمستان به ناکسوس و کاتانه رفتند.

مردم سیراکوس پس از دفن اجساد کشتگان‌شان در مجلس شهر گردآمدند و هرموکراتس پسر هرمون بپاخاست و سخن گفت. او مردی خردمند بود و در نبرد نه تنها حاصل تجربه‌هایش را در معرض نمایش نهاده بلکه در شهادت و دلیری نیز بر دیگران پیشی گرفته بود. او با سخنان خود به سیراکوسی‌ان قوت قلب داد و گفت نباید به علت آنچه پیش آمد دل شکسته شوید چون از ابراز شجاعت و مردانگی دریغ نورزیدید و سبب شکست شما فقط فقدان انضباط بود. شما مردمانی جنگ‌نדיده بودید که با مجربترین جنگاوران یونان نبرد می‌کردید و آنچه به سپاه ما بیش از همه آسیب رساند کثرت عده فرماندهان و بی‌انضباطی سربازان بود. اکنون اگر چند تن فرمانده باتجربه را به سرداری سپاه بگمارید و فصل زمستان را صرف تجهیز سربازان سنگین اسلحه سازید و به سربازانی که سلاح ندارند جنگ‌افزار بدهید و تمرین جنگ را اجباری کنید بی‌گمان بر دشمن پیروز خواهید شد، چون سربازان ما از شجاعت کافی بهره‌ورند و انضباط را از طریق تمرین جنگی بدست خواهند آورد. فرماندهان باید عده‌ای اندک باشند و دارای اختیار کامل، و باید سوگند یادکنند که از عهده مسؤولیتی که دارند به نیکوترین وجه برآیند زیرا

تنها در این صورت اسرار سپاه محفوظ می ماند و فرماندهان بی آنکه مجبور باشند که جزئیات اقدامات خود را علنی سازند، می توانند همه مقدمات لازم را فراهم آورند.

- ۷۳ مردم سیراکوس به سخنان او گوش دادند و همه توصیه هایش را پذیرفتند و سه تن را به سمت فرماندهی برگزیدند: خود هرموکراتس، هراکلیدس^۱ پسر لوسیماخوس، و سیکانوس پسر اکسکستوس^۲. آنگاه نمایندگان به کورینت و اسپارت فرستادند تا از آن شهرها یاری بخواهند و علاوه از اسپارت خواهش کنند که جنگ با آتن را به طور علنی و به سختی بیشتر ادامه دهد تا آتنیان مجبور شوند از سیسیل عقب نشینی کنند یا دست کم نتوانند لشکر خود را در سیسیل تقویت نمایند.

مجادله سفیران آتن و سیراکوس در کامارینا

- ۷۴ سپاهیان آتن که در کاتانه بودند روی به مسینا نهادند بدین امید که گروهی از مردم شهر که با ایشان توطئه کرده بودند دروازه شهر را به روی اینان خواهند گشود. ولی موفق به اجرای نقشه خود نشدند و علتش این بود که آلکیبیادس وقتی که از مقام فرماندهی کناره گرفت و دانست که از آتن تبعیدش خواهند کرد، نقشه توطئه را برای طرفداران سیراکوس در مسینا فاش کرد. اینان پیش از رسیدن آتنیان سران توطئه را کشتند و همین که آتنیان بدانجا رسیدند سلاح بدست گرفتند و مانع ورود آتنیان شدند. آتنیان در حدود سیزده روز در برابر دروازه شهر توقف کردند و سرانجام به سبب بدی هوا و کمی آذوقه به ناکسوس بازگشتند و در آنجا پرچینی از چوب به گرد کشتی های خود ساختند و زمستان را در آنجا گذراندند و کشتی جنگی بزرگی به آتن فرستادند تا در بهار پول و سرباز سوار بیاورد.
- ۷۵ مردم سیراکوس نیز در اثنای زمستان دیواری بر گرد شهر خود کشیدند، به طوری که تپه های تمنیتس^۳ در داخل آن قرار گرفت و دیوار را تا نقطه ای در روبروی بلندیهایی آبی پوله^۴ ادامه دادند تا در صورت شکست در جنگ، آتنیان نتوانند با ساختن دیواری ارتباط ایشان را با دنیای خارج قطع کنند. در مگارا و اولومپیون نیز برجهایی ساختند و نقطه هایی از ساحل را که دشمن در آنها پیاده می توانست شد با فروبردن تیرهای چوبی مسدود کردند. چون خبر یافتند که آتنیان زمستان را در ناکسوس خواهند گذراند با همه نیروی جنگی خود رهسپار کاتانه شدند و کشتزارها را ویران کردند و چادرها و کلبه های آتنیان را سوزاندند و به شهر خود بازگشتند.
- شنیدند که آتنیان به استناد پیمانی که در زمان لاکس بسته شده است سفیرانی به کامارینا فرستاده اند تا از آن شهر یاری بخواهند. از این رو خودشان نیز سفیرانی بدانجا فرستادند تا نگذارند نمایندگان آتن موفق شوند. واقع امر این بود که سیراکوسیای نسبت

1. Heraclides

2. Exekastos

3. Temenites

4. Epipolae

به مردم کامارینا سوء ظن داشتند و معتقد بودند که آنان در نبرد نخستین نیروی تقویتی را باکراه فرستاده‌اند و اکنون که سپاه آتن در نبرد پیروز شده‌است ممکن است از ارسال کمک خودداری کنند و به آتنیان بپیوندند. یکی از سفیران سیراکوس هرموکراتس بود و از سپاه آتن اوفموس و چند تن دیگر به سمت سفیر به کامارینا رفته بودند. ساکنان کامارینا در مجلس شهر گردآمدند و هرموکراتس پیش از دیگران بپاخواست و چنین گفت:

۷۶

«مردم کامارینا، علت آمدن ما به شهر شما این نیست که گمان برده باشیم ممکن است شما از حضور سپاه آتن به وحشت بیفتید، بلکه آمده‌ایم تا نگذاریم آتنیان شما را به اقدامی وادار کنند پیش از آنکه سخنان ما را شنیده باشید. بهانه ایشان را برای لشکرکشی به سیسیل می‌شناسید ولی ما بر آنیم که آنان غرضی دیگر دارند. به عقیده من غرض آنان این نیست که سرزمین مردم لئونتنینی را به ایشان بازگردانند بلکه این است که شهر ما را متصرف شوند. این چه منطق عجیبی است که آنان شهرهای یونان را ویران می‌کنند و می‌خواهند در سیسیل شهری نو بسازند؛ و به لئونتنینی‌ها که از قوم خالکیس هستند عشق می‌ورزند ولی شهر اصلی خالکیس را در اوبویا در زیر یوغ بندگی خود نگاه می‌دارند. واقع امر این است که آتنیان چون امپراتوری در یونان بچنگ آورده‌اند می‌خواهند در اینجا نیز با همان روش امپراتوری دیگری برای خود دست‌وپا کنند. ایوناییان و ساکنان شهرهای دیگری که خویشاوند آتنیان بودند رهبری آتن را داوطلبانه پذیرفتند تا شهرهای خود را از یوغ ایرانیان آزاد سازند ولی آتنیان بدین بهانه که بعضی از آنها به تکلیف نظامی خود عمل نکرده و بعضی با یکدیگر جنگ آغاز کرده‌اند، استقلال همه آن شهرها را پایمال ساختند. در هنگام جنگ با سپاه ایران، نه آتن به خاطر آزادی یونانیان می‌جنگید و نه یونانیان برای حفظ آزادی خود نبرد می‌کردند، بلکه آتن می‌خواست امپراتوری خود را جانشین امپراتوری ایران سازد و یونانیان نیز برای آن می‌جنگیدند که در خدمت ارباب جدیدی درآیند که در زیرکی کمتر از ارباب پیشین نبود و در ستمگری بر آن برتری داشت.

۷۷

«ولی ما نیامده‌ایم تا داستان ستمگریهای آتن را به شما بگوییم، شما خود آن داستان را می‌دانید. مسأله مهم این است که هر چه به سر ما می‌آید حاصل تقصیر خود ماست. سرنوشت شهرهای یونانی در سرزمین اصلی یونان در پیش چشم ماست که چون به یاری یکدیگر نشتافتند یوغ بندگی آتنیان را بگردن گرفتند و همان آتنیان اکنون بدینجا آمده‌اند و همان نیرنگها را در برابر ما بکار می‌برند، از یک سو لئونتنینیان را به موطنشان بازمی‌گردانند و از سوی دیگر به اگستاکمک نظامی می‌کنند، و با این همه ما با یکدیگر متحد نمی‌شویم تا به ایشان نشان دهیم که ما مردم ایونیا و هلسپونت و جزایر نیستیم که هر روز در خدمت اربابی دیگر

درآییم و همیشه یا بنده ایرانیان باشیم و یا تابع دولتی دیگر، بلکه دوریابیایم از سرزمین مستقل پلویونز که در سیسلی زندگی می‌کنیم. آیا منتظریم که بیایند و ما و سرزمین ما را جداجدا و شهر به شهر بگیرند، در حالی که می‌دانیم که برای دست یافتن بر ما راهی جز این ندارند و این یگانه روش ایشان برای چیرگی به دیگران است: گاه می‌کوشند تا از طریق سخنوری و استدلال میان ما نفاق بیفکنند و گاه موجب می‌شوند که میان ما جنگ درگیرد. بدین امید که با یکی از طرفین پیمان اتحاد ببندند و بدین وسیله او را دست‌نشانده خود کنند. آیا گمان می‌کنیم پس از آنکه سیسیلیانی را که دور از ما زندگی می‌کنند بنده خود ساختند دیگر به سراغ خود ما نخواهند آمد و بدبختی محدود به شهرهایی خواهد بود که پیش از ما از پای درآمده‌اند؟

«شاید بعضی از شما بر این عقیده باشد که دشمن آتن سیراکوس است نه کامارینا، و بنا بر این کامارینا نباید خود را در معرض خطر قرار دهد. کسانی که چنین می‌اندیشند باید بیادبیاورند که وقتی که به خاطر شهر ما با آتن می‌جنگند در واقع برای رهایی شهر خود نیز نبرد می‌کنند. چه اگر سیراکوس از پای درآید بزودی نوبت خود ایشان نیز فرا خواهد رسید و مجبور خواهند شد بتنهایی با آتن بجنگند؛ همچنین آن کسان باید بدانند که غرض آتنیان تنها شکست دادن سیراکوس نیست بلکه سیراکوس را بهانه قرارداده‌اند تا کامارینا را به سوی خود جلب کنند. اما اگر یکی از شما بر سیراکوس رشک می‌برد یا از آن می‌ترسد - و مردم همیشه بر دولت مقتدرتر رشک می‌برند و از آن می‌ترسند - و بدین جهت در این آرزوست که سیراکوس ضعیفتر شود و از گستاخیش کاسته شود، ولی در عین حال برای تأمین سلامت خود او برپا بماند، پس خواهان چیزی برتر از حد امکان انسانی است. هیچ کس نمی‌تواند بخت را با آرزویش سازگار کند؛ و اگر حسابش غلط درآید بزودی گرفتار چنان مصیبتی می‌گردد که مجبور می‌شود آرزو کند که کاش می‌توانست بار دیگر به قدرت و رفاه سیراکوس رشک ببرد. ولی اگر امروز ما را تنها بگذارد و در خطری که ما و او را تهدید می‌کند شریک نگردد رسیدن به آن آرزو هرگز دیگر برایش امکان‌پذیر نخواهد بود. اگر شما دست به سلاح ببرید بظاهر چنین خواهد نمود که برای دفاع از قدرت ما می‌جنگید ولی در واقع جنگیدن شما به خاطر حفظ حیات خودتان خواهد بود. ما چشم داشتیم که شما مردم کامارینا که همسایه ما هستید و در سیاهه اسامی مردمانی که باید یوغ بندگی آتن را بگردن بگیرند نامتان بی‌فاصله پس از نام ما قرار دارد، بهتر از دیگران متوجه این نکته‌ها باشید، و به جای اینکه با بی‌میلی به ما کمک کنید خودتان به نزد ما بیایید - چنانکه گویی آتن به جای ما به شما حمله کرده است و از ما برای دفع حمله آتن یاری می‌جوید - و از ما بخواهید که در برابر دشمن سستی روانداریم. ولی تاکنون چنین کوششی نه از سوی شما بعمل آمده است و نه از طرف دیگران.

«شاید به علت بزدلی، در برابر ما و مهاجمان به عهد و پیمان توسل بجوید و بگوید که پیمان اتحادی با آتن دارید. ولی شما این پیمان را علیه دوستانان نبسته‌اید بلکه علیه دشمنانی که ممکن است به شما حمله کنند؛ و در برابر آتنیان متعهد شده‌اید که اگر دشمنی بر ایشان بتازد به یاری ایشان بروید، نه هنگامی که ایشان به همسایه‌های شما حمله کنند. حتی مردم رگیون که خودشان از قوم خالکیسی هستند آماده نیستند به لئونتیانیان برای بازگشت به شهرشان یاری کنند، پس عجیب خواهد بود اگر شما با وجود آگاهی از غرض ظاهرالصلاح آتنیان، برای یاری به لئونتیانیان که بالطبع دشمن شما هستند با دشمنان خونی خویشاوندان خودتان همدست گردید تا باسانی ما را که خویشاوندان شما هستیم از پای درآورند. شما به جای این کار باید به ما یاری کنید و نباید از ناوگان و سپاه آتن بترسید. ترس از آتن هنگامی بجاست که ما با یکدیگر متحد نباشیم بلکه در میان ما نفاق بیفتد، و این همان چیزی است که آتنیان می‌کوشند تا به جامه عمل درآورند. شما خود دیدید که وقتی که ما بتهنایی در برابر ایشان ایستادیم و در نبرد شکست خوردیم نتیجه‌ای از کار خود نگرفتند و بی‌درنگ عقب نشستند.

«اگر ما متحد باشیم دلیلی برای ترس وجود ندارد مخصوصاً چون از پلویونز هم نیروی تقویتی به یاری ما خواهد رسید و پلویونزیان در جنگاوری از هر جهت بهتر از آتنیاند؛ و گمان مبرید که انتخاب سیاست احتیاط‌کارانه و گفتن اینکه شما با هر دو ملت پیمان اتحاد دارید و از این رو نباید جانب هیچ یک از دو طرف را بگیرید، نسبت به ما کاری عادلانه و نسبت به خودتان سودمند خواهد بود. ممکن است بظاهر چنین بنماید ولی در واقع چنین نیست. اگر بی‌طرفی شما سبب شود که مهاجم پیروز گردد و ما شکست بخوریم، خودداری شما از پیوستن به ما بدین معنی خواهد بود که به ما یاری نکردید تا جان سلامت ببریم و به مهاجم یاری کردید تا نیات شریانه خود را به موقع اجرا بگذارد. یگانه کار شرافتمندانه این است که جانب طرفی را بگیرید که خویشاوند شماست و بناحق مورد حمله قرار گرفته است، و از منافع عمومی سیسیلیان دفاع کنید، و آتنیان را که دوستان شما هستند از ارتکاب جنایت بازدارید.

«واپسین سخن ما سیراکوسیای این است که بدینجا نیامده‌ایم تا بر شما یا دیگران مطالبی را روشن کنیم که خودتان نیک می‌دانید. آمده‌ایم تا بگوئیم - و اگر سخن ما را نپذیرفتید بر شما اعتراض کنیم - که در حالی که ایونیاییان، دشمنان دیرین ما، به ما حمله کرده‌اند شما که مانند خود ما از قوم دوریایی هستید نباید به ما خیانت کنید. اگر آتنیان ما را از پای درآورند در حقیقت این نتیجه را مدیون شما خواهند بود ولی افتخار آن نصیب ایشان خواهد گردید و جایزه پیروزی ایشان حکومت بر کسانی خواهد بود که برای نیل بدین پیروزی به ایشان یاری کرده‌اند. اما اگر ما پیروز شویم گناه در خطر انداختن ما به گردن شما خواهد افتاد و کیفرش را نیز شما خواهید کشید. پس نخست نیک بیندیشید و آنگاه یکی از این دو راه را

بگزینید؛ یا خود را از خطر دور نگاه دارید و تن به بندگی بدهید، و یا در کنار ما بایستید و خود را هم از بندگی آتن برهانید و هم از کینه ما، که آن نیز باری سنگین بر دوش شما خواهد بود.»

۸۱ پس از هرموکراتس، اوفموس سفیر آتن رشته سخن را بدست گرفت و چنین گفت:

۸۲ «ما بدینجا آمدیم به قصد اینکه پیمان پیشین خود را با شما تجدید کنیم. ولی پس از شنیدن سرزنشهای سیراکوسی‌ان ناچارم دربارهٔ امپراتوری خودمان و حق ما بر نگاهداری این امپراتوری سخن بگویم. در واقع نمایندهٔ سیراکوس یکی از بهترین دلایل این امر را بیان کرد، آنجا که گفت ایونیاییان همیشه دشمنان دوریاییان بوده‌اند. این سخن راست است. ما ایونیایی هستیم و پلوپونزیان دوریاییانند. آنان از لحاظ تعداد جمعیت بیشتر از ما هستند و در همسایگی ما بسر می‌برند. از این رو ما برای حفظ استقلالمان به دنبال بهترین راهها گشتیم و پس از جنگ با ایرانیان ناوگان خود را بزرگتر ساختیم و از امپراتوری اسپارت جدا شدیم و خود را از رهبری اسپارت خلاص کردیم. نه آنان حق داشتند به ما فرمان دهند و نه ما حق داشتیم بر آنان فرمانروایی کنیم و فرق میان دو دولتشهر در آن زمان این بود که اسپارتیان قویتر از ما بودند. مردم شهرهایی که پیشتر تابع شاه ایران بودند ما را به رهبری خود برگزیدند و ما هنوز هم امور آنها را اداره می‌کنیم. ما بر آنیم که با حفظ این رهبری ممکن نیست تحت حکومت اسپارت درآییم و با توجه به اوضاع و احوال واقعی معتقد نیستیم که ایونیاییان و مردمان جزایر را، که به عقیدهٔ سیراکوسی‌ان خویشاوندان ما هستند، بر خلاف حق تابع خود ساخته باشیم. واقع امر این است که این خویشاوندان به سپاه ایران پیوستند و به شهر مادرشان، یعنی آتن، حمله کردند و هنگامی که ما شهر خود را رها کردیم، جرأت طغیان در برابر ایرانیان به خود ندادند تا مبادا اموالشان در خطر بیفتد، بلکه به جای آن بندگی را برگزیدند و خواستند که ما نیز بندهٔ بیگانگان شویم.

۸۳ «امپراتوری ما اولاً از این جهت حق ماست که ما دارای بزرگترین نیروی دریایی یونان بودیم و با شهامت تمام به یونانیان یاری کردیم، در حالی که شهرهایی که امروز زیر دست ما هستند به خدمت ایرانیان درآمدند و به ما آسیب رساندند؛ در ثانی از این جهت که ناچاریم مقتدر باشیم تا بتوانیم در برابر پلوپونزیان بایستیم. ما به سخنان زیبا توسل نمی‌جویم و نمی‌گوییم که بتنهایی بیگانگان را شکست دادیم یا برای آزادی ایونیاییان هر خطری را بجان خریدیم؛ ولی به هیچ کس نمی‌توان خرده گرفت که چرا در تأمین سلامت خود می‌کوشد. اکنون نیز ما به خاطر سلامت و آرامشمان در سیسیل هستیم و معتقدیم که این کار برای شما نیز سودمند است، و دلیل این امر سخنانی است که سیراکوسی‌ان در مقام سرزنش ما گفتند و از

این طریق کوشیدند تا سوء ظنی توأم با ترس در دل شما برانگیزند و ما نیک می‌دانیم که کسانی که به سبب بدگمانی دچار ترس می‌شوند در آغاز تحت تأثیر سخنانی درمی‌آیند که با بدگمانیشان سازگار است ولی به هنگام عمل رفتاری سازگار با منافعیان در پیش می‌گیرند.

«گفتم که ما را ترس بر آن داشته‌است که امپراتوری خود را در یونان حفظ کنیم، و علت لشکرکشی ما بدینجا نیز ترس بوده‌است و آمده‌ایم تا به یاری دوستانمان امور اینجا را طوری منظم سازیم که امنیت و سلامتمان تأمین شود. نیامده‌ایم که کسی را بنده خود سازیم بلکه آمده‌ایم تا نگذاریم کسی به بندگی دیگران درآید.

۸۴

«اهمیتی که برای شما قائلیم برای خود ما بی‌فایده نیست. ما می‌اندیشیم تا هنگامی که شما قدرت کافی برای ایستادگی در برابر سیراکوس دارید سیراکوسی‌ان جرأت نخواهند کرد به اسپارتیان که با ما در حال جنگند یاری برسانند؛ و از این جهت است که وجود شما برای ما اهمیت فراوان دارد؛ و باز به همین جهت می‌خواهیم استقلال لئونتیانیان را در اینجا بایشان بازگردانیم، و به هیچ وجه بر آن نیستیم که ایشان را مانند خویشاوندانشان در اوبویا تابع خود سازیم، بلکه می‌خواهیم آنان در اینجا، در مرز سیراکوس، دولتی مقتدر و مایه زحمت و گرفتاری سیراکوسی‌ان باشند. در یونان ما قدرت کافی برای مقابله با دشمنانمان داریم، و سفیر سیراکوس که می‌گوید خلاف منطق است که ما خالکیسیان را در یونان در اسارت خود نگاه می‌داریم ولی در سیسیل در آزادی ایشان می‌کوشیم، غافل از این نکته است که نفع ما چنین ایجاب می‌کند که آنان در یونان قدرت جنگی نداشته باشند و فقط باج به ما بپردازند ولی در سیسیل هم لئونتیانیان و هم دیگر دوستان ما در کمال استقلال باشند.

۸۵

«برای مرد یا شهری که دارای قدرت مطلقه است منطقی‌ترین راهها راه نفع شخصی است، و رشته خویشاوندی تنها هنگامی معنی و اهمیت دارد که شایان اعتماد باشد؛ و هر کس باید دوستان و دشمنان خود را در هر مورد بر حسب اقتضای اوضاع و احوال انتخاب کند. در سیسیل نفع ما چنین ایجاب می‌کند که نگذاریم دوستانمان ضعیف شوند بلکه از قدرت ایشان برای تضعیف دشمنانمان سود بجوئیم. کیفیت رهبری ما نسبت به هر شهری در یونان بر حسب اقتضای منافعمان تغییر می‌کند: خیوس^۱ و متومنا کشتی در اختیار ما می‌نهند و مستقلند؛ بیشتر شهرهای دیگر مجبورند به‌طور مرتب پول نقد به‌عنوان باج بپردازند؛ بعضی متحدانمان با اینکه جزیره‌نشینند و مقهورکردنشان برای ما آسان است، از آزادی کامل برخوردارند برای اینکه در موضعی مناسب در گرداگرد پلوپونز قراردارند. در سیسیل نیز حکم منطق این است که سیاست ما پیرو منافعمان باشد چون چنانکه گفتم از سیراکوس بیمناکیم. هدف سیراکوسی‌ان حکومت بر شماست، و سیاستشان این است که شما را بر ما بدگمان سازند تا یا ایشان متحد

شوید و آنگاه تمام امپراتوری سیسیل را تصاحب کنند؛ یا با زور یا از این طریق که ما با ناکامی از اینجا برویم و دیگر قدرتی در برابرشان باقی نماند. اگر شما با ایشان متحد گردید چنین خواهد شد زیرا در آن صورت ما نخواهیم توانست قدرتی بدان بزرگی را از پای درآوریم و همین که بدینجا پشت کنیم سیراکوسیای قدرت کافی خواهند داشت که با شما هر چه می خواهند بکنند.

۸۶ «هر کس امروز این سخن را باور نکنند بزودی واقعیات تلخ مجبورش خواهند کرد که باور کند. روزی که از ما یاری خواستید گفتید که اگر شما را در برابر قدرت سیراکوس تنها بگذاریم خودمان در معرض خطر خواهیم افتاد. پس سزاوار نیست که امروز نسبت به استدلالی که آن روز برای متقاعد ساختن ما پیش آوردید، بدگمان شوید، یا از آن رو که ما برای مقابله با سیراکوس با نیرویی بزرگتر از آنچه انتظار داشتید آمده ایم به ما سوء ظن پیدا کنید. شما باید از سیراکوسیای بدگمان باشید. ما بدون حمایت شما نمی توانیم در اینجا بمانیم، و اگر چنان فرومایه باشیم که استقلال شما را از میان برداریم به علت دوری راه و دشواری نگاه داشتن پادگانی بزرگ در شهر شما، نمی توانیم شما را تحت نظارت خود نگاه داریم. ولی سیراکوسیای همسایه شما هستند و در چادر و کلبه زندگی نمی کنند بلکه در شهری بصری برند که به مراتب بزرگتر از تمامی نیروی جنگی ماست، دائم علیه شما توطئه می کنند و نقشه می کشند و هر وقت که فرصتی بیابند نقشه خود را اجرا خواهند کرد همان گونه که در مورد لئونتینیان و دیگران اجرا کردند؛ و اکنون گستاخی را بدانجا رسانده اند که از شما یاری می جویند برای مقابله با مردمانی که تا کنون نگذاشته اند به استقلال سیسیل لطمه ای وارد آید؛ چنین می نماید که در درستی عقل و شعور شما تردید دارند! آنچه ما از شما می خواهیم این است که به ما یاری کنید و از ما یاری ببینید، و بدین سان تأمین بیشتری به شما عرضه می کنیم، چون سیراکوس به علت کثرت تعداد مردمانش هر وقت که بخواهد، حتی بدون استفاده از یاری دیگران، می تواند به شما حمله کند ولی شما همیشه این بخت را نخواهید داشت که به اتکاء یاران نیرومندی مانند ما از خود دفاع کنید. اما اگر امروز از روی بدگمانی سبب شوید که ما شکست بخوریم یا بدون اخذ نتیجه از اینجا دور شویم، بزودی روزی فرا خواهد رسید که آرزو خواهید کرد کاش دست کم بخش کوچکی از نیروی ما در اینجا می بود و به یاری شما می شتافت؛ ولی دیگر دیر خواهد بود.

۸۷ «یقین داریم که نه شما مردم کامارینا و نه دیگران به تهمتهایی که سیراکوسیای بر ما می نهند اعتنا خواهند کرد. ما حقیقت را درباره این تهمتها باز نمودیم و اکنون می خواهیم نکته های اصلی را یک بار دیگر به یاد شما بیاوریم. گفتیم که در یونان حکومت می کنیم تا دیگران بر ما حکومت نکنند؛ به سیسیل به عنوان رهاننده ستم دیدگان آمده ایم تا سیسیلیان

به‌ما آسیب نرسانند؛ ما مجبوریم در جهات مختلف عمل کنیم چون از جهات مختلف در معرض تهدید قرار داریم؛ مثل گذشته به‌عنوان متحدان شما آمده‌ایم تا نگذاریم به‌شما ستم کنند؛ شما از ما یاری خواسته‌اید و ما بدون دعوت نیامده‌ایم. شما نه حق قضاوت درباره رفتار ما دارید و نه آموزگار ما هستید که ما را به‌تغییر روشمان وادار سازید. به‌جای آن باید بکوشید تا از لشکرکشی ما به‌سیسیل و از سیاست کلی ما برای تأمین منافعتان استفاده کنید و نباید فراموش کنید که سیاست کلی ما برای همه زیانبخش نیست، بلکه برای بیشتر یونانیان سودمند است. این سیاست حتی در جاهایی که پکار نیفتاده‌است اثر مثبت دارد زیرا هم شهرهایی که از حمله دیگران می‌ترسند و هم آنها که نقشه حمله به‌دیگران را می‌کشند روی مداخله ما حساب می‌کنند؛ آنها به‌یاری ما امید می‌بندند و اینها می‌اندیشند که اگر ما مداخله کنیم نقشه‌هایشان مایه خطر برای خودشان خواهد بود. بدین‌سان سیاست ما را همه در پیش چشم دارند؛ متجاوزان بالقوه، حتی بر خلاف میل خود مجبورند اعتدال را نگاه دارند و قربانی‌های ایشان بی آنکه به‌رنج بیفتند نجات می‌یابند. تأمینی را که به‌شما عرضه می‌شود رد مکنید، به‌ما پیوندید و به‌جای اینکه دائم در برابر سیراکوسیای مراقب خود باشید آنان را تهدید کنید، همچنانکه آنان شما را تهدید می‌کنند.

اوفموس چنین گفت. مردم کامارینا گرایش دوستانه به‌آتنیان داشتند ولی می‌ترسیدند اینان سیسیل را زیر یوغ خود درآورند؛ با سیراکوسیای دائم در حال جنگ بسر می‌بردند ولی از ترس سیراکوسیای که ممکن بود بدون یاری مردم کامارینا نیز در نبرد پیروز شوند گروهی سرباز سوار در اختیار سیراکوس نهاده‌بودند و در این فکر بودند که در آینده نیز به‌سیراکوس یاری کنند. ولی فعلاً برای اینکه به‌آتنیان بی‌حرمتی نکرده‌باشند - مخصوصاً چون آتنیان در نبرد اول پیروز شده‌بودند - تصمیم گرفتند که به‌هر دو پاسخی واحد بدهند، و چنین گفتند: چون میان آن دو، جنگ درگرفته‌است و کامارینا با هر دو پیمان اتحاد دارد، مردم کامارینا برای اینکه به‌عهد خود وفادار بمانند جانب هیچ یک از دو طرف را نخواهند گرفت. سفیران آتن و سیراکوس پس از شنیدن این پاسخ بازگشتند.

مردم سیراکوس به‌فراهم آوردن لوازم جنگ ادامه دادند و آتنیان در ناکسوس لشکرگاه ساختند و کوشیدند گروههایی هر چه بیشتر از قوم سیکل را با خود همدست سازند. گروههایی که در دشتهای ساحلی سکونت داشتند و تابع سیراکوس بودند از همکاری با آتنیان خودداری ورزیدند ولی سیکلهای داخله جزیره که همیشه دارای استقلال بودند، به‌استثنای اندکی، به‌آتنیان پیوستند و برای آنان غله به‌ساحل آوردند و حتی بعضی از آنان

پول نیز دادند. آتنیان به مسکن بعضی از سیکلها که آماده همکاری نبودند حمله کردند و ایشان را بزور تابع خود ساختند ولی در بعضی موارد دیگر پادگانهای سیراکوس جلو حمله آنان را گرفتند.

سپاهیان آتن لشکرگاه خود را از ناکسوس به کاتانه منتقل ساختند و کلبه‌هایی را که سیراکوسی‌ان سوزانده بودند تعمیر کردند و بقیه زمستان را در آنجا گذراندند. کشتی جنگی بزرگی را به عنوان اظهار دوستی به کارتاژ فرستادند تا ببینند آیا نیروی تقویتی از آن شهر می‌توانند بدست‌آورد یا نه، و همچنین نمایندگانی روانه اتروریا^۱ کردند و چند شهر واقع در آن منطقه داوطلبانه یاری خود را به آتنیان عرضه کردند. پیکه‌هایی هم به‌اگستا و به‌نزد قوم سیکل فرستادند و خواهش کردند که هر چه بیشتر اسب بفرستند. علاوه بر همه اینها در سراسر زمستان به گردآوری آجر و آهن و دیگر لوازم محاصره پرداختند به قصد اینکه در آغاز بهار دوباره جنگ آغاز کنند.

سفیران سیراکوس که به کورینت و اسپارت فرستاده شده بودند در سر راه خود با مردمان شهرهای یونانی واقع در ساحل ایتالیا ملاقات کردند و به ایشان گفتند که آتنیان علاوه بر سیسیل قصد تصرف آن شهرها را نیز دارند و بدین‌سان کوشیدند تا آن شهرها را به‌جلوگیری از عملیات آتنیان وادار سازند. آنگاه چون به کورینت رسیدند از کورینتیان خواستند که با توجه به خویشاوندی نزدی خود با ساکنان سیراکوس به یاری آن شهر بشتابند. کورینتیان فوراً با این تقاضا موافقت کردند و خود نیز نمایندگانی به همراه سفیران سیراکوس به اسپارت فرستادند تا اسپارتیان را وادارند که از یک سو در یونان به‌طور آشکار با آتن بجنگند و از سوی دیگر نیروی تقویتی به سیسیل بفرستند.

آلکیبیادس در اسپارت

هنگامی که این نمایندگان به اسپارت رسیدند آلکیبیادس و همراهان فراریش در اسپارت بودند. آلکیبیادس با یک کشتی بازرگانی از توریوی به کولنه در منطقه ایس رفته بود و اسپارتیان دعوتش کرده بودند که از آنجا روانه اسپارت شود ولی چون به سبب شرکتش در واقعه مانیتینا از اسپارتیان بیم داشت نخست از اسپارت تأمین جانی گرفته و آنگاه به اسپارت رفته بود.

در مجلس ملی اسپارت نمایندگان کورینت و سیراکوس و آلکیبیادس متفقاً از اسپارت تقاضای یاری برای سیراکوس کردند. سران دولت اسپارت می‌خواستند نمایندگانی به سیراکوس بفرستند تا نگذارند سیراکوس تسلیم آتن شود ولی آماده ارسال نیروی تقویتی نبودند. از این

رو آلکیبیادس مجلس را مخاطب ساخت و چنین گفت:

«نخست باید دربارهٔ بدبینی بی‌جهتی که نسبت به‌من دارید سخن بگویم تا مطالبی را که در مورد منافع عمومی همهٔ ما بیان خواهم‌کرد بدون بدگمانی بشنوید. پدران و نیاکان من حافظان منافع اسپارت در آتن بودند و بعدها به‌سبب سوء تفاهمهایی که پیش آمد از این مقام کناره‌جستند. ولی من دوباره این سمت را به‌عهده‌گرفتم و به‌شما، خصوصاً پس از شکستان در پولوس خدمت کردم و همیشه در این فکر بودم که به‌خدمت خود ادامه دهم ولی شما هنگامی که خواستید با آتن آشتی کنید مذاکرات صلح را با مخالفان من انجام‌دادید و از این طریق موضع ایشان را تقویت کردید و به‌اعتبار من لطمه زدید. از این رو بود که من به‌آرگوس و مانتیننا روی‌آوردم و در موارد دیگر نیز به‌مخالفت با شما برخاستم، و شما حق ندارید از این جهت مرا سرزنش کنید. اگر آن روز به‌سبب آسیبهایی که دیدید بر من خشمگین بودید امروز وقت آن رسیده‌است که چشم خود را برای دیدن حقایق باز کنید و نظر خود را دربارهٔ من تغییر دهید. اگر علت بدبینی شما نسبت به‌من این بوده‌است که جانب تودهٔ مردم را گرفته‌بودم این دلیل کافی برای کینه‌ورزی با من نیست. خانوادهٔ من همیشه مخالف استبداد بوده‌است و از این رو ما همیشه پیشوای مردم بوده‌ایم. از این گذشته دموکراسی همیشه شکل حکومت آتن بوده‌است و لازم بود ما همیشه مطیع اوضاع موجود باشیم؛ و با این همه کوشیده‌ایم در برابر بی‌انضباطی سیاسی روشی معتدل در پیش گیریم. در گذشته کسانی بودند، و امروز نیز هستند، که کوشیده‌اند تودهٔ مردم را به‌راههای ناشایسته رهنمون شوند و همین گونه‌کسان سبب تبعید من از آتن شده‌اند. ما پیشوای عموم مردم بودیم و وظیفهٔ خود می‌دانستیم که همه با هم نظام سیاسی را که از نیاکانمان به‌ما رسیده و شهر ما در زیر لوای آن به‌بزرگی و آزادی دست یافته‌است حفظ کنیم. کسانی که دارای عقل سلیم بودند می‌دانستند که حکومت تودهٔ مردم یعنی چه، و من خود نیز یکی از آنان هستم و بیش از دیگران از این حکومت رنج دیده‌ام. دربارهٔ شیوهٔ حکومتی که همهٔ خردمندان در بی‌معنایش اتفاق نظر دارند بیش از این لازم نیست سخن گفته‌شود. ولی تا هنگامی که شما با ما در حال جنگ بودید دگرگون‌ساختن آن به‌صلاح ما نبود.

«دربارهٔ مسائلی که سبب بدبینی شما نسبت به‌من بوده‌است بیش از این چیزی نمی‌گویم. اکنون می‌خواهم به‌سخنان من دربارهٔ موضوعی که می‌خواهید مورد بحث قرار دهید، بدقت گوش کنید، و معتقدم که صلاحیت سخن‌گفتن دربارهٔ آن را دارم. ما به‌سیسیل لشکر کشیدیم تا اگر بتوانیم نخست سیسیلیان را به‌اطاعت از خود درآوریم و سپس یونانیان ساکن ایتالیا را؛ پس از آن می‌خواستیم به‌امپراتوری کارتاژ حمله کنیم. قصد داشتیم که اگر در اجرای

این نقشه‌ها موفق شویم با همه نیروهای یونانی موجود در غرب و سربازان مزدوری که می‌توانستیم از گروه‌های بیگانه مانند ایبری‌ها و دیگران که به جنگاوری معروفند بدست آوریم، به پلوپونز بتازیم. در نظر داشتیم علاوه بر ناوگان موجودمان با استفاده از چوبهای فراوان ایتالیا کشتیهای جنگی که با سه جفت پارو رانده می‌شوند بسازیم و با همه آنها پلوپونز را از دریا محاصره کنیم و در عین حال با پیاده‌نظام خود از خشکی به شهرهای شما حمله کنیم و بعضی را با زور بگیریم و بعضی دیگر را با محاصره به تسلیم وادار سازیم. امیدوار بودیم که از این طریق جنگ را با کامیابی بی‌پایان برسانیم و سراسر دنیای یونانی را تحت فرمان خود درآوریم. از لحاظ پول و مواد غذایی نگرانی نداشتیم چون متصرفات جدیدمان مواد غذایی به مقدار کافی در اختیار ما می‌نهادند و مجبور نبودیم از منابع کشور خود استفاده کنیم.

«اینک از زبان کسی که از جزئیات موضوع اطلاع کامل دارد شنیدید که مراد ما از این لشکرکشی چه بوده است؛ و فرماندهانی که در جبهه هستند اگر بتوانند، در اجرای این نقشه خواهند کوشید. مطلبی که اکنون باید بدانید این است که سیسیل اگر به یاریش نشتابید از دست خواهید رفت. سیسیلیان فاقد تجربه‌های آتنیانند، با این همه اگر با هم متحد شوند ممکن است از خطر بجهند. ولی سیراکوسیان که همه نیروی جنگیشان در نخستین نبرد شکست خورده است و در محاصره دریایی نیز قرار دارند نخواهند توانست در برابر لشکر آتن ایستادگی کنند؛ و اگر سیراکوس سقوط کند تمامی سیسیل به دست آتنیان خواهد افتاد و اندکی پس از آن ایتالیا؛ و طولی نخواهد کشید که خطرهایی که بر شمردم شما را از سوی مغرب تهدید خواهد کرد. پس گمان مبرید که مسأله مورد بحث تنها مسأله سیسیل است؛ نه، بلکه تمامی پلوپونز در خطر خواهد افتاد اگر گامهایی را که اینک بر می‌شمارم هر چه زودتر برندارید؛ باید با کشتیهای خود سربازانی به سیسیل بفرستید که خودشان پارو زنی بکنند و همین که در خشکی پیاده شدند به عنوان سربازان سنگین اسلحه آماده نبرد باشند؛ و مهمتر از آن افسری اسپارتی را در مقام فرماندهی روانه آنجا کنید که سربازانی را که در آنجا هستند منظم سازد و آنان را که از انجام وظیفه سر باز می‌زنند مجبور به رعایت انضباط کند، زیرا تنها از این راه می‌توانید به دوستانان قوت قلب ببخشید و کسانی را که دچار تزلزلند وادار کنید که بدون واهمه به شما بپیوندند. از این گذشته جنگ در یونان را نیز باید به طور آشکارتر ادامه دهید چه اگر سیراکوسیان ببینند که شما به فکر ایشان افتاده‌اید در پایداری سماجت بخرج خواهند داد و آتنیان نخواهند توانست سپاه خود را در سیسیل تقویت کنند.

«در اتیکه نیز باید دکلیا^۱ را مستحکم سازید زیرا این امر بیش از هر چیز دیگر مایه ترس آتنیان است و می‌اندیشند که در میان همه دشواریهای جنگ این یگانه چیزی است که در آن

تجربه ندارند، و مطمئن‌ترین راه آسیب‌رساندن به دشمن، این است که انسان بداند دشمن از چه می‌ترسد و همان را علیه او بکاربرد، چون او نقطه ضعف خود را بهتر از دیگران می‌شناسد و از آن می‌ترسد. اکنون می‌خواهم توضیح دهم که اگر در دکلای استحکاماتی بسازید چه سودی این کار برای شما خواهد داشت و چه آسیبی به آنتیان خواهد رساند. در این باره به‌باز نمودن مهمترین نکات قناعت خواهم کرد: با اجرای این نقشه بیشتر تأسیسات آن ناحیه به‌دست شما خواهد افتاد، بعضی به‌عنوان غنیمت و بعضی دیگر بی آنکه کوچکترین کوششی از جانب شما بعمل آید؛ بی‌فاصله آتن از درآمد معادن نقره لاریون و درامدهایی که از دادگاهها بچنگ می‌آورد محروم خواهد شد؛ مهتر از همه اینکه متحدانش از پرداخت باج مرتب خودداری خواهند کرد و دیگر بیمی از آتن نخواهند داشت اگر ببینند که شما به‌طور جدی جنگ آغاز کرده‌اید.

اما پیروزی یا عدم موفقیت در اجرای این نقشه به‌دست خود شماست، من در قابل اجرا بودن آن تردید ندارم و خیال هم نمی‌کنم که در این باره در اشتباه باشم. در عین حال معتقدم که اگر من تا دیروز شهر به‌وطن پرستی بودم و امروز با سخت‌ترین دشمنان وطنم همدست شده‌ام، نباید بدین جهت مرا به‌چشم حقارت بنگرید؛ همچنین نباید سخنان مرا ناشی از خشم مردی بدانید که از وطن رانده شده‌است. من به‌سبب فرومایگی دشمنانم از وطن آواره شده‌ام نه برای اینکه به‌شما خدمت کنم؛ و بدترین دشمنان آتن کسانی نیستند که مانند شما در جنگ به‌آن آسیب رسانده‌اند بلکه کسانی هستند که دوستان وطن مرا مجبور کرده‌اند که به‌مخالفت با آن برخیزند. آتنی که من دوست دارم آن نیست که امروز با من بر خلاف حق رفتار کرده‌است بلکه آن شهری است که در آن از حقوق شهروندی برخوردار بوده‌ام. شهری که امروز با آن می‌جنگم دیگر شهر من نیست و از این رو می‌گویم وطنی را که از دستم بدررفته‌است دوباره بچنگ آورم. مردی که کشورش را برآستی دوست دارد آن نیست که چون بر خلاف حق تبعیدش کنند از حمله به‌کشور خود دریغ ورزد بلکه آن کسی است که آرزویش برای بازگشت به‌وطن چنان قوی است که در این راه از هیچ اقدامی خودداری نمی‌ورزد.^۱

«اسپارتیان! در استفاده از خدمات من به‌هنگام خطر تردید نکنید و بدانید همچنان که وقتی که دشمن شما بودم از آسیب‌زدن به‌شما مضایقه نمی‌کردم به‌عنوان دوست شما نیز خدمات بزرگ به‌شما می‌توانم کرد: وضع آتن را نیک می‌شناسم در حالی که درباره‌ی اوضاع اسپارت ناچار بودم به‌حدس و گمان توسل جویم. توصیه‌ام به‌شما این است که فراموش نکنید که مسأله‌ای که امروز درباره‌اش شور می‌کنید با منافع اساسی شما ارتباط دارد: از نبرد در سیسیل و اتیکه مهراسید؛ حضور بخش کوچکی از نیروی جنگی شما در سیسیل نتایج بزرگ ببار خواهد آورد و شما هم قدرت کنونی آتن را نابود خواهید ساخت و هم امیدهای آینده‌ی آن را.

۱. کاش خواننده مجال و حوصله داشته‌باشد و این طرز فکر را با شیوه فکر سقراط که در رساله کپوتن افلاطون تشریح شده‌است،

مقایسه کند. م.

پس از آن در سلامت و آرامش زندگی خواهیدکرد و رهبر سراسر یونان خواهیدبود و همه یونانیان از ته دل از شما پیروی خواهندکرد نه از ترس قدرت شما.^۱

سخنان آلکیبیادس چنین بود. اسپارتیان پیشتر نیز قصد داشتند به آتن لشکر بکشند ولی هنوز در تردید بودند و درباره خطرهای این لشکرکشی می اندیشیدند. ولی پس از شنیدن سخنان آلکیبیادس که در نظر ایشان دقایق امور را بهتر از هر کس دیگر می شناخت، در تصمیم خود راسختر شدند و بی درنگ توجه خود را به مستحکم ساختن دکلیا و فرستادن نیروی تقویتی به سیسیل معطوف ساختند و گولیپوس پسر کلئاندریداس^۱ را به فرماندهی سپاه سیراکوس برگزیدند و به او دستور دادند که با فرستادگان سیراکوس و کورینت درباره چگونگی نیرویی که باید به سیراکوس فرستاده شود شور کند. گولیپوس از کورینتیان خواست که هر چه زودتر دو کشتی برای وی به شهر آسینه بفرستند و بقیه کشتیها را نیز مجهز سازند تا به هنگام مناسب بتوانند حرکت کنند. پس از توافق در این موارد، فرستادگان کورینت و سیراکوس به شهرهای خود بازگشتند.

در این اثنا کشتی آتنی که فرماندهان از سیسیل برای آوردن پول و سرباز سوار فرستاده بودند به آتن رسید. آتنیان پس از شنیدن آنچه در سیسیل روی داده بود تصمیم گرفتند پول و سرباز سوار به میدان جنگ بفرستند. بدین سان زمستان بسلامد و هفدهمین سال جنگ که توکودیدس رویدادهایش را باز نموده است پایان رسید.

هجدهمین سال جنگ

تابستان

محاصره سیراکوس

۹۴

سال دیگر در آغاز بهار سپاهیان آتن در سیسیل سوار کشتی‌ها شدند و از کاتانه در طول ساحل روی به شهر مگارا واقع در سیسیل نهادند. چنانکه پیشتر گفته‌ام، سیراکوسی‌ان در زمان فرمانروایی گلون مردم مگارا را از شهرشان بیرون کرده بودند و هنوز آن شهر را در تصرف خود داشتند و در کشتزارهای آن به کشاورزی می‌پرداختند. آتنیان در اینجا پیاده شدند و کشتزارها را ویران کردند و به یکی از استحکامات سیراکوس تاختند ولی نتوانستند کاری از پیش ببرند و با کشتی‌ها و پیاده‌نظام در طول ساحل تا کنار رود تریاس پیش رفتند و وارد دشت شدند و دشت را ویران کردند و غله‌ها را آتش زدند و به گروهی از سربازان سیراکوس برخوردند و چند تنی را کشتند و علامت پیروزی برافراشتند و دوباره به کشتی نشستند و برای برداشتن آذوقه به کاتانه بازگشتند و از آنجا روانه شهر کوچک کنتورپا^۱ که متعلق به قوم سیکل است گردیدند و از طریق توافق با ساکنان شهر، آنجا را به تصرف خود درآوردند و در سر راه بازگشت کشتزارهای شهرهای اینسا^۲ و هوبلا را سوزاندند و چون به کاتانه رسیدند دیدند که از آتن دویست و پنجاه تن سرباز سوار بدون اسب ولی با زین و لگام رسیده‌است و پیغام آورده‌اند که اسب باید در سیسیل فراهم‌شود. سواران با خود سی تن سرباز سوار تیرانداز و سیصد تالنت نقره نیز آورده بودند.

۹۵

در همین بهار اسپارتیان به سوی آرگوس لشکر کشیدند و تا کلئونای پیش رفتند ولی به سبب وقوع زمین‌لرزه بازگشتند؛ و پس از آن سپاهیان آرگوس به منطقه تورنا واقع در مرز میان دو کشور هجوم بردند و بسیاری از اموال اسپارتیان را غارت کردند و به مبلغی که کمتر از

1. Kentoripa

2. Inessa

بیست و پنج تالنت نبود فروختند.

در تابستان مردم تسپیه^۱ در صدد براندازی دولت خود برآمدند ولی موفق نشدند، چون گروهی از شهر تب به یاری این دولت شتافتند. چند تن از شورشیان دستگیر شدند و دیگران به آتن پناه بردند.

- ۹۶ باز در همین تابستان مردم سیراکوس خبر یافتند که سربازان سوار از آتن به کاتانه رسیده‌اند و آتنیان قصد حمله به سیراکوس را دارند؛ و اندیشیدند که اگر سپاه آتن به بلندیهای ایپی پوله در جوار شهر دست نیابد، حتی اگر در نبرد پیروز شود نیز نخواهد توانست با ساختن دیواری ارتباط شهر را با خارج قطع کند. از این رو تصمیم گرفتند نگهبان بر گذر وصول به این بلندیها بگمارند تا دشمن نتواند خود را به آن بلندیها برساند. از نقاط دیگر اطراف شهر نگران نبودند چون در این نقطه‌ها زمین مرتفعتر از شهر است و از داخل شهر می‌توان همه آنها را در زیر نظر داشت. آن بلندیها را سیراکوسیای از آن رو ایپی پوله - به معنی بلندی - می‌نامند که ارتفاعشان بیشتر از ارتفاع اطراف است. در سحرگاه سیراکوسیای با همه نیروی جنگی خود به چمنزارهای کنار رود آناپوس^۲ رفتند و هر موکراتس و فرماندهان دیگر که بتازگی بدین مقام برگزیده شده بودند به وضع سربازان سنگین اسلحه رسیدگی کردند و از میان ایشان ششصد تن را انتخاب کردند و تحت فرماندهی دیومیلوس^۳، یکی از تبعیدشدگان شهر آندروس، به نگهبانی این بلندیها گماشتند و به ایشان دستور دادند که هر جا هم که ضرورت پیدا شد وارد عمل شوند.
- ۹۷ در همان سحرگاه آتنیان از کاتانه حرکت کردند و در محلی موسوم به «شیره»^۴ به فاصله اندکی بیشتر از نیم میل از بلندیهای ایپی پوله پیاده شدند و کشتی‌هایشان در بندر شبه جزیره تاپسوس که با تنگه خاکی باریکی به خشکی پیوسته است، و نه از خشکی و نه از دریا فاصله چندانی با شهر سیراکوس ندارد، لنگر انداختند و سربازان چپری چوبی در عرض تنگه ساختند. سپاهیان آتنی مستقیماً به سوی بلندیها دویدند و پیش از آنکه سیراکوسیای باخبر شوند یا از چمنزاری که در آن به وضع سربازان رسیدگی می‌شد نیرویی بیاورند به تپه اورولوس^۵ رسیدند. سربازان سیراکوس و خصوصاً ششصد تن زیر فرمان دیومیلوس کوشیدند با شتاب خود را بدانجا برسانند ولی مجبور بودند تقریباً یک ساعت راهپیمایی کنند و از این رو هنگامی که به دشمن رسیدند نظمشان آشفته شده بود و در نبردی که در بلندیها روی داد شکست خوردند و به شهر بازگشتند. در این نبرد دیومیلوس و تقریباً سیصد سرباز از پای درآمدند. آتنیان علامت پیروزی برافراشتند و با انقاد پیمان متارکه اجساد کشتگان را به سیراکوسیای بازگرداندند. روز دیگر

1. Thespieae

2. Anapos

3. Diomilos

4. Leon

5. Euryelos

روی به شهر نهادند و چون سربازان سیراکوس از شهر بیرون نیامدند، بازگشتند و در جوار قلعه لابدالون^۱ در سرایشیب بلندیها در جانب مگارا، قلعه‌ای برای خود ساختند تا هر وقت که برای نبرد یا ساختن دیوار محاصره از آنجا دور می‌شوند وسایل و پول خود را در آن بگذارند.

۹۸

اندکی بعد سیصد سرباز سوار از اگستا رسیدند و در حدود صد سوار نیز قوم سیکل و شهر ناکسوس فرستادند؛ دویست و پنجاه سرباز سوار نیز از آتن رسیده بودند و آتنیان اسبهای لازم برای آنان را یا خریده یا از اگستا و کاتانه فراهم آورده بودند و بدین سان لشکر آتن دارای ششصد و پنجاه سوار شده بود.

سپاهیان آتن پادگانی در لابدالون مستقر ساختند و بقیه به سوی محلی که «انجیر» نامیده می‌شود حرکت کردند و در آنجا ساختن دیواری به نام «دایره» را آغاز کردند. سیراکوسی‌ان از سرعت عمل آتنیان در ساختن دیوار به وحشت افتادند و تصمیم گرفتند از شهر بدرآیند و مانع کار ایشان شوند. هنگامی که دو سپاه رویاروی یکدیگر قرار گرفتند فرماندهان سیراکوس دیدند که نظم سپاهشان آشفته شده است، از این رو سربازان را به شهر بازگرداندند و تنها چند فوج سوار عقب ماندند و آتنیان را از گردآوری سنگ و دورشدن از مرکز سپاهشان بازداشتند. ولی فوجی از سربازان سنگین اسلحه و همه سواران آتنی به سواران سیراکوس حمله کردند و چند تن از آنان را کشتند و بقیه را به عقب راندند و علامت پیروزی برافراشتند.

۹۹

روز دیگر عده‌ای از آتنیان به ساختن بخش شمالی دیوار ادامه دادند و عده‌ای دیگر پیایی سنگ و چوبی را که با قطع درختان بدست می‌آوردند به بندر تروگیلوس^۲ حمل کردند و بر آن شدند که دیوار محاصره را با کوتا‌هترین راه، از بندر تا سوی دیگر دریا برسانند. سیراکوسی‌ان به توصیه سرداران و مخصوصاً هرموکراتس به بندری دیگر دست‌نیا‌زدند و تصمیم گرفتند در برابر دیوار آتنیان و در جهتی که آتنیان می‌خواستند دیوار را ادامه دهند، دیواری دیگر بسازند. اگر کار ساختمان این دیوار بموقع بی‌پایان می‌رسید می‌توانستند ارتباط سربازان آتنی را از مرکز سپاهشان قطع کنند و اگر در اثنای ساختن دیوار آتنیان حمله می‌کردند تنها بخشی از نیروی سیراکوس برای مقابله با آنان فرستاده می‌شد و بقیه در پناه پرچینه‌های چوبی که تا آن هنگام ساخته بودند می‌ماندند در حالی که آتنیان مجبور می‌شدند از کار ساختمان دست‌بکشند و همه نیروی خود را به میدان جنگ بفرستند. سیراکوسی‌ان با این قصد از شهر بیرون آمدند و شروع به ساختن دیواری عمود بر دیوار آتنیان کردند و درختان زیتون محوطه پرستشگاه را بریدند و از آنها برای ساختن برجهای چوبی استفاده کردند. کشتیه‌های آتنی هنوز از تاپسوس به بندر بزرگ نرسیده بودند و از این رو سیراکوسی‌ان بر ساحل نظارت داشتند و آتنیان آذوقه خود را از راه خشکی از تاپسوس حمل می‌کردند.

هنگامی که سیراکوسیان معتقد شدند که کار ساختن دیوار و چپر به قدر کافی پیشرفت کرده است فوجی سرباز برای نگهبانی در آنجا مستقر ساختند و به شهر بازگشتند. آتنیان ایشان را از ساختن دیوار باز نداشته بودند چون نمی خواستند سپاه خود را به دو قسمت کنند و در نبرد احتمالی ضعیف باشند، و از سوی دیگر می خواستند ساختن دیوار محاصره را با شتاب پایان برسانند.

آتنیان لوله هایی را که از زیرزمین آب آشامیدنی به سیراکوس می رساند از بین بردند و سپس منتظر شدند. هنگامی که سربازان سیراکوسی که مأمور نگهبانی بودند در گرمای ظهر به چادرهای خود پناه برده یا به شهر رفته بودند و کسی هم مراقب پرچینها نبود، سیصد سرباز سنگین اسلحه و عده ای سرباز سبک اسلحه برگزیده به دیوار سیراکوسیان حمله کردند و بقیه سپاه به دو قسمت شد تا قسمتی به فرماندهی یکی از سرداران مراقب دروازه شهر باشد و نگذارد سربازانی از شهر بدر آیند و قسمتی دیگر به فرماندهی سردار دیگر به سوی پرچینها دویدند. نگهبانان چپر را رها کردند و به محوطه پرستشگاه آپولون گریختند. آتنیان به تعقیب ایشان پرداختند و وارد محوطه شدند، ولی سیراکوسیان ایشان را بیرون راندند و در این گیرودار چند سرباز آرگوسی و آتنی هلاک شدند. آنگاه تمامی سپاه آتن دیوار سیراکوسیان را ویران کردند و چوبهای چپر را کردند و با خود بردند و علامت پیروزی برافراشتند.

روز دیگر آتنیان، به ساختن دیوار تا پرتگاه واقع در کنار تالاب، که مشرف به بندر بزرگ است و فاصله آن تا بندر کوتاهترین راه است، ادامه دادند. در این اثنا سیراکوسیان نیز دوباره از شهر بیرون آمدند و چپری از شهر تا وسط تالاب ساختند و خندقی هم در کنار آن کردند تا آتنیان نتوانند دیوار محاصره را تا کنار دریا پیش ببرند. ولی آتنیان که از ساختن دیوار بر بالای پرتگاه فارغ شده بودند بار دیگر به چپر و خندق سیراکوسیان حمله کردند. به کشتیها فرمان دادند که از تاپسوس روانه بندر بزرگ شوند، و خودشان در سحرگاه از بلندیها به دشت فرود آمدند و با قراردادن درها و تخته هایی روی تالاب، آنجا که زمین سفت تر از جاهای دیگر بود، از تالاب گذشتند و چپر و خندق را به استثنای جزئی کوچک متصرف شدند و اندکی بعد بقیه را نیز به تصرف خود درآوردند. در این هنگام نبردی روی داد و آتنیان پیروز شدند و سربازان جناح راست سیراکوسیان به شهر گریختند و سربازان جناح چپ به ساحل رود. سیصد سرباز نخبه آتن برای اینکه راه را بر آنان بگیرند به سوی پل دویدند ولی سربازان وحشت زده سیراکوس و بیشتر سواران که در آنجا بودند بازگشتند و به آن سیصد سرباز هجوم بردند و آنان را به سوی جناح راست آتنیان عقب راندند و در نتیجه صفهای جناح راست از هم پاشید. لاماخوس چون چنین دید از جناح چپ با عده ای سرباز تیرانداز و سپاهیان آرگوسی به یاری جناح راست شتافت ولی پس از عبور از خندق فقط با چند تنی از دیگران جدا ماند و او و پنج

یا شش تن از همراهانش کشته شدند. سیراکوسی‌ها با شتاب نعشهای ایشان را برداشتند و پیش از آنکه آتینان به آنها دست‌بیايند به آن سوی رودخانه بردند، و چون بقیه سپاه آتن دوباره حمله آورد، عقب نشستند.

۱۰۲ در این اثنا سربازان سیراکوسی که به درون شهر گریخته بودند چون دیدند که در بیرون چه می‌گذرد دوباره قوت قلب یافتند و از شهر بدرآمدند و در برابر آتینان صف کشیدند و بخشی از نیروی خود را نیز به بلندیهایی ایپی‌پوله فرستادند، در این خیال که بلندیهایی بدون نگهبان مانده‌است و می‌توانند آنها را متصرف شوند؛ و براستی هم در حدود هزار پا از دیوار بیرونی را ویران کردند ولی نیکیکاس که به سبب بیماری در آنجا مانده بود دیوار اصلی محاصره را از این طریق که شرح می‌دهم نجات داد: او دید که به علت نداشتن سرباز نخواهد توانست سیراکوسی‌ها را عقب براند، پس به خادمانش دستور داد چوب‌بستها و توده‌های چوب را که در مقابل دیوار انباشته شده بود آتش بزنند، و حسابش هم درست درآمد و آتش سربازان سیراکوسی را از پیشرفت بازداشت. در این هنگام سربازان آتنی نیز در حال رسیدن بودند و کشتیهایی نیز که از تاپسوس حرکت کرده بودند وارد بندر می‌شدند. سیراکوسی‌ها با دیدن این وضع اندیشیدند که با نیروی موجود نمی‌توانند آتینان را از ساختن دیوار محاصره تا کنار دریا مانع شوند، از این رو به شهر بازگشتند.

۱۰۳ آتینان علامت پیروزی برافراشتند و پس از انعقاد پیمان متارکه اجساد کشتگان سیراکوسی را پس دادند و نعشهای لاماخوس و سربازانی را که در کنار او کشته شده بودند گرفتند. اکنون که تمامی سپاه آتن اعم از سرنشینان کشتیهایی و سربازان پیاده بهم پیوسته بودند شروع به ساختن دیواری دوپشته از بلندیهایی ایپی‌پوله تا کنار دریا کردند تا ارتباط سیراکوس را با دنیای خارج قطع کنند. از همه جای ایتالیا برای سپاه آتن آذوقه می‌رسید و گروههای بسیاری از قوم سیکل که منتظر نتیجه نبرد بودند با آتینان متحد می‌شدند و سه کشتی پنجاه بارویی نیز از اتروپیا به آنان پیوست. همه چیز بر وفق مراد آتینان بود، و سیراکوسی‌ها چون هیچ نیروی تقویتی از پلویونز به یاری ایشان نرسید، دیگر امیدي به پیروزی نداشتند و در میان خود درباره شرایط تسلیم شهر بحث می‌کردند و به نیکیکاس نیز که پس از کشته شدن لاماخوس یگانه فرمانده لشکر آتن بود پیشنهادهایی می‌فرستادند. در عین حال سیراکوسی‌ها با ملاحظه شکستهای خود، و در این اندیشه که سبب همه آنها یا بخت بد بوده‌است یا خیانت سرداران سپاه، سرداران را از مقامشان برکنار کردند و هراکلیدس و اوکلس و تلیاس^۱ را به سرداری لشکر برگزیدند.

۱۰۴ در این اثنا گولیپوس سردار اسپارتی و کشتیهایی کورینت که می‌خواستند هر چه سریعتر

به یاری سیسیل بشتابند به جزیره لوکاس^۱ رسیده بودند. ولی در اینجا به ایشان خبر رسید که سیراکوس در محاصره کامل دیوار آتنیان قرار گرفته است. از این رو گولیپوس از نجات سیسیل ناامید شد ولی تصمیم گرفت که ایتالیا را از خطر رهایی بخشد. بدین منظور او و پوتن^۲ کورینتی با دو کشتی اسپارتی و دو کشتی کورینتی از طریق دریای ایونی روانه تارنت شدند و قرار بر آن شد که کورینتیان ده کشتی متعلق به خود و دو کشتی متعلق به لوکاس و سه کشتی متعلق به امپراکیا را بر از سرباز کنند و به دنبال ایشان براه بیفتند. گولیپوس نخست از تارنت نمایندگانی به توریوی فرستاد و حق شهروندی را که پدرش در آنجا داشته بود تجدید کرد، ولی نتوانست شهر را به جانبداری از اسپارت برانگیزد. از آنجا براه افتاد و در طول ساحل ایتالیا به حرکت ادامه داد، اما در جوار خلیج ترینه^۳ طوفانی که در این فصل باد شمال در آنجا پدیدمی آورد کشتی او را به وسط دریا راند ولی سرانجام به تارنت بازگشت و در آنجا پیاده شد و به تعمیر کشتی که از طوفان آسیب دیده بود، پرداخت. نیکياس خبر رسیدن او را شنید ولی مانند مردم توریوی به علت کمی کشتیهایش اعتنایی به او نکرد و خیال کرد که او ارزشی بیش از غارتگری دریانورد نخواهد داشت و به فکر آمادگی برای مقابله با او نیفتاد.

تقریباً در همین وقت تابستان، اسپارتیان و متحدانشان به آرگوس لشکر کشیدند و بیشتر حومه شهر و کشتزارها را ویران کردند. آتنیان با سی کشتی به یاری آرگوس شتافتند و بدین سان پیمان صلحی که با اسپارت داشتند آشکارا شکسته شد. تا آن وقت فقط دسته‌هایی از آتنیان مقیم پولوس، در پلوپونز به غارت پرداخته و به همراهی مردم آرگوس و مانتینئا بیشتر در سواحل پلوپونز پیاده شده بودند و به لاکونیا تجاوزی نکرده بودند، و با اینکه مردم آرگوس بارها از آتن خواسته بودند که سپاهی در لاکونیا پیاده کند که پس از رساندن آسیب‌هایی به آنجا دوباره بازگردند، آتنیان تقاضای ایشان را رد کرده بودند. ولی اکنون تحت فرماندهی پوتودوروس و لسپودیوس^۴ و دماراتوس^۵ چند بار در اپیداوروس و پراسیه و نقاط دیگر پیاده شدند و کشتزارها و آبادیهای آنجا را ویران کردند و به اسپارتیان بهانه دادند که بگویند اسپارت برای دفاع از خود مجبور است با آتن بجنگد. پس از این رویداد وقتی که نیروی دریایی آتن از آرگوس دور شده و اسپارتیان نیز به شهر خود بازگشته بودند، سربازان آرگوس به فلیوس هجوم بردند و حومه شهر را ویران کردند و چند تنی را کشتند و بازگشتند.

1. Leukas

2. Pythen

3. Terine

4. Laispodios

5. Demaratos



گولیپوس در سیراکوس

گولیپوس و پوتن پس از تعمیر کشتیها در طول ساحل تارنت بهسوی لوکروی واقع در جنوب ایتالیا حرکت کردند. در اینجا خبر یافتند که سیراکوس بکلی محاصره نشده است و هنوز از راه بلندیهایی آبی پوله می توان سپاه را به درون شهر برد. در تردید بودند که آیا جزیره سیسیل را دست راست خود بگذارند و با وجود خطر در دریا پیش بروند یا ساحل را در دست چپ بگذارند و نخست به هیمرا بروند و همراه نیروی جنگی هیمرا از طریق خشکی روانه سیراکوس شوند. سرانجام شق دوم را برگزیدند و راه هیمرا را در پیش گرفتند مخصوصاً از این جهت که چهار کشتی آتنی که نیکياس پس از شنیدن خبر وصول ایشان به لوکروی براه انداخته بود، هنوز به رگیون نرسیده بود.

بدین سان پیش از رسیدن آن کشتیها از تنگه گذشتند و پس از پیاده شدن در رگیون و مسینا به هیمرا رسیدند و مردم این شهر را وادار کردند که به ایشان بپیوندند و با نیروی جنگی خود به دنبال ایشان روانه سیراکوس شوند و علاوه بر این به آن عده از سرنشینان کشتیهای اسپارت که سلاح نداشتند سلاح بدهند. آنگاه کشتیها را از راه خشکی به هیمرا رساندند و سپس بیکهائی به نزد مردم شهر سلینوس فرستادند و تقاضا کردند با تمامی نیروی جنگیشان در جایی که معین کرده بودند به سپاه اسپارت ملحق شوند. مردم شهر گلا نیز وعده دادند که نیرویی کوچک به یاری ایشان بفرستند. گروههایی از قوم سیکل نیز، که شاهشان آرخونیدس^۱ - که دوست آتن بود - بتازگی درگذشته بود و اکنون مایل بودند جانب اسپارت را بگیرند، با رسیدن گولیپوس قوت قلب بیشتری یافتند و وعده یاری دادند. گولیپوس با هفتصد تن از سرنشینان کشتیهایش که اکنون مسلح شده بودند و هزار سرباز سنگین اسلحه و صد سوار اهل هیمرا

سوارانی از شهر سلینوس و عده‌ای اندک از سربازان شهر گلا و هزار تن از قوم سیکل روانه سیراکوس شد.

در این اثنا ناوگان کورینت از لوکاس بشتاب می‌آمدند و یکی از سرداران کورینتی به نام گونگولوس با اینکه پس از دیگران با یک کشتی براه افتاده بود پیشتر از گولیپوس به سیراکوس رسید و دید که سیراکوسی‌ها می‌خواهند مجلس شورای شهر را تشکیل دهند و درباره پایان رساندن جنگ شور کنند؛ ولی توانست ایشان را از این کار بازدارد و گفت که گولیپوس پسر کلئاندریداس مخصوصاً از اسپارت فرستاده شده است تا فرماندهی سپاه سیراکوس را به عهده بگیرد؛ و در نتیجه سیراکوسی‌ها اعتماد به نفس خویش را باز یافتند و برای استقبال از گولیپوس از شهر بیرون آمدند.

گولیپوس نخست در سر راه خود قلعه‌ای متعلق به قوم سیکل را که یتای^۱ نام داشت گشود و سپس با سپاه خود راه بلندیه‌های اپی‌پوله را در پیش گرفت و از همان راهی که آتنیان بدانجا رسیده بودند به پیشرفت پرداخت و آنگاه به همراه سیراکوسی‌ها به سوی استحکامات آتنیان روی نهاد. هنگامی که بدانجا رسید آتنیان دیوارهای دویشته‌ای را که به سوی بندر می‌کشیدند تقریباً به طول یک میل آماده ساخته بودند و تنها بخش کوچکی در کنار دریا باقی مانده بود که مشغول تکمیلش بودند و در طول دیواری که دایره‌اش می‌نامیدند مقدار زیادی سنگ ریخته بودند و چیزی نمانده بود که سیراکوس در محاصره کامل قرار گیرد.

ظهور غیرمنتظر سپاه گولیپوس و سیراکوسی‌ها نخست آتنیان را سراسیمه ساخت، ولی ایشان بزودی صفهای خود را منظم کردند. گولیپوس به فاصله‌ای اندک متوقف شد و توسط منادی پیغام فرستاد که اگر آتنیان در ظرف پنج روز دارایی خود را با خود بردارند و سیسیل را تخلیه کنند، او آماده صلح خواهد بود. آتنیان این پیغام را به خنده و استهزا برگزار کردند و منادی را برگرداندند؛ و هر دو طرف تصمیم به نبرد گرفتند. ولی گولیپوس دید که سربازان سیراکوس دچار هرج و مرجند و منظم ساختنشان آسان نیست و از این رو به محوطه‌ای باز عقب نشینی کرد. نیکياس نیز به جای اینکه به آتنیان فرمان پیشرفت بدهد در کنار دیوار موضع دفاعی گرفت و گالیپوس چون دید که آتنیان قصد حمله ندارند سپاه خود را به بلندیه‌های تمنیتس برد و در آنجا برای گذراندن شب لشکرگاه ساخت.

روز دیگر عده بیشتری از سپاهیان را به روبروی دیوار آتنیان برد تا آنان را از فرستادن نیروی تقویتی به نقاط دیگر بازدارد؛ و سپس فوجی به قلعه لابداون فرستاد و آن را متصرف شد و همه کسانی را که در آن بودند بقتل رساند. این قلعه از خطوط آتنی دیده نمی‌شد. در همان روز سیراکوسی‌ها یک کشتی آتنی را که در بندر لنگر انداخته بود غرق کردند.

پس از آن سیراکوسیای و متحدانشان شروع به ساختن دیواری کردند که از شهر آغاز می‌شد و قرار بود تا بلندیهای اپی‌پوله ادامه بیابد، به‌طوری که اگر آتنیان نمی‌توانستند مانع تکمیلش شوند بپایان‌رساندن دیوار دوپشته و در حصار گرفتن شهر امکان‌پذیر نمی‌شد. آتنیان ساختمان دیوار را در کنار دریا بپایان‌رسانده و به‌بلندیها رفته‌بودند. دیوار تنها در یک نقطه ضعیف بود و گولیپوس شبانه با سپاه خود به‌همان نقطه حمله کرد. ولی آتنیان شب را در بیرون از استحکامات خود می‌گذراندند و چون از ماجرا باخبر شدند به‌مقابله شتافتند. گولیپوس با شتاب عقب نشست و آتنیان آن نقطه دیوار را بلندتر کردند و خود به‌نگهبانی آن پرداختند و پاسداری از بقیه استحکامات را به متحدانشان وا گذاشتند.

نیکیاس تصمیم گرفت دماغه جنب بندر بزرگ سیراکوس را که پلموریون^۱ نام داشت مستحکم کند. این نقطه روبروی شهر قرار دارد و پیشرفتش در دریا سبب تنگی مدخل بندر شده‌است. نیکیاس اندیشید که اگر این دماغه را مستحکم کند آوردن آذوقه برای سپاه آسانتر خواهد بود و در عین حال اگر ناوگان دشمن بحرکت‌آید لازم نخواهد بود که نیروی آتن از گوشه دورافتاده بندر بزرگ به‌مقابله با آن بشتابد. او می‌دید که پس از رسیدن گولیپوس وضع سپاه آتن در خشکی مانند گذشته امیدبخش نیست و از این رو به‌نیروی دریایی توجه بیشتری می‌کرد. ناوگان و فوجی از سربازان پیاده را به پلموریون آورد و در آنجا سه قلعه ساخت و بیشتر وسایل و جنگ‌افزارها را در آنها نهاد؛ و کشتیهای بزرگ بازرگانی و جنگی، آنجا را پایگاه خود قرار دادند. از این به‌بعد سربازان آتنی به‌سختی افتادند، چون آذوقه اندک بود و آب آشامیدنی می‌بایست از فاصله‌ای دور آورده‌شود و هر وقت که ملاحان برای گردآوردن چوب می‌رفتند سواران سیراکوس که خشکی را تحت نظارت خود داشتند به‌آنان آسیب می‌رساندند. به‌علت اشغال پلموریون توسط آتنیان، سیراکوسیای یک ثلث سربازان سوار خود را در دهکده اولومپیون مستقر ساخته‌بودند تا نگذارند آتنیان کشتزارها را ویران کنند.

نیکیاس خبر یافت که ناوگان کورینتی نزدیک می‌شود و بیست کشتی فرستاد تا در لوکروی و رگیون و نقاطی که در آنها پیاده‌شدن در خاک سیسیل ممکن است، در کمین آنها باشند.

در تمامی این مدت گولیپوس به ساختن دیوار در بلندیهای اپی‌پوله ادامه می‌داد و بدین منظور از سنگهایی که آتنیان برای ساختن دیوار خود آورده‌بودند استفاده می‌کرد، و در عین حال هر روز سپاه سیراکوس و متحدانش را در برابر دیوار صف‌آرایی می‌کرد و آتنیان نیز در برابر ایشان می‌ایستادند. سرانجام روزی که گولیپوس فرصت را مناسب یافت حمله آغاز کرد. دو سپاه در میان دو دیوار مشغول جنگ تن به‌تن شدند ولی سواران به‌علت تنگی جا نمی‌توانستند

وارد عمل شوند. در نتیجه سیراکوسیای شکست‌خورده و پس از انعقاد پیمان متارکه اجساد کشتگان خود را پس گرفتند و آتنیان علامت پیروزی برافراشتند. گولیپوس سپاه را گردآورد و گفت شکست تقصیر من بود نه گناه شما، چون صفها را میان دیوارها قرار دادم و سواران و نیزه‌اندازان نتوانستند به یاری شما برسند؛ اکنون حمله‌ای دیگر خواهیم کرد و بیادبیاورید که از حیث آذوقه در زحمت نیستید و بنا بر این ننگ خواهد بود اگر پلوپونزیان و دوریاییان نتوانند این ایونیاییان و ساکنان جزایر و گروهی بی‌سرویا را از سیسیل برانند.

آنگاه در فرصتی مناسب بار دیگر سپاه را از شهر بیرون برد. نیکياس و سپاهیان آتن بر این عقیده بودند که حتی اگر دشمن حمله نیاغازد خود ایشان باید بکوشند تا نگذارند ساختن دیوار ادامه بیابد. دیوار سیراکوسیای به پایان دیوار آتنیان رسیده بود و اگر فراتر از آن می‌رفت دیگر برای آتنیان فرق نمی‌کرد که بجنگند و پیروز شوند یا نجنگند. از این رو لشکریان آتن به‌سوی سیراکوسیای حرکت کردند. این بار گولیپوس سربازان خود را دورتر از دیوار نگاه داشته بود و سواران و سربازان نیزه‌اندازش در برابر آتنیان در محوطه باز موضع گرفته بودند. همین که نبرد آغاز شد سواران سیراکوس جناح چپ آتنیان را تاراندند و در نتیجه بقیه سپاه آتن نیز شکست خورد و به پشت دیوار عقب نشست. چون شب رسید، سیراکوسیای دیوار خود را از پایان دیوار آتنیان فراتر بردند و به مقصود خود نایل گردیدند، و آتنیان دیگر نمی‌توانستند ایشان را از ادامه کار بازدارند و اگر هم در نبرد پیروز می‌شدند ممکن نبود محاصره سیراکوس را تکمیل کنند.

در این هنگام دوازده کشتی متعلق به شهرهای کورینت و امپراکیا و لوکاس تحت فرماندهی اراسینیدس^۱ کورینتی، بی آنکه کشتی‌های دیده‌بان آتنی متوجه شوند، وارد بندر بزرگ سیراکوس شدند و کشتی‌نشینان در تکمیل دیوار سیراکوسیای به ایشان یاری کردند. گولیپوس به نقاط دیگر سیسیل رفت تا سربازانی برای نیروی زمینی و دریایی استخدام کند و شهرهایی را که چندان گرایشی برای پیوستن به سیراکوسیای نشان نداده یا بی‌طرفی اختیار کرده بودند به اتحاد با خود جلب کند. سیراکوسیای و کورینتیان نیز نمایندگانی به اسپارت و کورینت فرستادند و تقاضا کردند که هر طور شده نیروی تقویتی به وسیله کشتیهای بازرگانی یا باری یا هر وسیله دیگر که ممکن باشد به یاری ایشان بفرستند چون آتن نیز نیروهای تازه نفس براه انداخته است. علاوه بر این سیراکوسیای ناوگانی مجهز ساختند و به تمرین سرنشینان آنها پرداختند تا با دشمن در دریا نیز نبرد کنند، و از همه جهات دیگر نیز مردم سیراکوس قوی‌دل شده بودند.

نیکياس چون می‌دید که نیروی دشمن روز به روز قویتر می‌گردد در حالی که خود او هر

روز با دشواریهای تازه‌ای رو به‌رو می‌شود، قاصدی به‌آتن فرستاد. او پیشتر نیز وضع میدان جنگ را چندین بار گزارش داده‌بود ولی اکنون می‌دید که اگر دولت آتن لشکر خود را فرانخواند یا نیروی تقویتی به‌مقدار کافی نفرستد دیگر راه نجات در پیش نخواهدماند. از این رو ناچار این بار گزارشی نوشته فرستاد چون بیم آن داشت که پیکها نتوانند موضوع را چنانکه لازم است بیان کنند و به‌علت فراموشی یا برای خوشایند تودهٔ مردم حقیقت را چنانکه هست بازنمایند. نامه‌ای نوشت تا آتنیان از نظر او مطلع گردند و با توجه به‌حقیقت اوضاع تصمیم درست بگیرند. پیکها با نامه و سفارشهای شفاهی او براه‌افتادند و خود او از این به‌بعد تمام هم خود را صرف این کرد که در موضع دفاع باقی‌بماند و از خطرهای غیرضروری بپرهیزد.

- ۹ در پایان این تابستان اوبیتیون^۱ سردار آتنی با همدستی پردیکاس با نیرویی عظیم از سربازان تراکیایی به‌آمفیپولیس حمله کرد ولی نتوانست آنجا را متصرف شود. آنگاه کشتیهای خود را به‌کنار رود استرومون برد و هیمرایون^۲ را پایگاه خود ساخت و آمفیپولیس را از طرف رودخانه در حصار گرفت. بدین‌سان تابستان بسرآمد.

نامهٔ نیکياس

- ۱۰ در زمستان پیکهای نیکياس به‌آتن رسیدند و پیغامهای شفاهی او را به‌مردم رساندند و در مجلس ملی به‌سؤالهایی که از آنان شد پاسخ دادند و نامهٔ نیکياس را تسلیم کردند. منشی دولت برخاست و نامه را بدین شرح خواند:
- ۱۱ «آتنیان، از نامه‌هایی که در گذشته فرستاده‌ام می‌دانید که چه کرده‌ایم. ولی اکنون لازم است از وضعی که در آن قرارداریم باخبر شوید و تصمیم خود را بگیرید. در نبردهایی که با سیراکوسیان داشتیم برتری خود را ثابت کرده و استحکاماتی هم بنا کرده‌ایم که اکنون در اشغال ماست. گولیپوس اسپارتی با نیرویی که از اسپارت و بعضی شهرهای سیسیل گردآورده‌بود فرارسید و در نبرد نخستین بر او پیروز شدیم ولی در نبردی که روز بعد روی‌داد سواران و سربازان نیزه‌اندازش بر ما غالب آمدند و سپاه ما به‌پشت استحکامات عقب نشست. اکنون به‌علت کثرت عدهٔ دشمنان مجبوریم در موضع دفاعی بمانیم و از تکمیل دیوار محاصره هم دست‌برداشته‌ایم. همهٔ نیروی جنگی خود را نمی‌توانیم وارد عمل کنیم چون بخش بیشتر سربازان سنگین‌اسلحه مجبورند از خطوط ما دفاع کنند. در این اثنا دشمن دیواری عمود بر دیوار ما بنا کرده‌است و دیگر نمی‌توانیم شهر را محاصره کنیم مگر آنکه نیرویی قوی

بدست آوریم که بر آن دیوار حمله کند و آن را متصرف شود. بدین جهت ما که در نظر داشتیم دشمن را محاصره کنیم امروز دست کم از خشکی در محاصره دشمن قرار گرفته ایم زیرا سواران دشمن ما را از پیشرفت در خشکی باز می دارند.

«علاوه بر این دشمنان ما پیکهائی به پلویونز فرستاده و نیروی تقویتی خواسته اند و گولیپوس می کوشد شهرهای سیسیل را که تا کنون بی طرف مانده بودند به سوی خود جلب کند و از شهرهای دیگر نیز سرباز پیاده و تجهیزات دریایی فراهم آورد. نقشه دشمن، تا آنجا که توانسته ام باخبر شوم، این است که با پیاده نظام خود به استحکامات ما حمله کند و در دریا نیز با ما به مقابله پردازد. تعجب مکنید که عبارت «در دریا نیز» را بکار می برم. حقیقت این است که سیراکوسیای نیک می دانند که نیروی دریایی ما در آغاز بسیار عالی، کشتیهای ما محکم و ملاحان ما سالم بودند. ولی کشتیهای ما زمانی دراز در آب بوده اند و در نتیجه پوسیده شده اند و ملاحان نیز آنچنان نیستند که پیشتر بودند. نمی توانیم کشتیها را به خشکی بیاوریم تا خشک شوند. چون دشمن بیش از ما کشتی دارد و ما را دائم در حال دفاع نگاه داشته است. می بینیم که ملاحان دشمن چگونه در دریا تمرین می کنند و ابتکار به دست ایشان افتاده است و ایشان باسانی می توانند کشتیهای خود را خشک کنند چون مشغول محاصره نیستند.

«ولی ما، اگر هم کشتیهای بیشتری داشتیم و مجبور نبودیم همه آنها را برای محاصره بکار ببریم، از این کار ناتوان می بودیم، زیرا اگر کوچکترین مسامحه در مواظبت اطراف خود روا داریم دست ما از مواد غذایی که با هزار زحمت از کنار شهر دشمن حمل می کنیم کوتاه خواهد شد.

«عده ملاحان ما نیز به عللی که شرح می دهم روز به روز کمتر می شود: گروهی هنگام تهیه چوب یا آب یا غارت، به دست سواران دشمن کشته می شوند، بندگان می گریزند، و بیگانگانی که به خدمت ما درآمده اند به شهرهای خود بازمی گردند و کسانی هم که امیدوار بودند به جای جنگیدن پول خواهند اندوخت دلسرد شده اند و چون می بینند که دشمن نه تنها دائم مراقب ماست بلکه در دریا نیز به مقابله با ما پرداخته است هر وقت فرصت می یابند یا به دشمن می پیوندند و یا راهی دیگر برای گریز می یابند و چون سیسیل بزرگ است فرار کردن در اینجا باسانی صورت می گیرد. گروهی از ملاحان هم برای اینکه به کارهای بازرگانی بپردازند صاحبان کشتیها را وادار می کنند که به جای آنان بندهای اهل هوکارا را به کار وادارند و بدین سان نظم نیروی دریایی بکلی مختل می شود.

«شما خود نیک می دانید که ملاحان تنها مدت اندکی با جدیت کار می کنند و ملاحانی که می توانند کشتیها را بحرکت درآورند و به طور منظم پیش ببرند سخت اندکنند، و بدتر از همه این است که من در مقام سردار نمی توانم جلو بی انضباطی ملاحان را بگیرم - چون اداره کردن شما

آتنیان به اقتضای طبیعتشان کار آسانی نیست - و از جای دیگر نیز نمی‌توانم به‌جای آنان ملاحان دیگری به خدمت بگیرم. دشمن برای دستیابی به کارگر منابع بسیار دارد، ولی ما مجبوریم به مردانی که با خود آورده‌ایم قناعت کنیم و از آنان نه تنها برای خدمت در کشتیها بلکه به‌جای سربازانی هم که کشته می‌شوند استفاده کنیم. شهرهای ناکسوس و کاتانه هم که با ما متحدند نمی‌توانند نیروی انسانی در اختیار ما بنهند. دشمن فقط به یک چیز احتیاج دارد: اگر شهرهای ایتالیایی که آذوقه در اختیار ما می‌نهند ببینند که شما نیروی تقویتی به‌یاری ما نمی‌فرستید و به دشمن بپیوندند، از گرسنگی مجبور به تسلیم خواهیم شد و دشمن خواهد توانست بدون خونریزی جنگ را پایان‌برساند.

«دلم می‌خواست خبرهای خوشتری برای شما بنویسم ولی این‌گونه خبرها فایده‌ای نمی‌داشت. بهتر است به جزئیات حقایق واقف شوید و آنگاه تصمیم خود را بگیرید. از این گذشته من سیرت شما آتنیان را بتجربه می‌شناسم، می‌خواهید همیشه خبرهای خوش بشنوید ولی اگر پایان کار مطابق آن خبرها نباشد از خبردهنده شکایت می‌کنید. از این رو بهتر آن می‌دانم که حقیقت را بر شما بازنمایم.

«در مورد هدف اصلی این لشکرکشی حق ندارید فرماندهان یا سربازانتان را سرزنش کنید. ولی اکنون سراسر سیسیل علیه ما متحد شده‌است و سپاهی تازه از پلوپونز برآه افتاده؛ در حالی که لشکریانی که ما در اینجا داریم حتی برای مقابله با سپاه کنونی دشمن نیز کافی نیست. بنا بر این وقت آن رسیده‌است که یا ما را به‌آتن بازگردانید و یا نیروی جنگی تازه‌ای اعم از دریایی و پیاده، به‌بزرگی نیروی نخستین به‌یاری ما روانه کنید و مبلغ هنگفتی پول بفرستید و مرا از سرداری معاف کنید و جانشینی برای من اعزام نمایید زیرا من به‌علت بیماری کلیه بیش از این قادر به انجام وظایف خود نیستم. معتقدم حق دارم انتظار داشته‌باشم که به‌حال من توجه کنید چون تا تندرست بودم برای شما خدمات بزرگی در میدانهای جنگ انجام دادم. ولی هر اقدامی می‌خواهید بکنید باید خیلی زود و پیش از رسیدن بهار انجام دهید زیرا هر چند رسیدن سپاه پلوپونز بدینجا مدتی طول خواهد کشید ولی دشمن بزودی نیروی تقویتی از سیسیل دریافت خواهد کرد و اگر زود نجنبید نیروهای سیسیلی پیش از آنکه ما آماده مقابله با آنها شویم بدینجا خواهند رسید و کشتی‌های پلوپونزی مثل گذشته بی آنکه ما متوجه شویم وارد بندر خواهند شد.»

متن نامه نیکياس چنین بود. آتنیان پس از شنیدن آن نیکياس را از فرماندهی برکنار نکردند، بلکه دو افسر آتنی به‌نام مناندروس^۱ و اوتودموس^۲ را که در سیسیل بودند مأمور

ساختند که در فرماندهی با نیکياس همکاري کنند تا همه سنگيني کار به دوش نيكياس نباشد. اين دو تن به طور موقت انتخاب شدند که تا رسيدن دو سردار ديگر که برای همکاري با نيكياس برگزيده شده بودند، وظيفه فرماندهی را انجام دهند. آتنيان همچنين تصميم گرفتند نيروی جنگی تازه‌ای متشکل از نيروی دریایی و پیاده‌نظام از لشکریان آتنی و شهرهای متحد به میدان جنگ بفرستند. سردارانی که برای همکاري با نيكياس انتخاب شدند دموستنس پسر آلکيستنس و اورومدون پسر توکلس بودند. اورومدون را بی درنگ در آغاز زمستان با ده کشتی و صد و بیست تالنت نقره به سیسیل فرستادند تا به سپاهیان بگویند که نيروی تقویتی در راه است و آتن ایشان را تنها نخواهد گذاشت. دموستنس عقب ماند تا لشکر را مجهز کند. قصد داشت در آغاز بهار براه بیفتد و نمایندگانی به شهرهای متحد فرستاد تا با ارسال پول و کشتی و سرباز سنگین اسلحه به او یاری رسانند.

آتنيان بیست کشتی هم به سواحل پلویونز فرستادند تا نگذارند قوایی از کورینت، و به طور کلی از پلویونز روانه سیسیل شود. نمایندگان کورینت از سیسیل خبرهای خوش آورده بودند و کورینتیان می‌دانستند که ناوگانی که پیشتر فرستاده‌اند در کار خود موفق بوده‌اند و تصميم گرفتند گروهی سرباز سنگین اسلحه با کشتیهای بازرگانی به سیسیل بفرستند. اسپارتیان نیز لشکریانی را که از بقیه نقاط پلویونز فراهم آورده بودند راهی سیسیل ساختند. علاوه بر این کورینتیان بیست و پنج کشتی مجهز ساختند تا با نیرویی که ناویاکتوس را در حصار گرفته بود بجنگند و آتنيان مقیم ناویاکتوس رفتار آنها شوند و نتوانند از پیشرفت کشتیهای بازرگانی که سرباز به سیسیل می‌بردند جلوگیری کنند.

اسپارتیان از چندی پیش تصميم لشکرکشی به اتیکه گرفته بودند و سیراکوسیای و کورینتیان چون شنیدند که آتن نيروی تقویتی به سیسیل می‌فرستد از اسپارت خواهش کردند که در لشکرکشی به اتیکه شتاب کند. امیدوار بودند که اقدام اسپارت آتن را از ارسال نیرو به سیسیل بازدارد. آلکیبیادس نیز به اسپارتیان اصرار می‌کرد که دکلیا را مستحکم سازند و هر چه زودتر لشکرکشی را آغاز کنند. ولی آنچه بیشتر از همه چیز اسپارتیان را به تعجیل در لشکرکشی وادار کرد این بود که اندیشیدند اگر آتن از دو سو گرفتار جنگ باشد - در یک سو با ایشان و در سوی دیگر با سیسیلیان - از پای درآوردنش آسانتر خواهد بود. از این گذشته اسپارتیان بر آن بودند که طرفی که شکستن پیمان آشتی را آغاز کرده، آتن است نه اسپارت. در جنگ اول معتقد بودند که خود ایشان در شکستن پیمان مقصر بوده‌اند زیرا که از یک سو سپاه شهر تب در زمان صلح وارد پلاتایا شده بود و از سوی دیگر با وجود التزام طرفین پیمان به ارجاع اختلافات به داوری، خواهش داوری آتن را نپذیرفته بودند؛ و بدین جهت شکست خود را در پولوس کيفر گناه خود تلقی می‌کردند. ولی اکنون آتنيان علاوه بر اینکه دائم از پولوس

مزاحم اسپارت می‌شدند، با سی کشتی از آرگوس آمده و قلمرو اپیداوروس و پراسیه را ویران کرده بودند و هر وقت هم در تفسیر مواد مبهم پیمان اختلاف روی می‌نمود و اسپارت تقاضای داوری می‌کرد آتنیان این تقاضا را رد می‌کردند. بنا بدین ملاحظات اسپارتيان معتقد شدند که آتن مقصر است و از این رو با هیجان تمام روی به جنگ آوردند؛ و در زمستان نمایندگانی به شهرهای متحد فرستادند و آهن و سایر وسایل لازم برای ساختن استحکامات را از آنها گرفتند؛ و در عین حال نیرویی متشکل از سربازان خود و لشکریان شهرهای متحد برای ارسال به سیسیل فراهم آوردند.

بدین سان هیجدهمین سال جنگ که توکودیدس رویدادهایش را شرح داده است
بپایان آمد.

نوزدهمین سال جنگ

تابستان

در نخستین روزهای بهار اسپارتیان و متحدانشان به فرماندهی آگیس پسر آرخیداموس^۱ شاه اسپارت به اتیکه لشکر کشیدند، نخست کشتزارهای دشت را ویران ساختند و آنگاه شروع به ساختن قلعه‌ای در دکلیا کردند و برای اینکه قلعه هر چه زودتر آماده شود کار ساختمان را میان سربازان شهرهای مختلف تقسیم کردند. دکلیا در حدود سیزده یا چهارده میل از شهر آتن، و همان قدر یا شاید اندکی بیشتر با بویوتی فاصله دارد. قلعه از آتن دیده می‌شد و آن را بدین منظور ساختند که دشت اتیکه و پربارترین بخش حومه آتن را تحت نظارت خود داشته باشند.

هنگامی که پلوپونزیان و متحدانشان مشغول ساختن قلعه بودند، همشهریانسان با کشتیهای بازرگانی سربازان سنگین اسلحه به سیسیل فرستادند. اسپارتیان ششصد سرباز سنگین اسلحه از افراد برگزیده بندگان آزاد شده فراهم آوردند و فرماندهی ایشان را به عهده افسری اسپارتی به نام اکریتوس^۲ نهادند. مردم بویوتی نیز سیصد سرباز به فرماندهی کسنون^۳ و نیکون^۴، هر دو از اهالی شهر تب، و هگساندروس از مردم شهر تسپیه، روانه کردند. اینان از تاینارون^۵ در لاکونیا براه افتادند ولی بی‌فاصله پس از آن کورینتیان نیز پانصد سرباز سنگین اسلحه از شهرهای کورینت و آرکادیا تحت فرماندهی الکسارخوس^۶ اهل کورینت سیسیل فرستادند. شهر سیکیون نیز در همان وقت دویست سرباز تحت فرماندهی سارگئوس^۷ روانه کرد. بیست و پنج کشتی کورینتی هم که در زمستان براه افتاده بودند در ناوپاکتوس روبروی بیست کشتی آتنی موضع گرفتند و تا هنگامی در آنجا مستقر ماندند که مطمئن شدند کشتیهای بازرگانی حامل سربازان سنگین اسلحه آبهای پلوپونز را پشت سر نهاده‌اند.

1. Archidamos

2. Ekkritos

3. Xenon

4. Nikon

5. Tainaron

6. Alexarchos

7. Sargeus

- ۲۰ در آغاز بهار، هنگامی که پلوپونزیان قلعهٔ دکلیا را می‌ساختند، آتنیان سی کشتی به فرماندهی خاریکلس پسر آپلودوروس^۱ براه‌انداختند و به‌او دستور دادند به‌آرگوس برود و از آنجا با استناد به قرارداد اتحاد آن شهر با آتن، سرباز سنگین اسلحه گردآورد. دموستنس را نیز با ناوگانی متشکل از شصت کشتی آتنی و پنج کشتی متعلق به‌خیوس و هزار و دویست سرباز سنگین اسلحه از آتنیانی که موظف به خدمت سربازی بودند و گروه‌هایی که از جزایر می‌توانستند جمع کنند به‌سیسیل فرستادند. دموستنس دستور داشت که نخست به آب‌های پلوپونز برود و در آنجا به خاریکلس ملحق شود و به سواحل لاکونیا حمله کند. از این رو او به‌آگینا رفت و منتظر شد تا بقیهٔ سربازانش و همچنین خاریکلس پس از گردآوری سرباز از آرگوس به‌او بپیوندند.

نخستین جنگ دریایی در سیسیل و تصرف پلموریون

- ۲۱ در سیسیل، تقریباً در همان وقت از بهار، گولیپوس با نیرویی عظیم که از شهرهای مختلف گردآورده بود به سیراکوس بازگشت و سیراکوسی‌ان را فراخواند و گفت باید هر تعداد کشتی که می‌توانید، آماده کنید، و بخت خود را در نبرد دریایی بیازمایید، زیرا که در نتیجهٔ این جنگ گامی بزرگ به پیش خواهید نهاد. هرموکراتس نیز سخن او را تأیید کرد و گفت آتنیان تجربهٔ خود را در نبرد دریایی از شکم مادر با خود نیاورده‌اند و آن را همیشه حفظ نخواهند کرد، و واقع امر این است که آنان بیش از سیراکوسی‌ان برای نبرد در خشکی آفریده شده‌اند و نخستین بار ایرانیان مجبورشان کرده‌اند که به جنگ در دریا روی آورند، و بدترین چیزها برای مردمان جسور آتن رویاروشدن با دشمنی است که در جسارت کمتر از خود ایشان نباشد؛ آتنیان بعضی اوقات بدون برتری واقعی فقط به سبب گستاخی در حمله توانسته‌اند همسایگان را زیر دست خود سازند و اکنون باید سیراکوسی‌ان در برابر ایشان همان روش را در پیش گیرند؛ و من یقین دارم که جسارت و گستاخی سیراکوسی‌ان که آتنیان هیچ انتظارش را ندارند بی‌تجربگی سیراکوسی‌ان را در نبرد دریایی جبران خواهد کرد. بنا بر این نباید بترسید بلکه باید خطر کنید و در دریا به مقابله با آنان بپردازید.
- ۲۲ سیراکوسی‌ان به توصیهٔ گولیپوس و هرموکراتس تصمیم به جنگ گرفتند و کشتیهای خود را مجهز ساختند و گولیپوس شبانه با تمام نیروی پیاده‌اش براه افتاد. نقشه‌اش چنین بود که او خود در خشکی به قلعه‌های پلموریون حمله کند و سی و پنج کشتی سیراکوسی از بندر بزرگ برای مقابله با دشمن بحرکت آیند و چهل و پنج کشتی از بندر کوچک حرکت کنند و به کشتی‌های دیگر ملحق شوند و پلموریون را از دریا مورد حمله قرار دهند تا آتنیان خود را از

هر دو سو در معرض حمله دشمن بیابند.

آنتیان نیز شصت کشتی مجهز کردند و با بیست و پنج کشتی از آن شصت کشتی، به نبرد با سی و پنج کشتی سیراکوسی در بندر بزرگ پرداختند، و با بقیه کشتیها به مقابله با کشتیهای شتافتند که از بندر کوچک پراه افتاده بودند. در دهانه بندر بزرگ نبرد آغاز شد: یک طرف می‌کوشید وارد بندر شود و طرف دیگر راه را بر آن بسته بود. بدین سان زمانی دراز هیچ یک از طرفین نتوانست بر دیگری چیره شود.

۲۳

هنگامی که سپاهیان آنتی مستقر در پلموریون به کنار دریا رفته و همه توجه خود را به جنگ دریایی معطوف ساخته بودند گولیپوس با استفاده از فرصت در صبح زود به پلموریون هجوم برد و نخست قلعه بزرگ و سپس دو قلعه دیگر را متصرف گردید. پادگان مستقر در این دو قلعه همین که دیدند قلعه بزرگ سقوط کرده است کوششی برای دفاع از قلعه‌ها نکردند. سربازانی که در قلعه بزرگ بودند به یک کشتی بازرگانی بزرگ و چند کشتی دیگر گریختند و چون کشتیهای سیراکوسی به تعقیب آنها پرداختند بدشواری توانستند به لشکرگاه برسند. ولی درست آنگاه که گولیپوس دو قلعه دیگر را متصرف می‌شد، نیروی دریایی سیراکوس در حال شکست بود. از این رو سربازان مستقر در این دو قلعه با سانی خود را نجات دادند. مآوقع از این قرار بود که کشتیهای سیراکوسی که در دهانه بندر می‌جنگیدند کشتیهای آنتی را عقب زده و وارد بندر شده بودند، ولی چون نتوانسته بودند نظم خود را حفظ کنند آنتیان یازده کشتی از آنها را غرق کرده و سرنشینان آنها را کشته بودند و فقط خدمه سه کشتی را اسیر کرده و خود نیز سه کشتی از دست داده بودند. بدین سان آنتیان در نبرد دریایی پیروز شدند و در جزیره کوچکی که روبروی پلموریون قرار دارد علامت پیروزی برافراشتند و به لشکرگاه خود بازگشتند.

۲۴

سیراکوسی‌ان نبرد دریایی را باختند ولی چون قلعه‌های پلموریون را متصرف شده بودند سه علامت پیروزی برافراشتند. آنگاه یکی از دو قلعه را که پس از قلعه نخستین بدست آورده بودند ویران کردند و در دو قلعه دیگر پادگانهایی مستقر ساختند. سیراکوسی‌ان هنگام تصرف قلعه‌ها عده‌ای از سربازان آنتی را کشتند و عده‌ای را اسیر کردند و مبالغی پول و اشیاء قیمتی بچنگ آوردند چون آنتیان از قلعه‌ها به عنوان انبار عمومی استفاده می‌کردند. در آنها مقدار زیادی غله و کالاهای بازرگانی متعلق به بازرگانان و صاحبان کشتیها وجود داشت، همچنین دکلها و بادبانها و سایر وسایل چهل کشتی. علاوه بر همه اینها سه کشتی شش پارویی که آنتیها به خشکی آورده و در آن قلعه‌ها نهاده بودند. افتادن پلموریون به دست دشمن ضربه‌ای بزرگ برای آنتیان بود زیرا کشتیهای حمل آذوقه حتی در دهانه بندر بزرگ نیز تأمین نداشتند چون دائم در معرض حمله کشتیهای سیراکوسی بودند و آنتیان مجبور بودند به خاطر هر کشتی حامل آذوقه نبرد کنند. از جهات دیگر نیز این واقعه سبب تضعیف روحیه سپاهیان آتن گردید.

پس از آن سیراکوسی‌ان دوازده کشتی به فرماندهی آگاتارخوس^۱ سیراکوسی براه‌انداختند. یکی از آنها حامل نمایندگان به پلوپونز بود و اینان مأموریت داشتند گزارش رویدادهای سیسیل را به پلوپونزیان بدهند و از آنان بخواهند که جنگ با آتن را در یونان بشدت‌تر ادامه دهند. یازده کشتی دیگر روانهٔ ایتالیا شدند چون خبر یافته‌بودند که کشتیهایی کالاهای مختلف به لشکرگاه آتنیان می‌آورند. این کشتیها را یافتند و بیشترشان را غرق کردند و سپس به قلمرو کاولونیا^۲ رفتند و انبوهی چوب کشتی‌سازی را که آتنیان در آنجا داشتند آتش زدند و سپس روانهٔ لوکروی شدند و هنگامی که در آنجا لنگر انداخته‌بودند یک کشتی بازرگانی حامل سربازان سنگین اسلحهٔ اهل تسپیه رسید و سیراکوسی‌ان آنان را سوار کشتیهای خود کردند و در طول ساحل روی به سیراکوس نهادند. آتنیان که با بیست کشتی در مگارا منتظر آنها بودند یکی را گرفتند و سرنشینانش را اسیر کردند ولی کشتیهای دیگر سالم به سیراکوس رسیدند.

در بندر نیز زد و خوردهایی به خاطر تیرهای چوبی در گرفت که سیراکوسی‌ان در برابر تعمیرگاههای کشتی در دریا فروبرده‌بودند تا کشتیها در پشت آنها لنگر بیندازند و آتنیان نتوانند به آنها آسیب برسانند. آتنیان کشتی با ظرفیت صد هزار تالنت که دارای برجهای چوبین و دیواره‌های استوار بود آوردند و سربازان با زورقهای کوچک خود را به تیرها رساندند و آنها را به وسیلهٔ طناب بیرون کشیدند یا شکستند یا به زیر آب رفتند و آنها را با اره بریدند، و در حالی که سیراکوسی‌ان از تعمیرگاه خود تیر بر آنان می‌باراندند و آتنیان از کشتی بزرگ با تیرباران به آنان جواب می‌دادند، سربازان آتنی بیشتر تیرهای چوبی را از میان بردند. دشوارترین کار در بخشی بود که تیرهای چوبی به چنان عمقی فروبرده شده‌بود که از روی آب دیده نمی‌شد. در این بخش غواصان به زیر آب رفتند و در آنجا تیرها را بریدند. ولی سیراکوسی‌ان توانستند به جای آنها تیرهای دیگری در دریا فرو ببرند. از این گذشته زد و خوردها و کشمکشهای دیگری نیز روی داد و چنین امری آنجا که دو سپاه رویاروی هم قرار دارند طبیعی است.

سیراکوسی‌ان نمایندگان هم از مردم کورینت و امپراکیا و اسپارت به شهرهای مختلف فرستادند تا خبر تصرف پلوریون را به آنها برسانند و بگویند که شکست سیراکوسی‌ان در نبرد دریایی ناشی از بی‌نظمی خود ایشان بوده‌است نه از برتری قدرت آتن، و بر ساکنان آن شهرها روشن کنند که وضع کلی سیراکوس مایهٔ امیدواری است؛ و در عین حال تقاضای نیروی تقویتی اعم از دریایی و زمینی بکنند و بگویند که آتنیان نیروهای تازه‌ای روانه کرده‌اند و اگر سیراکوسی‌ان بتوانند پیش از رسیدن آنها سپاه آتنی را که در سیسیل حاضر است از پای درآورند جنگ بی‌پایان خواهد رسید.

در زمانی که این وقایع در سیسیل روی می‌داد دموستنس نیروی تقویتی را که قرار بود

به سیسیل برساند گردآورده بود. او نخست به پلوپونز رفت و به خاریکلس و سی کشتی آتنی ملحق شد. آنان سربازان سنگین اسلحه آرگوسی را سوار کشتیهای خود کردند و به لاکونیا رفتند و کشتزارهای لیمرا^۱ را در جوار اپیداوروس ویران کردند و در ساحل لاکونیا، روبروی کوترا، آنجا که پرستشگاه آپولون قرار دارد، لنگر انداختند. در آنجا نیز بخشی از کشتزارها را ویران کردند و دماغه‌ای را مستحکم ساختند تا بندگان گریز پای اسپارت بتوانند به آنجا بگریزند و غارتگرانی که از پولوس براه می‌افتادند پایگاهی داشته باشند. دموستنس پس از آنکه به خاریکلس برای اشغال این نقطه یاری کرد، روی به کرکورا نهاد تا نیروهای شهرهای متحد را از آنجا بردارد و روانه سیسیل شود. خاریکلس در آنجا ماند و پس از تکمیل استحکامات، پادگانی در آنجا مستقر ساخت و با سی کشتی، همراه سپاهیان آرگوس، به آتن بازگشت.

سربازان مزدور تراکیایی و دکلیا

در همین تابستان هزار و سیصد سرباز سپردار از قبیله دیی^۲ که در تراکیا سکونت دارند و مسلح به شمشیری کوتاه هستند، به آتن رسیدند. قرار بود اینان همراه دموستنس به سیسیل بروند ولی چون دیر رسیدند آتنیان ایشان را بازگرداندند چون هر سرباز روزی یک دراهم مزد می‌گرفت و نگاهداشتنشان برای دفاع از حمله‌های دشمن از دکلیا گران تمام می‌شد.

از هنگامی که اسپارتیان دکلیا را مستحکم ساخته و همچون پایگاهی علیه آتن بکار می‌بردند و پادگانهایی از شهرهای مختلف در آن مستقر کرده بودند، آتنیان آسیب فراوان دیدند و همین خود یکی از علل اصلی افول قدرت آتن بود. حمله‌های پیشین دشمن زمانی دراز بطول نمی‌انجامید و آتنیان را از استفاده از اراضیشان باز نمی‌داشت ولی اکنون دشمن سراسر سال را در کمین ایشان نشست‌بود، گاهی فوجهای خاصی برای ویران کردن اراضی می‌آمدند، گاه افراد پادگان عادی محموله‌های آذوقه را غارت می‌کردند، و علاوه بر این آگیس شاه اسپارت نیز به تن خود در آنجا بود و همه قدرت‌ش را برای آسیب‌رساندن به آتنیان بکار می‌انداخت. دیگر تمامی سرزمین در اختیار آتنیان نبود، بیش از بیست هزار بنده که بیشترشان صنعتگر ماهر بودند گریخته و به دشمن پیوسته بودند، و همه گوسفندان از میان رفته بودند. چون سواران مجبور بودند هر روز یا به دشمن حمله کنند و یا از اراضی و کشتزارها پاسداری نمایند اسبها در نتیجه کار دائم در زمین سنگلاخ لنگ شده یا زخم برداشته بودند.

حمل آذوقه از اوبویا که پیشتر از طریق اوروپوس و دکلیا در مدتی کوتاه انجام می‌گرفت اکنون می‌بایست با صرف مبلغی گزاف از طریق دریا و با دوزدن دماغه سونیون^۳ صورت گیرد؛ و خلاصه شهر آتن بکلی وابسته واردات شده و به قلعه‌ای مبدل گردیده بود: روزها آتنیان بنوبت بر

۲۷

۲۸

کنگره‌های باروی شهر نگهبانی می‌دادند و شبها همه به‌استثنای سربازان سوار یا در کنار مخزنهای جنگ‌افزار یا بر بالای باروها بسر می‌بردند. بدین‌سان تابستان و زمستان همه در رنج بودند و بدتر از همه این بود که مجبور بودند در دو جا بجنگند و حرص پیروزی در هر دو جنگ چنان بر وجودشان مستولی بود که اگر پیشتر کسی به‌ایشان می‌گفت که به‌چنان حالی خواهند افتاد ممکن نبود باور کنند. برآستی هم باورکردنی نبود که آتینان با وجود قرارداشتن در محاصره پلوپونزیان که حتی قلعه‌ای در خود اتیکه بنا کرده‌بودند، نه تنها دست از سیسلی برنمی‌داشتند بلکه شهر سیراکوس را که در بزرگی کمتر از آتن نبود در حصار گرفته و با نمایش قدرت حیرت‌انگیز خود چشمهای همه یونانیان را خیره ساخته‌بودند. در آغاز جنگ بعضی یونانیان می‌اندیشیدند که اگر پلوپونزیان به‌اتیکه حمله کنند آتینان فقط یک سال قادر به مقاومت خواهند بود و بعضی دیگر این مدت را دو یا سه سال تخمین می‌زدند و هیچ کس تصور نمی‌توانست کرد که اینان نه تنها هفده سال تمام پایداری، نشان می‌دهند، بلکه تازه پس از این مدت جنگ، به‌سیسلی حمله‌ور می‌شوند و به‌جنگ تازه‌ای می‌پردازند که کوچکتر از جنگ با پلوپونزیان نبود.

در نتیجه همه این پیشامدها و مخصوصاً فشاری که از جانب دکلیا بر آتینان وارد می‌آمد خزانه شهر روز به‌روز تهی می‌گردید. در این هنگام مالیات جدیدی مقرر کردند که شامل یک‌بیستم کلیه صادرات و واردات می‌شد و امیدوار بودند که از این راه درآمد بیشتری بدست آورند. هزینه دولت مانند گذشته نبود بلکه به‌نسبت توسعه جنگ روز به‌روز بیشتر می‌شد و به‌همین نسبت، درآمد مردم تقلیل می‌یافت.

آتینان چون با توجه به‌وضع مالی خود نمی‌خواستند هزینه‌ای اضافی بر دولت تحمیل شود سربازان مزدور تراکیایی را که قرار بود تحت فرمان دموستنس به‌سیسلی بروند ولی دیر رسیده‌بودند، بازگرداندند و دییترفس را به‌فرماندهی ایشان گماشتند و به‌او دستور دادند که در سر راه بازگشت از طریق تنگه اویریپوس^۱ به‌اراضی دشمن در طول ساحل هر قدر که می‌تواند آسیب برساند. او سربازان را نخست در جوار شهر تاناگرا پیاده کرد و آنجا را غارت کرد و سپس هنگام عصر از خالکیس به‌اوبویا رفت و در بویوتی پیاده شد و سربازان را به‌شهر موکالسوس^۲ برد و شب را بی آنکه مردم شهر متوجه شوند در پرستگاه هرمس که دو میل با شهر فاصله دارد بسرآورد و سحرگاه به‌شهر حمله کرد و آن را متصرف گردید. اهالی این شهر کوچک که هیچ انتظار نداشتند سپاهی از کنار دریا راهی بدان دوری را بپیماید و به‌شهر هجوم آورد نگهبانانی بر شهر نگماشته‌بودند. باروهای شهر ضعیف بود و در بعضی بخشها چندان ارتفاعی نداشت، دروازه‌ها بازبود و سربازان تراکیایی باسانی به‌شهر درآمدند و خانه‌ها و پرستگاهها را غارت

1. Euripos

2. Mykalessos

کردند و ساکنان شهر را از پیر و جوان و زن و کودک بقتل رساندند و حتی به حیوانات بارکش نیز ایقا نکردند و هیچ جانداری از دست ایشان نجات نیافت. مردمان تراکیا مانند بیشتر بربرهای خونخوارند مخصوصاً هنگامی که در حمله موفق شوند، در این موارد هیچ جانداری را زنده نمی‌گذارند. در اینجا نیز هر کس را بدست‌آوردند کشتند و حتی وارد بزرگترین مدرسهٔ پسرانهٔ شهر شدند و همهٔ کودکان را از دم شمشیر گذراندند.

مردم شهر تب همین که از ماجرا خبر یافتند به یاری مردم شتافتند و سربازان تراکیایی را که در حال عقب‌نشینی بودند تعقیب کردند و اموال غارت‌شده را از ایشان پس گرفتند و آنان را به سوی تنگه، آنجا که کشتیهایشان لنگر انداخته‌بود، راندند و گروهی از آنان را در حال سوارشدن به کشتی کشتند و خدمهٔ کشتیها چون چنین دیدند کشتیها را به نقطه‌ای دور از تیررس بردند و چون تراکیاییها شنا نمی‌دانستند در ساحل دریا از پای درآمدند و گروهی هم در داخل شهر در حال غارت خانه‌ها کشته‌شدند. بدین‌سان از هزار و سیصد سرباز تراکیایی دویت و پنجاه تن تلف شدند و از مردم شهر تب و دیگر مدافعان بیست تن سوار و سرباز سنگین اسلحه بهلاکت رسیدند و اسکیرفونداس^۱ یکی از فرماندهان بویوتی نیز در میان کشتگان بود. موکالسوس شهری کوچک بود و در این واقعه جمع بزرگی از ساکنانش را از دست‌داد و بلایی که بر این شهر فرود آمد یکی از شومترین پحوادث این جنگ بود.

نیروی تقویتی آتن

دموستنس، چنانکه دیدیم، پس از مستحکم‌ساختن لاکونیا روانهٔ کرکورا شد. در سر راه، در بندر شهر فیا در منطقهٔ الیس کشتی بازرگانی دید که سربازان کورینتی می‌خواستند با آن به‌سیسل بروند. دموستنس این کشتی را غرق کرد ولی سرنشینانش نجات یافتند و کشتی دیگری بدست‌آوردند و به‌راه خود ادامه دادند. پس از آن او به‌جزایر زاکونتوس و کفالیا رسید و از آنجا گروهی سرباز سنگین اسلحه با خود برداشت و گروهی هم از ناوپاکتوس به‌او پیوستند و سپس به‌شهرهای آلوزیا^۲ و آناکتوریون^۳ در منطقهٔ آکارانیا رفت که در تصرف آتن قرار داشتند. در آنجا اورومدون که در زمستان پول برای سپاه آتن برده‌بود و اکنون از سیسل بازمی‌گشت او را ملاقات کرد و به‌او خبر داد که در سر راه شنیده‌است که پلموریون به‌دست سیراکوسیای افتاده‌است. کونون^۴ فرمانده آتنیان در ناوپاکتوس نیز در اینجا به‌او رسید و گفت که بیست و پنج کشتی کورینتی که روبروی ناوگان آتن در ناوپاکتوس لنگر انداخته‌اند قصد دست‌برد داشتن از مخاصمت را ندارند و خود را برای نبردی دریایی آماده می‌کنند، از این رو باید کشتیهای بیشتری به‌یاری ناوگان آتن فرستاده‌شود چون آتنیان با هیجده کشتی تحت فرمان او، قادر

1. Skirphondas

2. Alyzia

3. Anaktoron

4. Konon

به‌مقابله با بیست و پنج کشتی کورینتی نیستند. دموستنس و اورومدون ده تا از تندروترین کشتیهای خود را به‌او دادند، و آنگاه به‌گردآوری سرباز پرداختند؛ اورومدون که اکنون به‌سمت سرداری انتخاب شده‌بود و با دموستنس همکاری می‌کرد به‌کرکورا رفت و دستور داد پانزده کشتی مجهز ساختند و گروهی سرباز سنگین‌اسلحه نیز گردآورد، و دموستنس در منطقه آکارنایا گروهی فلاخن‌انداز و زوبین‌انداز به‌خدمت گرفت.

۳۲ در این اثنا نمایندگانی که پس از افتادن پلموریون به‌دست سیراکوسیایان از سیراکوس به‌شهرهای مختلف سیسیل رفته‌بودند، سربازان بسیاری گردآورده و در حال بازگشت بودند. نیکیاس از این ماجرا خبر یافته و سفیری به‌نزد سیکلهای مقیم شهرهای کنستورپا و آلیکوه^۱، که با او متحد بودند و راه بازگشت نمایندگان سیراکوس را تحت نظر داشتند، فرستاده و خواهش کرده‌بود که با هم متحد گردند و راه را بر سیراکوسیایان و سربازان همراه ایشان ببندند، چون این راه یگانه راه عبور اینان بود و مردم آکراگاس ممکن نبود به‌ایشان اجازه عبور از قلمرو خود بدهند. سیکلها خواهش او را برآوردند و بر سر راه سربازانی که از شهرهای مختلف سیسیل می‌آمدند کمین ساخته غافلگیرشان کردند و در حدود هشتصد تن را که همه نمایندگان سیراکوس به‌استثنای یک تن نیز در میان آنان بودند، کشتند. این یک تن اهل کورینت بود، و بقیه سربازان را که هزار و پانصد تن بودند به‌سیراکوس رساند.

۳۳ در همین روزها پانصد سرباز سنگین‌اسلحه و سیصد زوبین‌انداز و سیصد سرباز تیرانداز از کامارینا برای تقویت سیراکوسیایان رسیدند. شهر گلا نیز پنج کشتی و چهارصد زوبین‌انداز و دویست سوار فرستاد. در این هنگام سراسر سیسیل، به‌استثنای شهر آکراگاس که بی‌طرف ماند، جانب سیراکوس را در مقابل با آتن گرفته‌بودند.

سیراکوسیایان پس از حادثه‌ای که در سرزمین قوم سیکل روی داد از اندیشه حمله فوری به‌آتنیان دست‌برداشتند. دموستنس و اورومدون که تجهیزات خود را کامل کرده‌بودند از کرکورا روی به‌خلیج ایونیا و دماغه یاپوگیا نهادند و از آنجا گروهی سرباز نیزه‌انداز اهل یاپوگیا و صد و پنجاه سرباز از قبیله مسایی با خود برداشتند و دوستی با آرتاس^۲ شاه آن منطقه را که سربازان نیزه‌انداز را در اختیار ایشان نهاده‌بود تجدید کردند و سپس به‌شهر متابونتئون^۳ در ایتالیای جنوبی رسیدند؛ و در آنجا به‌استناد اتحاد آن شهر با آتن سیصد سرباز نیزه‌انداز و دو کشتی بدست‌آوردند و راه شهر توریوی را در پیش گرفتند. در این شهر بتازگی انقلابی روی داده و مخالفان آتن از شهر تبعید شده‌بودند. دموستنس و اورومدون می‌خواستند در اینجا همه نیروی جنگی همراه خود را در یک نقطه گردآورند و ببینند آیا عده‌ای عقب مانده‌اند یا نه، و

1. Alikye

2. Artas

3. Metapontion

علاوه بر این قصد داشتند مردم شهر را بر آن دارند که قرارداد اتحادی با آتن منعقد سازند. از این رو در تورویوی مستقر گردیدند.

باز در همین روزها پلوپونزیانی که با بیست و پنج کشتی در ناوپاکتوس روبروی ناوگان آتن مستقر بودند تا از کشتیهای بازرگانی که سرباز به سیسیل می بردند حمایت کنند، خود را برای نبرد آماده کردند و چند کشتی دیگر نیز مجهز ساختند تا عده کشتیهایشان خیلی کمتر از کشتیهای آتنیان نباشد و در جوار شهر ارینئوس در منطقه آخایا به فاصله اندکی از شهر روپس^۱ لنگر انداختند. در دو سوی ساحل هلالی شکل که روبروی آنها قرار داشت سربازان پیاده کورینت و شهرهای متحد، که به یاری ایشان شتافته بودند، صف کشیدند و کشتیها به صورت دیوار حایل میانی آن دو صف قرار گرفته بودند. پولوتانتس^۲ اهل کورینت فرماندهی کشتیها را به عهده داشت. آتنیان با سی و سه کشتی به فرماندهی دیفیلوس^۳ از ناوپاکتوس به ایشان هجوم آوردند. کورینتیان نخست حرکتی نکردند ولی همین که علامت نبرد برافراشته شد بر کشتیهای آتنی تاختند. مدتی دراز هیچ یک از دو طرف نتوانست بر دیگری چیره شود. سه کشتی کورینتی غرق شد؛ از کشتیهای آتنی هیچ یک غرق نشد ولی هفت کشتی بسختی آسیب دید. سرانجام دو طرف، در حالی که هر دو خود را غالب می پنداشتند، از یکدیگر جدا شدند ولی کشتیهای شکسته کورینتی به دست آتنیان افتاد چون باد آنها را به سوی آتنیان برد و کورینتیان اقدامی برای پس گرفتن آنها نکردند. بدین سان نبرد خاتمه یافت، هیچ یک از دو طرف به تعقیب طرف دیگر نپرداخت و هیچ کس اسیر نشد و علت این امر این بود که کورینتیان و پلوپونزیان در نزدیک ساحل می جنگیدند و باسانی توانستند نجات یابند و از کشتیهای آتنی هم هیچ کدام غرق نشد. آتنیان به ناوپاکتوس بازگشتند و کورینتیان بدین دستاویز که کشتیهای آتنی بیشتری را از کار انداخته و جنگ را هم نباخته بودند و آتنیان هم ادعای پیروزی نکرده بودند، علامت پیروزی برافراشتند. کورینتیان را رسم بر این بود که اگر در نبردی به طور کامل مغلوب نمی شدند خود را غالب تلقی می کردند و آتنیان، بعکس، اگر در نبردی باسانی پیروز نمی شدند خود را مغلوب می دانستند. به هر حال پس از آنکه کشتیهای پلوپونزی از میدان نبرد دور شدند و پیاده نظام نیز به جای خود بازگشت، آتنیان نیز به ادعای پیروزی در آخایا علامت پیروزی برافراشتند.

دموستنس و اورومدون مردم شهر تورویوی را بر آن داشتند که هفتصد سرباز سنگین اسلحه و سیصد زوبین انداز در اختیار ایشان بنهند و آنگاه به ناوگان دستور دادند که در

1. Rhypes

2. Polyanthes

3. Diphilos

امتداد ساحل به‌سوی شهر کروتون^۱ در ایتالیای جنوبی روانه شوند و خودشان در کنار رود سوباریس به‌وضع سپاه رسیدگی کردند و در قلمرو توریوی براه‌افتادند. هنگامی که به‌کنار رود هولیاس^۲ رسیدند مردم کروتون پیکه‌هایی به‌نزد ایشان فرستادند و پیغام دادند که اجازه نخواهند داد سپاه از قلمرو ایشان عبور کند. از این رو آتینان روی به‌ساحل دریا نهادند و در مصب رود هولیاس لشکرگاه ساختند. در آنجا پس از آنکه ناوگانشان به‌نزد ایشان رسید سوار کشتی‌ها شدند و بحرکت درآمدند و در همه شهرهای ساحلی به‌استثنای لوکروی پیاده‌شدند تا سرانجام به‌شهر پترا در جوار رگیون رسیدند.

شکست آتینان در بندر بزرگ سیراکوس

در این اثنا سیراکوسی‌ان شنیده‌بودند که نیروی تقویتی آتن در حال فرارسیدن است و از این رو می‌خواستند پیش از رسیدن آن نیرو در دریا و خشکی به‌آتینان حمله کنند. بدین منظور با استفاده از تجربه‌ای که در نبرد دریایی پیشین بدست‌آورده‌بودند، در کشتی‌های خود تغییراتی دادند تا در میدان نبرد بر آتینان برتری داشته‌باشند. مخصوصاً از دماغه‌های کشتی‌ها مقداری بریدند تا دماغه‌ها کوتاه‌تر و محکم‌تر باشند، و کناره‌های لنگربندها را استوارتر ساختند، و از لنگربندها مهارهایی چوبین به‌طول نه پا به‌کناره‌های کشتی‌ها از درون و بیرون کشیدند. در این کار از روش کورینتینان پیروی کردند چون دیده‌بودند که ایشان پیش از نبرد با آتینان در ناوپاکتوس چگونه کشتی‌های خود را محکم کرده‌اند. کشتی‌های آتینان بدین گونه ساخته نشده‌بود، بلکه دارای دماغه سبک‌تری بود، چون روش اینان در نبرد این نبود که با دماغه کشتی خود به‌تنه کشتی دشمن بکوبند؛ به‌گرد کشتی دشمن می‌گشتند و تنه کشتی خود را به‌تنه کشتی دشمن می‌کوفتند. قرار بود نبرد در بندر بزرگ بعمل آید و اینکه در هنگام نبرد بندر پر از کشتی می‌شد و جا برای حرکت کشتی‌ها تنگ می‌گردید به‌نفع سیراکوسی‌ان بود، چون آتینان نمی‌توانستند از روش معمول خود استفاده کنند و به‌گرد کشتی‌های سیراکوسی بگردند یا صف‌های آنها را درهم‌شکنند و دوباره عقب بنشینند. حمله با دماغه کشتی به‌دماغه کشتی دشمن، که در نبرد پیشین به‌بی‌تجربگی سیراکوسی‌ان در نبرد دریایی حمل شده‌بود، قرار بود در این نبرد روش اصلی سیراکوسی‌ان باشد، چه اگر آتینان بدین‌سان عقب رانده‌می‌شدند جز به‌سوی ساحل و لشکرگاه خود نمی‌توانستند حرکت کنند زیرا که بقیه بندر در تصرف سیراکوسی‌ان بود، و کشتی‌های آتنی در حال عقب‌نشینی در محیطی تنگ ناچار به‌هم می‌خوردند و صف‌هایشان از هم پاشیده‌می‌شد؛ و برآستی هم خود همین امر مایه ضعف آتینان بود که نمی‌توانستند مانند سیراکوسی‌ان بازادی به‌هر سو حرکت کنند، و بازگشت به‌دریای آزاد

نیز برای ایشان ممکن نبود چون دریای آزاد جولانگاه کشتیه‌های سیراکوسی بود؛ و آنچه کار را برای آتنیان دشوار می‌ساخت این بود که پلموریون در دست دشمن بود و دهانه بندر وسعت کافی نداشت.

۳۷ سیراکوسی‌ان پس از تهیه همه مقدمات، با اعتماد به نفسی بیشتر از پیش، در آن واحد از خشکی و دریا به آتنیان حمله کردند. گولیپوس نخست سربازانی را که در شهر بودند بیرون آورد و تا آن بخش دیوار آتنیان که مشرف به شهر بود پیش برد. در این اثنا سربازان سنگین اسلحه و سواران و سربازان سبک اسلحه سیراکوسی هم که در اولومپیون مستقر بودند به سوی دیگر دیوار رفتند، و بی فاصله کشتیه‌های سیراکوس و شهرهای متحدش برای حمله به حرکت درآمدند. آتنیان نخست گمان می‌کردند که دشمن تنها از خشکی حمله خواهد کرد و چون دیدند که کشتیه‌ها نیز یکباره به سوی ایشان هجوم آورده‌اند سراسیمه شدند، بعضی در برابر دیوار یا بر بالای دیوار موضع گرفتند و بعضی دیگر به مقابله با سواران و زوبین‌اندازانی شتافتند که از اولومپیون و حومه شهر می‌آمدند، و گروهی هم سوار کشتیه‌ها شدند و برای حمایت از پیادگان موضع گرفتند و آنگاه با هفتاد و پنج کشتی، با تقریباً هشتاد کشتی سیراکوسی رو به رو شدند. ۳۸ طرفین بیشتر روز را با حمله و عقب‌نشینی و کوشش‌های مکرر برای چیرگی بر حریف گذراندند بی آنکه کاری از پیش ببرند و سیراکوسی‌ان تنها یک کشتی آتنی را غرق کردند. هنگام عصر نبرد ترک شد و سربازان پیاده نیز از دیوار عقب نشستند.

روز بعد سیراکوسی‌ان حرکتی نکردند و هیچ معلوم نبود که چه می‌خواهند بکنند. ولی نیکياس که منتظر بود تا دشمن حمله‌ای دیگر آغازد دستور داد که کشتیه‌های آسیب‌دیده را تعمیر کنند؛ و در برابر تیرهای چوبی که برای پدید آوردن بندری مصنوعی برای کشتیه‌های آتنی در دریا فروبرده شده بود، به فاصله هر هشتاد گام یک کشتی بازرگانی مستقر ساخت تا کشتیه‌های شش پارویی اگر به زحمت بیفتند به آنها پناه ببرند و دوباره آماده عمل شوند. آتنیان تمامی روز را تا فرارسیدن شب با این کارها بسربردند.

۳۹ روز دیگر سیراکوسی‌ان باز از خشکی و دریا به آتنیان حمله کردند و بخش بزرگی از روز را به حمله و عقب‌نشینی گذراندند، ولی آریستون^۱ پسر پورهیخوس^۲ که یکی از بهترین ناخدایان ناوگان سیراکوس بود فرماندهان را متقاعد کرد که باید با سران شهر مذاکره و آنان را وادار کنند که بازار شهر را به ساحل منتقل سازند و فروشنده‌گان آذوقه را مجبور کنند که کالای خود را به ساحل آورند تا ملاحان پیاده شوند و در نزدیک کشتیه‌های خود غذا بخورند و بار دیگر هنگامی که آتنیان منتظر حمله نیستند به آنان هجوم آور شوند.

فرماندهان این نقشه را پذیرفتند و پیکی به شهر فرستادند و بازار آماده شد. سیراکوسی‌ان ۴۰

ناگهان به ساحل عقب نشستند و پیاده شدند و در همانجا غذا خوردند. آتانیان پنداشتند که سیراکوسی‌ان به گمان اینکه شکست خورده‌اند عقب‌نشینی اختیار کرده‌اند و امروز دیگر نبردی روی نخواهد داد. از این رو آنان نیز عقب‌نشستند و به کارهای مختلف از جمله تهیه غذا پرداختند. ولی سیراکوسی‌ان ناگهان دوباره به کشتی‌ها نشستند و آماده حمله شدند. آتانیان که هنوز بیشترشان غذا نخورده بودند بدشواری خود را آماده دفاع ساختند، ولی مدتی هیچ یک از طرفین حرکتی نکرد و سرانجام آتانیان اندیشیدند که به جای عاقل‌نشستن بهتر است حمله را آغاز کنند. نبرد شروع شد و سیراکوسی‌ان با دماغه کشتیهای خود به دماغه کشتیهای دشمن کوفتند و نیزه‌اندازان نیز وارد عمل شدند ولی بیشترین آسیب را به آتانیان زورقهای کوچک سیراکوسی‌ان وارد آوردند که به کشتیهای آتنی نزدیک می‌شدند و با سلاحهای خود پاروزنان را از پای درمی‌آوردند.

- ۴۱ سرانجام سیراکوسی‌ان پیروز شدند و آتانیان گریختند و با عبور از میان کشتیهای بازرگانی به پایگاه خود پناه بردند. سیراکوسی‌ان ایشان را تا کشتیهای بازرگانی تعقیب کردند ولی میله‌های مسلحی که کشتیها را به هم وصل کرده بود آنان را از پیشروی بازداشت. در هیجان پیروزی که سیراکوسی‌ان را فراگرفته بود دو کشتی سیراکوسی بیش از اندازه به کشتیهای بازرگانی آتنی نزدیک شدند؛ یکی غرق شد و دیگری با همه سرنشینانش به دست آتانیان افتاد. از کشتیهای آتنی هفت تا غرق شد و بسیاری از کارافتادند. سیراکوسی‌ان بیشتر سرنشینان آنها را اسیر کردند و عده‌ای را هم کشتند و سپس بازگشتند و علامت پیروزی برافراشتند. پس از این نبرد سیراکوسی‌ان قوت قلب بیشتری یافتند و معتقد شدند که از حیث نیروی دریایی بر دشمن برتری دارند و تصمیم گرفتند که بر نیروی پیاده آتنی نیز غالب شوند.

نبرد شبانه در بلندیه‌ای ایی پوله

- ۴۲ هنگامی که سیراکوسی‌ان خود را برای حمله‌ای دیگر در خشکی و دریا آماده می‌کردند دموستنس و اورومدون با تقریباً هفتاد و سه کشتی و پنجهزار سرباز سنگین اسلحه از خودی و متحدان بیگانه، و گروهی بزرگ سرباز نیزه‌انداز و فلاخن‌انداز، با همه وسایل لازم، فرار رسیدند. این رویداد سیراکوسی‌ان و متحدان ایشان را دچار وحشت ساخت زیرا می‌دیدند که با وجود استحکامات دکلیا نیروی تازه‌ای که برای تقویت لشکریان آتن رسیده‌است از لحاظ قدرت و عدد افراد کمتر از لشکر نخستین نیست. اما آتانیان با مشاهده نیروی تازه‌نفس روحیه از دست‌رفته خود را باز یافتند.

دموستنس همین که اوضاع را از نزدیک مشاهده کرد معتقد گردید که وقت را نباید از دست‌داد تا مبدا به او نیز همان رسد که به نیکياس رسید. نیکياس در آغاز از شروع حمله

به سیراکوس بیم داشت، از این رو زمستان را در کاتانه گذراند و در نتیجه وحشتی که انبوهی لشکرش در دل سیراکوسی‌ان افکنده بود از میان رفت و در این اثنا گولیپوس با سپاه پلوپونز فرارسید، در حالی که اگر نیکياس بی‌درنگ پس از ورود به سیسیل به سیراکوس حمله کرده بود سیراکوسی‌ان به گمان اینکه خودشان از عهده دفع سپاه او می‌توانند برآمد، از پلوپونز تقاضای یاری نمی‌کردند؛ ولی هنگامی بر ناتوانی خود واقف شدند که سپاهیان آتن دیوار محاصره را بتمام و کمال ساختند و شهر را در حصار گرفتند. در این هنگام سیراکوسی‌ان از تقاضای یاری از پلوپونز دیگر سودی نمی‌بردند. دموستنس با توجه بدین ملاحظات و دیدن اینکه لشکر انبوهش سیراکوسی‌ان را به وحشت افکنده است تصمیم به حمله فوری گرفت. دیواری که سیراکوسی‌ان ساخته بودند دیواری ساده بود و دموستنس دید که اگر راه صعود به بلندی‌های ایپی‌پوله و لشکرگاه سیراکوسی‌ان را در آنجا بچنگ آورد باسانی می‌تواند به دیوار دست یابد. از این رو بی‌درنگ به اجرای این نقشه دست یازید و اندیشید که این سریعترین راه پایان دادن به جنگ است چه اگر موفق شود سیراکوس را متصرف خواهدگردید؛ در غیر این صورت سپاه را از سیسیل بازخواهدگرداند و جان سربازان آتنی را بیهوده به خطر نخواهدافکند و ثروت کشور را تلف نخواهدکرد.

نخست سربازان آتنی به حومه شهر رفتند و همه کشتزارها را در دو سوی رود آناپوس ویران کردند، ولی سیراکوسی‌ان از شهر بیرون نیامدند و فقط سربازان سوار و نیزه‌انداز از اولومپییون به مقابله آنان شتافتند.

سپس دموستنس تصمیم گرفت که با منجنیق به دیوار سیراکوسی‌ان حمله کند ولی مدافعان دیوار منجنیقها را آتش زدند و همه حمله‌های آتنیان را بی‌اثر ساختند. از این رو دموستنس دیگر درنگ را جایز ندانست و پس از مشورت با نیکياس و فرماندهان دیگر تصمیم گرفت به بلندی‌های ایپی‌پوله حمله کند.

ولی پی‌برد که هنگام روز نمی‌تواند به بلندی‌ها صعود کند بی آنکه سیراکوسی‌ان آگاه شوند. از این رو به سربازان دستور داد آذوقه پنج روز را با خود بردارند و به سنگتراشان و بناها هم فرمان داد که همراه سربازان باشند و همه وسایل را با خود ببرند تا در صورت موفقیت دیوار محاصره را تکمیل کنند. آنگاه نیمه شب به همراه اورومدون و مناندر^۱ و تمامی سپاه راه بلندی‌ها را در پیش گرفت، ولی نیکياس در عقب باقی‌ماند تا از استحکامات آتنیان نگرهبانی کند.

دموستنس از راه اورولوس^۲ - همان راهی که آتنیان نخستین بار انتخاب کرده بودند - به بلندی‌های ایپی‌پوله رفت و بی آنکه نگهبانان دشمن آگاه شوند به قلعه سیراکوسی‌ان رسید و آن را متصرف گردید و عده‌ای از افراد پادگان آنجا را کشت ولی بیشتر آنان به یکی از سه پایگاه

1. Menander

2. Euryelus

مجاور گریختند که یکی متعلق به سیراکوسیان بود و دیگری به سیسیلیان و سومی به سربازان شهرهای متحد. خبر رسیدن آتنیان به ششصد سرباز سیراکوسی که دفاع این بخش از بلندیها را بعهده داشتند رسید، و سربازان بی درنگ به مقابله مهاجمان شتافتند. با وجود شجاعتی که در نبرد نشان دادند کشته شدند. بخشی از سربازان آتنی بی درنگ دست بکار اجرای نقشه‌ای شدند که برای آن بدینجا آمده بودند و بخشی دیگر دیوار سیراکوسیان را متصرف شدند بی آنکه نگهبانان مقاومتی نشان دهند، و کنگره‌های دیوار را ویران کردند. در این هنگام گولیپوس و سربازان سیراکوس و متحدان به این محل رسیدند، ولی چون انتظار این حمله شبانه را نداشتند سراسیمه بودند و زود مجبور به عقب‌نشینی شدند. آتنیان به گمان اینکه پیروز گردیده‌اند خواستند با شتاب تمام و پیش از آنکه دشمن صفهای خود را منظم سازد به تعقیب ایشان بپردازند و کار را یکسره کنند. اما بویوتیان نخستین گروهی بودند که پای فشردند و به آتنیان هجوم بردند و ایشان را تاراندند.

از این لحظه نظم سپاه آتن بکلی بهم خورد و اغتشاش و هرج و مرج غریبی بر آن مستولی گردید به طوری که هیچ کس نمی‌دانست در پیرامونش چه می‌گذرد. در روز روشن با اینکه حوادث را بخوبی می‌توان مشاهده کرد، در اثنای چنین گیرورداری هیچ کس نمی‌تواند از وضع کلی میدان جنگ باخبر شود، پس در نبردی شبانه مثل واقعه حاضر، که در طول این جنگ یگانه نبرد بزرگ میان دو دسته نیرومند بود، چگونه ممکن بود کسی بتواند وضع کلی میدان نبرد را در نظر خود مجسم سازد. اگر چه شب ماهتابی روشنی بود و اشخاص می‌توانستند یکدیگر را ببینند ولی خاصیت روشنایی ماه این است که افراد هیکل یکدیگر را می‌بینند ولی از تشخیص خصوصیات یکدیگر عاجزند و نمی‌دانند خودی است یا دشمن. انبوهی از سربازان سنگین اسلحه هر دو طرف در محوطه‌ای کوچک به این سو و آن سو می‌دویدند. گروهی از لشکریان آتن شکست خورده بودند ولی گروهی تازه نفس به جای آنان می‌رسیدند و به حمله ادامه می‌دادند. بخشی بزرگ از پیاده نظام به بلندیها رسیده بود ولی بخشی دیگر هنوز در حال بالا رفتن بود. اینان بدرستی نمی‌دانستند که در کدام جهت باید پیش بروند. پس از شکست خوردن دسته اول، همه لشکر دچار اغتشاش گردیده و در میان هیاهویی که برخاسته بود تشخیص همه چیز غیر ممکن شده بود. سیراکوسیان و متحدانشان با نعره و فریاد یکدیگر را تشجیع می‌کردند، و این یگانه وسیله فرمان دادن در تاریکی شب بود، و در عین حال حمله‌های آتنیان را دفع می‌کردند. آتنیان به دنبال کسان خود می‌گشتند و هر کس را که در پیش روی خود می‌یافتند، اگر هم دوست نزدیکشان بود به خیال اینکه دشمن است از پای درمی‌آوردند. یگانه وسیله شناساندن خود به یکدیگر ادای کلمه‌ای به عنوان اسم شب بود ولی خود این کلمه هم چون در آن واحد از همه طرف شنیده می‌شد سبب گمراهی و

سراسیمگی می‌گردید و در عین حال آتنیان هم با این وسیله خود را به دشمن می‌شناساندند ولی از اسم شب دشمن باخبر نمی‌شدند زیرا سربازان سیراکوسی که خود را پیروز احساس می‌کردند با کمال نظم و ترتیب پیش می‌رفتند و یکدیگر را بخوبی می‌شناختند. نتیجه این شد که وقتی که گروهی از آتنیان با گروه ضعیفتری از دشمن رو به‌رو می‌شد گروه ضعیف دشمن که اسم شب آتنیان را می‌دانست با ادای آن نجات می‌یافت، ولی هنگامی که عکس این وضع پیش می‌آمد گروه آتنی چون نمی‌توانست اسم شب دشمن را به‌زبان آورد کشته می‌شد. آنچه بیش از هر چیز سبب هرج و مرج گردید سرود جنگ بود چون هر دو طرف سرود واحد را می‌خواندند و وقتی که سربازان اهل آرگوس و کرکورا و سایر دوریایان شروع به خواندن سرود جنگ کردند چنان اغتشاشی آتنیان را فراگرفت که حمله‌های دشمن هم نتوانسته بود آن را پدیدآورد و در نتیجه در بیشتر نقاط دسته‌های آتنی به‌جان یکدیگر افتادند و دوست با دوست و همشهری با همشهری به‌جنگ تن به‌تن شروع کردند. از بلندیهایی اپی‌پوله فقط راهی باریک برای فرودآمدن وجود داشت و هنگامی که سیراکوسی‌ان سر در پی آتنیان نهادند بسیاری از سربازان آتنی خود را از پرتگاهها به‌پایین انداختند و مردند، و آنان که سالم به‌دشت رسیدند، مخصوصاً افراد لشکر نخستین که به‌اطراف آشنایی بیشتری داشتند، نجات یافتند و خود را به‌لشکرگاه رساندند ولی سربازانی که با لشکر دوم رسیده بودند راه را گم کردند و در صحرا سرگردان ماندند، و چون روز شد سواران سیراکوسی آنان را احاطه کردند و کشتند.

۴۵

روز دیگر سیراکوسی‌ان دو علامت پیروزی برافراشتند، یکی بر بلندیهایی اپی‌پوله و دیگری در نقطه‌ای که سربازان یویوتی برای نخستین‌بار در مقابل آتنیان مقاومت کرده و آنان را عقب رانده بودند. آتنیان پس از بستن قرارداد متارکه کشته‌های خود را گردآوردند. از سربازان آتنی و شهرهای متحد عده‌ای عظیم هلاک شده بودند، و جنگ‌افزارهایی که به‌دست دشمن افتاد خیلی بیشتر از عده کشتگان بود چون سربازانی که از روی اضطرار از بلندیهها به‌پایین جسته و نجات یافته بودند جنگ‌افزارهای خود را انداخته بودند.

شورای جنگی آتنیان

۴۶

پس از این نبرد سیراکوسی‌ان اعتماد به‌نفس خود را بکلی باز یافتند و سیکانوس را با پانزده کشتی به‌شهر آکراگاس فرستادند که در حال انقلاب بود تا بکوشد و آن شهر را به‌جانب سیراکوس جلب کند. گولیپوس نیز روی به‌شهرهای مختلف سیسیل نهاد تا خبر پیروزی سیراکوسی‌ان را در نبرد اپی‌پوله به‌آنها برساند و سعی کند لشکری از آنها گردآورد.

۴۷

جین و دلسردی بر لشکریان آتن غلبه یافته بود. فرماندهان ناگزیر شدند درباره تعیین تکلیف لشکر و عملی که اکنون باید انجام‌دهند، به‌مذاکره پردازند. علاوه بر اینکه سربازان از

اقامت در میدان جنگ بستوه آمده و زبان به شکایت گشوده بودند، به علت فرار رسیدن فصل بیماریها و باتلاقی بودن لشکرگاه مرضهای گوناگون نیز بر آنان هجوم آورده بود. دموستنس معتقد بود که لشکر آتن باید پیش از آنکه دشمن در دریا قدرت پیدا کند و راه عقب نشینی را مسدود سازد، خود را از معرکه نجات دهد. علاوه بر این می گفت دولت آتن بهتر است به جای جنگ با سیراکوسیای که شکست دادنشان بآسانی میسر نخواهد بود به سرکوبی دشمنانی بپردازد که به اتیکه رخنه کرده در آنجا قلعه ساخته اند؛ زیرا که ماندن سربازان در میدان جنگ و در برابر شهر سیراکوس برای آتن بهیهای سنگینی تمام می شود.

نیکیکاس نیز قبول داشت که وضع سربازان آتن چندان امیدبخش نیست ولی نمی خواست که درباره ناتوانی لشکر آشکارا سخن گفته شود و درباره عقب نشینی در مجمع بزرگی تصمیم اتخاذ گردد، زیرا بیم آن داشت که دشمن از قصد ایشان باخبر شود و لشکر نتواند بدون اطلاع دشمن عقب نشینی کند. علاوه بر این او با توجه به اطلاعات تازه ای که بدست آورده بود امید داشت که اگر آتنیان مدتی محاصره را ادامه دهند دشمن دچار مضیقه گردد و روحیه خود را ببازد زیرا در حالی که هنوز کشتیهای آتنی دریا را تحت سلطه خود داشتند بی پولی، لشکر دشمن را تهدید می کرد. علاوه بر این گروهی طرفدار آتن در شهر وجود داشت که می کوشید راه را برای تسلط آتنیان بر شهر بگشاید و این گروه پیاپی نمایندگانی به نزد نیکیکاس می فرستاد و اصرار می ورزید که آتنیان دست از محاصره برندارند. از این رو نیکیکاس دچار دودلی شده و از اتخاذ تصمیم قاطع عاجز گردیده بود ولی در مجلس مشاوره اظهار کرد که حاضر به عقب نشینی نیست و گفت که اگر بدون تصمیم قبلی مردم آتن چنین کنم به من اعتراض خواهند کرد زیرا در آتن کسانی در این باره اظهار نظر خواهند نمود که وضع را به چشم خود از نزدیک ندیده اند بلکه تحت تأثیر گفته های دور از حقیقت قرار دارند. حتی بیشتر سربازانی که در اینجا بستوه آمده و زبان به شکایت گشوده اند همین که به آتن برسند گناه عقب نشینی را به گردن فرماندهان خواهند انداخت و خواهند گفت فرماندهان رشوه گرفته و خیانت کرده اند. از این رو من جنگیدن و کشته شدن به دست دشمن را بهتر از آن می دانم که بناحق و به طور اهانت آمیزی از پای درآیم. وضع سیراکوسیای بدتر از وضع ماست زیرا آنان با پول اندکی که دارند مجبورند از یک طرف مزد سربازان خود را بپردازند و از طرف دیگر برای مستحکم ساختن شهر و تأمین نیازهای نیروی دریایی بزرگ خود مخارج کمرشکنی را متحمل شوند به طوری که تا کنون دوهزار تالنت خرج کرده و مبلغ هنگفتی وامدار شده اند و اگر بخواهند در تسلیحات خود کمترین کوتاهی روا دارند نیرویشان متلاشی خواهد شد زیرا سپاه سیراکوسیای از سربازان مزدور تشکیل می یابد و مانند نیروی آتن متکی به خدمت سربازی شهروندان نیست. بنا بر این باید محاصره را ادامه دهیم و روا نیست به خاطر پول با اینکه

مبلغی هنگفت در اختیار داریم از میدان جنگ عقب‌نشینی کنیم.

نیکياس از آن رو بدین استواری سخن می‌گفت که از وضع سیراکوس و تنگدستی آن آگاه بود و می‌دانست که در آنجا گروهی وجود دارد که آماده تسلیم شهر به آتنیان است و همین گروه پیاپی نمایندگان به نزد او می‌فرستاد و اصرار می‌کرد که آتنیان دست از محاصره برندارند. علاوه بر این نیکياس هنوز به نیروی دریایی آتن امیدواری داشت.

دموستنس، بعکس، با ادامه محاصره به هیچ وجه موافق نبود و می‌گفت اگر هم بنا بر این باشد که بدون تصمیم مردم آتن عقب‌نشینی نکنیم دست کم باید لشکرگاه را به تاپسوس یا کاتانه منتقل سازیم زیرا از آنجا می‌توانیم در خشکی برای لشکر آذوقه تهیه کنیم و در عین حال مناطق دشمن را ویران سازیم و از این طریق تحت فشارش قراردهیم، و نیروی دریایی هم ناگزیر نخواهد شد در جایی نبرد کند که دشمن می‌خواهد، بلکه در دریای باز و آزاد به عمل خواهد پرداخت و از تجربه‌هایی که دارد استفاده خواهد کرد بی آنکه حیطة عملش به حدود معینی محدود باشد. خلاصه او گفت دیگر حاضر نیست در آنجا بماند و باید بی‌درنگ حرکت کند. اورومدون نیز با او همداستان بود ولی چون نیکياس حاضر نشد در تصمیم خود تغییری بدهد آنان نیز دچار دودلی شدند زیرا اندیشیدند که او باید آگاه‌تر از دیگران باشد. بدین‌سان آتنیان حرکت خود را بتأخیر انداختند و در موضع خود باقی ماندند.

در این اثنا گولیپوس و سیکانوس به سیراکوس بازگشتند. سیکانوس در آکراگاس موفقیتی بدست‌نیاورده بود زیرا هنگامی که او در شهر گلا بود مردم آکراگاس طرفداران سیراکوس را از شهر تبعید کرده بودند. ولی گولیپوس با سپاهی انبوه که در سیسیل گردآورده بود بازگشت. سربازان سنگین‌اسلحه‌ای هم که در بهار از پلوپونز با کشتیهای بازرگانی براه‌افتاده بودند از لیبی به سلینوس رسیدند. طوفان دریا کشتیهای اینان را به لیبی برده بود و مردم شهر کورن دو کشتی شش‌پارویی با چند راهنما در اختیار ایشان نهاده بودند و ایشان در سر راه بازگشت به مردم شهر اوئسپریا^۱ که در محاصره سربازان لیبی قرار داشت یاری کرده و سپاه لیبی را شکست داده روانه شهر نتاپولیس^۲ شده بودند که متعلق به کارتاژ است و سفر از آنجا تا سیسیل دو روز و یک شب طول می‌کشد، و سپس از آنجا روانه سلینوس شده بودند.

پس از رسیدن آنان سیراکوسی‌ان تصمیم گرفتند بار دیگر از خشکی و دریا به آتنیان حمله کنند. فرماندهان آتنی چون دیدند که دشمن نیروهای امدادی دریافت کرده در حالی که وضع خودشان نه تنها بهتر نشده است بلکه به علت بیماریهایی که به سپاه روی آورده روز به روز بدتر می‌شود، پشیمان شدند که چرا زودتر حرکت نکرده‌اند. نیکياس هم دیگر مخالفتی با

عزیمت نداشت و فقط نمی‌خواست رأی‌گیری عمومی بعمل آید. پس به‌همه سپاه پنهانی دستور داده‌شد که خود را آماده سازند تا به‌نخستین اشاره حرکت کنند. وقتی که همه چیز آماده شد و آتینان در شرف حرکت بودند ناگهان ماه که در آن هنگام تمام بود در خسوف شد. بیشتر آتینان که از این حادثه به‌وحشت افتاده‌بودند از فرماندهان خواستار شدند که حرکت را بتعویق‌اندازند و نیک‌یاس که به‌این گونه تغالها بیش از اندازه اعتقاد داشت گفت که حاضر به‌شرکت در هیچ مذاکره‌ای درباره‌ی چگونگی عقب‌نشینی نخواهد شد تا بر حسب اعلام پیشگویان سه بار نه روز بگذرد. بدین سبب آتینان حرکت را بتعویق‌انداختند.

- ۵۱ سیراکوسی‌ان از این ماجرا آگاه شدند و چنین نتیجه گرفتند که آتینان خود دریافته‌اند که چه در دریا و چه در خشکی برتری خود را از دست داده‌اند و گرنه به‌فکر عقب‌نشینی نمی‌افتادند؛ و از این رو تصمیم گرفتند که ایشان را راحت نگذارند؛ و در عین حال نمی‌خواستند که آتینان در نقطه‌ی دیگری از سیسیل لشکرگاه بسازند چون بیم داشتند که در آن صورت رانندشان از سیسیل آسان نباشد. هدف سیراکوسی‌ان این بود که هر چه زودتر آتینان را مجبور به‌نبردی در دریای آزاد کنند. بدین منظور کشتیها را مجهز ساختند و سپاهیان را در مدت چند روزی که به‌نظرشان کافی می‌نمود تمرین دادند و آنگاه به‌دیوار آتینان حمله بردند. از چند دروازه استحکامات آتنی نیرویی کوچک از سربازان سنگین‌اسلحه و سوار به‌مقابله‌ی ایشان شتافت و سیراکوسی‌ان ایشان را احاطه کردند و مغلوب ساختند و عقب رانند و آتینان در مدخل تنگ استحکامات هفتاد اسب و چند سرباز سنگین‌اسلحه از دست دادند.

نبردی دیگر در بندر سیراکوس

- ۵۲ آن روز سیراکوسی‌ان عقب نشستند ولی روز دیگر با هفتاد و شش کشتی به‌حرکت درآمدند و در عین حال با سربازان پیاده به‌سوی دیوار آتینان پیش رفتند. آتینان با هشتاد و شش کشتی به‌مقابله شتافتند و اورومدون که جناح راست آتینان را زیر فرمان خود داشت از بقیه‌ی ناوگان جدا شد و در جهت ساحل پیش رفت تا دشمن را محاصره کند. ولی سیراکوسی‌ان و متحدانشان قلب آتینان را شکست دادند و در آن بخش بندر که خلیج تنگی است راه را بر اورومدون گرفتند و او را کشتند و کشتیهایش را غرق کردند. آنگاه تمامی ناوگان آتنی را به‌سوی ساحل عقب رانند.
- ۵۳ گولیپوس چون دید که ناوگان دشمن شکست خورده و به‌بیرون از قرارگاهش رانده شده‌است بر آن شد که سربازان آتنی را در حال پیاده‌شدن از پای‌درآورد تا سیراکوسی‌ان بتوانند کشتیهای ایشان را با طناب بکشند و ببرند. از این رو با بخشی از سپاه در روی موج‌شکن به‌دشمن حمله برد، ولی سربازان اتروسی که در آنجا نگهبانی می‌کردند چون دیدند که

سپاهیان گولیپوس بدون نظم و ترتیب پیش می‌آیند به‌ایشان هجوم بردند و ایشان را به‌سوی باتلاق لوسیملیا^۱ عقب راندند. اندکی بعد آتینان چون دیدند که سپاهیان سیراکوس و شهرهای متحد نیز روی به‌انجا نهاده‌اند برای نجات کشتیهای خود به‌یاری اتروسکیان شتافتند و در نبردی که درگرفت پیروز شدند و چند تن از سربازان سنگین‌اسلحه را کشتند؛ بدین‌سان بیشتر کشتیها را نجات دادند ولی سیراکوسیای هیجده تا از آنها را گرفتند و همه سرنشینانشان را از پای‌درآوردند. سیراکوسیای برای اینکه بقیه کشتیهای آتینان را دچار حریق سازند یک کشتی بازرگانی کهنه را با چوب و خاشاک انباشتند و آتش زدند و چون باد به‌سوی کشتیهای آتینی می‌وزید آن را به‌سوی آن کشتیها فرستادند. ولی آتینان آتش را خاموش کردند و کشتیهای خود را از خطر حریق نجات دادند.

۵۴ پس از آن سیراکوسیای به‌مناسبت پیروزی در این نبرد دریایی و شکستی که در کنار دیوار به‌سربازان سنگین‌اسلحه دشمن وارد آورده‌بودند علامت پیروزی برافراشتند و آتینان نیز چون سربازان اسکوتی سپاه سیراکوسیای را به‌باتلاق عقب رانده و پیروز شده‌بودند علامت پیروزی نصب کردند.

۵۵ بدین‌سان سیراکوسیای به‌پیروزی بزرگی نایل آمدند، آن هم پیروزی در نبرد دریایی، حال آنکه تاکنون از نیروی دریایی آتن، خاصه نیرویی که زیر فرمان دموستنس به‌سیسیل آمده‌بود، سخت می‌ترسیدند. آتینان بکلی ناامید شده‌بودند و بسختی می‌توانستند شکست خود را باور کنند و آرزو می‌کردند که کاش این لشکرکشی صورت نگرفته‌بود. این نخستین‌بار بود که آتینان به‌شهری تاخته‌بودند که مانند شهر خودشان حکومت دموکراسی داشت و از سوارنظام و کشتیها و قدرت جنگی شایان توجهی برخوردار بود. از این رو نه توانسته‌بودند با تغییر نوع حکومت شهر آن را به‌سوی خود جلب کنند و نه با نیروی جنگی خود آن را از پای‌درآورند، بلکه در بسیاری از نبردها در خشکی شکست‌خورده و در دریا نیز برتری را از دست داده‌بودند، و از این رو بکلی فرومانده‌بودند.

۵۶ سیراکوسیای از این پس آزادانه در بندر رفت و آمد می‌کردند و بر آن شده‌بودند که دهانه بندر را ببندند تا آتینان اگر هم بخواهند نتوانند پنهانی بگریزند؛ آنان اکنون دیگر در این اندیشه نبودند که خود جان سالم بدربرند بلکه می‌خواستند از فرار دشمن جلوگیری کنند. بدرستی می‌دیدند که در حال حاضر برتری با آنان است و اگر بتوانند در دریا و خشکی بر آتینان و متحدانشان چیره شوند شهرت جنگجوییشان سراسر دنیای یونانی‌زبان را فراخواهدگرفت و از آن پس شهرهای یونانی دیگر نیز خواهندکوشید خود را از یوغ تسلط آتن آزاد سازند و از ترسی که تاکنون داشتند رهایی خواهندیافت. در نتیجه آتن نخواهدتوانست با باقیمانده نیروی خود

در جنگی که این شهرها علیه آن آغاز خواهندکرد پایداری کند و افتخار این امر نصیب سیراکوسیای خواهندشد و شهادت ایشان مورد ستایش دنیای امروزی و آینده خواهدگردید. علل دیگری هم وجود داشت که بر ارج و اهمیت کوشش سیراکوسیای برای پیروزی بر سپاه آتن می‌افزود: ایشان در صورت پیروزی، نه تنها آتنیان بلکه متحدان آتن را نیز از پای درمی‌آوردند، و در این مبارزه تنها نبودند بلکه شهرهای دیگری نیز با ایشان متحد بودند، و ایشان با درخطرانداختن شهر خود و بدست‌گرفتن ابتکار پیروزی دریایی، به‌همراه کورینت و اسپارت رهبری همه آن متحدان را به‌عهده‌داشتند. بی‌گمان مجموع سپاه آتن و اسپارت در این جنگ، بزرگتر از سپاه سیراکوس بود ولی تاکنون هرگز اتفاق نیفتاده‌بود که گروهی بدین انبوهی در برابر شهری واحد گردآمده‌باشند.

اقوامی که دو سپاه متخاصم را تشکیل می‌دادند و برای سیسیل یا علیه سیسیل، به‌منظور غلبه بر سیراکوس یا دفاع از آن می‌جنگیدند به‌شرحی است که برمی‌شمارم. اینان به‌خاطر اصلی اخلاقی یا خویشاوندی قومی نبود که می‌کشتند و کشته‌می‌شدند، بلکه گروهی برای جلب نفع و جمعی از روی اجبار و اضطرار و عده‌ای هم به‌حکم بخت و اتفاق در آنجا گردآمده‌بودند. آتنیان که قومی ایونیاییند به‌اراده و اختیار خود علیه سیراکوسیای دوریایی لشکر کشیده‌بودند و گروههایی از مردمان لمنوس^۱ و ایمبروس^۲، و ساکنان آن روزی آگینا و هستیای که مهاجران آتنی بودند و به‌زبان آتنی سخن می‌گفتند و قوانینی مشابه قوانین آتن داشتند، آنان را همراهی کرده‌بودند. گروهی از شهرهای تابع آتن آمده‌بودند، گروهی از شهرهای مستقل متحد آتن، و گروهی مزدور. شهرهای باجگزار آتن که سرباز فرستاده‌بودند اتریا و خالکیس و استورا^۳ و کاروستوس بودند که همه در منطقه اوبویا واقعند؛ و جزایر کنوس^۴ و آندروس^۵ و تنوس و شهرهای میل و ساموس و خیوس واقع در سرزمین ایونیا نیز نیروهایی در اختیار آتن نهاده‌بودند. مردم خیوس باجگزار نبودند بلکه به‌میل و اختیار خود به‌آتنیان پیوسته‌بودند؛ بقیه که همه از قوم ایونیاییند - به‌استثنای مردم کاروستوس که از قوم درونوب^۶ هستند - باجگزارند و باجبار به‌لشکر آتن پیوسته‌بودند. مردم متومنا از قوم آیولی^۷ نیز باجگزار بودند ولی به‌جای پرداخت پول کشتی در اختیار آتن می‌نهادند؛ همچنین مردم آینوس^۸ و تیندوس از خراجگزاران آتن بودند. این آیولیان از روی اجبار با آیولیان یعنی بویوتیهایی که جانب سیراکوس را گرفته‌بودند، می‌جنگیدند. فقط مردم پلاتایا که خود از قوم بویوتی هستند به‌علت دشمنی دیرین با بویوتیهایی سیراکوس با آنان جنگ می‌کردند. مردم رودس^۹ و کوترا، هر دو از قوم بویوتی هستند. کوترایان مهاجران اسپارتیند ولی در جانب آتنیان با اسپارتیان تحت فرماندهی گولیپوس نبرد می‌کردند.

1. Lemenos

2. Imbros

3. Styra

4. Keos

5. Andros

6. Dryop

7. Aioli

8. Ainos

9. Rhodes

مردم رودس اگر چه با اهالی آرگوس از یک قومند مجبور شده بودند با سیراکوسی‌ها دوریابی و با مردم گلا که از مهاجران آرگوسی هستند و در سپاه سیراکوس خدمت می‌کردند، بجنگند. ساکنان جزایر اطراف پلوپونز، یعنی مردم زاگونتوس و کفالیا به عنوان نیروهای مستقل به سپاه آتن پیوستند ولی در حقیقت با وجود سلطه آتن بر دریاها چاره‌ای دیگر نداشتند. مردم کرکورا، نه تنها دوریابی، بلکه در واقع کورینتی بودند و با این همه آشکارا با کورینتیان و سیراکوسی‌ها می‌جنگیدند هر چند مهاجر کورینت بودند و با سیراکوسی‌ها خویشاوند. ممکن بود ادعا کنند که ناچار به جنگیدن شده‌اند ولی در واقع به سبب کینه‌ای که به کورینتیان داشتند با میل و اختیار به سپاه آتن پیوسته بودند. مردم ناوپاکتوس و پولوس که امروز مسنیایی نامیده می‌شوند، از آنجا که آن دو شهر در اشغال آتن بود ناچار در سپاه آتن خدمت می‌کردند. عده‌ای از تبعیدیان مگارا هم با مگارییان سلینوس نبرد می‌کردند.

بقیه لشکر آتن از سربازان داوطلب تشکیل می‌یافت. دوریاییان شهر آرگوس نه به سبب اتحاد با آتن بلکه برای دستیابی به منافع آتی در کنار ایونیاییان آتنی با دوریاییان می‌جنگیدند. مانتینئی‌ها و سایر سربازان مزدور که از آرکادیا آمده بودند با هر گروهی که دولت مزدپردازان دستور می‌داد جنگ می‌کردند، و چون این وظیفه را برای کسب پول انجام می‌دادند، مانعی نمی‌دیدند که آرکادیانی را که در خدمت کورینتیان بودند دشمن تلقی کنند. سربازان اهل کرت و ایتولیا مزدبگیر بودند، و با اینکه مردم کرت در تأسیس شهر گلا با اهالی رودس همدست شده بودند، به جای جنگیدن در جانب مهاجران شهر خود، با اخذ مزد علیه آنان جنگ می‌کردند. در سپاه آتن گروهی از مردم آکارنایا نیز بودند که بعضی مزد می‌گرفتند و بعضی دیگر به سبب دوستی با دموستنس و دلبستگی به آتن آماده خدمت شده بودند. همه اینان در قسمت یونانی خلیج ایونیا زندگی می‌کردند. از شهرهای یونانی‌نشین ایتالیا گروهی از اهالی توربوی و متاپونتیون به علت جنگهای داخلی شهرهایشان مجبور شده بودند به خدمت سپاه آتن درآیند و از شهرهای یونانی‌نشین سیسیل مردم ناکسوس و کاتانه، و از شهرهایی که به زبان یونانی سخن نمی‌گفتند اهالی اگستا - که از آتن خواسته بودند به سیسیل لشکر بکشد - و گروه بزرگی از قوم سیکل، در لشکر آتن مشغول خدمت بودند. از شهرهای خارج از جزیره سیسیل نیز گروهی از اتروسیکیان به خاطر کینه‌ای که نسبت به مردم سیراکوس داشتند، و عده‌ای از سربازان مزدور یاپوگیا، در سپاه آتن بودند.

در طرف دیگر، گروههایی که برای یاری به سیراکوس آمده بودند، عبارت بودند از مردمان شهرهای کامارینا و گلا و شهر سلینوس (واقع در آن سوی شهر آکراگاس که بی طرف مانده بود). همه اینان در آن بخش سیسیل که روبروی لیبی قرار دارد زندگی می‌کنند. مردم شهر هیمرا از آن بخش جزیره سیسیل آمدند که روبروی دریای تورنی قرار دارد؛ اینان یگانه یونانیان آن

نواحیند و یگانه مردمانی هم هستند که از آن بخش جزیره به یاری سیراکوسیای شتافتند. همه یونانیان سیسیل از قوم دریایی، مستقل بودند که با سیراکوس پیمان اتحاد بسته بودند. از غیر یونانیان فقط گروهی از قوم سیکل که با آتن همکاری نمی کردند به سپاه سیراکوس یاری می نمودند. از یونانیان خارج از سیسیل: اسپارتیان با سپاهی منظم از مردان آزاد و بندگان تحت فرماندهی افسری اسپارتی به یاری سیراکوس آمدند؛ کورینتیان هم پیاده نظام بزرگی فرستادند و هم ناوگانی قوی؛ مردم شهرهای لوکاس و امپراکیا به سبب خویشاوندی قومی با کورینتیان آمدند؛ گروهی سرباز مزدور از آرکادیا نیز در خدمت کورینتیان بودند؛ علاوه بر اینها، عده ای سرباز از شهر سیکیون و بویوتیان خارج از پلوپونز نیز به یاری سیراکوس شتافته بودند. سیسیلیانی که در شهرهای بزرگ زندگی می کردند به هزینه خود مقدار هنگفتی از جنگ افزارهای گوناگون و عده کثیری سرباز سنگین اسلحه و کشتی و اسب و نیروی انسانی از هر قبیل در اختیار سیراکوسیای نهادند. ولی خود سیراکوسیای از یک سو به سبب بزرگی شهرشان و از سوی دیگر از آن رو که در معرض خطر بزرگی قرار داشتند بیش از مجموع همه آنها جنگ افزار و نیروی انسانی وارد میدان نبرد کردند.

در این زمان همه اقوام و گروههایی که بر شمرده سپاهیان دو طرف را تشکیل می دادند. از آن پس نیروی تقویتی برای هیچ یک از دو طرف نرسید.

پیروزی سیراکوسیای در نبرد دریایی

سیراکوسیای و متحدانشان بدین فکر افتادند که بهتر است پیروزی خود را به کمال برسانند و تمامی سپاه آتن را به اسارت گیرند و نگذارند از راه خشکی یا دریا بگریزند. ازین رو دهانه بندر را که به پهنای تقریباً یک میل است با کشتیهای شش پارویی و کشتیهای باری که با لنگرها استوار شده بودند، بستند و خود را آماده ساختند تا اگر نیروی دریایی آتن در صدد نبرد تازه ای برآید غافلگیر نشوند.

آتنیان چون دیدند که دهانه بندر بسته است شورای جنگ تشکیل دادند و فرماندهان و افسران درباره دشواریهایی که در پیش بود به مذاکره پرداختند. بزرگترین دشواری این بود که لشکر دیگر آذوقه نداشت - چون فرماندهان به گمان اینکه سپاه زود از آنجا خواهد گذشت به کاتانه پیغام فرستاده بودند که دیگر آذوقه فرستاده نشود - و اگر چیرگی دریایی را دوباره بچنگ نمی آوردند امیدی نداشتند که به آذوقه دسترسی بیابند. از این رو تصمیم گرفتند که دیوار محاصره را رها کنند و با ساختن دیواری دیگر محوطه کوچکی را در کنار دریا و نزدیک کشتیها جدا کنند و اسباب و وسایل و بیماران را در آن جای دهند و فوجی را به نگهداری آن بگمارند و بقیه سپاه را تا آخرین نفر بر کشتیها بنشانند و به نبردی قاطع در دریا بپردازند تا اگر

پیروز شدند روانه کاتانه گردند و اگر شکست خوردند کشتیها را آتش زده نبردکنان در خشکی پیش روند و خود را به شهری یونانی یا بیگانه که دوستدار آتن است برسانند. این نقشه را فوراً به موقع اجرا گذاشتند: دیوار محاصره را رها کردند و صد و ده کشتی مجهز ساختند و تیراندازان و زوبین‌اندازان را که از آنانیا و سایر شهرهای بیگانه آمده بودند و همه افرادی را که توانایی شرکت در نبرد داشتند سوار کشتیها کردند. وقتی که همه چیز آماده شد نیکياس چون دید که سربازان به علت شکست در نبرد دریایی دل شکسته شده‌اند و به سبب فقدان آذوقه می‌خواهند هر چه زودتر نبرد را آغاز کنند روی به‌ایشان کرد و برای اینکه تشجیعشان کند چنین گفت:

«سربازان آتنی و سربازان شهرهای متحد، نبردی که در پیش داریم با زندگی و زادگاه همه ما و دشمنان ما ارتباط دارد. اگر در این نبرد پیروز شویم خواهیم توانست بار دیگر وطن خود را ببینیم. به هیچ روی نباید دلسرد شویم و مانند کسانی رفتار کنیم که تجربه ندارند و همین که در نبرد اول شکست می‌خورند خود را می‌بازند و گمان می‌کنند که نتیجه هر نبرد دیگر همچنان خواهد بود. شما آتنیان در نبردها تجربه‌های فراوان اندوخته‌اید، و شما سربازان شهرهای متحد که همیشه در کنار ما جنگیده‌اید باید بیادبیاورید که در هر نبرد عاملی پیش‌بینی‌نشده وجود دارد و بنا بر این امیدوار باشید که بخت به‌یاری ما خواهد رسید، و پس از هر شکست به‌نبرد بعدی امید ببندید و چنان بجنگید که درخور لشکری بدین‌بزرگی است. «این بار ما پس از مشورت با ناخدایان، و تا آن حد که وسایل موجود اجازه می‌دهد، همه اقداماتی را که برای غلبه بر توده انبوه سپاهیان و کشتیهای دشمن در محیط تنگ این بندر سودمند تواند بود بعمل آورده‌ایم. در کشتیهای خود گروهی بزرگ تیرانداز و زوبین‌انداز داریم و علاوه بر آن توده‌ای از سربازان پیاده در اختیار ماست که اگر در دریای آزاد به‌نبرد دریایی می‌پرداختیم نمی‌توانستیم از وجودشان استفاده کنیم چون سنگین‌باری کشتیها اجازه نمی‌داد از تحرک کافی برخوردار باشیم، ولی اکنون چون مجبوریم در دریا نبرد صحرایی کنیم وجود همه این سربازان برای ما سودمند خواهد بود. در کشتیها چنان تغییراتی داده‌ایم که دیگر دماغه‌های ضخیم و محکم کشتیهای دشمن، که در نبرد گذشته سبب شکست ما شد، نتواند به کشتیهای ما آسیب برساند. کشتیها را با چنگکهای آهنی مجهز ساخته‌ایم تا اگر سربازان ما وظیفه خود را با جدیت انجام دهند کشتیهای دشمن پس از یک بار تصادم با کشتیهای ما، نتوانند عقب‌تر بروند و بار دیگر حمله کنند. واقع امر این است که چنانکه گفتیم ما مجبوریم در دریا جنگ صحرایی کنیم و بهترین کارها برای ما این است که نه خود عقب‌نشینی کنیم و نه به دشمن اجازه عقب‌نشینی بدهیم، مخصوصاً از این جهت که همه سواحل به‌استثنای آن

بخشی که در اشغال سربازان ماست، پر از دشمن است.

۶۳ «این نکته را بخاطر بسپارید و با تمامی قدرت خود بجنگید. به‌سوی ساحل عقب‌نشینی نکنید بلکه همین که دو کشتی به‌هم می‌رسند دست از نبرد بردارید پیش از آنکه همه سرنشینان سنگین اسلحه کشتی دشمن را از پای درآورده باشید. روی سختم در اینجا بیشتر با سربازان سنگین اسلحه است تا با پاروزنان، زیرا این کار وظیفه سرنشینان است نه وظیفه پاروزنان. به پاروزنان توصیه می‌کنم، حتی از ایشان تقاضا می‌کنم، که اجازه مدهید شکست گذشته شما را دل‌سرد کند. بیاد بیاورید که شما همیشه، بی آنکه براستی آتنی باشید، به‌سبب آشنایی با زبان ما و تقلید از شیوه زندگی ما در سراسر یونان به‌عنوان آتنی شناخته‌شده و مورد تمجید و تحسین قرار گرفته‌اید و در بزرگی و اقتدار امپراتوری ما سهیم بوده‌اید و مردمان شهرهای تابع ما شما را به‌چشم احترام نگریسته‌اند و از هیچ کس بدرفتاری ندیده‌اید. شما یگانه مردمانی هستید که در امپراتوری ما شریکید و بنا بر این امروز نباید به‌این امپراتوری خیانت کنید. کورینتیان را به‌چشم حقارت بنگرید چون بارها در نبرد شکستشان داده‌اید؛ سیسیلیان را به‌چیزی مشمارید، اینان همان کسانی هستند که تا روزی که نیروی دریایی ما به‌قدرت پیشین باقی‌بود یارای ایستادگی در برابر ما را نداشتند؛ همه آنان را عقب برانید و نشان دهید که در روز سختی نیز مهارت شما ارجمندتر از قدرت و نیکبختی دیگران است.

۶۴ «به‌شما آتنیان باید این نکته را بار دیگر یادآوری کنم: شما کشتی دیگری، غیر از اینها که پیش چشمتان است، در لشکرگاه ندارید و به‌جز این مردان که می‌بینید کسی نیست که به عنوان سرباز سنگین اسلحه به‌یاری شما برسد؛ و اگر این نبرد به‌پیروزی ما نینجامد دشمنان ما بی‌فاصله به‌آتن لشکر خواهند کشید و آتنیانی که در آنجا هستند نخواهند توانست در آن واحد در برابر دشمنانی که در اتیکه دارند و آنان که از اینجا به‌جنگ آتن می‌روند پایداری کنند. بنا بر این شما به‌دست سیراکوسی‌ان خواهید افتاد – و می‌دانید که با چه قصد به‌سیراکوسی‌ان حمله کرده‌اید – و هم‌شه‌ریانتان به‌دست اسپارتیان. پس می‌بینید که سرنوشت خودتان و سرنوشت هم‌شه‌ریانتان به‌دست شماست. شما که در این کشتیها نشسته‌اید، هم پیاده‌نظام آتن هستید و هم نیروی دریایی آتن؛ و آینده دولت آتن و نام بزرگ آتن بسته به رفتار شماست. وقت آن است که شهامت و مهارت خود را، هم برای نجات خود بکارانند و هم برای رهایی همه ما.»

۶۵ گولیپوس و سیراکوسی‌ان دریافتند که آتنیان برای نبرد دریایی آماده شده‌اند، و شنیده بودند که در این نبرد از چنگکهای آهنی استفاده خواهند کرد. از این رو علاوه بر اقدامات دیگر دماغه و قسمتی از سقف کشتیها را با پوست پوشانده بودند تا چنگک بر آنها گیر نکند. وقتی که همه چیز آماده شد گولیپوس و فرماندهان سیراکوسی سپاهیان را گردآوردند و برای

تشجیع آنان چنین گفتند:

۶۶

«سیراکوسیای و سربازان شهرهای متحد، ما معتقدیم که شما می‌دانید چه افتخاری بدست آورده‌اید و در نبرد آینده چه افتخار بزرگتری بچنگ خواهید آورد. اگر جز این بود خود را با این شهامت برای نبردی که در پیش است آماده نمی‌کردید. اما اگر میان شما کسی هست که بر این افتخار چنانکه باید آگاه نیست، می‌خواهیم اهمیت آن را بر او باز نماییم. آتنیان بدینجا آمدند تا نخست سیسیلیان را بنده کنند و سپس اسپارتيان را، و سرانجام همه یونانیان را. آنان دارای بزرگترین امپراتوری بودند که در یونان پدید آمده‌است، و شما نخستین مردمی بودید که در برابر نیروی دریایی آنها، که همه چیز خود را مدیون آنها، ایستادید و در دریا بر آنها پیروز شدید و بی‌گمان در نبردی هم که در پیش است شکستشان خواهید داد. وقتی که کسانی چیز خاصی را مایه اصلی قدرت خود بدانند و همان چیز بلای جانشان شود نظرشان نسبت به خودشان دگرگون می‌شود و اعتماد به نفسشان از میان می‌رود و از توانایی خود ناامید می‌گردند. وضع آتنیان در حال حاضر به احتمال بسیار چنین است.

۶۷

«روحیه ما در آغاز، ما را بر آن داشت که با وجود بی‌تجربگی از خطر نهراسیم و پایداری ورزیم. این روحیه اکنون قویتر شده‌است چون پهلوانی را که ما را تهدید می‌کرد از پای درآورده و خودمان پهلوان شده‌ایم. بدین‌سان امید هر یک از ما دوبرابر گردیده‌است و در میدان جنگ همیشه امید مایه قوت قلب است.

«آتنیان از تجهیزات ما تقلید کرده‌اند در حالی که بکاربردن این تجهیزات همیشه عادت و روش ما بوده‌است و اگر وسیله‌ای تازه بکارانند ما وسیله‌ای دیگر برای مقابله با آن خواهیم یافت. آنان بر خلاف روش همیشگی خویش گروهی انبوه سرباز سنگین‌اسلحه در کشتیها نشانده‌اند و زوبین‌اندازی از اقوام گوناگون مانند آکارنانیاییها و دیگران، و اینان نخواهند دانست که چگونه در حال نشسته از جنگ‌افزارهای خود استفاده کنند و به‌همین جهت کشتیهایشان از کارایی باز خواهند ماند و چون مجبور خواهند شد بر خلاف روش عادی خود جنگ کنند دچار هرج و مرج خواهند گردید. اگر از کثرت عدد کشتیهایشان نگرانید بدانید که کثرت عدد کشتیها فایده‌ای برای ایشان نخواهد داشت. زیرا که تنگی و کوچکی میدان نبرد به‌آن همه کشتی اجازه تحرک نخواهد داد و بر آسیب‌پذیریشان از حملات ما خواهد افزود. از این گذشته ما خبرهای شایان اعتماد داریم که سپاهیان آتن به قدری رنج‌دیده و فرسوده شده‌اند که این بار بیش از آنکه به قدرت خود اتکا ورزند به‌بخت و اتفاق نیک دل‌بسته و بر آن شده‌اند که آخرین نیروی خود را بکار ببرند برای اینکه راه گریزی بیابند و اگر در دریا بدین مقصود نرسند از طریق خشکی عقب‌نشینی کنند.

۶۸ «بیا بید به بدترین دشمنانمان که دچار بی‌نظمی و اغتشاش شده‌است و بخت نیز از آنان روی برگردانده‌است با دل‌هایی آکنده از خشم و کینه حمله کنیم و از انتقام‌گیری از آنان لذت ببریم و بحق گفته‌اند که انتقام‌گیری از دشمن بدمنش شیرین‌ترین شادمانی‌هاست. اینکه آنان دشمنان خونی ما هستند بر شما پوشیده نیست و می‌دانید که بدینجا فقط بدین قصد آمده‌اند که سرزمین ما را متصرف گردند و اگر بدین هدف دست‌یابند مردان ما را گرفتار سخت‌ترین مصائب سازند و به زنان و کودکان ما بدترین بی‌حرمتی‌ها را روا دارند و شهر ما را به‌زشت‌ترین ننگها آلوده کنند. بنا بر این هیچ جای ترحم نیست و هیچ کس نباید بیندیشد که نفع ما در این است که آنان از اینجا بروند بی آنکه آسیبی به ما برسانند. ما برای چیزی نبرد می‌کنیم که ارزش دارد آدمی به‌خاطر آن نبرد کند: هدف ما این است که دشمن را مجازات کنیم و آزادی را که سیسیل همیشه از آن برخوردار بوده‌است نگاه‌داریم و پایه‌هایش را استوارتر سازیم.»

۶۹ پس از این سخنان، گولیپوس و فرماندهان سیراکوسی کشتیها را مجهز ساختند و آنتیان نیز چنین کردند. نیکياس که نزدیکی خطر را احساس می‌کرد مانند کسانی که در لحظه بحران می‌اندیشند که هنوز کاری باقی مانده‌است که باید انجام داده‌شود و هنوز سخنی باقی مانده‌است که باید گفته‌شود، در آن دم که کشتی‌ها می‌خواستند بحرکت آیند یک بار دیگر همه فرماندهان کشتیها را با نام و نام پدر و نام قبیله فراخواند و کارهای بلندی را که هر کدام در گذشته انجام داده بودند برشمرد و به ایشان هشدار داد که نام نیک خود و خانواده خود را به‌ننگ نیالایند و نگذارند نام و آوازه پرافتخار آتن از یادها فراموش شود؛ آنگاه آزادی و استقلال زادگاهشان را که همه تاکنون از آن برخوردار بودند به یادشان آورد و سخنان دیگری را هم که همه مردمان در این گونه موارد درباره زنان و کودکان، و دعا به‌خدایان می‌گویند بی آنکه متوجه باشند که گفتارشان تکرار مکررات است، به آنان گفت؛ و پس از این سخنان که هنوز به عقیده‌اش کافی نبود، سربازان پیاده را در طول ساحل به‌صف کرد تا وجودشان مایه قوت قلب سرنشینان کشتیها باشد و در صورت ضرورت به یاری ایشان بشتابند. آنگاه دموستنس و مناندروس و اوتودموس، فرماندهان آتنی، که سوار کشتیها بودند از قرارگاه خود به‌طور مستقیم روی به دهانه بندر نهادند تا از نقطه‌ای که هنوز به‌طور کامل مسدود نشده بود عبور کنند.

۷۰ سیراکوسی‌ان و متحدانشان پیشتر با کشتیهای خود براه افتاده بودند. بخشی از کشتیها از دهانه بندر نگیهانی می‌کردند و بخش دیگر در اطراف بندر مستقر بودند تا در آن واحد از همه سو به آنتیان حمله‌ور شوند. سربازان پیاده ایشان نیز در طول ساحل مراقب کشتیها بودند. فرماندهان ناوگان سیراکوس، سیکانوس و آگاتارخوس، هر کدام جناحی را رهبری می‌کرد و پوتن و فرماندهان کورینتی قلب سپاه را زیر فرمان خود داشتند.

آتنیان همین که به دهانه بندر رسیدند بر کشتیهایی تاختند که راه بندر را بسته بودند ولی سیراکوسیای و متحدانشان از همه سو بر آنان حمله کردند و چیزی نگذشت که نبرد نه در دهانه بلکه در همه جای بندر جریان داشت و این نبرد بمراتب سخت تر از نبرد پیش بود. ناخدایان و ملاحان تمامی مهارت خود را بکار می بردند و وقتی که دو کشتی به هم می رسید سرنشینان در جدیت و پایداری بر یکدیگر سبقت می جستند و هر کس می کوشید بهتر از دیگری وظیفه خود را انجام دهد. در نقطه ای کوچک چندین کشتی با یکدیگر مصادف شدند و واقع امر اینکه تا آن زمان اتفاق نیفتاده بود آن همه کشتی در جایی به آن تنگی با یکدیگر بجنگند. هر طرف تقریباً دو یست کشتی به میدان آورده بود و از این رو کشتی ها نمی توانستند عقب بروند و دوباره حمله کنند. همین که دو کشتی به هم می رسید سرنشینان با زوبین و تیر و سنگ به یکدیگر می تاختند و گلاویز می شدند و هر کس می کوشید تا وارد کشتی دیگری شود. به سبب تنگی جا بارها پیش می آمد که یک کشتی در عین حال که حمله می کرد مورد حمله نیز واقع می شد و حتی گاهی چند کشتی چنان به هم می خوردند که ناخدایان مجبور می شدند از یک سو حمله کنند و از سوی دیگر به دفاع بپردازند و در هیاهویی که برخاسته بود هیچ کس نمی توانست صدای فرمانده خود را بشنود. فرماندهان آتنی با فریاد به سپاهیان خود دستور می دادند که بکوشند تا دهانه بندر را بکشایند و سالم به وطن بازگردند؛ و افسران سیراکوسی به سربازان خود فرمان می دادند که نگذارند دشمن بگریزد. اگر فرماندهی آتنی می دید که ناخدایی بی جهت عقب می نشیند او را به نام می خواند و فریاد می زد آیا گمان می کنی که در کشور دشمن آسوده تر خواهی زیست یا در دریایی که با آن همه زحمت فرمانرواییش را بچنگ آورده ای؟ و فرمانده سیراکوسی بر سرباز خود بانگ می زد: از دشمنی می گریزی که خود در حال گریز است؟

در آن هنگامه که در جنگ دریایی هیچ یک از دو طرف بر دیگری چیرگی نیافته بود سربازان پیاده که در ساحل انتظار می کشیدند تحت فشار روحی شدیدی قرار داشتند؛ سیراکوسیای منتظر افتخاری بزرگتر از افتخار نبرد اول بودند و آتنیان از بیم شکست به خود می لرزیدند و همه امید خود را به نیروی دریایی بسته بودند. همه هوش و حواس پیادگان در چشمهایشان جمع شده بود و وقتی که می دیدند سپاه خودشان به پیروزی نزدیک می شود قوت قلب می یافتند و از خدا می خواستند که مانعی بر سر راه نجاتشان پدید نیآورد، در حالی که پیادگان طرف دیگر روحیه خود را می باختمند و فریاد و فغان می کردند و بدین ترتیب فریادهای «ما پیروز می شویم» و «ما شکست می خوریم» فضا را پر کرده بود؛ احساسهای سرنشینان کشتیها نیز همین گونه بود. نبرد زمانی دراز طول کشید تا سرانجام مردان جنگی سیراکوس مقاومت آتنیان را درهم شکستند و با نعره های شادی سر در پی آنها نهادند و تا ساحل دریا تعقیبشان

کردند و همه کشتیهای آتنی که هنوز به دست دشمن نیفتاده بود خود را به ساحل رساندند و سرنشینانشان بشتاب پیاده شدند و پای به گریز نهادند و پیادگان آتنی که دیگر امیدی به پیروزی در دریا برایشان باقی نمانده بود، بعضی به کمک کشتیها شتافتند و بعضی دیگر به حفظ آنچه از دیوار باقی مانده بود کوشیدند و بیشتر به فکر نجات خود افتادند و گریختند. در واقع اینان به همان حالی افتادند که در پولوس دشمنان خود را دچار آن ساخته بودند: در آن روز اسپارتیان با از دست دادن کشتیهایشان، سربازانی را هم که به جزیره گریخته بودند از دست دادند؛ و امروز آتنیان امیدی به گریز از راه خشکی نداشتند مگر معجزه یاریشان می کرد.

نابودی لشکر آتن

۷۲ پس از این نبرد دریایی بزرگ که در آن، هر دو طرف کشتیها و سربازان زیادی از دست دادند، سیراکوسیای و متحدانشان کشتیهای شکسته و اجساد کشتگان را گردآوردند و به شهر بازگشتند و علامت پیروزی برافراشتند. ولی آتنیان چنان در زیر بار سنگین این شکست روحیه خود را باخته بودند که اصلاً به فکر تحصیل اجازه برای دفن کشتگان یا گردآوری کشتیهای شکسته برنیامدند و تنها در این اندیشه بودند که همان شب حرکت کنند و بگریزند. با این همه دموستنس به نزد نیکياس رفت و پیشنهاد کرد که بار دیگر کشتیهای باقی مانده را مجهز کنند و بکوشند بامدادان بزور راهی برای گریز بکشایند چه او معتقد بود که کشتیهای آنان از لحاظ تعداد و قدرت مقاومت در دریا بر باقیمانده کشتیهای دشمن برتری دارد زیرا از نیروی دریایی آتن هنوز شصت کشتی سالم مانده بود در حالی که سیراکوسیای کمتر از پنجاه کشتی سالم در اختیار داشتند. نیکياس با این پیشنهاد موافق بود ولی هنگامی که خواستند کشتیها را مجهز سازند سربازان چنان دل شکسته و ناامید بودند که از سوارشدن به کشتی خودداری کردند و دیگر هیچ امیدی به پیروزی بر دشمن باقی نماند.

۷۳ از این رو آتنیان تصمیم گرفتند که از راه خشکی عقب نشینی کنند. هرموکراتس سردار سیراکوسی حدس زد که آتنیان چنین نقشه ای دارند و اندیشید که اگر سپاهی بدین بزرگی از راه خشکی براه بیفتد ممکن است در یکی از نقاط سیسیل مستقر گردد و از نو آماده جنگ شود. از این رو زود به نزد سران شهر رفت و بر آنان روشن ساخت که صلاح نیست بگذارند دشمن شبانه بگریزد، بلکه هم اکنون سیراکوسیای و متحدانشان باید حرکت کنند و راهها و گذرگاهها را بگیرند. سران دولت پیشنهاد او را پذیرفتند ولی گفتند سربازان ما پس از چنان جنگ بزرگی می خواهند پیروزی خود را جشن بگیرند و استراحت کنند و اکنون به باده گساری نشسته اند و گمان نمی کنیم در این هنگام دوباره جنگ افزار بدست گیرند و بیرون بشتابند مخصوصاً که امروز روز عید قربان هراکلس است.

هرموکراتس چون دید که سران دولت پیشنهادش را عملی نمی‌دانند دیگر اصرار نورزید و خود به نیرنگی دست زد. چون بیم داشت که آتینان شبانه براه افتند و بی سروصدا گذرگاههای خطرناک را پشت سر بنهند، همین که هوا شروع به تاریک شدن کرد چند تن از دوستان خود را با فوجی سوار به لشکرگاه آتینان فرستاد. اینان بقدری به آتینان نزدیک شدند که آتینان صدای آنها را می‌توانستند شنید، خود را دوستداران آتن معرفی کردند - چون در واقع گروهی هواه‌خواه آتن در سیراکوس وجود داشت که خبرهای شهر را به نیکياس می‌رساند - و گفتند صلاح نیست نیکياس سپاه آتن را امشب حرکت دهد چون سیراکوسی‌ها همه راه‌ها را گرفته‌اند، شاید بهتر باشد وسایل حرکت را با آرامی مهیا سازند و صبح فردا حرکت کنند.

۷۴

کسانی که این پیغام را شنیدند آن را به فرماندهان آتنی رساندند و ایشان چون از این نیرنگ بی‌خبر بودند حرکت را بتعویق انداختند و حتی روز بعد را هم ماندند تا سربازان بار و بنه ضروری را با خود بردارند و هر چیز اضافی را بر جای گذارند. در این اثنا گولیپوس و سیراکوسی‌ها با سربازان پیاده براه افتادند و راه‌هایی را که آتینان مجبور بودند از آنها بگذرند مسدود ساختند و بر گذرگاههای رودخانه‌ها نگهبان گذاشتند و آماده شدند که هر جا مناسب دیدند راه را بر دشمن ببندند. کشتیهایشان نیز بحرکت درآمد و کشتیهای آتنی را، که آتینان مطابق نقشه اصلی خود هنوز آتش نزده بودند و در دریا پراکنده بود، بی‌آنکه با مقاومتی رو به رو شوند بجنگ آوردند و به شهر بردند.

۷۵

چون نیکياس و دموستنس دیدند که سپاه آماده حرکت شده است در سومین روز پس از نبرد براه افتادند. صحنه‌ای بسیار غم‌انگیز بود. سپاه همه کشتی‌ها و همه امیدها را از دست داده بود و دل شکسته و پیاده حرکت می‌کرد. تمامی دولت آتن در خطر افتاده بود ولی آنچه سپاهیان هنگام حرکت از لشکرگاه می‌دیدند برای چشم و دل آنان دردناکترین نمایشها بود: کشته‌ها بی‌گور مانده بودند، هر سرباز که یکی از کسان و خویشان خود را بیجان افتاده می‌دید از اندوه و هراس بر جای خشک می‌شد. وضع زخمی‌ها و بیماران که زنده بر جای می‌ماندند بیشتر از کشتگان دلخراش و اندوه‌آور بود. اینان دستهای خود را به سوی هر گذرنده‌ای دراز می‌کردند و با گریه و ناله از آنان تمنا می‌کردند که ایشان را نیز همراه ببرند، یا در دامن آنان می‌آویختند و چندی به دنبالشان کشیده می‌شدند تا آخرین قدرت خود را از دست می‌دادند و بیهوش می‌افتادند، یا چنان ناله و استغاثه می‌کردند که همه سپاه را به گریه می‌انداختند. بدین سان سپاهیان با اینکه از خاک دشمن می‌رفتند بدشواری از آن دل می‌کنند در حالی که ترس از آینده تاریک نیز دل‌هایشان را خالی می‌کرد. گویی شهری بزرگ تسلیم محاصره‌کنندگان شده است و مردان بی‌شماری از آن می‌گریزند زیرا این توده انبوه از چهل هزار مرد تشکیل شده بود که با هم حرکت می‌کردند و هر کس هر چیزی را که گمان می‌برد از آن

استفاده می‌تواند کرد با خود می‌برد. سربازان سنگین اسلحه و سواران بر خلاف عادت آذوقه خود را نیز زیر بغل نهاده با خود می‌بردند چون به برده‌ها اعتماد نداشتند. گروهی از بردگان پیشتر گریخته بودند و بقیه اکنون در حال گریز بودند. غذا هم به قدر کافی نبود چون در لشکرگاه آذوقه‌ای نمانده بود. اگرچه همه به یک درد مبتلا بودند و رنج و اندوه عمومیت داشت ولی این واقعیت در اینجا موجب تسلی افراد نمی‌شد، زیرا آن همه شکوه و جلال که در آغاز لشکرکشی وجود داشت اکنون به تیره‌روزی تحمل‌ناپذیری مبدل شده بود. تا آن روز هیچ سپاه یونانی دچار چنان مصیبتی نشده بود. آنان آمده بودند تا دیگران را به بندگی خود درآورند و اکنون می‌گریختند از بیم آنکه بنده دیگران شوند. دعا‌های سفر و سرودهای پیروزی که هنگام حرکت از میهن همراهشان شده بود اکنون جای خود را به نفرین و فریادهای شوم داده بود و سپاهیان به جای اینکه سوار کشتی باشند پیاده راه می‌پیمودند. ولی همه این رنج‌ها و ناکامی‌ها در مقابل خطرهایی که تهدیدشان می‌کرد کوچک و ناچیز می‌نمود.

نیکياس چون نومیدی و سراقندگی سپاهیان را دید خود را به یکایک صف‌ها رساند تا با سخنان خود به آنان دلگرمی دهد، و هر لحظه صدای خود را بلندتر می‌کرد تا همه از نزدیک و دور بتوانند گفته‌هایش را بخوبی بشنوند، و چنین گفت:

«سربازان آتنی و شهرهای متحد، در وضع کنونی نیز نباید امید را از دست دهیم، شما رنج‌هایی بزرگتر از این دیده‌اید. به خاطر دردها و بدبختی‌هایی که به شما روی آورده است نباید خود را بیش از آنچه باید سرزنش کنید. من خود از هر کس دیگر رنج دیده‌تر و ناتوان‌ترم و می‌دانید که از بیماری چه می‌کشم. در زندگی خصوصی و سیاسی از نیکبخت‌ترین مردمان شمرده می‌شدم و امروز خود را با بیچاره‌ترین سربازان برابر می‌بینم در حالی که همیشه به راستی و درستکاری زیسته و تکالیف خود را در برابر خدایان بجا آورده‌ام. از این رو امید خود را به آینده از دست نمی‌دهم و مصائب و بلاها نمی‌توانند مرا برانودرآورند. نیکبختی دشمنان ما به منتهای حد خود رسیده است و اگر یکی از خدایان به خاطر این لشکرکشی بر ما خشم گرفته باشد اکنون به قدر کافی مجازات شده‌ایم. پیش از ما کسان دیگر نیز به خاک همسایه تجاوز کرده‌اند ولی رنجی که در مقابل عمل خود دیده‌اند چنان نبوده است که برای آدمی غیر قابل تحمل باشد. اکنون جای آن است که به فرونشستن خشم خدایان امیدوار باشیم زیرا امروز بیش از آنکه رشک ایشان را برانگیزیم درخور ترحم هستیم.

«اکنون به خودتان بنگرید و ببینید چه انبوهی از سربازان سنگین اسلحه دوشادوش شما راه می‌پیمایند، و ترس را به خود راه مدهید. در هر جا که بخواهید مستقر شوید شهری پدیدار خواهد شد که هیچ شهر سیسیلی نتواند در برابر آن پایداری کند. دقت کنید که عقب‌نشینی با

نظم و ترتیب انجام گیرد و در نظر داشته باشید که آنجا که ناگزیر به جنگیدن شوید اگر پیروز گردید همانجا میهن و قلعه شما خواهد بود. باید روز و شب بشتاب پیش برویم زیرا غذا کم داریم، ولی همین که به شهری سیسیلی برسیم که ساکنانش از بیم سیراکوسیای نسبت به ما مهربانی کنند، در آنجا در امان خواهیم بود. به آن شهرها پیغام فرستاده ایم که به پیشواز ما بیایند و برای ما غذا بیاورند. خلاصه، سربازان، بدانید که شجاع بودن برای شما امری ضروری است و در این نزدیکیها جایی نیست که اگر ترس شما را فراگیرد بتوانید به آنجا پناه ببرید. اگر از دشمن رهایی یابید، وطنی را که آرزوی دیدنش را در دل دارید دوباره خواهید دید و آتینانی که در میان شما هستند خواهند توانست نیروی شهرشان را هر قدر هم حالا کوچک شده باشد به عظمت پیشین برسانند زیرا مردانند که شهرها را می سازند نه دیوارها و کشتیهای بی مرد.

۷۸

نیکیاس در حالی که چنین می گفت صفهای سپاه خود را می پیمود و اگر می دید که در نقطه ای صفها از هم جدا شده یا نظم بهم خورده است فوراً آنجا را مرتب می ساخت. دموستنس نیز سخنانی از همین قبیل به سپاهیان خود می گفت. سربازان به دسته هایی به شکل چهارگوش مستطیل تقسیم شده بودند و سپاهیان نیکیاس در پیش و لشکریان دموستنس به دنبال آنان راه می پیمودند. سربازان سنگین اسلحه از بیرون سپاهیان را احاطه کرده بودند و باربران و توده مردم در وسط قرار داشتند.

چون به گذرگاه رود آناپوس رسیدند با گروهی از سربازان سیراکوسی و متحدان ایشان مواجه گردیدند و آنان را به کنار زدند و به گذرگاه دست یافتند و به پیشروی ادامه دادند. ولی سواران و نیزه اندازان سیراکوسی پیاپی به آنان حمله می کردند. آتینان آن روز در حدود چهار و نیم میل پیش رفتند و عصر تنگ بر بالای تپه ای لشکرگاه ساختند و شب را در آنجا گذراندند. روز دیگر بامدادان براه افتادند و پس از پیمودن تقریباً دو میل به جلگه ای فرود آمدند و چون جلگه مسکون بود می خواستند از آنجا غذا بدست آورند و نیز آب با خود بردارند چون راهی که در پیش داشتند تا چندین میل بی آب بود. در این اثنا سیراکوسیای پیشتر رفتند و گردنه ای را که آتینان می بایست از آن بگذرند مسدود ساختند. این گردنه بر بالای تپه ای بلند به نام مخروط آکرای قرار داشت و هر دو طرف آن را صخره های بزرگ فرا گرفته بود. روز دیگر آتینان براه افتادند ولی سواران و نیزه اندازان سیراکوسی از دو سو بر آنان تاختند و آتینان پس از مدتی نبرد و مقاومت ناگزیر به لشکرگاه روز پیش بازگشتند. در این هنگام غذای ایشان تمام شده بود و دشمن مجال نمی داد که کسی از لشکرگاه پای به بیرون بگذارد.

۷۹

بامداد روز بعد باز آهنگ حرکت کردند و بر آن شدند که با زور تپه را که زیر نظر دشمن

بود بدست آوردند ولی با پیادگان سیراکوسی که گردنه را گرفته بودند رو به رو گردیدند. حمله کردند ولی زوبین اندازان دشمن که بر بلندی جای داشتند و بر آنان مسلط بودند آنان را عقب زدند و آتینان ناگزیر بازگشتند تا استراحتی کنند. اما در این هنگام چنانکه در آغاز پاییز پیش می‌آید رعد و برق همراه با باران شدید آغاز شد و آتینان بر اثر این حادثه فرسوده‌تر شدند و اندیشیدند که این پیشامد برای نابود ساختن ایشان بوقوع پیوسته‌است.

هنگامی که آنان استراحت می‌کردند گولیپوس و سیراکوسیان دسته‌ای از سربازان خود را فرستادند تا پشت سر آتینان را نیز به وسیله سنگرها مسدود کنند ولی آتینان باخبر شدند و گروهی را به مقابله فرستادند و از این کار جلوگیری کردند. سپس خود قدری عقب‌تر نشستند و شب را در جلگه به صبح آوردند.

فردای آن روز باز به پیشروی پرداختند ولی سیراکوسیان از هر سو ایشان را محاصره کردند و عده‌ای را زخمی ساختند. هر بار که آتینان حمله می‌کردند سیراکوسیان عقب می‌نشستند و همین که آتینان دست از حمله می‌کشیدند سیراکوسیان حمله آغاز می‌کردند بدین امید که اگر فوجی را از پای درآورند تمامی سپاه آتن دچار هرج و مرج و اغتشاش خواهد گردید. آتینان زمانی دراز پایداری کردند و سرانجام پس از اندکی پیشروی در جلگه‌ای به استراحت پرداختند و سیراکوسیان نیز به لشکرگاه خود بازگشتند.

نیکیاس و دموستنس چون دیدند که سپاه وضع بدی دارد و از آذوقه و سایر ضروریات نیز چیزی نمانده‌است و بسیاری از لشکریان زخمی شده‌اند تصمیم گرفتند که شب آتش فراوانی بیفروزند و عقب‌نشینی را در خلاف جهتی که تا کنون پیش گرفته بودند و در سمتی که از سپاه سیراکوسی خالی بود به سوی دریا ادامه دهند. منظورشان این بود که راه کاتانه را رها کنند و به شهرهای کامارینا و گلا و سایر شهرهای یونانی و غیر یونانی در آن سوی سیسیل برسند. از این رو شبانه آتش فراوانی افروختند و براه افتادند و در طی راه چنانکه برای سپاهی بزرگ که شبانه در سرزمین دشمن پیاده‌روی کند غالباً پیش می‌آید گرفتار بیم و هراس و بی‌نظمی شدند. سپاه نیکیاس که در پیش بود نظم را نگاه داشته به تندی پیش می‌رفت ولی لشکریان دموستنس که بیش از نصف تمامی سپاه بودند صفها را بهم‌زده در حال بی‌نظمی راه می‌پیمودند. سپیده دم به ساحل دریا رسیدند و در جاده‌ای افتادند که جاده هلوروس نام دارد و می‌خواستند به رود کاکوپاریس^۱ برسند و در طول رودخانه پیش بروند و خود را به قوم سیکل که از پیش به ایشان پیغام فرستاده بودند برسانند. چون به رودخانه رسیدند فوجی از سیراکوسیان را یافتند که مشغول ساختن دیواری برای مسدود کردن راه بودند. ولی آنان را به کنار زدند و به صلاح دید راهنمایان خود به سوی رودخانه ارینثوس روی نهادند.

۸۱

چون روز شد و سیراکوسیای و متحدانشان از رفتن آتانیان آگاه شدند بیشترشان گولیپوس را متهم ساختند که عمداً آتانیان را در عقب‌نشینی آزاد گذاشته‌است، و چون باسانی می‌توانستند بفهمند که از چه راهی رفته‌اند به تعقیب آنها پرداختند و نیمی از روز گذشته بود که به آنان رسیدند و به سپاه دموستنس که در عقب بود و از پریشانی و خستگی شب گذشته بی‌نظم و آهسته راه می‌پیمود حمله کردند. دموستنس بی‌درنگ سپاهیان را گردآورد و به مقاومت پرداخت و نبرد درگرفت. سپاه نیکیاس پنج یا شش میل پیشتر بود. نیکیاس تند می‌شتافت زیرا می‌دانست که فقط با سرعت می‌تواند لشکریان خود را از خطر برهاند، و برای نبرد نمی‌ایستاد مگر آنکه بدان ناگزیر می‌شد. دموستنس پیوسته در معرض خطر بود زیرا صفهایش در عقب بودند و بیش از دیگران مورد هجوم قرار می‌گرفتند و چون می‌دید که سیراکوسیای به سپاهش می‌تازند بیشتر در اندیشه نبرد بود تا در فکر پیشروی؛ و این بار هنگامی که او صفهای سپاه خود را برای نبرد منظم می‌ساخت سیراکوسیای محاصره‌اش کردند و سربازان آتنی‌ش دچار پراکندگی و بی‌نظمی شدند. اینان در زمینی پر از درختان زیتون قرارداشتند که دیواری آن را احاطه کرده بود و سیراکوسیای از هر سو تیر و نیزه بر سرشان می‌باریدند و این نوع حمله را بر جنگ تن به تن ترجیح می‌دادند چون می‌دیدند که اگر با آتانیان که دست‌ازجان‌شسته‌اند به جنگ تن به تن بپردازند سودی نخواهندبرد و این کار به نفع آتانیان تمام خواهدشد. علاوه بر این نمی‌خواستند حال که به پیروزی رسیده‌اند جان خود را بیهوده بخطراندازند؛ و می‌دانستند که از این طریق مقاومت آتانیان را درهم خواهندشکست و همه آنها را اسیر خواهندکرد.

۸۲

سیراکوسیای تمامی روز را به تیرباران کردن آتانیان گذراندند و دیدند که اینان بکلی فرسوده شده‌اند. گولیپوس و سیراکوسیای و متحدانشان به سربازانی که از جزایر آمده و به آتانیان پیوسته بودند اعلام کردند که اگر از سپاه آتن جدا شوند و بهایشان ملحق گردند آزاد خواهندشد، و سربازان چند شهر تسلیم سیراکوسیای گردیدند و پس از آن درباره شرایط تسلیم تمامی سپاه دموستنس مذاکره آغاز شد و قرار بر این نهادند که سربازان سلاحها را به زمین گذارند، به شرط آنکه سیراکوسیای کسی را با شکنجه یا زنجیرکردن یا محروم‌داشتن از ضروریات زندگی نکشند. بدین‌سان شش‌هزار مرد تسلیم شدند و هر چه پول داشتند در سپرها ریخته پیش آوردند و چهار سپر پر شد؛ و سیراکوسیای بی‌درنگ همه آنان را به شهر بردند. در همان روز نیکیاس و لشکریانش به رودخانه ارینتوس رسیدند و از آن گذشتند و بر بالای تپه‌ای لشکرگاه ساختند.

۸۳

فردای آن روز سیراکوسیای بهایشان رسیدند و پیغام فرستادند که دموستنس تسلیم شده‌است و از آنان نیز چنان خواستند. نیکیاس این خبر را باور نکرد و سواری برای رسیدگی فرستاد و چون سوار بازگشت و خبر را تأیید کرد نیکیاس پیکی به نزد گولیپوس و سیراکوسیای فرستاد و پیغام داد که آماده است به نام آتن پیمانی ببندد و متعهد شود که اگر مانع بازگشت

- سپاهش نشوند آتنیان تمامی مبلعی را که سیراکوس برای جنگ خرج کرده‌است به آن شهر بپردازند و تا هنگامی که آن مبلغ پرداخته نشده‌است سیراکوسی‌ان سربازان آتنی را، یک سرباز برای یک تالنت، به گروگان نگاه دارند. گولیپوس و سیراکوسی‌ان این پیشنهاد را نپذیرفتند و بر آتنیان تاختند و ایشان را از هر سو محاصره کردند و تا شب باران تیر و زوبین بر سرشان ریختند. آتنیان از خستگی و نداشتن غذا فرسوده شده بودند و با این همه خواستند از تاریکی شب استفاده کنند و به عقب‌نشینی ادامه دهند؛ و چون سلاحها را برداشتند تا براه‌افتند سیراکوسی‌ان آگاه شدند و به خواندن سرود جنگ آغاز کردند. آتنیان چون چنین دیدند سلاحها را دوباره به زمین گذاشتند ولی سیمد مرد نگهبانان سیراکوسی را به کنار زدند و شبانه گریختند.
- ۸۴ چون صبح شد نیکياس با سپاه خود براه‌افتاد ولی سیراکوسی‌ان و متحدانشان باز بر آنان تاختند و از هر سو باران تیر و زوبین بر سرشان ریختند. آتنیان بشتاب راه رودخانه آسیناروس^۱ را در پیش گرفتند چون از هر سو در معرض حمله سواران و پیادگان دشمن قرارداشتند و گمان می‌کردند که اگر از رود بگذرند از لشکریان دشمن درامان خواهند بود و از گرسنگی و تشنگی نجات خواهند یافت؛ و همین که به رود رسیدند، خود را در آب انداختند و شیرازه نظم و انضباطشان بکلی از هم گسیخت. هر کس می‌کوشید زودتر از دیگران از آب بگذرد و دشمن هم پیوسته به دنبال آنان بود و حتی در این حال از صدمه و آزار دریغ نمی‌داشت. آتنیان که مجبور بودند همه با هم از آب بگذرند بر سر و روی هم می‌افتادند و یکدیگر را پایمال می‌کردند و بدین ترتیب بعضی فوراً هلاک می‌شدند و بعضی دیگر را آب می‌برد. سیراکوسی‌ان که در ساحل دیگر رودخانه جای داشتند نزدیکتر آمدند و آتنیان را که بعضی با ولع مشغول خوردن آب بودند و بعضی دیگر خود را به جریان آب سپرده بودند تیرباران کردند و کشتند چنانکه آب رودخانه گل‌آلود و خونین شد ولی آتنیان هنوز هم از آن آب می‌خوردند و حتی بسیاری از آنان برای دسترس یافتن به آب با یکدیگر گلاویز می‌شدند.
- ۸۵ جسدها در رودخانه روی هم انباشته شده بود و عده‌ای کثیر در کنار رودخانه یا هنگام فرار به دست سربازان سیراکوسی از پای درآمده بودند. سرانجام نیکياس خود را تسلیم گولیپوس کرد چون به او بیشتری از سیراکوسی‌ان اعتماد داشت و گفت که او و اسپارتیان هر چه می‌خواهند با او بکنند ولی به خونریزی پایان داده شود. گولیپوس به سربازان خود فرمان داد که از کشتن آتنیان دست‌نگهدارند و همه را اسیر کنند. پس هر کس را که زنده مانده بود گرفتند و آوردند و گروهی را نیز به دنبال سیمد مرد که شبانه گریخته بودند فرستادند و آنان را نیز دستگیر کردند. اسیرانی که به دست دولت افتادند زیاد نبودند و بیشتر آنان را، این و آن برای خود بردند به‌طوری که سیسیل از آنان پر شد؛ زیرا آنان مانند سپاه دموستنس طبق پیمانی تسلیم نشده

بلکه در جنگ و کشتار بدست افتاده بودند. بیشتر افراد سپاه در ضمن حمله‌هایی که در اثنای عقب‌نشینی بر آنان شده بود از پای درآمده بودند. با این همه گروهی توانستند یا در همان زمان و یا پس از آنکه به بردگی افتادند بگریزند و به کاتانه پناهنده شوند.

۸۶ سیراکوسی‌ان و متحدانشان غنائم و اسیران را گردآوردند و به شهر بازگشتند و اسیران را در معدن سنگ جای دادند و نیکياس و دموستنس را به‌رغم مخالفت گولیپوس کشتند. گولیپوس بهترین پاداش کوششهایش را در این می‌دید که آن دو سردار را با خود به اسپارت ببرد. دموستنس برای رفتاری که در پولوس با اسپارتیان کرده بود بزرگترین دشمن اسپارت بشمار می‌رفت و نیکياس برای اینکه با انعقاد پیمان صلح میان آتن و اسپارت وسیله آزادی اسیران اسپارتی را فراهم آورده بود بهترین دوست اسپارت تلقی می‌گردید و به همین جهت به گولیپوس اعتماد کرده و به او تسلیم شده بود. ولی شنیده شد که گروهی از مردم سیراکوس که با او ارتباط داشتند ترسیدند که نیکياس در زیر شکنجه ایشان را معرفی کند و کورینتیان نیز بیم آن داشتند که او که مردی توانگر بود با پرداخت رشوه آزاد شود و در آینده باز آسیبهایی به آنان بزند و از این رو هر دو گروه سیراکوسی‌ان را به کشتن او وادار ساختند و بدین سان خون مردی ریخته شد که دست کم در زمان زندگی من کمتر از همه یونانیان سزاوار چنین سرنوشتی بود. او همه عمر خود را به درستکاری و کسب فضیلت گذرانده و یکی از بهترین شهروندان آتن بود.

۸۷ سیراکوسی‌ان با اسیرانی که در معدن سنگ جای داده بودند به بدترین وضع رفتار کردند. توده‌ای انبوه در محیطی تنگ بصری بردند. نخست از گرمای آفتاب در زحمت بودند و سپس سرمای شبهای پاییز جانشان را به لب آورد و به سبب تغییر هوا دچار بیماریهای گوناگون گردیدند. به علت تنگی جا ناچار همه احتیاجات خود را همانجا برآورده می‌ساختند؛ اجساد کسانی که از زخم یا از گرما و سرما درگذشته بودند روی هم انباشته بود. بوی تعفن تحمل‌ناپذیر بود. طی هشت ماه جیره روزانه هر اسیر یک ربع لیتر آب و معادل نیم کیلوگرم نان بود و هیچ درد و رنجی وجود نداشت که اینان مجبور به تحملش نباشند. در حدود ده هفته همه آنان که در حدود هفت هزار مرد بودند بدین سان بسربردند و پس از آن سیراکوسی‌ان همه را به استثنای آتنیان و یونانیان ساکن سیسیل که به سپاه آتن پیوسته بودند به بردگی فروختند.

این واقعه بزرگترین رویدادی بود که طی این جنگ بوقوع پیوست و به عقیده من بزرگترین واقعه تاریخ یونان بود که برای طرف غالب بزرگترین پیروزی بحساب آمد و برای طرف مغلوب شدیدترین مصیبتها بود. سپاه آتن بکلی نابود گردید و پیاده‌نظام و نیروی جنگی و همه چیزش از بین رفت و از لشکری انبوه تنها عده‌ای اندک به شهر خود بازگشتند. لشکرکشی آتنیان به سیسیل بدین سان پایان رسید.



وحشت و هراس در آتن

چون خبر این واقعه به آتن رسید زمانی دراز مردم نمی‌توانستند باور کنند و با اینکه سربازان بازگشته از سیسیل جزئیات وقایع جنگ را که به چشم خود دیده بودند شرح دادند آتنیان آماده نبودند قبول کنند که ممکن است تمامی لشکرشان بدین سان نابود شده باشد؛ و وقتی که سرانجام واقع امر را دریافتند به سخنورانی خشم گرفتند که با خطابه‌های خود ایشان را بدین لشکرکشی برانگیخته بودند و بر پیشگویانی که ایشان را به پیروزی در سیسیل امیدوار ساخته بودند؛ و بر این کسان چنان خشم گرفتند که گویی خودشان خواسته و دانسته رأی به لشکرکشی نداده بودند. اندوه و ناامیدیشان حد نداشت و ترس و حیرت و آشفتگی تمامی شهر را فرا گرفته بود. سربازان سنگین اسلحه و سواران و مردان جنگی و به‌طور کلی جوانان شهر نابود شده بودند، کشتی به مقدار کافی باقی‌نمانده بود و خزانه خالی شده بود و دیگر مردانی وجود نداشتند که کشتیهای موجود را بحرکت درآورند؛ و اگر دشمنان سیسیلی پس از آن پیروزی بزرگ روی به بندر پیرئوس می‌نهادند و دشمنان یونانی با همه نیروی زمینی و دریایی هجوم می‌آوردند و متحدان خودشان سر به طغیان برمی‌داشتند و با مهاجمان همدست می‌گردیدند، آتنیان هیچ امیدی برای زنده ماندن نداشتند. با همه این احوال تصمیم گرفتند که دل به ناامیدی نسپارند و با استفاده از منابع محدودشان ناوگانی مجهز سازند و برای این منظور از هر جا که دستشان برسد چوب فراهم آورند، و از شهروندان پول جمع کنند و مراقب باشند تا متحدانشان، مخصوصاً ساکنان اوبویا، به پیمان اتحاد خود وفادار بمانند، و در خود شهر نیز به اصلاح وضع اقتصادی بپردازند و هیأتی از مردان سالخورده را مأمور سازند که در هر مورد که لازم باشد کارگزاران را راهنمایی کنند؛ و خلاصه مانند مردمان همه شهرهایی که به شیوه دموکراسی اداره می‌شوند در عین گرفتار شدن به وحشت و هراس، بر آن شدند که بر خود تسلط

یابند و همه امور را منظم نمایند. چنین تصمیم گرفتند و تصمیم خود را به موقع اجرا گذاشتند، و بدین سان تابستان بسر آمد.

زمستان

در زمستان پس از نابودی سپاه آتن در سیسیل، سراسر یونان علیه آتن بپاخاست. مردمان شهرهایی که جانب هیچ یک از دو طرف را ن گرفته بودند، با اینکه هیچ دولتی از آنها یاری نخواست اندیشیدند که دیگر نباید در کنار بمانند، چون همه معتقد بودند که اگر آتنیان در سیسیل پیروز می شدند به ایشان حمله می کردند، و فکر کردند که جنگ با آتن بزودی پایان خواهد یافت و آنان از شرکت در این جنگ سود خواهند برد. متحدان اسپارت بیش از دیگران ولع جنگ داشتند و می خواستند آتن را از پای در آورند و از آسیب هایی که دائم از آن شهر می دیدند رهایی یابند. شهرهای تابع آتن همه آماده طغیان بودند و باور نمی کردند که آتن تا تابستان آینده بر سر پا بماند. اسپارتیان آکنده از اعتماد به نفس بودند و امید داشتند که در بهار متحدان سیسیلی به ایشان پیوندند و با ناوگان نیرومندی که خواهند ساخت به یاری ایشان بشتابند، و از این رو بر آن شده بودند که بی درنگ جنگ را با شدت بیشتر دنبال کنند و آتن را از پای در آورند و رهبر بی رقیب سراسر یونان شوند.

در این زمستان آگیس شاه اسپارت با سپاهی از دکلیا براه افتاد تا از شهرهای متحد برای نیروی دریایی پول فراهم آورد. نخست به سوی خلیج مالتا روی آورد و به سبب دشمنی دیرین که با قوم اویتایا داشت بیشتر اموال منقول ایشان را گرفت و مجبورشان کرد که مبلغی هم پول بپردازند. همچنین آخابیان منطقه فیتیوتیس و سایر اقوام تابع تسالی را - به رغم اعتراض مردم تسالی - وادار کرد که پول و عده ای گروگان تسلیم او کنند و گروگانها را به کورینت فرستاد تا در آنجا نگهداری شوند و کوشید هموطنان ایشان را وارد اتحادیه اسپارت کند.

اسپارتیان نمایندگانی به شهرهای مختلف فرستادند و از آنها خواستند که برای ناوگان اتحادیه کشتی بسازند، و قرار بر این نهادند که جمعاً صد کشتی ساخته شود: خود اسپارت بیست و پنج کشتی بسازد، بویوتی بیست و پنج کشتی، شهرهای فوکیس و لوکروی جمعاً پانزده کشتی، کورینت پانزده کشتی، آرکادیا و پلنه و سیکیون جمعاً ده کشتی، شهرهای ترویزن و مگارا و اپیداوروس و هرمیونه جمعاً ده کشتی. مقدمات دیگر را نیز فراهم آوردند تا در آغاز بهار جنگ را شروع کنند.

آتنیان نیز مشغول اجرای نقشه های خود بودند. در همین زمستان چوب به مقدار کافی بدست آوردند و شروع به ساختن کشتی کردند؛ سونیون را مستحکم ساختند تا کشتیهای حامل غله براحتی بتوانند از تنگه بگذرند؛ قلعه ای را که هنگام لشکرکشی به سیسیل بر سر راه خود

ساخته بودند رها کردند تا در هزینه دولت صرفه جویی کنند و از هزینه های غیر ضروری دیگر نیز کاستند و مخصوصاً مراقبت شدید بعمل آوردند تا شهرهای متحد از اتحادیه آتن جدا نشوند. در این اثنا که هر دو طرف مقدمات جنگ را فراهم می آوردند، مردم شهر اوبویا نخستین متحدان آتن بودند که در این زمستان نمایندگانی به نزد آگیس فرستادند تا درباره طغیان اوبویا بر آتن و جدایی آن شهر از اتحادیه آتن با او مذاکره کنند. آگیس پیشنهاد ایشان را با خوشرویی پذیرفت و آلکامنس^۱ پسر استنه لائیداس و همچنین ملانتوس^۲ را از اسپارت فراخواند تا فرماندهی سپاه اوبویا را بعهده گیرند. این افسران با سیصد تن از بندگان آزاد شده فرارسیدند و آگیس وسایل حرکت آنان را به اوبویا فراهم آورد. ولی در این اثنا گروهی از مردم لسبوس نیز به نزد آگیس رسیدند و تمایل مردم آن جزیره را به طغیان علیه آتن به او اطلاع دادند و چون مردم بویوتی نیز از آگیس خواهش کردند زودتر به ساکنان لسبوس یاری کند آگیس فعلاً اوبویا را به حال خود گذاشت و به سازمان دادن طغیان لسبوس پرداخت و آلکامنس را که قرار بود راهی اوبویا شود به لسبوس فرستاد. مردم بویوتی و آگیس به ساکنان لسبوس وعده دادند که هر کدام ده کشتی روانه آنجا کنند. آگیس همه این اقدامات را بدون مشورت با دولت اسپارت بعمل آورد زیرا اختیار داشت تا زمانی که با سپاهش در دکلیا مستقر است به هر جا که صلاح بداند لشکر بفرستد و پول گرد آورد، و متحدان نیز در آن وقت از دستورهای او با میل بیشتری اطاعت می کردند تا از فرمان دولت اسپارت، چون او هر جا که ضرورت پیش می آمد بی درنگ با سپاه خود حضور می یافت.

آغاز دخالت ایرانیان

هنگامی که آگیس مشغول مذاکره با نمایندگان لسبوس بود، فرستادگان شهرهای خیوس و اروتیره نیز که آماده طغیان علیه آتن بودند بی آنکه آگیس را مطلع سازند از دولت اسپارت تقاضای یاری کردند. در همین وقت نماینده تیسافرنس^۳ نیز که از طرف داریوش شاه پسر اردشیر به حکومت منطقه ساحلی گماشته شده بود به اسپارت رسید و از اسپارت تقاضای یاری کرد و وعده داد که هزینه سپاهی را که به یاری او فرستاده می شود بپردازد. واقع امر این بود که اخیراً شاه ایران از او خواسته بود باج منطقه حکومت خود را - که تیسافرنس از بیم آتن نتوانسته بود از شهرهای یونانی وصول کند و در پرداخت آن تأخیر کرده بود - بپردازد. تیسافرنس امیدوار بود که آتن اکنون که ضعیف شده است خواهد توانست باج عقب افتاده را وصول کند و در عین حال اسپارت را به اتحاد با شاه ایران وادار سازد و آمورگس^۴ پسر نامشروع پیستونس را که در کاریا بر شاه طغیان کرده بود به فرمان شاه دستگیر کند یا بکشد.

1. Alkamenes

2. Melanthos

3. Tissaphernes

4. Amorges

تیسافرنس و نمایندگان شهر خیوس برای منظوری واحد فعالیت می‌کردند. تقریباً در همان وقت کالیگیتوس^۱ پسر لاتوفون^۲ اهل مگارا، و تیماگوراس پسر آتناگوراس اهل کوزیکوس، که هر دو از شهرهایشان تبعید شده بودند و در دربار فارنا بازوس^۳ پسر فارناکس بسر می‌بردند به اسپارت رسیدند. آنان را فارنا بازوس فرستاده بود تا از اسپارت ناوگانی بگیرند و مرادش این بود که با آن ناوگان در هلسپونت به فعالیت پردازد و همان کاری را بکند که تیسافرنس در نظر داشت، یعنی شهرهای منطقه تحت نظر خود را بر آن دارد که بر آتن طغیان کنند و از پرداخت باج خودداری ورزند، و افتخار متحد ساختن اسپارت را با شاه ایران نصیب خود سازد.

فارنا بازوس و تیسافرنس، مذاکراتی جدا از یکدیگر با اسپارت بعمل آوردند. از این رو در اسپارت بر سر این موضوع بحث در گرفته بود که آیا نخست باید ناوگانی به خیوس بفرستند یا به هلسپونت. اسپارتیان بیشتر به جانب تیسافرنس و مردم خیوس گرایش داشتند و آلکیبیادس نیز که دوست و خویشاوند یکی از ناظران دولت اسپارت به نام اندیوس بود از آنان حمایت می‌کرد، و نام «آلکیبیادس» هم، به سبب همین خویشاوندی با اندیوس به او داده شده بود چون پدر اندیوس آلکیبیادس نام داشت. با این همه اسپارتیان نخست فرونیس^۴ یکی از اهالی حومه شهر خود را به خیوس فرستادند تا تحقیق کند و ببیند آیا آن شهر براستی آن مقدار کشتی که نمایندگانش ادعا می‌کردند دارد یا نه، و آیا شهر از جهات دیگر نیز بدان استواری که آنان می‌گفتند هست یا نه. فرونیس بازگشت و ادعاهای نمایندگان خیوس را تأیید کرد و اسپارتیان بی‌درنگ با خیوس و اروتره پیمان بستند و چون معتقد بودند که شهر خیوس شصت کشتی آماده دارد تصمیم گرفتند چهل کشتی دیگر بدانجا بفرستند. نخست قصد داشتند از این چهل کشتی ده کشتی را از شهر خودشان به فرماندهی ملانخریداس^۵ روانه کنند ولی چون زمین‌لرزه‌ای روی داد فقط پنج کشتی در لاکونیا مجهز ساختند و تحت فرمان خالکیدئوس^۶ فرستادند. بدین سان زمستان بسرآمد و نوزدهمین سال جنگ که توکودیدس رویدادهایش را باز نموده است پایان رسید.

1. Kalligeitos

2. Laophon

3. Pharnabazos

4. Phrynīs

5. Melanchridas

6. Chalkideus

بیستمین سال جنگ

تابستان

در آغاز تابستان مردم خیوس از اسپارتیان می‌خواستند که کشتیها را بی‌درنگ بفرستند و می‌ترسیدند آتنیان از قراری که گذاشته شده‌است آگاه شوند زیرا همه مذاکرات میان دو شهر به‌طور محرمانه صورت گرفته‌بود. از این رو اسپارتیان سه تن از افسران خود را به‌کورینت فرستادند و پیغام دادند که کورینتیان باید هر چه زودتر کشتی‌ها را از تنگه‌ی خاکی (ایستموس) حمل کنند و به‌آن بخش دریا که در سوی آتن قرار دارد برسانند و همه‌ی کشتیها از جمله کشتیهای را که آگیس برای ارسال به‌لسبوس مجهز ساخته‌بود به‌خیوس بفرستند. این کشتیها که متعلق به‌شهرهای متحد اسپارت بودند جمعاً سی و نه کشتی بودند.

کالیگیتوس و تیماگوراس که به‌دستور فارنا بازوس عمل می‌کردند در لشکرکشی به‌خیوس شرکت نجستند و مبلغ بیست و پنج تالنت پول را که با خود آورده‌بودند در اختیار آن لشکر نهادند و قصد داشتند که اندکی بعد خودشان با سپاهی دیگر از طریق دریا حرکت کنند. ولی آگیس چون دید که اسپارتیان تصمیم گرفته‌اند نخست به‌خیوس نیرو بفرستند دیگر نخواست از طریقی دیگر اقدام کند. نمایندگان شهرهای متحد در کورینت گردآمدند و تصمیم گرفتند نخست تحت فرماندهی خالکیدئوس که در لاکونیا پنج کشتی مجهز ساخته‌بود به‌خیوس بروند و پس از آن تحت فرماندهی آلکامنس که آگیس بدین سمت برگزیده‌بود روانه‌ی لسبوس شوند و سرانجام خود را به‌هلسپونت برسانند و در هلسپونت کلئارخوس^۱ پسر رامفیاس فرماندهی ناوگان را بعهده‌گیرد. قرار بر این شد که در آغاز فقط نصف کشتیها را از تنگه‌ی خاکی (ایستموس) بگذرانند و به‌دریا برسانند و بی‌درنگ براه‌بیفتند تا توجه آتنیان یکباره به‌تمامی ناوگان جلب نشود، و این سفر دریایی را، به‌سبب ضعف آتن، به‌طور آشکار صورت دهند چون

هیچ ناوگان قابل توجهی که متعلق به آتن باشد پیدا نبود. بدین سان بنا به تصمیمی که گرفته بودند بیست و یک کشتی از تنگه خاکی (ایستموس) به دریای سوی دیگر حمل کردند.

اسپارتیان می خواستند بی درنگ حرکت کنند ولی در آن وقت جشنهای ایستموس آغاز شده بود و کورینتیان مایل نبودند پیش از پایان جشن براه بیفتند. آگیس پیشنهاد کرد که لشکرکشی را به مسئولیت شخص خود انجام دهد تا کورینتیان مجبور نشوند در ایام جشن به عملی جنگی دست بیازند؛ ولی کورینتیان با این پیشنهاد موافقت نکردند و لشکرکشی بتأخیر افتاد. در این اثنا آتنیان آگاه شدند که در شهر خیوس چه می گذرد و یکی از سرداران خود به نام آریستوکراتس را بدانجا فرستادند و چون مردم خیوس منکر طغیان شدند آریستوکراتس از آنان خواست که برای نشان دادن حسن نیت خود کشتیهایی بفرستند تا به ناوگان آتن بپیوندند و مردم خیوس هفت کشتی فرستادند. علت اینکه چنین کردند این بود که توده مردم خیوس از مذاکراتی که با اسپارت بعمل آمده بود بی خبر بودند و اشراف شهر نمی خواستند تا زمانی که نیروی کمکی از اسپارت نرسیده است مخالفت مردم شهر را برانگیزند، و به علت تأخیری که در حرکت لشکر از کورینت پیش آمده بود دیگر منتظر رسیدن پلپونزیان نبودند.

در این اثنا جشنهای ورزشی ایستموس آغاز شد. نمایندگان آتن نیز به جشن دعوت شده بودند. آمدند و اطلاعات دقیقتری درباره مسأله خیوس بدست آوردند و همین که به آتن بازگشتند آتنیان اقداماتی بعمل آوردند تا کشتیهای دشمن بدون اطلاع آنان از بندر کنخریا حرکت نکنند. پس از جشن، بیست و یک کشتی پلپونزی تحت فرمان آلکامنس براه افتادند و آتنیان با همان عده کشتی به مقابله آنها شتافتند و آنها را به دریای باز کشاندند، ولی کشتیهای پلپونزی بازگشتند و آتنیان نیز چون به هفت کشتی شهر خیوس که در جزو ناوگانشان بود اعتماد نداشتند مراجعت کردند و اندکی بعد کشتیهای دیگری هم مجهز ساختند و عده کشتیهای ناوگان خود را به سی و هفت دستگاه رساندند و کشتیهای پلپونزی را که در طول ساحل در حال حرکت بودند به اسپیرایون^۱ که بندری خالی از سکنه در قلمرو کورینت و مرز اپیداوروس است راندند. پلپونزیان در دریای آزاد یک کشتی از دست دادند ولی بقیه را گرد آوردند و لنگر انداختند. آتنیان از دریا به آنها حمله کردند و در ساحل نیز پیاده شدند و به بیشتر کشتیهای پلپونزی آسیب رساندند و آلکامنس را کشتند.

پس از این نبرد آتنیان عده ای از کشتیهای خود را به نهبانی گماشتند تا پلپونزیان نگیرند، و با بقیه کشتیها به جزیره ای کوچک که در آن نزدیکی واقع بود رفتند و پیکانی به آتن

فرستادند و نیروی تقویتی خواستند. روز پس از نبرد، کورینتیان و مردمانی دیگر از آن منطقه به یاری پلوپونزیان رسیدند، ولی پلوپونزیان چون دیدند که اقامت در این نقطه متروک و غیرمسکون دشوار است نخست بر آن شدند که کشتیها را بسوزانند ولی بعد تصمیم گرفتند آنها را به خشکی بکشانند و با تمامی سپاه در آنجا بمانند تا بخت نیک به یاریشان برسد و راهی برای گریز بیابند. آگیس نیز چون از ماجرا باخبر گردید افسری اسپارتی به نام ترمون^۱ به یاری ایشان فرستاد.

اسپارتیان در ایونی

اسپارتیان خبر یافتند که کشتیها از ایستموس حرکت کرده‌اند (چون به آلکامنس دستور داده بودند که خبر حرکت کشتیها را به واسطه پیکی سوار به اطلاع ایشان برساند) و می‌خواستند بی‌درنگ پنج کشتی را هم که در لاکونیا مجهز شده بودند به فرماندهی خالکیدئوس و آلکیبیادس روانه کنند. ولی در این هنگام خبر ماجرای اسپیریون به اسپارت رسید و اسپارتیان از اینکه جنگ در ایونی در نخستین گام با شکست مواجه شده است سخت اندوهگین شدند و تصمیم گرفتند نه تنها کشتیها را از لاکونیا نفرستند بلکه چند کشتی را هم که بتازگی روانه شده بودند بازگردانند.

ولی آلکیبیادس، اندیوس و سایر ناظران دولت اسپارت را متقاعد ساخت که اسپارت نباید از اندیشه لشکرکشی دست‌بردارد زیرا پیش از آنکه مردم خیوس از ماجرای اسپیریون باخبر شوند کشتیهای اسپارت به خیوس خواهند رسید و او باسانی خواهد توانست مردمان شهرهای آن منطقه را از ناتوانی آتن و سیاست فعال اسپارت آگاه سازد و تردید ندارد که آنان گفته‌های او را باور خواهند کرد؛ و محرمانه به اندیوس گفت که اگر این نقشه اجرا شود افتخار سازمان‌دادن طغیان ایونیا و بستن پیمان اتحاد با شاه ایران به جای اینکه به حساب آگیس گذاشته شود نصیب تو خواهد گردید. میان آلکیبیادس و آگیس رابطه دوستانه وجود نداشت^۲ و آلکیبیادس، اندیوس و سایر ناظران را با خود موافق ساخت و بی‌درنگ به همراه خالکیدئوس و پنج کشتی براه افتاد.

تقریباً در همین وقت شانزده کشتی پلوپونزی که تحت فرمان گولیپوس به پایان دادن جنگ در سیسیل یاری کرده بودند و در حال بازگشت بودند در نزدیکی جزیره لوکاس با بیست و هفت کشتی آتنی مواجه شدند. این کشتیها به فرماندهی هیپوکلس پسر

1. Thermon

۲. توکودیدس وجود رابطه عاشقانه میان آلکیبیادس و همسر آگیس را، که پلوتارک روایت کرده است، بسکوت برگزار می‌کند (تقل از حاشیه ترجمه آلمانی).

منیپوس^۱ مأمور مراقبت از کشتیهای پلوپونزی بودند که از سیسیل بازمی‌گشتند، و در نبردی که درگرفت پلوپونزیان یک کشتی از دست دادند ولی بقیه نجات یافتند و به کورینت رفتند.

خالکیدئوس و آلکیبیادس برای اینکه حرکت کشتیهای خود را پنهان نگاهدارند در سر راه هر کس را دیدند دستگیر کردند. نخست در کوروکوس^۲ واقع در ایونی پیاده شدند و دستگیرشدگان را آزاد کردند و با چند تن از مردم خیوس که در آنجا بودند ملاقات کردند. نمایندگان خیوس از ایشان خواستند که بی‌درنگ به خیوس بروند و بی آنکه رسیدن خود را به آنجا به کسی اطلاع دهند در آنجا پیاده شوند، و ایشان نیز چنین کردند. در این هنگام حزب دموکرات در خیوس دچار وحشت و هراس بود و اشراف شهر (الیگارکها) نقشه را طوری چیده بودند که در وقت رسیدن کشتیهای اسپارت مجلس شورای شهر تشکیل جلسه داده بود. خالکیدئوس و آلکیبیادس به مجلس اطلاع دادند که کشتیهای بیشتری از اسپارت براه افتاده‌اند و بزودی خواهند رسید ولی از شکست اسپارتیان در اسپیرایون سخنی به میان نیاوردند. مردم خیوس رأی به جدایی از اتحادیه آتن دادند و به دنبال خیوس شهر اروتره نیز از آتن جدایی گزید و از آنجا سه کشتی به جزیره کلازومنا^۳ رفتند و آنجا را نیز وادار به جدایی از اتحادیه آتن ساختند. پس از آن مردم کلازومنا^۴ روانه قاره ایونی شدند و شهر پولیخنا^۵ را مستحکم ساختند تا در صورت ضرورت بدانجا پناه ببرند. به‌طور کلی مردمان همه شهرهایی که بر آتن طغیان کرده و از آن جدایی گزیده بودند مشغول ساختن استحکاماتی بودند و خود را برای جنگ آماده می‌کردند.

خبر واقعه خیوس زود به آتن رسید و آتنیان خود را در معرض خطری بزرگ یافتند چون دانستند که پس از جدایی بزرگترین شهر متحدشان از اتحادیه آتن شهرهای دیگر نیز آرام نخواهند نشست. با توجه به این خطر بزرگ قانونی را که به موجب آن هیچ کس حق نداشت پیشنهاد کند مبلغ هزار تالنت را که در طول تمامی جنگ کنار گذاشته بودند، خرج شود و هر کس چنین پیشنهادی می‌کرد مستحق کیفر بود،^۵ لغو کردند و تصمیم گرفتند با این پول تعدادی کشتی مجهز بسازند؛ و هشت تا از کشتیهای را که پلوپونزیان را در اسپیرایون محاصره کرده بودند و سپس از نیروی محاصره جدا شده و برای تعقیب کشتیهای خالکیدئوس حرکت کرده و کاری صورت نداده و بازگشته بودند، تحت فرماندهی استرومبیخیدس^۶ پسر دیوتیموس روانه خیوس سازند، و سپس آنها را با دوازده کشتی دیگر از ناوگانی که مشغول محاصره

1. Menippus

2. Korykos

3. Klazomenai

4. Polichna

۵. ر. ک. کتاب دوم، بند ۲۴-م.

6. Strombichides

پلوپونزیان بودند تحت فرماندهی تراسیکلس تقویت کنند. هفت کشتی متعلق به خیوس را که در جزو محاصره کنندگان پلوپونزیان بودند از آنجا بازگرداندند و بندگان را که در آنها مشغول خدمت بودند آزاد کردند. سرنشینان آزاد آنها را دستگیر کردند و به جای کشتیهایی که از محاصره پلوپونزیان فراخوانده بودند ده کشتی دیگر فرستادند و تصمیم گرفتند سی کشتی نیز مجهز سازند و به خیوس بفرستند. بدین سان آتنیان از هیچ اقدامی برای دفاع از خیوس مضایقه نکردند.^۱

در این اثنا استرومبیخیدس با هشت کشتی خود به ساموس رسید و یک کشتی از آن شهر با خود برداشت و به شهر تنوس در ساحل ایونی رفت و به ساکنان آنجا هشدار داد که به هیچ اقدام خصمانه علیه آتن مبادرت نورزند. خالکیدئوس نیز با بیست و سه کشتی از خیوس به تنوس رفت. سپاهیان شهرهای کللازومنای و اروتراه در طول ساحل برای حمایت از او پیش می‌رفتند. استرومبیخیدس چون از این ماجرا خبر یافت از تنوس بحرکت آمد و همین که به دریای آزاد رسید و انبوه کشتیهای خیوس را دید به سوی ساموس گریخت در حالی که دشمن تعقیبش می‌کرد. نخست مردم تنوس نمی‌خواستند دروازه شهر را به روی سپاه پیاده بگشایند ولی چون آتنیان گریختند ایشان را وارد شهر کردند. سپاهیان هیچ اقدامی نکردند چون منتظر بودند که خالکیدئوس از تعقیب کشتیهای آتنی بازگردد ولی چون او تأخیر کرد خودشان استحکاماتی را که آتنیان در تنوس روبروی قاره ساخته بودند ویران کردند و در این کار گروه کوچکی از سپاهیان بومی هم که تحت فرماندهی استاگس، یکی از افسران تیسافرنس، بدانجا آمده بودند به ایشان یاری کردند.

پیمان اتحاد شاه ایران با اسپارت

خالکیدئوس و آلکیبیادس، استرومبیخیدس را به جزیره ساموس رانده بودند. پس از آن سرنشینان کشتیهای پلوپونزی را مسلح ساختند و در خیوس مستقر ساختند و به جای آنان سربازانی از خیوس با خود برداشتند و با بیست کشتی دیگر که از خیوس گرفتند به میل رفتند تا مردم آنجا را نیز به طغیان علیه آتن برانگیزند. آلکیبیادس با رهبران شهر میل روابط دوستانه داشت و می‌خواست پیش از رسیدن کشتیهای پلوپونزی آن شهر را با اسپارت متحد سازد و در هر چند شهر که ممکن باشد به یاری نیروهای خیوس و خالکیدئوس طغیان علیه آتن را سازمان دهد و بدین سان افتخار این موفقیتها را نصیب خود و خالکیدئوس و مردم خیوس و اندیوس ناظر دولت اسپارت سازد. آلکیبیادس و خالکیدئوس بیشترین بخش سفر دریایی را

۱. بی‌گمان خواننده توجه دارد که شرح وقایع جنگ در این کتاب هشتم از لحاظ اتسجام با هفت کتاب پیشین قابل قیاس نیست. چنانکه در مقدمه اشاره کردیم، توکودیدس به علت مرگ زودرس نتوانست است تاریخ خود را به پایان برساند، و از سبک این کتاب هشتم پیداست که ناشر تاریخ، کتاب هشتم را پس از مرگ او با بهم‌پیوستن یادداشتهای او پدیدآورده است. -م.

بدون جلب توجه آتنیان انجام دادند و اندکی پیش از رسیدن استرومبیخیدس و تراسیکلس که از آتن با دوازده کشتی براه افتاده بودند شهر میلث را به طغیان و جدایی از اتحادیه آتن وادار ساختند. آتنیان جمعاً با نوزده کشتی بی فاصله پس از آلکیبیادس به میلث رسیدند و چون مردم میلث ایشان را به شهر راه ندادند در جزیره‌ای در جوار میلث که لاده^۱ نام دارد موضع گرفتند.

درست پس از طغیان شهر میلث نخستین پیمان اتحاد میان شاه ایران و اسپارتیان توسط تیسافرنس و خالکیدئوس به شرح زیر منعقد شد:

«اسپارتیان و متحدانشان پیمان اتحادی با شاه ایران و تیسافرنس با شرایط زیر منعقد می‌سازند: همه سرزمینها و شهرهایی که اکنون در دست شاه ایران است یا در گذشته در دست اسلاف این شاه بوده است متعلق به شاه ایران خواهد بود.

«شاه و اسپارتیان و متحدانشان با همکاری یکدیگر مانع از آن خواهند شد که آتنیان پول و هر چیز دیگری را که آن شهرها به آتنیان می‌پرداختند، از آن شهرها وصول کنند.

«شاه و اسپارتیان و متحدانشان متفقاً با آتن خواهند جنگید. جنگ با آتن بی پایان نخواهد رسید مگر آنکه شاه در یک سو و اسپارتیان و متحدانشان در سوی دیگر با خاتمه دادن به جنگ موافقت کنند.

«اسپارتیان و متحدانشان هر شهری را که بر شاه ایران بشورد دشمن خود تلقی خواهند کرد؛ شهرهایی هم که با اسپارت و متحدانش در حال جنگ باشند شاه ایران آنها را دشمن خود خواهد شمرد.»

پس از آن مردم خیوس ده کشتی دیگر مجهز ساختند و روانه شهر آنایا شدند تا هم از وضع شهر میلث خبر دقیقتری بدست آورند و هم شهرهای دیگری را به طغیان علیه آتن برانگیزند. ولی خالکیدئوس به ایشان پیغام فرستاد که بازگردند چون آمورگس با سپاهی زمینی در حال رسیدن است. از این رو کشتیهای خیوس روی به پرستشگاه زئوس نهادند و با شانزده کشتی که به فرماندهی دیومدون دیرتر از تراسیکلس از آتن براه افتاده بودند مواجه گردیدند. یکی از آنها به افه‌سوس گریخت و بقیه خود را به تنوس رساندند. آتنیان چهار کشتی خالی را - که سرنشینانشان به خشکی گریخته بودند - گرفتند، و از آنجا به ساموس رفتند و سپاهیان خیوس که به اتفاق سربازان پیاده عمل می‌کردند با بقیه کشتیهای خود حرکت کردند و نخست شهر لبدوس^۲ و سپس شهر هایرای^۳ را به طغیان وادار ساختند. پس از آن کشتیها و سربازان

1. Lade

2. Lebedos

3. Hairai

پیاده به خیوس بازگشتند.

- ۲۰ تقریباً در همین وقت بیست کشتی پلوپونزی که در اسپیرایون در محاصره بیست کشتی آتنی قرار داشتند، یکباره حرکت کردند و بر آتنیان پیروز شدند و چهار کشتی به غنیمت گرفتند و به شهر بندری کنخریا رفتند و در آنجا خود را آماده سفر به خیوس و ایونی ساختند. در اینجا آستوخوس^۱ سردار اسپارتی به آنها پیوست و فرماندهی آنها را بعهدہ گرفت.

پس از عقب‌نشینی نیروی زمینی از شهر تنوس، تیسافرنس با سپاهی به آنجا رفت و همه استحکامات آتنی آن شهر را ویران کرد و بازگشت. اندکی پس از آن دیومدون^۲ با کشتیهای آتنی بدانجا رسید و با مردم شهر توافق کرد که همان گونه که نیروی دشمن را به شهر راه دادند سپاه او را نیز راه دهند. سپس از آنجا روی به هایرای نهاد ولی نتوانست آن شهر را متصرف شود و بازگشت.

- ۲۱ تقریباً در همین وقت مردم ساموس به یاری آتنیانی که با سه کشتی در آنجا بودند بر طبقه حاکم شهر شوریدند و دویست تن را کشتند و چهارصد تن را تبعید کردند و زمینها و خانه‌های متعلق به آنان را تصرف کردند. پس از آن آتنیان با صدور فرمانی شهر را مستقل اعلام کردند و متحدی شایان اعتماد شمرند و مردم شهر زمام حکومت را بدست گرفتند و حق شرکت در حکومت را از اشراف صاحب زمین سلب کردند و ازدواج میان افراد توده مردم و اشراف صاحب زمین را ممنوع ساختند.

- ۲۲ پس از آن در همین تابستان مردم شهر خیوس با همان خستگی‌ناپذیری که پیشتر نشان داده بودند بر آن شدند که شهرهای بیشتری را به جداسدن از اتحادیه آتن وادار سازند، و - چنانکه اسپارتیان از ایشان خواسته بودند - با سیزده کشتی به لسبوس لشکر کشیدند و قرار بود پس از آن روانه هلسپونت شوند. در همان وقت پیاده نظام پلوپونزی که در آنجا حضور داشت در طول ساحل به سوی کلازومناي و کومه بحرکت آمد. او یالاس^۳ اسپارتی فرماندهی پیاده نظام را بعهدہ داشت و دینیاداس^۴ اسپارتی که به طبقه افسران اسپارتی تعلق نداشت فرماندهی نیروی دریایی را. این نیرو نخست به متومنا رفت و مردم آنجا را به طغیان علیه آتن برانگیخت و چهار کشتی در آنجا مستقر ساخت و آنگاه به موتیلین رفت و آن شهر را نیز داخل اتحادیه اسپارت

1. Astyoehus

2. Diomedon

3. Eualas

4. Deniadas

ساخت.

آستوخوس سردار اسپارتی با چهار کشتی از کنخریا حرکت کرد و به‌خیوس رسید؛ و سه روز پس از آن ناوگان آتنی متشکل از بیست و پنج کشتی به‌فرماندهی لئون و دیومدس روانه لسبوس شدند (لئون با ده کشتی برای تقویت دیومدس آمده‌بود). در همان روز، هنگام عصر، آستوخوس بحرکت‌آمد و یک کشتی از شهر خیوس نیز با خود برداشت و برای یاری به‌لسبوس بدانجا شتافت و به‌پورها رسید و روز بعد روانه ارسوس شد و در آنجا خبر یافت که موتیلن به‌دست آتنیان افتاده‌است؛ آتنیان یکباره وارد بندر شده و بر کشتیهای خیوس چیره‌گردیده و شهر را دوباره به‌تصرف خود درآورده‌بودند. آستوخوس این خبر را از سرنشینان سه کشتی متعلق به‌خیوس شنید که تحت فرماندهی اوبولوس قرارداداشتند و پس از افتادن موتیلن به‌دست آتنیان گریخته‌بودند. اینها چهار کشتی بودند ولی یکی را آتنیان گرفته‌بودند. آستوخوس پس از آنکه آن سه کشتی به‌او ملحق گردیدند به‌جای اینکه مطابق نقشه قبلی خود به‌موتیلن برود مردم شهر ارسوس را به‌طغیان علیه آتن برانگیخت و جنگ‌افزار در اختیار آنان نهاد و آنگاه گروهی از سربازان سنگین‌اسلحه را که در کشتیهایش بودند پیاده تحت فرماندهی اتئونیکوس^۱ به‌آنتیسا و متومنا فرستاد و با کشتیهای خود و سه کشتی متعلق به‌خیوس در طول ساحل بحرکت‌درآمد بدین امید که مردم شهر متومنا با دیدن او قوت قلب بیابند و از جدایی‌گزینی از اتحادیه آتن پشیمان نشوند. ولی چون همه چیز در لسبوس بر خلاف نقشه‌های او روی‌داد سربازان خود را به‌کشتیهای خویش نشانند و به‌خیوس بازگشت و سپاهسانی را هم که در آن کشتیها بودند و می‌بایست روانه هلسپونت شوند به‌شهرهایشان بازگرداند. اندکی بعد شش کشتی متعلق به‌اتحادیه پلوپونزی از کنخریا به‌خیوس رسیدند. آتنیان در لسبوس اوضاع شهر را مطابق سلیقه خود سامان دادند و سپس از آنجا روانه شهر پولیخنا شدند که مردم کلارومنا مشغول استوار ساختن استحکاماتش بودند و آنجا را متصرف گردیدند و کسانی را که در آنجا کار می‌کردند به‌شهرشان بازگرداندند و تنها عده‌ای که مسؤول طغیان علیه آتن بودند به‌دافنوس^۲ گریختند؛ و بدین‌سان کلارومنا دوباره تحت نظر آتن قرار گرفت.

در همین تابستان آتنیان که با بیست کشتی در جوار شهر لاده مشغول محاصره شهر میلث بودند در پانورموس واقع در قلمرو میلث پیاده شدند و خالکیدئوس سردار اسپارتی را که با گروهی کوچک به‌مقابله آنان شتافته‌بود کشتند و سه روز پس از آن علامت پیروزی برافراشتند. ولی مردم میلث به‌دلیل اینکه آتنیان متصرف آن نقطه نشده‌بودند علامت را از

1. Etconikos

2. Daphnus

میان بردند.

در این هنگام لئون و دیومدون با کشتیه‌های آتنی که در لسبوس بکار برده بودند با شهر خیوس می‌جنگیدند؛ و پایگاهشان جزایر اوینوسی^۱ در جوار خیوس و قلعه‌های سیدوسا^۲ و پتلئون واقع در قلمرو اروتراه و خود جزیره لسبوس بود؛ و سربازان سنگین اسلحه ایشان جوانان موظف به خدمت سربازی بودند که مجبورشان ساخته بودند در نیروی دریایی خدمت کنند. سپاهیان در کارداموله^۳ و بولیسکوس^۴ پیاده شدند و سربازان شهر خیوس را مغلوب کردند و بیشتر ایشان را کشتند و شهرهای کوچک آن منطقه را ویران کردند. سپس در نبردی دیگر در جوار فانای^۵ و در نبردی سوم در جوار لوکونیون^۶ پیروز شدند. از این پس مردم خیوس دیگر به مقابله با آتنیان نپرداختند و سرزمین آبادشان که از زمان جنگ ایران هیچ آسیبی ندیده بود به دست آتنیان بکلی ویران گردید. از همه شهرهایی که من می‌شناسم گذشته از اسپارت، خیوس یگانه شهری بود که نیکبختی را با اعتدال توأم ساخته بود و هر چه شهر بزرگتر و آبادتر می‌شد مردمان شهر با تهیه تجهیزات و جنگ‌افزار در سالم‌نگاهداشتن آن می‌کوشیدند. به این طغیان و جدایی از اتحادیه آتن نیز - گرچه ممکن است بعضی کسان آن را بازی خطرناکی تلقی کنند - فقط هنگامی تصمیم گرفتند که امیدوار بودند به یاری متحدان نیرومند از خطر خواهند جست و خود آتنیان نیز بدبختی و ناتوانی خود را پنهان نمی‌کردند. آنچه باعث ناکامی مردم خیوس شد این واقعیت بود که امور انسانی غیر قابل پیش‌بینی است، و در این ناکامی ایشان تنها نبودند بلکه مردمان شهرهای دیگر نیز مانند ایشان دچار این اشتباه بودند که آتنیان را می‌توان بسرعت از پای درآورد. چون ارتباط شهر با دریا قطع شده و اراضی بیرون شهر ویران گردیده بود گروهی از مردم شهر بر آن شدند که شهر را دوباره در اختیار آتن بگذارند و سران شهر وقتی که متوجه این امر گردیدند خودشان دست به اقدامی نزدند بلکه آستوخوس، فرمانده دریایی اسپارتی را، از اروتراه فراخواندند و او با چهار کشتی که در اختیار داشت بآرامی و از طریق گروگان‌گیری و اقداماتی دیگر از این قبیل، توطئه را فروخواهاند.

در همان وقت که این وقایع در خیوس روی می‌داد، در پایان این تابستان، نیرویی متشکل از هزار سرباز سنگین اسلحه آتنی و هزار و پانصد سرباز سنگین اسلحه شهر آرگوس - که پانصد تن از آنان سربازان سبک اسلحه بودند ولی آتنیان با جنگ‌افزارهای سنگین مسلحشان کرده بودند - و هزار سرباز سنگین اسلحه شهرهای متحد آتن با چهل و هشت کشتی، که بعضی از آنها کشتیه‌های باری بودند، به فرماندهی فرونیخوس^۷ و اونوماکلس^۸ و اسکیرونیوس^۹ براه افتاد و نخست به ساموس رفت و سپس به میلِت رسید و آنجا را لشکرگاه کرد. مردم میلِت با

1. Oinussi

2. Sidussa

3. Kardamyle

4. Boliskos

5. Phanai

6. Leukonion

7. Phrynichos

8. Onomakles

9. Skironides

هشتمد سرباز سنگین اسلحه شهر خود و پلوپونزیانی که با خالکیدنوس آمده بودند و سربازان مزدوری که در خدمت تیسافرنس بودند - و خود تیسافرنس نیز با سربازان سوار خود حضور داشت - به مقابله آتینان و متحدانشان شتافتند. سربازان آرگوس به خیال اینکه تنها ایونیاییان را در برابر خود دارند بدون نظم و ترتیب حمله کردند و مغلوب سربازان میلث شدند و سیصد مرد از دست دادند. ولی سپاهیان آتنی نخست بر پلوپونزیان پیروز شدند و سپس سربازان بومی را عقب زدند ولی با سربازان میلث مواجه نشدند چون اینان پس از مغلوب ساختن سپاهیان آرگوس دیده بودند که لشکر متحدانشان مغلوب شده است به شهر عقب نشینی کرده بودند. بدین سان آتینان در مقابل باروی شهر میلث مستقر شدند. در این نبرد سربازان ایونیایی به سپاهیان دوریایی غالب شدند، و آتینان بر پلوپونزیان چیره گردیدند و سربازان میلث لشکریان آرگوس را مغلوب ساختند. آتینان پس از برافراشتن علامت پیروزی بر آن شدند که به گرد شهر میلث که در تنگه ای خاکی قرار دارد دیواری بکشند و معتقد بودند که اگر به میلث دست بیابند شهرهای دیگر بی هیچ دشواری به آنان خواهند پیوست.

۲۶

در این اثنا نزدیک غروب آفتاب به آتینان خبر رسید که پنجاه و پنج کشتی از پلوپونز و سیسیل در حال رسیدند. بیست و دو تا از این کشتیها - بیست کشتی از سیراکوس و دو کشتی از سلینوس - از سیسیل آمده بودند و هرموکراتس سیراکوسی به آنها فرمان داده بود که به از پای درآوردن بقیه نیروهای آتن یاری کنند. در این هنگام کشتیهایی که پلوپونزیان مجهز می ساختند آماده شده بود، و هر دو ناوگان به تریمنس سردار اسپارتی سپرده شده بود تا آنها را در اختیار استوخوس بگذارد. این دو ناوگان نخست به جزیره لروس^۱ در جوار میلث رسیدند و چون خبر یافتند که آتینان در برابر باروی شهر مستقر شده اند، روانه خلیج یاسوس^۲ شدند تا درباره شهر میلث اطلاع دقیقتری بدست آورند. در آنجا، هنگامی که پیاده شدند، آلکیبیادس سوار بر اسب خود را به آنان رساند و نتیجه جنگ را به ایشان خبر داد (چون خود او همراه سپاهیان میلث و سربازان تیسافرنس در نبرد شرکت جسته بود) و گفت که هر چه زودتر باید به یاری میلث بشتابند و آتینان را از ساختن دیوار بازدارند وگرنه تمام ایونی از دست خواهد رفت.

۲۷

فرونیخوس سردار آتنی از جزیره لروس اخبار شایان اعتمادی درباره ناوگان دشمن بدست آورده بود و با اینکه همکارانش معتقد بودند که باید در همانجا بمانند و نبردی قاطع بکنند او گفت من چنین کاری نخواهم کرد و تا آنجا که قدرتم اجازه می دهد شما را نیز از این اقدام بازخواهم داشت؛ و اضافه کرد نبرد را تا هنگامی عقب خواهم انداخت که از تعداد کشتیهای دشمن خبری دقیق بدست آورم و تا آن زمان دست به نبرد نخواهم زد هر چند مرا بهزدلی متهم کنند: عقب نشینی نیروی آتن در فرصت مناسب ننگ آور نیست، ننگ آور این

است که به کاری ناستجیده دست‌بیاوریم و شکست‌بخوریم و سبب شویم که آتن نه تنها دچار ننگ شود بلکه در معرض خطر قرارگیرد. آنگاه به‌سپاهیان خود فرمان داد که بی‌درنگ زخمیان را سوار کشتیه‌ها کنند و همهٔ تجهیزاتی را که با خود آورده‌اند به کشتیه‌ها منتقل سازند ولی هر چه را از سرزمین دشمن بدست آورده‌اند در همانجا رها کنند تا کشتیه‌ها سنگین‌بار نشوند، و روانهٔ ساموس شوند و وقتی که همهٔ کشتیه‌ها بدانجا رسیدند ساموس را برای حملهٔ شبانه پایگاه خود سازند، درستی تصمیم او بعدها روشن گردید و فرونیخوس نه تنها در این مورد بلکه هر وقت که مأموریتی به‌عهدهٔ او محول می‌شد با هشیاری و کاردانی عمل می‌کرد. عصر همان روز نیروی جنگی آتن بی آنکه میوهٔ پیروزیهای خود را بچیند میلث را ترک کرد و سپاهیان آرگوس که از شکست خود خشمناک بودند بسرعت به‌شهر خود بازگشتند.

- ۲۸ سحرگاه لشکریان پلوپونز از تیخیوسا^۱ حرکت کردند و به‌میلث رسیدند و یک روز در آنجا ماندند و روز بعد کشتیه‌های خیوس را هم که پیشتر تحت فرمان خالکیدئوس به‌بندر رانده شده بودند با خود برداشتند و براه افتادند تا تجهیزاتی را که در تیخیوسا گذاشته بودند بردارند. وقتی که بدانجا رسیدند تیسافرنس با سپاه خود آمد و آنان را متقاعد کرد که به‌همراه او به یاسوس، که در تصرف دشمن او آمورگس بود، بروند. از این رو یکباره به یاسوس تاختند و آنجا را گرفتند و ساکنان شهر متوجه نشدند که کشتیه‌ها متعلق به آتن نیستند. در این حمله سیراکوسی‌ان شهامت فوق‌العاده از خود نشان دادند. پلوپونزیان آمورگس پسر نامشروع پیسوتنس را که بر شاه ایران طغیان کرده بود زنده دستگیر کردند و تسلیم تیسافرنس کردند تا به‌نزد شاه ایران ببرد. مهاجمان، شهر یاسوس را که از دیرباز به توانگری معروف بود غارت کردند و غنیمت فراوان بچنگ آوردند. آنگاه سربازان مزدور را که در خدمت آمورگس بودند، بی آنکه آسیبی به آنان برسانند، ضمیمهٔ نیروی خود ساختند چون همهٔ آنان اهل پلوپونز بودند؛ و شهر را با همهٔ زندانیان، اعم از آزاد و بنده، در مقابل یک سکهٔ طلای دوریایی برای هر اسیر، تحویل تیسافرنس دادند. پداریتوس^۲ پسر لئون را که از اسپارت فرستاده شده بود تا حکمرانی شهر خیوس را بعهده بگیرد به‌همراه سربازان مزدور آمورگس از راه خشکی پیاده به‌اروتره فرستادند؛ و فیلیپوس را به حکمرانی شهر میلث گماشتند. بدین‌سان تابستان بیایان رسید.

زمستان

- ۲۹ در زمستان تیسافرنس پادگانی در یاسوس مستقر ساخت و رهسپار میلث شد و چنانکه به‌اسپارتیان وعده داده بود مزد خدمهٔ همهٔ کشتیه‌ها را از قرار روزانه یک دراخم آتنی برای هر مرد پرداخت؛ و پیشنهاد کرد که در آینده از قرار روزانه سه اوبول بپردازد ولی نظر شاه را هم

1. Teichiussa

2. Pedaritos

جویا شود و در صورت موافقت شاه همان یک دراهم را پرداخت کند. ولی چون هرموکراتس فرمانده سیراکوسی بدین پیشنهاد اعتراض کرد (تریمنس که فرمانده دریایی نبود و وظیفه‌اش فقط این بود که ناوگان را تحویل آستوخوس بدهد، در مورد مزد خدمه کشتیها دخالتی نمی‌کرد) سرانجام توافق شد که برای خدمه پنج کشتی روزانه بیش از سه ابول پرداخته شود. تیسافرنس برای پنجاه و پنج کشتی هر ماه جمعا سی تالنت می‌پرداخت و قرار شد برای کشتیهای دیگر نیز که به آنها اضافه شده بودند به همان نسبت پرداخته شود.

۳۰ در همین زمستان ناوگان آتنی در ساموس با سی و پنج کشتی که به فرماندهی خارمینوس^۱ و استرومیخیدس و اوکتمون^۲ از آتن رسیدند تقویت شد؛ و کشتیهایی که در خیوس و جاهای دیگر بودند به آنها پیوستند و قرار شد از طریق قرعه‌کشی میان فرماندهان، نیروی دریایی را به دو بخش تقسیم کنند که بخشی مأمور محاصره شهر میلث شود و بخش دیگر با همکاری نیروی زمینی رهسپار خیوس گردد. پس از قرعه‌کشی استرومیخیدس و اونوماکلس و اوکتمون با سی کشتی و هزار سرباز سنگین اسلحه که به میلث آمده بودند به خیوس لشکر کشیدند و فرماندهان دیگر با هفتاد و چهار کشتی در ساموس ماندند تا هم دریا را در نظارت خود داشته باشند و هم به میلث حمله کنند.

۳۱ آستوخوس که در خیوس، به علت توطئه‌ای که روی داده بود، مشغول گردآوری گروگانهای چند بود همین که خبر یافت ناوگان اسپارتی به فرماندهی تریمنس از راه رسیده و وضع اتحادیه نیز بهتر شده است، از گروگان‌گیری دست برداشت و با ده کشتی پلوپونزی و ده کشتی متعلق به خیوس بحرکت درآمد و به شهر پتلئون در منطقه اروتراه حمله کرد ولی نتوانست کاری از پیش ببرد و در طول ساحل پیش رفت و به کلازومنائ رسید و به اعضای حزب طرفدار آتن دستور داد که از آنجا بیرون بروند و در دافنوس اقامت گزینند و به نیروی پلوپونز بپیوندند. تاموس^۳، نماینده شاه ایران در ایونی، نیز در همان وقت فرمانی با همان مضمون صادر کرد، و چون مردم کلازومنائ از اطاعت سرپیچیدند بی‌درنگ به شهر که فاقد بارو بود حمله کرد و چون حمله‌اش بی‌حاصل ماند عقب نشست. باد شدید کشتی خود او را به کومه و فوکایا برد و بقیه کشتیهایش به جزایر ماراتوسا^۴ و پله^۵ و دروموسا^۶ در جوار کلازومنائ پناه بردند. هشت روز به علت ادامه طوفان در آنجا ماندند و همه داراییهای مردم کلازومنائ را که در آنجا انبار شده بود غارت کردند و سپس به فوکایا و کومه رفتند و به آستوخوس ملحق گردیدند.

۳۲ هنگامی که آستوخوس در فوکایا بود نمایندگان جزیره لسبوس به نزدش آمدند و گفتند که می‌خواهند بار دیگر بر آتن طغیان کنند. اظهارات ایشان آستوخوس را قانع کرد ولی

1. Charminos

2. Euktemon

3. Tamos

4. Marathussa

5. Pele

6. Drymussa

کورینتهان و سایر متحدان به سبب ناکام ماندن طغیان قبلی گرایشی به پیشنهاد ایشان نشان ندادند. آستوخوس با کشتیهای خود حرکت کرد و رهسپار خیوس شد، در راه دچار طوفان گردید، ولی سرانجام همه در خیوس گردآمدند. در این اثنا پداریتوس که، چنانکه پیشتر گفته شد، در طول ساحل از میل می آمد نخست بهاروتره رفت و از آنجا با سپاهیان به خیوس رسید و در خیوس پانصد سرباز هم که خالکیدئوس با جنگ افزارهایشان در آنجا مستقر ساخته بود تحت فرمان او قرار گرفتند. چون نمایندگان لسبوس آمادگی خود را برای طغیان علیه آتن اعلام کردند آستوخوس مطلب را با پداریتوس و مردم خیوس در میان نهاد و گفت بهتر است با نیروی دریایی خود به لسبوس بروید و آن جزیره را از اتحادیه آتن جدا کنید، و بدین سان بر عده متحدان خود بیفزایید و اگر در این کار موفق نشدید دست کم آتن را تضعیف کنید، ولی آنان با این پیشنهاد موافقت نکردند و پداریتوس نیز کشتیهای خیوس را در اختیار آستوخوس نهاد.

۳۳ آستوخوس چون از پذیراندن پیشنهاد خود ناامید شد به مردم خیوس گفت که اگر در آینده نیازمند یاری او شوند دیگر اعتنایی به ایشان نخواهد کرد. آنگاه با پنج کشتی کورینتی و یک کشتی متعلق به مگارا و یک کشتی متعلق به هرمیونه و کشتیهای اسپارتی که خود او با آنها آمده بود رهسپار میل شد تا در آنجا مشغول وظیفه فرماندهی شود. هنگامی که او در کوروکوس در قلمرو اروتره لنگر انداخته بود کشتیهای آتنی نیز که از ساموس روانه خیوس بودند در آنجا لنگر انداخته بودند و چون تپهای میان ناوگان آتن و کشتیهای آستوخوس قرار داشت دو سپاه یکدیگر را نمی توانستند دید. شبانه نامه ای از پداریتوس به آستوخوس رسید که نوشته بود چند اسیر اهل اروتره از ساموس رسیده اند و آتنیان آنان را آزاد کرده و بهاروتره فرستاده اند تا با ترتیب دادن توطئه ای اروتره را تسلیم آتنیان کنند. از این رو آستوخوس بی درنگ روی بهاروتره نهاد و بدین سان اروتره از افتادن به دست آتنیان نجات یافت. پداریتوس نیز به او پیوست و پس از رسیدگی به موضوع توطئه معلوم شد آن اسیران به آتنیان دروغ گفته اند تا از اسارت آزاد شوند. پس از ثبوت بی گناهی اسیران پداریتوس به خیوس بازگشت و آستوخوس به سفر خود به میل ادامه داد.

۳۴ در این اثنا نیروی دریایی آتنی که از کوروکوس حرکت کرده بود در جوار آرگینون^۱ با سه کشتی جنگی متعلق به خیوس مواجه شد و به تعقیب آنها پرداخت. طوفانی سخت برخاست و کشتیهای خیوس توانستند خود را سالم به بندر برسانند ولی سه کشتی آتنی که خیلی جلوتر از بقیه بودند درهم شکستند و طوفان آنها را در جوار خیوس به ساحل انداخت و سر نشینان شان کشته یا اسیر شدند، و بقیه کشتیها سالم به بندر شهر فوینیکوس^۲ در دامنه کوه

میماس^۱ رسیدند؛ و سپس از آنجا روانه لسبوس شدند و آماده مستحکم ساختن آنجا گردیدند.

۳۵ در همین زمستان هیپوکراتس اسپارتی با ده کشتی متعلق به توریوی به فرماندهی دوریئوس^۲ پسر دیاگوراس و سه سردار دیگر، و یک کشتی اسپارتی و یک کشتی سیراکوسی از پلوپونز حرکت کرد و به جزیره کنیدوس^۳ که به تصرف تیسافرنس درآمده بود، رسید. وقتی که مردم میل از آمدن او باخبر شدند به او توصیه کردند که نصف کشتیها را به نگهبانی کنیدوس بگمارد و با نصف دیگر در جوار تریوپون^۴ به کشتیهای باری که از مصر می آمدند حمله کند. تریوپون تپه‌ای است در جزیره کنیدوس که تپه مقدس آپولون تلقی می‌شود. آتنیان چون از این امر خبر یافتند از ساموس حرکت کردند و شش کشتی را که در جوار تریوپون مستقر بودند گرفتند ولی سرنشینان کشتیها گریختند. پس از آن آتنیان به شهر کنیدوس که فاقد بارو بود حمله کردند و نزدیک بود آن را متصرف شوند. روز بعد بار دیگر حمله کردند ولی کاری از پیش نبردند چون شبانه ساکنان شهر وسایل دفاع را بهتر ساخته بودند و سرنشینان کشتیها هم که در جوار تریوپون گریخته بودند به آنان پیوسته بودند. از این رو آتنیان عقب‌نشینی کردند و پس از ویران ساختن حومه شهر کنیدوس به ساموس بازگشتند.

پیمان دوستی اسپارتيان با شاه ایران

۳۶ تقریباً در همین وقت استوخوس به‌ناوگان اسپارت در میل رسید. پلوپونزیان همه ضروریات لشکرگاه را به مقدار کافی موجود داشتند، مزد سربازان را بهنگام می پرداختند و سربازان هنوز غنائم فراوانی را که از یاسوس بچنگ آورده بودند، داشتند و مردم میل از هر حیث آماده بودند بار جنگ را به‌دوش گیرند. اما پلوپونزیان از پیمان دوستی که توسط خالکیدئوس با تیسافرنس بسته بودند راضی نبودند و معتقد بودند که تیسافرنس از این پیمان منافعی بیشتر از آنان بدست آورده است، و چون تریمنس هنوز در آنجا بود پیمانی دیگر با شرایط زیر منعقد ساختند:

۳۷ «پیمان دوستی با شرایط زیر میان اسپارتيان و متحدانشان از یک سو، و داریوش شاه و پسران شاه و تیسافرنس از سوی دیگر بسته می‌شود.
«اسپارتيان و متحدانشان با سرزمینها و شهرهایی که اکنون به داریوش شاه تعلق دارد یا به پدر یا اسلاف او تعلق داشته است نخواهند جنگید.

«اسپارتیان و متحدانشان از این شهرها هیچ گونه باجی نخواهند گرفت.
 / «داربوش شاه و اتباع او با اسپارتیان و متحدانشان نخواهند جنگید و آسیبی به آنان
 نخواهند رساند. اگر اسپارتیان یا متحدانشان نیاز به یاری ایشان داشته باشند یا شاه نیازمند
 یاری اسپارتیان و متحدانشان باشد، دو طرف هر اقدامی را که با توافق یکدیگر مناسب بدانند
 بعمل خواهند آورد. هر دو طرف متفقاً با آتنیان و متحدان ایشان خواهند جنگید و اگر آشتی
 بعمل آید هر دو طرف متفقاً آشتی خواهند کرد.
 «مخارج همه سپاهییانی که به خواهش شاه در سرزمین متعلق به شاه مستقر باشد از طرف
 شاه پرداخته خواهد شد.

«اگر یکی از دولتهایی که این پیمان را با شاه بسته‌اند به کشور شاه حمله کند
 دولتهای متعاهد دیگر همه اقدامات عملی را برای متوقف ساختن حمله بجای
 خواهند آورد و از شاه دفاع خواهند کرد. اگر یکی از شهرهای واقع در کشور شاه یا در کشوری که
 تحت نظارت شاه قرار دارد به شهرهای اسپارتیان یا متحدان اسپارتیان حمله کند شاه همه
 اقدامات عملی را برای متوقف ساختن این حمله بجای خواهد آورد و از اسپارت و متحدانش دفاع
 خواهد کرد.»

پس از بسته شدن این پیمان تریمنس ناوگان را تحویل آستوخوس داد و خود با زورقی
 کوچک براه افتاد و در دریا گم شد.

در این اثنا آتنیان که با نیروی جنگی خود از لسبوس به خیوس رفته بودند و بر خشکی و
 دریا تسلط داشتند، شروع به مستحکم ساختن دلفینیون^۱ کردند. دلفینیون نقطه‌ای در قلمرو
 خیوس است که از خشکی باسانی قابل دفاع است و بندرهایی دارد که از شهر خیوس دور
 نیستند. مردم خیوس به سبب شکست در نبردهای متعدد اعتماد به نفس خود را از دست
 داده بودند و اتحاد در میانشان وجود نداشت. تودئوس^۲ پسر اینوس^۳ و طرفدارانش به جرم
 هواخواهی از آتن به دست پداریتوس کشته شده بودند و اشراف (الیگارکها) بزور بر شهر چیره
 گردیده بودند و مردم اعتمادی به یکدیگر نداشتند؛ و از این رو معتقد نبودند که خودشان یا
 سربازان مزدور پداریتوس بتوانند در برابر آتنیان پایداری کنند. با این همه نمایندگانی به شهر
 میلث فرستادند و از آستوخوس تقاضای یاری کردند. آستوخوس تقاضای ایشان را نپذیرفت و
 پداریتوس نامه‌ای به اسپارت فرستاد و از رفتار او شکایت کرد.

وضع آتنیان در خیوس چنین بود، و کشتیهایشان بیایی به ناوگان دشمن در میلث
 می‌تاختند؛ ولی چون دشمن به مقابله ایشان نشتافت به ساموس بازگشتند و دیگر اقدامی

نکردند.

در همین زمستان بیست و هفت کشتی اسپارتی که کالیگیتوس اهل مگارا و تیماگوراس اهل کوزیکوس برای فارنا بازوس خواسته بودند، آماده شده بود و در هنگام انقلاب شتوی از پلوپونز به سوی ایونی بحرکت درآمدند. فرمانده این کشتیها مردی از طبقه افسران اسپارت به نام آنتیستنس^۱ بود و اسپارتیان یازده افسر دیگر را نیز همراه او کرده بودند که مشاور آستوخوس باشند. یکی از اینان لیخاس پسر آرکسیلائوس بود و اسپارتیان به آنان دستور داده بودند که همین که به میلث رسیدند به اتفاق یکدیگر همه امور شهر را به بهترین وجه سامان دهند، و اگر صلاح بدانند ناوگانی متشکل از کشتیهایی که با خود دارند، یا کشتیهایی کمتر یا بیشتر، به هلسپونت به نزد فارنا بازوس بفرستند؛ و اگر هر یازده تن موافق باشند آستوخوس را از منصب فرمانده نیروی دریایی برکنار کنند و آنتیستنس را به جای او بگمارند. علت این دستور این بود که اسپارتیان به سبب نامه‌ای که پداریتوس در شکایت از آستوخوس به اسپارت فرستاده بود نسبت به او بدگمان شده بودند. اینان از مالئا از طریق دریای آزاد پیش رفتند و به ملوس رسیدند و با کشتیهایی آتنی مواجه گردیدند و سه تا از آنها را در حالی که خالی و سوخته بودند به غنیمت گرفتند؛ و از ترس اینکه ممکن است کشتیهایی آتنی که از ملوس گریخته بودند خبر نزدیک شدن ایشان را در ساموس به آتنیان بدهند (و در واقع هم آنها این خبر را دادند) روی به کرت نهادند و با پیمودن بیراهه‌ای در کاونوس در قاره آسیا لنگر انداختند و به ناوگان میلث پیغام فرستادند که به آنها ملحق شوند.

در این مدت پداریتوس و مردم خیوس، به آستوخوس (با اینکه این سردار از یاری به ایشان خودداری کرده بود) پیاپی پیغام می‌فرستادند و خواهش یاری می‌کردند و از او می‌خواستند که با تمام ناوگان خود بیاید و ایشان را از محاصره برهاند و اجازه ندهد که ارتباط بزرگترین شهر متحد اسپارت با دریا قطع شود و همه اراضیش غارت و ویران گردد. عده بندگان موجود در خیوس بیش از هر شهر دیگر به استثنای اسپارت بود و به سبب کثرت تعدادشان هر وقت خطایی می‌کردند بسختی مجازات می‌شدند؛ و اکنون چون معلوم شد که سپاه آتن در پشت استحکامات باستواری مستقر گردیده است بیشتر آنان بی‌درنگ گریختند و به آتنیان پناهنده شدند، و چون همه اطراف را خوب می‌شناختند بزرگترین آسیب را به آن حوالی رساندند. از این رو مردم خیوس می‌گفتند اکنون که هنوز ساختمان استحکامات دلفینیون پایان نرسیده و بازداشتن آتنیان از ادامه کار امکان دارد، آستوخوس باید به یاری ایشان برسد. آستوخوس با اینکه پیشتر مردم خیوس را تهدید کرده بود که به یاری آنان نخواهد شتافت اکنون

تصمیم به یاری گرفت مخصوصاً چون دید که متحدان اسپارت نیز از او چشم‌دارند که دست به عمل بزنند.

در این هنگام از کاونوس به‌او خبر رسید که بیست و هفت کشتی و مشاوران اسپارتی به کاونوس آمده‌اند. آستوخوس نقشه خود را در مورد حرکت به‌خیوس متوقف ساخت تا به یاری این کشتیها بشتابد و به‌اتفاق آنها سلطه اسپارت را بر دریا کامل سازد و سلامت اسپارتیانی را که برای رسیدگی به رفتار او آمده‌بودند تأمین کند. از این روی درنگ روانه کاونوس گردید و در سر راه در جزیره کوس^۱ مسکن قوم مرویی^۲ پیاده شد و شهر کوس را که فاقد بارو بود غارت کرد (شهر کوس در نتیجه زمین‌لرزه‌ای که تا آن زمان شدیدتر از آن در آن منطقه روی‌نداده‌بود ویران شده‌بود و ساکنانش به کوهها گریخته‌بودند) و هر چه را بدستش افتاد، به‌استثنای شهریان آزاد، با خود برداشت و شبانه از کوس به کنیدوس رفت، ولی مردم کنیدوس به‌او توصیه کردند که بی آنکه در آنجا پیاده شود از راه مستقیم به‌مقابل با بیست کشتی آتنی بشتابد که به‌فرماندهی خارمینوس، یکی از سرداران مستقر در ساموس، بر سر راه بیست و هفت کشتی پلوپونزی کمین کرده‌اند که آستوخوس می‌خواست به‌آنها ملحق شود. آتنیان مستقر در ساموس از آمدن آن کشتیها خبر یافته‌بودند و خارمینوس که شنیده‌بود آنها به کاونوس رسیده‌اند منتظر مواجهه با آنها در جوار جزایر سومه^۳ و خالکه^۴ و رودس و لوکیا بود.

از این رو آستوخوس به‌سوی سومه براه‌افتاد بدین امید که با کشتیهای آتنی در دریای آزاد مواجه شود، ولی به‌سبب باران و تاریکی ارتباط کشتیهایش با یکدیگر قطع شد و سحرگاهان آتنیان تنها جناح چپ او را توانستند ببینند، در حالی که بقیه کشتیهایش هر یک بتهنهایی از دنبال می‌آمدند. خارمینوس و آتنیان، در این گمان که کشتیهایی که می‌بینند همانهایی هستند که از کاونوس می‌آیند، تنها با بخشی از کشتیهایشان به‌آنها حمله کردند و بی‌فاصله سه کشتی را غرق ساختند و چند کشتی را از کار انداختند، ولی یکباره بخش اصلی ناوگان دشمن ظاهر گردید و آتنیان را از هر سو محاصره کرد. آتنیان گریختند و پس از آنکه شش کشتی از دست دادند با بقیه کشتیهای خود به جزیره تویتلوسا^۵ رسیدند و از آنجا روانه هالیکارناس شدند. پس از آن پلوپونزیان روانه کنیدوس شدند و در آنجا بیست و هفت کشتی که از کاونوس آمده‌بودند به‌آنان ملحق گردیدند و همه با هم از آنجا به‌سومه رفتند و علامت پیروزی برافراشتند و سپس به‌لنگرگاه خود در کنیدوس بازگشتند.

آتنیان به‌شنیدن خبر این رویدادها با همه کشتیهای خود از ساموس حرکت کردند و روی به‌سومه نهادند. ولی با ناوگان کنیدوس جنگ نیافزیدند و ناوگان کنیدوس نیز دست به‌حمله نزد آتنیان فقط وسایل و اسبابی را که در سومه نهاده‌بودند گردآوردند و پس از

حمله‌ای به شهر لوروما^۱ به ساموس بازگشتند.

در این هنگام همه کشتیهای پلوپونزی در کنیدوس گردآمده بودند. تعمیرات ضروری را انجام دادند و مذاکره میان یازده افسر اسپارتی و تیسافرنس آغاز شد. اسپارتیان از دو پیمان پیشین ناخرسند بودند و لازم می‌دیدند درباره جزئیات سیاستی که دو طرف باید در پیش گیرند، همچنین در خصوص از پیش بردن جنگ به نحوی که برای هر دو طرف سودمند باشد، با یکدیگر به توافق برسند. مخصوصاً لیخاس از وضع حاضر سخت ناخشنود بود و اظهار کرد که هیچ یک از دو پیمان که به توسط خالکیدئوس و تریمنس با شاه ایران منعقد شده است دارای اعتبار نیست و نمی‌توان اجازه داد که شاه همه سرزمینهایی را که خود و اسلافش تحت نظارت خود داشته‌اند تصاحب کند چه این امر بدین معنی خواهد بود که ساکنان همه جزایر و مناطق تسالی و لوکریس تا بویوتی، دوباره به حال بندگی درآیند و اسپارت به جای آزاد ساختن یونانیان همه آنان را فرمانبردار دولت ایران سازد. بدین ملاحظات لیخاس پیشنهاد کرد که پیمان جدیدی بسته شود یا دست کم پیمانهای موجود ملغا گردند و اضافه کرد که تحت این شرایط پرداخت هزینه ناوگان از طرف شاه فایده‌ای برای اسپارت ندارد. تیسافرنس به شنیدن این سخنان سخت خشمگین شد و مذاکره را بی آنکه نتیجه‌ای حاصل شود قطع کرد.

عده‌ای از رهبران رودس به پلوپونزیان پیغام فرستاده و تقاضای یاری کرده بودند و پلوپونزیان تصمیم گرفتند بی‌درنگ روانه آنجا شوند بدین امید که جزیره‌ای را که به جهت جمعیت زیاد دریانوردان و نیروی زمینیش اهمیت فراوان داشت با خود همدست سازند. همچنین امیدوار بودند که اگر با رودس پیمان اتحاد ببندند خواهند توانست هزینه ناوگان خود را از منابع اتحادیه خویش تأمین کنند و دیگر نیازی نخواهند داشت که از تیسافرنس پول بخواهند. پس در همین زمستان از کنیدوس با نود و چهار کشتی حرکت کردند و نخست در بندر کامیروس^۲ واقع در قلمرو رودس لنگر انداختند. توده مردم رودس که از مذاکرات بی‌خبر بودند به وحشت افتادند و گریختند مخصوصاً چون شهر فاقد بارو بود. ولی اندکی بعد اسپارتیان اهالی رودس و دو شهر لیندوس^۳ و یالوسوس^۴ را به مجلسی فراخواندند و قانعشان کردند که بهتر است از اتحادیه آتن جدایی گزینند. بدین‌سان رودس به اتحادیه اسپارت پیوست.

تقریباً در همین وقت آتنیان چون از مذاکرات رهبران رودس با اسپارتیان خبر یافتند با ناوگان خود از ساموس روانه رودس شدند تا پیش از پلوپونزیان بدانجا برسند ولی چون دیر رسیدند فعلاً به خالکه بازگشتند و از آنجا به ساموس. پس از اندک زمانی چند بار از پایگاه خود در خالکه و جزیره کوس به رودس حمله کردند. پلوپونزیان مبلغ سی و دو تالنت از مردم

1. Loryma

2. Kameiros

3. Lindos

4. Ialysos

رودس گرد آوردند و آنگاه کشتیه‌های خود را به خشکی کشاندند و هشتاد روز بی حرکت در همانجا ماندند.

سقوط دموکراسی و برقراری حکومت اشراف در آتن، [۴۱۱ ق.م.]

در این هنگام و حتی اندکی پیشتر وقایعی در جریان بود که اینک شرح می‌دهم. پس از مرگ خالکیدئوس و نبرد میل، اسپارتیان به آلکیبیادس بدگمان شده و نامه‌ای به آستوخوس نوشته بودند که او را بکشد. آلکیبیادس دشمن شخصی آگیس شاه اسپارت بود و به‌طور کلی غیر قابل اعتماد بشمار می‌رفت. آلکیبیادس چون از ماجرا خبر یافت نخست به تیسافرنس پناه برد و سپس با استفاده از نفوذ خود هر آسیبی را که از دستش برمی‌آمد به پلوپونزیان رساند و مشاور تیسافرنس در همه امور شد؛ و هم او بود که تیسافرنس را بر آن داشت که به جای یک دراهم روزانه سه اوبول به سربازان بپردازد و پرداخت این مبلغ را هم به‌طور مرتب انجام ندهد. به تیسافرنس توصیه کرد به اسپارتیان بگوید آتنیان که بیش از ایشان در اداره امور نیروی دریایی تجربه دارند به سربازان خود روزانه فقط سه اوبول می‌پردازند و از آن رو چنین نمی‌کنند که قادر به پرداخت مبلغی بیشتر نیستند بلکه نمی‌خواهند ملاحان بیش از حد پولدار شوند و دارایی خود را خرج اموری کنند که برای سلامتشان زیان دارد، یا از خدمت سربازی بگریزند. همچنین تیسافرنس را بر آن داشت که فرماندهان شهرهای مختلف را با پرداخت رشوه با خود همدستان سازد، به استثنای هرموکراتس سیراکوسی که یگانه کسی بود که با پیشنهاد تیسافرنس به مخالفت برخاست. هنگامی که شهرها نمایندگانی برای اخذ پول به نزد تیسافرنس فرستادند آلکیبیادس به ادعای اینکه از جانب تیسافرنس سخن می‌گوید تقاضای آنان را رد کرد و گفت اهالی خیوس توانگرترین مردم یونانند، پس وقتی که شهرهای دیگر به یاری ایشان می‌رسند نباید انتظار داشته باشند که دیگران، هم جان خود را به خاطر ایشان بخطراندازند، و هم پول خود را برای آزادی ایشان خرج کنند؛ شهرهای دیگر نیز پیش از آنکه از آتن جدا شوند سالیانه مبالغی به آتن می‌پرداختند و اکنون نباید از سهم‌شدن در هزینه دفاع خویش خودداری کنند. علاوه بر این گفت که تیسافرنس در حال حاضر تمامی هزینه جنگ را از کیسه خود می‌پردازد و از این رو ناچار است صرفه‌جویی کند ولی همین که پولی از شاه به او برسد همه هزینه‌ها را به‌طور کامل خواهد پرداخت و هر مساعدتی که بتواند به شهرها خواهد کرد.

علاوه بر این آلکیبیادس به تیسافرنس توصیه کرد که در پایان بخشیدن به جنگ شتاب نکند و کشتیه‌های فنیقی را که مجهز کرده‌است به میدان نیاورد و یونانیان بیشتری را در مقابل پرداخت مزد به خدمت نگیرد چه در غیر این صورت نظارت بر خشکی و دریا به دست نیروی واحدی خواهد افتاد حال آنکه بهتر است هر دو طرف منطقه نفوذ خود را داشته باشند تا اگر

شاه ایران با یک طرف دچار اشکال شود بتواند طرف دیگر را بر ضد آن برانگیزد. اما اگر نظارت بر دریا و خشکی به‌چنگ دولتی واحد بیفتد شاه نخواهد توانست برای تضعیف آن دولت متحدی پیدا کند بلکه مجبور خواهد شد که خودش با تحمل هزینه‌ای هنگفت به‌خطری بزرگ تن در دهد و لشکری انبوه به‌میدان بیاورد. صرفه شاه در این است که بگذارد دولتهای یونانی یکدیگر را ناتوان سازند و خودش برای این کار مبلغی اندک خرج کند؛ و مطمئن باشد که این کار هیچ خطری برای شاه ندارد. همچنین به‌تیسافرنس گفت که آتنیان متحدانی بهتر از اسپارتیان برای شاهند زیرا خواهان امپراتوری در خشکی نیستند و اعمال و سیاستهایشان در جنگ با منافع شاه سازگارتر است و نتیجه اتحاد شاه با آتنیان این خواهد بود که آتنیان فرمانروای دریاهای شوند و همه یونانیانی که در قلمرو شاه زندگی می‌کنند تحت فرمان شاه قرار گیرند؛ ولی اسپارتیان به‌عنوان آزادکننده یونانیان بپاخاسته‌اند و احتمال قوی بر این است که پس از آزاد ساختن یونانیان از اسارت مردم یونان، به‌فکر آزاد کردن یونانیان از حکومت غیر یونانیان خواهند افتاد مگر آنکه شاه نخست خود اسپارتیان را از پای درآورد. از این رو توصیه آلکیبیادس به‌شاه ایران این بود که نخست بگذارد هر دو دولت یونانی یکدیگر را ناتوان سازند و پس از آنکه آتن بکلی ضعیف گردید پلوپونزیان را از آسیا بیرون کند. تیسافرنس به‌طور کلی با این سیاست موافق بود یا دست کم اعمال و رفتارشان نشان داد که موافق است، چون پرداختهای خود را به پلوپونزیان تا می‌توانست بتأخیر انداخت و از نبردهای آنان در دریا ممانعت بعمل آورد و ادعا کرد که کشتیهای فنیقی در شرف رسیدنند و بهتر است صبر کنند تا به‌همراه کشتیها نبرد آغاز کنند. بدین‌سان تا آنجا که می‌توانست به پلوپونزیان آسیب رساند و کفایت و کارایی نیروی دریایی آنان را تضعیف کرد و از جهات دیگر نیز گرایشی به‌یاری به آنان نشان‌داد.

آلکیبیادس این توصیه‌ها را تنها از این جهت به‌شاه و تیسافرنس نکرد که به‌درستی آنها معتقد بود بلکه از این طریق راهی می‌جست تا آتنیان را بر آن دارد که او را به‌شهر خود فرابخوانند. او نیک می‌دانست که اگر آتن از پای در نیاید سرانجام روزی خواهد رسید که او آتنیان را قانع سازد که به تبعیدش پایان دهند، و می‌اندیشید بهترین راه قانع ساختن آتنیان این است که او را دوست نزدیک تیسافرنس بدانند. برآستی هم چنین شد. سپاهیان آتن در ساموس وقتی که دیدند او چه نفوذ عمیقی در تیسافرنس دارد فعالیت‌هایی به‌نفع او آغاز کردند و آلکیبیادس خود نیز پیغامهایی به‌رهبران آنان فرستاد و خواهش کرد که بهترین افراد لشکر را از نظریات او آگاه سازند و به‌ایشان بگویند که اگر در آتن حکومتی الیگارشایی جای حکومت فاسد دموکراسی را بگیرد که سبب تبعید او شده‌است، او آماده است به‌اذگاه خود بازگردد و تیسافرنس را دوستدار و نیکخواه همشهریان خود سازد و در کنار آنان بسربرد. بدین‌سان فرماندهان کشتیهای آتنی در ساموس وظیفه‌ای از میان برداشتن حکومت دموکراسی را در آتن

بعهده گرفتند.

تحریرکات در نیروی دریایی آتن در ساموس آغاز شد و اندکی بعد به آتن سرایت کرد. افراد مختلف از ساموس به نزد آلکیبیادس رفتند و با او به مذاکره پرداختند و او به آنان امیدواری داد که می‌تواند نخست دوستی تیسافرنس و پس از آن نیکخواهی شاه ایران را نسبت به آتنیان برانگیزد به شرط اینکه حکومت دموکراسی در آتن ساقط شود و شاه بتواند به آتنیان اعتماد کند. اعضای قویترین طبقه مردم آتن نیز که بیش از دیگران از جنگ آسیب می‌دیدند امیدوار شدند که قدرت را بدست‌خواهند گرفت و جنگ را با پیروزی آتن پایان‌خواهند رساند. کسانی که به نزد آلکیبیادس رفته بودند، چون به ساموس بازگشتند با عده‌ای از همفکران خود حزبی تشکیل دادند و به توده سپاهیان گفتند که اگر دموکراسی ساقط گردد و آلکیبیادس به آتن فراخوانده شود شاه ایران دوست ایشان خواهد بود و به ایشان پول خواهد داد. این توطئه‌ها نخست توده سپاهیان را دچار اضطراب کرد ولی بتدریج امید دریافت پول از شاه به اضطراب غالب آمد.

هواخواهان حکومت الیگارش‌ی پس از آنکه عقاید خود را به توده سپاهیان باز نمودند، مجلسی ترتیب دادند تا با اعضای حزب خود شور کنند و ببینند آلکیبیادس اگر نقشه‌اش اجرا شود چه چیز می‌تواند به آتنیان عرضه کند. بیشتر حاضران معتقد بودند که به نقشه‌های او می‌توان اعتماد کرد و همه آنها باسانی قابل اجرا هستند. ولی فرونیخوس یکی از سرداران سپاه بکلی با این عقیده مخالف بود و بحق اعتقاد داشت که شیوه حکومت دموکراسی یا الیگارش‌ی برای آلکیبیادس بکلی مساوی است و هدف اصلی او این است که در نتیجه تغییر نظام سیاسی شهر دوستانش او را به بازگشت دعوت کنند، در حالی که یگانه موضوع مهم برای آتنیان این است که دچار جنگ داخلی نشوند. فرونیخوس همچنین بر این عقیده بود که شاه ایران، در حال حاضر که پلوپونزیان چند شهر مهم قلمرو او را تحت نظارت خود دارند و در دریا نیز رقیبی ناتوانتر از آتن نیستند، احتمال نمی‌رود با آتنیان همدست شود و خود را دچار دردسر سازد مخصوصاً از این جهت که فرصتی مناسب برای دوستی با پلوپونزیان بدست آورده‌است که هرگز کوچکترین آسیبی به او نرسانده‌اند حال آنکه به آتنیان اعتماد نمی‌تواند کرد. درباره شهرهای عضو اتحادیه آتن نیز او می‌گفت که اگر به آنها وعده داده شود که چون آتن دارای حکومت الیگارش‌ی شده‌است آنها نیز دارای چنین حکومتی خواهند بود این وعده سبب نخواهد شد که شهرهایی که از اتحادیه آتن جدا شده‌اند به اتحادیه بازگردند و آنها که هنوز عضو اتحادیه‌اند اعتماد بیشتری به آتن داشته باشند، زیرا یگانه چیزی که آنها می‌خواهند آزادی از اسارت آتن است و فرقی به حالشان نمی‌کند که شکل حکومت چه نوع باشد، و علاوه بر این آن شهرها دلیلی نخواهند دید که در اسارت دولتی که حکومت الیگارش‌ی دارد حالشان بهتر از سابق باشد

زیرا حکومت الیگارش‌ی مردمان را بدون محاکمه می‌کشد در حالی که دموکراسی به مردم عادی تأمین بیشتری می‌بخشد و طبقه اشراف را لگام می‌زند، و آنچه شهرها بتجربه آموخته‌اند چنین است. فرونیخوس پس از این سخنان گفت که من به نقشه‌های آلکیبیادس و توطئه‌ای که اکنون در جریان است اعتماد ندارم.

با این همه اعضای حزب که در مجلس حاضر بودند عقیده خود را تغییر ندادند و نقشه‌ای را که پیشنهاد شده بود پذیرفتند و بر آن شدند که پیساندر^۱ و چند تن دیگر را به آتن بفرستند تا در مورد دعوت آلکیبیادس و براندازی حکومت دموکراسی و انعقاد پیمان دوستی با تیسافرنس مذاکره کنند.

فرونیخوس چون یقین کرد که دعوت آلکیبیادس به آتنیان پیشنهاد خواهد شد و آتنیان نیز این پیشنهاد را خواهند پذیرفت، به وحشت افتاد زیرا تردید نداشت که آلکیبیادس از او انتقام خواهد گرفت؛ و برای اینکه خود را از این مخمصه نجات دهد نامه‌ای محرمانه به آستوخوس سردار اسپارتی که هنوز در نزدیکی شهر میلِت بود فرستاد و به او اطلاع داد که آلکیبیادس مشغول خیانت به اسپارتیان است و می‌خواهد میان آتنیان و تیسافرنس پیمان دوستی منعقد سازد، و همه جریان توطئه را نیز بر او باز نمود و اضافه کرد که این اقدام من علیه دشمن شخصیم هر چند به زیان کشورم باشد قابل اغماض است. آستوخوس کوچکترین اقدامی علیه آلکیبیادس بعمل نیاورد و به جای آن به شهر ماگنسیا رفت و با آلکیبیادس و تیسافرنس ملاقات کرد و محتوای نامه‌ای را که از ساموس دریافت کرده بود به آنان اطلاع داد و خود وظیفه جاسوسی به عهده گرفت و حتی می‌گفتند برای اینکه از تیسافرنس پول بگیرد به او وعده داد که در آینده نیز اخبار دیگر را به او خواهد رساند و به همین جهت به قصور تیسافرنس در پرداخت هزینه کامل سپاه نیز فقط اعتراض ملایمی بعمل آورد.

آلکیبیادس بی‌درنگ نامه‌ای به کارگزاران ساموس فرستاد و فرونیخوس را متهم به خیانت ساخت و خواهش کرد که او را بقتل برسانند. فرونیخوس خود را در معرض خطری بزرگ یافت و نامه‌ای دیگر به آستوخوس نوشت و به سبب افشای محتوای نامه نخستینش به او اعتراض کرد و گفت اکنون آماده‌ام به اسپارتیان امکان دهم که تمامی سپاه آتن را نابود سازند، و حتی طریق دستیابی به ساموس را که فاقد بارو بود بر او باز نمود و اضافه کرد که هیچ کس نمی‌تواند بر من ایراد بگیرد که چرا برای اجتناب از نابودی به دست بدترین دشمنم، به چنین کاری اقدام کرده‌ام. آستوخوس محتوای این نامه را نیز به اطلاع آلکیبیادس رساند. ولی فرونیخوس بهنگام خبر یافت که آستوخوس از اعتماد او سوء استفاده می‌کند و هر لحظه ممکن است نامه‌ای دیگر از آلکیبیادس به ساموس برسد. از این رو بی‌درنگ به سپاه اطلاع داد که دشمن چون مطلع

شده‌است که ساموس فاقد باروست و همه کشتیها در بندر حاضر نیستند بر آن شده‌است که به‌لشکرگاه آتن حمله کند و بنا بر این هر چه زودتر ساموس را مستحکم ساخت و سپاه را به‌حال آماده‌باش درآورد؛ و چون خودش سمت فرماندهی داشت دستور داد که ساختن استحکامات بی‌درنگ آغاز شود. آتنیان شروع به‌کار کردند و ساموس بسرعت مستحکم گردید. اندکی بعد نامه‌ی آلکیبیادس رسید بدین مضمون که فرونیخوس به‌سپاه خیانت کرده‌است و دشمن بزودی حمله خواهدکرد. ولی در ساموس هیچ‌کس آماده نشد به‌آلکیبیادس اعتماد کند، و محتوای نامه‌ی او را چنین تعبیر کردند که او از نقشه‌ی دشمن اطلاع یافته‌است و به‌سبب دشمنی شخصی با فرونیخوس می‌خواهد او را بدنام سازد. در نتیجه نامه‌اش بی‌آنکه آسیبی به‌فرونیخوس برساند همه‌ی سخنانی را که فرونیخوس پیشتر درباره‌ی او گفته‌بود تأیید کرد.

۵۲ پس از آن آلکیبیادس به‌کوشش خود برای بستن پیمان دوستی میان تیسافرنس و آتنیان ادامه داد. تیسافرنس از پلوپونزیان بیم داشت برای اینکه آنان کشتیهایی بیشتر از آتنیان داشتند، ولی با این همه می‌خواست اگر ممکن باشد به‌توصیه‌ی آلکیبیادس عمل کند و با آتنیان دوستی گزیند مخصوصاً از این جهت که می‌دانست پلوپونزیان از پیمان تریمنس ناراضیند. آلکیبیادس به‌او گفته‌بود که پلوپونزیان قصد دارند همه‌ی شهرهای یونانی را آزاد سازند، و هنگامی که لیخاس گفت قابل قبول نیست که شاه ایران همه‌ی شهرهایی را که اکنون متصرف است یا پدران و اجدادش متصرف بوده‌اند زیر فرمان خود نگاه‌دارد، این سخن او در واقع مؤید گفته‌ی آلکیبیادس بود. آلکیبیادس دائم با تیسافرنس در تماس بود و از هیچ کوششی به‌وادارکردن او به‌عقد پیمان دوستی با آتن دریغ نمی‌ورزید.

۵۳ در این هنگام پیساندر و نمایندگان دیگری که آتنیان مستقر در ساموس فرستاده‌بودند، به‌آتن رسیدند و اصول کلی برنامه‌ی خود را به‌مردم آتن اعلام کردند و گفتند که اگر آتنیان آلکیبیادس را فرابخوانند و شکل حکومت را تغییر دهند، آنان خواهندتوانست شاه ایران را با آتن متحد سازند و در جنگ بر پلوپونزیان پیروز شوند. عده‌ی کثیری بر تغییر شکل حکومت و از میان برداشتن دموکراسی اعتراض کردند و دشمنان آلکیبیادس هیاهویی عظیم برافراختند و مخصوصاً مردم را توجه دادند بر اینکه برگرداندن او به‌آتن خلاف قانون است، و کاهنان به‌نام حفظ تقدس اسرار دینی - که یکی از علل تبعید آلکیبیادس استهزای آن اسرار بود - زبان به‌اعتراض گشودند. ولی پیساندر بیاخاست و یکایک معترضان را به‌پیش کرسی خطاب‌ه‌فراخواند و از ایشان پرسید: «می‌دانید که امروز پلوپونزیان دست کم همان قدر کشتی دارند که ما داریم، و تعداد شهرهای متحد ایشان بیش از متحدان ماست، و شاه ایران و تیسافرنس پول در اختیار آنان می‌نهند در حالی که خزانه‌ی ما تهی است؛ آیا با این همه امیدوارید که آتن سرپا بماند مگر آنکه بتوانیم رأی شاه ایران را برگردانیم و وادارش کنیم که جانب ما را بگیرد؟» چون همه پاسخ

دادند که نه، چنان امیدی ندارند، گفت: «پس یگانه چاره ما این است که شکل حکومتی خردمندانه بگزینیم و زمام قدرت را به دست چند تن محدود بسپاریم تا شاه بتواند به ما اعتماد کند. مطلب برای ما در وضع امروزی زنده ماندن است نه شیوه حکومت، زیرا شیوه حکومت را هر وقت می توان تغییر داد. باید آلفیاداس را به آتن فراخوانیم زیرا او یگانه کسی است که می تواند این نقشه را اجرا کند.»

۵۴

مردم آتن در آغاز آماده نبودند شیوه حکومت الیگارش را بپذیرند، ولی پس از آنکه پیساندر بر آنان روشن ساخت که چاره ای دیگر وجود ندارد، و همچنین از آنجا که معتقد بودند نوع حکومت را در آینده می توان تغییر داد، سرانجام تسلیم شدند و تصمیم گرفتند که پیساندر را با ده تن دیگر به نزد تیسافرنس و آلفیاداس بفرستند تا هر قراری را که صلاح بدانند با آنان بنهند. علاوه بر این، چون پیساندر بر ابقای فرونیخوس در مقام فرماندهی اعتراض کرده بود مردم آتن فرونیخوس و همکارش اسکیرونیدس را از مقام فرماندهی عزل کردند و دیومدون و لئون را به جای ایشان به مقام فرمانده نیروی دریایی برگزیدند. پیساندر بدین جهت فرونیخوس را به خیانت در مورد یاسوس و آمورگس متهم ساخت که او بر فراخواندن آلفیاداس اعتراض کرده بود و از این رو بقای او را در مقام فرماندهی صلاح نمی دانست. پیساندر با همکاران خود در دادگاهها و مقامات مربوط به انتخابات نیز ملاقات کرد و به آنان توصیه کرد با یکدیگر متحد باشند و برای برانداختن دموکراسی از سیاستی واحد پیروی کنند؛ و آنگاه پس از دادن همه ترتیبات لازم عازم سفر برای ملاقات تیسافرنس شد.

۵۵

در همین زمستان لئون و دیومدس که به فرماندهی نیروی دریایی آتن منصوب شده بودند به رودس حمله کردند، و در آنجا دیدند که کشتیهای پلوپونزی به خشکی کشانده شده اند؛ پیاده شدند و پس از مغلوب ساختن لشکریان رودس که به مقابله ایشان آمده بودند به خالکه بازگشتند و به جای جزیره کوس آنجا را پایگاه خود ساختند چون از آنجا بهتر می توانستند حرکات ناوگان پلوپونز را تحت نظر داشته باشند.

در این هنگام کسنوفانتیداس^۱ اسپارتی از طرف پداریتوس که در خیوس بود به رودس آمد و گفت که استحکامات آتنی کامل شده است و اگر سپاه پلوپونز با تمامی ناوگان خود به یاری خیوس نرسد خیوس از دست خواهد رفت. پلوپونزیان تصمیم گرفتند حرکت کنند، ولی در این اثنا خود پداریتوس با سربازان مزدورش و با تمامی نیروی جنگی خیوس به استحکامات حافظ کشتیهای آتنی حمله کرد و بخشی از آن را متصرف گردید و به چند فروند از کشتیها هم که به ساحل کشانده شده بود دست یافت. آتنیان دست به حمله متقابل زدند و نخست سپاه خیوس

را مغلوب کردند و سپس بر بقیه لشکریان پداریتوس چیره شدند. پداریتوس کشته شد و مقدار زیادی از جنگ‌افزارهایش به دست آتنیان افتاد.

پس از این رویداد خیوس از هر سو در محاصره آتنیان قرار گرفت و شهر دچار قحطی گردید.

پیساندر و نمایندگان آتن به‌دربار تیسافرنس رسیدند و برای رسیدن به توافق و بستن پیمان مذاکره آغاز کردند. آلکیبیادس نمی‌دانست که تا چه حد خواهد توانست موافقت تیسافرنس را جلب کند زیرا تیسافرنس از پلوپونزیان بیش از آتنیان بیم داشت و هنوز می‌خواست به توصیه‌ای که آلکیبیادس به او کرده بود عمل کند و سبب شود که هر دو طرف یکدیگر را تضعیف کنند. آلکیبیادس برای اینکه خود را از دشواری برهاند تیسافرنس را بر آن داشت که شرایطی سنگین به آتنیان پیشنهاد کند، بدین امید که مانع اتحاد ایران با آتن شود. من خود بر آنم که تیسافرنس نیز همین را می‌خواست: تیسافرنس از ترس پلوپونزیان نمی‌خواست با آتن پیمان ببندد، و آلکیبیادس چون می‌دید که تیسافرنس چندان تمایلی به بستن پیمان با آتن ندارد می‌خواست آتنیان نفهمند که او نمی‌تواند نظر تیسافرنس را به اتحاد با آتن جلب کند بلکه خیال کنند تقصیر از آتنیان است که نمی‌توانند شرایط تیسافرنس را - با اینکه آلکیبیادس او را با بستن پیمان موافق ساخته است - بپذیرند. آلکیبیادس که در حضور تیسافرنس به نام تیسافرنس سخن می‌گفت آن قدر شرایط سنگین به میان آورد که چنان می‌نمود که آتنیان با اینکه تا آن دم با همه تقاضاهای ایران موافقت کرده بودند مسؤول شکست مذاکراتند. آلکیبیادس در جلسه اول مذاکرات گفت که تمامی ایونی باید تسلیم تیسافرنس شود و در جلسه دوم خواهان جزایر واقع در جوار ایونی برای شاه ایران شد و چون آتنیان با این تقاضا نیز مخالفت نکردند، از بیم آنکه مبدا آنان دریابند که او چندان نفوذی در تیسافرنس ندارد در سومین جلسه مذاکرات گفت که آتنیان باید اجازه دهند که شاه کشتیهایی بسازد و با آنها در هر بخشی از سواحل که مایل باشد حرکت کند. در این مورد آتنیان دیگر نمی‌توانستند تسلیم شوند و فایده‌ای در ادامه مذاکرات ندیدند و فهمیدند که آلکیبیادس تاکنون ایشان را فریفته است. از این رو مذاکره را قطع کردند و به ساموس بازگشتند.

سومین پیمان ایران با اسپارت

اندکی پس از آن در همین زمستان تیسافرنس به کاونوس رفت تا پلوپونزیان را به میلّت بازگرداند و پس از انعقاد پیمانی دیگر، پول در اختیار آنان بگذارد تا دشمنی آشکار میان او و آنان بروز نکند. می‌ترسید که اگر مزد خدمت کشتیهای بسیاری از آنان پرداخته نشود یا مجبور

خواهند شد با آتنیان بجنگند و چنین جنگی به شکستشان خواهدانجامید و یا خدمه کافی برای کشتیهای خود نخواهند یافت و آتنیان بدون نیاز به یاری او به مقصود خواهند رسید. علاوه بر این می ترسید که پلوپونزیان برای دست یافتن به مواد غذایی در قاره دست به غارتگری بزنند. با توجه به همه این احتمالات و برای اینکه مطابق سیاست اصلی خود هر دو دولت یونانی را از حیث نیرو در حال موازنه نگاه دارد پلوپونزیان را به نزد خود خواند و مبالغ لازم را به ایشان پرداخت و برای سومین بار پیمانی با شرایط زیر با ایشان منعقد نمود:

۵۸

«در سیزدهمین سال سلطنت داریوش و در زمان نظارت آلکسیپیداس^۱ در اسپارت، در دشت مایاندروس^۲ پیمانی میان اسپارتیان و متحدانشان از یک سو و تیسافرنس و هیرامنس^۳ و پسران فارناکس از سوی دیگر، درباره منافع شاه و منافع اسپارتیان و متحدانشان با شرایط زیر منعقد گردید.

«کشور شاه در آسیا متعلق به شاه خواهد بود و شاه هر اقدامی را که صلاح بداند در آنجا بعمل خواهد آورد. اسپارتیان و متحدانشان به هیچ عمل خصمانه بر ضد کشور شاه دست نخواهند زد؛ شاه نیز هیچ گونه عمل خصمانه بر ضد سرزمین اسپارتیان و متحدانشان نخواهد کرد. اگر یکی از اسپارتیان و متحدانشان به کشور شاه حمله کند اسپارتیان و متحدانشان او را از این کار باز خواهند داشت؛ و اگر کسی از کشور شاه به سرزمین اسپارتیان و متحدانشان حمله کند شاه موظف است او را از این عمل بازدارد.

«تیسافرنس تا رسیدن کشتیهای شاه هزینه کشتیهایی را که اکنون حاضرند، مطابق توافقی که تا کنون وجود داشت خواهد پرداخت. پس از رسیدن کشتیهای شاه، اسپارتیان و متحدانشان اگر مایل باشند می توانند پرداخت هزینه کشتیهای خود را خود بعهده بگیرند؛ ولی اگر بخواهند آن هزینه را تیسافرنس بپردازد تیسافرنس موظف به پرداخت آن خواهد بود و در پایان جنگ اسپارتیان و متحدانشان مبالغی را که دریافت کرده اند مسترد خواهند کرد.

«پس از رسیدن کشتیهای شاه، ناوگان اسپارتیان و متحدانشان و ناوگان شاه جنگ را متفقاً به نحوی که تیسافرنس و اسپارتیان و متحدانشان صلاح بدانند ادامه خواهند داد؛ و اگر بخواهند با آتنیان صلح کنند هر دو طرف متفقاً صلح خواهند کرد.»

۵۹

پس از انعقاد این پیمان تیسافرنس بر آن شد که مطابق شرایط پیمان ناوگان فنیقی را بیاورد و سایر وعده های خود را نیز عملی کند و مقصودش این بود که دست کم اسپارتیان ببینند که او شروع به اجرای تعهدات خود کرده است.

هنگامی که زمستان به پایان خود نزدیک می‌شد بویوتیان شهر اوروپوس را که در اشغال پادگان آتنیان بود، از طریق توطئه با گروهی از مردم شهر، گرفتند. کسانی که در این توطئه با بویوتیان همکاری می‌کردند گروهی از مردم ارتریا بودند و همچنین گروهی از ساکنان اوروپوس که قصد جدایی از اوبویا را داشتند. اوروپوس که مستقیماً در روبروی ارتریا واقع بود، تا هنگامی که در اشغال آتنیان قرار داشت تهدیدی بود هم برای ارتریا و هم برای بقیه منطقه اوبویا. اکنون مردم ارتریا که اوروپوس را در دست داشتند نمایندگانی به رودس فرستادند و از پلوپونزیان خواهش کردند که وارد اوبویا شوند. ولی پلوپونزیان بیشتر گرایش به این داشتند که به یاری خیوس بشتابند و از این رو با تمامی ناوگان خود از رودس روانه خیوس شدند؛ و چون در سر راه خود به نزدیکی تریوپیون^۱ رسیدند مواجه با کشتیهای آتنی شدند که به سوی خالکه روان بودند. هیچ یک از دو ناوگان اقدام به حمله نکرد، آتنیان به ساموس بازگشتند و پلوپونزیان به میلِت؛ پلوپونزیان دریافتند که آزاد کردن خیوس بدون جنگ دریایی امکان‌پذیر نخواهد بود. بدین‌سان زمستان بسر رسید و بیستمین سال جنگ که توکودیدس رویدادهایش را باز نموده است پایان رسید.

1. Triopion

بیست و یکمین سال جنگ

تابستان

در آغاز تابستان اسپارتیان درکولیداس^۱ را که یکی از اعضای طبقه افسران اسپارت بود، با نیرویی کوچک از راه خشکی به هلسپونت فرستادند تا شهر آبودوس^۲ را که مهاجران اهل میلِت تأسیس کرده‌اند به طغیان علیه آتن وادار سازد. در همان وقت مردم خیوس چون دیدند که آستوخوس نمی‌تواند به یاری آنها برسد - و چون از محاصره شهر نیز تحت فشار قرارداشتند - تصمیم به جنگی دریایی گرفتند. هنگامی که آستوخوس هنوز در رودس بود، پس از مرگ پداریتوس افسری اسپارتی به نام لئون از میلِت به همراه آنتیستنس به خیوس آمد تا فرماندهی سپاه آنجا را بعهده گیرد. لئون دوازده کشتی با خود آورده بود که پنج تا از آنها متعلق به شهر توریوی بود، چهار تا به سیراکوس، یکی به آنایا، یکی به میلِت و یکی به خود لئون. سپاه خیوس حرکت کرد و موضعی استوار اختیار کرد و با سی و شش کشتی به مقابله با سی و دو کشتی آتنی شتافت. پس از نبردی سخت، سپاه خیوس و متحدانش با اینکه نزدیک به پیروزی بودند چون دیر شده بود به شهر خود بازگشتند.

اندکی پس از این واقعه درکولیداس که از میلِت پیاده در طول ساحل براه افتاده بود به مقصد رسید و شهر آبودوس در هلسپونت بر آتن شورید و به فارنا بازوس پیوست و دو روز پس از آن شهر لامپساکوس نیز بر آن تاسی جست. چون استرومبیخیدس از این رویداد خبر یافت باشتاب از خیوس با بیست و چهار کشتی آتنی که چند تا از آنها کشتیهای باری و سرنشینانشان سربازان سنگین اسلحه بودند برای ساکت کردن طغیان این شهرها براه افتاد. مردم لامپساکوس برای مقابله با او از شهر بیرون آمدند ولی چون شهر فاقد استحکامات بود، آنان را شکست داد و

1. Derkylidas

2. Abydos

لامپساکوس را متصرف گردید و بندگان و کالاهای موجود در شهر را به غنیمت گرفت و مردان آزاد را به خانه‌هایشان بازگرداند و خود به شهر آبودوس رفت ولی موفق به تصرف آن نشد و به‌سوی ساحل مقابل حرکت کرد و شهر سستوس واقع در منطقه خرسونس را که پیشتر ایرانیان اشغالش کرده بودند پایگاه خود ساخت تا از آنجا تمامی هلسپونت را زیر نظر داشته‌باشد.

۶۳ در این اثنا سپاه خیوس نظارتی بیشتر بر دریا یافته‌بود، و خبر نبرد دریایی و غیبت استرومبیخیدس و کشتیهایش، به‌سپاه مستقر در میل و آستوخوس قوت قلب بیشتری بخشید، و آستوخوس با دو کشتی به‌خیوس رفت و آنگاه با ناوگانی که در آنجا بود به‌ساموس حمله کرد. آتنیان چون نسبت به یکدیگر بدگمان بودند برای مقابله با او حرکت نکردند و او به‌میل بازگشت.

علت بدگمانی آتنیان نسبت به یکدیگر این بود که تقریباً در این هنگام یا حتی اندکی پیشتر حکومت دموکراسی در آتن ساقط شده‌بود. پیساندر و نمایندگان دیگر پس از آنکه از نزد تیسافرنس به‌ساموس بازگشتند نظارت خود را بر سپاه استوارتر ساختند و با مهمترین مردان ساموس وارد مذاکره شدند تا آنان را به‌برقرار ساختن حکومت اشراف در ساموس وادار کنند در حالی که مرد ساموس بتازگی بر ضد اشراف شوریده‌بودند. در همین هنگام آتنیان مقیم ساموس پس از مذاکره با یکدیگر تصمیم گرفتند که آلکیبیادس را به‌حال خود بگذارند - چون او گرایشی به‌همکاری با ایشان نشان نمی‌داد و چنین می‌نمود که همکار مناسبی هم برای حکومت الیگارش نیست - و امور شهر را خود بدستگیرند و در عین حال جنگ را با دشمن ادامه دهند و هزینه‌های لازم را از کیسه خود بپردازند؛ و همه این کارها را برای خاطر خود می‌کردند نه برای مردم آتن.

۶۴ آنگاه پیساندر و نیمی از نمایندگان را به‌آتن فرستادند تا در آنجا شروع به‌عمل کنند و به‌ایشان دستور دادند که در سر راه خود در شهرهای تابع آتن حکومت الیگارش برقرار سازند، و نیم دیگر را به‌سایر شهرهای تابع آتن گسیل داشتند؛ و دییترفس را که در نزدیکی خیوس مستقر بود و به‌سمت فرمانده منطقه تراکیا برگزیده شده‌بود به‌محل خدمتش فرستادند. دییترفس همین که به‌شهر تاسوس رسید حکومت دموکراسی را برانداخت، ولی دو ماه پس از رفتن او توده مردم تاسوس شهر خود را مستحکم ساختند چون گرایشی به‌حکومت اشراف مورد حمایت آتن نداشتند و هر روز منتظر بودند که به‌یاری اسپارت آزادی خود را بدست‌آورند. چند تنی از مردم آن شهر که آتنیان تبعیدشان کرده‌بودند و اکنون در نزد پلوپونزیان بودند، با دوستان خود که در شهر داشتند همکاری می‌کردند برای اینکه ناوگانی بدست‌آورند و تاسوس را از اتحادیه آتن جدا سازند و به‌اسپارت ملحق کنند. اینان بی آنکه در معرض خطری قرارگیرند

به هدف خود نزدیک شدند چون حکومت دموکراسی که ممکن بود با ایشان به مخالفت برخیزد به دست خود آنتیان ساقط شده بود. بدین سان در مورد شهر تاسوس اقدامات حزب اشراف آتن نتیجه ای به عکس مقصود آن حزب بخشید، و به عقیده من همین امر در بسیاری از شهرهای متحد آتن نیز روی داد، بدین معنی که همین که در آن شهرها قدرت حکومت در دست گروه کوچکی متمرکز گردید سران شهر بدون واهمه اقدامات لازم برای کسب آزادی را بعمل آوردند.

۶۵

پیساندر و سایر نمایندگان، چنانکه به آنان دستور داده شده بود، در سر راه خود حکومت دموکراسی را در شهرها برانداختند؛ و از بعضی نقاط عده ای سرباز سنگین اسلحه برای تقویت نیروی خود با خود برداشتند و به آتن رسیدند. در آتن بیشتر کارهای لازم به دست اعضاء حزب ایشان انجام گرفته بود. عده ای از جوانان شهر گروهی تشکیل داده و آندروکلس^۱ یکی از رهبران حزب دموکرات را که در تبعید آلکیبیادس نقشی مؤثر ایفا کرده بود پنهانی کشته بودند. اینان برای مشروعیت عمل خود در کشتن آندروکلس دو دلیل می دیدند: یکی اینکه از مردم فربان عمده شهر بود و دیگر اینکه معتقد بودند با کشتن او خدمتی به آلکیبیادس می کنند که بزودی به آتن خواهد آمد و پیمان دوستی میان آتن و تیسافرنس منعقد خواهد شد. این گروه کسان دیگری را نیز که برای شهر مضر می دانستند پنهانی از پای درآوردند، و در شهر اصولی را اعلام کردند که همه باید رعایت کنند. به موجب این اصول هیچ کس حق نداشت از دولت پولی دریافت کند مگر آنکه خدمت سربازی بجا آورد، و عده اعضاء کارگزاران دولت نباید بیش از پنجهزار تن باشد و اینان کسانی باید باشند که بتوانند به تن خویش یا پرداخت پول به دولت خدمت کنند.

۶۶

این اصول فقط به منظور تبلیغات و جلب نظر توده مردم مطرح شد، و در واقع انقلابیون در نظر داشتند که زمام حکومت را خودشان بدست گیرند. با این همه مجلس شورای شهر و اعضاء انجمن شهر که از طریق قرعه انتخاب شده بودند، جلسات خود را تشکیل می دادند ولی همه تصمیمهای ایشان می بایست از پیش توسط حزب انقلابیون تأیید شده باشد. همه سخنوران از اعضاء این حزب بودند و سخنانی هم که می بایست در ملا عام بگویند از پیش توسط حزب معین می شد. مردمان با مشاهده کثرت اعضاء این حزب دچار وحشت شده بودند و هیچ کس جرأت نمی کرد زبان به اعتراض بگشاید و همین که کسی سخنی بر خلاف ایشان می گفت به پنهانهای گوناگون کشته می شد و کسی جرأت نداشت درباره این گونه قتلها تحقیقی کند یا درصدد تعقیب متهمان برآید. زبانها بسته بود و کسانی هم که کلمه ای بر ضد حزب غالب نمی گفتند به همین خوش بودند که از آزار دیگران در امان بمانند. مردم عده اعضاء حزب را بیش از عدد واقعی آنان می پنداشتند و همه اعتماد به نفس خود را از دست داده بودند. به سبب

بزرگی شهر و از آنجا که ارتباط مردم با یکدیگر قطع شده بود هیچ کس نمی دانست در شهر چه می گذرد. کسی هم که مورد آزار قرار می گرفت نمی توانست درد خود را به دیگری بگوید یا درصدد یافتن وسیله دفاع برآید زیرا یا کسی را نمی شناخت و یا به آشنایان خود اعتماد نمی توانست کرد. همه اعضای حزب دموکرات نسبت به یکدیگر سوء ظن یافته بودند و هر کسی می اندیشید که دیگری با حاکمان وقت سرو سری دارد. واقع امر هم این بود که در میان انقلابیون کسانی وجود داشتند که پیشتر هیچ کس فکر نمی کرد که ممکن است به حزب الیگارکها بپیوندند، و همین خود علت اصلی بی اعتمادی مردم به یکدیگر بود.

۶۷ هنگامی که پیساندر و دیگران به آتن رسیدند وضع شهر از این قرار بود. نخستین کاری که کردند این بود که مجلس عمومی شهر را تشکیل دادند و پیشنهاد کردند که مجلس، هیأتی متشکل از ده تن انتخاب کند و به آن اختیار تام بدهد؛ این ده تن پیشنهادهای خود را برای بهترین نظام سیاسی دولت آماده سازند و در روزی معین به مردم عرضه کنند. چون روز معین رسید مجلس را در فضایی تنگ^۱ در کولونوس^۲ به فاصله تقریباً نیم میل از شهر در زمینی که وقف پوزیدون^۳ است تشکیل دادند. هیأت یک پیشنهاد عرضه کرد، فقط یک پیشنهاد، بدین مضمون که هر آتنی حق دارد هر پیشنهادی را به مجلس عرضه کند بی آنکه مستوجب مجازات باشد؛^۴ و کسی که ارائه کننده چنین پیشنهادی را مورد تعقیب قرار دهد یا آسیبی دیگر به او برساند بسختی مجازات خواهد شد.

آنگاه انقلابیون زبان باز کرده سخن گفتند و اعلام کردند که از این پس هیچ کس مقامی دولتی به موجب نظام سیاسی پیشین نخواهد داشت و هیچ پولی از دولت دریافت نخواهد کرد؛ پنج تن به عنوان رؤسای دولت انتخاب خواهند شد و اینان صد تن را بر خواهند گزید و هر یک از این صد تن سه مرد انتخاب خواهند کرد، و چهار صد تن که بدین ترتیب انتخاب می شوند در ساختمان شورای شهر خواهند نشست و با اختیار تام مطابق صلاح دید خود حکومت خواهند کرد و پنجهزار تن را هر وقت که صلاح بدانند دعوت خواهند کرد.^۵

۶۸ این پیشنهاد را پیساندر عرضه کرد و او بیش از همه اعضای حزب آشکارا خواستار سقوط دموکراسی شد. ولی مردی که تمامی این نقشه را طرح کرده و درباره آن نیک اندیشیده و مقدماتش را از مدتها پیش فراهم آورده بود، آنتیفون بود. آنتیفون یکی از هشیارترین مردان

۱. احتمالاً بدین منظور که جای کافی برای همه اعضای مجلس موجود نباشد (حاشیه ترجمه آلمانی)

2. Kolonos

3. Poseidon

۴. تا آن زمان در آتن قانون چنین بود که هیچ کس حق نداشت پیشنهادهایی معین را، از جمله پیشنهاد تغییر نظام سیاسی شهر را، به مجلس ارائه کند و کسی که چنین پیشنهادی می کرد مستوجب مجازاتی سنگین بود (نقل از حاشیه ترجمه آلمانی)

۵. در بعضی شهرهای یونانی عده اعضای حکومت اشراف را با ارقامی مانند هزار یا پنجهزار یا ده هزار اعلام می کردند. در هنگام تغییر شکل حکومت آتن در سال ۴۱۱ ق.م. که توکودیدس شرحش را در اینجا آورده است مقصود از این پنجهزار تن شهروندانی بودند که ثروت کافی برای پرداخت هزینه سپاه را داشتند. — م.

زمان خود بود و اندیشه‌های خود را به‌بهترین وجه و بروشنی تمام می‌توانست بیان کند. در مجلس شورای شهر جز در موارد ضروری لب به‌سخن نمی‌گشود و در زندگی سیاسی با هیچ‌کس به‌رقابت برنمی‌خاست و مردم به‌سبب زیرکی فوق‌العاده‌اش نسبت به‌او سخت بدگمان بودند، اما در عین حال هنگامی که دیگران سرگرم دعاوی حقوقی بودند یا وقت خود را به‌بحث در مجلس شورای شهر می‌گذراندند او بهترین و سودمندترین توصیه‌ها را به‌دولت می‌کرد. پس از سقوط حکومت الیگارشی و بازگشت دموکراسی نیز وقتی که آن چهارصد تن را به‌دادگاه بردند و محاکمه کردند و برای آنتیفون پیشنهاد مجازات اعدام کردند، خطابه‌ی دفاعی او در دادگاه به‌منظر من بهترین خطابه‌ای بود که تا آن زمان در آتن خوانده شده بود. فرونیخوس نیز اشتیاق فراوان به‌اسقاط دموکراسی از خود نشان می‌داد، از آلکیبیادس بیم داشت و می‌دانست که آلکیبیادس از توطئه‌های او با آستوخوس در ساموس آگاه است و گمان نمی‌برد که حکومت الیگارشی آلکیبیادس را به‌آتن فراخواند. ترامنس پسر هاگنون نیز از رهبران حزب اشراف و سخنوری توانا بود. بنا بر این جای تعجب نیست که کاری بدین بزرگی که به‌دست هشیارترین مردان آتن آغاز گردید با وجود همه‌ی دشواریها به‌موفقیت انجامید. محروم‌ساختن آتنیان از آزادی، آن هم صد سال پس از آنکه خود را از یوغ اسارت جباران خلاص کرده بودند، به‌هیچ روی کار آسانی نبود. مردم آتن به‌بندگی خونگرفته بودند بلکه عادتشان بر این بود که بر دیگران فرمان برانند.

مجلس همه‌ی پیشنهادها را بی آنکه صدای اعتراض بلند شود پذیرفت و اعضای مجلس پراکنده شدند. پس از آن، دست‌اندرکاران انقلاب چهارصد مرد را با تشریفاتی که شرح می‌دهم وارد ساختمان شورای شهر کردند؛ به‌علت استقرار نیروی دشمن در دکلها، همه‌ی مردان آتن به‌طور دائم یا در بالای باروهای شهر بودند و یا در نقاط مختلف شهر در نزدیک جنگ‌افزارهای خود.^۱ در روز معهود، دست‌اندرکاران انقلاب کسانی را که در توطئه‌ی برچیدن دموکراسی شرکت نداشتند به‌خانه‌های خود فرستادند و به‌اعضای حزب خود دستور دادند که نه در محل نزدیک جنگ‌افزارهای خود، بلکه اندکی دورتر مستقر شوند و اگر ببینند که کسی به‌آنچه روی می‌دهد زبان به‌اعتراض می‌گشاید سلاح بردارند و او را خاموش کنند. سیزده تن از شهرهای آندروس و تنوس و کاروستوس نیز حضور داشتند و همچنین گروهی از شهروندان جدید اگینا نیز که آتنیان در آن شهر سکونت داده بودند برای نگرهبانی از تشریفات امروزی با سلاحهای خود آمده بودند، و همان دستور به‌آنان نیز داده شده بود. پس از آنکه همه‌ی این مردان در جاهای خود استقرار یافتند، چهارصد مرد آمدند در حالی که هر یک خنجر در زیر جامه با خود داشتند، و صد و بیست مرد جوان که هر وقت قرار بود زدوخوردی روی دهد از وجودشان استفاده می‌شد در برابر ساختمان شورای شهر صف کشیدند. به‌اعضای شورای شهر که پیش از انقلاب به‌قرعه

انتخاب شده بودند و اینک در ساختمان شورا حضور داشتند گفته شد که حق الزحمه خود را بگیرند و بروند؛ و مبلغی هم با خود آورده بودند که به عنوان حق الزحمه تا پایان مدت مأموریتشان به آنان دادند.

- ۷۰ پس از آنکه شورا بدین ترتیب بی آنکه اعتراضی شود منحل گردید و اعضای شورا از ساختمان بیرون رفتند، چهارصد مرد در ساختمان شورا جای گرفتند و به قید قرعه از میان خود هیأتی را برای اداره امور و بجا آوردن تشریفات دعا و قربانی، که مطابق رسم به هنگام شروع دوره جدید شورا باید بعمل آید، برگزیدند. پس از آن تغییرات بزرگی در نظام سیاسی و اداری دادند، ولی به خاطر الکیبیادس از فراخواندن تبعیدیان خودداری کردند، و اداره امور شهر را با کمال سختگیری آغاز کردند.

چند تنی که بودندشان را صلاح نمی دانستند کشتند و گروهی را زندانی یا تبعید کردند. آنگاه پیکه‌هایی به نزد آگیس شاه اسپارت که در دکلایا بود فرستادند و به او پیغام دادند که آماده صلحند و برای او بهتر آن است که با پیشنهاد سازش موافقت کند چون اکنون طرف مذاکره او ایشان خواهند بود نه دولت دموکرات غیر قابل اعتماد.

- ۷۱ ولی آگیس باور نکرد که در آتن دولتی ثابت برقرار گردیده است و آتنیان بدین زودی آماده خواهند بود از آزادی دیرین خود چشم‌پوشند، و اندیشید که اگر نیروی پلوپونزی بزرگی را ببینند دچار اغتشاش و هرج و مرج خواهند شد، و معتقد نبود که در حال حاضر نیز شهر دچار هرج و مرج نباشد. از این رو پیشنهاد چهارصد تن را رد کرد و از اسپارت نیروی تقویتی بسیاری طلبید و اندکی بعد به همراه پادگان دکلایا تا باروهای آتن پیش آمد، بدین امید که دولت آتن به وحشت افتد و به شرایطی که اسپارت ارائه خواهد کرد گردن‌بند یا به سبب اغتشاش و هرج و مرجی که در درون و بیرون شهر پدیدمی آید آتنیان بدون جنگ تسلیم شوند. مطمئن بود که سپاهیان آتن از دیوار دراز شهر چنانکه باید دفاع نخواهند کرد و او باسانی بر آن مسلط خواهد گردید. ولی همین که به بارو نزدیک شد کوچکترین نشانه‌ای از اغتشاش ندید و آتنیان فوجهای سوار و سربازان سنگین اسلحه و سبک اسلحه و تیراندازان خود را به مقابله او فرستادند و چند تن از لشکریان را کشتند و اجساد و سلاحهای ایشان را با خود بردند. آگیس دریافت که وضع از چه قرار است و بازگشت. سپس با لشکریانش در دکلایا مستقر شد و قوای تقویتی را نیز که از اسپارت رسیده بود چند روزی در اتیکه نگهداشت و سپس به اسپارت بازگرداند. اندکی بعد چهارصد مرد دوباره پیکه‌هایی به نزد آگیس فرستادند و پیشنهاد صلح کردند. آگیس این بار آنان را پذیرفت و توصیه کرد که آتنیان نمایندگانی به اسپارت بفرستند تا درباره شرایط صلح مذاکره کنند و به جنگ پایان دهند.

- ۷۲ چهارصد تن، ده نفر نماینده هم به ساموس فرستادند تا با سپاهیان مستقر در آنجا

مذاکره کنند و به آنان بگویند که حکومت الیگارش برای آن به روی کار نیامده است که به شهر یا به شهروندان آسیبی برساند بلکه هدف حکومت جدید حفظ کل شهر و کل دولت است و حکمرانان تنها چهارصد تن نیستند بلکه پنجهزار نفرند؛ گرچه این پنجهزار نفر به علت سفرهای مختلف و گرفتاریهای دیگر هرگز در یک جا گرد نیامده بودند. نمایندگان قرار بود با سپاهیان مستقر در ساموس درباره مطالب دیگری نیز مذاکره کنند چون چهارصد تن می ترسیدند (و وقایع بعد نیز نشان داد که ترسشان بیهوده نبوده است) که آتنیانی که در نیروی دریایی خدمت می کنند آماده قبول نظام الیگارش و ادامه خدمت در تحت آن نظام نشوند و ناآرامی از ساموس آغاز گردد و به براندازی دولت جدید بینجامد.

واقع امر این است که در همان وقت مردم ساموس از اندیشه برقراری نظام الیگارش روی برمی گردانند و تقریباً در روزهایی که آن چهارصد تن توطئه خود را سازمان می دادند وقایعی در ساموس روی داد که اینک شرح می دهیم. گروهی از مردم ساموس که در آن زمان^۱ علیه طبقه حاکم طغیان کرده و نظام دموکراسی را برقرار ساخته بودند، بر اثر تبلیغات پیساندر و توطئه گران آتنی دوباره تغییر رأی داده و سبب تن از آنان در توطئه شریک شده بودند و اکنون بقیه مردم ساموس را حافظان دموکراسی تلقی می کردند و می خواستند به آنان حمله کنند. علاوه بر این مرد آتنی فرومایه ای به نام هوپربولوس^۲ را، نه بدین جهت که از جاه و مقامش می ترسیدند بلکه چون او را مایه ننگ شهر خود می دانستند با همدستی خارمینوس، یکی از فرماندهان آتنی، و گروهی از هواداران آتنی خود بقتل رسانده بودند. این گروه از مردم ساموس بدین سان قابل اعتماد بودن خود را به آتنیان نشان داده و به همراهی آنان کارهایی دیگر از این قبیل نیز انجام داده بودند و اکنون آماده بودند که حکومت دموکراسی شهر خود را نیز مورد حمله قرار دهند و ساقط کنند. ولی دموکراتهای ساموس از نقشه ایشان باخبر شدند و مطلب را به اطلاع لئون و دیومدون فرماندهان آتنی - که از طرف توده مردم بدین سمت برگزیده شده بودند و از این رو چندان گرایش به نظام الیگارش نداشتند - رساندند. همچنین تراسوبولوس^۳ فرمانده یک کشتی و تراسولوس سرباز سنگین اسلحه و کسان دیگری را که همیشه چنین می نمودند که مخالف توطئه اند از واقع امر مطلع ساختند و از ایشان تقاضا کردند که نگذارند مردم شهر ساموس نابود شوند و خود این شهر که همیشه بهترین محافظ امپراتوری آتن بوده است نسبت به آتن بیگانه گردد. اینان بی درنگ با یکایک سربازان تماس گرفتند و از آنان خواستند که از این رویدادها جلوگیری کنند؛ و مخصوصاً با خدمه کشتی دولتی پارالوس که شهروندان آزاد آتنی و مخالف نظام الیگارش بودند به مذاکره پرداختند و همان خواهش را از ایشان کردند. لئون و دیومدون چند کشتی جدا کردند تا در صورتی که خود ایشان

۱. ر.ک. کتاب هشتم، بند ۲۱

به جایی دیگر بروند این کشتیها از مردم ساموس محافظت کنند؛ و نتیجه این شد که همین که آن سیصد تن به توده مردم حمله کردند همه سربازان و خصوصاً خدمه کشتی دولتی پارالوس به یاری مردم شتافتند و دموکراتهای ساموس پیروز شدند و سی و چند تن از سیصد تن را کشتند و سه تن دیگر را که مسؤولیت اصلی طغیان علیه دموکراسی را بر عهده داشتند تبعید کردند ولی به بقیه آزاری نرساندند و به آنان اجازه دادند که تحت لوای حکومت دموکراسی از همه حقوق شهروندی بهره‌ور شوند.

۷۴ مردم ساموس که هنوز نمی‌دانستند در آتن زمام حکومت به دست آن چهارصد تن افتاده است کشتی پارالوس را با خایره‌آس^۱ پسر آرخستراتوس، که در بازگرداندن دموکراسی کوشش فوق‌العاده بعمل آورده بود، به آتن فرستادند تا خبر رویدادهای ساموس را به آتنیان برسانند. همین که اینان به بندر آتن رسیدند، چهارصد تن دو یا سه تن از خدمه پارالوس را دستگیر کردند و خود کشتی را هم گرفتند و بقیه سرنشینان آن را سوار کشتی نفربری کردند که قرار بود روانه اوبویا شود. خایره‌آس گریخت و به ساموس بازگشت و خبری بسیار مبالغه‌آمیز از حکومت وحشت و هراس را که در آتن مستقر شده بود به سربازان داد و به ایشان گفت که شلاق‌زدن در آتن از زمره مجازاتهای عادی شده است و هیچ کس نمی‌تواند کلمه‌ای بر ضد دولت به زبان آورد و زنان و کودکان سربازان در معرض فجیع‌ترین خطرهای قرار دارند و چهارصد تن تصمیم گرفته‌اند خویشان همه سربازان مستقر در ساموس را که با آنان هم‌عقیده نیستند دستگیر و زندانی کنند و اگر سپاه مستقر در ساموس تسلیم ایشان نشود همه آنان را بکشند، و سخنان نادرست بسیاری از این قبیل نیز اضافه کرد.

۷۵ سربازان پس از شنیدن این سخنان بی‌درنگ تصمیم گرفتند نخستین ترویج‌کنندگان اندیشه حکومت الیگارش و همه همکاران ایشان را بقتل برسانند. ولی مردانی خردمندتر و معتدلتر به ایشان گوشزد کردند که در حالی که ناوگان دشمن روبروی ایشان قرار دارد و آماده حمله و نبرد است روا نیست که با یک تصمیم همه چیز را از میان ببرند. تراسوبولوس پسر لوکوس و تراسولوس در تغییر تصمیم خطرناک سربازان نقش عمده را ایفا کردند و بروشنی اعلام کردند که شیوه حکومت ساموس جز دموکراسی نخواهد بود و آنگاه همه سربازان خصوصاً سربازان متعلق به حزب الیگارش را وادار کردند سوگند بخورند که از نظام دموکراسی اطاعت خواهند کرد و از خدمت نخواهند گریخت و با همه نیروی خود با پلویونیان خواهند جنگید و دشمن آن چهارصد تن خواهند بود و هیچ گونه ارتباطی با آنان نخواهند داشت. همه مردان شهر ساموس نیز که به سن خدمت سربازی رسیده بودند همین گونه سوگند خوردند؛ و سپاهیان چون دیدند که اگر آن چهارصد تن غالب آیند یا دشمن در نبرد پیروز شود، نه مردم

ساموس جان بدرخواهندبرد و نه خود ایشان، از این رو در همه امور با مردم ساموس از جان و دل همکاری کردند و آماده شدند که در همه نتایج مقاومت در برابر حکومت الیگارش با ایشان شریک شوند.

بدین سان میان سپاه از یک سو و چهارصد تن از سوی دیگر رقابتی شدید آغاز شد: سپاه می‌کوشید تا دموکراسی را در شهر مستقر کند و چهارصد تن سعی می‌کردند سپاه را به قبول حکومت الیگارش مجبور سازند. سپاه مجلسی تشکیل داد و همه سرداران و فرماندهان کشتیها را که مورد سوء ظن بودند از کار برکنار کرد و به جای آنان سرداران و فرماندهان دیگر برگزید و تراسوبولوس و تراسولوس در مقام سرداری باقی ماندند. سخنورانی در مجلس بپاخاستند و به تشجیع سربازان پرداختند و از جمله گفتند که طغیان شهر نباید مایه ناامیدی ایشان باشد زیرا تنها اقلیتی دست به طغیان زده و حساب خود را از حساب اکثریت جدا کرده است، در حالی که اکثریت از حیث تجهیزات در وضعی بهتر از اقلیت قرار دارد، تمامی ناوگان در اختیار ایشان است و می‌توانند شهرهای دیگر را به پرداخت پول برای تأمین هزینه جنگ مجبور کنند چنانکه آن شهرها اگر در کنار آتن می‌جنگیدند به پرداخت هزینه مجبور بودند؛ و شهر ساموس را در اختیار دارند یعنی شهری را که نه تنها ضعیف نیست بلکه چنان شهری است که هنگام جنگ با آتن چیزی نمانده بود که آتن را از تسلط بر دریاها محروم سازد؛ و با دشمن از همان پایگاهی خواهند جنگید که پیشتر داشته‌اند؛ و چون تمامی ناوگان را در اختیار دارند بهتر از مردم آتن قادر به تأمین آذوقه‌اند؛ و پیشتر نیز آتینان تنها برای اینکه پایگاهی در ساموس داشتند می‌توانستند به راههای کشتیرانی به سوی بندر پیرئوس مسلط باشند؛ و اگر مردم آتن امروز نخواهند نظام دموکراسی و حقوق شهروندی را به ایشان بازپس بدهند سپاه ساموس با آسانی می‌تواند آتن را از استفاده از دریا محروم سازد در حالی که محروم ساختن سپاه ساموس از استفاده از دریا برای آتینان بسیار دشوار خواهد بود؛ و گذشته از اینها، سپاه ساموس برای پیروزی بر دشمن چندان نیازی به آتن ندارد؛ و از دست دادن مردمانی که نه پولی دارند تا برای ایشان بفرستند - و واقع امر این بود که سربازان هزینه خود را از کیسه خویش می‌پرداختند - و نه توصیه‌های سودمندی به ایشان می‌توانند کرد (حال آنکه علت مشروعیت نظارت دولت بر سپاه همین دو امر است) ضرری ندارد؛ و بعلاوه دولتی که امروز زمام حکومت آتن را بدست دارد قوانین آبا و اجدادی را زیر پا نهاده و مرتکب جرم شده است در حالی که سپاه مطیع آن قوانین است و مردمان آتن را نیز مجبور خواهد کرد که به حکم آن قوانین سربینند؛ از این گذشته آلبیادس نیز فقط منتظر این است که از تبعید فراخوانده شود و اگر به او تأمین بدهیم و دعوتش کنیم با اشتیاق تمام خواهد آمد و دوستی شاه ایران را با خود خواهد آورد؛ و مهمتر از همه اینها این است که اگر هم در نبرد شکست بخوریم با ناوگانی بدین بزرگی می‌توانیم

به جاهایی دیگر عقب‌نشینی کنیم و در آن جای‌ها شهرها و زمینهای کافی برای خود بیابیم.
 حاضران مجلس با این سخنان به یکدیگر قوت قلب می‌دادند و خود را آماده جنگ می‌ساختند.
 نمایندگان که آن چهارصد تن روانه ساموس کرده بودند چون به دلولوس رسیدند و شنیدند که در ساموس چه می‌گذرد، در همان جا ماندند.

در این هنگام در ناوگان پلوپونز در بندر میلِت نیز ناخرسندی بروز کرده بود و سربازان آشکارا شکایت می‌کردند که آستوخوس و تیسافرنس همه امیدهای ایشان را برپاداده‌اند؛ در روزهایی که ایشان از هر لحاظ در کمال آمادگی بودند و آتِنیان کشتیهای کمتری در اختیار داشتند آستوخوس از نبرد دریایی خودداری کرده‌است و اکنون هم که آتِنیان در شرف جنگ داخلی هستند و کشتیهای خود را در یک جا متمرکز نساخته‌اند باز نمی‌خواهد به جنگ برود بلکه منتظر ناوگان فنیقی تیسافرنس است در حالی که چنین ناوگانی در واقع وجود ندارد؛ تیسافرنس نیز نه تنها ناوگانی به میدان نیاورده‌است دست‌مزد ملاحان را به‌طور کامل نمی‌پردازد و از این طریق ناوگان را تضعیف می‌کند؛ بنا بر این بیش از این نباید درنگ کرد بلکه باید به‌حمله‌ای قاطع دست‌زد. سیراکوسیای بیش از همه ناخرسند بودند و به‌شروع جنگ اصرار می‌ورزیدند.

آستوخوس و متحدان اسپارت از این ناخرسندی آگاه بودند و از این رو جلسه مشاوره‌ای تشکیل داده و تصمیم گرفته بودند به‌نبردی قاطع دست‌بزنند. هنگامی که خبر بی‌آرامی ساموس را شنیدند با صد و دوازده کشتی حرکت کردند و روانه موکاله شدند که در روبروی ساموس واقع است و به‌سربازان میلِت نیز دستور دادند که از راه خشکی بدانجا بروند. آتِنیان با هشتاد و دو کشتی در گلاوک^۱ واقع در جوار موکاله لنگر انداخته بودند، و در این نقطه میان ساموس و قاره فاصله‌ای کوتاه وجود دارد. وقتی که دیدند کشتیهای پلوپونزی نزدیک می‌شوند به‌ساموس بازگشتند چون معتقد بودند که عدد کشتیهایشان برای نبرد با پلوپونزیان کافی نیست. اینان منتظر رسیدن استرومبیخیدس بودند که قرار بود از هلسپونت با کشتیهایی که از خیوس به‌آبودوس رفته بودند، به‌یاری ایشان بیاید. واقع امر از این قرار بود که آتِنیان از پیش، از میلِت خبر یافته بودند که دشمن قصد حمله دارد و پیکی به‌نزد استرومبیخیدس فرستاده بودند؛ از این رو به‌ساموس عقب‌نشینی کردند، و پلوپونزیان در موکاله لنگر انداختند و آنجا را لشکرگاه کردند و سربازان پیاده میلِت و سایر نواحی مجاور نیز در همانجا ماندند. روز دیگر بر آن شدند که به‌ساموس بتازند ولی خبر یافتند که استرومبیخیدس رسیده‌است؛ از این رو به‌میلِت بازگشتند.

آتنیان که اینک نیروی تقویتی دریافت کرده بودند روانه میلِت شدند تا به نبردی قاطع دست بزنند ولی چون دشمن به مقابله ایشان نیامد به ساموس بازگشتند.

پس از این واقعه، در همین تابستان، پلوپونزیان چون خود را قادر به مقابله با آتنیان نمی‌دیدند و مایل به نبرد نبودند و مخصوصاً چون تیسافرنس از پرداخت تمامی هزینه خودداری می‌کرد از حیث وضع مالی دچار دشواری بودند، بنا به دستوری که از پلوپونز رسیده بود کلتارخوس پسر رامفیس را با چهل کشتی به نزد فارنا بازوس فرستادند. فارنا بازوس خواهش کرده بود که این ناوگان به نزدش فرستاده شود و پرداخت هزینه آن را نیز به عهده گرفته بود؛ و در عین حال شهر بیزانس هم توسط پیکی قصد خود را بر طغیان بر آتن و جدایی خود از اتحادیه آتن اعلام کرده بود. کشتیهای پلوپونزی وارد دریای آزاد شدند تا آتنیان از حرکت آنها باخبر نشوند؛ و پس از آن دچار طوفان دریا گردیدند ولی بیشترشان به همراه کلتارخوس به دلوس رسیدند و سپس به میلِت بازگشتند. آنگاه کلتارخوس دوباره حرکت کرد و از راه خشکی به هلسپونت رسید و مقام فرماندهی را به عهده گرفت. در این اثنا ده دستگاه از کشتیهای او به فرماندهی هلیکسوس^۱ اهل مگارا سالم به هلسپونت رسیده و وسایل جدایی بیزانس را از اتحادیه آتن فراهم آورده بود. آتنیان مستقر در ساموس به شنیدن این خبر نیرویی تقویتی روانه کردند تا در هلسپونت نگهبانی دهند، و در جوار بیزانس نبرد دریایی کوتاهی میان هشت کشتی از این طرف و هشت کشتی از طرف دیگر در گرفت.

رهبران ساموس و مخصوصاً تراسوبولوس از هنگامی که نظام سیاسی شهر را دگرگون ساخته بودند می‌اندیشیدند که باید آلکیبیادس را فراخوانند؛ و سرانجام در مجلس توده سربازان را با خود همداستان ساختند و مجلس رأی داد که آلکیبیادس از مجازات مصون گردد و دعوت شود. تراسوبولوس به نزد تیسافرنس رفت و آلکیبیادس را با خود به ساموس آورد بدین امید که او تیسافرنس را از پلوپونزیان جدا کند و نیکخواه آتنیان سازد. پس از رسیدن آلکیبیادس مجلس تشکیل یافت و آلکیبیادس پس از شکایت فراوان از سرنوشت خود و از رنجهایی که به سبب تبعیدش از آتن دچار آنها گردیده است، به امور سیاسی روی آورد و بتفصیل سخن گفت و به حاضران مجلس امیدهای فراوان داد و درباره نفوذ خود در تیسافرنس مبالغه‌ها کرد، و مرادش از همه این گزاف‌گوییها این بود که دولت اشرافی آتن از او بیمناک شود و گروه توطئه‌گر از هم بپاشد و سپاه مقیم ساموس برایش اهمیتی بیشتر قائل شود و به سیاست او اعتماد کند، و دشمن نسبت به تیسافرنس بدگمان شود و امیدی که به او بسته است از میان برود.

آنگاه به حاضران مجلس گفت که تیسافرنس در برابر من متعهد شده است که اگر بتواند به آتانیان اعتماد کند ناوگان آتن را هرگز بی پول نخواهد گذاشت حتی اگر مجبور شود رختخواب خود را بفروشد، و ناوگان فنیقی را که در آسپندوس^۱ مستقرند در اختیار آتانیان خواهد نهاد نه در اختیار پلوپونزیان؛ ولی فقط هنگامی به آتانیان اعتماد خواهد کرد که مرا، که آلکیبیادس هستم، از تبعید فراخوانند و من ضمانت آن را بعهده بگیرم.

۸۲ سپاهیان پس از شنیدن این وعده ها و سخنان فراوان دیگری از این قبیل، بی درنگ آلکیبیادس را به سمت فرماندهی برگزیدند تا با فرماندهان دیگر همکاری کند، و زمام همه امور را به دست او سپردند، و به راهی خود و انتقام گیری از چهارصد تن چنان امیدوار شدند که می خواستند در همان دم دشمنان حاضر را به چشم حقارت بنگرند و روانه بندر پیرئوس شوند. ولی آلکیبیادس معتقد بود که به هیچ روی نباید به سپاه پلوپونز که در کمین ایشان نشسته است پشت کنند و روی به پیرئوس نهند، و گفت که اکنون که به سمت سردار سپاه انتخاب شده ام باید به نزد تیسافرنس بروم و درباره برنامه جنگ با او مذاکره کنم. پس از آنکه حاضران مجلس پراکنده شدند آلکیبیادس براه افتاد تا از یک سو به سپاهیان نشان دهد که میان او و تیسافرنس اعتماد متقابل و کامل برقرار است و از سوی دیگر بر اعتبار خود در نظر تیسافرنس بیفزاید و او را متوجه سازد که اکنون که به سرداری سپاه آتن برگزیده شده است می تواند برای او سودمند یا زیانبار باشد. واقع امر این بود که آلکیبیادس از آتانیان برای ترساندن تیسافرنس استفاده می کرد و از تیسافرنس برای ترساندن آتانیان.

۸۳ پلوپونزیان که در میلث مستقر بودند خبر یافتند که سپاهیان آتن آلکیبیادس را از تبعید فراخوانده اند و در نتیجه به بدگمانیشان نسبت به تیسافرنس که از پیش وجود داشت افزوده شد. هنگامی که آتانیان روانه میلث شده بودند ولی پلوپونزیان آمادگی به حرکت و شروع نبرد با ایشان نشان نداده بودند، تیسافرنس که پیشتر نیز به خاطر آلکیبیادس در نظر پلوپونزیان چندان محبوب نبود در پرداخت مزد ملاحان و سربازان کوتاهی بیشتری روا داشته و بکلی منفور ایشان گردیده بود. ملاحان و سربازان گردآمدند و چند تن از مردان یانفوذ را نیز که در زمره مردان جنگی نبودند با خود یار کردند و شکایات خود را برشمردند و گفتند هرگز مزد ما به طور کامل پرداخته نشده است و حتی مبالغ ناقص نیز به طور مرتب به دست ما نرسیده است و بنا بر این اگر نبردی قاطع انجام نگیرد یا ما را به جایی منتقل نسازند که بتوانیم به آذوقه کافی دسترس پیدا کنیم کشتیها را به حال خود رها خواهیم کرد، و مقصر اصلی این قضایا آستوخوس است که به خاطر نفع شخصی همه پیشنهادهای تیسافرنس را پذیرفته است.

۸۴ یکی از نتایج این شکایات اغتشاشی بود که جان آستوخوس را تهدید می کرد. بیشتر

سربازان اهل سیراکوس و توریوی مردان آزاد بودند که بیش از دیگران هیجان نشان دادند و آستوخوس را در میان گرفتند و مزد خود را از او مطالبه کردند. آستوخوس به ایشان بگستاخی پاسخ داد و تهدیدشان کرد و حتی در برابر دوریثوس که از طرف ملاحان با او سخن می‌گفت عصای خود را بلند کرد. توده سپاهیان همین که این حرکت را دیدند چنانکه شیوه ملاحان است خویشتن‌داری را بکلی از دست دادند و شروع به سنگسار کردن آستوخوس کردند ولی آستوخوس به پرستشگاهی گریخت و نجات یافت.

مردم میل نیز پادگان قلعه‌ای را که تیسافرنس در آنجا ساخته بود غافلگیر کردند و قلعه را گرفتند و پادگان را از آنجا راندند. همه متحدان، مخصوصاً سیراکوسی‌ان، این عمل را تأیید کردند؛ ولی لیخاس اعتراض کرد و گفت که مردم میل و همه یونانیانی که در قلمرو شاه ایران بسر می‌برند باید تا پایان جنگ از فرمان شاه اطاعت کنند. مردم میل بدین جهت و به سبب اقدامات دیگر او از این قبیل، بر او خشم گرفتند و چون اندکی بعد در نتیجه بیماری درگذشت اجازه ندادند جسدش در جایی که اسپارتیان حاضر در میل می‌خواستند، دفن شود.

۸۵

در این هنگام که سپاهیان از آستوخوس و تیسافرنس سخت ناخرسند بودند، مینداروس^۱ که قرار بود در فرماندهی نیروی دریایی جانشین آستوخوس شود از اسپارت رسید. آستوخوس به‌سوی اسپارت براه افتاد و تیسافرنس به همراه او نماینده‌ای از نزدیکان خود را، به نام گاولیتس^۲ اهل کاریا، که به هر دو زبان سخن می‌توانست گفت، به اسپارت فرستاد. وظیفه اش این بود که به نام تیسافرنس بر عمل مردم میل در مورد تصرف قلعه اعتراض کند؛ و علاوه بر این چون تیسافرنس می‌دانست که نمایندگان شهر میل به اسپارت می‌رفتند تا از او شکایت کنند و هرموکراتس نیز همراه ایشان بود تا به اسپارتیان بگوید که چگونه تیسافرنس و آلکیبیادس دورویی می‌کنند و به پلوپونز خیانت می‌ورزند، گاولیتس مأموریت داشت که در اسپارت از رفتار تیسافرنس دفاع کند. هرموکراتس دائم با تیسافرنس در مسأله پرداخت مزد کامل سربازان اختلاف نظر داشت، و هنگامی که سیراکوسی‌ان هرموکراتس را تبعید کردند و به جای او فرماندهان دیگری به نام پوتامیس^۳ و موسکون^۴ و دمارخوس^۵ برای کشتیهای سیراکوس به میل فرستادند، تیسافرنس حملات بیشتری به هرموکراتس کرد و حتی متهمش کرد که یک بار از او رشوه خواسته است و چون تیرش به سنگ خورده، دشمن او شده است. آستوخوس و نمایندگان میل و هرموکراتس روانه اسپارت شدند.

۸۶

در این هنگام آلکیبیادس از نزد تیسافرنس به ساموس بازگشت و اندکی پس از آن نمایندگان چهارصد تن که از آتن فرستاده شده بودند تا جریان وقایع آتن را به اطلاع سپاهیان مقیم ساموس برسانند و رضایت آنان را جلب کنند، از دلوس به ساموس رسیدند. مجلس

تشکیل یافت و نمایندگان خواستند سخن بگویند. نخست سربازان حاضر نشدند گوش بدهند و با نعره و فریاد خواستار اعدام ساقط‌کنندگان دموکراسی گردیدند ولی سرانجام ساکت شدند. نمایندگان گفتند که تغییر نظام سیاسی برای حفظ شهر صورت گرفته‌است نه برای تضعیف شهر، و آتن به هیچ وجه تسلیم دشمن نخواهد شد و دولت حاضر هنگامی که دشمن به آتن هجوم آورد نشان داد که با همه نیروی خود آماده دفاع از شهر است. همچنین گفتند که پنجهزار تن بنوبت در اداره شهر شرکت خواهند کرد، و بر خلاف آنچه خایره‌آس گفته‌است دولت کوچکترین آسیبی به افراد خانواده‌های سربازان نرسانده‌است و همه آنان تمام اموال و دارایی خود را در تملک خویش دارند.

نمایندگان سخنان دیگری هم از این قبیل گفتند ولی سربازان بیش از این آماده گوش دادن نبودند بلکه سخت بخشم آمده بودند و در میان پیشنهادهایی که کردند جالبتر از همه این بود که بی‌درنگ روانه پیرئوس شوند، و چنین می‌نماید که در این لحظه آلکیبیادس نخستین خدمت بزرگ خود را به زادگاهش کرد و عملی براستی مهم انجام داد: هنگامی که سربازان با حرص و هیجان غریب بپاخاسته بودند تا بر ضد همشهریان خود لشکرکشی کنند - حرکتی که اگر بوقوع می‌پیوست به دنبال آن ایونیا و هلسپونت بی‌درنگ به دست دشمن می‌افتاد - آلکیبیادس یگانه کسی بود که آنان را از این کار بازداشت.

غیر از او کسی در آنجا نبود که بتواند در آن دم توده سربازان خشمگین را تحت تسلط خود درآورد. آلکیبیادس آنان را از لشکرکشی به آتن مانع شد و خشمشان را بر فرستادگان چهارصد تن فرونشاند، و آنگاه به فرستادگان پاسخ داد که او مخالف حکومت پنجهزار تن نیست ولی باید هر چه زودتر آن چهارصد تن را از کار برکنار کنند و زمام حکومت را مثل سابق به دست شورایی از پانصد تن بسپارند؛ صرفه‌جویی در هزینه‌های دولتی برای اینکه مزد سربازان به‌هنگام پرداخته شود از هر لحاظ شایان ستایش است ولی باید در برابر دشمن با استواری استقامت کنند و در هیچ مورد سر تسلیم فرو نیاورند؛ اگر خود شهر نجات یابد امید فراوان وجود دارد که میان دو گروه همشهریان سازشی قابل قبول بعمل آید، ولی اگر یکی از دو گروه، خواه آتنیان مستقر در ساموس و خواه همشهریان مقیم آتن، مغلوب شوند دیگر کسی برای آشتی باقی نخواهد ماند. پاسخ آلکیبیادس به فرستادگان چنین بود.

در این هنگام نمایندگانی هم از شهر آرگوس برای حمایت از دموکراسی آتن به ساموس رسیدند. آلکیبیادس از آنان سپاسگزاری کرد ولی گفت که اکنون به شهر خود بازگردید و هر گاه پیغامی از ما دریافت کردید بدینجا بیایید. نمایندگان آرگوس به همراه آن عده از خدمه کشتی پارالوس آمده بودند که چهارصد تن آنان را سوار کشتی نفربر کرده روانه اوبویا نموده بودند.^۱

اینان قرار بود سفیران آتنی را — که چهارصد تن به اسپارت فرستاده بودند، یعنی لایسپودیاس^۱ و آریستوفون^۲ و ملیسیاس^۳ را، بدانجا برسانند. ولی وقتی که اینان در سر راه خود به حوالی آرگوس رسیدند سفیران را که در اسقاط دموکراسی آتن نقشی اساسی ایفا کرده بودند دستگیر کرده و تحویل مردم آرگوس داده بودند. خودشان نیز بی آنکه به آتن بازگردند، نمایندگان آرگوس را سوار کشتی خود کرده و روی به ساموس نهاده بودند.

در همین تابستان تیسافرنس بر آن شد که به آسپندوس برود و ناوگان فنیقی را با خود بیاورد، و از لیخاس نیز دعوت کرد که در این سفر او را همراهی کند. در این هنگام پلوپونزیان به سبب رفتار کلی او و مخصوصاً به سبب فراخوانی آلکیبیادس توسط آتنیان، بر او سخت خشمگین بودند و اعتقاد داشتند که او اکنون آشکارا با آتنیان همکاری می‌کند؛ و تیسافرنس می‌خواست بظاهر چنین بنماید که او می‌خواهد بدگمانی پلوپونزیان را برطرف سازد؛ و گفت که نماینده خود تاموس را در آنجا خواهد گذاشت تا در غیاب او مزد سربازان را بپردازد. دربارهٔ نیت واقعی او از سفر به آسپندوس و اینکه چرا ناوگان فنیقی را با خود بیاورد، حدسهای گوناگون زده شده و سخنان مختلف گفته شده است. در اینکه صد و چهل و هفت کشتی فنیقی به آسپندوس رسیده بودند تردیدی نیست. یک نظریه این است که او می‌خواست به سبب غیبتش نیروی دریایی پلوپونز ضعیفتر شود زیرا که تاموس در غیاب او مزد سربازان را حتی ناقصتر و با تأخیر بیشتری می‌پرداخت. عده‌ای دیگر بر آنند که مرادش از آوردن ناوگان فنیقی به آسپندوس این بود که خدمهٔ کشتیها برای معافیت از خدمت به او پول بدهند چون او به هر حال قصد نداشت از خدمت آنان استفاده کند. نظر سوم این است که او می‌خواست در اسپارت شایع شود که نیت بدی ندارد و دلیلش این است که برای آوردن ناوگان برافراشته است. من خود یقین دارم که قصدش از نیاوردن ناوگان این بود که نیروهای جنگی یونان ضعیف شوند و هیچ یک از دو طرف به سبب استفاده از کشتیهای او بر دیگری برتری نداشته باشد. بی‌گمان اگر او می‌خواست، می‌توانست سبب شود که جنگ بی‌درنگ پایان‌پرسد زیرا که اگر ناوگان فنیقی را در اختیار اسپارت می‌گذاشت اسپارت که در آن هنگام نیروی دریاییش با نیروی آتن برابر بود، بر آتن پیروز می‌گردید. عذری که او برای نیاوردن ناوگان فنیقی اظهار کرد نیت واقعیش را بهتر از هر عامل دیگر آشکار می‌سازد؛ او گفت: کشتیهایی که در آسپندوس گردآمده اند کمتر از آن عده‌اند که شاه دستور داده بود. ولی اگر واقع امر چنین بود او می‌توانست با کشتیهای کمتر و هزینه‌ای کمتر برای شاه ایران، به همان هدف نایل آید.

به هر حال تیسافرنس، نیتش هر چه بوده باشد، به آسپندوس رفت و به نزد فنیقیان رسید

و پلوپونزیان به تقاضای او فیلیپ اسپارتی را با دو کشتی کوچک برای تحویل گرفتن ناوگان فنیقی فرستادند.

- ۸۸ آلکیبیادس چون شنید که تیسافرنس به اسپندوس می‌رود، به آتنیان مقیم ساموس گفت که وقت آن رسیده است که خدمتی بزرگ به ایشان بکند، و با سیزده کشتی روانه اسپندوس شد، و پیش از حرکت به آتنیان گفت یا ناوگان فنیقی را به اینجا خواهیم آورد و یا مانع آن خواهیم شد که آنها در اختیار پلوپونزیان قرار داده شوند. احتمال بر این است که او می‌دانست که تیسافرنس قصد آوردن ناوگان را ندارد، و خواست او را دوست خود و نیکخواه آتنیان جلوه دهد و بر بدگمانی پلوپونزیان بر او بیفزاید و از این طریق او را مجبور به جانبداری از آن سازد. بدین سان آلکیبیادس به سوی مشرق پراهفتاد و از راه مستقیم روانه فاسلیس و کاونوس شد.

سقوط حکومت اشراف در آتن

- ۸۹ در همان روزها نمایندگانی که چهارصد تن به ساموس فرستاده بودند از ساموس به آتن بازگشتند و پیغام آلکیبیادس را به آتنیان رساندند. گفتند آلکیبیادس می‌گوید در برابر دشمن پایداری ورزید و تسلیم نشوید و من امیدوارم آتنیان و سپاه را با یکدیگر آشتی دهم و آتن را بر پلوپونز پیروز گردانم. بیشتر کسانی که در حکومت الیگارش۱ شرکت داشتند پیش از آن هم از نظام سیاسی جدید ناراضی شده بودند و می‌خواستند اگر بدون افتادن در معرض خطر جانی میسر باشد از حکومت کناره‌گیری کنند. اینان به شنیدن پیغام آلکیبیادس در تصمیم خود راسختر گردیدند و گروه خود را به عنوان حزب مخالف دولت سازمان دادند و زبان به انتقاد از دولت گشودند. رهبران این گروه مانند ترامنس پسر هاگنون و آریستوکراتس پسر اسکلیوس^۱ مقامات عالی دولت را بعهدہ داشتند ولی می‌گفتند از سپاه مستقر در ساموس و مخصوصاً از آلکیبیادس می‌ترسند - و در این مورد حق داشتند بترسند - و معتقد بودند کسانی که برای مذاکره به اسپارت فرستاده شده‌اند ممکن است بدون مشاوره با اکثریت اعضای حزب به شهر آسیب برسانند. از این رو برکنار ساختن کامل حکومت الیگارش۱ را پیشنهاد نکردند بلکه فقط اصرار ورزیدند که پنجهزار تن معین شوند و این هیأت به طور واقعی بوجود آید و حقوق سیاسی بیشتری به توده مردم داده شود. ولی همه این سخنان فقط جنبه تبلیغات داشت و بیشتر این کسان به سائفه جاه طلبی شخصی این راه را در پیش گرفته بودند در حالی که این راه حکومتی الیگارش۱ را که در نتیجه تحول دموکراسی پدیدآمده باشد همیشه به تباهی می‌کشاند، زیرا همین که شکل حکومت از دموکراسی به الیگارش۱ تغییر یافت هیچ کس نمی‌خواهد با دیگران برابر باشد بلکه خود را برتر از دیگران می‌پندارد و می‌خواهد بیشتر بیفتد، حال آنکه در

دموکراسی کسی که در انتخاب برای منصبی شکست‌بخورد همیشه خود را از این طریق تسلی می‌دهد که به خود می‌گوید آنکه به جای او انتخاب شده خدمتی بزرگتر به جامعه انجام داده‌است. ولی آنچه بیش از همه عوامل بدین گروه جرأت می‌بخشید موقعیت آلکیبیادس در ساموس بود و آنان باور نمی‌کردند که حکومت الیگارش می‌تواند زمانی دراز دوام بیاورد. بدین جهت هر یک از آنان با همه نیروی خود می‌کوشید رهبر توده مردم شود.

از میان چهارصد تن کسانی که بیش از دیگران با دموکراسی مخالفت می‌ورزیدند عبارت بودند از فرونیخوس که هنگام فرماندهیش در ساموس با آلکیبیادس اختلاف نظر یافته بود، و آریستارخوس^۱ که از دیرباز همیشه مخالف دموکراسی بوده‌است، و پیساندر و آنتیفون و چند تن دیگر که اعضاء قدرتمندترین خانواده‌های شهر بودند. اینان حتی پیش از این - و در واقع همین که قدرت رسیدند و سپاه مستقر در ساموس بر ایشان طغیان کرد و در میان خود شیوه دموکراسی را برقرار ساخت - نمایندگان حزب خود را به اسپارت فرستاده و کوشیده بودند پیمان صلح منعقد کنند، و محلی موسوم به ائتینونیا^۲ در پیرئوس را با ساختن بارویی مستحکم کرده بودند. ولی اکنون، پس از آنکه نمایندگانشان از ساموس بازگشتند، و دیدند که نه تنها توده مردم بلکه اعضای حزب خودشان نیز که پیشتر شایان اعتماد بشمار می‌رفتند به ایشان پشت کرده‌اند، فعالیت کردند و با ملاحظه خطری که هم از ساموس و هم از داخل خود آتن تهدیدشان می‌کرد، بشتاب آنتیفون و فرونیخوس و ده تن دیگر را به اسپارت فرستادند تا با هر شرایطی که صلاح بداند پیمان صلح با اسپارت ببندند. در عین حال با جدیتی بیشتر به ساختن دیوار ائتینونیا ادامه دادند. به گفته ترامنس و همفکرانش مراد ایشان از ساختن این بارو جلوگیری از ورود سپاه ساموس به پیرئوس نبود، بلکه این بود که دشمن هر وقت بخواهد، نتواند با ناوگان و سپاهش وارد پیرئوس گردد. ائتینونیا زبانه خاکی موج‌شکنمانندی است در مدخل بندر پیرئوس، و آنان می‌خواستند دیوارشان به دیواری که در سمت خشکی است متصل شود به طوری که پادگان بسیار کوچکی بتواند از آنجا مدخل بندر را زیر نظر داشته باشد چون نقطه اتصال دو دیوار (که یکی یعنی دیوار قدیم، در سمت خشکی و دیگری یعنی دیوار درونی جدید در سمت دریا قرار داشت) یکی از دو برجی بود که در مدخل تنگ بندر واقعند. استحکامات اینان شامل انبار بسیار بزرگی هم در جنب دیوار بود و مقرر کردند که تمامی غله موجود و غله‌ای هم که با کشتی آورده می‌شد در آن انبار ریخته شود و هر مقداری که به فروش می‌رسد از آنجا برداشته شود.

ترامنس مدتها از این تأسیسات شکایت می‌کرد. هنگامی که نمایندگان بی آنکه موفق به انعقاد پیمانی شده باشند از اسپارت بازگشتند اعلام کرد که این دیوار مایه تباهی آتن

خواهد شد. اتفاقاً در این هنگام چهل و دو کشتی، شامل چند کشتی ایتالیایی از شهرهای تارنت و لوکروی و چند کشتی سیسیلی که به تقاضای مردم اوبویا براه افتاده بودند، در بندر شهر لاس^۱ در لاکونیا لنگر انداخته و در شرف حرکت به اوبویا بودند. فرمانده آنها مردی اسپارتی از طبقه افسران اسپارت به نام آگساندریداس^۲ پسر آگساندر بود؛ و ترامنس مدعی شد که مقصود از براه انداختن این ناوگان یاری رساندن به کسانی است که اثیونیا را مستحکم می سازند نه به مردم اوبویا، و اگر مراقبت جدی بعمل نیاید شهر از دست خواهد رفت. این ادعا سخنی بگزاف نبود بلکه حقیقتی در آن وجود داشت چون مردانی که ترامنس متهمشان می کرد، می خواستند هم حکومت الیگارش را حفظ کنند و هم شهرهای متحد را زیر نظارت خود داشته باشند و اگر از عهده این کار بر نیایند دست کم با استفاده از کشتیها و باروها استقلال دولت را حفظ کنند، و اگر این نیز ممکن نباشد به هیچ وجه نمی خواستند به دست توده مردم بیفتند و کشته شوند بلکه ترجیح می دادند که دشمن را به شهر فراخوانند و بدون استفاده از ناوگان و استحکامات، نوعی پیمان صلح ببندند به شرطی که آسیبی به جان و مال خودشان نرسد.

به همین جهت آنان با جدیت تمام آن دیوار را با دروازه های کوچک ساختند و راههای ورود دشمن را در آن تعبیه کردند و کوشیدند کار ساختمان را بموقع پایان برسانند.

تحریکات علیه آنان نخست از طرف عده ای محدود و به طور پنهانی بعمل می آمد. ولی هنگامی که یکی از نگهبانان، فرونیخوس را پس از بازگشتش از اسپارت در وسط میدان شهر در جوار ساختمان شورای شهر، آن هم هنگامی که میدان پر از جمعیت بود، مورد حمله قرار داد، وضع یکنواخت عوض شد. فرونیخوس که در آن دم از ساختمان شورا بیرون آمده بود، درجا درگذشت و ضاربش گریخت. چهارصد تن، شریک جرم او را که مردی از شهر آرگوس بود دستگیر و شکنجه کردند ولی او نام کسی را که بدین عمل وادارش کرده بود فاش نساخت و گفت فقط همین قدر می داند که کسان بسیاری در خانه رئیس نگهبانان و خانه های دیگر گرد هم می آیند. چون از طرف دولت اقدامی دیگر بعمل نیامد ترامنس جرئت شد و با آریستوکراتس و همفکران دیگرش، که حتی بعضی از آنان در زمره چهارصد تن بودند، دست به عمل زدند. در این هنگام ناوگان ساحل لاس را دور زده و در جوار اپیداوروس لنگر انداخته و اگینا را ویران کرده بودند؛ و ترامنس گفت اگر مقصد آنها برآستی اوبویا بود به خلیج اگینا نمی آمدند تا دوباره به اپیداوروس بازگردند و در آنجا لنگر ببندازند؛ و یگانه توجیه عملشان این است که بر اثر دعوتی بدانجا آمده اند و علت این دعوت همان است که من همیشه ضمن انتقاد از دولت بیان کرده ام؛ بنا بر این دیگر روا نیست دست روی دست بگذاریم و ساکت بنشینیم.

سرانجام، پس از آنکه چند تن خطابه های انقلابی ایراد کردند و تهمت های بیشتری

به دولت زدند، ترامنس و همفکرانش دست‌بکار شدند. در میان سربازان سنگین اسلحه که در پیرئوس مشغول ساختن دیوار اثینونیا بودند، آریستوکراتس فرماندهی سربازان قبیله خود را بعهده داشت. او بی‌درنگ آلكسیکلس^۱ را که یکی از سرداران حکومت الیگارش بود دستگیر کرد و به‌خانه‌ای برد و تحت نظر سربازان خود قرارداد. در این کار هرمون، رئیس نگهبانان ناحیه مونوخیا، به‌او یاری کرد ولی مهمتر از همه این بود که همه سردستانان سربازان سنگین اسلحه اقدام او را تأیید کردند. چهارصد تن در حالی که در ساختمان شورای شهر جلسه‌ای تشکیل داده بودند این خبر را شنیدند و همه جز آن عده از آنان که مخالف نظام موجود بودند بر آن شدند که بی‌درنگ دست به‌سلاح ببرند، و ترامنس و هواخواهانش را تهدید کردند. ترامنس از خود دفاع کرد و گفت آماده است هم‌اکنون به پیرئوس برود و آلكسیکلس را آزاد کند؛ و به‌همراه یکی از فرماندهان که از همفکران او بود روانه پیرئوس شد و آریستارخوس و چند تن از سواران نیز با او رفتند. وحشت و هراس همه جا را گرفته بود چون مردم آتن گمان می‌بردند که پیرئوس گرفته شده و آلكسیکلس بقتل رسیده است و مردم پیرئوس هر لحظه منتظر بودند که سربازان آتن به‌ایشان حمله کنند. سرانجام سالخوردگان، مردان آتن را که به‌این سو و آن سو می‌دویدند و به‌دنبال سلاح می‌گشتند آرام ساختند و توکودیدس اهل فارسالوس، حافظ منافع آتن در شهر فارسالوس، که در آن هنگام در آتن بود فریاد برآورد که مگر نمی‌دانید که دشمن در اتیکه منتظر فرصت نشسته است تا از هرج و مرج شهر شما استفاده کند، چرا شهر را به‌دست خود به‌تباهی می‌کشانید؟ سرانجام مردم آرام گرفتند و دست از سر یکدیگر برداشتند.

در این اثنا ترامنس به پیرئوس رسید و بظاهر شروع به‌پرخاش به سربازان کرد ولی آریستارخوس و سایر مخالفان اکثریت، برآستی خشمگین بودند. بیشتر سربازان سنگین اسلحه روی به ترامنس کردند و پرسیدند آیا برآستی معتقدی که این دیوار برای هدف نیکی ساخته می‌شود، و آیا بهتر آن نیست که بی‌درنگ ویرانش کنند؟ ترامنس پاسخ داد که اگر به‌نظر شما بهتر است ویران شود من مخالفتی ندارم. بی‌درنگ سربازان سنگین اسلحه و گروهی از مردم پیرئوس به بالای دیوار رفتند و شروع به‌خراب کردن آن کردند در حالی که فریاد برمی‌آوردند: هر کس که مایل است به‌جای چهارصد تن پنجهزار تن زمام حکومت را بدست‌گیرند، بیاید و به‌ما یاری کند. اینان عمداً کلمه دموکراسی را به‌زبان نمی‌آوردند و به‌جای آن سخن از پنجهزار تن می‌گفتند چون می‌ترسیدند که پنجهزار تن برآستی انتخاب شده و موجود باشند و کسی از روی جهل نام یکی از آنان را بزشتی ببرد و به‌زحمت بیفتد؛ و به‌همین ملاحظه چهارصد تن نمی‌خواستند که هیأت متشکل از پنجهزار تن موجود باشند یا مردم بدانند که آن هیأت موجود است یا نه؛ و می‌اندیشیدند که شرکت گروهی بدین انبوهی در اداره

امور دولت فرقی با دموکراسی ندارد؛ ولی اگر این هیأت را از نظام سیاسی شهر حذف می‌کردند این امر سبب پیدایش ترس و سوء ظن می‌گردید.

- ۹۳ روز دیگر چهارصد تن چون احساس خطر می‌کردند در ساختمان شورای شهر جلسه‌ای تشکیل دادند. سربازان سنگین اسحله که در پیرئوس بودند آلکسیکلس را آزاد کردند، استحکامات را از میان برداشتند و در تئاتر دیونوسوس که در جوار مونوخیا قرار دارد گردآمدند و مسلح گردیدند و مجلسی تشکیل دادند و تصمیم گرفتند روانه شهر شوند. پس روی به شهر نهادند و چون به پرستشگاه آناکیون^۱ رسیدند نمایندگان چهارصد تن به استقبال ایشان آمدند و با یکایک سربازانی که به نظرشان شهروندان معتدلتری بودند به مذاکره پرداختند و خواهش کردند که پیشتر نروند و دیگران را نیز از پیشروی بازدارند؛ و گفتند که نام پنجهزار تن را منتشر خواهند کرد و چهارصد تن بنوبت از میان آنان انتخاب خواهند شد؛ و خواهش کردند کاری نکنند که شهر تباه شود و به دست دشمن بیفتد. پس از مذاکراتی از این قبیل سربازان آرامتر شدند و از خطری که شهر را تهدید می‌کرد به بیم افتادند؛ و با فرستادگان چهارصد تن توافق کردند که در روزی معین مجلسی در پرستشگاه دیونوسوس برای حل و فصل اختلافات تشکیل یابد.

افتادن اوبویا به دست اسپارت

- ۹۴ چون روز معین فرارسید و مردم گروه گروه می‌رسیدند خبر رسید که چهل و دو کشتی به فرماندهی آگساندریداس از مگارا در طول ساحل سالامیس در حرکت است. همه گمان می‌کردند که این همان چیزی است که ترامنس و همفکرانش بارها درباره‌اش هشدار داده‌اند و کشتیها به سوی استحکامات روانند، و خوشحال شدند که استحکامات را ویران کرده‌اند. البته ممکن است که آگساندریداس مطابق نقشه‌ای قبلی در حوالی اپیداوروس منتظر بوده‌باشد، و شاید هم پیدایش اختلاف نظر و نزاع در میان آتنیان او را بر آن داشته‌باشد که حرکتش را بتأخیر اندازد و به هنگام مقتضی وارد عمل شود. به هر حال همین که آتنیان این خبر را شنیدند همه سربازان با هم به سوی پیرئوس دویدند و احساس کردند که این جنگ با دشمن مشترک که اینک به بندر شهر رسیده است موضوعی جدیتر از اختلافات داخلی است. عده‌ای سوار کشتیهایی شدند که در بندر آماده بودند و عده‌ای دیگر به تجهیز کشتیهایی دیگر پرداختند و گروهی هم نهبانی از بارو و مدخل بندر را بعهدہ گرفتند.
- ۹۵ ولی کشتیهایی بلوبونزی گذشتند و تپه سونیون را دور زدند و میان توریکوس^۲ و پراسیه^۳

لنگر انداختند و سپس به اوروپوس رسیدند. آتنیان با ملاحظه انقلاب در داخل شهر و نگران از اینکه مبادا اوبویا - که پس از قطع ارتباط شهر با اتیکه برای ایشان نقطه‌ای حیاتی بود - به دست دشمن بیفتد مجبور شدند با شتاب دست به عمل بزنند و حتی کسانی را که هیچ تمرین جنگی نداشتند بر کشتیها نشانند. توموخارس^۱، فرمانده آتنی را، با چند کشتی به ارتریا فرستادند و وقتی که او به آنجا رسید عده کشتیهای آتنی با کشتیهایی که از پیش در اوبویا بودند به سی و شش فروند بالغ گردید. بی درنگ نبرد آغاز شد. سربازان پلوپونزی غذای روزانه خود را خورده بودند و آگساندریداس، از اوروپوس که در حدود هفت میل با شهر ارتریا فاصله دارد، به قصد حمله به حرکت درآمد. آتنیان به گمان اینکه ملاحان و سربازان همه حضور دارند و آماده اند، شروع به تجهیز کشتیها کردند ولی معلوم شد آنان برای تهیه غذا رفته اند، آن هم نه از بازار بلکه از خانه های خود واقع در اطراف شهر، و علت این امر آن بود که مردم ارتریا عمداً کاری کرده بودند که در بازار غذا موجود نباشد و آتنیان نتوانند بی درنگ سربازان را سوار کشتی کنند و چون دشمن حمله آورد غافلگیر شوند. در ارتریا به سربازان پلوپونزی مقیم اوروپوس اعلام شد که چه هنگام باید سوار کشتی و آماده حرکت شوند. ولی آتنیان بدون آمادگی قبلی در برابر بندر ارتریا مجبور به نبرد شدند و با اینکه مدتی پایداری کردند سرانجام به ساحل گریختند. گروهی به گمان اینکه شهر ارتریا دوست آتن است در آنجا پناه جستند و همه کشته شدند و گروه دیگر به قلعه ای در قلمرو ارتریا که در دست آتنیان بود گریختند و نجات یافتند و کشتیهایی هم که توانستند خود را به خالکیس برسانند سالم ماندند. پلوپونزیان بیست و دو کشتی آتنی را گرفتند و سرنشینان را یا کشتند یا دستگیر کردند، آنگاه علامت پیروزی برافراشتند و اندکی پس از آن مردم سراسر منطقه اوبویا را، به استثنای اورئوس^۲ که در دست آتنیان بود، وادار ساختند که بر آتن طغیان کنند و از اتحادیه آتن جدا شوند.

خبر این واقعه مردم آتن را دچار وحشت و اضطرابی کرد که تا آن زمان در آن شهر دیده نشده بود. نه نابودی سپاه آتن در سیسیل که به هنگام خود مصیبتی بزرگ بشمار می رفت و نه هیچ حادثه دیگر آتنیان را بدان گونه از پای درنیاورده بود. باران بلا از هر سو بر سر آتنیان فرو می ریخت: سپاه ساموس در حال طغیان بود، ملاح و خدمه برای کشتیها پیدا نمی شد، مردم شهر دچار نفاق و دودستگی بودند و هیچ کس نمی دانست که جنگ داخلی کی آغاز خواهد شد، و اکنون ناوگان از دست رفته بود، و بدتر از آن، اوبویا که برای آتنیان حتی مهمتر از اتیکه بود به دست دشمن افتاده بود. اما بزرگتر و مصیبت بارتر از همه، این نگرانی بود که دشمن پس از این پیروزی ممکن است مستقیماً به بندر پیرئوس بیاید که بکلی بی دفاع مانده بود. اگر پلوپونزیان جرأتی بیشتر بخرج می دادند می توانستند چنین کنند و با لنگراندازی در برابر شهر

آتش اختلافات داخلی آتنیان را شعله‌ورتر سازند یا شهر را محاصره کنند و ناوگان مستقر در ایونیا، با وجود دشمنی ملاحانش با حکومت الیگارشی، به یاری همشهریان خود بشتابند و در نتیجه هلسپونت و ایونیا و همه جزایر تا اوبویا، یعنی در واقع امپراتوری آتن، به دست پلوپونزیان بیفتد. ولی در این فرصت نیز، مانند بسیاری مواقع دیگر، اسپارتیان نشان دادند که دشمن کم‌خطری برای آتنیانند، زیرا که اختلاف سیرت آتنیان و اسپارتیان در این هنگام نیز به یاری آتنیان رسید: آتنیان پرشتابند و اسپارتیان آهسته، آنان اهل ابتکارند و اینان فاقد هر گونه ابتکار. سیراکوسی‌ان از حیث سیرت به آتنیان شبیه‌ترند و در جنگ نیز نشان دادند که مانند خود اینان قدرت پایداری دارند.

۹۷ آتنیان به شنیدن این خبر، با وجود همه موانع و دشواریها، بیست کشتی مجهز ساختند و بی‌درنگ در پنوکس^۱، آنجا که مجلس شورای شهر همیشه تشکیل می‌یافت، مجلسی تشکیل دادند و چهارصد تن را از کار برکنار کردند و زمام قدرت را به دست پنجهزار تن سپردند. همه کسانی که می‌توانستند تسلیحات لازم برای یک سرباز سنگین اسلحه را برای خود تهیه کنند در جزو این هیأت بودند، و تصمیم گرفتند که به هیچ کس برای مقام دولتی که دارد نباید حق‌الزحمه پرداخته شود. مجلس شورا جلسات دیگری نیز تشکیل داد و مشاوران حقوقی دولت را برگزید و گامهای لازم را برای آماده‌ساختن قانون اساسی برداشت. چنین می‌نماید که آتنیان در زیر لوای این نظام جدید دارای بهترین دولتی بودند که دست کم در زمان زندگی من در آن شهر وجود داشته‌است. میان اقلیت و اکثریت موازنه‌ای خردمندانه برقرار بود و در درجه اول همین موازنه سبب شد که شهر بتواند بار دیگر کمر راست کند. همچنین مجلس رأی داد که آلکیبیادس و کسان دیگری که با او بودند به شهر فراخوانده شوند، و به سپاهیان مقیم ساموس پیغام فرستاد که با همه نیروی خود از دولت جدید حمایت کنند.

۹۸ همین که نظام سیاسی دگرگون شد، پیساندر و الکسیکلس و دوستان ایشان و همه اعضای افراطی حزب الیگارشی به شهر پشت کردند و به دکلیا گریختند. تنها آریستارخوس که یکی از فرماندهان بود، با شتاب گروهی سرباز تیرانداز گردآورد و روی به اوینوئه^۲ نهاد. اوینوئه قلعه‌ای متعلق به آتنیان در مرز اوبویا بود، و چون پادگان این قلعه عده زیادی از کورینتیان را که از دکلیا باز می‌گشتند، کشته بودند، اکنون کورینتیان به یاری مردم اوبویا محاصره‌اش کرده بودند. آریستارخوس با اینان وارد مذاکره شد و پادگان اوینوئه را از این طریق فریفت که به آنان گفت آتنیان و اسپارتیان پیمانی بسته و توافق کرده‌اند که اوینوئه تسلیم مردم اوبویا شود. چون آریستارخوس فرماندهی آتنی بود و پادگان قلعه به سبب محاصره نمی‌دانستند در بیرون چه

اتفاقی روی داده است سخن او را باور کردند و از قلعه بیرون آمدند. بدین سان بویوتیان قلعه را متصرف شدند؛ و نظام الیگارش در آتن برافتاد و اختلافات داخلی آتن پایان رسید.

پیروزی سپاه آتن در کونوسما^۱

در همین تابستان، هنگامی که وقایع یادشده روی می داد، وضع پلوپونزیان در میلِت از قراری بود که اینک شرح می دهیم. افسری که تیسافرنس در آنجا گذاشته و وعده داده بود که مزد سپاهیان را او خواهد پرداخت اصلاً چیزی پرداخت نمی کرد؛ کشتیهای فنیقی نرسیده بودند و تیسافرنس نیز روی نشان نداده بود؛ فیلیپ و افسر اسپارتی به نام هیپوکراتس که با او رفته بود، به مینداروس فرمانده نیروی جنگی نوشته بودند که خبری از آمدن کشتیها نیست و تیسافرنس با ایشان سخت بدرفتاری می کند. در این اثنا فارنا بازوس دائم از ایشان یاری می طلبید و بسیار مشتاق بود که ناوگان ایشان به او بپیوندند زیرا او نیز مانند تیسافرنس می خواست شهرهای منطقه تحت فرمانروایی خود را که هنوز تابع آتن بودند بر آن دارد که از اتحادیه آتنی جدایی گزینند. از این رو سرانجام مینداروس با احتیاط تمام، برای اینکه آتنیان مستقر در ساموس از حرکت او باخبر نشوند، در لحظه آخر فرمان حرکت داد و با هفتاد و سه کشتی از میلِت به سوی هلسپونت براه افتاد. پیشتر در همین تابستان شانزده کشتی بدانجا رسیده و بخشی از خرسونس را ویران کرده بودند. مینداروس گرفتار طوفان شد و مجبور گردید به ایکاروس برود و به سبب بدی هوا پنج یا شش روز در آنجا ماند و سپس خود را به خیوس رساند.

تراسولوس چون شنید که مینداروس از میلِت حرکت کرده است با پنجاه و پنج کشتی از ساموس براه افتاد و با سرعت تمام دریا را پیمود تا پیشتر از مینداروس به هلسپونت برسد. ولی چون خبر یافت که مینداروس به خیوس رفته است، گمان کرد که او در آنجا خواهد ماند، در جزیره لسبوس و قاره روبروی آن نگهبانانی گماشت تا پلوپونزیان بدون اطلاع او در هیچ جهتی حرکت نکنند، و خود در طول ساحل روانه متومنا شد و در آنجا دستور داد که آرد و سایر مواد غذایی را آماده کنند تا اگر مینداروس زمانی درازتر در خیوس توقف کند به خیوس و لسبوس حمله ور شود. در عین حال می خواست به شهر ارسوس در جزیره لسبوس که از آتن جدایی گزیده بود حمله کند و اگر بتواند، آنجا را متصرف شود. مآوَق از این قرار بود که چند تن از تبعیدیان توانگر متومنا در حدود پنجاه سرباز سنگین اسلحه از شهر کومه با خود آورده و گروهی را نیز از قاره به خدمت گرفته بودند، به طوری که تعداد سربازانشان جمعاً به سیصد تن بالغ می شد، و به علت خویشاوندی قومی مردمان لسبوس و شهر تب، یکی از اهالی تب را به نام آناکساندر به فرماندهی آنان گماشته بودند و آنگاه با این عده به متومنا حمله کرده ولی از پادگان

آتنی در موتیلن که به مقابله آنان شتافته بودند، شکست خورده بودند. پس از آن در بیرون باروی شهر نیز بار دیگر شکست خورده و از راه کوهستان خود را به شهر ارسوس رسانده و مردم آنجا را به جدایی از آتن برانگیخته بودند. از این رو تراسولوس با همه کشتیه‌های خود به قصد حمله به ارسوس براه افتاد. پیشتر از او تراسوبولوس نیز همین که شنیده بود تبعیدیان روانه ارسوس شده‌اند با پنج کشتی از ساموس رهسپار آنجا شده ولی دیررسیده و در جوار شهر لنگر انداخته بود. در اینجا دو کشتی که از هلسپونت بازمی‌گشتند، و پنج کشتی از آن متومنا، به آنان پیوستند و در نتیجه عده کشتیهایشان به شصت و هفت دستگاه بالغ گردید و با همه این کشتیه‌ها و منجنیقهای محاصره و وسایل دیگر به قصد تصرف ارسوس بدانجا حمله کردند.

در این اثنا مینداروس و ناوگان پلوپونزی در ظرف دو روز در خیوس آذوقه لازم را بارکرده و از مردم خیوس برای هر سرباز اهل خیوس که در خدمتشان بود سه سکه رایج آن شهر را گرفته بودند. روز سوم بسرعت براه افتادند و برای پرهیز از رویارویی با کشتیهایی که در جوار ارسوس لنگر انداخته بودند، به جای ورود به دریای آزاد، جزیره لسبوس را در دست چپ خود گذاشتند و به سوی قاره رهسپار گشتند و برای صرف ناهار در بندر کارتریا^۱ لنگر انداختند و سپس در طول ساحل کومه پیش رفتند و شام را در بندر آرگینوسای^۲ رویوی موتیلن خوردند و شبانه از آنجا با حرکت درآمدند و به هارماتوس^۳ واقع در برابر متومنا رسیدند و صبحانه را بشتاب صرف کرده پس از گذشتن از لکتوس^۴ و لاریسا^۵ و هاماکسیتوس^۶ پیش از نصف شب به رویتیون^۷ در هلسپونت وارد شدند. بعضی از کشتیهایشان نیز مدتی در سیکیون و بنادر دیگر آن منطقه توقف کردند.

آتنیان با هفده کشتی در سستوس بودند و چون دیدند در ساحلی که در اشغال دشمن بود چند جا آتش افروخته‌اند دانستند که پلوپونزیان در حال ورود به بندر هستند و از این رو همان شب با شتاب براه افتادند و در طول ساحل خرسونس روانه الایوس^۸ شدند تا وارد دریای آزاد شوند و از کشتیهای دشمن دور گردند. سرنشینان شانزده کشتی پلوپونزی در آبودوس به دوستان خود که در حال رسیدن بودند پیغام فرستادند که مراقب آتنیان باشند، ولی ایشان کشتیهای آتنی را ندیدند. اما آتنیان سحرگاه با ناوگان مینداروس مواجه گردیدند و مینداروس به تعقیب آنان پرداخت. بیشترشان خود را به ایمبروس و لمنوس رساندند ولی چهار کشتی که عقب مانده بودند در جوار الایوس به گرفتاری دچار شدند: یکی در نزدیک پرستشگاه پروتسیلاوس^۹ به شش نشست و با همه سرنشینانش اسیر دشمن شد، دو دستگاه را پلوپونزیان خالی از سرنشین تصرف کردند و چهارمی را سرنشینانش در ساحل ایمبروس رها

1. Karteria

2. Arginusai

3. Harmatus

4. Lektos

5. Larisa

6. Hamaxitos

7. Rhoiteion

8. Elaius

9. Protesilaos

کردند و به دست دشمن به آتش کشیده شد.

پس از آن ناوگان آبودوس به پلوپونزیان ملحق شدند و در نتیجه کشتیهای ایشان به هشتاد و شش دستگاه بالغ گردید. اینان در همین روز الایوس را محاصره کردند ولی چون شهر تسلیم نشد به آبودوس بازگشتند.

آتنیان از خبری ناآگاه بودند که می‌بایست از نگهدارانشان شنیده باشند و آن اینکه ناوگان دشمن بدون اطلاع آنان به حرکت درآمده است، از این رو به محاصره ادامه دادند. ولی همین که از حرکت دشمن خبر یافتند بی‌درنگ دست از محاصره آرسوس کشیدند و سرعت روانه هلسپونت برای مقابله با دشمن شدند. دوکشتی پلوپونزی را که پیشتر هنگام تعقیب ایشان وارد دریای آزاد شده بود، گرفتند. روز بعد به الایوس رسیدند و در آنجا لنگر انداختند و کشتیهایی را که به ایمبروس گریخته بودند، آوردند و پنج روز صرف آماده ساختن خود برای نبرد کردند.

نبرد در گرفت و آرایش سپاه طرفین بدین سان بود که شرح می‌دهم. آتنیان در ستونی مستقیم در طول ساحل سستوس برافزادند. پلوپونزیان چون آنان را دیدند برای مقابله با آنان از آبودوس حرکت کردند. هر دو طرف دانستند که نبردی روی خواهد داد و از این رو خطوط خود را طولانی‌تر ساختند: آتنیان با هفتاد و شش کشتی در طول ساحل خرسونس از ایداکوس^۱ تا آرهیانا^۲، و پلوپونزیان با هشتاد و شش کشتی از آبودوس تا داردانوس. در طرف پلوپونزیان، سیراکوسیا جناح راست را داشتند، و خود مینداروس با سریعترین کشتیها در جناح چپ بود. در طرف آتنیان تراسولوس در جناح چپ بود و تراسوبولوس در جناح راست، و فرماندهان مختلف تمامی بخشهای ناوگان را تحت مراقبت داشتند. پلوپونزیان می‌خواستند حمله را آغاز کنند و با جناح چپ خود جناح راست آتنیان را در حصار گیرند و از بقیه ناوگان جدا کنند و جنگ را به دریای آزاد بکشانند و در عین حال قلب ناوگان آتن را به سوی ساحل برانند. آتنیان چون چنین دیدند جناح خود را در جهتی که دشمن می‌خواست محاصره اش کند امتداد دادند و پیشتر افتادند. در این هنگام جناح چپ آتنیان از برابر تپه کونوسما گذشته بود ولی به سبب این حرکت قلب ناوگانشان ضعیف و آشفته شده بود مخصوصاً بدین جهت که عده کشتیهای آتن کمتر از کشتیهای دشمن بود و ساحل در نقطه کونوسما زاویه‌ای نوک تیز تشکیل می‌داد و از یک سوی زاویه نمی‌شد دید که در سوی دیگر چه می‌گذرد.

از این رو پلوپونزیان به قلب ناوگان آتن حمله کردند و کشتیها را به سوی ساحل راندند و حتی در ساحل پیاده شدند و به تعقیب آتنیان پرداختند. در اینجا تراسوبولوس که با دشمن در حال نبرد بود نمی‌توانست به یاری قلب برسد و تراسولوس نیز که در آن سوی زاویه بود نمی‌دید که قلب به دشواری افتاده است. ولی پلوپونزیان که به پیروزی خود اعتماد یافته بودند در حال

تعقیب کشتیه‌های آتنی از هم پراکنده شدند و نظمشان آشفته گردید. تراسبولوس و سربازانش چون چنین دیدند بی‌درنگ بازگشتند و بر آنان تاختند و پس از شکست دادن آنان به آن کشتیه‌های پلوپونزی حمله بردند که بر آتنیان پیروز شده بودند و بیشترشان را مجبور به فرار ساختند. سیراکوسی‌ان نیز چون بقیه ناوگان را در حال گریز دیدند پشت کردند و به فکر نجات خود افتادند.

بدین‌سان پلوپونزیان شکست خوردند و بیشترشان نخست به رودخانه میدیاس^۱ گریختند و سپس به آبودوس. آتنیان فقط چند کشتی به غنیمت گرفتند چون به علت تنگی هلسپونت دشمن باسانی توانست بگریزد؛ با این همه، این پیروزی دریایی بهترین واقعه‌ای بود که در این هنگام می‌توانست برای آتنیان روی دهد. آتنیان تا این واقعه به سبب ناکامی در چند نبرد کوچک و مخصوصاً بر اثر مصیبتی که در سیسیل دچارش شده بودند از نیروی دریایی پلوپونز بیم داشتند ولی اکنون آن احساس ناتوانی بکلی برطرف گردید. کشتیهایی که از دشمن بدست آوردند هشت فروند متعلق به شهر خیوس بود و پنج فروند از آن کورینت، دو فروند به امپراکیا، دو فروند به بویوتی و چهار فروند به لوکاس و اسپارت و سیراکوس و پلنه.

آتنیان پس از برافراشتن علامت پیروزی در دماغه کونوسما و گردآوردن کشتیهایی شکسته، و پس دادن اجساد کشتگان به دشمن، خبر پیروزی را به آتن فرستادند و مردم آتن به شنیدن این خبر جرأت خود را بازیافتند و دانستند که اگر با همه نیروی خود بکوشند هنوز ممکن است به پیروزی نهایی دست یابند.

چهار روز پس از نبرد دریایی، آتنیان مستقر در سستوس که کشتیهای خود را دوباره مجهز ساخته بودند برای سرکوبی طغیان شهر کوزیکوس روانه آنجا شدند. در جوار هارپاگیون^۲ و پریاپوس^۳ هشت کشتی بیزانس را دیدند که در آنجا لنگر انداخته بودند. پس به آنها حمله کردند و سرنشینان‌شان را شکست دادند و کشتیها را گرفتند و سپس به کوزیکوس رفتند و طغیان را فرونشاندند و غرامت از ساکنان شهر گرفتند.

در این اثنا پلوپونزیان نیز براه افتاده به آبودوس و الایوس رفتند و کشتیهایی را که دشمن از آنان گرفته و در آنجا رها کرده بود و هنوز قابل استفاده بودند، گرفتند. بقیه کشتیها را مردم الایوس آتش زده بودند. سپس هیپوکراتس و اپیکلس را برای آوردن کشتیهایی که در لایویا بودند بدانجا فرستادند.

تقریباً در همین وقت آلکیبیادس با سیزده کشتی خود از کاونوس و فاسلیس بازگشت و خبر آورد که موفق شده است ناوگان فنیقی را از پیوستن به نیروی دریایی پلوپونز بازدارد، و

علاوه بر این دوستی تیسافرنس را نسبت به آتنیان جلب کرده است. سپس علاوه بر کشتیهایی که در اختیار داشت نه کشتی دیگر مجهز ساخت و مبلغی هنگفت از مردم هالیکارناس گرفت و جزیره کوس را مستحکم کرد و حکمرانی برای آنجا برگماشت و چون پاییز نزدیک بود به ساموس بازگشت.

تیسافرنس چون شنید که پلوپونزیان روانه هلسپونت شده اند باشتاب از اسپندوس به ایونیا رفت. مردم شهر آنتاندروس^۱ در منطقه اثولیا، گروهی کثیر از سربازان سنگین اسلحه را از آبودوس از راه خشکی و از طریق کوه ایدا به شهر خود آوردند چون از بدرفتاری آرساکس^۲ ایرانی، فرمانده سپاه تیسافرنس، در زحمت بودند. مردم دلوس، پس از آنکه آتنیان ایشان را هنگام پاک ساختن دلوس از شهرشان بیرون کرده بودند، در آتراموتیون سکنی گزیده بودند، و آرساکس به ادعای اینکه جنگی در پیش دارد آنان را از شهر بیرون آورده و به ایشان وعده داده بود که دلیرترینشان را به خدمت سربازی خواهد گرفت؛ ولی وقتی که مشغول صرف غذا بودند آنان را با سربازان خود محاصره کرده و به تیراندازان خود دستور داده بود همه را بقتل برسانند. از این رو مردم آنتاندروس می ترسیدند که آرساکس روزی با خود ایشان نیز همین عمل را بکند. علاوه بر این آرساکس از ایشان باج هنگفتی مطالبه می کرد که از پرداختنش ناتوان بودند. بدین جهت پادگان او را از ارگ شهر خود بیرون کردند.

تیسافرنس این واقعه را نتیجه تحریک پلوپونزیان می دانست، و با توجه به اینکه در میل و کنیدوس نیز پادگان او از شهر رانده شده بودند، دریافت که پلوپونزیان او را به چشم دشمنی می نگرند و بیم آن داشت که آسیبهایی بیشتر به او برسانند. علاوه بر این از اینکه فارنا بازوس با صرف پول و وقت کمتری توانسته بود برای اقدامات خود علیه آتنیان از پلوپونزیان یاری بگیرد سخت خشمگین بود. پس بر آن شد که به هلسپونت برود و ایشان را ببیند و در مورد رویدادهای آنتاندروس بر آنان اعتراض کند و بدگمانی را که به سبب نیاوردن کشتیهای فنیقی و پیشامدهای دیگر نسبت به او پیدا کرده بودند، برطرف سازد. از این رو نخست به افه سوس رفت و به آرتمیس قربانی نثار کرد...^۳

1. Antandros

2. Arsakes

۳. چنانکه در «پادداشت مترجم» متذکر شده ایم توکرو دیدس به علت مرگ زودرس نتوانسته است تاریخ خود را

پایان برساند. - م.

فهرست راهنما

۳۴۶ تا ۳۴۸، ۳۵۲، ۳۵۷	۴۳ تا ۴۶، ۵۸ تا ۶۱، ۶۳، ۶۵	ا
۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۲، ۳۶۷ تا	۶۶، ۶۷ تا ۷۰، ۷۵ تا ۷۷، ۸۶	آبدرا، ۱۱۰، ۱۴۹
۳۷۳ تا ۳۷۵، ۳۷۷ تا ۳۸۰	۹۱، ۹۵، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱ تا	آبرونیخوس، ۶۸
۳۸۵، ۳۸۷ تا ۳۹۰	۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۹	آبودوس، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۷، ۵۰۱
۳۹۶ تا ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۶	۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۸ تا	۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴
۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۳ تا ۴۱۵	۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱	آپودوت، ۲۰۴، ۲۰۶
۴۱۹ تا ۴۲۵، ۴۲۷ تا ۴۳۱	۱۴۳، ۱۴۵ تا ۱۴۸، ۱۵۲	آپلودوروس، ۴۱۳
۴۳۳، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۴ تا ۴۴۶	۱۵۵ تا ۱۵۷، ۱۵۹ تا ۱۶۲	آپولون، ۳۲، ۴۰، ۸۷، ۱۰۵، ۱۴۶
۴۵۰ تا ۴۵۲، ۴۵۴ تا ۴۵۵	۱۶۸ تا ۱۷۰ تا ۱۷۲، ۱۷۸	۱۵۳، ۱۵۶، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۰۹
۴۵۷ تا ۴۵۹، ۴۶۲ تا ۴۶۹	۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶	۲۵۳، ۲۶۴، ۲۷۳، ۲۹۸، ۳۱۴
۴۷۱ تا ۴۷۳، ۴۷۵ تا ۴۷۹	۱۸۸ تا ۱۹۰ تا ۱۹۶، ۱۹۹	۳۱۷، ۳۴۴، ۳۷۳، ۳۹۹، ۴۱۶
۴۸۴، ۴۸۶، ۴۸۸، ۴۹۱ تا ۴۹۳	۲۰۰ تا ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۱۰	۴۶۴
۴۹۴ تا ۴۹۸، ۴۹۶	۲۱۴ تا ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۱	آپولونیا، ۳۸
۵۰۲	۲۲۳ تا ۲۲۵، ۲۲۷ تا ۲۳۳	آپیدانوس (رود)، ۲۵۵
آتنه، ۱۰۳، ۱۰۵، ۲۹۰، ۲۹۸	۲۳۵ تا ۲۳۸، ۲۴۰ تا ۲۴۳	آتالانتا، ۱۱۱، ۱۵۱، ۲۰۱
آتوس، ۲۷۰، ۲۸۶، ۲۸۷، ۳۰۵	۲۴۵، ۲۴۷، ۲۴۹ تا ۲۵۱	۲۹۵
۳۳۲	۲۵۹ تا ۲۶۱ تا ۲۶۶ تا	آترئوس، ۲۹
آتینانی، ۱۳۹	۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۱	آتراموتیون، ۵۰۴، ۲۸۵
آخارنای، ۱۰۶ تا ۱۰۸	۳۰۰ تا ۳۰۲ تا ۳۰۴ تا	آتناگوراس، ۳۶۴، ۳۶۷، ۴۵۰
آخایا، ۲۷، ۲۷، ۱۰۱، ۱۳۰، ۱۴۳	۳۰۶، ۳۰۹، ۳۱۰ تا ۳۱۲	آتنای خالکیوکوس، ۸۵
۲۰۳، ۲۲۷، ۲۵۴، ۲۳۲، ۳۴۳	۳۱۴ تا ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۲۲	آتانیوس، ۲۷۵، ۲۷۶
۴۲۰، ۴۴۸	۳۲۳ تا ۳۲۶، ۳۲۸ تا ۳۳۰	آتن، ۱۷، ۱۹، ۲۰، ۲۵، ۲۲، ۲۶
آخروس، ۴۷	۳۳۲ تا ۳۳۴، ۳۴۱، ۳۴۲	۲۸، ۳۰ تا ۳۴، ۳۷، ۴۰، ۴۱

آخرن، ۴۷	۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۹۲، ۳۹۶	آسپندوس، ۴۸۹، ۴۹۲، ۴۹۳
آخلوس، ۱۵۳، ۱۵۸، ۲۱۰	۳۹۹، ۴۰۱، ۴۱۳، ۴۱۶، ۴۲۶	۵۰۴
آخیل، ۲۶	۴۳۲، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۹۱	آستا کوس، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۵۲
آدمتوس، ۸۹	۴۹۵	آستوخوس، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹
آدیمانتوس، ۵۲	۸۷، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۸۷	۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵
آرابایوس، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۷۷	۲۹۵	۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۲، ۴۷۸
۲۷۸، ۲۸۰	آرگینوسای، ۵۰۱	۴۷۹، ۴۸۷، ۴۸۹
آرتابازوس، ۸۶، ۸۷	آرگینون، ۴۶۳	آستوماخوس، ۱۸۲
آرتاس، ۴۱۹	آرنای، ۲۶۶	آسویوس، ۹۹
آرتافرنس، ۲۴۰	آرنه، ۳۱	آسوپولانوس، ۱۸۲
آرتمیس، ۲۰۹، ۳۶۸، ۵۰۴	آرنیسا، ۲۸۰	آسویوس، ۵۳، ۱۵۷
آرتمیسیون، ۱۸۳	آرهیانا، ۵۰۲	آسیا، ۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۲۷۶
آرخیستراتوس، ۴۸۵، ۵۱	آریانتیدس، ۲۶۰	آسین، ۲۲۳
آرخگتس، ۲۴۴	آریستئوس، ۳۹، ۵۲، ۵۳، ۱۲۱	آسیناروس، ۴۴۵
آرخلائوس، ۱۵۱	۲۸۲	آسینه، ۲۴۲، ۳۹۵
آرخونیدس، ۴۰۳	آریستارخوس، ۴۹۴، ۴۹۶، ۴۹۹	آفرو دیت، ۳۶۹
آرخه دیکه، ۳۷۵	آریستاگوراس، ۲۶۶	آفرو دیتیا، ۲۴۳
آرخیا، ۲۲۹، ۲۴۴	آریستوفانس، ۱۹، ۱۷۲	آکارنان، ۱۵۳
آرخیبوس، ۲۴۰	آریستوفون، ۴۹۲	آکارنانیا، ۲۷، ۷۷، ۱۰۰، ۱۰۱
آرخیداموس، ۶۲، ۶۵، ۱۰۱	آریستوکرآتس، ۲۹۶، ۴۵۲، ۴۹۳	۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۲، ۱۳۹، ۱۴۰
۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۲۰	۴۹۵	۱۴۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۷، ۲۰۲
۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۵، ۲۰۱	آریستوکلِس، ۲۹۳، ۳۲۷	۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲
۲۱۷، ۲۱۸، ۳۲۰، ۳۲۳، ۴۱۲	آریستوکلیدس، ۱۳۳	۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۸، ۴۱۸، ۴۲۲
آرساکس، ۵۰۴	آریستوگیتون، ۳۵، ۳۷۲، ۳۷۳	۲۴۰، ۲۴۴، ۲۵۹، ۲۶۵، ۳۲۶
آرکادیا، ۲۶، ۲۹، ۳۱، ۱۷۰، ۳۰۳	۳۷۴، ۳۷۵	آکامانیس، ۲۷۵
۳۰۳، ۳۰۵، ۳۱۵، ۳۲۰ تا	آریستون، ۴۲۲	آکانتوس، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۷۱، ۲۷۶
۳۲۵، ۴۱۲، ۴۳۳، ۴۴۸	آریستونوس، ۱۰۸، ۳۴۵	۲۷۸، ۲۹۵، ۲۹۶
آرکسیلائوس، ۳۱۶، ۳۲۹، ۴۶۶	آریستونوموس، ۱۱۲، ۲۷۵، ۲۷۶	آکته، ۲۷۰
آرگوس، ۲۷، ۲۹، ۷۳، ۸۹	۲۷۷	آکتیون، ۴۰
۹۰، ۹۷، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۳۱	آریستیدس، ۶۸، ۲۴۰، ۲۵۲	آکراگاس، ۲۸۷، ۳۴۵، ۴۱۹، ۴۲۶
۱۳۲، ۱۴۰، ۱۵۰، ۲۰۷، ۲۰۹	۲۹۵	۴۲۸، ۴۳۲
۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۳۷، ۲۴۳	آریفرون، ۲۴۸	آکرای، ۳۴۶، ۴۴۲
۲۸۳، ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۰۱ تا	آزاد (دریا)، ۴۲۹، ۴۳۴، ۴۶۶	آکروپلیس، ۸۴، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۸
۳۰۴، ۳۰۷، ۳۰۹ تا ۳۳۲	۴۶۷	۲۹۶، ۲۹۸، ۳۱۴، ۳۷۳
۳۳۴، ۳۴۲، ۳۴۷، ۳۵۹، ۳۶۸	آسپاسیا، ۱۱۹	آکروتوی، ۲۷۰

آکسینس، ۲۲۹	آلکیداس، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۹۱	آناپوس (رود)، ۱۴۱، ۳۷۹، ۳۹۷
آکسیوس، ۱۵۱	۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۳	۴۲۲، ۴۲۴
آگاتارخوس، ۴۳۷، ۴۱۵	آلکسیستس، ۲۰۲، ۲۴۸، ۴۱۰	آناکتوریا (منطقه)، ۴۰
آگاتارخیداس، ۱۴۱	آلکیفرون، ۳۲۱	آناکتوریون، ۴۷، ۵۰، ۱۰۱، ۲۱۴
آگاممنون، ۲۰، ۲۹	آلکیناداس، ۲۹۶	۱۳۹، ۲۴۰، ۳۰۳، ۴۱۸
آگرئی، ۱۵۳، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳	آلکینوس، ۱۹۲	آناکساندر، ۵۰۰
۲۶۵، ۲۵۴	آلموبیا، ۱۵۱	آناکسیلاس، ۳۴۶
آگریانی، ۱۴۹	آلوزیا، ۴۱۸	آناکسیمندر، ۱۸
آگسندر، ۹۱، ۴۹۵	آلیکوه، ۴۱۹	آناکیون (پرستشگاه)، ۴۹۷
آگساندریداس، ۴۹۸، ۴۹۷، ۴۹۵	آمناس، ۱۶۴	آنایا، ۱۶۳، ۱۶۹، ۲۵۲، ۴۵۶، ۴۷۸
آگسپیداس، ۳۱۷، ۳۱۹	آمپراکیا، ۳۹، ۴۷، ۱۰۱، ۱۳۱	آناتاندروس، ۲۴۱، ۲۵۲، ۲۵۳
آگیس، ۲۰۱، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۹۶	۱۳۲، ۱۳۹، ۱۹۱، ۲۰۷، ۲۰۹	۵۰۴
۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳	۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۳۷	آنتستریون، ۱۰۵
۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۴۱۶، ۴۱۲	۲۴۰، ۴۰۱، ۴۰۶، ۴۱۵، ۴۳۳	آنتموس، ۱۵۱
۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳	۵۰۳	آننه، ۳۰۹
۴۶۹، ۴۸۳	آمپلیداس، ۲۹۷	آنتیسا، ۱۶۳، ۱۶۸، ۴۵۸
آل‌بویه، اسداله ۲۳	آمفیاراتوس، ۱۳۲، ۱۵۳	آنتیستنس، ۴۶۶، ۴۷۸
آلسیداس، ۱۶۲، ۱۶۷	آمفیس، ۲۷۵	آنتیفوس، ۳۴۵
آلکانوس، ۲۹۶، ۳۰۰	آمفیبولیس، ۱۹، ۲۲، ۷۲، ۲۶۶	آنتیفوس، ۲۹۶
آلکامنس، ۴۴۹، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳	۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۸۲	آنتیفون، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۹۴
آلکسارخوس، ۴۱۲	۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۱	آنتیکلس، ۷۹
آلکساندر (شاه مقدونیه)، ۱۱۱	۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۷، ۳۰۱	آنتیگنس، ۱۰۸
آلکسیپیداس، ۴۷۶	۳۰۴، ۳۰۶، ۳۱۲، ۳۳۳، ۴۰۷	آنتیمنستوس، ۲۰۹
آلکسیکلس، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۹	آمفیدوروس، ۲۷۵	آنتیمنیداس، ۳۱۰
آلکمنونید، ۳۷۵	آمفیس، ۲۰۶	آنتیوخوس، ۱۴۰
آلکمیون، ۱۵۳	آمفیلوخوس، ۱۳۲	آندروس، ۱۲۴، ۲۳۶، ۲۵۷، ۲۷۰
آلکپیادس، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲	آمفیلوخیا، ۱۳۲، ۲۰۷، ۲۰۹	۲۸۷، ۳۹۷، ۴۳۱، ۴۸۲
۳۱۳، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۲	۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۴	آندروستنس، ۳۱۵
۳۲۹، ۳۳۴، ۳۴۸، ۳۵۲، ۳۵۵	آمورتایوس، ۷۶	آندروکراتس، ۱۶۵
۳۵۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۶	آمورگس، ۴۴۹، ۴۶۱، ۴۷۴	آندروکلس، ۴۸۰
۳۷۷، ۳۸۳، ۳۹۱، ۴۱۰، ۴۵۰	آموکلایون، ۲۹۶، ۲۹۸	آندرومنس، ۳۱۰
۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۶۹، ۴۷۰	آموناس، ۱۴۹، ۱۵۱	آندوکیدس، ۴۹
۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۸۳	آمینوکلس، ۳۲	آنریستوس، ۱۳۱
۴۸۶، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۱، ۴۹۳	آمینیادس، ۱۳۱	آوتوخاریداس، ۲۹۱
۴۹۹، ۵۰۳	آمیناس، ۲۸۲	

اوتوکلس، ۲۴۱، ۲۷۵	اپیکور، ۱۶۳	ارینثوس، ۷۵، ۴۲۰، ۴۴۳، ۴۴۴
اولون، ۲۶۶	اتنونیکوس، ۴۵۸	اژه (دریا)، ۹، ۷۱، ۸۹، ۲۷۰
آیانتیدس، ۳۷۵	اتروریا، ۳۹۱، ۴۰۰	اسپارادوکوس، ۱۵۲، ۲۶۶
آیتایا (شهر)، ۷۲	اتروسکی، ۴۲۹	اسپارت، ۱۸، ۲۱، ۲۸، ۳۰، ۳۳ تا
آیتولیا، ۲۷، ۴۳۲	اتولیا، ۲۰۳ تا ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۴	۳۵، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۴۶
آیسون، ۳۰۹	۲۳۲	۵۱، ۵۴، ۵۶ تا ۵۸، ۶۰، ۶۲
آیسمیدس، ۴۷	اتیکه، ۲۶، ۲۹، ۷۶ تا ۷۸، ۸۳	۶۵ تا ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۳، ۷۴
آیگالتوس (کوه)، ۱۰۶	۸۴، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۳	۷۵، ۷۷ تا ۷۹، ۸۲ تا ۸۹، ۹۱
آیمنستوس، ۱۸۲	تا ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۲۴	۹۵ تا ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳
آیناس، ۲۷۵	۱۲۵، ۱۳۲، ۱۵۵، ۱۶۱، ۱۶۲	۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۲۰
آینوس، ۲۳۲، ۴۳۱	۱۶۶، ۱۶۷، ۲۰۱، ۲۱۷، ۲۱۹	۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۶ تا
آینیان، ۳۱۶	۲۳۶، ۲۶۴، ۲۹۲، ۲۹۶، ۳۴۲	۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۵۷، ۱۵۸
آیولادس، ۲۶۰	۳۷۶، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۷، ۴۲۷	۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۶، ۱۸۱، ۱۸۲
آیولی، ۴۳۱	۴۳۵، ۴۸۳	۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۸، ۲۰۱
	اختیمیداس، ۲۷۵	تا ۲۰۳، ۲۱۷ تا ۲۱۹، ۲۲۳ تا
الف	اخکراتیدس، ۷۶	۲۲۷، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳ تا
اثنیونیا، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶	اخینادس، ۱۵۳	۲۳۶، ۲۴۳، ۲۵۰، ۲۵۴ تا
اثرودیا، ۱۵۱	ادونی، ۷۲، ۱۵۱، ۲۶۶، ۲۶۸	۲۵۹، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱
اثولوس، ۱۹۹	۲۷۰	تا ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۹۱ تا
اثولیا (منطقه)، ۱۶۹، ۲۱۴، ۲۳۷	اراسیسترآتوس، ۲۸۶	۲۹۸، ۳۰۰ تا ۳۰۸، ۳۱۲
۲۴۱، ۵۰۴	اراسینیدس، ۴۰۶	۳۱۵ تا ۳۱۷، ۳۲۰ تا ۳۲۴
اثولیس، ۲۰۷	ارتیریا، ۳۳، ۸۵، ۲۷۷، ۴۳۱، ۴۷۷	۳۲۶ تا ۳۲۸، ۳۳۲، ۴۳۳، ۴۳۶
ابویا، ۱۰۹، ۱۶۲، ۴۹۸	۴۹۸	۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۲، ۳۴۷، ۳۴۹
ابی پوله، ۲۸۳، ۳۹۷، ۴۰۰، ۴۰۳	ارختئوس، ۱۰۴	۳۵۰، ۳۶۳، ۳۷۶، ۳۸۳، ۳۹۱
۴۰۵، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۶	اردشیر، ۷۳، ۹۰، ۲۴۰، ۴۴۹	تا ۳۹۲، ۴۰۱، ۴۰۴، ۴۱۵
اپیتاداس، ۲۲۰، ۲۳۳، ۲۳۵	ارسوس، ۱۶۳، ۱۷۰، ۴۵۸، ۵۰۱	۴۱۶، ۴۳۱، ۴۳۳، ۴۴۸ تا
اپیدامنوس، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۴	۵۰۲	۴۵۷، ۴۶۵ تا ۴۶۷، ۴۶۹
۹۶، ۱۹۱	ارویوس، ۲۰۲	۴۷۶، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۳، ۴۹۰
اپیداوروس، ۳۹، ۷۴، ۷۸، ۲۳۸	اروتره، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۰، ۴۴۹	۴۹۲، ۴۹۵، ۴۹۷، ۵۰۳
۲۷۵، ۳۰۰، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹	۴۵۰، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۹، ۴۶۱	اسپارتولوس، ۱۲۸، ۲۹۵
۳۲۱، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۱، ۳۶۰	۴۶۳	اسپیرایون (بندر)، ۴۵۲، ۴۵۳
۴۰۱، ۴۱۱، ۴۱۶، ۴۴۸، ۴۵۲	اروکس، ۳۴۴، ۳۶۹	۴۵۴، ۴۵۷
۴۹۵	اروکسیلایداس، ۲۷۵	استاگس، ۴۵۵
اپیکلس، ۴۷، ۱۰۸، ۵۰۳	ارولوخوس، ۲۰۷	استاگیروس، ۲۵۹، ۲۸۷، ۲۹۵
اپیکودیداس، ۲۹۱	اروماخوس، ۹۹	استراتوس، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲

اندیوس، ۳۱۱، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۵۵	۳۳۱، ۳۲۱، ۳۱۷	۱۵۲
انوالیوس، ۲۴۸	افلاطون، ۱۱۹، ۲۹۴	استراتونیکه، ۱۵۲
انیبوس، ۲۵۴	افور، ۴۷	استریسا، ۵۲
اونانتیه، ۲۰۷	افهسوس، ۹۰، ۱۶۹، ۲۰۸، ۲۴۰	استروفاکوس، ۲۵۴
اونسیریا، ۴۲۸	۴۵۶	استرومبیخوس، ۴۷
اوارخوس، ۱۱۱، ۱۱۲	اکریتوس، ۴۱۲	استرومبیخیدس، ۴۵۴، ۴۵۵
اوبیویا، ۳۷، ۳۶، ۷۱، ۷۸، ۹۷	اکسکستوس، ۲۸۳	۴۵۶، ۴۶۲، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۷
۱۰۴، ۱۱۱، ۱۲۴، ۱۵۶، ۱۹۹	اگستا، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸	استرومون (رود)، ۷۱، ۷۲، ۱۴۹
۲۰۱، ۲۰۳، ۲۵۳، ۲۶۱، ۲۷۰	۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۶۲	۱۵۱، ۱۵۲، ۲۴۰، ۲۶۶، ۲۶۸
۳۴۴، ۳۸۴، ۳۸۸، ۴۱۶، ۴۱۷	۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۷، ۳۸۴	۲۸۷، ۲۸۸، ۴۰۷
۴۳۱، ۴۴۷، ۴۴۹، ۴۷۷، ۴۸۵	۳۹۱، ۳۹۸، ۴۲۲	استرونگول (جزیره)، ۲۰۰
۴۹۱، ۴۹۵، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹	اگیتئون، ۲۰۵	استرویبوس، ۷۴
۵۰۳	اگینا، ۳۲، ۴۵، ۵۴، ۷۴، ۷۵، ۱۰۹	استساگوراس، ۷۹
اوپائیداس، ۲۷۵	۱۱۱، ۱۸۸، ۱۹۲، ۲۴۳، ۳۱۴	استنه لائیداس، ۶۵، ۴۴۹
اوپالیون، ۲۰۵، ۲۰۷	۴۱۳، ۴۲۱، ۴۸۲، ۴۹۵	استورا، ۴۳۱
اوپوس، ۱۱۱	الایاتیس، ۴۷	استوفون، ۲۲۵
اوپومیدس، ۱۶۳	الایوس، ۵۰۱، ۵۰۳	اسفاکتریا، ۲۲۰، ۲۲۲، ۲۲۴
اوپیک، ۳۴۴	المپ، ۸۴، ۲۵۵، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۵۲	۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۴۲، ۲۴۳
اوپیکیا، ۳۴۵	المپیا، ۸۱، ۹۴، ۱۵۸، ۲۹۶	۲۶۹، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۹، ۳۰۵
اوتودموس، ۴۰۹، ۴۳۷	الوسیسی، ۷۸، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷	۳۱۱، ۳۲۸
اوتوکلیس، ۴۷، ۲۱۴	۲۴۹	اسکاندیا، ۲۴۲
اودروسه، ۱۱۰، ۱۴۹، ۱۵۰، ۲۶۶	الومونس، ۲۰۳	اسکریتیس، ۲۰۵، ۳۲۵، ۳۲۶
اودومانت، ۱۵۲، ۲۸۷	الومی، ۳۴۴	۳۲۷
اودیسه تئوس، ۲۲۸	الیس، ۳۹، ۴۰، ۴۷، ۱۰۹، ۱۳۰	اسکلیوس، ۴۹۳
اورئوس، ۴۹۸	۱۴۲، ۲۹۴، ۲۹۷، ۳۰۳، ۳۰۵	اسکندر، ۲۲، ۵۱، ۸۹، ۱۴۸
اورخومونس، ۷۷، ۱۹۹، ۲۵۳	۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵	۱۵۰، ۱۵۱
۲۶۲، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۹	۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۸، ۳۳۰	اسکوتی، ۱۴۹، ۱۵۰، ۴۳۰
اورست، ۱۴۰	۴۱۸	اسکوروس، ۷۱
اورستس، ۷۶، ۷۷	الیگارش، ۲۵۲، ۲۵۴، ۳۳۱	اسکولا، ۲۲۸
اورستین، ۲۸۳، ۳۲۳	۳۳۲، ۳۶۶	اسکولوس، ۲۹۵
اورنای، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۴۷	الیمی، ۱۵۰	اسکولئون، ۳۱۸
اوروئوس (تیه)، ۳۹۷	امباتون، ۱۶۸، ۱۶۹	اسکومبروس، ۱۴۹
اوروباتوس، ۴۷	امپیداس، ۲۹۶	اسکیرونیدس، ۴۵۹، ۴۷۴
اوروبیه، ۲۰۱	انثاهدوی، ۷۲، ۲۶۶	اسکین، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۰
اوروپوس، ۱۰۸، ۱۵۱، ۲۶۰	انتیموس، ۳۴۵	۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۵، ۳۰۴

۷۷. ۸۵ تا ۸۷ ۸۹ ۹۱ ۹۴	اونٹای، ۲۲۷	۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶، ۴۷۷، ۴۹۸
۱۰۳، ۱۰۵، ۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۴	اونٹون، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷	اوروتانی، ۲۰۴، ۲۰۶
۱۳۶، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۷۰، ۱۸۳	اوناسیموس، ۲۷۵	اوروتیموس، ۴۰
تا ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۴۰، ۲۶۶	اونو، ۱۰۶	اوروستئوس، ۲۹
۲۷۰، ۳۲۵، ۳۴۵، ۳۶۲، ۳۷۵	اونوماکلس، ۴۵۹، ۴۶۲	اورولوخوس، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹
۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۷، ۴۱۳، ۴۴۹	اونه‌توریدس، ۹۷	۲۱۰، ۲۱۱
۴۵۰، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۹	اونیاده، ۷۷، ۱۴۱، ۱۵۲، ۱۵۳	اورولوس، ۴۲۴
۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۸، ۴۷۰	۱۵۸، ۲۵۴	اوروماخوس، ۹۸
۴۷۱، ۴۷۳، ۴۷۵، ۴۸۶، ۴۹۰	اونیون، ۲۳۸	اورومدون، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۱۵
۴۹۲، ۵۰۴	اویارخوس، ۳۴۵	۲۱۸، ۲۲۰، ۲۳۸، ۲۴۷، ۲۴۳
ایریا، ۲۰۲	اویالاس، ۴۵۷	۴۱۰، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۳
ایسارخوس، ۴۰	اویتایا، ۲۰۲، ۴۴۸	۴۲۴، ۴۲۸، ۴۳۹
ایسارخیداس، ۴۰	اویتودموس، ۲۹۶	اورویدوس، ۱۴۰
ایستمسوس، ۳۷۶، ۴۵۱، ۴۵۲	اویتیون، ۴۰۷	اوریبیدس، ۱۳۳، ۱۳۸
۴۵۳	اویرومدون، ۷۲	اوزولی (کولریس)، ۲۰۴
ایستمونیکوس، ۲۹۶	اویریپوس، ۴۱۷	اوستروفوس، ۳۰۹
ایستونه، ۱۹۸، ۲۳۸	اویسومه، ۲۶۸	اوسکیوس، ۱۴۹
ایسهاگوراس، ۲۸۲، ۲۹۶، ۲۹۷	اویفامیداس، ۱۱۲	اوفامیداس، ۲۷۵، ۳۱۸
ایسوکراتس، ۱۴۱	اویماخوس، ۱۱۳	اوفموس، ۳۸۴، ۳۸۷، ۳۹۰
ایسولوخوس، ۲۱۴	اوینوئه، ۴۹۹	اوفیلتوس، ۱۹۹
ایکاروس، ۱۶۸، ۵۰۰	اوینوسی، ۴۵۹	اوفیونیا، ۲۰۴ تا ۲۰۶
ایلوری، ۳۷، ۲۷۸	اوینوفوتا، ۷۵، ۲۶۲	اوگتمون، ۴۶۲
ایمیروس، ۱۵۷، ۲۳۲، ۲۸۸	ایبری، ۳۴۳، ۳۹۳	اوکراتس، ۱۷۵
۴۴۱، ۵۰۲	ایتالوس، ۳۴۴	اوکلس، ۲۶۷، ۴۰۰
ایناروس، ۷۳	ایتالیا، ۱۰۰، ۳۴۴، ۳۶۲، ۳۶۷	اوکلیدس، ۳۴۶
اینسا، ۲۰۷، ۳۹۶	۳۶۸، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۴۰۱	اوکوتوس، ۲۷۵
اینوس، ۴۶۵	۴۱۵، ۴۳۲	اولیه، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳
ایولکیوس، ۲۹۶	ایتامانس، ۱۷۰	اولوروس، ۲۶۷
ایون، ۷۱، ۱۹۱، ۲۴۰، ۲۶۶، ۲۶۷	ایتوس، ۱۱۰	اولوفوکسوس، ۲۷۰
۲۶۸، ۳۸۷، ۳۹۰، ۳۹۱، ۴۶۰	ایتومه، ۷۲، ۷۳، ۱۸۳	اولومپیون، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۲
۴۶۲، ۴۷۵	ایدا، ۲۴۱	۳۸۳، ۴۰۵، ۴۲۲
ایونیا، ۲۶، ۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۷	ایداکوس، ۵۰۲	اولونت، ۲۷۰، ۲۸۶، ۲۹۱، ۲۹۵
۳۶، ۸۳ ۸۹ ۱۰۱ ۱۰۵	ایدومنه، ۱۵۱، ۲۱۲، ۲۱۳	اولونتوس، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۱۳۸
۱۵۰، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۹۳، ۲۰۳	ایران، ۳۲ تا ۳۴، ۵۵، ۵۶، ۵۹ تا	۲۷۷، ۲۹۵، ۳۰۸
۲۰۸، ۳۴۵، ۳۶۸، ۳۸۴، ۳۸۶	۶۱، ۶۵، ۶۶ تا ۶۹، ۷۳، ۷۶	اومپلیس، ۱۰۴

پساناکتون، ۲۸۶، ۲۹۵، ۳۰۶ تا	۲۹۷، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۶ تا	۲۸۷، ۲۸۹، ۳۵۹، ۳۶۳، ۴۰۱
۳۱۲	۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۱۷	۴۰۶، ۴۱۹، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۵۳
پانایی، ۱۵۲	۳۲۱، ۳۲۳، ۳۷۶، ۴۱۲، ۴۱۷	۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۷، ۴۵۳، ۴۶۰
پانتاکواس، ۳۴۵	۴۱۸، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۳۱، ۴۳۳	۴۹۱، ۴۹۹، ۵۰۴
پانیدیون، ۱۱۰	۴۷۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۶۸، ۵۰۰	
پانروس، ۲۵۴	۵۰۳	ب
پانگنوس، ۱۵۱	بویون، ۷۵	باتوس، ۲۳۷
پانورموس، ۱۴۷، ۳۴۴، ۴۵۸	بیتونی، ۲۵۳	براسیداس، ۱۰۹، ۱۴۲، ۱۴۳
پاوسانیاس، ۵۲، ۶۹، ۷۰، ۷۵	بیزانس، ۸۵، ۸۶، ۱۴۹، ۴۸۸	۱۴۷، ۱۹۱، ۱۹۴، ۲۲۲، ۲۵۰
۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹	۵۰۳	۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶
۱۰۷، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۸۳، ۱۸۵	بیسالت، ۲۷۰	۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸
۱۹۰، ۲۹۳، ۳۰۵	بیستالیا، ۱۵۱	۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۵
پیارتوس، ۲۰۱		۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۳
پترا، ۴۲۱	پ	۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱
پتلون، ۲۹۵، ۴۵۹، ۴۶۲	پثونی، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱	۲۹۳، ۳۰۵، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۴۰
پتوخیا، ۲۳۸، ۲۳۹	پاتره، ۱۴۱، ۱۴۲، ۲۱۷	براورو، ۲۶۸
یتویدوروس، ۲۵۳	یاتموس، ۱۷۰	برومیسکوس، ۲۶۶
پداریتوس، ۴۶۱، ۴۶۳، ۴۶۵	پاخس، ۱۶۳، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۸۰	برویا، ۵۲
۴۷۴، ۴۷۸	پارالوس، ۱۲۴، ۱۷۰، ۱۹۳، ۴۸۵	بریکینیا، ۲۸۶، ۲۸۷
پراتودموس، ۱۳۱	۴۹۱	بریلوسوس، ۱۰۸
پراسیه، ۱۲۴، ۴۰۱، ۴۹۷	پارالیا، ۲۰۲	بوتیا، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۵۰، ۱۵۱
پرایبر، ۲۵۵	پاراوه، ۱۴۰	۱۵۲
پردیکاس (پسر اسکندر)، ۵۱	پارنس، ۱۰۸، ۲۰۴، ۲۶۳	بودورون، ۱۴۸، ۱۸۱
۵۲، ۸۹، ۱۱۰، ۱۴۸، ۱۵۰	پارنوموس، ۱۴۳	بوریداس، ۲۰۶
۱۵۱، ۱۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶	پاروس، ۲۶۷	بوفراس، ۲۷۴
۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۰	پاراسوس، ۳۰۵	بوکولیون، ۲۸۳
۲۸۲، ۲۸۷، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۴۷	پاریس (پسر شاه ترویا)، ۲۹	بولیه، ۵۱، ۲۶۶
پرسئوس، ۲۹	پاسیتلیداس، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۶	بولیسکوس، ۴۵۹
پروتئاس، ۴۷، ۱۰۸	پاگونداس، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳	بویوتی، ۲۶، ۳۱، ۵۱، ۵۴، ۷۵ تا
پروتسیلاتوس، ۵۰۱	پالنه، ۵۱، ۵۳، ۲۷۲، ۲۷۵، ۲۷۶	۷۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳
پروته، ۲۲۳	۲۷۷، ۲۸۰	۱۰۶، ۱۰۸، ۱۳۸، ۱۵۶، ۱۶۰
پروسخین، ۲۰۷، ۲۱۰	پاله، ۳۹	۱۶۳، ۱۸۳، ۱۸۶ تا ۱۸۹
پروسپیتیس، ۷۶	پامفولیا، ۷۲	۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۴، ۳۱۹، ۲۵۰
پروکسنوس، ۲۰۸	پامپلوس، ۳۴۵	۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۹، ۲۶۰
پروکلس، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۴۳، ۲۹۶	پان آتنه، ۳۱۴، ۳۷۴	تا ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۷۳، ۲۹۴

پوتیدایا، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴	۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۳	پروکنه، ۱۱۰
۵۷، ۶۵، ۷۹، ۸۳، ۹۱، ۹۲	۱۴۴، ۱۴۶ تا ۱۴۸، ۱۵۲	پریاپوس، ۵۰۳
۹۷، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۲۵، ۱۳۰	۱۵۵ تا ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۳	پریرس، ۳۴۵
۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۶۲، ۲۷۶	۱۶۷ تا ۱۷۰، ۱۸۱، ۱۹۱	پریکلس، ۱۹، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۵
۲۸۱، ۲۸۳، ۳۰۳، ۳۶۰	۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۹	۹۱، ۹۵، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴
پودنا، ۵۲، ۸۹	۲۱۴، ۲۱۷ تا ۲۲۴	۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۹
پورها، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۷۰، ۴۵۸	۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۱	۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۲۲۹
پورهیخوس، ۴۲۲	۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۶، ۲۶۵، ۲۷۴	پریکلیداس، ۲۷۵
پوزیدون، ۸۵، ۱۴۲، ۲۷۴، ۲۸۱	۲۷۵، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۶، ۲۸۹	پرینه، ۷۸
پوستیلوس، ۳۴۵	۲۹۷، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲	پسامتیخ، ۷۳
پوسکا، ۱۵۱	۳۰۴، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۷، ۳۲۰	پسیستراتوس، ۳۴، ۲۰۸، ۳۷۲
پولس، ۲۸۷	۳۲۶، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۲	۳۷۳
پولمارخا، ۳۱۴	۳۴۳، ۳۴۶، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۶	پگای، ۷۳، ۷۵، ۷۸، ۲۲۷
پولونانتس، ۴۲۰	۳۶۴، ۳۶۵، ۳۷۶، ۳۸۵، ۳۸۶	پلنستوناناکس، ۷۵، ۷۸، ۱۰۷
پولودامیداس، ۲۷۷، ۲۸۱	۳۸۸، ۳۹۳، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۶	۱۶۷، ۲۹۳، ۲۹۶، ۳۰۵، ۳۲۸
پولوس، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰	۴۰۸ تا ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۳	پلا، ۱۵۱
۲۲۴، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۳	۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۰، ۴۲۴، ۴۲۸	پلاتایا، ۹۷ تا ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳
۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۵۵، ۲۸۸	۴۳۳، ۴۵۲، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۶	۱۳۴ تا ۱۳۸، ۱۶۳ تا ۱۶۶
۲۹۲، ۳۰۶، ۳۰۸، ۳۱۱، ۳۱۹	۴۷۴، ۴۸۳، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹	۱۷۱، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴ تا
۳۴۲، ۳۹۲، ۴۰۱، ۴۰۶، ۴۱۶	۴۹۲، ۴۹۳ تا ۵۰۴	۱۹۱، ۲۴۸، ۲۵۱، ۲۹۴، ۳۰۴
۴۳۲، ۴۳۹	پلوتارک، ۴۵۳	۴۱۰، ۴۳۱
پولوکراتس، ۳۲، ۲۰۸	پلوروس، ۲۲۹	پلارگیکن، ۱۰۵
پولومدس، ۱۰۸	پلورون، ۲۰۷	پلاسگ، ۲۶، ۲۷۰
پولیکنا، ۱۴۳، ۴۵۴، ۴۵۸	پله، ۴۶۲	پلاستارخوس، ۸۷
پولیداماس، ۲۸۱	پلیخوس، ۳۹	پلموریون، ۴۰۵، ۴۱۳، ۴۱۴
پولیس، ۱۳۱، ۲۰۷	پلیستولاس، ۲۹۶، ۳۰۰	۴۱۵، ۴۱۸، ۴۲۲
پیناکوس، ۲۶۸	پینوکس، ۴۹۹	پلنه، ۱۰۱، ۳۲۱، ۴۴۸، ۵۰۳
پیتاناته، ۳۵	پوتئاس، ۱۱۰	پلوپس، ۲۹
پیتاس، ۱۹۱، ۱۹۲	پوتامیس، ۴۹۰	پلوپونز، ۲۵، ۲۶، ۲۹، ۳۰ تا ۳۲
پیرئوس، ۶۹، ۷۵، ۱۰۴، ۱۰۶	پوتانگلوس، ۹۷	۳۷، ۳۹ تا ۴۱، ۴۳، ۴۵ تا ۴۷
۱۲۰، ۱۴۷، ۱۴۸، ۳۰۰، ۳۶۰	پوتن، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۳۷	۵۰ تا ۵۴، ۵۵ تا ۵۸، ۶۰ تا ۶۴، ۶۵
۴۴۷، ۴۸۶، ۴۸۹، ۴۹۱، ۴۹۴	پوتودوروس، ۹۷، ۲۱۴، ۲۱۵	۶۷، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۷
۴۹۶، ۴۹۷	۲۱۸، ۲۴۷، ۲۹۶، ۳۰۱	۷۸، ۸۴، ۸۹ تا ۹۳، ۹۵، ۹۷
پیراسوس، ۱۰۸	پوتیایی، ۳۱۷، ۳۷۳	۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۶ تا
پیریا، ۱۵۰، ۱۵۱	پوتیدانیا، ۲۰۵	۱۰۹، ۱۱۱، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۵

پیریون، ۲۹۲	۲۵۳، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۸۲	ترویزن، ۳۹، ۷۸، ۱۲۴، ۲۲۷
پیساندر، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۹	۲۹۴، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۸، ۵۰۰	۴۴۸، ۲۷۴، ۲۳۸
۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۴، ۴۹۹	ترئوس، ۱۱۰	تربا، ۷۸، ۱۰۶، ۱۰۷
پیسوتنس، ۷۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۴۴۹	ترا، ۱۰۱	ترباس، ۳۷۱
۴۶۱	تراخیس، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۵۴، ۳۱۶	تربالی، ۱۴۹، ۲۶۶
پیندوس، ۱۵۳	تراسویولوس، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶	تریودیسکوس، ۲۵۰
	۴۸۸، ۵۰۱، ۵۰۳	تریتینها، ۲۰۶
ت	تراسوکلس، ۲۹۶	تریمنس، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۵
تئاگنس، ۸۴، ۲۹۶	تراسولوس، ۳۲۱، ۳۲۲، ۴۸۵	۴۷۳، ۴۶۸
تئودوروس، ۲۰۲	۴۸۶، ۵۰۰، ۵۰۳	تریناکریا، ۳۴۳
تئورها، ۳۱۴	تراسوملیداس، ۲۲۲	ترینه، ۴۰۱
تئوس، ۱۶۹، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷	تراسیکلس، ۴۵۵، ۴۵۶	تریوپیون، ۴۶۴، ۴۷۷
تئوگنس، ۲۳۱	تراکیا، ۲۲، ۵۱، ۵۲، ۷۱، ۷۲	تزهنوس (پرستشگاه)، ۳۷۶
تئولوتوس، ۱۵۲	۱۰۱، ۱۱۰، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۴۸	تزهنوس (شاه)، ۱۰۴، ۱۰۵
تاپسوس، ۳۴۵، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹	۱۵۱، ۲۰۳، ۲۱۹، ۲۴۰، ۲۵۰	تسالوس، ۲۴، ۳۷۳
۴۰۰، ۴۲۸	۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۶	تسالی، ۲۶، ۳۱، ۷۳، ۷۶، ۷۷
تارنت، ۴۶۳، ۴۶۸، ۴۰۱، ۴۹۵	۲۶۷، ۲۶۸، ۲۷۶، ۲۸۱، ۲۸۵	۱۰۸، ۱۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۸
تاروپس، ۱۴۰	۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۷	۲۸۲، ۲۹۲، ۳۱۶، ۴۴۸، ۴۶۸
تاریخ اثیک (هلائیکوس)، ۷۱	۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶	تسپروتیس، ۴۷، ۱۳۹
تاریخ جنگ پلوپونزی، ۱۷	۳۰۷، ۳۲۵، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۴۷	تسپیه، ۲۵۳، ۲۶۲، ۲۶۳، ۳۹۷
تاریخ یونان (کسنوفون)، ۱۸، ۳۴۲	۳۴۹، ۴۰۷، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸	۴۱۵
تاسوس، ۷۲، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۸۷	۴۷۹	تسموفولاکها، ۳۱۴
۴۷۹	تراگیا، ۷۹	تگنا، ۱۳۱، ۲۸۳، ۳۰۴، ۳۰۹
تاموس، ۴۶۲، ۴۹۲	ترامنس، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶	۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۰
تاناکرا، ۷۵، ۲۰۲، ۲۵۳، ۲۶۰	۴۹۷	تلیولموس، ۷۹
۲۶۲، ۲۶۳، ۴۱۷	ترر، ۱۴۹	تلیاس، ۴۰۰
تانتالوس، ۲۴۳	ترمویل، ۱۵۲، ۲۰۳	تلیس، ۱۰۹، ۱۹۱، ۲۵۰، ۲۹۶
تاوروس، ۲۷۵	ترمون، ۴۵۳	تمنیتس، ۴۸۳، ۴۰۴
تاولانتی، ۳۷	ترمه، ۵۲، ۱۱۱	تمنیدها، ۱۵۰
تایناروس، ۸۵	ترواس، ۸۶	تمیستوکلس، ۳۲، ۵۹، ۶۷، ۶۹
تاینارون، ۴۱۲	تروتیلوس، ۳۴۵	۸۳، ۸۹، ۹۰
تب، ۳۹، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۳۴	تروگیلوس، ۳۹۸	تندوس، ۱۵۵، ۱۶۸، ۱۷۰، ۴۳۱
۱۳۵، ۱۵۷، ۱۶۶، ۱۸۲، ۱۸۴	ترونئون، ۱۰۹	تنوس، ۴۸۲
۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۰۲	ترویا، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲	توامیس، ۴۷
	۱۳۲، ۲۷۵، ۳۴۳	تودنوس، ۴۶۵

تورثا، ۱۱۰، ۲۴۳، ۳۰۹، ۳۹۶	۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۷	تا ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۹۹، ۲۱۹
تورنی، ۲۲۸، ۲۷۰، ۴۳۲	۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۲، ۴۹۳، ۵۰۰	۲۲۹، ۲۴۵، ۲۵۴ تا ۲۵۷
تورولانوس، ۲۵۴	۵۰۳، ۵۰۴	۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۷، ۲۷۸
تورون، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۶	تیسامنوس، ۲۰۲	۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۷، ۳۰۴، ۳۳۱
۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۵	تیساندروس، ۲۰۶	تا ۳۳۳، ۳۴۴ تا ۳۴۹، ۳۴۹
تورهنی، ۳۷۷	تیساس، ۳۳۴	۳۶۸، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۸۸، ۴۱۷
توریا، ۷۲	تیسماخوس، ۳۳۴	۴۴۱، ۴۹۸
توریکوس، ۴۹۷	تیلانی، ۱۴۹	خالکیوکوس، ۸۸
توریوی، ۳۷۷، ۳۹۱، ۴۰۱، ۴۱۹	تیماکوراس، ۱۳۱، ۴۵۰، ۴۵۱	خایرونیا، ۷۷، ۲۵۳، ۲۶۰
۴۲۰، ۴۲۱، ۴۳۲، ۴۶۴، ۴۷۸	۴۶۶	خایرهاس، ۴۸۵، ۴۹۱
۴۹۰	تیمانتس، ۳۹	خرسونس، ۳۱، ۲۳۶، ۲۳۷، ۴۷۹
توسوس، ۲۷۰، ۳۰۵	تیمانور، ۳۹	۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲
توکلکس، ۱۹۵، ۲۰۲، ۲۱۵، ۳۴۴	تیموکراتس، ۱۱۲، ۱۴۲، ۱۴۷	خروسیویوس، ۲۹
۴۱۰	۲۹۶، ۳۰۹	خروسیس، ۱۱۲، ۲۸۳
توکودیدس، ۱۷ تا ۲۲، ۲۵، ۳۵	تیموکسنوس، ۱۱۲	خرومون، ۲۰۶
۹۷، ۱۵۳، ۲۰۰، ۲۱۵، ۲۲۹		خشیایارشا، ۳۲، ۷۹، ۸۳، ۸۶، ۹۰
۲۴۰، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۸۳، ۲۹۷	ح	۲۴۰
۳۰۰، ۳۴۷، ۳۹۵، ۴۱۱، ۴۵۰	حبشه، ۱۲۰	خیمیریون، ۴۷، ۴۸
۴۵۳، ۴۵۵، ۴۷۷، ۴۸۱، ۵۰۴		خیوس، ۳۴، ۷۹، ۱۰۱، ۱۲۴
توکودیدس (شاه)، ۷۹	خ	۱۵۹، ۱۶۹، ۳۰۹، ۳۲۳، ۳۴۰
تولمایوس، ۷۵، ۷۷، ۲۴۱، ۲۷۵	خائونی، ۱۳۹، ۱۴۰	۲۸۱، ۳۳۴، ۳۶۰، ۳۶۸، ۳۸۸
تولمیدس، ۷۵، ۷۷، ۱۶۳	خارادروس، ۳۲۲	۴۱۳، ۴۳۱، ۴۴۹ تا ۴۵۲
تولوفونیا، ۲۰۷	خارمینوس، ۴۶۲، ۴۶۷	۴۵۴ تا ۴۵۹، ۴۵۸، ۴۵۹
تومئوس، ۲۷۴	خارویدیس، ۲۲۸	۴۶۱ تا ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۶۷
تومانوس، ۲۱۰	خارویادس، ۱۹۹، ۲۰۱	۴۶۹، ۴۷۴، ۴۷۷ تا ۴۷۹
توموخارس، ۴۹۸	خاریکلکس، ۴۱۳، ۴۱۶	۴۸۷، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۳
تونداروس، ۲۹	خالنینه، ۲۰۷	خیونیس، ۲۹۶
تویتلوسا، ۴۶۷	خالکه، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۴، ۴۷۷	
تهنتوس، ۱۶۳	خالکیدئوس، ۴۵۰، ۴۵۱	د
تهرس، ۱۱۰، ۱۳۱، ۱۴۸	۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۸	داردانل (تنگه)، ۲۵۲
تیخیوسا، ۴۶۱	۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۸	داردانوس، ۵۰۲
تیخیون، ۲۰۵	۴۶۹	داریوش، ۳۲، ۳۳، ۲۶۶، ۳۷۵
تیسافرنس، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۵	خالکیدیکه، ۲۵۵، ۲۶۶	۴۴۹، ۴۶۴، ۴۷۶
۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲	خالکیس، ۳۳، ۵۱، ۵۲، ۵۴، ۷۶	داسکولیون، ۸۶
۴۶۴، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۳	۱۱۱، ۱۲۵، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۴۸	داسکون، ۳۷۹

دافنوس، ۴۶۲، ۴۵۸	دمودوکوس، ۲۵۲	دیومیلوس، ۳۹۷
داکسون، ۳۴۶	دموستنس، ۲۰۲ تا ۲۰۶	دیون، ۲۵۵، ۲۷۰، ۳۳۲
داماگتوس، ۲۹۶	۲۰۹ تا ۲۱۴، ۲۱۸ تا ۲۲۲	دیونوسوس، ۱۰۵، ۱۹۵، ۲۹۶
داماگون، ۲۰۳	۲۲۲ تا ۲۳۵، ۲۴۸، ۲۵۳	۴۹۷، ۲۹۸
داموتیموس، ۲۷۵	۲۳۱، ۲۹۶، ۲۶۵، ۲۵۹، ۲۵۴	دیی، ۱۴۹، ۴۱۶
دانایی‌ها، ۲۷	۴۱۰، ۴۱۳، ۴۱۵ تا ۴۲۰	دیترفس، ۱۹۳، ۲۴۱، ۲۷۵
دانوب، ۱۴۹	۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۰	۴۷۹، ۴۱۷، ۲۸۱
داولیا، ۱۱۰	۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۶	
دایتوس، ۲۹۶	دمیورگها، ۳۱۴	د
دایماخوس، ۱۶۳	دوبروس، ۱۵۰	رامفاس، ۹۱، ۲۹۱، ۲۹۲، ۴۵۱
درابسکوس، ۲۶۶، ۷۲	دورکیس، ۷۰	۴۸۸
درداس، ۵۲، ۵۱	دوروس، ۲۵۴	رگیون، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۷، ۲۲۸
درسای، ۱۵۲	دوروس کفاله، ۱۶۶	۲۲۹، ۲۳۰، ۳۴۶، ۳۶۸، ۳۶۹
درکولیداس، ۲۷۸	دورینوس، ۴۶۴، ۴۹۰	۳۷۱، ۳۸۶، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۲۱
درونوب، ۴۳۱	دوریایی، ۳۳، ۳۷، ۱۹۹، ۲۱۲	رننا، ۲۰۸
دروموسا، ۴۶۲	۳۱۸، ۳۴۵، ۳۴۶، ۴۰۶، ۴۲۶	روپس، ۴۲۰
دروی، ۱۵۲	۴۳۱، ۴۳۳	رودس، ۱۵۸، ۳۴۵، ۳۶۸، ۴۳۱
دکلیا، ۴۱۲، ۳۹۵، ۳۹۴، ۳۹۳	دوریس، ۷۵، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۷	۴۳۲، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۷۴، ۴۷۷
۴۱۳، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۲۳، ۴۴۸	دوریوس، ۱۵۸	۴۷۸
۴۴۹، ۴۸۳، ۴۹۹	دوکالیون، ۲۶	رودوب، ۱۴۹، ۱۵۰
دلفی، ۳۸، ۷۳، ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۸۴	دولوبیا، ۷۱، ۱۵۳، ۳۱۶	رویتین، ۲۴۱، ۵۰۱
۸۷، ۸۸، ۹۴، ۱۸۴، ۲۰۳	دومه، ۱۴۲	ریتوس، ۲۳۶
۲۰۶، ۲۷۳، ۲۸۳، ۲۹۳، ۲۹۴	دیاکریتوس، ۱۰۲	ریتی، ۱۰۶
۳۰۴، ۳۹۶	دیاگوراس، ۴۶۴	ریون، ۱۴۲، ۱۴۳، ۳۱۷
دلفینیون، ۴۶۵	دیدومه، ۲۰۰	
دلوس، ۲۸، ۳۲، ۷۰، ۱۰۰، ۱۶۸	دیفیلوس، ۴۲۰	ز
۲۰۸، ۲۸۵، ۳۰۴، ۴۸۸، ۴۸۹	دیمیوروس، ۹۷	زنوس، ۷۳، ۸۴، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۳۴
۴۹۰، ۵۰۴	دینیداس، ۴۵۷	۱۶۱، ۱۹۱، ۲۰۵، ۲۹۳، ۲۹۴
دلیون، ۲۵۳، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۲ تا	دینیس، ۱۵۶	۳۰۳، ۳۱۵، ۴۵۶
۲۶۵، ۲۹۲، ۲۹۳	دیوتیموس، ۴۷، ۴۵۴	زاگونتوس، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۳۰
دمئاس، ۳۴۲	دیودوتوس، ۱۷۵، ۱۸۰	۱۳۹، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۲۰، ۲۲۳
دماراتوس، ۴۰۱	دیوسکوری، ۱۹۳، ۲۷۰	۴۱۸، ۴۳۲
دمارخوس، ۴۹۰	دیومدس، ۴۵۸، ۴۷۴	زانکل، ۳۴۵، ۳۴۶
دمتر، ۱۰۵	دیومدون، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۹	زیپوروس، ۷۶
دموتلس، ۲۳۰	۴۷۴، ۴۸۴	زوکسیداس، ۲۹۶

۴۲۸ تا ۴۲۳، ۴۳۷، ۴۳۹	سولونیس، ۲۴۴	
۴۴۱، ۴۴۳، ۴۴۵ تا ۴۴۸	سولوگیا، ۲۳۷	س
۴۵۳، ۴۶۰، ۴۹۸، ۵۰۳	سولین، ۲۰۴، ۲۰۳	سابولینتوس، ۱۳۹
سیفه، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۰	سوماتوس، ۳۷۹	ساترای، ۸۶
سیکان، ۳۷۷	سومه، ۴۶۷	سادوکوس، ۱۱۰، ۱۳۱
سیکانوس، ۳۴۳، ۳۸۳، ۴۲۶	سونیون، ۴۱۶، ۴۹۷	سارگنوس، ۴۱۲
۴۲۸، ۴۳۷	سویتس، ۱۴۹، ۱۵۲، ۲۶۶	ساگون، ۲۴۶
سیکانیا، ۳۴۳، ۳۴۴	سیاه (دریا)، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۵	سالامیس، ۷۷، ۹۰، ۱۴۷
سیکل، ۲۰۷، ۲۱۴، ۳۴۵	۲۵۳	۱۴۸، ۱۶۲، ۱۸۱، ۴۹۷
۳۶۲، ۳۷۰، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۹۰	سیتالکس، ۱۱۰، ۱۳۱، ۱۴۸	سالامینیا، ۱۷۰، ۱۹۴، ۳۷۲
۳۹۱، ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۳	۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۲۶۶	۳۷۷
۴۰۴، ۴۱۹، ۴۳۲، ۴۴۳	سیدوسا، ۴۵۹	سالتوس، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۱
سیکول، ۲۰۰	سیراکوس، ۱۹۹ تا ۲۰۱، ۲۰۸	سالونتوس، ۲۱۲، ۲۱۴
سیکیون، ۳۹، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۱۰۱	۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۴۷	ساموس، ۳۲، ۴۵، ۷۸، ۷۹، ۱۶۹
۱۲۹، ۲۵۰، ۲۶۵، ۲۷۵، ۴۱۲	۲۸۶ تا ۳۴۴، ۳۵۰	۲۰۸، ۲۵۲، ۳۴۵، ۳۴۶، ۴۳۱
۴۲۳، ۴۴۸، ۵۰۱	۲۵۵، ۲۵۶، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۴	۴۵۵ تا ۴۵۹، ۴۶۱
سیگیون، ۳۷۵	۳۶۸ تا ۳۷۱، ۳۷۷ تا ۳۸۳	۴۶۸ تا ۴۷۰، ۴۷۳ تا ۴۷۵
سیموس، ۳۴۶	۳۸۵ تا ۳۹۱، ۳۹۳ تا ۳۹۵	۴۷۹، ۴۸۲ تا ۴۸۵، ۴۸۷
سیمونیدس، ۲۱۹	۴۰۰ تا ۴۰۳، ۴۰۶	۴۸۸، ۴۹۰ تا ۴۹۴، ۴۹۹
سینتی، ۱۵۰	۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۵	۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۴
سینگوس، ۲۹۵	۴۲۷ تا ۴۲۹، ۴۳۲ تا ۴۳۳	سامینتوس، ۳۲۱
	۴۳۵، ۴۳۷، ۴۴۰ تا ۴۴۲	ساندیوس، ۱۶۳
ش	۴۴۴، ۴۶۰، ۴۶۹، ۴۷۸، ۴۹۰	سانه، ۲۷۰، ۲۹۵
شهر دختر، ۳۱، ۳۷، ۳۸، ۴۰	۵۰۳	سرمول، ۲۹۵، ۵۴
۴۲، ۵۴، ۱۳۹، ۲۵۳، ۲۵۷	سییل، ۳۱ تا ۳۳، ۴۳، ۴۷	ستوس، ۶۶، ۴۷۹، ۵۰۱، ۵۰۲
۲۵۹، ۲۶۶، ۲۷۰، ۲۷۷، ۲۸۷	۱۰۰، ۱۳۰، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۶	سقراط، ۱۹، ۱۱۹، ۲۹۴
شهر مادر، ۳۸، ۴۲، ۴۴، ۲۸۷	۲۰۷، ۲۱۴، ۲۱۵ تا ۲۱۷	سلینوس، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷
شهریار (ماکیاولی)، ۲۱	۲۱۹، ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۸، ۲۳۹	۳۴۸، ۳۵۱، ۳۵۶، ۳۶۹، ۳۷۰
	۲۴۲ تا ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۶	۳۷۷، ۳۸۰، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۲۸
ف	۲۸۶، ۲۸۷، ۳۴۳ تا ۳۵۷	۴۳۲، ۴۶۰
فانیس، ۲۸۳	۳۶۲ تا ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۸	سویاریس، ۴۲۱
فاراکس، ۲۳۵	۳۷۰، ۳۷۷، ۳۸۰، ۳۸۳، ۳۸۴	سوبوتا، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۱۹۴
فارسالوس، ۷۶، ۱۰۸، ۲۵۴، ۲۹۶	۳۸۷، ۳۸۸، ۳۹۱ تا ۳۹۶	سوستراتیدس، ۲۱۵
فارتابازوس، ۱۳۱، ۴۵۱، ۴۵۰	۴۰۱ تا ۴۰۳، ۴۰۶ تا ۴۰۹	سوفسطایان، ۱۹، ۱۱۹
۴۷۸، ۵۰۰، ۵۰۴	۴۱۳، ۴۱۵ تا ۴۱۶، ۴۲۶	سوفوکلس، ۲۱۸، ۲۳۸، ۲۴۷

۴۸۲، ۴۳۱	۴۴۸، ۳۴۴	فارناکس، ۸۶، ۱۳۱، ۲۸۵، ۲۵۰
کاریا، ۲۷، ۲۸، ۷۹، ۱۳۲، ۱۶۳	فولیدس، ۹۷	۴۷۶
۴۹۰، ۴۴۹	فونینیکوس، ۴۶۳	فاروس، ۷۳
کاسمنای، ۲۴۶	فیا، ۱۰۹، ۴۱۸	فاسلیس، ۱۳۲، ۴۹۳، ۵۰۳
کاکوپاریس، ۴۴۳	فیتوتیس، ۲۶، ۴۴۸	فاکيون، ۲۵۵
کالخدون، ۲۵۳	فیلمون، ۱۳۱	فاگرس، ۱۵۱
کالس، ۲۵۳	فیلوخاریداس، ۲۷۵، ۲۹۶، ۲۹۷	فالرون، ۱۰۴، ۷۵
کالودون، ۲۰۷	۳۱۱	فالیوس، ۳۷
کالی، ۲۰۵	فیلوککت، ۳۰	فانای، ۴۵۹
کالیداس، ۵۲	فیلوکراتس، ۳۴۲	فانوماخوس، ۱۳۳
کالیاس، ۵۲، ۵۳، ۲۰۲، ۳۷۳	فیلمله، ۱۱۰	فایاکس، ۲۸۶، ۲۸۷
کالیرهو، ۱۰۵	فیلیپ، ۵۲، ۱۴۸، ۱۵۱، ۴۹۳	فایدیموس، ۳۱۰
کالیکراتس، ۳۹	۵۰۰	فرای، ۱۰۸
کالیکیتوس، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۶۶	فیلیپوس، ۴۶۱	فروگیا، ۱۰۸
کالیماخوس، ۱۳۱، ۱۳۳		فرونیکوس، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۷۱
کامارینا، ۱۹۹، ۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۷	ق	۴۹۵، ۴۹۴، ۴۸۲، ۴۷۴، ۴۷۲
۳۸۳، ۳۸۰، ۳۷۱، ۳۴۶، ۲۸۷	قبرس، ۷۷	فرونیس، ۴۵۰
۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۹، ۳۹۰، ۴۱۹		فلیوس، ۳۹، ۲۵۰، ۲۸۳، ۳۲۰
۴۴۲، ۴۳۲	ک	۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۲، ۴۰۱
کامپروس، ۴۶۸	کنوس، ۴۳۱	فنیپوس، ۲۷۵
کاناسترایون، ۲۷۰	کاپارون، ۲۰۸	فنیقیه، ۲۸، ۳۳، ۷۲، ۷۶، ۷۷
کاولونیا، ۴۱۵	کاتانه، ۲۱۵، ۲۸۷، ۳۴۴، ۳۴۵	۷۹، ۱۳۲، ۳۴۴، ۳۶۹، ۴۶۹
کانونس، ۷۹، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۷۵	۳۵۶، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۹، ۳۸۲	۴۷۰، ۴۷۶، ۴۸۷، ۴۸۹، ۴۹۲
۵۰۳، ۴۹۳	۳۸۳، ۳۹۱، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸	۴۹۳، ۵۰۰، ۵۰۳، ۵۰۴
کاویانی، رضا ۲۳	۴۰۹، ۴۲۴، ۴۲۸، ۴۳۲، ۴۳۳	فوبوس، ۲۰۸
کایکینوس، ۲۰۸	۴۴۳، ۴۴۶	فوتوس، ۱۳۹
کراتایمنس، ۳۴۵	کارتاز، ۳۲، ۳۵۲، ۳۶۲، ۳۹۱	فورکوس، ۳۱۵
کراتسیکلس، ۲۲۲	۳۹۲، ۴۲۸	فسورمیون، ۵۳، ۵۴، ۷۹، ۱۱۱
کرامیکوس، ۳۷۴	کارتیریا، ۵۰۱	۱۲۵، ۱۳۲، ۱۴۸، ۱۳۹، ۱۴۰
کانون، ۱۰۸	کارداموله، ۴۵۹	۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶
کرانه، ۱۱۲	کارکینوس، ۱۰۸	۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۷، ۱۶۲
کرانیوی، ۳۰۶، ۳۱۹	کارنین، ۳۲۸، ۳۲۹	فوکایا، ۳۲، ۲۴۱، ۲۸۶، ۳۲۳
کرت، ۱۰۱، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۹۱	کارنیوس، ۳۱۸	۴۶۲
۲۴۲، ۳۴۵، ۳۵۸، ۳۶۸، ۴۳۲	کاروآی، ۳۱۸	فوکیس، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۱۰۱، ۱۱۰
۴۶۶	کاروستوس، ۷۱، ۲۳۶، ۲۳۷	۲۰۴، ۲۰۶، ۲۵۳، ۲۵۹، ۲۷۴

کروپسلا، ۳۰۵	ککروفالیا، ۷۴	کردولین، ۲۸۸، ۲۸۷
کوترا، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۷۴	کلنارخوس، ۴۵۱، ۴۸۸	کرستون، ۲۷۰
۲۹۲، ۲۹۵، ۴۱۶، ۴۳۱	کلناریداس، ۲۸۲، ۲۸۸، ۲۸۹	کرکورا، ۳۲، ۳۷ تا ۴۳، ۵۰
کوتورتا، ۲۴۳	۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۷، ۳۰۵	۷۹، ۸۹، ۹۶، ۱۰۱، ۱۹۱
کوتینیون، ۷۵، ۲۰۷	کلناندرداس، ۳۹۵، ۴۰۴	۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۱۸
کودونیا، ۱۴۳	کلناینتوس، ۱۷۱، ۲۲۷	۲۱۹، ۲۳۸، ۲۳۹، ۳۵۹، ۳۶۳
کورش، ۳۲، ۳۳	کلنوبولوس، ۳۰۶، ۳۰۷	۳۶۷، ۳۶۸، ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۱۹
کورن، ۷۶، ۴۲۸	کلنویومیوس، ۱۰۹، ۱۲۴	۴۲۶، ۴۳۲
کوروس، ۱۵۱	کلنومبروتوس، ۶۹، ۷۵، ۱۳۴	کرکین، ۱۵۰
کوروفاسیون، ۲۱۸، ۲۷۴، ۲۹۵	کلنومدس، ۳۳۴	کرنه، ۲۰۹، ۲۱۰
کوروکوس، ۴۵۴، ۴۶۳	کلنومنس، ۸۴، ۱۶۷	کروپیا، ۱۰۶
کورونتا، ۱۵۲	کلنونا، ۲۷۰، ۲۷۵، ۳۲۷، ۳۲۸	کروتون، ۴۲۱
کورونیا، ۱۸۷، ۲۶۱، ۲۶۲	۳۹۶	کروسیس، ۹۷، ۱۳۸
کورویوس، ۱۶۴	کلئون، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۷	کروکولین، ۲۰۵
کورینت، ۳۲، ۳۷ تا ۴۳، ۴۵ تا	۱۷۹، ۲۲۷، ۲۳۱ تا ۲۳۵	کروموین، ۲۳۷، ۲۳۸
۵۴، ۵۸، ۷۳ تا ۷۶، ۷۸، ۸۰	۲۷۷، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۰	کرویسوس، ۳۳
۱۰۱، ۱۰۶، ۱۱۱، ۱۲۱، ۱۳۲	۲۹۳	کریتون، ۳۹۴
۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۶۱	کلئونوموس، ۲۸۲	کریسا، ۱۳۲، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۷
۱۶۲، ۱۹۱ تا ۱۹۳، ۱۹۸	کلارومنا، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۷	۲۵۳
۲۰۱، ۲۱۴، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸	۴۵۸، ۴۶۲	کسانتیپوس، ۷۷، ۸۵، ۹۱، ۱۰۳
۲۴۰، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۶۵، ۲۹۴	کلوتوس، ۲۷۱	۱۱۳
۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۰ تا ۳۰۴	کلیپیدس، ۱۵۶	کسترین، ۴۷
۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۵، ۳۱۵ تا ۳۱۸	کلینیا، ۱۰۹، ۱۲۴، ۳۱۰	کسنارس، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۳، ۳۱۶
۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۸، ۴۳۲	۳۱۷، ۳۴۸، ۳۵۲	کسنوتیموس، ۱۰۸
۳۳۳، ۳۳۴، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۴۷	کنئوم، ۲۰۳	کسنوفانتیداس، ۲۷۴
۳۶۳، ۳۷۶، ۳۸۳، ۳۹۱، ۳۹۵	کنبوجیه، ۳۲	کسنوفانس، ۱۸
۴۰۰، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۱۰، ۴۱۲	کنتوریا، ۳۹۶، ۴۱۹	کسنوفون، ۱۸، ۱۳۳، ۱۳۸، ۳۴۲
۴۱۵، ۴۱۸ تا ۴۲۰، ۴۳۲	کنخریا، ۲۳۷، ۲۳۸، ۴۵۲، ۴۵۷	۳۴۸
۴۲۷، ۴۴۸، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۴	۴۵۸	کسنوکلیدس، ۴۷، ۲۱۴
۴۶۳، ۴۹۹، ۵۰۳	کنموس، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱	کسنون، ۴۱۲
کوس، ۴۶۷، ۴۷۴، ۵۰۳	۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۷	کفالنیا، ۳۹، ۱۰۰، ۱۱۱، ۱۱۲
کوفوس، ۲۸۵	کنیدوس، ۱۹۹، ۴۶۴، ۴۶۷، ۴۶۸	۱۳۹، ۲۰۴، ۲۰۶، ۳۰۶، ۴۱۸
کوکلا، ۲۷	۵۰۴	۴۳۲
کوکلوپها، ۳۴۳	کنیدیس، ۳۱۶	ککالوس، ۲۷۵
کولنه، ۴۰، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۹۱	کوپای، ۲۶۲	ککروپس، ۱۰۴

۱۹۴، ۳۹۱	گورتون، ۱۰۸، ۱۴۳	لافیلوس، ۲۹۶
کولوفون، ۱۷۰	گورتونیا، ۱۵۱	لاکداایمونوس، ۴۷
کولون، ۸۴	گولیبوس، ۳۹۵، ۴۰۰، ۴۰۱	لاکون، ۱۸۲
کولونوس، ۴۸۱	۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۸، ۴۱۳	لاکونیا، ۷۲، ۱۱۰، ۲۱۸، ۲۲۴
کولونیا، ۸۶	۴۱۴، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶	۲۴۱، ۲۴۲، ۳۰۵، ۳۰۶
کومه، ۱۶۹، ۳۴۵، ۴۵۷	۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۵	۳۱۹، ۳۲۵، ۴۰۱، ۴۱۲، ۴۱۳
کونتینیون، ۲۰۴	۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۴، ۴۴۵	۴۱۶، ۴۱۸، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۳
کونس، ۱۵۲	۴۵۳	۴۹۵
کونوریا، ۲۴۳	گونگولوس، ۸۵، ۴۰۴	لاماخوس، ۲۵۲، ۲۹۶، ۳۴۸
کونوسما، ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۰۳	گیگونوس، ۵۲	۳۷۰، ۳۹۹، ۴۰۰
کونوسوریا، ۲۹۲، ۳۰۹		لامیساکوس، ۹۱، ۳۷۵، ۴۷۸
کونون، ۴۱۸	ل	لامیون، ۲۹۶
کیتائرون، ۱۳۶، ۱۶۶	لئارخوس، ۱۳۱	لامیس، ۳۴۵
کیتیون، ۷۷	لئاگروس، ۴۹	لاوریون، ۱۲۴، ۲۹۴
کیلیکی، ۷۷	لئوتوخیدس، ۶۶	لاسیپودیاس، ۴۹۲
کیمون، ۴۷، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۷	لئوکرآتس، ۷۴	لبدوس، ۴۵۶
	لئوکورئون، ۳۵، ۳۷۵	لپرون، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۱۶
ی	لئوگوراس، ۴۹	۳۲۳
گالپسوس، ۲۶۸، ۲۸۷	لئون، ۲۰۳، ۲۹۶، ۳۱۱، ۴۵۸	لروس، ۴۶۰
گالیپوس، ۴۰۴	۴۵۹، ۴۷۴، ۴۷۸، ۴۸۴	لسیبوس، ۳۴، ۷۹، ۱۰۱، ۱۲۴
گاولیتس، ۴۹۰	لئونتیادس، ۹۸	۱۵۵ تا ۱۵۷، ۱۶۱، ۱۶۲
گته، ۱۴۹	لئونتینی، ۱۹۹، ۲۲۹، ۲۸۶	۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۸۰، ۱۸۱
گراستیوس، ۲۷۵	۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۸، ۳۵۵	۱۹۱، ۲۴۱، ۳۳۴، ۳۶۰، ۴۴۹
گرانیا، ۷۴، ۷۵، ۲۵۰	۳۵۶، ۳۶۲، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰	۴۵۸، ۴۶۲، ۴۶۴، ۴۶۵، ۵۰۰
گرایبی، ۱۰۸	۳۷۱، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۴، ۳۸۶	۵۰۱
گرسوس، ۱۵۶	لائودیکیون، ۲۸۳	لسیودیوس، ۴۰۱
گرسونیا، ۱۵۱	لائوفون، ۴۵۰	لستروگونها، ۳۴۳
گره، ۲۰۲	لائه، ۱۴۹	لکتوس، ۵۰۱
گنثارها (ماکیاولی)، ۲۱، ۲۲	لایدالون، ۳۹۸، ۴۰۴	لکوتوس، ۲۷۱، ۲۷۲
گلا، ۲۴۳، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۸۰، ۴۰۳	لاخس، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۱۴، ۲۱۵	لمنوس، ۷۸، ۷۹، ۱۲۰
۴۰۴، ۴۲۸، ۴۳۲، ۴۴۳	۲۷۵، ۲۹۶، ۳۱۱، ۳۲۲، ۳۴۳	۱۵۷، ۲۳۲، ۲۷۰، ۲۸۸، ۴۳۱
گلاوکن، ۴۹	۳۴۶، ۳۸۳	۵۰۱
گلاوکه، ۴۸۷	لاده، ۴۵۶، ۴۵۸	لوروما، ۴۶۸
گلون، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۹۶	لاریسا، ۱۰۸، ۲۵۴، ۵۰۱	لوساندر، ۳۴۲
گواکسیس، ۲۶۸	لاس، ۴۹۵	لوسیستراتوس، ۲۷۰

لوسیلس، ۱۶۳	مسینا، ۷۲، ۷۳، ۱۴۶، ۱۵۲	
لوسیماخوس، ۳۸۳	۱۹۳، ۱۹۵، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۰	م
لوسیماخیداس، ۲۶۰	۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۳	مئاندر، ۱۶۳
لوسیملیا، ۴۳۰	۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۶، ۳۰۶، ۳۱۹	مائی، ۱۵۰
لوکادیا، ۲۳۷	۴۳۲	ماخائون، ۱۴۱
لوکاس، ۳۹، ۴۰، ۴۷، ۱۰۱، ۱۳۹	۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۷	ماراتن، ۳۴، ۵۹، ۱۱۲، ۳۷۵
۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۸، ۱۹۱	۲۲۸، ۲۲۹، ۲۸۷، ۳۴۶، ۳۷۰	ماراتوسا، ۴۶۲
۱۹۵، ۲۰۳، ۲۲۰، ۴۰۱، ۴۰۴	۳۷۱، ۳۸۳، ۴۰۳	ماریا، ۷۳
۴۰۶، ۴۲۳، ۴۵۳، ۵۰۳	مصر، ۱۲۰، ۲۴۲	ماکاریوس، ۲۰۶، ۲۱۱
لوکایون، ۳۱۸، ۳۹۴	مقدونیه، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۱۱۰	ماکیاولی، ۲۱، ۲۲
لوکتر، ۳۱۸	۱۱۱، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰	ماگنت‌ها، ۱۵۲
لوکروی، ۲۷، ۱۰۹، ۱۹۹، ۲۱۷	۱۵۱، ۱۵۲، ۲۵۵، ۲۷۷، ۲۷۸	ماگنسیا، ۹۱، ۴۷۲
۲۲۸، ۲۲۹، ۲۶۳، ۲۸۷، ۳۰۴	۲۸۰، ۳۳۳، ۳۴۷	مالتا، ۱۵۶، ۱۵۷، ۲۴۱، ۲۴۲
۳۲۳، ۳۶۸، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۱۵	مکوبرنا، ۲۹۵، ۳۰۸	۴۴۸
۴۲۱، ۴۴۸، ۴۹۵	مگاباتس، ۸۶	مالی، ۲۰۲
لوکریس، ۷۳، ۷۵، ۱۰۱، ۱۱۱	مگابازوس، ۷۶	مانتینا، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۸۳، ۳۰۰
۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۸، ۴۶۸	مگابوزوس، ۷۶	۳۰۲، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۱ تا
لوکوس، ۴۸۵	مگارا، ۳۹، ۴۶، ۵۴، ۷۳ تا ۷۵	۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۲ تا
لوکوفران، ۱۴۲، ۲۳۷	۷۸، ۸۴، ۹۱، ۹۲، ۹۵، ۱۰۱	۳۳۱، ۳۵۳، ۳۵۹، ۳۶۸، ۳۷۷
لوکومدس، ۳۳۴، ۵۱	۱۱۱، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۸۱، ۱۹۰	۳۸۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۴۰۱
لوکونیون، ۴۵۹	۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱	ماهی (تی)، ۱۰۹
لوکیا، ۱۲۲، ۴۶۷	۲۵۳، ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۷۵	مایاندروس، ۴۷۶
لوکیمه، ۴۰، ۴۷، ۱۹۴	۲۹۴، ۲۹۷، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۲۱	متاپونتئون، ۴۱۹، ۴۳۲
لونکستی، ۱۵۰، ۲۵۵، ۲۵۶	۳۴۵، ۳۶۸، ۳۷۰، ۳۸۳، ۳۹۶	متاگنس، ۲۹۶
لونکوس، ۲۵۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۸۱	۳۹۸، ۴۱۵، ۴۲۲، ۴۴۸، ۴۵۰	متانا، ۲۳۸، ۲۹۵
۲۸۲	۴۶۳، ۴۶۶، ۴۸۸، ۴۹۷	متروپولیس، ۲۱۰
لیبی، ۷۶، ۱۲۰، ۳۴۴، ۴۲۸، ۴۳۲	مگاریس، ۷۵، ۱۱۱	متومنا، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۳
لیپار، ۱۹۹	مگاگلکس، ۲۷۵	۱۸۰، ۳۸۸، ۴۳۱، ۴۵۷، ۴۵۸
لیخاس، ۲۹۷، ۳۱۶، ۳۲۹، ۴۶۶	ملناس، ۱۵۷	۵۰۰، ۵۰۱
۴۶۸، ۴۷۳، ۴۹۰	ملاسیپوس، ۱۰۲	متوندریون، ۳۲۰
لیگوریان، ۳۳۳	ملاتتوس، ۴۴۹	متونه، ۱۰۹، ۲۸۱، ۳۴۷
لیمرا، ۴۱۶	ملاتخیداس، ۴۵۰	مدما، ۲۸۷
لیمنایا، ۱۴۰	ملتیا، ۲۵۴	مرویی، ۴۶۷
لیندوس، ۴۶۸	ملساندروس، ۱۳۲	مسایی، ۲۰۶، ۴۱۹
لیندیوی، ۳۴۵	ملسیاس، ۴۹۲	مسالیا، ۳۲

ملسیپوس، ۹۱	موکنه، ۲۹، ۳۰	۲۴۰، ۲۵۳، ۲۵۴، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۸، ۴۲۱، ۴۲۲
ملوس، ۱۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۶۵	موکونوس، ۱۶۸	ناوکراتس، ۲۷۵
۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸	موگدونیا، ۵۱، ۱۵۱	ناوکلیدس، ۹۷
۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۲، ۴۶۶	مولتید، ۳۴۶	نریکوس، ۱۵۸
ممفیس، ۷۴، ۷۶	مولوبروس، ۲۲۰	نستوس، ۱۴۹
مناس، ۲۹۶، ۲۹۷	مولوسی، ۸۹، ۱۳۹	نمنا، ۳۲۱
منالیا، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲۹	مولوکریون، ۱۴۲، ۲۰۷	نوتیون، ۱۷۰
مناندر، ۴۲۴	موله، ۲۰۱	نومفودوروس، ۱۱۰
مناندروس، ۴۰۹، ۴۳۷	مونوخیا، ۱۰۴، ۴۹۶، ۴۹۷	نیسیایا، ۷۳، ۷۸، ۱۱۱، ۱۴۷
مندایوس، ۲۰۶، ۲۱۱	مویوس، ۹۱	۱۴۸، ۱۸۱، ۲۲۷، ۲۴۸، ۲۴۹
مندس، ۷۶	میدياس، ۵۰۳	۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۷، ۲۶۵
منده، ۲۱۹، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷	میکيادس، ۴۷	۲۶۹، ۲۷۴، ۲۹۴
۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲	میلِت، ۷۸، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۲	نیسوس، ۲۷۴
منکراتس، ۲۷۵	۲۶۶، ۴۳۱، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۸	نیکاسوس، ۲۷۵
منکسوس، ۱۱۹	۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳	نیکانور، ۱۳۹
منکولوس، ۳۴۶	۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۷۲، ۴۷۵	نیکراتوس، ۱۸۱، ۲۰۲، ۲۳۶
منلائوس، ۲۹	۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۷، ۴۸۸	۲۴۱، ۲۴۵، ۲۸۱، ۲۹۳، ۳۳۳
منون، ۱۰۸	۴۸۹، ۴۹۰، ۵۰۰، ۵۰۴	۳۴۸
منیپوس، ۴۵۴	میلیتیداس، ۷۱	نیکوستراتوس، ۱۹۳، ۲۴۱، ۲۷۵
مونوس، ۱۶۳	میماس، ۴۶۴	۲۸۱، ۳۲۲
مونونسوس، ۱۶۹	مینداروس، ۴۹۰، ۵۰۰، ۵۰۱	نیکولوس، ۱۳۱
موتوئه، ۳۴۴	۵۰۲	نیکوماخوس، ۲۵۹
موتیلن، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸	مینوا، ۱۸۱، ۲۴۸، ۲۷۴	نیکومدس، ۷۵
۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۶۷	مینوس، ۲۸، ۲۷	نیکون، ۴۱۲
۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴	میونیه، ۲۰۶	نیکونیداس، ۲۵۴
۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۴۱		نیکیادس، ۲۷۵
۲۵۲، ۲۵۳، ۴۵۸، ۵۰۱	ن	نیکیاس، ۱۲۴، ۱۴۳، ۱۸۱، ۲۰۲
مورتیلوس، ۲۹۶	نئاپولیس، ۴۲۸	۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۲
مورکینوس، ۲۶۸، ۲۸۸، ۲۹۱	ناکسوس، ۷۱، ۲۲۹، ۳۴۴، ۳۷۱	۲۶۶، ۲۷۵، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۲
مورگانتین، ۲۴۷	۳۸۲، ۳۸۳، ۳۹۰، ۳۹۱، ۴۰۹	۲۹۳، ۲۹۶، ۳۱۱ تا ۳۱۳
مورونیدس، ۷۴، ۷۵، ۲۶۲	۴۳۲	۳۳۳، ۳۴۸، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۵
مورهینه، ۳۷۳	ناویاکتوس، ۷۳، ۱۰۱، ۱۳۲	۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۹، ۳۷۷، ۳۸۰
موسکون، ۴۹۰	۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۷	۴۰۰، ۴۰۴ تا ۴۰۷، ۴۰۹
موکالسوس، ۴۱۷، ۴۱۸	۱۵۲، ۱۵۳، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۰۴	۴۱۹، ۴۲۲ تا ۴۲۷، ۴۲۴ تا ۴۲۷
موکاله، ۶۶، ۴۸۷	۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۴، ۲۲۳، ۲۳۶	

هولیا، ۴۲۱	۴۱۷	۴۴۰، ۴۳۹، ۴۳۷، ۴۳۴، ۴۲۹
هومر، ۲۶، ۲۷، ۲۹، ۳۰، ۱۱۶	هرموکراتس، ۲۴۴، ۲۴۷، ۳۶۱	تا ۴۴۶، ۴۴۴، ۴۳۲
۲۰۸	۳۶۴، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۹۸، ۳۹۹	نیل، ۷۴
هیپارخوس، ۳۴، ۳۵، ۳۷۲، ۳۷۳	۴۱۳، ۴۴۰، ۴۶۰، ۴۶۲، ۴۶۹	
هیپاگراتس، ۲۳۵	۴۹۰	و
هیپوکراتس، ۲۴۸، ۲۵۳، ۲۵۹	هرمون، ۲۴۴، ۳۶۱، ۳۸۲، ۴۹۶	واسکیرفونداس، ۴۱۸
۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۳۴۶	هرمیونه، ۳۹، ۸۵، ۸۶، ۱۲۴	
۴۶۴، ۵۰۰، ۵۰۳	۴۴۸، ۴۶۳	ه
هیپوکلس، ۳۷۵، ۴۵۳	هرودوت، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۳۵	هائوس، ۱۴۹
هیپولوخیداس، ۲۵۴	هستیای، ۷۸، ۴۳۱	هایز، توماس ۲۲
هیپونویداس، ۳۲۷	هستیودوروس، ۱۳۳	هارباگیون، ۵۰۳
هیپونیکوس، ۲۰۲	هسیها، ۲۰۷	هارینه، ۳۱۶
هیپونیون، ۲۸۷	هفایستوس، ۲۰۰	هارماتوس، ۵۰۱
هیپیس، ۳۴، ۳۵، ۱۷۰، ۳۷۲	هکاتئوس، ۱۷	هارمودیوس، ۳۵، ۳۷۲، ۳۷۴
۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵	هگساندروس، ۲۸۲، ۴۱۲	۳۷۵
هیرا، ۲۰۰	هلاس، ۲۵، ۲۶	هاگنون، ۷۹، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۹
هیرامنس، ۴۷۶	هلاتیکوس، ۷۱	۲۶۶، ۲۹۱، ۲۹۶، ۳۶۰، ۴۸۲
هیروفون، ۲۰۹	هلسپونت، ۶۶، ۸۵، ۱۰۱، ۱۳۱	۴۹۳
هیرما، ۲۱۴، ۳۴۶، ۳۷۲، ۴۰۳	۲۵۲، ۳۸۴، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۷	هالکس، ۲۰۶
۴۳۲	۴۵۸، ۴۶۶، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۷	هالوس، ۳۳
هیمرایون، ۴۰۷	۴۸۸، ۴۹۱، ۴۹۹ تا ۵۰۴	هالیارتوس، ۲۶۲
	هلن، ۲۶، ۲۹	هالیکارناس، ۱۷، ۴۶۷، ۵۰۳
ی	هلوروس، ۳۸۰، ۳۸۲، ۴۴۳	هالیه، ۷۴، ۲۳۸
یاپوگیا، ۳۵۹، ۳۶۳، ۳۶۸، ۴۱۹	هلوس، ۲۴۲	هاماکسیتوس، ۵۰۱
۴۳۲	هلیکوس، ۴۸۸	هایرای، ۴۵۶، ۴۵۷
یاسوس، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۷۴	هونیها، ۲۰۷	هبروس، ۱۴۹
یالوسوس، ۴۶۸	هواکینتیا، ۲۹۸، ۳۱۰	هرا، ۳۸، ۱۹۰، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۸۳
یتای، ۴۰۴	هویلا، ۳۷۸، ۳۹۶	هراکلس، ۲۹، ۳۱، ۳۲۴، ۳۴۴
یولائوس، ۵۲	هویلون، ۳۴۵	۴۳۹
یونان، ۱۷، ۱۹ تا ۲۱، ۲۵ تا ۳۵	هویریولوس، ۴۸۴	هراکلیا، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۵۳
۳۸، ۴۰ تا ۴۳، ۵۵، ۵۶، ۵۹	هویروخیدس، ۳۷۳	۲۵۴، ۲۹۱، ۳۱۶، ۳۱۷
تا ۶۳، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۷۶، ۷۷	هوستاسپس، ۷۸	هراکلیدس، ۳۸۳، ۴۰۰
۸۵، ۸۷، ۹۰، ۹۳، ۹۴، ۱۰۰	هوسییه، ۱۶۶، ۳۳۳	هرایا، ۳۳۵
۱۰۲، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹	هوکارا، ۳۷۷، ۴۰۸	هرمایونداس، ۱۵۷
۱۲۸، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۵۲، ۱۵۸	هوله، ۱۹۲، ۱۹۵	هرمس، ۲۵۸، ۲۵۹، ۳۷۲، ۳۷۶

۴۳۲، ۴۲-، ۴۱۵، ۳۹۵، ۳۹۳	۳۳۹، ۳۲۸، ۳۱۰، ۳۰۱، ۲۹۳	۱۸۳، ۱۶۹، ۱۶۱، ۱۶۰
۴۴۹، ۴۴۶، ۴۴۳، ۴۳۶	۳۵۲، ۳۵۰، ۳۴۶، ۳۴۴، ۳۴۳	۲۰۳، ۱۹۸، ۱۹۵، ۱۹۰، ۱۸۷
۴۹۲، ۴۸۱، ۴۷۶، ۴۷۰، ۴۶۹	۳۶۲، ۳۶۰، ۳۵۶، ۳۵۴	۲۲۶، ۲۲۵، ۲۱۳، ۲۱۱، ۲۰۷
	۳۷۷، ۳۷۵، ۳۶۹، ۳۶۳	۲۵۷، ۲۳۶، ۲۳۰، ۲۲۸
	۳۹۲، ۳۸۹، ۳۸۷، ۳۸۴	۲۸۶، ۲۷۸، ۲۷۶، ۲۶۳، ۲۶۲

فهرست انتشارات خوارزمی

فلسفه

۱. آرمانشهر (یوتوپیا)، نوشته تامس مور، ترجمه داریوش آشوری و نادرافشارنادری
۲. بحث در مابعدالطبیعه، نوشته ژان وال، ترجمه یحیی مهدوی و دیگران
۳. بنیاد مابعدالطبیعه اخلاق (گفتاری در حکمت کردار)، نوشته ایمانوئل کانت، ترجمه حمید عنایت و علی قیصری
۴. پایداری، نوشته ورنر یگر، ترجمه محمدحسن لطفی
۵. تاریخ فلسفه قرون وسطی و دوره تجدد، نوشته امیل برهیه، ترجمه یحیی مهدوی
۶. جامعه باز و دشمنان آن، نوشته کارل پوپر، ترجمه عزت الله فولادوند
۷. خاطرات سقراطی، نوشته کسنوفون، ترجمه محمدحسن لطفی
۸. خدایگان و بنده، نوشته گ. و. ف. هگل، ترجمه حمید عنایت
۹. دوره آثار فلوپین، ترجمه محمدحسن لطفی
۱۰. رسائل منسوب به افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی
۱۱. زندگینامه برتراند راسل به قلم خودش، ترجمه احمد بیرشک
۱۲. شکاکان یونان، دکتر یحیی مهدوی
۱۳. فرا سوی نیک و بد، نوشته فردریش نیچه، ترجمه داریوش آشوری
۱۴. فلاسفه بزرگ (آشنایی با فلسفه غرب)، نوشته براین مگی، ترجمه عزت الله فولادوند
۱۵. فلسفه روشن اندیشی، نوشته ارنست کاسیرر، ترجمه نجف دریابندری
۱۶. فلسفه کانت، نوشته اشتفان کورنر، ترجمه عزت الله فولادوند
۱۷. قدرت، نوشته برتراند راسل، ترجمه نجف دریابندری
۱۸. گفتارها، نوشته نیکولو ماکیاویلی، ترجمه محمدحسن لطفی
۱۹. متفکران روس، نوشته آیزایا برلین، ترجمه نجف دریابندری
۲۰. متفکران یونانی، نوشته تنودور گمپرتس، ترجمه محمدحسن لطفی
۲۱. مسائل فلسفه، نوشته برتراند راسل، ترجمه منوچهر بزرگمهر
۲۲. مسیح، نوشته کارل یاسپرس، ترجمه احمد سمیمی
۲۳. مصنفات، نوشته افضل الدین محمدمرقی کاشانی، تصحیح مجتبی مینوی و یحیی مهدوی

۲۴. منادولوژی، نوشته لاینتیس، ترجمه یحیی مهدوی

۲۵. نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه هست بودن، نوشته روزه ورنو-ژان وال و دیگران، ترجمه یحیی مهدوی

دین

۱. اخلاق فاضلی، نوشته خواجه نصیرالدین طوسی، به تصحیح مجتبی مینوی و علیرضا حیدری

۲. اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، نوشته حمید عنایت، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی

۳. سلوک الملوك، نوشته فضل الله بن روزبهان خنجی اصفهانی، به تصحیح محمدعلی موحد

۴. قصص قرآن مجید، برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری، به تصحیح یحیی مهدوی

۵. گیتا (بهگود گیتا)، مقدسترین بخش مهابهارات، ترجمه محمدعلی موحد

۶. مطالعات تطبیقی در فلسفه اسلامی، نوشته سعید شیخ، ترجمه مصطفی محقق داماد

۷. نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت، نوشته سید حسین نصر

آموزش و پرورش

۱. آموزش در جریان پیشرفت، نوشته پائولو فریره، ترجمه احمد بیرشک

سیاست

۱. آپارتهید، نوشته الکس لاکوما، ترجمه کریم امامی

۲. آزادی، قدرت و قانون، نوشته فرانسیس نویمان، ترجمه عزت الله فولادوند

۳. آنتونیو گرامشی (زندگی مردمی انقلابی)، نوشته جوزپه فیوری، ترجمه مهشید امیرشاهی

۴. از کمینترن تا کمینفورم، نوشته فردیناند کلودین، ترجمه فرشیده میرغدادآبادی، شاپور

اعتماد، هایدۀ سناوندی

۵. بیست کشور آمریکای لاتین، نوشته مارسل نیدرگانک، ترجمه محمد قاضی

۶. جنبش مقاومت ایرلند، نوشته روزه فالینگو، ترجمه باقر پرهام و جمشید ارجمند

۷. چهار مقاله درباره آزادی، نوشته آیزابا برلین، ترجمه محمدعلی موحد

۸. دموکراسی، نوشته کارل کوهن، ترجمه فریرز مجیدی

اقتصاد

۱. جهان سوم درین بست، نوشته بل بروک، ترجمه امیر حسین جهانپیکلو

ریاضیات

۱. استقراء ریاضی، نوشته سومینسکی، ترجمه پرویز شهریار
۲. تئوری اعداد، نوشته واتسلاو سرینسکی، ترجمه پرویز شهریار
۳. سه گفت و شنود در ریاضیات، نوشته آلفرد رینی، ترجمه سعید قهرمانی
۴. نظریه اعداد، نوشته آندره ویل - ما کسول روزنلیشت، ترجمه سیاوش شهشانی و محمد جلودار مقانی
۵. نظریه مجموعه ها، نوشته واتسلاو سرینسکی، ترجمه پرویز شهریار

فیزیک

۱. تکامل فیزیک، نوشته آلبرت آینشتاین، ترجمه احمد آرام
۲. درآمدی بر فیزیک امروز، نوشته هانس اوہانیان، ترجمه دکتر مهدی گلشنی، ناصر مقبلی
۳. فیزیک برای رشته های مهندسی و علوم، نوشته دیروولز - هرولد. س. اسلوشر، ترجمه جلال الدین پاشایی راد
۴. فیزیک پیش دانشگاهی، (چاپ دوم)، نوشته فردریک بیوکی، ترجمه محمدرضا خواجه پور و احمد شایگان
۵. فیزیک و واقعیت، نوشته آلبرت آینشتاین، ترجمه دکتر محمدرضا خواجه پور
۶. نسبیت، نوشته آلبرت آینشتاین، ترجمه دکتر محمدرضا خواجه پور

علوم طبیعی

۱. مبانی زمین شناسی، نوشته اوپروچف، ترجمه عبدالکریم قریب

پزشکی

۱. طب و پرستار، نوشته محمد بهشتی

ادبیات

۱. بانک جرس، نوشته پرتو علوی
۲. داستانهای بید پای، ترجمه محمد بن عبدالله البخاری، به تصحیح پرویز ناتل خانلری و محمد روشن
۳. درکوی دوست، نوشته شاهرخ مسکوب

۴. ساختهای نحوی، (چاپ دوم)، نوشته نعام چو مسکی، ترجمه احمد سمعی
۵. سخن و سخنوران، نوشته بدیع الزمان فروزانفر
۶. سوگ سیاوش، نوشته شاهرخ مسکوب
۷. فرهنگ ادبیات جهان، تألیف زهرای خانلری
۸. مقالات شمس تبریزی، به تصحیح محمدعلی موحد
۹. نقد حال، نوشته مجتبی مینوی

شعر

۱. بوستان سعدی، به تصحیح غلامحسین یوسفی
۲. دیوان حافظ، تصحیح پرویز ناتل خانلری
۳. گلستان سعدی، به تصحیح غلامحسین یوسفی

رمان

۱. امریکایی آرام، نوشته گراهام گرین، ترجمه عزت الله فولادوند
۲. امید، نوشته آندره مالرو، ترجمه رضا سیدحسینی
۳. بنال وطن، نوشته آلن پیتون، ترجمه سیمین دانشور
۴. به یاد کاتالونیا، نوشته جرج ارول، ترجمه عزت الله فولادوند
۵. پیرمود و دریا، نوشته ارنست همینگوی، ترجمه نجف دریابندری
۶. جزیره سرگردانی، نوشته سیمین دانشور
۷. جنایت و مکافات، نوشته فنودور داستایفسکی، ترجمه دکتر مهری آهی
۸. رگتایم، نوشته ای. ال. دکتروف، ترجمه نجف دریابندری
۹. سالامبو، نوشته گوستاو فلوربر، ترجمه احمد سمعی
۱۰. سرنوشت بشر، نوشته آندره مالرو، ترجمه سیروس ذکاء
۱۱. سووشون، نوشته سیمین دانشور
۱۲. ضد خاطرات، نوشته آندره مالرو، ترجمه ابوالحسن نجفی - رضا سیدحسینی
۱۳. فاعلان، نوشته آندره مالرو، ترجمه سیروس ذکاء
۱۴. گرداب، نوشته میخائیل شولوخوف، ترجمه ضیاء الله فروشانی
۱۵. هکلبوری فین، (چاپ دوم)، نوشته مارک تواین، ترجمه نجف دریابندری

فلسفه تاریخ

۱. آغاز و انجام تاریخ، نوشته کارل یاسپرس، ترجمه محمد حسن لطفی
۲. فیلسوفان و مورخان، نوشته ود مهتا، ترجمه عزت الله فولادوند
۳. مورخ و تاریخ، نوشته توین بی، ترجمه حسن کامشاد

سفرنامه

۱. سفرنامه بلوشر، نوشته ویرت بلوشر، ترجمه کیکاوس جهاننداری
۲. سفرنامه پولاک (ایران و ایرانیان)، نوشته یاکوب ادوارد پولاک، ترجمه کیکاوس جهاننداری
۳. سفرنامه جکسن (ایران در گذشته و حال)، نوشته ابراهام. و. ویلیامز جکسن، ترجمه منوچهر امیری و فریدون بدره‌ای

تاریخ

۱. تشکیل دولت ملی در ایران، نوشته والتر هیتس، ترجمه کیکاووس جهاننداری
۲. تاریخ اجتماعی هنر، (چهار جلد)، آرنولد هاووزر، ترجمه ابراهیم یونسی
۳. تاریخ جنگ پلوپونزی، نوشته توکودیدس (توسیدید)، ترجمه محمد حسن لطفی
۴. تاریخ و فرهنگ، نوشته مجتبی مینوی
۵. خزران، نوشته آرتور کستلر، ترجمه محمد علی موحد
۶. فاجعه سرخپوستان امریکا (دلم را به خاک بسپار)، نوشته دی براون، ترجمه محمد قاضی

فرهنگ

۱. فرهنگ ادبیات جهان، تألیف زهرای خانلری
۲. لغت فارس (لغت دری)، نوشته ابومنصور احمد بن علی اسدی طوسی، به تصحیح فتح الله مجتبابی و علی اشرف صادقی